بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب پاتولوژی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب ۶۲۹۳۵
شماره تقسیم ۴۱۱۲

۴۵۲۰

۴۱۱۲

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

۴۵۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب پاتولوژی

مؤلف

موضوع

شماره تفصیل ۴۱۱۲

شماره ثبت کتاب
۶۲۹۳۵

بازدید شد
۱۳۸۲

فهرست شد
۴۱۱۲

۱

مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

در تاریخ یوم سه شنبه پنجم جمادی آخر
قیمت یک پوت چای خریدوان ۲۲ ۸

۴

۴۱۱۲

۴۱۱۲

صورت کتب خطی موجود مال شخصی آقای سید [illegible] عدل

بتاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۴۳ شمسی

۲

۱ – کتاب پاتولوژی کرنیل (علم الامراض) ۵ جلد ترجمه میرزا رضی دکتر پدر دکتر سید رضی صدیقی الحکماء تبریزی باشد (در ۵ جلد) پاورقی این جلد خط محمود [illegible]

۲ – کتاب کوچک ۱ جلد خطی در مصطلحات و عادات یک جلد ناقص

۳ – فرهنگ کبیر خطی فارسی نقطه دارد یک صفحه از اول و ثلث صفحه از آخر نقطه داشته [illegible] کم دارد یک جلد پاورقی

۴ – زاد المعاد خطی تمام مجلد و شیرازه دار یک جلد پاورقی

۵ – بیاض کوچک اوراق ۸۱ ورق خطی تذهیب دار با ترجمه پاورقی

۶ – شرح دفتر اول مثنوی مولوی خطی آخر تمام اول نقطه دارد مجلد است در یک جلد

۷ – کتاب مختارات [illegible] آخر تمام اول کم دارد صفحه نقطه دارد خطی قدیم در یک جلد پاورقی

۸ – شرح گلستان سعدی اول تمام آخر نقطه دارد در یک جلد [illegible] قدیمی در یک جلد پاورقی

۹ – کتاب [illegible] اول و آخر تمام بدون نقطه [illegible] ثلث [illegible] سال [illegible] در [illegible] حضرت [illegible] نوشته شده در هفتصد و [illegible] سال [illegible] یک جلد [illegible] پاورقی [illegible] خط [illegible] کتابت [illegible]

۱۰ دیوان خواجه حافظ خطی بدون نقطه تمام یک جلد

۱۱ – کتاب سعدی شیرازی کامل بدون نقطه خطی مجلد با جلد [illegible] تاریخ ۱۴۴ [illegible] در یک جلد [illegible] پاورقی

۱۲ – دیوان [illegible] تذهیب جامی خطی کامل [illegible] مجدد [illegible]

[illegible] دیوان [illegible] کتاب سعدی [illegible] دیوان [illegible] خطی [illegible]

[illegible]

۴۱۱۲

۳

۱۳ـ کتاب تاریخ وصاف ۳ جلد خطی در یک جلد با خط خفی گرانبها و خوب در اول و آخر کتاب با خط نسخ فوق العاده مرغوب و خط وسط و کاغذش فرنگی زرکار عده خط اول و آخر کتاب

۱۴ـ کتاب نقش حدیث ۱۴ اکانه مرحوم محمد باقر مجلسی ره در تاریخ ۱۰۷۸ قمری نوشته شده است

فهرست شده
۴۱۱۲

۴

۱۱۲

۵

چاپی فهرست شده
۱۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

صورت دیباچه فهرست کتاب پاتلوژی از تألیفات گریزل فرانسوی

ترجمه تقرب الخاقان میرزا رضای دکتر

حمی صفراوی

6

در ورم گلو

7

۱۱۲

هرپس فرج

۱۱۲

استسقاء لحمی

١١٢

XI

در ترشح بخار در آلات

XII

۱۱۲

١٢

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

Pathologie.
Physiologie.

اما بعد — بدانکه علم طبایع امراض علمی است که شناخته میشود
از او احوال بدن انسانی در حالت مرض چنانچه علم تبیین احوال اعضای حیوانی
علمی است که شناخته میشود بواسطه او احوال بدن انسان در حالت صحت
علم امراض که مشتمل است از تقسیم و اسباب و علامات و رفتار و دوام
و مختص عمده امراض و محل و تغییراتیکه در جسم آنها پیدا میشود و علاج آنها
تقسیم امراض — بدانکه اطباء محققین امراض را به انواع مختلفه تقسیم
نموده اند بعضی در بیان آنها ترتیب حروف تهجی را اختیار نموده
اند و برخی بترتیب اعضاء آنها را مرتب ساخته اند و طایفه از حیثیت
اسباب و علامات و تغیرات ... بعضی از آنها که ...
و اگر چه هریک از این سه قسم خالی از نقصی نخواهد بود لیکن طوری
که حکیم گریزل فرانسوی است در نظر ما مطبوع و پسندیده تر است
لهذا از این حیثیت امراض را بده جنس در ده کتاب بیان
خواهیم نمود اول حمیات دویم امراض حاصله از تغیرات ترکیب خون
سیم

سیم التهابات چهارم احتقانات پنجم نزف الدم ترشحات مرضی ششم امراض
حاصله از سموم هفتم امراض حاصله از تغییر تغذیه آلات هشتم
امراض حاصله از تغییر آلات و حصول اشیاء غیرطبیعی در بدن مانند
توسعیر و سرطان نهم امراض عصبانی دهم امراض مخصوصه آلات و اعضو

الکتاب الاول من کتب العشر فی کتاب العلل و الامراض الحمیات — بدانکه
بعضی از اطباء حمی را از امراض شمرده اند نه مرض و نه تنها آن را یک دلیل
و علامتی از امراض دیده و گفته اند هر جا که لازم است مرا او را
دانهم خواه محسوس باشد و یا نباشد و این عقیده ایست لیکن باطل
زیرا که بسیار ملاحظه شده که حمی بهت وجود بنیت و علامات بسیار دیده شده
است که اول حمی عارض و بعد ... و اگر ... مرض لیکن حمی
عرض ملاحظه ... از او و حال آنکه مرض متقدم است
لیکن حمی خود مرض است

در تعریف حمی البلغمیه و ...
میشود بواسطه بروز بعضی از علامات که از آنجمله است ... علمیه ...

نبض و جمیع وجع در بعضی اعضا مثل سر و اطراف و خستگی یا بطلان
بعضی از افعال بدن از قبیل نقصان یا فقدان اشتها و عطش و تغیرات
از آلات از حالات طبیعی مانند تشنج و غیره و همه این علامات لازم
نیستند که در آن واحد در شخص واحد جمع داشته باشند و بعضی از آنها
گاه شاید که موجود باشند و بعضی دیگر مفقود اما حرارت لازمه از زمان
بقراط که اول این علامة لازمه حمی دانسته شده است و مقدار ازدیاد
آن بر حالت طبیعی لازم نمی‌شود مگر بواسطه میزان الحراره و سوای
امتحان و تجربه بعضی از معلمین قدر زیاد تر آن بر حرارت غریزی
که ۳۷ درجه است از یک تا هفت درجه است و زاید بر هفت
درجه دیده نشده است و احساس مریض بحرارت مطابق
واقع نخواهد بود زیرا که بکرار دیده شده است که مریض
شکایت از حرارت موضع مخصوصی می‌نماید و حال آنکه در
جمیع بدنش منتشر و مساوی است و گاه اظهار برودت
می‌کند و بدنش در کمال گرمی است و حرارت حمیه که در
جمیع بدن باشد چنانچه اغلب چنین است و حمیه که در عضو معین
بود مثل چشم یا دست چنانچه در سکان خط استوا دیده شده
است که تب می‌کنند و سایر حرارت در یک جزء از بدن

اثبات

اثبات نیست و حرارت گاه دائم و متصل است و گاه نوبه
و منفصل و در وقت انفصال گاه شدید و گاه ضعیف است و
بروز حرارت در بعضی اوقات با پاره از مقدمات است
مانند سرما و قشعریره و گاه بدون آن است و ممکن است که حرارت
در بدن باشد و تب نباشد مثل حرارتیکه از حرکت و حمام و غیره‌ها
پیدا میشود اما نبض در حمیات یکی از علامات لازمه حمی است
زیرا که ممکن است که حمی باشد و نبض بطئ باشد مثل حالتی که در
بعضی از امراض شدیده است مانند امراض دماغی و صفراوی و
ممکن است که نبض سریع باشد و حمی نباشد چنانچه در نزف الدم شدید و
نقاهت امراض چنین است و سرعت نبض در همه اوقات
و در همه اشخاص مساوی نیست بلکه بسبب اختلاف سنها مختلف است
پس بر طبیب لازم است که اختلافات او را بداند تا به
انحراف نبض از حالت حقیقی آگاهی داشته باشد و آنچه فرو میتویه
امتحان کرده‌اند این است که نبض مردان در حالت صحت
در هر دقیقه ۷۲ است ولی در اطفال اختلاف زیاد است
چنانچه از تولد تا ۲۱ روز از ۹۰ تا ۱۰۰ ضربه میزند و در حالت
خواب ۸۷ ضربه میزند و از ۲۱ روز تا ۷ ماهگی در هر دقیقه

Leuret
Mitivié

از ۷۳ تا ۷۶ میزند نبض
جوانان در هر دقیقه

۱۵۷ ۱۲

میزند ۱۲۵ قرعه و از هفت تا شش لگا تدریجاً قرعات
کم میشود تا به ۱۰۰ قرعه میزند و بعد هر چه پایینتر رود از قرعات
نبض کاسته میشود تا سن ۳۰ الگا که به ۷۰ میرسد در هر صورت
ذکر کردیم که غیر از حرارت ملمس و سرعت نبض بعض علامات دیگر
موجود است که ابدا هم او نخواهد بود تا نبینی که لت و صداع
کوفتگی و ضعف و وجع مفاصل در اطراف و ثقل سر و صداع و
فقدان اشتها و گاه خفقان و عطش مفرط و سرعت تنفس — در نقصان اشتها
و تهوع و قی و تغییر بعضی از ترشحات بخصوص بول

در تقسیم حمی اگر چه اطبای فرانسوی در کتاب خود حمیات را تقسیم — fièvre continue. / fièvre éphémère.
به پنج نوع کرده است اول حمیات دائمه که بر ... فرق کرده — fièvre inflammatoire / thyphus.
اول حمی یومی دویم التهابیه سیم تیفوئیه چهارم حمای صفراوی — fièvre bilieuse. / fièvre éruptive. / varioloïde.
پنجم حمای جلدی ششم حمی جدری هفتم ... طاعون ... — varicelle. / rougeole.
دویم حمیات مخصوص که بر شش گونه است اول جدری — suette millaire. / intermittente.
دویم ... چهارم حصبه پنجم ... — hectique. / peste.
نائبه ششم حمی عرق گز سیم حمیات نائبه که منقسم میشوند — varioloïde.
بحمیه ... ... چهارم حمیات ... که بدو جهت
دوام شدت و ضعف ظاهر باشند و این نوع حمی اگر چه از

۱۲

اقسام متنوعه حمی را آن شمرده ولی چون عوارض مخصوص دارد
قسم علیحده دانسته شده است پنجم حمی دق و حمی ... این اقسام
نیز مطالعه را در ضمن ابواب جمعه

باب اول که بیان کنیم در ضمن مفصل — در بیان الحمیات دائمه

نوع اول از انواع سبعه از حمیات دائمه در بیان حمی یومی است
عبارت است از تبی که مدت طول او از شش و دوازده ساعت
الی تا سی و شش ساعت باشد

علامات و رفتار

اعلامات عارض میشود بغتتاً و گاه در ابتدا با قشعریره است
که ملتهب کند حرارت بدن و حمره وجه و صداع و درد کمر و
وجع اطراف و حرارت جلد و نبض سریع و ممتلی و عطش مفرط
و سفیدی زبان و یبس لب آن و عدم اشتها و حمرت و قلت
بول و یبوست و گاه در طبع و گاه هذیانی در اطفال و زنان
... مدت شش یا دوازده یا بیست و چهار
ساعت ... و گاه در انتهای این مدت ...
... تا ۳ روز طول میکشد و در این وقت ...
... لکه شدت آن زیاد و گاه کم و ...

تشخیص بحران بولی

٧ بحران بوقی یا بولی در صورت شدت علامات نمیکند و بدتر شود
شدید ادرار یا بدون علامات ابتدائی قطع بلیغ بواسطه بحران بوقی و از
متعفن و بندرت بواسطه بول قرمز یا اسهال و غیره عرق و
گاه بدون تغییر در ترشحات بدن و ممکن است که بحران
نماید لکن بتبدل در پاره از اعضا مثل لب و بینی و آب غلب
که از قطع این حمی حصول صحت حاصل است بدون نقاهت در بدن
و نادر است که مریض تا چند روز قوه و قدرت اول را نیابد

تشخیص
تشخیص حمی یومی در ابتدای عروض حمی صعب است
ولی چون طبیب ببیند که ابتدا اقشعریره قلیل یا بدون
بجهه و شدت حمی نیز از دوازده ساعت تجاوز ننمود
می تواند حکم کند که حمی دائمیست و چون بحرانی عارض نشد
یکی از آنها بیکلیه که ذکر خواهیم کرد حمی بحران صدق نمود که
حمی یومی است تقدمة المعرفة این مرض جلیة است
نهایت عارض نشود در اطفال و جوانان از اثر سرما و خستگی
و افراط در اغذیه و اشربه حاره مانند عرق و شراب
و تغییرات نفسانیه و انفعالات آن مانند غضب
و وحشت و سن بلوغ از اسباب مستعده این حمی است

ایام حمی

١٢

حمیات

٨ ایام حمی یعنی ابتدای عروض حمی قبل از زوال آنست و بعد از وضع حمل
~~و قبل از آن بر نوزادان شیر دادن~~ شیرخوران طفل نوزاد
المولود

علاج
راحت و پرهیز از اغذیه و اشربه مبرده غالباً کافی در
مداوا است و گاه بعد از رفع حمی زبان بار و اشتها باشد و نقاهت
و ضعف باقی بماند مسهلات خفیفه مانند شیرخشت و بعض ملینات
مانند ترنجبین مناسب است

fievre inflammatoire.
نوع دوم از انواع سبعه از حمیات دائمه در حاره التهابیه است که آنرا حمی
گوینه عبارت از حمائیست دائم که عارض شود بدون
... درهم در عضو و شبیه است بحمی یومیه و غالب رفع شود در آخر هفته
اول و بعض اطبا گفته اند که سوء قنیه علامت ... در ضربان قلب
... است و در تشخیص مرض چیزی نیست غیر ... که دال
بر این تحول باشد و هم قوه تغییر نکرده است بلکه مثل ... لطیف است

علامات
اکثر عروض او بدون مقدمه است اگرچه گاه بلیغ که دو
سه روز قبل از عروض او صداع و کسالت و طنین و کوهت و عدم
اشتها که همه علامت غلبه خون است بروز نماید و پس از آنکه

9 چندی بر این حالت ماند ابتدا نماید [illegible] ضعیف و
حرارت بدن و حرکت و حرکت نبض کند بلکه از هفتاد تا
صد و ده رسد و غالب بالنسبت بلمس و ببرودت با صلابت
او بر افروخته صورت و حمرت چشم و پر آب او و تکلم [illegible]
و قول پریشان و جلد لکه دار گشته و بر افروخته است و از علامات
او است درد و ورم اورده و انتفاخ جلد و پای تا حجم بدن
بخود حجم وجه و چشمان و یدین و [illegible] است [illegible]
[illegible] بروز [illegible] از [illegible]
آنها تغییر نکند و غیر از علامات او است صداع و اوجاع در
اطراف و قطن و [illegible] و [illegible] و عطش که گاه
مفرط است و سفیدی زبان و [illegible]
طبع و قلت بول و [illegible] و حمرت [illegible] و خون [illegible] است
طول [illegible] بیشتر [illegible] است [illegible]
مرض [illegible] است بدون [illegible] اگر چه گاه
[illegible] فی الجمله اشتداد [illegible] در [illegible] روز اول
و [illegible] است [illegible] نماید و روز [illegible]
و هفتم در حالت [illegible] باشد و اگر [illegible] در وقتی که [illegible]

انتشار و دوام و انتها
couenne
[illegible] روی خون

دفعه قطع

۱۰ دفعه قطع شد و بواسطه بحران تام بخصوص رعاف الدم که در دو زمان
غالبا رعاف [illegible] نشود و در اول رعاف الدم کم است و
در زمان رعاف الدم زیاد [illegible] که بحران بواسطه عرق
یا اسهال یا بول [illegible] گاه دفع مرض بدون بحران است بلکه
[illegible] قدما معتقد بودند که [illegible]
می توانند منتقل شود بحمیات حاده شدیده مانند محرقه و
مطبقه و این قول در نزد ما غیر مقبول است چرا که شده و
و تجربه خلاف این را نموده است و [illegible] در حالتیکه
[illegible] بسیار کم دوام است و بقلت تا هفت روز طول
می کشد [illegible] که تا یازده یعنی [illegible] دیده
شده که به یازده رسیده باید دقت نمود که مطبقه و محرقه
نباشد و یا آنکه [illegible] در یکی از اعضا بروز کرده باشد که باعث
طول مرض گشته است

تشخیص

اولا باید دقت نمود که مرض با نوبت است و
یا [illegible] در عضو [illegible] رسیده و تمیز این مرض از حمیات
تصوری بواسطه علامات مخصوصه هریک آنها و تشخیص از
محرقه و مطبقه نیز بواسطه علامات مخصوصه آنها [illegible] بواسطه

11 صوبیح صداع شدیده و رعاف است که در ابتدای آنها بروز نماید

و تقدمة الحمیات — این مرض حمیات

سبب — علت این مرض ضعف در جوانان و دموی مزاجان

و صاحبان دعه و اکل و شرب اغذیه لذیذه و مردمانی

قوی و اکثر میشود که بواسطه تند زدن اخلاط حاد بروز نماید

و گاه میشود که بطور وبائی در بلدان ظاهر شده مخصوصاً در بلاد epidémique.

یابسه مرتفعه در فصل بهار

امساک

علاج — راحت و آشامیدن شربتهای بارده و گاهی لازم

و گاه لازم شود اخراج دم و فصد که بهتر از زالو است و در هنگام

است که طبیب باید در اخراج دم ملاحظه الحالت بدن

و نبض را بنماید که هرگاه ناتوان باشد و علامات غلبه

خون نبود فصد نکنند و الا فلا و هرگاه صداع باشد باید

سر را بر بلند نگاه داشت و مانند سکنجبین و برف باید

در آب سرد کرده بر پیشانی نطول کنند و با تخدیه

از ادویه حاره محلله مانند خردل ضمادنیه و مسهلات

مزاج بحقنه ملینه مداومت کنند و اگر کفایت ننماید

مسهل برقی معمول دارند و اگر سبب فی حاضر قطع نزف

الدم

در حمای طیفوئیه

12 الدم طیفوئیه در صورت امکان رفع او با نانیه و چون ممکن نشد افزودن دوم [illegible]

طرق دیگر آنجا که مریض ضعیف شده باشد که هنوز ضایف نشده باشد و با عملیات

مددی دیگر [illegible] معالجه ثانیه مرض بشد باید از تحقیق از قبیل آنکه [illegible] و کشیع شریف مو

مرکوب حالات گرم بر دم خرج

فی بیان از انواع سبعه از حمیات دائمه در بیان تیفوئیه است

عبارت است از حالات حاده که همراه است با برآمدن تغیر مخصوص در غده

های دقیقی و بر آمدن غدد ماساریقا و اسهال و نفخ شکم و حالت خمود و

قرار در قوه عاقره ایلیات و هذیان و حماقت لزوجه و کثرت ضعف در زنگ و ورم شدن و رخ فلق

و بروز بثورات کار رنگه عمده تشخیص و دقیق گرد — و این مرض را اطباء تیفوئیه گویند definition. که موضع چیزیست

تاریخ — هیچ شکی نیست که این مرض را در زمان سابق و قدیم نشناخته اند و

و اما چون از تشریح جمیع اطباء جدید علامات مخصوصه و باطنی آن تمیز داده

و این علامات ظاهره کشف مینمودند لهذا اطباء از زمان ایران مختلف را

بواسطه شباهت بیکدیگر یک مرض گمان میکردند و یکی مرض را که باطوار مختلف

مختلفه بروز میکند چند مرض گمان میکردند و اسامی مختلف به او اطلاق مینمودند

مثلاً همین تیفوئیه را گاهی از حمیات دمویه میخواندند از آنجهت که علامات

غلبه دم و گاه از حمیات صفراویه و گاه بلغمیه و عفونیه بجهت علامات

غلبه اخلاط و این از آنجهت بود که حقیقت مرض را نمیدانستند و اگر

۱۳ نصف از اطبا می‌دانستند که در این دو موضع تغییر قرار دارند تا شخصی مسمی
به ... در سنه ۱۸۲۹ عیسوی لوئی تحقیق علامات مخصوصه این مرض
را ظاهر ساخت و نوشت و به جمیع اطبا پیروی او را گفتند و تفتیش
مطبوع عام شد

تشریح

علامات در روده‌ها این است که ... اول تغییرات
غدد ... تغییرات غدد ماساریقی ... تغییرات طحال اما تغییرات
غدد امعا مختلف است بطول مرض و معلوم است که ابتدا تغییر در غدد
منفرد ... قبل از پنجم مرض ... ظاهر است و آنچه از
پنجم تا هشتم دیده شده است این است که در خارج روده‌ها
ظاهر است غدد دیگر در باطن است شامه ... ... قرمزی
... که ... پوشیده شده است از غشا ... موضع
را فشار دهی ... که ... از اجزای لوحات ... روده
روده را ... در سطح داخل او دیده شود ... پیرو
رنگ ... بر دو قسم است یا آنکه دیده شود ...
مستدیر ... در همه سطح ... بروز کند ... در غدد ...
دیگر آنکه ... که در سطح ... واقع است و بزرگی
آنها در طول از ... تا ... است و ... از ... تا ... روده

عمق

۱۴ عمق از نصف تا یک و عمق آنها در وسط بیشتر از آنکه ... است که در ...
فرو رفته است و لون آنها که ... سفید رنگ و ... است اما تغییرات
غدد مجتمعه که دوم درجه آنها ... رسیده دو قسم است اول ... و ...
و در این قسم بر آمده ... است و در لمس هم ... دارد
و سطحش ... صاف ... مختلف است و چون ... روز آنها ...
دیده شود که غشا مخاطی ... را ... و ... که ... زیاد
شده است و ... زیاد تر حجم است بر آمده ... مذکور ... دیده
شود که در حجم آنها خطوط ... هم رسیده و شبیه شده اند به ...
... دوم آنکه صلابت ... باشد و این قسم بر آمده ...
... از قسم اول است و ... را ... است ...
... که غشا ... در همه اندازه ...
... و بر آمدگی تغییر ... هم رسانیده به طوری که ... آن از غشا
... و ... مایل ... است و ... شکننده و ...
و ... است و عمق آن از نصف تا دو ثلث ... است
و غشا ... که در قسم اول ذکر شد و این قسم بروز ...
در دو ثلث از مرض ... تغییرات غدد متفرقه ... آن
است که مذکور شد الا آنکه تغییر آنها کمتر و تدویر ... است

Marginal notes (left page): خاکستری; و غشاء مخاطی; شقاقی

Marginal notes (right page): ... promee. — ... ; محدب ; ... پییر ; plaque de peyer.

و چون از نهم گذشت تا دوازدهم بنا میکند مجروح شدن و اینهم قسم

است اول آنکه [illegible] از فتیله ساطع [illegible] لهذا جراحت

منضم و متدرج سرایت میکند و در این قسم جراحت [illegible]

و چون بریده شد ظاهر خواهد شد جرم آنکه [illegible]

بعد در عرض آنکه [illegible] بیرون [illegible] و گاه

در بیرون دیده نشود یا پارچه از حی طمطریکه هیچ عیب نکشیده و این

را نه جسته است که جراحت اطراف آلوده و زاید شده است

و گاه بطوریکه نتوان بردن در جای خود که فتیله حی طبع

عیب نکشیده باشد و می شکند در [illegible] هر دو قسم بروز کند که بعضی

از جراحات مانند قسم اول است و بعض دیگر مانند قسم ثانی و

جراحات [illegible] بزرگ است از جراحات متفرقه

و شکل آن غالب [illegible] بخلاف [illegible] متفرقه که هیچ [illegible]

آنها کوچک و مدور است و این در وقتی است که جراحت در [illegible]

بعد باشد و لیکن هرگاه سرایت باطراف کند و جرح بخارج

رسد شکل تغییر کند و اطراف جراحات غالب صلب

و برآمده و سنگین است و گاه لیتی و نازک است و فتیله حی طبعا

چسبیده باطراف جراحت و گاه بلغت با سکه جراحت [illegible]

رفته کرده

جراحت ابتدا منضم سرایت میکند و کند متدرجا [illegible] آنکه نرم و [illegible] تقرح [illegible] و فتیله [illegible] ابتدا کند و متدرج سرایت [illegible] فتیله حی طبع کند

و باشد

[illegible]

رفته کرده و زاید شده است و در بعضی این جراحات قرمز

ملکی و یا آبی است و سطح آنها گاه صاف و گاه ناصاف است

و غالب در جای آنها فتیله [illegible] دیده نشود و گاه آنهم زاید شده و

صفاق [illegible] و گاه بطوریکه این هم زاید گشته و طول آن [illegible] و این

و در فی ثقبه بد [illegible] است یعنی آنکه جراحات بلغت بصفاق رسیده و دیگر

آنکه پارچه از آنست مجروح و زاید شده و در ملاصق صفاق فتیده و

آنرا مشقوق نماید در هر صورت خواه بسبب سرایت باشد یا فی ذلک

در از الذای ثقبه بعید صفاق را متورم نماید و چون متورم شود علامت

ورم صفاق در مریض بروز کند و این ثقبه بسیار کوچک است و [illegible] که

هم متعدد بعد مدت [illegible] آن از ده اندرهم تا چهل است و محل [illegible]

[illegible] باعود تا گره بالاتر نخواهد بود و معلوم است که هرگاه [illegible]

جارحه در سطح الیت [illegible] نفوذش در عمق کمتر است و عدد [illegible]

و وجه بیشتر از آن وقت است که در عمق نفوذ کند و چون نفوذش

در عمق بیشتر [illegible] تر [illegible] بعد و عدد متعدد متورم [illegible]

نایاب است و غالب [illegible] مریض هیچ [illegible] دیده [illegible] و

بباید دانست که هر چه متعدد تفوذیکه باعود بوده ورم و جراحت

زود تر بروز [illegible] علامات شدیده او بیشتر از آن وقت

که جمع شده

است که هرروز باشنی عشر کوچک شده باشد که در این وقت بروز و
دیرتر و علامات شدیده آن کمتر است غدد متفرقه بحال
بلاتر ده قدم از احمد و بربا شنه دیگر جمع تو اهند شد و چون
مریض شفا یابد از دیگه و نیم ایام ماه در موضع والتسبع محلات
از غشای طبیعت و بعد از ده ماه تدریج بنج تازه تینه
یافته جمیع قوای و علامات غشای مخاط در او یافت
خواهد شد بطوریکه هیچ معلوم نمیشود که در این موضع وارم بوده
است و غدد متفرقه که او دل که منضم میشود که مجروح شده
و ماده متورمه به تحلیل رفته و غشا بحالت طبیعی برگردد
و این قسم در صلبه و لینه که مانند گوشت میوه حالت
بیشتر است از غیر اما تغییرات غدد ماساریقی مختلف است
همه حمی طول مرض مثل آنکه از پنجم تا پانزدهم اگر غدد را
تشریح کنند دیده میشود که حجم آنها زیاد شده است و گاه
بقدر فندق شده اند و وقت ناخنها قرمزتر است و چون
شکافتن و لینت ندرتاً قرمز باطل است و از پانزدهم
تا بیستم تغییرات مذکوره بیشتر میشود و چون تشریح نمایند
دیده میشود نقاط زرد رنگی که عبارت از ریم بوده

تقدم — باب — انشخصله

انشخصله با مرض متبدلات اگر هلاک
نشد و معالجه شد چرا که اول از ثلث غشاء و نیم
ماه تا ذوات لقوه چون تشریح کنند نیام خواهیم
دید که موضع منفرد شده و از صورت
بحال است مانکه در ظاهر بدن جراحتی پیدا شود
و داغ شود لیکن ترشحات غدد مخاطی مفقود
شده است و تا اواخر پیشتر از زمان که
گذشته بمیرد و او را تشریح کنند می بینند
که جالات بنهایت و ترشحات غدد
غشاء و مخاطی هم پیدا شده است ...
غشاء مذکور باز ظاهر گشته تا اوایل بعد ...
متورمه که ذکر شد میتوانند بدون ...
مجروح تو اند ماند ...
تمده مریض بطرف لقوه ...
غدد های صلبه و لینه است ...
نه نهفته باشد ... جمع و مکرراست

۱۸ این نقاط هرگز جمع نمیشوند تا آنکه مانند ورق کاغذ و از بیستم
تا سیم مشاهده میشود که تغییرات مذکوره رو بانحطاط است و
از سیام روز بروز کمتر شده بحالت طبیعی آید و شدت
تغییر آنها نسبت بشدت تغییر غدد است و مانند آنکه در غدد اثنا
ذکر شد غدد دیگر نیز یک یا چند شده تورمشان بیشتر است
و گاه دیده میشود هم غدد دیگر نیز تقرحات و ورم است
و گویا که در ثلث مرض دیده میشود اما تغییرات طحال از پنجم
تا بیست و پنجم دیده میشود که حجم طحال دو یا سه یا چهار برابر
حالت طبیعی شده است و جسم آن متغیر گشته تیره با بدنگ
لمس منضم میشود و اگر چه در بعض امراض طحال بزرگ از حالت
طبیعی میشود و لیکن در هیچ یک از امراض مانند
تغییر آن در این مرض متغیر نمیشود و این تغییر طحال که
لازمه حمی طیفوئیه است و اما تغییرات غیر لازمه او که گاه
موجود است و گاه معدوم اند چند نوع است اول تغییرات آلات
تنفسیه است در یک ششم از مرض دیده شده است که در حلق و
مری غشای مخاط بروز کرده و کم هم مجروح شده اند
و در یک ... لازم دیده میشود که غشای معده قدری

متغیر گشته است و غشاء مخاط معده و امعاء که ماتوری ملتهب است
و در اکثر در امعاء دقاق غیر از غشاء مخاط رودها غدد متفرقه [illegible]
است و این التهاب در روز بیستم و دوازدهم دیگر ملحوظ نمی‌شود و
مشاهده گشته در فرج مرض گفته و گاه بوده که غشاء مخاط امعاء غلظ
هم متورم گشته و این بر خلاف حمای امعاء دقاق است چه در این غشاء
متورم چنین نمی‌شود که مشاهده ورم گشته از بیستم [illegible]
[illegible] از این معلوم گشته که ورم این غشاء [illegible] زود
غشاء امعاء دقیق بروز کرده است دویم تغییر کبد است بسیار نادر
و گاه بجهة نرم تر از حالت طبیعی یافته و صفرا غالباً رقیق است
سیم تغییر آلات بول است و این هم بسیار نادر است گاه یافته
طحال نرم گشته و در بعضی [illegible] دیده شده است که مثانه و [illegible]
آلات بول متورم گشته و [illegible] گرفته اند چهارم تغییر آلات
تنفس در اغلب ریه متغیر گشته و چون درجه اول ذات
الریه [illegible] یافته و گاه بدرجه دویم او میرسد و این تغییر گاه در [illegible]
قطعه ریه است و گاه در جمیع قطعات او [illegible] تغییر که اغلب
در ریه مشاهده یافته [illegible] مخصوص که در علم طب نام اسپلی
نیزاسیون [illegible] است و گاه یافته که در ریه [illegible] قطعات

و لیکن در سنه ۱۳[illegible] هم از مرض
مشاهده یافته شده غشاء [illegible]
[illegible] و در زمان بیشتر است
[illegible] در [illegible]
[illegible] اول
[illegible]

splénisation.

از قعر [illegible] رسد

از قعر او [illegible] رسد و گاه بعضی جراحات در ملتحمه و حلقوم دیده یافته پنجم تغییرات
دوران دم است غالب قلب نرم و با رنگ [illegible]
مرکب [illegible] اوایل مرض رو [illegible] و این تغییرات در عضلات اراده
دیده نمی‌شود و اگر در سطح اندرون قلب و عروق [illegible] دیده
نباید گمان کرد [illegible] بلکه داخل [illegible] است

Altération cadavérique.

ششم تغییر دماغ و نخاع است بسیار کم است که در دماغ تغییر [illegible]
اگرچه گاه نرم تر از حالت طبیعی گشته و گاه هم [illegible] دیگر است
ام الرقیق دیده یافته و بعضی گفته اند که تیفوئیده مرض [illegible] که
با ورم نخاع همراه [illegible] و [illegible] ضعف [illegible]
حالی [illegible] هفتم تغییر جراحی ظاهره
غالب [illegible] این مرض است و سبب آن ورم [illegible]
[illegible] مانند قطعه [illegible] و بطن [illegible]
و جراحت [illegible] و گاه یافته که [illegible]
دانسته که [illegible] اعتقاد چنان بوده که خون همیشه در این
مرض متغیر است و لیکن متأخرین آنچه جستجو و تجربه کرده اند هنوز
تغییری نیافته اند

trompé & [illegible]-ache.

علامات — تیفوئیده گاه مرض [illegible] بغتة در [illegible]

حمای طیفوئیده

۲۱ ضعف و غلبه علامات چند قبل از بروز مرض مانند فقدان اشتها ضعف و وجع و عجز
در کارها و گاه گاه قشعریره و عروض آن مرة بعد اخری گاه اسهال بوجع عارض شود بعد
و باشد که این علامات مقدمه تا پانزده روز طول کشند و مشهور شوند بعلامات
ابتدا که از آنجمله است صداع که اغلب در پیش سر است و قشعریره های مکرر ضعف زیاد
که مریض را از همه کارها باز دارد و اغلب رعاف و گاه قولنج و اسهال و این علامات
مذکوره همه علامات بروز مرض است و بعد علامات بروز می نماید که بترتیب
آنها را در سه هنگام ذکر نمائیم علامات هنگام اول صداع شدیده و دوار
و سیمائی که دلالت کند بر اشتها که و به قوت زیاد و قلت شعور و عجز در
حواس گفتن و تامل در آن و گاه باشد که از ابتدا خیالات فاسده که در هم بعلت
خوابی بکلی و قلق و اضطراب شدید و یبس فم و خشونت بروز کند
بسیار بعدی و درد دوابیدن به پشت بدون حرکت و زوال قوت و عجز
از ایستادن و افتادن و خیزان حرکت بعضلات و حرکت شبیه بستان
شکایت از دوار و اصوات مختلف در گوش و گاه ابطال سامعه و اغلب
بسیار ضعیف و گاه شدید شود که سه بعض منخرین لازم کنف جمله از علامات هنگام اول
و ایل رعاف غالب از ترشحات جزئیه است و در این حالت چون مریض
پشت خوابد خون از منخرین بحلق ریزد و در آنجا جمع گردد و اگر چه در ظاهر
اثری از آن نیست ولی چون بحلق نگاه کنند دیده شود که خون در آن جمع است

تنها بکلی امور پیچیده باشد خیالات است

سوء

و نیز از علامات

حمیات

۲۲ و نیز از علامات این هنگام است به درد دو پهلو یعنی آن دو سفید زبان
با از وجع و عطش مفرط و عدم اشتها و تهوع و قی صفراوی و گرانی و تقیه شکم
که صدای غلغل کند و گاه قولنج و گاه بدان اسهال و رنگ حسی
و جمیع بدن گرم و خشک و حرارت در قی حاضره این با قرار زیاد
در اداء و رقت نبض و صفرت او و بروز گاه حال که از خروج ظاهر شود که زیاد
رنگ لک که از خلال آن در کند ملبس چون ذرات حال اغلب و جلد که در
خشن است و چون میزان اکراه در روابط گذارد تا چون دیگر بعد از آن
دهد و نبض زیاده از صد ضربه میزند و ملیف که لین باشد ولی اکثر علامات
و منتو و مطلق است و گاه بیشتر که از سمع در شریان سبات صدای شوقل
احساس کنند و در گام عارض کنف بر زبان جوش که خارج حرکت نبض خاکستری است
و از جا و از سمع ظاهر مختلف علامات تنفسیه که گاه در ریه قطعه آوازی
و گاه در غالب قطعات و در قطعه اخیر او رال سوبکرپیتان شنیده شود
و این اصوات مختلط اند با اصوات مختلف دیگر و نیز از علامات این
مرض است سرفه و صداع و هوا لک و کابوس و اغلب در انتهای این هنگام
لکه های قرمزی که بیان مخصوص عارض کنف که عبارتند از لکه های قرمز رنگ کوچک
و مدور که از سطح جلد بالا ترند و چون فشار بر آنها دهند مفقود شوند
و اغلب بروز می کنند اول در جلد شکم بعد در سینه و بعد در اطراف و صورت

چنانچه اگر انگشت به او گذارند از جا جهد

ذوکه
râle sans crépi-tant.
muqueux

۲۳ آنها بتوان مذکور است و نادر است که دفعتاً عارض شوند و زیاده از
چهار روز طول نخواهد کشید و اکثرشان پس از رفع شدن تب نیز خواهند
ماند و ابتدای بروز آنها روز هفتم است و بعد از یکی و پنج هرگز دیده نشده
اند و دیگر از علامات مخصوصه این مرض اند علامات عصبیه که در
آخر هفته اوّل صداع خفیف یا بعد از سایر علامات شدت می‌نماید خاصه — و یا بطلع بر طرف فوق
علامات عصبانی مثلاً سیمای حماقت زیاد گنگ و ضعف و بی‌حالی و کرخی
حرکت بی اختیاری اطراف پیدا کند و گاه فی الحقیقه عضلات متشنج می‌شوند
گاه پوست را در آنجا می‌رسد که عضو را بر یک حالت می‌تواند نگاه داشت — carphologie.
لوزتین بر هم چسبند و دیگر هذیان در هنگام اوّل عارض شده و بعد هذیان
هنگام عارض شود که گاه ضعیف است و گاه شدید و بخصوص در شب عارض شود و
یا آرام است و یا شدت کند و بخصوص بعضی شبیه شوند و در این علامات — در این وقت لمس شود که طبیعه می‌نیفتد بر او بیهوشی ataxique.
در صورت بیرون بیشتر بروز نماید و زبان در این هنگام خشک
و متزلزل است و پوشیده می‌شود از پاره‌ای که در اوّل خاکستری است
و بعد سیاه می‌شود که آن را پاره‌ای دوده گویند و بعضی از اطبا در حقیقت
این است که این پاره سیاه خون است که از غشیه ترشّح کرده است
و منعقد شده است و اطبا بر آنند که این همان آب دهن است
که بر این حالت شده و نیز زبان غالباً ترک و خشک و سخت

و بعض

۲۴ و بعض شقاق لبهای عمیق در آن دیده می‌شود که بعضی گمان کرده‌اند که جروح بد است
و اطبای دیگر با ملاحظه کردند دانسته‌اند که این از ارتفاع و انخفاض
اغشیه است و جراحتی در او نیست و در این هنگام عطش کم شده و عسر البلع
عارض که نوعی بر اثر اشیا رقیقه این یا واسطه استرخاء عضلات حلق
مری است و یا بواسطه تغییرات است که در مری و حلق پیدا می‌شود و یا بواسطه
خشکی زیاد لعاب است که در آنها هست و نیز در این هنگام نفخ شکم زیاد
می‌شود که لمس آن احساس صوت طبل خواهد شد و از کثرت نفخ
و فشار گاه می‌شود که حجاب حاجز بالا رفته و فشار بر ریه داده و عسر النفس
عارض کند و نیز از علامات این هنگام است اضطراب زیاد و اسهال اگر
در هنگام اوّل نبود بخصوص اسهال بروز کند و در اکثر مثانه بواسطه استرخا
ممتلی شده و حبس البول عارض گردد و قدما معتقد بودند که بول در
این مرض سیاه رنگ و کدر و متعفن است و اطبا آنچه از تجربات
Rayer — خاصه از تجربات ریه مستفاد می‌شود این است که بسیار نادر است و در
این هنگام نبض بر کثرت خود باقی است و گاه است که صغیر و ضعیف و لین و
جلد، حرق لد — گاه مختلف و گاه بطی گردد و از حالت طبیعی کمتر گردد و جلد گرم و
لرزنده است و گاه حرارتش کمتر از حالت طبیعی است و بعضی علامات
در جلد بروز خواهد کرد مانند عرق و جوش و بعضی خالهای سیاه و غانقرایه

۲۵ علامت مرضی دیگر اینست در سطح جلد و عرق جوش که عبارت است
از حبابهای نصف قطری که در گردن و ران و زیر بغل و سطح خارج کفوه
بروز کنند و غالب معلوم نشوند مگر بلمس و تامل و نظر دقیق بر عضو
صاحب آنها بر شعاع نور بجهت چون با انامل لمس کنند ظاهر شوند که
بر آمده گی ها چند است که هرگاه زیاد تر لمس نمایند پاره شوند و رطوبتی
ترشح از آنها خارج گردد و اگرچه معروف است که این حبابها بواسطه عرق
زیاد است که عارض میشوند ولی آنچه دیده ایم در اوقاتی هم که
عرق نباشد عارض خواهند شد مثل آنکه در همین مرض چنین است و دیگر
در هیچ یک از امراض حاده مانند این مرض جلد استعداد جراحات را
ندارد و عروض جراحت بسیار سهل است که حامل بدن اند مانند اطراف
کفل و بالای ترقوه ها و عظم دنبه و عجز و عراقیب و گاه هم در قسمت
در قسمت ده عارض شوند و این جراحات گاه بروز کنند بدون علت
خارجه که از این قبیل است جراحات عارضه در لب و دهان و بینی و گاه سبب
آنها ملوث شدن ببول و براز است مانند آنکه گاه در ران و کفل
چنین است علامات نظام عصبی مختلف است از حیثیت اندازه
شدت و هلاکت در وقتی که مرض رو بتزاید و اشتداد نهد مینهند
مهلک است جمیع علامات مذکوره شدید تر میگردند و سیمای صورت

زیاده

۲۶

۲۶ زیاده متغیر و صورت بقوال بروز میکند و حرف زدن مریض با تامل و فرد فرد است
و عبارت بشکل نداشته میاید و جمیع بدن را عرق لرزه فرا میگیرد و مریض
در انحالت که بهلاکت میرسد و در اوقات که میخواهند شفا یابند
اول حالت لرزه قلیل می یابد و بتدریج رفع میشود و مریض که تا این
وقت هیچ حالت التفات باشیاء نداشت حالا خورده خورده ملتفت میگردد
و پس از آن قدری خواب میرود و چون از خواب بیدار شد زبانش
تر و نفخ شکم کم و اداره و اطلاق بقاعده و نبض بطیء و حرارت
جلد باعتدال نزدیک شده و اشتها بروز میکند و اگر نتوانی که جلوه لرزه
او دیش افتاده و شفا حاصل میکند و این رجوع صلاحیت بسته به بحرانی
نیست و بطوریکه بدون بحران ملتهب شفا میشود و از جستجوی متاخرین
مانند شمیل و ژنیس چنین مستفاد میشود که بقراط معتقد باین است
که بحران مخصوص با یام مخصوصه معروف شده و ممکن است که در غیر این
ایام هم بحران کنند :: علامات تیفوئیده در طفلی :: همان
علامات مذکوره است بتفاوت اینکه بعض علامات عمده
موجود اند و برخی معدوم مثل آنکه قی در ابتدا است و ورم طحال
درد شکم آنها نیست و زبان اگرچه خشک است ولی مانند مذکور
بانشقاق نیست و حبس البول قلیل هم است و هذیان نیز نادر است

Chomel
genest.

حمیات

۲۸ و ورمی این صورت مخصوص در تابستان و پائیز است و تا صورت
اول اغلب ملتهب یا شد بصورت دیگر مثل ضعفی و سرسامی اما صورت
صورت سیم که با طلاع ~~[illegible]~~ عارض شود در اثنای ضعیف القلبیه
در دی الغذا و درد المنزل و از علامات او است با صحاح صورت و آلیاع
و سفیدی زبان و بمیره کردن دهان و بلغم بعضی برازد و غالبا زله ریه دیده می شود
ملتهب شده بصورت ضعفی اما صورت چهارم بعضی می گفته یا از ابتدا
و یا نتیجه صورت سابقه است و اغلب با این صورت همراه است حمات
لبشره و بطلع فقدان قوت و دفع و لطافت وصفونیق و ترد در بدن و تعفن
برازد و سیاه شدن دهان و دندان و ترشح الدم تا فرود عاقیت اما
صورت پنجم در اینجا علامات عصبانی بعضی گشته مانند هذیان و
غیرارادی او تار و تشنج و تکدد اطراف و تحلل قوای و آن است که
در این صورت علامات مخصوص با آنچه که ذکر شد آنکه بسیار علامات مشتبه
نیز موجود است و در این علامات غلبه دارد اما صورت ششم کاربه علامات
ضعیف است و ملتهب باشد علامات ردیه و قویه و ... ضعف
رفتار نبض [illegible] بعد و با تلطم است و از ابتدا اندر
است تا آنکه بالاهلاکت رسد و یا به ملتهب شده کف و کامله که در علامات
اختلاف با هم رسد و شدت و ضعف با هم ساند و نقاهت دراز

formes latentes.
اما صورت ششم
صورت است که ... و طالب ... که در ظاهر
علامات ... دارد و ... ملتهب ... علامات
و ... ملتهب کند و ... بطن
... از آن بواسطه ... علامات
... شدن صفاق و ...
این صورت ...
و ... علامات
... آن کند

حمای تیفوئیدیه

۲۷ خاصه در ابتدا او بسیار کم است که مخصوص عارض شود و نیز بسیار نادر است
که رعاف در ابتدا بروز نماید و دوار و طنین اگر چه دیده شده و
باید بر آن حمل نمود که بر قوانین اظهار آن نمایند نه آنکه عارض شد
و نیز بعضی ترکیبات بسیار ردی از قبیل عاقبت ... و متقرب شدن صفاق
و ترشح الدم امعاء بسیار کم است

صور و اشکال مختلفه ❊ علامات مذکوره جمیعا یکمرتبه در
یک شخص مشاهده نخواهد شد از آنکه استعداد اشخاص و اهویه و غیره بعضی
از علامات با هم بروز کنند بعضی دیگر با هم و باین ملاحظه این حمی
مختلفه را بشش صورت تقسیم نمائیم اول صورت ورمی دوم صورت — formes inflamatoir.
صفراوی سیم صورت بلغمی چهارم صورت ضعفی پنجم صورت سرسامی — formes bilieuses. formes muqueuses. formes adynamique formes ataxiques.
ششم صورت خفی است که در ظاهر علامات ضعیف و خفیف اند اما
صورت اول ~~[illegible]~~ از علامات مخصوص او است
نبض قوی و ممتلی مانند آنکه در ... ورمی دیده ملتهب و حرارت
زیاد بر افروختن جلد و عطش مفرط و قلت و حرقت بول و این صورت
در هفته اول غالبا مبدل گشته بصورت دیگر مانند ضعفی و سرسامی
اما صورت دوم ~~[illegible]~~ در اینجا علامات غلبه صفراویه دارد
تلخی دهان و ... وجع و حرارت دهان و قی کردن و صفراوی و غلبه

و ودل

مرض نسبة بشدت و ضعف آن است که صورت شدت طولش بیشتر ۲۹
و نقاهتش زیادتر است و در هنگام ضعف کمتر و پس از رفع مرض مریض بیحال
ضعیف است و اشتهایش زود برمیگردد و احساس گرسنگی زیاد میکند و
گاه گاه آلوپسی در اطراف بعد بسیار مو ها بریزد خاصه در اطفال و از علامات
مخصوصه او است که عقل و ادراک دیر بجا است اول بار که
واضح است که هر چه وقت زیادتر باشد شعور زودتر مراجعت کند و
قوه سامعه در اغلب باطل است و گاه هست که زود بحالت طبیعی برگردد
و گاه دیر خاصه اگر رملی در گوش رفته باشد چه قبل از عروض مرض و
چه بعد از او و یا آنکه پرده صماخ پاره شده باشد

نکس ممکن است بعد از رفع مرض [illegible] نکس نماید
و باره علامات عارض گشت که علامات عصبانی در آنها غلبه نماید دو سلطه
و نهایتاً خفیف و بعضی علامات دیگر از قبیل اسهال و وجع در قعر خاصره تپیر نفخ
ایلیاک ندارد شدت و گاه هم هست که در بدن طفح خفیف و چون
مرض نکس کند و این علامات ظاهر گشت نمیتوان آنرا تیفوئید
گفت چرا که از علامات مخصوص تیفوئید است جراحات معاء در تشریح
مرضی جز جراحات سابق و جراحات جدیدی دیده نشده و در اثنا مراجعت
قدیم است که رو به بهبودی نموده است اگر چه خفیف که علامات مخصوصه

حمیات

۳۰ در این حمه ثانی بروز کند و لیکن بسیار بندرت اسراع اتفاقیه
و حمره گاه خفیف که پس از تیفوئید حادث میگردد نه حمیات بعضی از قبیل آبله و مرخچه و حمای قرمز
و درین قبیل عارض خفیف که صورت حاد گرفته مریض را بهلاکت رساند و
هم حصبه نیز از این است که چون یکدفعه این مرض عارض شد دیگر عارض نمیشود و لیکن اعتبار
او را شبیه آبله و حصبه دانسته اند و لیکن معلوم و مفروغ باید که در اثنای این دیدم در تحقیق که
مبتلا شده یک دو دفعه عارض شده و واضح است که در حالت نکس و حقیقت [illegible]
دوام نادر است که قبل از هفتم بهلاکت رساند و در جمیع تواریخ
مسطور است که یکدفعه در روز پنجم منتهی به مرگ شده است و غالب مرگ
عارض خفیف در هفته دوم و سیم و آنچه مشاهده شده است دوام او
از ۲ روز است تا ۱۰۵ روز و بیشتر نخواهد شد.

ترکیبات آنچه دیده ایم با ۸ مرض مرکب شده است اول
ورم صفاق دوم نزف الدم سیم استسقا چهارم ورم الحنجره پنجم ورم
[illegible] پنجم حمره ششم ورم گوش هفتم ورم غدد کفت
اذن هشتم [illegible] اما ورم صفاق خطرناک تر از جمیع ترکیبات
امعاء و اغلب عارض گشت از مثقوب شدن معاء اگر چه علامات او بر
موضع ضعف [illegible] فواید [illegible] قدری [illegible] که تشخیص [illegible]
[illegible] از منصب [illegible] عاده لصفاق و گاه [illegible]

۳۱

حمای طیفوئیه

همراه است با درد و چون موضع ورم را لمس نمایند درد شدت کنند[2]

و همراهی میکند با قشعریره و برودت بدن و تغییر سیما[3] و سرعت

و ضعف نبض و اگر در سابق الایام رفع بلغم و غالب در آن روز

مریض بهلاکت میرسد و بندرت تا دو روز میکشد

صفاق منقوب نشده بواسطه ...

فرج ... که صفاق متحد گشته بدون منقوب شدن

اما نزف الدم امعا که بواسطه ... واقع است بوقوع آید

بسبب رقت خون است که رطوبات او نشر نماید با امعا بدون اینکه

وقع پاره شود و این نزف الدم یا زیاد است و یا کم و چون زیاد

باشد غالب مهلک است اگر کم باشد مهلک نخواهد بود ولی بر ضعف

مریض خواهد افزود و آنچه غالب دیده شده ...

[illegible]

... اما در هر اسهال که

در کهول و شبان نادر است ولی در اطفال بسیار است اما در هر

حال مرض شخص ابتدا و آنکه احداث الیه است که یک نوع

مرض مبتلا باد نمیشوند اما مرة ثانیه هم از مرض دیده شده است

یا طلاوت یا جزئی است و نصف خاص مبتلا باد مرده اند اما در هر

(حاشیه: و گاهی بواسطه کثرت تکفنه ضعف احساس درد شکم در اینصورت از موضع متورم هم بوی نفخ بر ند احساس درد زیاد خواهد شد — ۳ و بروز قی — ۴ بسبب شیئ خارجی — ۲ در صورتیکه شدت داشته باشد — ۳ چنانچه مخفی نماند و این بواسطه آنست که مرض حادث شده و تمام درفع کنند)

یکی از اعراض

۲۹

حمیات

۳۲ یکی از اعراض است که اغلب با این مرض همراه است چنانچه در بیان علامات

ذکر شده و غالب عارض میشود در طفولیت و بالغین و مثل آنکه ضعف بنیه

که در جوان عارض میشود خارج شدن اعم از آنکه مجروح شده باشد یا نه

اما ورم غدد سو الاذن عقب یکی از اعراض است که بندرت عارض

با این مرض میشود و بسیار رد است و صورتش مرکب است اما

مینتوان ... در بیان علامات ذکر شده میشود که حرف سبب

هلاکت گردد چه بعد از رفع مرض اگر جراحت باقی باشد ...

رایحه ضعیف شده و مریض هلاک گردد ::

تشخیص

لیکن مشکل است که تیفوئیه را تشخیص دهیم چرا که اغلب

علامات مذکوره مشترک مابین بیشتر حمیات است و هیچ

مخصوص او نیست شده و لهذا باید جهد و کوشش زیاد نمود

همه علامات را بخوبی دانست ... علامات عمده را که

در اینجا ذکر ... نمیشوند آنها است صداع شدید دائم

یکی از آنکه ... [illegible]

منفرد و نزف الدم ...

غرر ... که جمله این علامات دیده شد باید

حدث به تیفوئیه گفتند ولی اگر بعضی از علامات مذکوره در ابتدا بود

حمّای تیفوئید

۳۳ نمی‌توان گمان نمایید مرض برد چه در ابتدای غالب امراض فاصله‌ای
عمومی صعودی بعضی از این علامات مانند صداع و هذیان دارد و
ضعف و اسهال و نفخ یا فقط یکی از این علامات مذکوره مشترک است
با حمیات عفونی و حمیات دیگر و لهذا در ابتدا باید تأمل نمود
آنکه پاره علامات دیگر ظاهر گردد آن وقت تشخیص حاصل خواهد شد
و بعضی از اطبا گفته‌اند که در روز اول و دوم چهار علامت تشخیصی
ظاهر میشود که مرض مشخص خواهد شد و آن سیاهی [illegible] و
ظهور غبار سینه رنگ در منخرین و قراقر و وجع در حفره خاصره ایمن
و این علامات در ابتدا کافی اگر مرض خفیف باشد یا فقط [illegible]
و بعد از هفته اول در هفته دوم اگرچه علامات مخصوص باشد همین که دیدیم
که از هفته اول گذشت و مرض دیگر بروز نکرد و بحران هم ظاهر نشد
حکم بر وجود این مرض می‌نمایم و حسن مریض هم مدخلیت در تشخیص دارد چراکه
بعد از [illegible] دیده نشده است که این مرض عارض [illegible] و اما چون دانسته
این هم که حکم تشخیص امراض ترقی کرده است نمی‌توان [illegible] این مرض را مهمل گذاشت
و تمیز نداد بلکه اگر طبیب حاذق باشد تا روز سیم و چهارم [illegible] تشخیص
خواهد داد زیرا اگر ورم در [illegible] بهم رسیده باشد لامحاله علامات
ظاهر خواهد شد و همچنین اگر مرض دیگر باشد علامتش بروز خواهد کرد

حصبه ۲
بواسطه [illegible] ۳

بلی همین که دیدیم

حمیات

۳۴ پس همین که دیدیم علامات مخصوصه [illegible] از امراض بروز نکرد حکم بر این
مرض خواهیم نمود و اما ورم دماغ می‌آورند بقسم سرسام مشتبه شود این
هم در وقتی است که طبیب از ابتدای مرض آگاه نباشد یا آنکه پاره علامات
مخصوصه در او نباشد و در این وقت بواسطه علامات ورم دماغ تشخیص نمود

تقدمة المعرفة — فی علامات چنانکه در [illegible] حالت طبیب یقین بر شفا و
هلاکت نمی‌تواند نمود چه در وقتی که همه علامات خوب باشد [illegible]
که بواسطه [illegible] صفاقی یا بروز علامت دیگر مریض هلاک
شود و تقدمة المعرفه ردی است هرگاه که علامات شدیده بروز کند
مثل اسهال و ادرار بر فراش و خالقوایا و نزف الدم [illegible]
زیاد و خواص کلیه تقدمة المعرفه ردیه دارد و در صورت
سرسام و ضعفی [illegible] افزاید هرگاه که امراض دیگر
مرکب او شوند مانند ذات الریه و [illegible]

اسباب — مختلف است بر حسب استعداد [illegible] که بیشتر بروز میکند
در [illegible] عارض [illegible] بعد از [illegible] دیده شده
[illegible] اطفال بخصوص از ۹ تا ۱۴ سالگی
و کمتر عارض میشود از [illegible] تا ۸ و نادر است که در [illegible]
عارض و اگرچه [illegible] ذکر شده است که

[illegible]
[illegible]

حمای طیفوئید

۳۵ پیش از دختران مستعدانند و استعداد اندرجه‌ی بیشتری است تا ضعیفه و
تغییرات آب و هوا غالب اشخاص که از دهات و شهرهای کوچک
بشهرهای بزرگ میروند مبتلا باین مرض میشوند و از همین جهت است که در
شهرهای بزرگ بیشتر دیده میشود و باید دانست که سه سبب عمده اند
اسباب مستعده که اسباب مذکوره باشند و اسباب جهیه که از آنها است [illegible]
و اجتماع و مسکنت و جمیع اسبابیکه موجب ضعف بدن میشوند و
غالب عروض این بدون سبب خارجی است

سرایت — تا این اواخر اعتقاد غالب اطباء این بود که این مرض
غیر مسری است و استدلال میکردند باینکه در مریض خانه‌ها دیده‌ایم که اشخاص
مبتلا باین مرض [illegible] و ندیده‌ایم که دیگران مبتلا باو شوند در صورتیکه
معاشرین نماید ولی این قول مردود است باینکه این مرض از امراضی
است که عروضش زیاده از یک دفعه نخواهد شد از این که شخص معاشر
باین مریض مبتلا باو نشده بود مثل اینکه در آبله می‌بینیم که اشخاصی معاشر
با صاحب آبله که یکدفعه مبتلا میشوند حال آنکه وقتی مسری است لیکن
بنیت و بیشتر دیده‌ایم که شخص که مبتلا بیک مرض است و بعد [illegible]
میرود و باین مرض گرفتار میشود و نیز اطباء دهات و شهرها را [illegible]
در سرایت این مرض [illegible] و دلیل بزرگ بر سرایت [illegible]

مدرسه فلش است

۳۱

حمیات

Flèche . ۳۶ مدرسه فلش است که در آن مدرسه ناخوشی تیفوئید اتفاق افتاد و ۳۳ نفر از
شاگردان در آنجا مردند صاحب مدرسه توحش کرده هر یک از شاگردان را بجای خود
بوطن خود فرستاده و ۲۹ نفر از آنها هم در آنجا مبتلا باین مرض شدند و از
۸ نفر آنها سرایت بدیگران نمود و مثل اینکه بسیاری از آنها مرض را
که بهرش [illegible] و از آن سرایت کرد [illegible] و از آن [illegible]
آمده بود بعید دانستی و همچنین از این قبیل تواریخ در دست است این مرض لیکن
نوشته‌اند که تیفوئید عرضی است مسری و لهذا چون بجائی رفته‌اند باید
اشخاص مستعده با و نزدیک نشوند تا مبتلا نشوند

علاج — از این علامات مختلفه که ذکر کردیم چنان بر می‌آید
که علاج مخصوصی در همه جا برای این مرض مشترک باشد نخواهد بود
مثل اینکه مقویات و مسکنات همه صورت معالجه میکنند و بعضی از
اطبا از این جهت که جمیع این اشکال و صور مختلفه را یک مرض میدانند
در همه یک نوع مداوا میکنند معالجه فصد هم از ایام قدیم
اطبا فصد را در این مرض جایز دانسته‌اند و چون زیاد معمول میکردند
در صورت بزرگی و ضعفی هم فصد میکردند ولی در این ایام
غالب اطبا مشهور و بزرگ تامل زیاد در این باب دارند
و هر وقت هم که لازم باشد زیاده از یک فصد نمیکنند [illegible]

و در ان هنگام بعد این مرض در [illegible]
بزرگ [illegible]
طبیب معرفت [illegible]
که این مرض از کثرت [illegible]
باید [illegible]

و در این اواخر [illegible] از اطبا [illegible]
که فصد معالجه میکنند [illegible]
[illegible] فصد میکنند

حمای طیفوئیه

۳۷ Bouillaud

بنای معالجه را بر فصد می‌دارند ملاحظه صور مختلفه که نسبت کل بر قوت آن است
بیشتر می‌نمایند و امروز از اطبای مشهور کسیکه فصد زیاد می‌کند بویو
است و در مریض جوان بنیه در مدت دو روز زیاده از سه چهار لیتر خون
می‌گیرد فصد زیاد و مدت کم ولی هیچیک از اطبا پیروی او نکرده‌اند

کمتر

و خون کمتر گرفته و مریض بعد از آن تلف می‌شود پس بملاحظه حالت
مریض و مرض در ابتدا اگر فصد باید کرد که از هر یک ۷۰ تا ۸۰ مثقال
خون خارج کنند و اگر چه فصد بهتر از زالو است ولی هرگاه که وجع شکم زیاد
باشد از ۱۰ تا ۱۵ زالو در موضع وجع باید انداخت و چون
اعراض عصبانی شدت نماید زالو بر بیخ گوشها اندازند و در خصوص بچه
باید ملاحظه کرد هرگاه فی المثل طبیب بچه بزرگ ۱۰۰ مثقال
خون میزند ۱۰ مثقال نباید اخراج نماید و اما در انتهای مرض که هیچ جایز

و در بچه ها هم ملاحظه زخم ها بکنند

نیست و در اطفال همیشه باید زالو انداخت و عدد آن بسته
بسن آنها است که هرگاه از پنج کمتر باشد از یک زالو زیاده نگذارند
و چون از ده زیادتر باشد تا ۱۰ می‌توان انداخت و از معالجات عمده است

شربت نمک و

اشربه ملینه و بارده و مزلقه مانند شربت تمر و خطمی و آلو بالو لیمو بخصوص
از محمضات معدنی مثل جوهر گوگرد و غیره باید بعد استعمال نمود و حقنه

از قبیل حلیب و ... و غیره

ملینه و ضماد بر روی شکم و آب زدن در مانع تر بیشتر نافع است ادویه

مقویه محرکه

حمیات

۳۸ مسکنه ~~مسکنه~~ کنند

مقویه محرکه را اگر وقتی استعمال می‌کنند و در روز یک مثقال و نیم می‌دهند
و این در ۲۰ سال قبل بود و منفعتیکه از او برده‌اند تخفیف شدت حمی و اورام دم بود لکن
بخصوص استعمال بکنند در وقتی که در مریض حالت ذبول بود و بعض از اطبا استعمال زیبق
را در ابتدا جایز می‌دانسته‌اند و گفته‌اند که چون استعمال شد قطع مرض خواهد کرد
و از این جهت بود که در همه جا سه چهار مثقال روغن خاکستری بر روی شکم مالیدند
و از داخل کالومل و زیبق بیاد کردن استعمال می‌شد ولی آنچه ما تجربه کرده‌ایم از استعمال
اینها منفعت کلی بلکه هیچ اثر ندیده‌ایم ادویه مصفیه اخلاط و منفعته عقیم
اطبا انگلیس این مرض را از عفونت اخلاط میدانسته‌اند و خیال می‌کردند که آنرا
و اصلا از نقصان قوت است در جمیع صحه ادویه مقویه و مصفیه استعمال می‌نمودند
از قبیل کنه گنه و ... و مشک و نباتات شعله و شراب و الکل و محوسات
معدنی چه از خارج و چه از داخل و این نوع معالجه را مدت اطبا مخلوط
مید... شده و علاج دیگر مفید ندانسته و حال هم در انگلیس و المانی
و ایتالیا معمول است ولی آنچه ما تجربه کرده‌ایم استعمال ادویه مقویه در ابتدا
مضر است و چون حمی شدید باشد غالب بر شدت او می‌افزاید ولی چون
حرارت بدن کم بود و نبض چندان سریع نباشد بلکه بطی بود و اسهال و
نفخ شکم باشد استعمال ادویه مقویه بسیار نافع است و هر چه حمی و مرض
اضعف‌تر بود انفع است و هر وقت ضعف کمتر باشد ادویه کم قوت تر

حمای تیفوئیده

باید معمول داشت و هر وقت زیاده تر بشد باید برقت آنها افزود — از قبیل شراب بوردو ۳۹
و عصاره ی کینه که در این صورت بسیار نافع است و از ۸ تا ۱۲ مثقال
ملیون استعمال نمود چه خوردن و چه حقنه و از خارج غسل همه بدن
بعرق کافور معمول است و چون ضعف زیاد بود و مریض قریب بهلاکت
ادویه محرکه از قهوه مستعمل است ادویه مسهله اطبای قدیم مسهل بسیار — از قبیل
استعمال می نمودند حتی آنکه در ابتدا هم میدادند و به دفعات کرارا و لیکن از
آنکه شنیده شد که جراحت در امعاست منع نمودند استعمال آنرا و مقدار شده
و لیکن البته مدتی ممنوع بود و کسی یا برخاست به استعمال آن تا آنکه دلاروک — Délaroque.
که یکی از مشاهیر متاخرین است به تجربه رسانید که استعمال مسهل نافع است
و روز اول در ابتدا انقی میداد بعد از آن هر روز ۷ مثقال یک فرنگی گویز — از نهجون
می نمود یا روغن بید انجیر و طرطیر و ملح و اگر نفخ یا وجع شکم زیاد بود
از استعمال آن نداشت و یا چون مسهل برد و جمع از آید و اسهال بیاورند
می کنند باید قطع او را نمود و اشربه مبرده استعمال کنند چه از داخل و
چه از خارج و پس از آنکه مرض رو به بهبودی میگذاشت مقویات میداد
و چون بنای این نوع مداوا را گذاشت شخصی گویند که $\frac{1}{15}$ مرضا
می تلف شدند و با شفای شفا یافتند و چون سایرین پیروی او را کردند و بنای
این معالجه را گذاردند $\frac{1}{7}$ مرضای ایشان هلاک شدند و اگر چه منفعت اول

را ببرند

حمیات

را نبرد دند و ما باز هم ضیا نفع کف و مسهلیکه امروز در فرنگ مستعمل است روغن کرچک
و آب ... و ... است و استعمال ادویه مسهله ممنوع است در وقتیکه اسهال
زیاد شده باشد و یا که نزف الدم معوی روی دهد و یا صفاق ملتقوب شده باشد

در معالجه عوارض امراضات اول آنکه لب و دندان و دهن غبار سیاهی — ای
بهم رساند باید از قبیل لعاب خطمی و اسپرزه دوم درد و قبضیکه — دهن
امتلاء معده و جمع شده بسیار نافع است در ابتدا استعمال نفخ شکم
باد های عطره نافع است مانند روغن بادیان و دارچینی و ملح چهارم
اسهال باشد نباید جلو آن را گرفت استعمال کنند مگر در صورتیکه شدت زیاد داشته
باشد و در آنوقت از ادویه قابضه که کمی غفص باشد و حقنه از نشاسته
که کمی لودانوم یا تریاک باو ممزوج کنند بسیار نافع است پنجم اگر
که علامات ملتقوب شدن صفاق ظاهر شد باید مریض را بیحرکت
و بیحرکت نگاهدارند و چیزی بدن شکمش نبندازند و منع اشربه حتی — که سکنی کنند
آب را نمایند و چون عطش زیاد باشد قدری لیمو یا نارنج بمکد و
تریاک زیاد استعمال نمایند بطوریکه در ابتدا هم بکنند و بعد هر ساعت
یک گندم و بعد تا آنکه مریض بخواب رود داشتم چون رعاف شد
و از استعمال پارچه مبلولات سرد نمود و مانند آب یخ باید منفعتی
راست نمود و قتیکه نزف الدم اتفاق منع مسهلات نماید و اشربه

حمای طیفوئیه

مرض باید از قبیل ترشیت لیموناد بدهند و شکر اگر دیگر نگاه دارند وقتی که

لکه رفع نماید و اگر سعال لاحق شود را ... استعمال نمایند چه مسکن ضیق

چه اگر ... نافع است سکنجبیل از گنه از نیم مثقال تا یک درم و همچنین مشروب

تا ... در هر ... الدم بخصوص ... الدم ... بقدر ... در ... اسهال ...

... الدم ... استعمال کنند علاج علامات دماغی چون هذیان باشد چند

... و ... اندازند و شمع ذراریح ... و چون اندکی شمع ... است

خوف ... غانقرایا در محل ... است ... استعمال کنند چون با صورت ... علامات

علیه ... باشد ... و اگر علامات علیه ضعف بود مقویات دهند از قبیل ... و ...

اطراف بدن را با آب ... و این ... نافع است ... از استعمال آن ... وقتی

که شفا ... علاج علامات ... اولاً باید منع کنند مریض را از ...

... طرف ... بالطرف ... علامات ... بروز کرده باشد و از

کثرت ... النفس عارض شود استعمال ... و ... نافع است و ... از ... استعمال

کرده است در ... شمع ذراریح در روی سینه باید ... و در صورتیکه ... الریه

... لازم ... است که چون در اواخر بروز نماید که در آن وقت ضعف زیاد

فصد ممنوع است و در صورتیکه هم که ممنوع نباشد ... است احتراز از فصد است و الا دفعتین

شمع ذراریح در روی سینه و اطراف نافع است و چون نفث الدم در ... بنود

اسهال هم نباشد ... بمقدار ... استعمال نمایند و ... ضعف ... است و ...

و ترشیت بهیه و لیموناد / اگر ... / استعمال ... / ... تا ... گرم

... نابد

از قبیل ... نبض

و جهه پیچیده ... تا / ...

بقدر ... و ...

... قرمز

بر مریض مستولی

حمیات

بر مریض مستولی شده باشد با وجود ذرات ادویه مقویات از قبیل شراب ... که باید استعمال ادویه ٣٤٢

فرمایند اگرچه استعمال آنها در مدت ... ممنوع است و چون حسب المعمول عارض شود

باید محل مثانه را مشاهده و ... ملاحظه نماید که اگر بول در مثانه جمع شده باشد با میل اخراج

نمایند علاج غانقرایا پیش از بروز غانقرایا باید وضع خوابیدن مریض را

تغییر داده و بستر را همیشه پاک و پاکیزه نگاه داشت و بدن را با ... مخلوط — تا غانقرایا عارض نشود

با آب یا شراب شستشو کنند و اگر سحاق در موضعی از بدن عارض شده باشد — تا ... نکرده

تغییر وضع دهند تا سنگینی بدن بر آن ... وارد نیاید و مریض را در ... الف — ضد شقاق

بخوابانند و اگر غانقرایا بروز کرده باشد با شراب ... و ... بپوشانند ...

و چون پارچه غانقرایا ... زائل شود با روغن ... پارچه را ...

و باقی علاج آن بنوعی است که در غانقرایا ذکر خواهیم کرد

نقاهت — چون ناخوش ... باید ملتفت مریض باشند

تا زیاده روی نکنند و بتدریج او را غذا دهند

طبیعت — تغییر بدنی که در این مرض ... میرسد ورم و تقرح

غدد ... است و تا حال دیده نشده است که بدون این تقرح

عارض شود و در انگلیس و ممالک امریکا ... دیده شده که ...

بالجمله غدد ... و ... منتقل ... چنانکه ... در ... انگلیس

غدد کرده خواهیم داشت سؤال آیا ورم و تقرح غدد ... عارض میشود ...

حمای تیفوئید

۴۳ اینکه همهٔ اورام چنین است و یا بعد از حمی مثل آنکه در آبله و غیره چنین است جواب
ظن غالب آن است که این تورم و تقرح نتیجه حمی است و سبب او چیزی است که اول
نفوذ می‌کند در مزاج و به ظاهر می‌شود در بعضی اعضاء و از این جهت بر تو ثبات Bretonneau.
که در میان تیفوئید و آبله میان گفته است که تیفوئید مثل آبله سری است
و عارض نمی‌شود مگر یک مرتبه و همه کس استعداد او را دارند [illegible] عارض
می‌شود در هنگام جوانی و دیگر بعد از آن عارض نخواهد شد [illegible]
فعلا هوا تورم و تقرح [illegible] مرض نمی‌شوند بلکه وضع او [illegible] و اگر
بوده باشند [illegible] ضعیف آنها مرض هم شدت و ضعف
و علاج [illegible] چنانچه بروز می‌کنند که [illegible] آنها را با این تورم و تقرح
داد پس حقیقت این مرض چیزی است که بر ما پوشیده است و هنوز او را نفهمیده‌ایم
در نسبت تیفوئید با طاعون [illegible] طایفه‌ای چنان خیال می‌کنند که حمی تیفوئید
و طاعون که هر دو بروز می‌کنند [illegible] و با [illegible] در [illegible] و در
میان [illegible] مرض واحد هستند و با هم فرقی ندارند [illegible] بعضی از [illegible]
آنها را دو مرض مختلف [illegible] مدتی این قول مقبول عامه [illegible] الحال رفته آخر
و بسط نسبتی که میان این دو مرض است چنین استنباط کرده‌اند که باید از
یک جنس باشند [illegible] موازنه و مقایسه علامات این دو مرض [illegible]
[illegible] ابتدا می‌کنند [illegible] شدید [illegible] حرارت [illegible] و ضعف قوی [illegible]

حمیات

۴۴ هر دو در چنین هنگام مشاهده می‌شوند و کری و رعاف [illegible]
[illegible] و اسهال مشاهده شده است که در طاعون زودتر از تیفوئید
بروز می‌کند و دیگر [illegible] در هر دو در روز [illegible] و سایر [illegible] و جهات
و ما در طاعون [illegible] از روز چهارم است ولی [illegible] زیادتر از تیفوئید است و لکه‌های
سیاه که از نشر خون در زیر جلد عارض می‌شود در طاعون بیشتر است به خلاف [illegible] از تیفوئید
بیشتر است [illegible] زبان [illegible] و عطش [illegible] در هر یک از آنها است و علامات دیگر
که از جوارح [illegible] دیده می‌شود در طاعون کم است و از آنها است جمع [illegible] و تهیج و اسهال
و نفخ [illegible] و تغیرات [illegible] در هر دو
اگر چه [illegible] در طاعون کمتر دیده می‌شود [illegible]
که عارض [illegible] مرض [illegible] باید [illegible] عدم [illegible]
شدن [illegible]
[illegible] و این [illegible]
[illegible]
و ما طاعون [illegible] تیفوئید [illegible]
[illegible]
[illegible]
و ضعف [illegible] و سبب آن [illegible] که طاعون نسبت به تیفوئید [illegible]

حمای متصل انگلستان

۴۵ ب یه امراض و این است که بعضی علامات در طاعون بیشتر بروز میکند و بعضی
هم زیادتر است و بعضی دیگر را شدت کمتر بجهة مهلت نمیدهد که این علامات بانتها رسیده و شدت نماید

❊ نوع چهارم از انواع سبعه از حمیات و آن حمی دیجان یا حمی متصل
انگلستان است ❊ حمائی است دائم و شدید که عارض میشود در انگلستان و ممالک
امریکا و بروز میکند در جمیع سنان و اما در طفولیت کمتر است و پس از مرگ هیچ تغییرات
بدن یافت نمیشود و بروز میکند با صداع شدید در ابتدا و بعد از آن ضعف قوی و علامات
مختلفه دماغی از قبیل هذیان و [illegible] و خروج [illegible] در جلد و این حمی
سار از — مدتی مشتبه بود به تیفوئید و اطباء متأخرین فهمیدند که غیر از تیفوئید است
بواسطه تغییرات تشریحی و اسباب و علامات ❊

تغییرات بدنی ❊ علامات تشریحی موقوف است پس از مرگ تغییر مخصوص در
آلات صلبیه بدن مانند تغییر غدد امعاء و ماساریقا دیده نمیشود اگرچه گاه
در بعضی از حالات پاره تغییرات مشاهده میشود ولی هیچ نسبتی بتغییرات تیفوئیدی ندارد
و تغییری که در خون پیدا کرده‌اند کم شدن وزن آن است و فیبرین یا کلبولات
و یا کمتر است و بیشتر [illegible] دیده‌اند که در [illegible] کم شده [illegible]
انفس — از [illegible] که قبل از عروض مرض در آن [illegible] است و [illegible]
علامات ـــ در ابتدا صداع و [illegible] و [illegible] و قشعریره های متواتر که علامات
ضعف ه — مقدمه اند عارض میشوند بعد [illegible] و [illegible] که [illegible]

گاه شدید

حمیات

۴۶ گاه شدید تر از آن است که در تیفوئید دیده میشود و [illegible] که گاه
آن حالت هذیان آرام و گاه سبات و [illegible] و [illegible]
در آن وقت که مرض بصورت [illegible] از ابتدا [illegible]
و با شقاقات و [illegible] بار [illegible] و [illegible]
و [illegible] و عدم [illegible] موجود است و [illegible] و اسهال اگرچه شدید است
ولی در ابتدا [illegible] و از علامات است [illegible]
le rash nihilant — در تیفوئید ذکر شد از قبیل [illegible] دیده میشود و گاه در [illegible]
ممتنع شده [illegible] عرقی [illegible] در تیفوئید [illegible] دیده
و [illegible] از علامات مخصوصه است بروز بثورات متعدده در [illegible]
بدون [illegible] شکل مخصوص [illegible] و [illegible] آنها [illegible]
[illegible] است تا [illegible] و رنگ آنها [illegible] و [illegible] تیره و برآمده [illegible]
و از قدار با [illegible] علامت [illegible] — و در لمس [illegible] و این بثورات مختلف اند از بثورات تیفوئیدی
[illegible] از ششم تا هشتم و رفع میکنند تا بیستم و گاه [illegible] تا سی و یکم
[illegible] [illegible] Caillott — مانند [illegible] نادر است و چون خون از جای [illegible] خارج [illegible]
[illegible] و [illegible] رنگش تیره است و اگر [illegible]
باشد رقیق [illegible] لهذا باید که فیبرین او کم شده باشد ❊
رفتار [illegible] ❊ رفتار این مرض متصل و دائم است و گاه در [illegible]

۴۷ شدت می‌نماید و انتهای او هفته سیم است و گاه زودتر و گاه دیرتر است
و دوره هم نیست که بحران حقیقی نماید زیرا که پس از عود مرض علامات بحرانی تغییر کلی
بهم نمی‌رسد خواه شفا یابد و خواه هلاک شود و بحران یا بعرق یا ببول یا به
تحول است ؛

تشخیص — تصورات این مرض بسیار مختلف است از تصورات تیفوئیدی
چرا که در اینجا مدت شکل و متفرق است و در آنجا مذکوره مجتمع است و در علامات شکم از
قبیل نفخ در ابتدا دیده نمیشود و در آنجا هست و علامات صدری نیز غالب شاهد [illegible]
ورم خفیف [illegible] و جراحت [illegible] حال بدن [illegible] و کفل و مراقی نیز
دیده نمیشود و چون این مرض در ممالک امریکا ظهور و باعث عارضی مخصوص [illegible]
آنجا معتقد اند که از جنس طاعون اروپا است و بعضی به جهت استدلال [illegible] می‌نماید
سبب به وفور جمعیت در یک مکان با [illegible] است دویم [illegible]
و ترکیبات [illegible] مساوی است سیم آنکه [illegible] با [illegible]
مثل ضعف [illegible] ظاهر شوند ؛

تقدمة المعرفة — اگرچه مثل تیفوئید خطرناک است ولی در اطفال غالباً
جدید است ؛

اسباب — در جمیع سنان این مرض استعداد بروز دارد و این [illegible]
فرق [illegible] میانه او و تیفوئید است و عارض [illegible] دائم [illegible]

وازین [illegible]

۴۸ وازین جهة است که در ایرلند که مردمانش فقیر اند وقتی زیاد مرض [illegible]
و تغییرات [illegible] تاثیری در [illegible] ندارد ؛

علاج — فصد ممنوع است و لازم است به جهة دفع علامات دماغی [illegible]
[illegible] بدن زیاد باشد [illegible] منفعت [illegible] و در [illegible]
[illegible] ضعف ادویه مقویه [illegible] شراب [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و مسهل [illegible] ؛

نوع پنجم از انواع [illegible] از حمیات [illegible] صفراوی ممالک حاره

این مرض در جنوب امریکا [illegible] افریقا [illegible] شایع است [illegible]
و در فرنگستان [illegible] جنوبیه که [illegible]
[illegible] و ازین جهة اطبای انگلیس [illegible] نامیده اند
هم باسم [illegible] دیگر [illegible] است ؛

Kausos.

Embarras gastrique

علامات — در صورت [illegible] غالب علامات [illegible] معده [illegible]
[illegible] در [illegible] صفراقلیل [illegible] این مرض [illegible]
[illegible] جلد [illegible]
در صورت و [illegible] جلد تمام بدن زرد [illegible]
و اسهال [illegible] سبز صفراوی است و در صورت [illegible]
ابتدا [illegible] بدون مقدمه [illegible] چند روز که مریض [illegible] شدید [illegible]

[illegible]

حمای صفراوی ممالک حاره

اشتها و برودت و حرارت متناوب کنند که [illegible] ایام به برودت و پس از
آن حرارت نماید بعد از نفخ برودت [illegible] و [illegible] تا آنکه بدن گرم و
نبض سریع گشته و صداع شدید در جبهه یا قوی حاجب [illegible] و چشم در صدد موضع معده
و بعضی از [illegible] کبد [illegible] است [illegible] در جانب [illegible] پاره سفید [illegible]
شده و [illegible] عطش [illegible] مستمر [illegible] صفرا [illegible] دست [illegible] قطع [illegible] پیش [illegible]
اسهال [illegible] یا [illegible] و جلد جمیع بدن خاصه چشم زرد و [illegible] اگر [illegible]
طبیب [illegible] ممکن است [illegible] و هذیان عارض [illegible]
مذکوره [illegible] علامات [illegible] غلبه نماید و این علامات [illegible]
بلکه بصورت خفیه عارض [illegible] و [illegible] مرتبه [illegible]
و دوره این علامات [illegible] و بیشتر [illegible] مرض [illegible] — موطنه و یا موطنی
فرصت [illegible] متصل [illegible] و صداع [illegible] زبان [illegible]
دیگر [illegible] شده [illegible] و [illegible] — و معتوب
در هفته دوم [illegible] پیش از اتمام هفته اول

تشخیص — [illegible] مصنفین [illegible] این مرض [illegible]
[illegible] ملاحظه [illegible] بتحقیق [illegible] — در بلاد [illegible] مرض [illegible]

تقدمة المعرفة — [illegible] مهلک است [illegible] از [illegible] اطراف

اسباب — سبب او حرارت و رطوبت هوا است و [illegible] ولایات حاره

حمیات

و در طب بحری در مملکت [illegible] و [illegible] — ۵۰
علاج [illegible] بر [illegible] بحری [illegible] — [illegible]
[illegible] زیاد [illegible] و [illegible] معمول است و [illegible]
موضعی از قبیل [illegible] بر موضع معده و کبد مستعمل و نافع است و [illegible]
و [illegible] ضعف زیاد [illegible] تقویه معمول [illegible] است

نوع ششم از انواع سبعه از حمیات دائمه در حمای صفراوی — مرض [illegible] بحری
بلد [illegible] در آن بلد [illegible] عارض [illegible] و از علامات مخصوصه
او [illegible] صفرت تمام بدن و قی [illegible]

تاریخ — قبل از [illegible] این مرض [illegible]
[illegible] در ابتدای [illegible] با سایر امراض [illegible] مشتبه [illegible] و [illegible] ۲۰۰ سال
که [illegible] امراض [illegible] اند و [illegible] مدت [illegible]
که این مرض شناخته شده و [illegible] و [illegible] شدید [illegible]

تشریح مرضی — لون جلد جمیع بدن بحری [illegible]
زرد [illegible] یا [illegible] در [illegible] جلد [illegible] و [illegible]
[illegible] رقیق است و [illegible] معلوم [illegible]
آن [illegible] شده است و [illegible] و قلب [illegible]
که خون در [illegible] آنها ترشح نموده است و از جمله علامات مخصوصه این مرض آن است که

ساکن [illegible] و [illegible]
نافع
چون [illegible] مرض [illegible]
[illegible] آن [illegible]
شده [illegible]
دم [illegible] معده و کبد [illegible]
[illegible]

petechia
ecchymoses

۵۱ درجهٔ ثقت حیات حاجز دیده میشود که معده قدری وسیع گشته و خون زیاد
در او جمع شده که گاه خالص است و لون آن تیره یا سیاه قوام آن بسته و گاه رقیق
او قدری ترش است و در این حالت علامات التهاب شدید در [illegible] ظاهر و رطوبت غشاء مخاطی معده — در ثقب
گاه جذب شده و سیاه شده و گاه بود ملتهب و قرمز گشته و جرم معده غالباً عیبی ندارد — و مجروح
و لون کبد گاه مانند مسکه تازه و یا برنگ گل و یا برنگ شیر قهوه و یا زرد مانند عصاره ریوند
و یا برنگ پرتقال و یا سبز بسته گشته دا که چه این کم رنگ در همه کبد ظاهر میرسد و یا
مثل که در بعض از نقاط آن پیدا شده باشد

و غشاء مخاطی آلات بول از خون پر است و غدد [illegible] متلون است [illegible] که یا زیاده [illegible] صحیح است

علامات — عارض میشود بغتتاً بدون مقدمه با صداع و قشعریره و وجع اعضاء
دو سه روز پس از آن تب عارض شده و صورت برافروخته و چشمان قرمز و شفاف
و عطش مفرط و اشتهای قطع گشته و التهاب و وجع شدید موضع معده همراه
نماید. هنگام اول علامات مذکوره در ابتداء [illegible] شده و بغتتاً — و بلکه رو به اندرون [illegible]
وجع شدید موضع معده اگر بشود باهم رسد و قی سفیدی عارض میشود که زبان خشک — تهوع روز [illegible]
[illegible] اشربه مشروبه و زبان تر با اندک صفرت و مزاج
[illegible] کم و قلق و اضطراب زیاد بود و باشد که بیماران حماقت و [illegible] مدام
عارض گشته و در این صورت مریض بعسرت تکلم نماید و زبان و لب اسفل
متزلزل و نبض ممتد و منتظم و قدری سریع بود و باشد که بطیء گشته و حرارت
بدن کم و پوست سینه غالباً قرمز و ملتهب باشد مانند ابتدای ورم

هنگام دوم

۵۲ هنگام دوم — پس از روز چهارم جلد زرد و در اطراف گشته و [illegible] قی شدید
و سیاه شود و این قی سیاه مانند آب ورده و کف است و براز نیز سیاه است و ضعف و اضطراب — و گلو [illegible]
زیاد و فواق و خفقان قوی و قلت حرارت بدن و حبس البول و گاهی
[illegible] و اکثر و پاره [illegible] گاهی [illegible] عارض شده و مرگ در رسد
و در پاره از وباها بعضی علامات از قبیل هذیان و حرارت جلد و صداع
شدید بروز نماید و ممکن است که قوت کامل [illegible] باشند و هنگام مرگ که مریض
حرکت نماید و از علامات مخصوصه است و هم [illegible] نزف الدم معدی — مریض
و صفرت رنگ جلد و ضعف حرکت قلب و گاه نبض که حرکت قلب [illegible] نقطه
رفتار — منتظم و متظلم است و گاه شدت و ضعف [illegible] که
در اشتداد الصورت نوبه در آید

مدت و نتیجه — حکم این [illegible] مرض از پنجم تا دهم است و در صورتیکه صحیح باشد
[illegible] بیشتر [illegible] و انتهاء او گاه بطور که علامات مذکوره تدریجاً شده — کمتر
نقص و [illegible] کم و ممکن است که ناگهانی حالت خفقی در مریض
پیدا شده و بغتتاً هلاک گشته و باشد هم که بعد از [illegible] گمان میرود
او را نماید [illegible] در صورت [illegible] پس از هنگام [illegible] علامات
رو به انحطاط گذارد و حرارت بدن و وجع معده کم و نبض قوی و جلد
نرم و اشتها [illegible] تدریج عود و نقص مرض دفع شده

نقاهت — همیشه حالت نقاهت این مرض طویل و شدید است و مریض ٥٣
باید که تا مدتی پرهیز مطبوع اندکی نماید و عود دارد بر خلاف سایر حمیات بلاد حاره
تشخیص — عموماً مشکل نیست و محالست که مشتبه شود بورم کبد
و یا بورم معده و یا حمای صفراوی ممالک حاره زیرا که ورم کبد حجم آن بزرگ
و موجع است و نیز در ورم کبد علامات عامه کم و مهلک نیست
چنانچه در این مرض است و بورم معده عوارض علامتیکه در همچنین دیگر
خواهد شد مشتبه نمی‌شود و در حمای صفراوی عفونت جلد کم و قی سیاه
که از علامات این مرض است نیست ؛

چنانچه در یک شخص دو سه دفعه عارض شد و لیکن بعضی بندرت تجویز آنرا قایل اند

تقدمة المعرفه — اگرچه این مرض بقدر طاعون مهلک نیست و لیکن هلاک آن
موقوف بشدت ضعف و بای است و آنچه تا حال ملاحظه شده است
مرگ از یک ثلث یا بیشتر نگذشته و در مردان بیشتر شد از زنان است (تا یک سدس)
و در جوانان و شبانان شدیدتر از اطفال است و نیز شدیدتر است در قوت البنیه
و مجموعی شدید است در غربا و مسافرین بد وهم دخم و فقر و فاقه و خصوصاً (و اشخاص دموی مزاج)
کرم و تر و ممالک حاره رطبه مورث شدت مرض می‌شوند ؛

اسباب — و در دانستن سبب این مرض دو مطلب لازم است اول آنکه
چگونه این سبب در محل خاص تولید می‌شود دوم آنکه چگونه مورث این مرض
می‌شود باید دانست که اطبای بلاد دنیا در سبب خصوصی این مرض که

چیز گفته اند

ملتصقه ٥٤ چیز گفته اند یا شدت حرارت هوا و دیگری تعفین اجزای ملتصقه و حیوانی
و چه نباتی که در محلی جمع شده و تجزیه شوند و البته تجزیه این اجزا امر لازم است
اول حرارت دوم هوا سیوم رطوبت که هر سه جمع بشوند در سواحل دریاها
و مرداب‌ها و رود خانه‌ها بزرگ و لهذا البته اغلب بروز این مرض
در چنین مواضع است و از این بابت این مرض سرایت با اهل کشتی کند
که عبور نماید از خطی که این مرض در آنجا موجب خوف است و این سرایت نیست
مگر بواسطه عفونت هوا و آنکه خط معبر کشتی است و از این جا معلوم شد که ترتیب
ملتصقه این مرض همان حرارت هوا و تعفین اجزای ملتصقه است و لیکن
مشاهده می‌نمائیم که در بعضی از ممالک خاصه در سمت مشرق هندوستان که
این سه سبب جمع است این مرض مفقود است و نیز می‌بینیم بعضی از امکنه را که این
مفقود سه سبب همیشه در آنجا ~~مفقود~~ و این مرض آنجا موجود است ~~مفقود است~~ لهذا
می‌گوئیم که این سه سبب بالاصاله مورث این مرض نمی‌شود و سبب او در
حقیقت غیر معلوم است در هر صورت باید دانست که بروز این مرض
موقوف بحرارت هوای گرم است و در بلاد دیگر که آن حرارت درجه از خط استوا
دور باشند بهم نمیرسد و نیز ارتفاع و انخفاض زمین را در وجود
این مرض مدخلیت تمام است چه از مقدار در هزار قدم از سطح دریا
بالاتر دیده نمی‌شود و اغلب عارض می‌شود در جزایر و سواحل امریکا و

٥٥ از دقیقه [illegible] پکخوری سبب تبدیل هوا در بلاد دیگر ملکی نیست [illegible]

بواسطه تغییر فصول تغییر نکند و در آن بلاد حمیات و غبار عرق معتاد اهالی آنجا است [illegible] مبتلا

میشوند [illegible] و این حمیات هرچه [illegible] زیادتر باشد زودتر مبتلا میشوند و این حمی در بلاد

غالب بخصوص [illegible] و در این بلاد غریب [illegible] و [illegible] که از بلاد [illegible] آمده

کمتر مبتلا میشوند و بیشتر عارض میشود [illegible] ذکور [illegible]

و [illegible] بیشتر آنها مستعد [illegible] این مرض [illegible]

[illegible] اختلاف نموده اند [illegible] سرایت [illegible] شخص دیگر [illegible] اند [illegible]

سرایت شده اند [illegible] چون کسی [illegible] این مرض [illegible]

ممالک [illegible] عبور نماید [illegible] نه چنین است و نیز تجربه شده است که بعضی از

محلی که [illegible] ممالک [illegible] که در آنجا مبتلا باین مرض شده [illegible]

دیگر رفته [illegible] سرایت [illegible] ظاهر [illegible] که بعضی از بلاد دیگر در آنجا [illegible]

است سرایت [illegible] و [illegible] در بلاد و ممالک [illegible]

مبتلا [illegible] نه بواسطه سرایت بلکه بواسطه ممالک [illegible] مرض است

معالجات — اطباء معالجات بسیار در این مرض [illegible] اند [illegible]

مختلف [illegible] آورده اند و آنچه استعمال شده فصد و قی و مسهل و زیبق و [illegible]

و کنکنه و سعوطات و استحمام در آب فاتر و بارد و حمام [illegible]

است در صورتیکه مریض قوی البنیه و علامات [illegible] در ابتدا [illegible]

فصد نماید

٥٦ فصد نماید و بعض اطباء منکر فصد شده اند و بعضی منع کرده اند چه

اواخر مرض منتج بضعف شدید میشود پس طبیب باید ملاحظه [illegible] مریض — قوی را

نموده اگر مناسب داند فصد نماید و بعض اطباء منکر فصد [illegible]

اثر [illegible] ملینه مانند شربت آب لیمو و دوای [illegible] بمقدار [illegible] استعمال

نمایند و استحمام با آب [illegible] فاتر و [illegible]

و [illegible] مسهلات ملینه [illegible] باید [illegible]

و شیر خشت [illegible] مستعمل است [illegible]

که [illegible] عارض [illegible] شرط [illegible]

[illegible] مریض [illegible] باید [illegible]

[illegible] و [illegible] علامات [illegible]

[illegible] و [illegible] مانند [illegible]

باید بستر — ضد [illegible] استعمال نماید و بعض از اطباء [illegible] و [illegible]

[illegible] را [illegible] دانسته اند و [illegible] بدن [illegible] مرض

مستعد [illegible] بالقوه [illegible] که [illegible]

[illegible] باید [illegible] از علامات

ردیه است [illegible] آب و [illegible]

و شربت آب لیمو و [illegible] مسهل [illegible] معده و [illegible]

٥٧ ضعفی که بتدریج و زیاده عرق نمایند نافع است و کهنه کهنه از ادویه‌ای است
که زیاده در این مرض استعمال شده است و از تجربه معلوم گشته که کهنه دوای آن
منع عرق کند فقط قوا را او رفع کند چه و ریسیتاله که گاه در این مرض است
اما معالجه قبل از بروز مرض بهتر از همه فرار از موضع مرض است با بنیه
مرتفعه و خشک هوا و هرگاه ممکن نشد که نقل مکان نمایند باید ملاحظه
قوا نمایند حفظ صحت را کنند و اغذیه محلله و بطی الهضم میل ننمایند و
خود را از هوای کثیف که متعفن است حفظ نمایند و از غصه و ترس و مسهل بلکه
احتراز نمایند و در قدیم در بعضی از ولایات و بعضی اقامت قرنطین
می‌گذاردند ولی چون این مرض مسری نیست این بی‌فایده خواهد بود
طبیعت — بعضی از حکما اصل این مرض را ورم معده و بعضی ورم معده
و کبد دیده‌اند ولی در تشریح مرض چنان شاهد نموده که ورم معده همیشه
نیست و تغییراتیکه در کبد هم می‌بیند قابل نیست که مرض را بر آن اسناد
آن ورم نمی‌بایست سبب دیگری پیدا کنیم که اثر در کل بدن بخصوص در دم
نماید بعضی معتقد شده‌اند که از جنس حمای دائمه است با ملاحظه درجه
تعفن هوا و ما این قول را نمی‌توانیم رد کنیم چه این مرض را ندیده‌ایم
و به تحقیق سبب او را نمی‌دانیم :.

:. نوع هفتم از انواع سبعه از حمیات دائمه در طاعون آسیائی است :.

مرضی است

٥٨ مرضی است حاده اکثر عارض بلغ بطور وبائی و از علامات
وزنج entorace — مخصوصه او است خیارک و دمل در دل و شاربن و لکه‌های سیاه
خیارک bubon — پتیشی که بزودی بعد از آن مبتلی شوند :.

تاریخ — در کتب قدیم یونانیان و لاتینیان و عرب چندان نوشته
شده که همه را حمل بر این مرض نموده‌اند ولی چندان اعتبار
به اقوال آنها نیست چه نه اهل این کتب را مورخین و شعرا نوشته‌اند
و تاریخ معتبری که در دست داریم از هزار و سیصد قبل از مسیح است که از
آن وقت تا حال و پانصد و چند دریا هم دیدن قدیم که اعراب و آسیه و افریقا
باشد ملاحظه شده است و مشهورتر از همه وبائی است که در قرن
یازدهم و شانزدهم و هفدهم بروز نموده و از همه بدتر طاعون سیاه است
که در قرن چهاردهم ظاهر گشت :.

تشریح مرض — قدما در این مرض از تغییرات بدنی چیزی ننگاشته‌اند
بعضی از اطبای فرانسه که طاعون سنه ۱۸۳۲ تا ۱۸۳۸ در مصر و اسلامبول
اسلامبول بروز نموده دیده‌اند و بعد تغییرات بدنی این مرض
را به تحقیق نوشتند پس از مرگ مشاهده نمودند که لکه‌های سیاهی
در بدن بروز نموده بعضی با قرحه است و خیارک و شاربن و دمل
قدری فرو رفته و در خوش [illegible] تعفن هم رسانده و مغز

۵۹ نرم تر از حالت طبیعی شده و امعاء الغلیظ قرمز رنگ و کبد و سطح آن مملو
از خون دمویه خارج از حالت طبیعی و نیز مملو از خون کشف و قلب بزرگ و
وسیع گشته و خون غلیظ و سیاه در جوف منصف کشف و آلات تنفسیه
نرم و متغیر گردیده و در معده رطوبت سیاهی جمع شده و در سطح داخله او لکه های
سیاه سیاهی دیده میشود و هرگاه که مرض طول کشد جراحات صندل
در او دیده خواهد شد که از فساد [illegible] تجاوز نمیکنند و در اثنای دقایق
این نوع جراحات هرگز دیده نمیشود و کبد مملو از خون سیاه رقیق
است و در حجم و رنگش تغییری نمی نماید و طحال نیز مملو از خون سیاه است و حجمش
۳ الی ۴ مرتبه بزرگتر شده و با رنگ خاکستری متلاشی و متفرق کشف و در
کلیتین لکه های سیاهی [illegible] شده و حجم شان ۲ الی ۳ مرتبه بزرگتر از حالت
طبیعی شود و پس معلوم شده که [illegible] یا [illegible] چنانچه غده های [illegible]
بوده اند و [illegible] خواهیم گفت که [illegible] در بدن [illegible] در حین ضرورة
کشف [illegible] که [illegible] رنگ [illegible] ناپدید شده اند [illegible] غدد جذابه
و حجم آنها بقدر [illegible] و [illegible] خاکستری و گاه سیاه
است و ممکن است که [illegible] مانند [illegible] کشف و گاه
[illegible] باشند و با رنگ خاکستری متلاشی گردند و اگر [illegible]
[illegible] باشند غدد جذابه شکم نیز [illegible] تغییر [illegible] بهم میرسانند و چون [illegible]

بغل

۶۰ بغل بروز نماید غدد بطن سالم و غدد مجاور آن مانند غدد صدر و عنق
غدد ملتهب گردند و [illegible] ورم این غدد [illegible] جذابه عیب [illegible] نمیشود
علامات قبل از بروز طاعون بروز می نماید [illegible] قبل از [illegible]
[illegible] سیده و [illegible] کم کشف و [illegible] گاه شدید و گاه خفیف است در [illegible]
با [illegible] که [illegible] [illegible] بهم میرسد و [illegible] این [illegible]
آن [illegible] است [illegible] مبتلا [illegible] این مرض [illegible] علامات جراحات [illegible]
باشد
علامات ضعف زیاد و [illegible] متواتر و [illegible] صداع و [illegible] ضعف مفرط
که در ابتدای مرض [illegible] باز [illegible] گاه [illegible] شدید
coma اغماء و گاه اغماء روی نماید و در [illegible] اعلام [illegible] و گاه [illegible] [illegible]
آرام یا اضطراب و حرکت [illegible] و [illegible] و صغیر است و [illegible]
و نفس [illegible] [illegible] و جلد گرم و خشک است و زبان سفید و با رطوبت و [illegible]
و گاه مفقود است و [illegible] یا صفراوی یا [illegible] و یا [illegible]
و یا متعفن طبع یابس و گاه [illegible] و یا [illegible] [illegible] مواضع [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] بروز نماید [illegible] رنگ [illegible]
و یا [illegible] و سطح [illegible] صاف و یا [illegible] است و رنگ او [illegible]
و یا بنفش است و ممکن است که رنگ جلد تغییری نیابد و حجم آن بقدر [illegible]

61 و یا تخم خارش است و اغلب با وجع شدید ولکن بدون وجع است و بروز او
اغلب در کشاله ران و در ابط و بندرت در عنق است و در تحت رکبه بیمار که
است و غالباً یک عضو و لکن در چند محل ظاهر میشود و عدد آن زیاده بر سه تا پنج
نیست و پس از بروز غالباً تقیح یافته و بعد از شکافتن ریم زردی از او خارج
[illegible] و لکن بروز تحلیل رود و نادر است که مدتها این حالت باقی ماند
انتراکس لکه ایست قرمز رنگ با وجع شدید بقدر سه ایام رنگش [illegible] در
پشت و شانه و لکن در کشاله ران بروز [illegible] به تحلیل یا غانقرایا [illegible]
شاربن [illegible] یا چند [illegible] است که خط قرمز بر آن احاطه نموده و در جوف
رطوبت کبود یا سیاه است که بعد از آن بقدر عدس قرمز شده پاره گشته و بلکه گشتن
غانقرایا گرفته که این غانقرایا زیاد کاویده و عمیق [illegible] یا محدود شده
و عضو فاسد ساقط گشته و این شاربن در بدن یا در اطراف [illegible] که
آلات تناسل یا صورت و جلد [illegible] و دیده شده که
در روی [illegible] حاصل گشته و عدد آن از سه تا دوازده است [illegible]
مختلف [illegible] زیاد یا کم است که با الوان مختلفه از قبیل [illegible] و بنفش
و لکه سیاه بروز می نماید و این بیمار علامت بد [illegible] بعض بروز
کنند و [illegible] و انتراکس [illegible] موجود و ممکن است
مرض [illegible] بروز یکی از علامات مذکوره اکتفا نموده و [illegible] علامات

نقه

62 نقه و اگر هم حمی عارض شود خفیف بود که بفاصله چند ساعت رفع گردد
و مریض از حرکات باز نماند ولی در اکثر ملالات شدیده مذکوره
عارض شده و سیما تغییر کلی نموده و حرکات غیر ارادی او تا درجه
و تشنجات مختلف بروز نموده و صدا گرفته شده و بالمره قطع گردد
و حواس مختل و زبان خشک و صاحب پاره سیاه و عسر النفس عارض شود و [illegible]
غیر منتظم و نبض ولکن ضعیف [illegible] و نزف الدم مختلف روی داده و در
[illegible] بدن متعفن شده و بهلاکت رسد ::

رفتار — اغلب روز بروز در تزاید و ترقی میباشد و بندرت [illegible]
و ضعف است ::

دوام و مدت — دوام مرض غالباً از پنج تا هشت روز است و [illegible] با خر هفته
[illegible] رسد و در بعض از دو یا سه هفته و چهار ساعت [illegible]
و بعض معتقد شده اند که طاعون مرضی است که [illegible]
میرسد [illegible] صورتیکه مرض او به [illegible] علامات شدیده نقصان
یافته و اگر غانقرایا [illegible] در عضوی [illegible] عضو فاسد شده یا قطعه [illegible]
تحلیل رفته و یا ریم [illegible] انتهای مرض اغلب بهلاکت
و قلیل که نجات یابند مدتی در ضعف میباشند و شعور [illegible] کم [illegible]
و بعض از مرض [illegible] که بواسطه فقدان [illegible] یا اعضا عاجز مانند

صور مختلفه — مواقف مختلف علامتیکه در این مرض بروز میکند
از تقسیم علامات عمومیه و علامات سعدی و مخصوصاً این مرض به اینها نحو تقسیم
می نمایند ولی این نحو تقسیم چندان درست نیست بلکه میگوئیم که طاعون جدید یا
[illegible] — گاهی یکمرتبه عارض میشود [illegible] دیده شده که در یک روز و یک شب
دو سه مرتبه مبتلا گشته است ؛ در تشخیص

تشخیص — بر طبیب لازم است که علامات این مرض را بتحقیق در خاطر داشته باشد
زیرا که اگر در ابتدای مرض تشخیص نماید ممکن است که مملکتی را از هلاکت
دهد و اگر در تشخیص ضبط ننماید باعث هلاکت و خرابی آن مملکت
خواهد شد اطبای بزرگ در ابتدای این مرض را نشناخته موجب هلاکت
جمعی از مردمان شدند و نیز بعضی از امراض را طاعون یا طاعون را [illegible]
و در بین مردم شهرت انداخته و سبب هلاکت و ترس مردم گردیدند و
اگر چه این مرض علامت مخصوص ندارد ولا از اجتماعات بعضی علامات
میتوان او را تمیز داد مثلاً اگر ببینیم در اشخاص جاهای شدید یا خیارک
یا خراج یعنی عارض شده میتوان طاعون خواهیم گفت و اگر در ابتدا
شک در تشخیص باشد لازم است که تفرقه مابین این مرض و سایرین نمایند و در
اینصورت شخص که قبل از این مبتلا باین مرض بوده و حال در موضع خارج
باشد یعنی که تب داشته و [illegible] ظاهر شده معلوم میشود که طاعون است زیرا که

این شکل

این شخص استعداد زیاد دارد و در صدد مبتلا شدن است ؛
تقدمة المعرفه — این مرض پرخطر است و در بعضی وباها نصف مخلوق از آنها را
تمام می نماید اگرچه در هیچ وباها مساوی نیست که در بعضی شدید تر و در بعضی ضعیف است
و لا اگر در هوای گرم و تر و یا در اشخاص فقیر عارض شود شدید تر خواهد بود ؛
اسباب — در بعضی از ولایات مشرق مثل مصر و شامات این مرض [illegible]
و نقل کثافت و پاکیزه نبودن و عفونت اجزاء حیوانیه و نباتیه و فقر و فاقه
و اجتماع زیاد مردم در مکانهای کم وسعت و رطوبت هوا و بالا آمدن رودخانه ها و [illegible]
در صحراها سبب بروز این مرض میباشد چنانچه در بعضی از بلاد که دایم آب [illegible]
است این مرض هم همیشه بروز دارد که همه ساله بطور موضعی و هر ده سال بطور وبا
بروز میکند ؛ ولیکن حکمی است [illegible] بواسطه [illegible]
سرایت — بعضی از اطباء قائل بسرایت و بعضی معتقد بسرایت نشده اند و دلیل که
بواسطه سرایت نداشته اند [illegible] پرستاران مرض را که
نکشته اند و ما این قول را قبول نمیکنیم زیرا که مکرر این را دیده ایم و نیز [illegible]
این مرض در [illegible] بواسطه عبور و مرور از ولایات و مملکت که این
مرض در آنها میباشد به آن [illegible] و از اینجا معلوم میشود که مرض سرایت [illegible] و ما در آن
بلاد که طاعون یا موضعی مملکتی است ؛
علامات — بر دو گونه است علامات قبل از بروز و علامات بعد از بروز

طاعون آسیا

٦٥ اما علاج بعد از بروز اطبای بزرگ حکما به تدبیرات در علاج این مرض نوشته اند
و تجربه از آنها ظاهر گشته است مثلاً در بعضی از دولتها طلاء به کج و نقره را
بدن را مصفی دانسته اند و [illegible] و تیز بعضی [illegible]
و مروقات قویه در ابتدای مرض جایز دانسته اند و برخی مقویات و
پاره از ادویه از قبیل قسط و ادویه محرقه و امثال آن تقویه بکار می برند
و [illegible] علاج این مرض قاعده مخصوص ندارد بلکه موقوف به کیفیت مرض
و وبا است که هر علامتی که شدید باشد به علاج آن کوشند مثلاً اگر در غالب ضعف
نمایند و اشربه مبرده استعمال فرمایند و هر گاه بعضی از آلات تغذیه ضعیف
گردیده باشد علامات ضعیفه معمول دارند و چنانچه علامات جهاز [illegible] شدید باشد مقویات
و محللات از قبیل مشک و کافور و دهنه و حجامات منفجه حار بالفعل از قبیل
بزر کتان و شبیه بروی دمل و ورم خیار کرا اندازند و چون نفع آنها ظاهر
شد بر دمل و ورم شکافند اما علاج قبل از عروض که حقیقتاً علاج و باب
آن است هر خانه را که در آن [illegible] هست نقل محل دیگر نمایند که چون
مرض در آن محل نماند و نیز با این که هنوز مبتلا نشده اند به محل دیگر
برند که اصلاً با مرض [illegible] معاشرت نکنند بلکه احتمال هم با کسانی که
[illegible] معاشرت نکنند و منازل را پاک نگاه دارند و مدت [illegible] در آن
مسکن نکنند اما طبیب که [illegible] لازم است [illegible] مخصوص باشد

از دست دهم

حمیات

٦٦ از دست دهم و خوف و لباس خود را پاک نگاه دارد و دست کش بپوشد و مورد نشر
اشیاء معطره داشته باشد و مبتلایان بأین مرض را بدون خوف و وهم معالجه
سایه مرض معالجه نماید و باید دانست که طاعون از جمله امراض است
که [illegible] از روی [illegible] رفع نماید و [illegible] آن است که [illegible]
بکار رسد که توسط [illegible] چیزی از اثر این مرض نماند و آن نظافت
و پاکیزگی لباس و [illegible] و [illegible] اشربه و اغذیه جدیده است

باب دوم — در [illegible]

حمیات [illegible] که [illegible] نوع

نوع اول از انواع سته از حمیات [illegible]

عبارت [illegible] که ظاهر [illegible] روز [illegible]
[illegible] که مقدمه مرض [illegible] و این [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] باقی ماند

تاریخ — اطبای یونان و روم چیزی از این مرض ننوشته اند اول
کسی از اعراب که این مرض را شناخته [illegible] نام است که در اواخر
بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] ابوبکر

آبله

محمد رازی رساله‌ی مبسوطه بعد از بعثت ص مفصلاً از این مرض نگاشت ٤٧
و پس از تسخیر مصر اعراب افریقیه را بواسطه حرکت آن قوم در افریقا
بروز نمود و پس از آن بممالک جنوبی اروپا و بتدریج بسمت شمال
سرایت و بسبب حرکت فرنگیان در دنیای جدید و جزایر تازه پیدا
گردیده پس این مرض اولاً از اواسط افریقا و از آنجا به سایر ممالک
سرایت نموده است ؛

علامات — بجهت تحقیق از منشأ این مرض ما به پنج هنگام منقسم نمائیم اوّل
هنگام کمون مرض دوّم هنگام ابتدای عروض سیّم هنگام بروز بثورات
چهارم هنگام رسیدن بثورات پنجم هنگام سقوط قشور بثورات

هنگام اوّل — عبارت از فاصله مابین دخول جرم مرض ببدن و
زمان بروز علامات ابتدای مرض است و دوام این هنگام این هنگام
از پنج تا هشت روز بقول بعضی از ده تا بیست روز است هنگام دوّم
در ابتدا لرز شدیدی عارض شده که همراهی کند با سرعت نبض و حرارت
و سوزش جلد و صداع شدید و درد تمام اطراف و وجع شدید قطنی
و شدت عطش و ثقل معده که موجب تهوع و قی با عسرت تنفس
نبض تند و در بزرگان اغما نیز عارض گردد و گاه در اطفال تشنج
بروز نماید و بندرت نزف الدم مختلف بخصوص از مجاری آن

سائل

حصبات

٤٨ هنگام سیّم — تناسل روی کند و بسا که مریض در این هنگام هلاک شود
غالباً بثورات بروز کنند در انتهای روز دوّم و یا سیّم و بندرت
در روز چهارم و پنجم و دیده شده است در هفتم اولاً ظاهر شوند
در صورت مختصری در زنخ و شقیقتین و جبهه در اواسط بدن و پس از آن
در اطراف عالیه بالاخره در اطراف سافله و این بثورات در ابتدا
نکته‌های قرمز ملتهبی که در وسط آنها برآمدگی کوچک سختی است که مثل یک
نقطه است و مدت بروز همه بثورات از دو تا چهار روز است و عدد بثورات
مختلف است گاه بقدری خارج شوند که مخلوط بیکدیگر بفاصله در صورت
و در این وقت تشخیص آن آسان است یا گاه بثورات پاشیده شده اند و گاه
بسیار متفرق و فاصله دارند که دیگر تشخیص مشکل گردیده است و در
صورت تشخیص آن ممکن است که در یک عضو مثل صورت محدود شوند
و یا در جمیع بدن متفرق و تکه تکه بوده و گاه پاره از این بثورات
در کام و لهات و حلقوم و حلق بروز کنند و [illegible]
صورت دلیل بر وجود آنها در حلقوم است و اغلب پس از بروز بثورات
علامات عامه از قبیل تب و غیره تخفیف یافته خاصه تنفس و با مره
رفع شوند و اما در صورت کثرت بثورات قلق و اضطراب بحال
خود باقی مانده بلکه هم شدت نماید و در صورت شدت حرارت بدن

آبله

بحد درجه میرسد و در این هنگام هذیان و نزف الدم اکثیو یا پیمو عارض شود
و گاه جعلکه در حنجره بعض اوقات ورم از قبیل ذات الجنب و ذات الریه
و ورم غشاء محیط قلب حادث گردد و این اورام اغلب مانع
شوند از اینکه بثورات رفتار خود را بانتها رسانند لهذا صورت
ردی است آنهایی که بعد و در روز چهارم از بروز بثورات به
دیده گیهار وسط آبله حجم تر شده و در اطراف گوها قرمز هم رسد
خرد رفته ها و در نقطه آنها ~~...~~ دیگر ظاهر شده که فی الجمله ناف شکل
و این حالت از برای جمیع آبله ها ظاهر نشود در روز سیم و پنجم در
کنفلوآنت تمیز این حالت بسیار مشکل است و حجم بثورات مختلف — و بواسطه التهاب
که ترجمه کنه درصورت و کوچک تر در جلد بیضه و ... بدون ناف باشند
در کف دستان و در همه اعضا بر آمدگی دارند الا در کف پا و در این
هنگام جلد بدن متورم است و اجفان البته تابع بدون ... افتد و
ترشح غدد مولد اللعاب زیاد شود و اغلب در این وقت مریض ...
رسد که در روز هشتم مرض هنگام چهارم در این زمان اگر تب رفع
شده بود عود و الاشدت کند و این تب را حمی ثانوی نامند و پلیح
اعضا زیاد کشف و بخصوص در صورت دارای بثورات کم باشند
آبله ها بزرگتر و مملو شوند از رطوبت کدر و ریمی و ترشح غدد مولد لعاب

بیشتر میشود

حماق

بیشتر میشود و حرارت در بیخ و تکلم هم میرسد و ترشح لعاب دهان در اطفال
کمتر از جوانان است و بعضی اسهال در اطفال بیشتر است و گشت
بزاق که بی اینها دو چشم تر و زمی کنند و در هفتم یا دهم تمام میشود و پلیح صورت
بتدریج کم گردد و گاه جعلکه در صورت کم شود در یک دست و پا زیاد
گردد و در صورتی که مرض ... باشد علامات این هنگام باقی ماند و در
این حالت رنگ آبله ها که هنوز کامل نشده فرو رفته و مضمون آنها ...
و بنفش رنگ گردیده و یا اینکه مجتمع از خون سیاه رنگ شود و در فا...
آبله ها که در سینه پیشتر عارض میشود و نزف الدم مختلف کلیه
رعاف و بول الدم و نزف الدم ... روی ... و سرگیجه ...
علامات در رسد و ترکیبات مرض بروز نماید خاصه در این هنگام
و از این جهت است که اغلب مرضی در این هنگام هلاک میرسند و سبب
در علامات این هنگام که مانع التیام و دیگر ... صعود ریم اگرچه
سببی مخصوص نیز موجود است چه دیده میشود که بثورات بسیار کم اند
و هم باز عارض میشود هنگام پنجم از روز هشتم تا انجام بثورات ابتدای
خشک شدن آنها است در صورت که باشد آبله صورت خشک شود و آبله
پاها هنوز رسیده باشد و بتدریج تا چهاردهم و شانزدهم خشک شود
و خشک شدن دو قسم است یا اینکه منفتح نشده و بواسطه ... هوا منقش

خشک شوند و دیگر که عفونت بهم رسانده و خشک شوند و در این صورت
رنگ مخصوص که در سایر بثورات نیست پیدا شده هم کمتر در این وقت
مرض در زیر بثورات جاهای ممتد و کشیده ولی ... که میل بخوابیدن
دارند و عموماً این بثورات خشک شده که نرم تر از آنها در قسم کنفلوانت
بعد از آنکه چند روز بهمان حالت خشک ماندند یا قطعاً کمتر از پانزده
تا بیست روز در محل آنها یک یا دو مرتبه پوسته ساقط گشته و مگر آنکه
که ابله های مجروح شده و همه یا بعضی جلد صورت را مجروح کنند
للذا زخمهای عمیقتر رنگ پیدا در بدن بهم میرسد که در بعضی آنها غلبس باز
سرخ سیاه رنگ بسته شده و اثر آنها در مریض همیشه باقی خواهد بود ولی اغلب
پس از سقوط قشر بار جلد رنگ بنفش مخصوص بهم میرساند که تدریجاً برطرف
شود و آبله های که در غشاء مخاط بروز میکنند کم دوام تر اند از ابله
های جلدی و از آنها صاف تر نیست ولی چون محدود شوند پاره
شده و غشاء مخاطی در کیفیت غشاء مخاطی بهم رسد که در روز پنجم و ششم
بروز میرفته و واضح شود کلکها یا فوائل جوش در زیر ادمی مانند که برقت
باصطلاح آید بوده بقا راشی و گاه در هنگام خشک شدن ابله خود
نشسته و مریض ضعف در آید و شعر ... متواتر با هذیان و ... عارض
شده و حمی شدت نماید و زبان خشک و سیاه گردیده و اسهال متعفن حاصل شود

و این علامات

و این علامات و امثال آن که ورم جذب گشته و موجب عفونت مزاج بیمار گشت
و در این صورت بعضی از مرض بغتتاً بهلاکت رسند بواسطه سکته و یا
بواسطه نوعی از مسموم شدن و یا بواسطه اسهال و یا بواسطه شدت علامات
دماغی و یا بواسطه عروض ذات الریه و یا ورم قصبة الریه و حلقوم از
آنکه ورم انبساط یابد و یا با جراحت و عروض غشاء کاذب و در این صورت
آبله گاه صحیح و گاه مردد است و کنفلوانت و در بعضی دلالت
بر خوفت و در وقت مرض میکنند زیرا که ممکن است که دیدن ...
و مردنی و یا کنفلوانت و صحیح و ظاهر شد که آبله همیشه بیک صورت
بروز نمیکنند بلکه مشابه با عراض بواسطه شدت و ضعف بطور مختلفه
بروز مینماید ::

اعراض عارضه از آبله — از آنجمله است دمامیل و التهاب وجه و
و ورم گوش یا جراحت که گاه موجب ثقبه صماخ و ریم شدن عظم مجرور
شود و غالب رمد عسر العلاج پس از آبله بروز کند که با جراحت اجفان
و سقوط مژگان و غالب بواسطه این رمد کدورت قرنیه و گاه
نوکیج حاصل شود و گاه چنانکه بعد از رفع آبله اسهال شدیدی عارض شود
که موجب هلاکت شود و این اسهال غالب بواسطه جراحت و ریم شدن
غشاء قولون است و گاه پس از رفع آبله مرض سل عارض شود

۷۳ بعضی از اوقات آبله صورت شفا یافتن بعضی از امراض مزمنه که
که دیده شده است که اشخاصی که مبتلا بجرب مزمن جذامیه بوده اند و یا که
بعضی امراض جلدیه داشته اند و چون مبتلا بآبله شده اند رفع آنها گشته
است و نیز دیده شده است که امراض جلدیه از قبیل اگزما و امپتیگو impétigo – figurata
و لیکن بواسطه آبله شفا یافته اند و در این صورت بثره های آبله در herpes
مواضعی از جلد که مریض اند زیاده تر نمودار می شوند و حالات مختلفهٔ آبله
هم در این مواضع بیشتر سریعتر است و از این جهت است که پس از
آنکه آبله عارض شد تغییر در حیات مواضع معلوله پیدا شده که
باعث بر شفای آن مرض شده است و نیز از جهت التهابیکه در جلد
بهم میرسد بسبب میل زیاد خون بجلد رفع ذات الریه اشتداد آن

عود — هنوز معلوم نشده که یکدفعه بیشتر عارض نمی شود ولی دیده
شده است که دیگر بار عارض گشته و از قراریکه اختیار کرده اند در
سیصد نفر که مبتلا شوند در یک نفر عود می کند ؛

ترتیب مرض — در ابتدا بثره از روی جلد جدا شده و کم کم رطوبت بیرون
آن و جلد ترشح می کند و کم کم منجمد میشود که چون ترشح تمام شد دیده میشود
در کف بثره غشاهای ذوب و سفید رنگ و مخلوط نامنظم که قطر او
یک میلیمتر از لب و وسط او فرو رفته است و التصاق او

به بثره

۷۴ بثره و زیاده از بطن است و نیز مشاهده میشود که جلد تحت غشاهای ذوب
ملتهب شده و پس از چند روز دمی زرد رنگ و با قوام بهم میرسد و مخلوط شده
شده اند که سبب فنی شدن آبله های لطیف بسیار نازکی است که در وسط بثره
را بجلد متصل کرده و بعضی دیگر تاکید شده اند که آن ممزوجی در بثره هست
ممزوج دوی دیگر در سطحان مجاری عرق که در کشد بثره را کج
لیف که گفته اند نیست مگر اینکه چرک و بثورات عارضه در غشاء مخاطیه
غشاء ملتحمه و غشاء مخاط الف و فرج و حلقوم و غیره ظاهر اند از زیم و با شکه
علامات آنها خاصه در حلقوم مجروح گشته و در حشفه و غیره تغییر بداری در این
مرض بهم نرسید و تغییرات که گاه دیده میشود از قبیل کبود شدن زیرو زنا و سیاه شدن
شدن قلب البته بعروض امراض مرکبه است ؛ و علامات تدریجی

تشخیص — مقدمات آبله هیچ دلالت بر او ندارند زیرا در مشترکند با
غالب امراض خاصه با تیفوئیده و لیکن چنانچه تعیناً شخص سالمی که مبتلا بآبله شده
و یا آبله او را انکو ببیند با شنبه تب شدیدی کند که همراهی نماید با صداع و قی و وجع
شدید در قطن طبیب ملتفت باید شود نماید که مرض آبله است خاصه و قتیکه
آبله در آن شهر شیوع داشته باشد و لیکن پس از بروز بثورات که علامات
مخصوص دارد بر کسی مشتبه نخواهد ماند مگر اینکه بیمار در ابتلاء بآبله شده و از
چه بروز بثورات نمیشد مگر از علامات مخصوصه مرض و لا مرض

حمیات

75 [Sydenham]

تشخیص داده نمی‌شود مگر بواسطه بروز آنها و بعضی از اطبای مجرب رسیده که
از جمله حکیم سیدنهام انگلیسی است معتقد شده‌اند که مرض آبله می‌تواند بدون
بروز بثورات باشد و باید اطبا نیز بدون تحقیق پیروی این گمان کنند ولی
ما نمی‌توانیم این قول را اعتقاد کنیم چه از کجا می‌توان گفت [illegible] هفته بوده
کشنده جمیع علامات مذکوره که بعینه علامات تیفوئیه است موجب باشد
بدون بروز بثورات آبله است و تیفوئیه نیست پس ظاهر شد که آبله تشخیص
داده نمی‌شود مگر به بروز بثورات ؛

[تقدمة المعرفة] آبله از جمله امراض شدیده با خطر است و سوای [illegible] که بوده
این قدر مردم از آبله تلف نشده‌اند از طاعون هلاک گشته‌اند چنانکه پیش از
آنکه واکسین شایع شود یک چهارم از مردم را هلاک می‌ساخت
چون بروز می‌نمود یک ثلث از مرضا هلاک و تلف می‌کرد [illegible] بطور
و باقی [illegible] یک ربع یا یک ثلث هلاک می‌نمود و بنفسه [illegible]
شخص یا خارج بموجب قلت و کثرت خطر آبله مختلف است که از الجمله
سن که شباب و طفولیت بیشتر تحمل و طاقت این مرض را دارند
و کهولت و شیخوخت و رضاعت کمتر و دیگری جنس است که
اناث کمتر است از ذکور و بعضی [illegible] است حمل که بروز آبله
در حوامل صورت اسقاط و هلاک [illegible] دیده شده است

که دربیست و

امراض عارضه آبله

76

که دربیست و هفت نفر حامله که مبتلا به آبله شدند [illegible] نفر
اسقاط شده و هلاک شدند و یک نفر با وجود اسقاط ~~هلاک گشت~~ شفا یافت
و سه نفر بدون اسقاط شفا یافتند و خطر این مرض بسیار است در صورت
و باخه [illegible] در هوای [illegible] خاصه چون مریض از اناث یا از اشخاص ضعیف
البنیه باشد و نیز بعضی از علامات که بواسطه آنها مرض [illegible] توان حکم
برد [illegible] است و جهت بعضی [illegible] هر گاه پس از بروز
بثورات حمی باقی باشد و یا شدید گردد آبله با خطر خواهد بود
[illegible] بثورات را در جودت و رداءت مرض و حالت [illegible]
است که هر چه بیشتر باشد خطرناک‌تر است لهذا آبله [illegible] را
با خطرتر از دیگر دانسته‌اند و اگر آبله‌ها در ابتدا [illegible] بفور
[illegible] نمایند دلیل بر رداءت مزاج و انتقال ماده آبله [illegible]
از جلد است و در [illegible] که [illegible] دلیل بر رداءت است و اعراض
بعضی از اعضا [illegible] و کثرت [illegible] و اتباع صورت [و اطراف]
از علامات جیده اند و اگر بعضی از اینها مفقود باشد خاصه [illegible]
و اتباع صورت دلیل بر رداءت است ؛

[اسباب] — آبله عارض می‌شود در جمیع سنین و [illegible] و [illegible]
سن طفولیت مخصوصاً پس از شش ساله گی و سن شباب و اناث

حمیات

۷۷ مستعدترند و عارض میشود در جمیع اقالیم حاره و بارده و در هر سنی
چه سیاه و چه سفید و در جنین چه مادرش مبتلا شده و یا نه و دیده شده
است در توأم که یکی مبتلا شده و دیگری سالم مانده است و اگرچه بروز
میکند در جمیع فصول ولی چنان می‌نماید که بروزش در فصل بهار و شدتش
در تابستان و انحطاطش در خزان و انتهایش در زمستان است
و بعضی اشخاص استعداد شخصی ایشان مانع است از بروز آبله اگرچه در
ولایتی باشند که مرض وبائی باشد و بعضی برخلاف مکرر مبتلا میشوند ::

سرایت — آبله یکی از امراض مسریه است و بدن اثر ماده مسریه
عارض کو[illegible] میشود و سرایت ممکن است که بدون واسطه یا با واسطه
باشد و [illegible] تجربه که ماده مسریه آبله از [illegible] پوسته
تا سقوط قلها است و [illegible] قبل از این مدت سرایت ندارد
و لازم نیست که از آبله و [illegible] و سرایت عارض شود بلکه ممکن
که از [illegible] کفلوآنت بروز نماید و بعضی ماده مسریه آبله
اگرچه [illegible] ولی ممکن که مدت زیادی تا [illegible]
چنانچه مشاهده شد شخص که از مرض آبله مرده و پس از [illegible]
[illegible] او را نبش کردند اشخاص حاضرین مبتلا به آبله شدند ::

علامات — آبله چه کفلوآنت و چه [illegible] وقتی که [illegible]

بی واسطه آن است که شخص به سبب معاشرت مبتلا شود و با واسطه آن است که از هوا یا البسه مریض مبتلا شود

را سواش

امراض عارضه آبله

۷۸ را سواش مالتمام هم طی میکنند و ترکیب با مرض دیگر ندارد و علامات
شدیده از عفونات رئیسه غلبه ندارد و علاجش بحفظ صحت است
که مریض را در منزل پاک و معتدل که هوا را نه سرد و نه گرم
و در زمستان پانزده یا هجده درجه حرارت داشته باشد بخوابانند
و پرهیز کامل دهند و شربه مبرده و مزلقه که کم ترش
باشد نه سرد و نه گرم بنوشانند و در ابتدا لعوق پاشویه استعمال
کنند و هر وقت حرکت در اطراف [illegible] به جهت رفع صداع بینداز
و اگر آبله‌ها با وجع در حلقان بروز کند روزی یک یا دو
بار با لعاب خطمی غرغره بنمایند و به جهت رفع وجع حلق یا دهان لعوق
[illegible] استعمال نمایند و چون عرقت بلع دست دهد
از معلمین منع [illegible] در کردن و [illegible] جایز دانسته‌اند و
اثرش بر ما ظاهر نشده است و به جهت رفع یبوست [illegible] با این مرض
است اگر به بعض حقن رفع نشد مسهل برفق مانند شیرخشت و ترنجبین
و [illegible] و [illegible] بنوشانند و اگر اسهال شدید باشد که مانع
از بروز بثورات بطور قاعده است مزلقه که قدری تریاک داشته
باشد [illegible] استعمال نمایند و نیز معمول است شیر بریده
با شربت ریشه جعفری و اگر سهر و قلق و اضطراب زیاد بود

حمیات

۷۹ استحمام در آب فاتر بقدر نیم ساعت و آبزن نافع است و نیز بعضی از ترکیبات
افیون مانند لودانوم و شربت خشخاش و حب [illegible] مسکن است و عقیده
غالب اطبا آنست که تریاک در این مرض بسیار نافع است و بعضی از ابتدا تا انتها
و بعضی از پنجم و ششم استعمال می‌نمودند و سیدنم از ابتدای بروز بثور تا پنج روز [illegible]
مریض می‌نمود خاصه در تابستان و در اطفال [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] از این عمل [illegible] چیزی ظاهر نشده است و با این اختصار آبله [illegible] توان
معالجه نمود بلکه در وقتیکه از ابتدای مرض حمی شدید و نبض عریض و صلب باشد
و علامات التهاب بعضی از احشا ظاهر باشد باید فصد عام یا موضعی نمایند اگرچه در
اخراج ملاحظه بسیار باید نمود که کمتر از قدر لازم اخراج نمایند و بعضی از
اطبا فصد زیاد و مکرر می‌کنند و حال آنکه بعضی از معلمین میخواهند مرض را
بفصد معالجه کنند و لیکن عموم اطبا را عقیده بر خلاف است و بمقدار
امتحان فصد را تجویز می‌کنند مگر در صورتیکه بسیار لزوم بهم رسانیده [illegible]
بود که با آبله [illegible] آن علامات [illegible] باشد و جمیع معالجات از
قبیل فصد و مسهلات مانند [illegible] و [illegible] مسهلات شرب نکنند
باید ضمادات [illegible] که از [illegible] خردل و [illegible] ذراریح بر اطراف [illegible] اندازند
اگرچه استعمال این ضمادات بی فایده خواهد بود [illegible] موجب [illegible]
جلد باشد بلکه باید باستعمال تریاک کوشیده بمقدار زیاد و بتدریج و اگر

امراض عارضه آبله

۸۰ بروز بثورات بتعویق افتد استحمام با آب فاتر یا حمام بخار نافع است
و اشربه حاره و [illegible] و [illegible] محللات مانند [illegible] تریاک بنوشانند
و اگر سبب تعویق ضعف بدن باشد مقویات دهند و تحریک جلد نمایند
باستعمال ضمادات و دلک قوی و نیز استعمال نمکها مانند انتیمونی ده
بمقدار منقسمه و اگر با تعویق بروز بثورات حرارت و خشکی در جلد باشد
و مریض مضطرب بود استحمام در آب فاتر و استعمال تریاک رفع
اضطراب نماید و باعث سرعت بروز بثورات گردد و چون
بیم از خطرهای آبله کثرت بثورات است بعضی از اطبا همیشه در این صدد
بوده‌اند که عدد بثورات را کم نمایند و یا آنکه بعد از بروز مانع [illegible]
گردند و باین جهت استعمال می‌نمودند فصد زیاد و آب سرد بر بدن می‌زدند
دواهای قی و گاه مسهل میدادند و [illegible] معدنی وادویه [illegible]
انتیمونی یا [illegible] مستعمل [illegible] چون این نوع معالجه ثمر
نمی‌بخشید متروک شده است و بعضی در ابتدای مرض یا بعد از بروز
بثور [illegible] در جلد می‌نمودند و در آن [illegible] آبله [illegible]
که شاید تغییری در حالت آبله دهد و این عمل نیز متروک است و بعضی
دیگر از اطبا بگمان آنکه بثورات در ملتحمه [illegible] و از جذب شدن ریم
آنها خوف [illegible] در [illegible] می‌نمودند که آنها [illegible]

عملیات

٨١ ولی این عمل از دو جهت ممکن نیست اول آنکه بثورات کثرت دارند
و شکافتن آن عسرت دارد دوم آنکه پس از شکافتن دو باره التیام یافته
و درهم باز مجتمع خواهد شد پس شکافتن جز زحمت فایدهٔ ندارد و
بعضی دیگر اراده می کنند که آنها را با سنگ جهنم بسوزانند و در این
عمل نیز منفعتی نیست هر یک از آبله ها را بسوزانند و درد و صعوبت
بیفایده و در کفولیت حمل نمی‌شود و برخی دیگر چنان می گفتند که باید
جمیع بدن را با محلول سنگ جهنم با قلم مو بسوزانند ولی تجربه بیفایدگی
این عمل بسیار موضع را که حفظ صورت بعضی اناث شدیده
ظاهر نمود و بعضی دیگر اگر چه داغ عمومی را جایز ندانسته اند ولی
داغ جزئی را معمول میدارند مانند آنکه برای عدم بروز بثورات
در کنار چشمان آن موضع را با سنگ جهنم می سوزانند و اگر کسی
بخواهد این ملاحظه را نماید در سه چهار روز اول باید این
کار را بکند و در وقت دقیق را در چهار پنج روز اول اگر بثورات
ملاصق یکدیگر باشند مانع از چرک نشستن آنها و باعث تحلیل
بعضی از آنها گشته و از برای این یک پارچه که صورت
که از آمبلاتر دیگو بر روی کشیده باشند و به قدر چشمان
و منخرین منفذ داشته باشد و بواسطه بندها در یا شیلیون

بعقب

طریقه کوبیدن آبله

٨٢ بعقب سر محکم به بندند مانع از بروز بثورات در صورت می‌گردد
و بعضی از اطبا گفته اند که اگر همین عمل را در چندین موضع از جلد نمایند
صورت باشد که اولاً عدد بثورات کم گشته و ثانیاً چرک زیاد
نکنند و ثالثاً آبله صورت را از حالت طبیعی نگاه دارند و ما باید در اینجا نظر صورت
بتنهائی استعمال نمود و اگر در جای دیگر بیندازند صورت کثرت
بر ارتفاع و حرارت التهاب خواهد گشت و چون بنوع مذکور جمیع صورت
را فرا نمی گیرد بعضی تجویز نموده اند که روغن ذوب شده با
قلم مو بصورت بمالند و یا آنکه روغن خاکستری را با نشاسته
مخلوط کرده بر روی بثورات بمالند و بعد از برطرف شدن آن مرتبه
بمالند در صورت چون بثورات رسیده شده و تابع زایل باشد
برای منع جذب ریم و منع حرارت بثور بهتر آن است که سر
بثره را با نشتر مثقوب نموده ریم خارج شده را پاک نمایند
و این عمل در زمان قدیم در میان رواج متداول بوده و در اوایل
الکثر اطبای فرنگ نیز معمول میداشتند و در هنگام خشک شدن
بثورات باید مواظبت نمایند که مریض خشک شده ها را نخراشند و قلعه‌ها
نکند که زیر آنها بخون آمده و زخم شوند و بواسطه شستن با بعضی
ملعبات و تمریخ بعض ادهان الهد نمایند که خارش را رفع کنند
و نیز امداد بر خشک شدن نمایند ::

در طریقه کوبیدن آبله ::

حمیات

چون اطبا ملاحظه نمودند که در بعضی وباها که مبتلا به آبله می‌شدند هلاک ٨٣
می‌رسید و نیز دیدند که شدت و خفت آبله بسته به بعضی اتفاقات بود
که در هوا و غیره حاصل می‌شد مثلاً در بعضی از سالها هر که را عارض می‌شد
هلاک می‌کرد و بعضی اوقات برخلاف بود و نیز دیدند که بعضی از سنها
مانند سن شباب بیشتر طاقت تحمل دارند و بعضی کمتر لهذا برخود لازم دانستند
که در سن طفولیت که تاب ایشان بیشتر است آبله را بکوبند که در وقت
دیگر که طاقتشان کمتر است بیرون نیاورند و این عمل ابتدا در مشرق
زمین شیوع تمام رسانید و در اواخر اطبای فرنگ نیز معمول داشتند
هفتاد سال قبل چنان شهرت تمام رسانید که جمیع اطبا آبله را می‌کوبیدند
که در وباها از گرفتن او محفوظ باشند و در این بین آبله گاوی پیدا
شد و باین واسطه کوبیدن آبله رسمی متروک گشت و اگر اتفاقاً
آبله گاوی موجود نباشد باید همین رسمی را کوبید در زمانیکه هوا و ابدان
جید بوده و طریقه کوبیدن آبله رسمی مانند آبله گاوی است که بیان خواهیم نمود
و خفت و علامات ظاهره بعد از کوبیدن از این قرار است روز سیم
در موضعی که آبله را کوبیده اند بثره بروز کند و در روز چهارم الی
ششم صاحب شکل و حجم و رنگ معین و روز ششم هاله قرمز رنگ اطراف آن
فرم است بهم می‌رسد و در نصف هفتم علامات چندی ظاهر میشود که

دلالت

طریقه کوبیدن آبله

٨٤ دلالت دارند بر اینکه آبله تمام حالی موضع بثره های بجمیع بدن سرایت
نموده و عمومی شده است و علامات دیگر که معینه‌ها پدیدار شود
ولی از مدت سه روز از ظهور علامات آبله در جمیع بدن بروز
می‌کند و مده در آن جمع آبله از آن تا چاپ زیادتر نخواهد بود و در روز
سیم یا چهارم از بروز زرد گشته و در مدت خشک شده و قلسها ساقط
شود که اثری در موضع آن باقی نماند و ممکن است که بعوض یا شکل
آبله جدید باشد که عفونت عارض شده و هلاک کنند ::

در بیان آبله گاوی — در پستان گاو بثره مخصوص پیدا شود
که بلغت انگلیسی کوپکس نامیده اند که مرکب است از دو کلمه کو
که بمعنی گاو ماده است و پکس که آبله است و در این بثره مادۀ رطوبتی
رسمی است که او را واکسن نامند و اگر آن رطوبت را در انسان
بکوبند بثوری بروز کند که آن را واکسین نامند و خاصیت واکسین
آن است که در هر کس بهم رسد او را محفوظ از ابتلای آبله نماید

تاریخ — اگرچه واکسین را اطبای ایران و هند شناختند و در چند
سال قبل اطبای فرانسه و انگلیس بیان کرده اند که اگر واکسن را
در انسان بکوبند محل او را از بروز آبله محفوظ نماید ولی
باید افتخار شیوع این عمل را دانست بطبیب فرانسوی ژنر نام

جدریات

که باعث گذاشتن این عمل از آنکه ۱۳ سال زحمت بسیار کشیده و تجربه زیاد
نموده در سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی رساله در این باب
نگاشت و موجب اشتهار خود شد و باید از جمله اشخاص محبوب شمرد
که بیک زبان در حق نوع انسان کرده اند و نیز از هر نقطه بسیار از اطبا
در این عمل زحمت کشیده و در جوانی او نوشته و می نویسند

طریقه کوبیدن واکسن
در هر فصل و در هر سن می توان واکسن
را کوبید و با اکثر مردم صبر میکنند که طفل دو سه ماهه شود و این
تاخیر حسن ندارد چه اگر آبله وبا شایع باشد محتمل است که تا آنوقت
طفل مبتلا شده و هلاک گردد و اعتقاد ما آن است که زیاده از یکماه
صبر کردن بد است و کمتر از [illegible] که طفل متولد شده در هفته اول
واکسن کوبیدیم و اگر [illegible] در روز اول می کوبیدیم پس اشخاصی
که ناچارند از ماندن در محلی که آبله در آنجا شایع است
باید آبله ایشان را کوبید تا مبتلا نشوند و بعضی از اطبا می گویند که آبله
را در زمان وبا نباید کوبید زیرا که واکسن خود تغییر مخصوصی
در بدن ایجاد میکند و واکسن هم مرضی است و بروز او در وقت
وبا [illegible] در [illegible] یک مرض و خطر در هر دو زیاد است
لیکن [illegible] این خیال است اگر طبع خطا نیست [illegible]

خواهد

طریقه کوبیدن واکسن

خواهد کرد [illegible] و عنقریب خواهیم دید که واکسن در طفل جلد پیدا [illegible]
مرض نیست بلکه شبیه مرض است پس [illegible] خوب [illegible]
ایشان را در خطر عظیم اندازد [illegible] فصل [illegible] که آبله ایشان را
نکوبیده اند در نقاط [illegible] لازم است که بکوبند و از برای کوبیدن
واکسن معتادات از قبیل تنقیه و غیره لازم نیست و عمل هم بسیار
آسان است و آبله را یا از دست بدست می کوبند و یا گرفته
[illegible] در صورت اول نیشتر که مخصوص این عمل است در آبله
شخص مبتلا شده فرو برند که ریم آن در نیشتر نشسته شده و بیرون
آورند و جلد عضد یا بازو را [illegible] کشیده
در سه جا [illegible] نیشتر را فرو برند که بجلد رسد اگرچه [illegible]
خارج نگردد و در صورت ثانی که شخص مقصود غایب باشد
ریم آبله را گرفته و در وسط دو پارچه شیشه گذارده و اطراف
آنرا با موم محکم بسته نمایند و یا آنکه در شیشه مخصوص که تنگ است
[illegible] و ریم را جذب میکند [illegible] که خواهند بکوبند
و زمان احتیاج باز نموده با قدری آب [illegible]
رقیق نموده [illegible] بکوبند و [illegible] تا [illegible] شرط
میکوبند و بعضی را اعتقاد این است که هر چه [illegible] بکوبند

حصبات

کثرات و بعضی ثابت عدد معین نموده‌اند اگر از ۲۰ عدد زیاد ۸۷
تر بکوبند موجب برداشتن و علامات عمومی شده و جذب شدن ریم
آبله کوبیده بسیار سریع است حتی اینکه اگر خون بیرون آید ریم خارج
نخواهد شد و حکیم [illegible] بعضی [illegible] که تا به [illegible] جامعت شستن جوش
ریم را خارج سازد و نتوانست و آثار آبله از کوبیدن آبله بیرون
می‌نماید بدین گونه است پس از کوبیدن هاله قرمزی در اطراف محل
نشتر بهم می‌رسد که بعد از چند دقیقه فانی گشته و بعضی گفته‌اند
علامات جذب ریم است ولی نه چنین است بلکه در اثر نیشتر است
و تا ۳ روز هیچ علامتی در موضع نیشتر بهم نرسد و یا در اول
روز سیم یا چهارم ظاهر گشته دانه سختی که قدری برآمده است و بزرگ
شده در روز پنجم [illegible] خارج گشته و در روز ششم [illegible] شکل
شده و درونش سفید مایل بکبود رنگ است و در روز هفتم و هشتم بزرگ شده
هاله در اطرافش بهم میرسد و ورم زیاد [illegible] لمس می
و در روز نهم و دهم هاله اطراف بزرگتر و تورم بیشتر میشود
و گاه تب خفیف با کسالت و اضطراب روی میدهد و این تب در
اطفال کوچک درست ظاهر نیست و یا در بغلهای بزرگ شدنش
بیشتر است دیگر در این [illegible] تورم موضع زیادتر است و گاه

غدد ل

علاج واکسن

۸۸ غدد لنفاوی متورم میشود و وجع شدید در آنها بهم میرسد در صورت در
روز یازدهم آبله گذر کرده و هاله دور آنها [illegible] گشته و در
روز دوازدهم و سیزدهم بنا بر خشک شدن گذارد و در بیستم و بیست و پنجم
قشر آنها ساقط شده و در موضع اثر جراحتی مخطط باقی ماند و اگر
درین آبله‌ها را تشریح نمایند دیده شود که واقع اند در یک حصه از
جلد مخاط و اگر او را قطع نمایند ملاحظه گشته [illegible] زیادی که
قسمت نموده‌اند آبله را به لفافهای متعدده که از یکدیگر منفصل
و جدا هستند و باهم راهی ندارند و اگر یکی از لفافها را سوراخ کنند ریم
جوف خود را خارج گشته بدون اینکه دیگر اقصیه (?) را
را داکین نامیده‌اند و این حالت خانه خانه بودن ملاحظه شده
از روز ششم و پس از چرک گشتن پرده‌ها پاره شده و اقصیه‌ها یکی
شوند [illegible] است که رفتار این آبله‌ها همیشه بنهج مذکور باشد
چه ممکن است زمانه کمون که زمان کوبیدن آبله است تا بروز
بشود زیاده از ۳ روز کمتر باشد و بروز آبله‌ها گاه دفعتاً و گاه
متدرج است و غالباً بروز آنها در موضع کوبیده شده است بندرت
بندرت دیده میشود که در جای دیگر از بدن نیز بروز نماید و سبب
بروز آبله در سایر مواضع تا حال معین نشده است اگر چه

۸۹ بعضی از اطبا می‌گویند که قبل از کوبیدن واکسن آبله در بدن کمون داشته
و حالیکه آبله بروز نموده است ❊

در واکسین غلط

بعضی از اوقات عوض بثورات واکسینی مذکوره پس از
کوبیدن واکسن بعضی بثورات بروز کند که از همه جهت مخالف با
آنها است که ظاهر گردند پس از روز اول یا دوم و آن تقعیر مرکز
و هاله محیط را ندارند و رنگ و شکلشان نیز از بثورات واکسینی
مختلف است و چون این بثورات تقیح و رادع کننده رطوبتی
خارج نشود که پس از خشک شدن شبیه بصمغ گشته و همه رطوبت
داخله آنها دفعتاً خارج نشود و این دلیل است بر عدم غشاء
منقسم کننده بافضیه و سطحات این بثور با نتها میرسد
در شش یا هفت روز یعنی انتهای آنها مطابق است با ابتدای زخمی
شدن واکسین و وجه تسمیه بواکسین غلط از این جهت است
که شخص را محافظت از بروز آبله نمی‌نماید و نیز سبب
بروز آنها کوبیدن واکسن مانده و خراب شده و یا کوبیدن
واکسن در شخص آبله بیرون آورده و یا آبله کوبیده شده است
و چنانچه پس از کوبیدن واکسن واکسین ظاهر نشوند و یا
بدون قاعده و بدون علامات واکسینی ظاهر شوند عمل را مکرر

ونباید

۹۰ و نباید مخلوط تا بثور بقاعده بروز کند ولی فاصله دو
عمل باید چند هفته باشد ❊

علاج

واکسین معالجه ندارد مگر اینکه اگر در موضع که واکسن
را کوبیده‌اند سوزش ظاهر شود ضمادات حاره استعمال کنند
و چون حمی عارض شود پرهیز کامل دهند و بعضی مسهلات معمول دارند
و واکسین مرض موضعی نیست بلکه موثر است در کل بدن زیرا که
بثورات در همه بدن می‌توانند بروز کنند ❊

در بیان زمان محافظت بثور واکسین شخص را ❊

بعضی معتقد بر آن هستند که واکسین این خاصیت را حاصل
کند مگر پس از روز نهم یعنی زمانی که اشکال رسم آبله بجمیع بدن
یا قسمتی از آن اثر کرده باشد مخصوصاً رسم در زمان
کوبیدن می‌گویند زمان کمون حفظ می‌کند شخص را از بروز
آبله و طایفه دیگر وجه علامات عمومی از قبیل تب و غیره
را کافی در این خاصیت دانسته‌اند اگرچه بثورات هم بروز نکنند
ولی عدم صحت این قول ظاهر است چه در این صورت
هرگاه واکسن تأثیر بمزاج نکند باید عمل را مکرر نمود
غالب اطباء معتقد بر آن است که واکسین موثر نیست

۹۱ مگر بعد از روز ششم و هفتم زیرا که در این ایام اگر از رطوبت
آبله یکی دیگر بکوبند مؤثر خواهد شد ؛

در بیان زمان اخذ رطوبت آبله کوبیدن بدیگران ؛

بدانکه از جمله اطبا کسی است که بسیار در این باب زحمت کشیده
و عقیده اش آن است که در ابتدای روز بثور رطوبت آنها
مؤثر است ولی چون در این زمان این رطوبت کم است
انسب آن است که از روز هشتم تا نهم اخذ نمایند و چون بعضی
از مردم تشکی زیادی دارند از اینکه رطوبت آبله ایشان را
بگیرند و گمان می کنند که نقصی در تأثیر آن ظاهر می شود
لهذا می گوییم اگر رطوبت آبله ها در روز اول بروز خارج سازند
تفاوتی برای آن شخص و اثر آن آبله نخواهد کرد و مثل آن است
که در انتها اخذ کنند و یا خود خشک شده و فلس آن ساقط
گردد ؛

؛ در بیان صفات واکسن جید ؛

واکسن جید آن است که رقیق و صاف و بی بو و دارای نش
مایل بصفرت و کم لزوجت باشد و چون آبله ها را سوراخ
کنند بتدریج خارج شود و بسرعت در هوا اشکال بگیرد

ورقه

۹۲ ورقه صمغ بخشکد و این ریم فراریت و چنانچه او را در روی
شیشه گذارند تا اثری نگذارد و بران تأثیر او باید جلد پاکیزه
باشد و واکسن هرچه تازه تر است اثرش بیشتر است و
هر بثره که رطوبتش کمتر است از رطوبت مؤثرتر است
و هرچه سن صاحب آبله کمتر باشد اثر رطوبت بیشتر است
مثلاً ریم آبله طفل اقوی از شیخ است و بعضی از مردم چنان گمان
دارند که ریم را از شخص قوی المزاج ملیا باید گرفت نه از
مریض و ضعیف ولی نه چنین است بلکه آبله در همه کس
یکی است اگرچه اولی آن است که همیشه از اطفال صحیح
و قوی بگیرند زیرا اگر صاحبش ضعیف باشد لیکن بسرعت خشک
خواهد شد و واکسن را همیشه تجدید باید نمود که طبیب عامل
همیشه واکسن تازه داشته باشد و چون واکسن همیشه یافت
نمی شود بعضی از اطبا ضبط کرده اند که واکسن را چند باره
در گاو کوبیده و آبله ها را بگیرند که قوتش بیشتر خواهد شد
و این عمل بواسطه تجاربیکه در آن شده تصدیق نموده
اند ولی بدانکه فرانسوی گوید که از کوبیده واکسن
در گاو چیزی بر قوتش افزوده نمی شود ......

حیات

۹۳ دوام اثر واکسین ؛ در این اواخر سخنان چندی در این باب
گفته شده است که آیا اثر واکسین دائمی یا موقتی است و اگر
چه این مطلب محقق نشده است ولی از کتب اطبا
چنان مستفاد میشود که در این سنوات آخر آبله بیشتر بروز
در اشخاص آبله کوبیده شده و سال بسال در ترقی است و نیز معلوم
میشود که دیده نشده است بروز آبله قبل از نه سال در اشخاص
آبله کوبیده شده و هرچه سن بالا رود بروز آبله بیشتر میشود
و از اینجا معلوم میگردد که اثر آبله دائمی نیست و بر خلاف
دیده شده که پس از سی و پنجسال آبله در اشخاص آبله کوبیده
شده تاثیری ندارد پس معلوم میشود که نه همان اثر واکسین
از سن نه تا سی و پنجسال کم میشود بلکه سن هم از مستعد
است برای آبله از سنهای دیگر چه آبله شان را کوبیده
باشند یا نه لهذا غالب اطبا دوباره آبله را میکوبند
و در بعضی از ولایات فرنگستان از وقتیکه این
تکرار عمل را نموده اند بروز آبله کمتر دیده شده است
پس اولی و انسب آن است که هر چند سالی یکمرتبه تجدید
آبله نمایند ؛

در بیان

صفات واکسن جدید

۹۴ ؛ در بیان نسبت ریم واکسین با آبله ؛
بعضی اعتقاد نموده اند که ریم واکسین نیست مگر همان ریم آبله که
کوبیده شده باشند بگاو و واکسین ظاهر شده باشد حتی آنکه یکی از
اطبای انگلیس مدعی شده که لحاف شخص آبله دار را چندی روی
بروی گاو انداخته آبله گرفته و ریم او را بانسان کوبیده
واکسین بروز کرده است ولی برفرض صحت این قول همین
یک مرتبه دیده شده است چه پس از آن اطبا هر چه
سعی نموده اند که آبله انسان را سرایت بگاو دهند ممکن نشده
است پس تا حال ظاهر نگشته است فرقی را که واکسین با آبله
دارد ؛

؛ در بیان درجه خاصیت واکسین ؛
بعضی از اطبا سوودین گفته اند که واکسین چیزی است
در اطفالی که محافظت می نماید آنها را از جمیع امراض
و بعضی دیگر بر خلاف واکسین را سبب مرض سل و خنازیر میدانند
ولی آنچه امتحان نموده اند واکسین هیچ اثری ندارد و اطفال را
از هیچ مرضی حفظ نمیکند مگر از آبله و برخی گفته اند واکسین
آبله را بحمی تیفوئید تبدیل نموده و در عوض کم کردن آبله مرض تازه

95 پیدا شده که خطرش هیچ کمتر از آبله نیست و اگر آبله اطفال را
غالباً اهلاک کرده است هر سال این مرض مردمان جوان و کبار آمده
را هلاک می کنند لهذا از پیدا کردن واکسین هیچ بر ترس نیفزوده
اما اطبا با هوش ظاهر و مبین است که این قول باطل است
چه تیفوئید قبل از واکسین بوده و بر خطرش چیزی افزوده نشده
است و همچنین عود تیفوئید در اشخاصیکه آبله ایشان را کوبیده
باشند یا آبله بیرون آورده باشند علی السواء است ؛

نوع دوم از انواع مستقله از حمیات مشهور در واریولوئید است

عبارت از آبله است که عارض می گردد در اشخاصیکه سابقاً آبله
بیرون آورده یا آبله ایشان را کوبیده اند و فرقی با آبله
رسمی ندارد مگر بواسطه سرعت رفتارش و بعدم عروض حمی ثانوی

تاریخ — این مرض اگرچه در قدیم معلوم است و لکن مصنفان اطبا
که کتابهای او را مشاهده می کنند آبله رسمی و یا در ذیل میدانستند
و توصیف او درست نوشته نشد مگر بعد از شیوع واکسین ؛

علامات — علامات ابتدای این مرض با علامات ابتدای
آبله فرقی ندارد و ممکن است اطبا را شبهه شود که در گفتگو آمده
است و بثورات بروز می کنند از روز سیم و چهارم بواسطه

لکه های قرمز

96 لکه های قرمز در وسط آنها دانه کوچک برآمده است و همه بثور
غالباً یک مرتبه در همه بدن بروز می کنند و باشد که بتدریج
بیرون آیند اما نه بقاعده و ترتیبی که در آبله ذکر شد و عدد بثورات
مختلف است بعض اوقات بسیار کم از ده تا دوازده است و لکن غالباً
از صد تا دویست بوده و بندرت اتفاق افتد که جمیع بدن را احاطه
کنند و در یک روز پس از بروز بثور در وسط آنها رطوبتی پیدا شده که در
روز سیم یا چهارم ابری گشته و خانه خانه شوند و در این زمان بثور قدری
بزرگ شده و اطراف آنها هاله قرمز بهم رسانند و در روز ششم و هفتم
رطوبت اطراف آنها کدر گشته شروع نمایند بخشک شدن و این خشک
شدن بانجام رسد از نهم تا دهم و بوی مخصوص آبله احساس نمی شود
و بعد از سقوط جلوش اثر واضح نادر است که دیده شود و
فقط یک سرخی در محل آنها باقی بماند که بعد از چند گاه رفع
خواهد شد و واریولوئید همراهی می کنند با حمی و سر درد و عدم اشتها و
کسالت و تهیج صورت و پاره از بثور در دهان و حلقوم
اما تب آبله بروزی ثانویه ولی سیلان بزاق دیده نمی شود و
هنگام رسیدن بثور حمی ثانوی عارض نمی گردد ولی از بروز
بثور حمی تخفیف کلی حاصل شود و بعد از هشتم رفع شود و این مرض

همیشه بیک نسق بروز نمی کنند و نیز اگر چه اغلب بثورات
در ششم و هفتم ریم کند و گاه گاه دیده میشود که پاره از آنها
در روز اول و دویم ریم گشته و از دویم و سیم شروع بخشک شدن
مینمایند و دیده میشود بعضی دیگر که ریم نشده و پس از چندی به
تحلیل میروند و از اینجا ظاهر شد که در یک شخص ممکن است
بثورات با حالات مختلفه ملاحظه نمود که بعضی تازه بروز
نموده و پاره بچرک نشسته و برخی خشک شده اند ؛

دوام و انتها — دیمومی از ده تا چهارده روز طول کشند
و انتهای او همیشه جید است ؛

تشخیص — اگر رفتار این مرض بقاعده باشد در هفته
اول هیچ فرقی از آبله ریمی ندارد زیرا که علامات قبل از
بروز بثور و علامات بعد از او هر دو یکی است ولی پس از
هفته اول اختلاف ظاهر میرسانند چه حمای ثانوی و ریم شدن
بثور بدای مرض معدوم است پس واریولوئید نیست مگر آبله
که در آن تغییری بهم رسیده باشد اگر چه بعضی از حکما مدعی تغییرات
تشریحی در بثورات این مرض شده اند ولی آنچه از تشریح به
ظاهر شده این است که نسج بثور در هر دو یکی است و غشاء کاذب

نیز در هر دو

نیز در هر دو موجود است و با این همه در واریولوئید غشاء کمتر است و
دلیل دیگر بر یکی بودن این دو مرض این است که اولاً در بعضی از وباها هر دو مرض دیده
میشود و ثانیاً دیده شده است که از سرایت آبله واریولوئید عارض گشته
و بر عکس چنانکه بعضی از اطبا واریولوئید کوبیده و گاه آبله شدیدی بروز نموده است
و گاه مانند آنکه آبله ریمی کوبیده باشند دیده شده که در ابتدا در موضع
کوبیده شده بثوری ظاهر گشته و در روز هفتم حمی و وجع قطن و تهوع عارض
یافته و بثورات ثانوی پدیدار گشته است پس از آنچه تقدیم ظاهر شد
که آبله و واریولوئید از یک مرض اند ولی هر چند واریولوئید
در شخصیکه آبله بیرون نیاورده و یا آبله آنها را نکوبیده باشند
اصلاً نادر است ؛

تقدمة المعرفة — جید است و بسیار نادر است که موجب هلاکت شود

علاج — مانند علاج آبله دیگر است

نوع سیم از انواع سته از حمیات بثوری و وردی است ؛

عبارت از حمای است بثره که بثورات شروع بخشک شدن مانند
از روز پنجم تا هشتم بدون آنکه رطوبت و چرک آنها ریم شود یا آنکه
حمای ثانوی عارض گردد و بعضی اطبا و ریل را عبارت
از هر نوع بثره دانند که شباهتی با آبله داشته باشد و بنابراین واریولوئید

کتابخانه مجلس شورای ملی

وریسل

را وریسل دانسته و استدلال می‌کنند باینکه در زمان وبا
واریولوئیه و وریسل هر دو دیده میشود و باینکه وریسل
دیده نمیشود مگر در اشخاصی آبله بیرون آورده و یا کوبیده
شده و باینکه ممکن است از کوبیدن یا از آن ها دیگری بروز
کند و این دلایل را رد نموده است باینکه وریسل دیده میشود
بدون آبله و بثورات او در شخص آبله کوبیده و یا نکوبیده
یکی است و از کوبیدن آبله وریسل و از کوبیدن وریسل
آبله بروز نمی‌کند و نیز معتقد شده از که واریسل سرایت
ندارد و اگرچه این مسئله هنوز محقق نشده است ولی از علامات
ظاهری بثور مفهوم میشود که وریسل مرضی است مختلف از آبله
و واریولوئیه ::

علامات — بثورات وریسل عارض میشوند بفاصله یک
روز پس از عروض کسالت و صداع و حمی و گاه قی و وجع معده
و این علامات گاه شدید است و گاه خفیف و پس از بروز
بثور بخصوصی در آنها حاصل میشود و گاهی هم باشد که دفع شوند
و علامات مخصوصه بثور دو قسم است قسم اوّل در ابتدا لکه‌های
قرمزی بروز نماید مانند گزیده کیک و در روز دوم لکه‌ها برنگ

شده

حمیات

شده و متمیّز کنند از رطوبتی که تا دو روز قرمز است و پس از آن کدر ۱۰۰
و شیری میشود و در روز پنجم نرم‌تر و چرکی می‌نماید خشک میشوند و در روز هشتم پوسته‌ها
کدر و دقیقی حاصل میشود که در نهم و دهم ساقط خواهد شد اما قسم دویم
که وریسل مخروطی گویند در ابتدا مانند قسم اوّل لکه قرمزی پیدا
میشود که در وسط او دانه بروز میکند و بزرگتر است از
قسم اوّل و رطوبت جوف او کدر شده و در روز دوم محاط گشته
از هاله قرمزی که باین حالت می‌ماند تا چهارم و پنجم و ششم و شروع
بخشک شدن میکند در هفتم و باشد که پس از سقوط قشور اثر
جراحتی در محل آنها شبیه به گفته و غالباً در بثورات وریسل
حکه بهم میرسد که مریض بواسطه آن بثورات را پاره میکند
و بثورات غالباً دسته دسته است و باشد که متفاوت بوده
و اغلب بروز آنها ابتدا در اواسط بدن است بخلاف
آبله که از صورت ابتدا مینماید و ظاهر میشوند در چند روز
متدرجاً و بدین واسطه در یک شخص بثورات بحالات مختلفه
دیده میشود ::

تشخیص — نمیتوان وریسل را با آبله مشتبه نمود بواسطه
عدم نافی لعین بثورات و نبودن غشاء کاذب و سرعت خشک

101 شدن آنها و تقدمة المعرفة این مرض صدریست ؛

سبب — اگرچه اطبای عارفی بیشتر در طفلی ولی عمومی
باین سن نیست چنانچه اطبای سابق مخصوص میدانستند و سبب
عروض این مرض معلوم نیست و سابقاً مذکور شد که مثل آن
از سرایت آبله بروز کند و در سرایت مخصوص شده است
بعضی از اطبا نوشته اند که بواسطه کوبیدن بروز میکند ولی
محقق نیست ؛

علاج — استعمالی اگرچه فائده ندارد ولی حمیه کفایت در مداوای این مرض میکند ؛

نوع چهارم از انواع [illegible] از حمیات بثوری [illegible]

یکی از بثورات مسریه است که همراهست با تب و زکام و سرخه
و در جلد [illegible] داریند ولکه های صغیر و سرخ که بعضی از آنها [illegible] بر آمده
دار بند و بر طرف میشوند [illegible] روز [illegible] دهم از بروز مرض و پس از رفع
شدن یک [illegible] بار [illegible] مانند سبوس ساقط میگردد ؛

تاریخ — اگرچه تفحص کرده اند ندیده اند که یونانیان و رومانیان
ازین مرض اطلاعی داشته باشند اول کسیکه اسم این را نگاشته است ابو
بکر محمد رازی است و از نوشته او چنان مفهوم میشود که سابق هم این مرض
شیوع

102 شیوع داشته و مانند آنچه معلوم شده است این است که در زمان [illegible]
در کرمان بروز کرده و از زمان محمد رازی تا اواخر اطبای [illegible] او را با
آبله متحد میدانستند [illegible] فرق آنها بواسطه شدت و ضعف میگفتند و
سیدنهام و بعضی اطبای مشهور مانند [illegible] هم علیحده فرق مابین این دو مرض
را یافته و هر یک را تعریف مخصوصی نمودند و متاخرین چیزی بر
قول آنها نیفزوده اند جز بعضی از تراکیب این مرض ؛

علامات — بجهت توضیح علامات این مرض را در چهار هنگام بیان
میکنیم هنگام اول زمان کمون این مرض هنگام دوم ابتدای
ظهور او هنگام سیم بروز بثورات هنگام چهارم ریزش بشره ؛
اما هنگام اول که مابین سرخی بدن سرایت [illegible] است تا زمان ابتدا
[illegible] اش از شش تا هفت روز است اما هنگام دوم که ابتدای
مرض است بعضی قشعریره های متواتر عارض شده و کسالت و خستگی
تمام و فقدان اشتها و [illegible] دست دهد که شدت و ضعف آنها بسته
بشخص مریض خواهد بود و در روز دوم علامات [illegible] در بعضی از
اغشیه مخاطیه بهم میرسد مانند ملتحمه چشم که عروقش ممتلی شده و قرمز
گشته و ریزش دمعه [illegible] و از [illegible] بینی رطوبتی سیلان
کند با عطسه و در بعضی ورم خفیفی در حلق بهم رسیده

سرخجه

۱۰۳ عارض شود وجع در گردن و سینه و گرفتگی صوت و سرفه و این علامات
شدت می‌نماید در روز سیم و گاه مجنونی در اطفال علامات دماغی
از قبیل هذیان و تشنج عارض می‌شود و در بعض قروح ... اول روی دهن
و در جلد چیزی دیده نمی‌شود مگر آنکه حرارت تنش قدری زیاد می‌گردد
و در هنگام بروز بثورات عرق عارض می‌گردد هنگام سیم و
چهارم و گاه زودتر و بندرت دیرتر شروع می‌نماید بروز
بثورات که عبارت‌اند از لکه‌های قرمز غیر منتظم که اغلب
شان شبیه است بگزیدهٔ کیک و در پاره اند که برآمدگی
بهم می‌رسد و چون با انگشت فشار بر آنها دهیم اثرشان تمام می‌شود
و در محل آنها جای حکه پیدا می‌شود و بروز می‌کنند ابتداء در
صورت و بتدریج در بدن و اطراف که در مدت چند ساعت
بانتها می‌رسند و لکه‌های بروز همه بثورات در مدت دوازده
تا بیست و چهار ساعت است و در صورت وجه منتفخ است
مجفونی جفنان که بطوری منتفخ می‌شود که مانع از گشودن می‌گردد
و این لکه‌ها بسیار چاق نبوده و بدون شکل معین‌اند که گاه
شبیه بیکدیگر نیستند و گاه پاره از آنها جمع شده و لکهٔ بزرگی
حاصل می‌شود و گاه متفرق و دور از هم‌اند و در ابتدا اگر

با انگشت

حصبات

۱۰۴ با انگشت احصای کنند ظاهر می‌شود باصافی جلد و لون آنها
در همه جا مساوی نیست که پاره رنگین‌تر و پاره کم‌رنگ‌تراند
و چون عروض بثورات بانتها رسید معمولاً کسالت و حمی که
می‌شود و با علامات تورم اغشیهٔ مخاطی مادامی که باقی است و
باشد که شدت نماید و چون وجع و بحوحت حلق باقی ماند
اگر ملاحظه کنند دیده می‌شود عدد بثورات یکمرتبه مثل آنند به
بثورات جلدی و او در انتهای روز چهارم از بروز لون بثورات
باخته شده و زرد رنگ می‌شوند و حمی رفع شده و علامات نزله
تخفیف یافته و یا بکلی رفع خواهد شد هنگام چهارم اغلب از
روز هفتم تا چهاردهم دیده می‌شود که بشره در جلد بهم وضع جدا
شده و مانند قطعات کوچک شبیه سبوس یا قطع می‌گردد و در
این هنگام مریض حکه در جلد بهم رسد و جمیع اعمال بدن کما
طبعی مراجعت کند و باشد که نزله ریه باقی ماند یا خشونت
صوت و سعال خشک و یا صدا و در این وقت نفث خارج
می‌گردد کدر و بسته که محیط است از رطوبت و گاه دیده می‌شود
نفث رمی و گاه با خطوط کدر مانند آنچه در سل است و
علامات مذکوره عموماً در این مرض دیده می‌شود و باشد که

۱۰۵ علامات او باین نحو نمودار نگردد چنانچه ممکن است که علامات
تورم اغشیه مخاطی دیده نشود و در اینصورت مرض را سرخجه
بی نزله می نامند و گاه است که جمیع عوارض نگردد و عوارض مرض
مخفی بود بیرون بثورات و گاه هم باشد که مرض مخفی باشد
بجمیع علامات نزله بدون که بثورات عارض گردد و
در این وقت مرض را می نامند سرخجه بی بثره اگرچه حقیقت
این قول بر ما معلوم نیست زیرا از چه جهت مرض را سرخجه
گوئیم و نزله نگوئیم و این مثال آنست که در آبله ذکر نمودیم
و بعض اوقات خاصه در آنوقت که مرض شدید بود ملاحظه
بثورات سیاه رنگ گردند و در بعض از مواضع لکه های بزرگ
یا کوچک الیمز بروز کنند و این وقت او را سرخجه سیاه
نامند و سرخجه بیقاعده آنست که بروز بثور زودتر یا دیر
تر از آنچه ذکر شد بود و یا که ابتدا از اطراف بروز کند
و یا در بعض از اعضا بروز نماید بدون بعض و گاه باشد که
بثورات بعد از بروز بلا فاصله فرو نشینند و سبب این
اغلب سرما و استعمال مسهل بیقاعده است و ملاحظه که سبب
تورم ریه یا از حشا بود ::

۱۰۶ ترکیبات :: پاره از امراض می توانند که با این مرض
مرکب شوند مانند آبله مرکبات طبق آنرا و عمده آنچه که
در همه سنان بروز می کند ذات الریه است و در اطفال
دیده ملاحظه ورم اعضا و بعض از مرض بهلاکت میرسند از عوارض
عائقه ایا ورم ریه و یا از عوارض ورم یکی از اغشیه دماغ
و باشد که بهلاکت رسند بواسطه عوارض هذیان و تشنج و
بعض علامات دیگر اگرچه کم از مرکب هیچ تغییر در
دماغ یافت نگردد و سیاه سرفه و خناق از امراضی هستند
که بندرت با این مرض مرکب میشوند و بعض از اطبا گفته اند که
آبله و سرخجه باهم در یک شخص بروز نموده اند ::
امراض منتجه — انجمله در نقاهت سرخجه احتقان متورم
شده و مجروح گردند و صورت سقوط شش نمایان شوند و
تابع مدد جاذبه و نزله ریه و اسهال مزمن تر عارض میشوند که
علاج آنها بسیار مشکل است و سرخجه مرضی است که هرگاه در شخصی
استعداد مرض سل باشد تعجیل در ظهورش گشته و اگر سل
عارض شده بر روزش سل می افزاید و چنانچه در هنگام
نقاهت هوا را گرد در بدن تصرف کنند صورت استعداد

سرخجه

لم کمتر و چون این امراض بیشتر در نقاهت اطفال این 107
عارض میشود بتفصیل در اینجا ذکر خواهیم نمود و بر خلاف دیده
شده است که سرخجه با مجرد شفا یافتن امراض شده مخصوص
بعضی امراض جلدیه مانند اکزمای مزمن بدن و اکزمای سر

عود — این مرض عارض نمیشود مگر یکدفعه ولی بعضی
از اطبا نوشته اشخاص را که دو مرتبه سرخجه در آنها عارض شده
و از تشخیص بد تا چیزی مخصوص سرخجه یافت نمیشود ::

تشخیص — از بروز تب با علامات نزله که یکمرتبه در غشاء
ملتحمه چشم و بینی و سینه عارض شود این مرض اغلب تمیز داده میشود
چه این علامات یکمرتبه در هیچ مرض یافت نمیشود و حدوث
تب خواهد شد در اطفال خاصه وقتیکه بدانند که مبتلا بسرخجه
نشده است و باهم باشند ولی پس از روز سیم و چهارم که بثورات
ظاهر شود شتباه بسرخک خواهد ماند و ممکن است مشتبه بمخملک هم شود
را با هنگام اول آبله زیرا در وسط لکه‌های آبله دانه
سخت و صلب است اندک بر آمده که بتدریج رطوبت حاصل میکند
و حباب میشود که در این بثور دیده نمیشود ::

تقدمة المعرفه — عموماً مرض است جید در ولایات مختلفه

الحراره ولی

حمیات

108 الحراره و اما در بلاد حاره و در فصول حاره و در هنگام وبای
خلاف رسمیست اگرچه وبائی که باعث هلاک نماید ما بسیار
در این ایام دیده میشود و چون در وقت بیرون آمدن
دندان و در هنگام حمل و حالت نقاهت بروز نماید روی
ضعف و تشنج و هذیان و بروز لکه‌های پتشی و ذات الریه
بر خطر مرض می افزاید و خطر بیشتر میشود زمانیکه بثورات
دفعةً برطرف شوند خاصه اگر ورم حنجره موجود باشد ::

اسباب — بسیار قلیل از اشخاص که مبتلا بسرخجه نشوند بلکه اکثر
بعضی اشخاص که استعداد آبله را ندارند مبتلا بسرخجه میشوند و
دیده شده است در جمیع سنین صغر و کبر و در بلاد و
فصول و شدت مینماید در بهار و تخفیف میکند
در تابستان ::

سرایت — سرخجه یکی از امراض مسریه است و قوه مسریه
او باقی است از هنگام بروز بثورات تا انتهای مرض و نیز
عارض میشود از کوبیدن ::

علاج — در وقتی که رفتار سرخجه جید باشد و علامات
شدیده نداشته باشد هیچ معالجه ندارد جز اینکه مریض در بستر خوابد

109 و در منزلش روشنائی زیاد نباشد که بچشم مریض صدمه برساند
و در حصبه حرارت مسکن معتدل باشد و استعمال اشربه مبرده ملعبه
مانند لعاب قطمی و اسپرزه و ماء الشعیر نمایند و در وقتیکه حمی شدید
و عسر النفس باشد یا مرض مرکب با نفخ اورام بود فصد نمایند و
در اوقات مخصوصه زالو ترجیح دارد بر فصد و باید مواظبت
نمایند که برودت ببدن اثر نکند و اگر بثورات بغتةً فرو
نشینند باید رفع سبب آنرا نمود چون سبب ورم احشاء بطن
بمعالجه آن باید پرداخت و چنانچه که بثورات دو
باره بروز کنند بوضع ضمادات محرکه بر جلد و اگر
سبب اثر سرما باشد مریض را در آب گرم فرو برند و
یا بحمام بخار گرمی نمایند و بدنش را دلک قوی کنند
و نیز ضمادات محرکه از قبیل خردل و ذراریح بروی جلد اندازند
و اشربه معرقه بخصوص استات دامونیاک بنوشانند
و چنانچه ضعف غالب باشد ادویه مقویه منعشه مثل شراب
و اتر و امونیاک استعمال کنند و اگر اسهال ضعف بیاره
ملعبات که تریاک داشته باشد نمایند و استعمال تریاک
نه از برای قطع اسهال تنها نافع است بلکه از برای رفع خفگی
همیشه

110 همیشه موفق است نیز مفید است و در جائیکه ترشح نفث
زیاد باشد خاصه در طفلی و ضعف که رطوبت در قصبة الریه جمع
شده و موجب عسر النفس شود مقیئات استعمال کنند بخصوص
اپکاکوانا و چون برنشیت کپیلر عارض شود اشربه ملعبه و
مخرجه بلغم و مصلح صدر مقنیه بخصوص دیجیتال و ضماد خردل
بروی سینه اندازند و چون حرارت ریه بروز نماید خون
کمتر گیرند و مسهلات را بمقدار منقسمه و زیاد معمول دارند و در
علاج قبل از بروز مرض باید که چون در شهر باشد خانه و بار روی
کشف این کار را مشرق نخود و با چون جلد باشد
بگذارند که بدیگران سرایت نماید تا از سرخجه رستن ایمن شوند

فصل پنجم از انواع مستقله از حمیات بثوری در [illegible]

حمی بثره و مسری که از علامات مخصوص او بروز نقاط
کوچک ملتهب است در جلد و لون آنها قرمز یا ارغوانی است
که عارض شوند در جمیع بدن و در غشاء مخاطی دهان و حلق همراهی کنند
با درد حلق شدید یا ضعیف و تمام شوند در آخر هفته اول بواسطه
سقوط بثره

تاریخ

یکی از امراض است که یونانیان و رومیان آ

111 او را نشناخته اند و اول بروزش در مائه شانزدهم عیسوی
بود که انگراسیاس که از اطبای مشهور آن عصر بود در ناپل
که یکی از ممالک ایتالیا است شرحی از این مرض نوشت و
از او تا مدتی اطبا او را با مرضی مشتبه میکردند و با اینکه
در مائه هفدهم عیسوی با کمال انتشار در ممالک نمسه و فرانسه
ممالک اسپانیول و ایتالیا بروز کرد و باعث هلاک
جمعی از مردم گردید بنحوی که سبب هلاکت نیز بود ولی در مائه هجدهم
عیسوی هکسم و سیدنهام و بعضی دیگران از اطبای مشهور این مرض
را به تحقیق شناخته و شرحی صحیح از او نگاشتند و بعد از آن
آنچه که اطبا نوشته اند یا در تشریح و یا در علاج و یا در پاره از
علامات مخصوصه مرض بوده و چیزی نیفزوده اند ::

تشریح مرضی — لون جلد و غشاء مخاط حلق و قصبه الریه بنفش
گردیده و بعضی لکه های اکیموز در مجاری تنفس بهم رسیده و عروق
او همیشه از دم پر شده اند که میل دم اول داده است و بندرت
ورم در قصبه الریه و در ریه و ترشح نقاط دم در دماغ دیده
میشود در حالت خون چنان است که در سایر حمیات است
یعنی فیبرین کم است طحال بزرگ است و گاه میشود در بعضی از تراکیب مرض

112 خاصه در نزف شدید و از تفحص و جستجوی اطبا معلوم شده است
که در اشخاصیکه باین مرض هلاک شده اند خاصه اگر باستسقاء لحمی مرکب بوده
امتلاء دم در کلیتین بهم رسیده که درجه اول مرض برایت در
ایشان مشاهده گشته است ::

علامات — ذکر میکنیم علامات را در چهار هنگام هنگام اول کمون مرض
دوم ابتدای بروز مرض سیم هنگام بروز بثور چهارم هنگام سقوط آنها
اما هنگام اول در این زمان علامات مخصوصه دیده نمیشود مدت آن
مختلف است و از ابتدای دخول مرض به بدن تا هنگام ظهور او سه
روز بیشتر طول نمیکشد اما هنگام دوم که ابتدای مرض است همراهی
میکند با قشعریره و لرز و حمی و ورم حلق که گاه شدید و گاه خفیف است
و شدت تشنگی بسته بمرض است و پاکی لب و صداع و غلبه رعاف
و تهوع و قی و گاه پاره علامات دماغیه مانند هذیان و اغماء و تشنج
که بخصوص عارض میشوند در اطفال و تا روز دوم رو به شدت اند
اما هنگام سیم فی الجمله الحی در صورت عارض شده و مشابه شکوفه های
گل چنار که عبارت اند از نقاط طلیا پر سرخ و ریز آنکه که از ملمس شده
و گاه پاره محو گشته و بتدریج بروز میکنند در کفل و سینه و
اطراف و تا انتهای بروز بثور از بیست و چهار ساعت متجاوز

حصبات

١١٣ نفث و بدین نشان جلد رنگ قرمز خالصی گرفته چنانی می‌نماید که
اورا با آب شاه توت رنگ کرده باشند و گاه عروض این لون بیکبارگی
بود و در فاصله ما بین آنها جلد سالم است و هر جا که بشره رقیق‌تر بود
بیشتر است و در آنجا که غلیظ بود کمرنگ‌تر و گاه بود که بروز بثورات
بتدریج و بلا فاصله شود و در عوض آنکه یکسره سرخ منتظم بروز کند
در بعض از مواضع نقاط قرمز یالی قریب بهم و بی انتظام گاه
شود و صورت ماننده یشم قرمز خال خالی بود [illegible] همه
جلد خشک و متمدد و سوزان است و با حکه و درجه حرارتش بیش از
سایر حمیات بثوری است و دست و پا به نحوی است که انقباض
انگشتان بسیار صعوبت دارد و علامات عامه بعد از بروز بثور
بهمان درجه باقی ماند و هم گلو شدت کند و نبض تند و باریک
می‌شود و گاه هم جوف دهن از اول ملاحظه کنند مشاهده شود
که سطح داخل شفتین و وجنه و لثه و کام و لهات مانند جلد
ظاهر بدن سرخ رنگ شده و نیز این حمرت ملاحظه گردد در
سطح زبان ولیکن بواسطه غلظت بشره اش دیرتر نمایان شود و
این حمرت غشای مخاط دهان از علامات مخصوصه این مرض است
و وجود خشکی مختلف است گاه قبل از بروز بثور در جلد و گاه بعد از

ادوگاه

اسکارلاتین

١١٤ ادوگاه با یکدیگر بود و در سه روز بثورات بهمان درجه باقی بوند
و غالباً در عصر و شب لون آنها بیشتر گردد و وقتی که بثورات
بنهایت شدت رسیدند که روز چهارم و پنجم مرض بود در همه جای
خاصه در طرفین شکم و در اطراف حلق و روی مفصل
و ابط و کشاله حبابهای کوچک که حاوی اند رطوبت زجاجی و بی
رنگ را که بتدریج کدر شود و این حبابها نیستند مگر بثورات
عرقی که در تیفوئید ذکر شد ولی در اینجا بزرگتر و بهم نزدیک‌تر
اند چنانچه در حمی عرقی ذکر خواهیم گفت و در این صورت
مرض را اسکارلاتین میلیر نامیده اند اما هنگام چهارم در روز
پنجم تا هفتم مرض بثورات بیرنگ شده و فاصله ما بین
آنها بیشتر گردد و آنچه در جلد بهم رسد و حمی و وجع رفع شود
و روز هشتم اثری از بثور باقی نمی‌ماند و سقوط بشره شروع
نماید از روز پنجم در صورت و گردن و سینه و از هفتم تا دهم با انتها
رسد در جمیع بدن و سقوط بشره بقطعات بزرگ است
خاصه در دست و پا که گاه بشره یک انگشت پس از شقاق
یکپارچه شبیه به انگشت دستکش و گاه سقوط بشره به تعویق افتد
از پانزدهم شروع نماید و در هر حال دوام مرض تا بهبت پنجم است

۱۱۸ چرا که بشره در دفعه تجدید خواهد شد و علامات اسکارلاتین
منتظم بنحو مذکور است و دوام او غالباً یک هفته است و گاه باشد
که بروز اریتم فی بنجم دیگر نیز مانند آنکه ورم حلق بسیار شدت کند
بنحوی که گویا مرض همان ورم حلق است و در این صورت او را اسکار
لاتین با ورم حلق نامند که علامات ابتدای مرض بسیار شدید خواهد شد
که ورم حلق عارض گردد و غشاء بلغی عارض شده و لوزتین متهیج و
قرمز گشته و در سطح آنها و آخر دهان و زبان حلقوم قطعات غشاء کاذب
زرد رنگ و یا سیاهی که بواسطه ترشح دم در تحت او عارض شود
که بسهولت رفع شده و مجدد منعقد گردد و غدد براق بزرگ
و دردناک گردد و در این قسم اسکارلاتین مرض بسیار شدید و علاج
و قی و اسهال هم موجود است و بثور بیرون نمی آیند یا دیرتر از
آنچه ذکر شد ظاهر شوند یک دو نقاط محدودی مانند گردن
و ران و زیر بغل و دست ها و پس از بروز بزودی برطرف
گردند که پیش از یک هفته انجام نکنند و سقوط بشره نیز بطور
ناقص بعمل آید که بسیار دیرتر ابتدا شود و بسیار هم طول کشد و
نوع دیگر از اسکارلاتین را ردی نامیده اند بواسطه شدت مرض
و علامات ابتدا و شدیدتر از قسم سابق است و مریض بضعف قوی

وضعف افتد

۱۱۹ وضعف افتد و در زبان پاره سیاه منعقد شده و نفس متعفن گردد
و هذیان و اغما و گاهی روی دهد و این قسم را اسکارلاتین عفنی
نیز نامند بواسطه جمیع علامات و قی و بیشتر رفع و لکن بعد و در اکثر
بروز بثور پیش از یک روز طول نخواهد کشید و ممکن است که بروز و رفع
آنها مکرر شود و بروز آنها محدود خواهد بود و غالباً بروز کرده
در مفاصل خاصه در سمت انقباض آنها و در آنها گاه رو به سیاهی رنگ
و غالباً مخلوط اند با لکه های حصبه و نقاط نزفیه در بعض از
اعضا ظاهر شوند که قرمز و براق متعفن است و هر گاه در بسیاری
گاه نفختی و گاه بتدریج و از آنچه مذکور شد چنان مستفاد میشود
اسکارلاتین در صورت ورم حلقومی در بثور آتشی چندان ظاهر نشود
و غالباً یا محدود و یا کمی ملتبس شده و از این جهت ممکن است که بروز
آنها نه بر طبیب و نه بر دیگران معلوم شود و لهذا بعضی مذکور
نموده اند اسکارلاتین را بدون بثره

ترکیبات — امراض مختلف چندی میتوانند با این مرض ترکیب شوند از آنجمله
است در اسکارلاتین ردی نزف الدم بسیار و بعضی اعضا در
احشاء صدری و بطنی و بعضی علامات دماغی مانند هذیان و اغما
و تشنج و تمدد اعضا و این علامات که غالباً در طفلی بروز کنند

117 بعضی مرض را شبیه به ثانیه با ورم غشیه دماغ و از تشریح مرضی تغییر
جز قلیل التهاب و جز ترشح دمی و لحمی ترشح رطوبتی در
آنها مشاهده نمی‌شود و نیز بعضی اوقات مشاهده می‌کنند پاره اوجاع
در مفاصل و گاه بعضی امراض جلدی با تب حار و عرق کز و مرض و
پاره لکه‌ها دمامیل و بثورات اللبنی ترکیب با این مرض یافته‌اند و گاه
باشد که این امراض جلدی از راه نقوط بثره بروز ثانیه و
بعضی مذکور نموده‌اند ترکیب با آبله و با دلیل و با حصبه و
اگرچه این ترکیب نادر است ولی دیده شده است و ممکن است
که توام بروز کنند و یا یکی سابق بر دیگری باشد ::

عود — بسیار نادر است که عود کند ولی بعضی از اطبا نوشته‌اند
و محقق شیخ طبیب صدیق مصمم سالها مشاهده نمی‌شود که بعد
مدت توقف و هر مرتبه مبتلا گردیده‌ام نوشته‌اند که شخصی هفت
و دیگری هفده مرتبه مبتلا شد ::

امراض منتجه — استسقای لحمی که گاه نتیجه این مرض است بیماری نقه
در اطفال و در فصول بارده رطب و غالباً بتوسط اثر تریفا
باشد که سبب حدوث آن را مفهوم نمی‌کنند و وقوع آن در هفته سیم
یا چهارم مرض است و مریض که تا آن وقت حالتش خوب بود نقاهتاً
شکایت کند

118 شکایت کند از ضعف و کسالت و صورت باد کرده و منتفخ خاصه در اجفان
بسیار نفخ بهم دارد و بتدریج نفخ در یدین و رجلین و حقین و بالاخره در جمیع
بدن بهم رسد و نیز ممکن است ترشح رطوبت در غشاء عنکبوتیه و صفاق
و بول کم و وزن مخصوصش نیز قلت بهم رساند و کدر و قرمز است که مقدار
خون داخل دارد و گاه بیرنگ است که هر گاه بول را گرم کنند و یا
قدری تیزاب در او ریزند چیزی منجمد نمی‌شود که نیست مگر البومین و این تغییرات
بول دائمی نیست اگرچه بعضی از اطبا در جمیع مرضای ... دیده‌اند علامات
در عموم بدن ملاحظه میشود مختلف است موافق آنکه رفتار استسقاء حاد
باشد یا مزمن چنانچه در صورت اول تب با صداع عارض شود و نفخ صلب و با
مقاومت است و در صورت ثانی تب نیست و جلد سرد و نفخ لین و رخو و رقت
ندارد که جلد فرو رفته و بعد تا مدتی فرو رفته باقی ماند و گاه قی و اسهال و بعضی
علامات دیگر مانند برنشیت ذات الجنب و استسقای صدری و استسقای
ریه عارض شود ولی اغلب مرگ نشود با ذات الریه و گاه مریض بهلاکت
میرسد در بین رفع و تشنج و بعد از همه این استسقا گاه است و گاه
بدتر رفتار نمی‌کند بالاخره روی با انحطاط گذارده و بتدریج برطرف شود
و مدت آن از ۳ هفته تا ۳ ماه است و اشخاصی هلاک شده
این مرض را چنانچه تشریح کنند مشاهده می‌کنند پاره تغییرات که در حلیمی

حصبات

که در مرض ریه بتفصیل مذکور خواهیم نمود و کیفیت تغیرات التهابیه 119
و خشونت خاصه در امعا و صدر مثانه ... غالب اشخاصیکه هلاک
میشوند یا بواسطه ورم امعا و یا ورم جنب و یا ورم ریه است ::
تشخیص — اشکالیکه در تشخیص الکارلاتین از ابتدای آبله نیست
زیرا در آبله آن نقاط منتظم الکارلاتین را ندارد و در آبله لکه های قرمز است
که در وسط آن دانه سختی است که در الکارلاتین نیست و چون الکار
لاتین بسیار مشتبه بر حصبه میشود ذکر علایم مابه الامتیاز این دو مرض را که
مختلف اند اولاً در علامات مقدمه و ثانیاً در خود بثور و ثالثاً در طرز
سقوط آنها علامات مقدمه در حصبه عبارت است از زکام و ترشح دموع
و التهاب ملتحمه چشم و مخاط بینی و قصبه الریه که در الکارلاتین این علامات
نیست و علامتیکه غالب در الکارلاتین ورم حلق است شدید یا ضعیف
که در حصبه بندرت یافت میشود و اگر هم اتفاقاً عارض شود
بسیار خفیف خواهد بود و نیز رنگ قرمز خاصی که در غشای مخاط حلق و
دهان دیده میشود در حصبه نیست و نیز دوام علامات ابتدای این دو
مرض مختلف است در الکارلاتین منتها تا دو روز و در حصبه سه
تا چهار روز است و بثورات در الکارلاتین قرمز و فرم و خرد و در حصبه
احمر ناصع است و نیز در حصبه بثور رنگ شبیه بپلکها اند و نه در شکل

الکارلاتین

امراض منتجه الکارلاتین

120 الکارلاتین منتظم اند اما طریقه ریزش بشره در حصبه تقطعات
کوچک سبوس است و در الکارلاتین تقطعات بزرگ غلیظ و یکپارچه
چه است و اگر با الکارلاتین ورم حلق شدید باشد و بثور روی نشوند
که تشخیص نگردد بسیار مشتبه میشود بورم حلق و التهاب بررنگ هم این اشتباه
را اطبا نموده اند و برای رفع اشتباه باید از ملاحظه علامات شدیده که در
الکارلاتین ظهور میکند و هرگز در ورم حلق ساده دیده نمیشود چنانچه
ورم حلق با این علامات شدیده بروز کند طبیب را لازم است با دقت
تمام ملاحظه نماید که در بدن علامات و بثورات الکارلاتین پیدا
میشود یا نه و بفهمد که مرض ورم حلق ساده نیست و متعلق بالکارلاتین است
تقدمت المرضه — اگرچه سیدنهام معتقد بود که الکارلاتین همیشه
خفیف و بیخطر است و اگر هم خطرناک بشود بواسطه غلط معالج است
و این قول مقبول عامه نیست بلکه باید اعتقاد نمود که الکارلاتین
وجود دارد مرض بسیار بدی است که در بعض خفیف و در بعض دیگر اذی
و خطرناک است مانند طاعون و حمیه ردیه و با بیرد امراض و
باید دانست تقدمت المرضه مختلف میشود موافق امراض مرکبه و نتیجه از
او مثلاً ورم نزف الدم و علامات عصبانی غالب موجب
خطر و داشت مرض است و نیز استسقا نیز نتیجه از او خطرناک میشود از

۱۲۱ اصل مرض است خاصه اگر رفتارش هم معتاد باشد و نیز روی آن
اگر بول البومینی بود و یا التهاب کلیه هم شود و همچنین است اگر علامت
مرض از امراض صدری عارض شود رد خواهد بود در احوال و
شبابان ازدواز اطفال است ؛

اسباب — غالباً عارض میشود اطفالی که کمتر از ده سال داشته
باشند و استعداد کورودانش تا سن بیست صادر است ولی از
آن زنان مستعدترند از مردان خاصه در حالت نفاس و از تجارب
معلوم شده است که مسلولین استعدادشان کمتر است چه حیوان و چه غیر آن
و اگرچه عارض میشود در همه فصول و لکن شدتش در بهار و خزان است ؛

سرایت — از امراض مسریه است و ماده مسریه اش تا یکماه بعد از رفع
مرض باقی است و شیوع التهاب ادتین کمتر از آبله و سرخجه است
که کمتر اشخاص مبتلا باین مرض شوند بعکس آبله و سرخچه ؛

علاج — در وقتیکه التهاب ادتین رفتارش بقاعده بوده و
شدتی نداشته باشد علاجات ردیه ننموده مرض را بطبیعت واگذارند
و بهمان پرهیز در حفت و استعمال پاره پاشوییها و شرب اشربه تحلیل
بالخصوصه و اعتدال هوا منزل کفایت کنند و اما چنانچه علامات
غلبه دم ظاهر شود و نبض عریض و صلب و علامات التهاب پیاز آن

بعض فصد جاریست

بعضی فصد جاریست و بعض اطبا معتقد شده‌اند که هرگاه بدن را از اخلاط ۱۲۲
حاصل التشوینه و یا با آب سرد بالند و پارش کنند بقیه مرض را
رفع خواهند نمود و لکن فایده این معالجه بتجربه ظاهر نشده بلکه اغلب
با خطرات و چنانچه التهاب ادتین شدید و لکن ورم حلق شدید باشد چند زلو
بطرفین حلق اندازند و گاه مسهل لازم شود و اطبا تخلیص در
استعمال ادویه اقرادرا و اگر ضعف مریض مانع از اخراج خون و
حالت معده مانع از شرب مسهل باشد ادویه جاذبه و معرقه از قبیل
مشمع فرنگی و خردل استعمال کنند خاصه بر پشت گوش و غرغره
های ملینه نیز نافع است و چون ورم شدید بیاشد در انتها تدریجاً سنگ
سرب در دهن نمایند مثلاً آب ۲۵ مثقال الکل ده مثقال ترکیب
سه یا مثقال سنگ سرب ۳ نخود مخلوط کنم غرغره نمایند و اگر ورم
حلق مستعد بتقویت باشد بعد از مطبوخ پوست کنه کنه و قدری جوهر گوگرد
و یا بدون آن غرغره کنند و ادویه از قبیل شراب و کنه کنه بنوشانند
و اگر علامات امتلاء معده بود و یا نفخ غشیه کاذبه در حلق لازم
رسد مقیی نافع است و اگر مرض رودی و علامات عصبانی غالب شود
اطبا مرخی ادویه استعمال نموده‌اند بدون آنکه منفعتی برده باشند
و اما محولات جلدی در انجام در ماهای سرد و مسهلات و مقیئات

١٢٣ و مصوغات و مقویات و ادویه ضد تشنج خاصه کافور و مشک باید استعمال نمود
و مدت حالت نقاهت دو سه هفته بعد از شفا باید از اغذیه نامناسبه
اجتناب نمود و بعد از تغیرات هوا محفوظ کنند و در هوای سرد تا شش
هفته اقلاً بیرون نرفته و لباس پشمین بپوشانند علاج قبل از بروز
چون هنوز معلوم نشده است که ماهیه مرضیه تا چه وقت باقی است اثر
آن است که پس از رفع مرض تا شش هفته با صاحبان این مرض معاشرت
نکنند و بعضی از اطبا قائل شده اند که پاره از ادویه شخص را از ابتلا
باین مرض محافظت تام می نماید که از آنجمله است مسهلات خاصه کلمل
و آب به نامضه و غسل بدن با بهار ترش و جنطیانا و قطران و بسیار معروف
است که هر کدام عصاره بلادون را در شش مثقال مطبوخ دارچینی
حل نموده هر روز تا چهار قطره در زنان و با اطفال بخورانند
و بعضی از اطبای ایتریا ماشیتی قطره هر روز با طفلی که سن آنها از هشت
متجاوز است میدهند و غالب اطبا استعمال عصاره بلادون را بلیغ
نموده اند و ظاهراً البته مؤثر باشد و غالب اطفالی که مداومت
کرده سالم مانده اند چنانچه از ۲۲۷۰ نفر از اطفالی که مداومت نموده از
۱۹۴۸ نفر مبتلا نشده اند ؛

؛ نوع ششم از انواع سته از حمیات بثوری حمای عرق گز است ؛

عبارت از

١٢٤ عبارت از حمای حاده است بثوری که علامات خاصه همیشه با طبعه و با وارد علامات
عمده او است عرق وافر که همراهی کنند با بثورات بسیار صغیر و غالباً
احساس حرارت و سیلان در تحت صدر کنند ؛

تاریخ — ثابت نیست که بقراط و اطبای بعد از او شرحی از آن اطلاعی
از این مرض داشته اند و شناخته نشده بود مگر در سنه ۱۷۱۳ یا در سنه ۱۷۱۸
عمومی که ظاهر و باقی در پیکاردی بروز نمود و تدریجاً در بسیاری ممالک
سرایت کرد از آن نوع ناخوشی گاه گاه در ممالک اروپا بروز میکند

تشریح مرضی — اگر چه هنوز تفحص و تجسس تشریحی به تحقیق در این
مرض نشده ولی بعضی حقیقت نموده اند که غشای مخاطی معده غالباً
قرمزی کمی دارد و امتلا در عروق دماغی هم میرسد و پاره از اطبا
در تجاویف دماغ ترشح ملاحظه کرده اند و لیکن در بعضی از آن تغییر
ملاحظه شده است رنگ خون که بطون تغیر هم است و تیره کمال
زیاد از حد رنگ خون شده و جوش زیلیف دارای علامت از علامات
است که بنظر می آید در تغیرات هم این است که بلی از فوق عروق
کمی شبیه بلون کیلاس است و در سینه ملیف دسته شده آن الیاف
نرم و رخوه است ؛

علامات و رفتار — غالباً قبل از بروز مرض چند روزی کسالت ضعیف

علاج عرق

127 و عدم اشتها و گاه اسهال و قی بروز نماید و ممکن است که مرض بدون
مقدمات عارض شود چنانکه شخص در بین صحت کامل پس از استراحت
در نیم شب بیدار شده در حالتی که عرق و تب است و عرق از علامات
عمده مرض است و غالباً از جمله علامات ابتدا است و بیمار یا شخص
مدهوشی که احساس می کند کسالت و صداع شدید یا ضعیف در جبهه
و بالای چشمان و نیز حالت عسرت و ضیقی که در فم معده و ثقل
و فشاری در صدر که مانع از تنفس و موجب طپش قلب با عسرت
که گاه منجر بغشی یا غش و وقتی از ابتدا بعد کثرت دارد که لبان
حتی بستر را ترک کند و بعضی از اطبا گفته اند که تعفن هم دارد
و ما ملتفت نشده ایم و بار اول دیده نشده است در صورت یک
روز و هفته عطش بقوه علامت عمده آب مشروب بسیار کمتر از
است و یبوست مزاج همیشه همراه است و نبض سریع و در صحت صداع
ندارد و ممکن است که بسیار سریع بود که بعدد بیست تا صد برسد
و این علامات پس از یک تا چهار روز که نهایت نحو باقی مانده اند
شدت و ضعفی بهم رسانیده اند در شبها و زمان شدت
علامات حکه در جمیع بدن بخصوص در ظهر بهم میرسد و گاه حرارت
در حرکات و بیقوتی در عضلات و تمدد در اطراف خاصه دیده میشود

عارض بثور

حمیات

126 عارض بثور و این علامات مذکوره علامات ظهور اول است
اما ظهور دوم عبارت از نمایان بروز بثور است و این بثور بر دو قسم
است یا قرمز و دیگری سفید اما قسم اول عبارت از بثور کوچک غیر منتظم
و برنگ و شکل لکه های سرخ که به فشار با انگشت معدوم شده و باز عود
کنند و در وسط آنها نقطه است صلب بر آمده که آن
نقطه عبارت است از وزیکول که حاوی رطوبت زجاجیه است
و چون این بثور بسیار کوچک تر از آنست گاه بچشم دیده
شوند و گاه در دیدن آنها محتاج بذره بین است و با آنکه با
ذره بین هم تمیز حالت شکل وزیکول نکنند بلکه ماده شکل ملمس صلب
که عبارت از پاپول است و این پاپولها در جمیع بدن ظاهر میشود
و رفع موجه پس از چندی صاحب رطوبت شده و وزیکول گشته
اما قسم دوم اگر چه نادر است که شاهده مریض یافت نشود
مثل بثور قسم اول عبارت است از وزیکول های سفید رنگ
که همراه بثور باشند با قرمزی جلد و بسیار شبیه اند بسودامینا
بعضی گویند فرقی که هست این است که در سودامینا به
فشار رطوبتش خارج نشود و در این بثور و این بثور است
بار که باشند ابتدا در جانب قدام صدر و بعد در خلف

و پس از آن در جانب انسی ساعد و بالاخره در سایر بدن و غالباً
در صورت بروز نمی‌کنند و عدد آنها مختلف است گاه بقسمی است که
فاصله در ما بین آنها دیده نمی‌شود و در این صورت جلد جمیع بدن یک
نحو قرمز است و گاه مجتمعاً در بعضی از مواقع بروز کنند و در
این وقت حمره در جلد مواضع مذکوره است و جلد شبیه به غاز
می‌شود و حالت خاصه حس می‌کنند دست بر آن مالند و این بثورات عموماً
بتدریج بروز کنند و هر بروزی عرق و سایر علامات مذکوره
شدت می‌نماید و پس از ملتهب شدن بروز بثور عرق نقصان یابد
و گاه قطع می‌شود که همان جلد فقط با رطوبت است و حمی
و ضیق النفس و عسر التنفس گاه شدید و گاه خفیف می‌شوند و صداع
بالکلیه رفع می‌شود و در روز سیم بثور پر رطوبت و رنگ آنها کدر و
بتدریج خصوصیت بهم رسانیده و حمی و حمره جلد برطرف شده
و حس ضیق النفس و عسر التنفس دیگر مراجعت نکند ؛ اما انجام سیم
که عبارت از سقوط البشره در روز ششم و هفتم بثورات
شروع به خشک شدن نمایند و بشره ریزش نماید و سقوط البشره
در این مرض غالباً بقطعات کوچک مانند سبوس و گاه بقطعات
بزرگ مانند ریزش البشره در اسکارلاتین است و بعضی از اطبا

اطباری

رفتار مرض بقاعده مذکوره نیست و گاه بقدری شدید است که بعد از بروز
عرق قلیلی در شخص و بثوره کمی در بعض از اعضا بدون حمی و صداع و ضیق النفس فوراً
شده و پس از دو سه روز تب شدید و شقاقلوس می‌شود و گاه وجود مرض بصورت
که مریض مشغول بکار خود است و بستری نمی‌شود و در صورت ردائت مرض گاه در ابتدا
و گاه پس از چند روز بعض علامات عصبانی از قبیل هذیان و اغما و تشنج و تمدد عضلات
و حرکات غیر ارادی اوتار عارض شده و صداع و حس ضیق النفس و عسر التنفس بقدری شدید
گشته که علامات اختناق روی دهد و در این صورت اضطراب زیاد و نبض بسیار سریع
و سیما متمیز نمی‌شود و چون این علامات طول کشد و یا زمان اخذ علامات
قریب بهلاکت می‌شود هر قدر بر کمیت و حدت بعض جمیع علامات ردیه شدت کنند
مثلاً نبض سریع و ضعیف و عرق تام و جلد خشک و کم و بثور با صفت و با خصوصیات
و رنگ آن خاکی شده و تحول حاد گشته و بروز در بلاد که در رسد و بعضی
گفته‌اند که در این مرض مانند سایر حمیات بثوری ممکن است که همه
علامات بروز نماید بدون آنکه بثور ظاهر شود ؛

دوام — بسیار مختلف است گاه در سه چهار روز همه علامات
زایل شده و بهنگام نقاهت رسد و گاه تا دو هفته طول کشد
و عموماً دوام صورت حمیه تا یک هفته و دوام صورت ردیه که
منتهی به شفا گردد به یک هفته است و چون بسیار ردی باشد در روز سیم

حمای عرق گز

و چهارم هلاک نماید و ممکن است که مرگ نیاید تا روز دوازدهم و چهاردهم و بندرت ۱۲۹
بهلاکت رسد پس بنابراین در هشت یا بیست و چهار و یا دوازده تا شش ساعت
و این حالت سرعت موت را موت برقی نامیده اند ؛

نقاهت — در این مرض بسیار طول میکشد که مریض تا چندی ضعیف و نحیف
می ماند و بزوال هم میرسانند و غالباً بخار و ماده بلغمی نماید و بندرت
مرض عکس کنند و با بطور ضعیف که حمای خفیف و عرق زیاد عارض شده
و بثورات کمی بروز کنند و عکس این مرض با خطر نیست و خفیف
و سریع الزوال است ؛

تشخیص — مشتبه میشود با یکی از امراض که کعصه چه حس تند و موضع
معده و عرق زیاد و بثور صفاتی علامات مخصوصه این مرض است
و از سرخجه تمیز حاصل میشود اولاً بجمع علامات و ثانیاً بعدم تزله و زکام
و از سکارلاتین خصوصاً بعدم ورم گلو و عدم رنگ قرمز غشاء
مخاطی حلق و دهان و نیز از رنگ جلد ؛

تقدمة المعرفه — مختلف است بحسب سوانح و با و سوانح جودت
رداءت مرض و این مرض از جمله امراضی است که تقدمة المعرفه
او بسیار مبهم است چه در حالت جودت هم می تواند صورت
رداءت گرفته و هلاکت نماید پس اصلح آن است که طبیب در

تقدمة المعرفه

۱۳۰ تقدمة المعرفه او استقبال را چیزی نگوید ؛

سبب — سبب حقیقی این مرض محقق نشده است ولی تاثیرات جوی و دوران کیفیت
امکنه مرطوبه کم آفتاب مایه انتشار میشود و بروز میکند در هر سن و لیکن بیشتر
است در شبان و در بعضی وباها اطفال بیشتر مبتلا شده اند و در بعضی جنس
بلا تفاوت است و در بعضی زنان مستعدتر اند و در بعضی مردان و اشخاص
قویه مستعدتر اند و در بعضی وباها عارض میشود خاصه در فقرا و بر
خلاف در بعضی عارض نمیشود مگر در اغنیا ؛

علاج — مقصود رسیدن تا بلند شدن و بقدر قوه اخراج و تنبیه
نبض و جهت رفع صداع ارسال علق در خلف اذن گاه نافع
است و حس سبکی سر و عسر التنفس بسیار طبیب و مریض را مشغول
دارد و جهت علاج آن معرفات جلدی مانند خردل در ذراع و خردل
بساق پا اندازند و گاه منفعت میکند استعمال ایپکا و اینجوان
و جهت رفع سوزش که همیشه با این مرض همراه است مسهلات
استعمال میشود و نوع استعمال مسهل پس از بروز بثورات است
در هنگام ضعف زیاد و تحلیل قوی مقویات داده و چون
مرض با شدت و ضعف است و یا بطوء نوبه آید استعمال گنه گنه
روزی سه تا شش نخود بسیار نافع است و پرهیز و راحت در بستر

131 و اشربه ملطفه و ملینه کفایت می‌کنند و بباید که مواظبت کنند که دثار بر بدن زیاد
نباشد تا موجب کثرت عرق گردد و هرگاه که بیماری و فرحی به واسطه عرق
تن کثیف تجدید نمایند و او را از تعرّض هوا منع کنند

باب ششم

از کتاب حمیات در بیان حمیات دائره و نائبه است

که عبارت اند از حمیاتی که بعد از طیّ مهلتها بالمرّه خفیف یا بالکلیه رفع شده و
دوباره عود کند و نیز آنها را بعد از دنو فترت باشد که فاصله مابین
این دو نوبت قریب به متساوی است و در زمان فترت که زمان
راحت و آنچه که طبیعت علامات حمیات مخصوص نیست و در زمان نوبت
از هر نوبه بلکه سه هنگام منقسم نموده اند که عبارت از هنگام برودت
و هنگام حرارت و هنگام عرق باشد و این حالات ثلثه در نوائب
با تمامه بترتیب مذکور هست نیز در ابتدا لرز و قشعریره و بعد حرارت
و بعد عرق است

در نوع و طریقه عارض شدن — اطبا انواع بسیاری برای حمیات دائره
قائل شده اند و لکن عمده آنها سه نوع است اوّل کتیدیّن یعنی مواظبه
دوّم تیرتین یعنی غب سیّم کارت یعنی ربع مواظبه آن است که
عارض آن هر روزه و غب یکروز در میان و ربع دو روز در میان عارض گردد

و این اقسام

و این اقسام ثلثه در صورت افرادست که زمان اخذ و نوبت شان شود و چون مخالف شوند 132
مرکب خواهد بود و هر مختلفی را باسم مخصوص نامیده اند مثلاً دوبل کتیدین که عبارت از
مواظبتین بود و آن است که در هر روز دو دفعه عارض گردد و دوبل تیرتن که عبارت از
غبّین یا شطر الغب باشد و آن است که همه روزه عارض گردد و نوبه های ایام فرد
مطابق بود و ایام زوج نیز مطابق باشد چه از حیثیت دوام و چه از حیثیت شدت
و ضعف و دوبل کارت که ربعین یا ربع مکرر بود و آن است که در روز نوبه
آید و یک روز زمان فترت باشد و نوبه روز اوّل مطابق باشد با نوبه چهارم و نوبه
دوّم با پنجم که نوائب ایام زوج مطابق ایام فرد باشد و روز سیّم که هم عارض گردد
مطابق با روز ششم بود و آنچه از نوائب که همه روزه مشابه و مخالف خارج
از این انواع نیست پس طبیب باید آنها را بداند و علامات آنها در خاطر داشته
باشد و بعضی از اطبا انواع دیگر از حمیات نیز قائل شده اند که در مقام معالجه
کمتر مشاهده می‌شود و بعضی از آنها از این قرار است غب مکرر که روز در میان جمله
در مدت بیست و چهار ساعت عارض گردد و ربع مکرر که در یک روز دو نوبه عارض
شود و در روز حالت فتور باشد و ربع مثلث که در روزهای اوّل و چهارم
هفتم و دهم سه نوبه عارض گردد و سایر ایام راحت و فترت باشد و نیز مذکور
داشته اند نوائب دیگری از این قبیل سه غب و سه ربع قسم اوّل آن است که
روز اوّل و سیّم دو مرتبه هم عارض شود و در روز دوّم و چهارم یک مرتبه و قسم دوّم آن است که

هر روز عارض میشود و هر روز مطابقه داشته باشد چنانکه نوبه روز اول؛ چهارم و دوم پنجم و سیم ششم موافق باشد و نیز معتقد شده‌اند که حمیات خمس و سبع و ثمن و تاسعه و سابعه و غیر از حمیات مفرده و شطر الغب از ترکیبه باقی بندرت یافت میشود ؛

تاریخ — حمیات دائره از امراضی است که از اول اختراع علم طب مشاهده شده است و بقراط در چند موضع از کتب خود مذکور داشته است و اول کسیکه بترتیب آنها را نگاشته [illegible] نام است که از اطبای مشهور قبل از بقراط است و پس از او جالینوس و پس از او اعراب [illegible] و در این اواخر تمام مختلف اطبا در کتب خود بسیار از این باب را نوشته اند که ذکر هر یک تطویل بلا طائل است ؛

تقسیم — بجهة توضیح حمیات دائره را [illegible] تقسیم نموده اند اولاً باده و بردی و غشی و ثانیاً با انگار و غیر انگار و ثالثاً با صلبی و عرضی و رابعاً بمنتظم و غیر منتظم و توقیف هر یک را در مقام خود بتفصیل مذکور خواهیم داشت

نوع اول از انواع حمیات دائره در ذات ساده است — عبارت از حمیات دائره است که علامت آنها واضح و آشکار و خالی از ترکیب و [illegible] و اتفاقاً [illegible] عدم تشخیص و گاه هلاکت شوند ؛

تشریح مرضی — حمیات نائبه در بدن عضو مخصوصی ندارند که در تشریح یافت شود

وبا تقریباً

۱۳۴ و با تقریباً که اغلب با آنها همراه است بزرگ شدن طحال است چنانکه در حمیات کهنه که طول او بسیزده سانتیمتر است در این تغییر طحال مساوی [illegible] و گاه وزن او به دو سه کیلو میرسد و تغییر او که در ابتدا احتقان از خون میکند بعد حجم مثل حجم میوه‌جات نرم میشود چنانکه در حمی تیفوئیدیه ذکر شد و اگر چه این نوع تغییر طحال مشابه میشود مگر در حمی راجعه (؟) و در حمیات حاده خاصه اگر مزمن شود طحال ممتلی از خون میکند بطوریکه حجمش بزرگ میشود و جرمش صلب و سخت میکند و رنگ او سیاه میشود و نباید از این تغییر چنان استنباط نمود که طحال در [illegible] میدهد تا آنکه قابل توجه در حمیات [illegible] و در ابتدای حمیات دائره تغییر در دماغ ظاهر میشود ولی چون مقدار طول کشند یا مکرر عود نمایند تغییر در ترکیب اجزاء آن هم رسد که بطول او نقصان یابد چنانکه در اثر مفصل ذکر خواهیم نمود ؛

علامات — اغلب اوقات این حمیات ابتدا نائبه بدون مقدمات و یا در هر حمله قبل از عود بعض علامات ظاهر میشود از قبیل صداع و کرب و تشنج و با فتح صورت و میل بخواب و غیر از آنکه این علامات قلیل [illegible] ملکت نمی شوند [illegible] اول حمله که از یا قشعریره است عارض میشود [illegible] اول مختلف است بطوریکه گاه احساس برودت [illegible] و گاه عمومی شود و غالباً و گاه بتدریج زیاد میشود و در این وقت جلد بدن شبیه [illegible] و گاه احساس برودت بقدری است که دندانها بر هم خورند و لرزه و تشنج در اطراف [illegible]

و غالباً نقص بتدریج شدت نماید اولاً برودت و رعشه و صعوبت تنفس عارض ۱۳۵
شده و پس از آن در تهیگاه و به جمیع بدن سرایت کند و برودت
در عضوی محدود مانند یک دو زانوی بیشتر است و یا خفیفه و بعضی از علامات
که در این هنگام مشاهده گشته مشهود در ابتدای این نائبه اعضای بعیده از قلب
مانند رنگ ناخن و گوش و بینی زرد و کبود و یا بنفش گشته و چنان می نماید که گویا حجم
بدن کم شده است که گاه انگشتر از انگشت بیرون آید و هرگاه سرما شدید باشد
رنگ صورت باخته مانند سرب گشته و چشمان گشاده و خیره مستقیم مانند و
شوند و ارکان الفقاری میل کنند و سایر عضلات نیز منقبض و مابین بدن
لرزند و صورت گرفته و بریده بریده و لرزان گشته و مریض احساس کوفتگی کند
در اطراف و وجع فرقه در تهیگاه و مثلها در شکم بالد و میل در ... طول
نماید و نیز طپش قلب و کرب شدید و وجع ناحیه عارض گشته و در این هنگام
چنان می نماید که حرارت بدن کمتر از حالت طبعی شده است ولی اغلب بواسطه
میزان الحراره معلوم گشته که حرارت بحالت طبعی و یا ازید از آن است
و بسیاری از آنها مشاهده نموده اند که اگر میزان الحراره را در زیر بغل گذارند شاهده گشت
گشت تا چهار درجه ازید از حرارت طبعی است و جلد در این زمان خشک و یا
عرق ناک است و نبض سریع و صلب و عطش مفرط و بول کم و بی رنگ است
و گاه قی صفراوی عارض شود و دیده شده است نفث الدم و از این چنان مفهوم
شود

۱۳۶ می گردد که خون بواسطه برودت میل بداخل کرده قلب را بسرعت [illegible] نموده
دوام این هنگام از یک ربع تا پنج ساعت و غالباً یک ساعت است و
طول و قصر این نائبه بسته بحالت مریض و ضعف و نبض ندارد چه ممکن است
این زمان طویل و نبض خفیف و یا بالعکس کم باشد و بسا که این نائبه دیده
نباشد هنگام دوم پس از آنکه زمان اول مدتی طول کشیده گاه حرارت
که شدت و ضعف آن مختلف است و ابتدا میکند از اطراف و پس از آن در
جمیع بدن سرایت کند بدرجات مختلفه از حرارت عارض شود و بواسطه تجارب
معلوم شده که این حرارت اگرچه در نهایت شدت باشد یک درجه بیشتر از
حرارت زمان لرز نخواهد بود باید که این حال مریض بشدت حرارت
و برودت را حالت بر عکس الدل حس نمود که گاه حرارت شدید حس کنند
و حال آنکه زاید بر قدر طبعی نیست و در این زمان صداع بکثرت عارض گشته
است و ما کرب و حس تنگی کم و یا بالمره رفع شوند و نبض ممتلی و
بول با حرارت و ثقیل و با حرقت و صورت برافروخته است و بدن که
در هنگام اول کوچک شده بود چنان نماید که بزرگ شده است و جلد
بتدریج نرم و با نداوت گشته و دوام این زمان از یک تا دوازده ساعت
و لکن غالباً چهار ساعت است بعد و این زمان نیز ممکن است که عارض نشود
و اکثر از زمان اول هنگام سیم پس از آنکه هنگام دوم باتمام رسید

وقتی عارض شد ابتدا در کره و به تدریج ولی از آن در جمیع بدن و عرق
نیز ندارد ضعفش مختلف است و گاه بحران ندارد اکتفا کنند و گاه بکدی
عارض شود که لباس و بستر را ترک کند و در این زمان علامات سابقه خفت
یابد چنانچه صداع و کرب و اوجاع مختلفه و عطش برطرف شده و بعض از آن
اعتدال و لینت بهم رساند و در قدیم چنان معتقد بودند که بول قرمز و با رسوب
آجری است و در او بعض از اجزاء صبوغیه که عبارت از ... بسیار رقیق سطح
اغشیه مخاطیه است بهم میرسد و باطراف تا روده ملحق میشود ...
شده است که بندرت این علامت همراه است و نیز این رسوب مرکب است
از اسید اوریک و بعض او را اسهال ... و نیز این علامات مخصوص
نوایب نیست بلکه در اغلب امراض حاده مانند ذات الریه و ذات الجنب
و وجع حاد مفاصل نیز یافت شود و دوام این هنگام مانند این و هنگام ...
دوام همه جمله از یک ساعت کمتر و از هجده ساعت بیشتر نیست و غالب از
چهار تا دوازده ساعت است آغاز زمان فترت که هنگام بعد از حمله است نادر است
که در این زمان صحت کامل حاصل شود که در اغلب مرضی ثقل و نقصان اشتها
و ضعف قوی و با ضلع صورت و صداع کم و غیر هضم باقی است و لا
بعض از اشخاص هستند که در زمان فترت هیچ کسالتی ندارند و چنان تصور کنند
که صحت کامل حاصل نموده اند این مدت کسالت دیده نمیشوند

در و حمله

و در وقتی که حمله ها دیر بدیر آیند چنانچه در ربع و غب متشابهه میشود و در مواظبه
نادر است و دوام حالت فترت بدیهی است که به نوع حمی است و غب
اوقات حمله نوائب عارض میشود در زمان معین و گاه به ... با خلاف
چندین ساعت قبل و یا چند ساعت بعد بروز کنند و بعض از نوائب که زمان فترت
آنها بقدری کم است که هنوز حمله اول بالتمام نشده حمله ثانی عارض شود
و این قسم را متداخل نامند

عادت مخصوصه نوائب — قدماء چنان معتقد بودند که حمله های مواظبه همیشه
صبح روی دهد و حمله های غب در ساعت قبل از ظهر و حمله های ربع از سه
تا پنج ساعت بعد از ظهر عارض میشود و بر خلاف این همه روزه متشابه
میشود اگر چه غالب از نوائب در روز عارض شوند و در شب بسیار
نادر است از آنچه اختیار کرده اند ظاهر شده که مواظبه بیش از غب است
و نسبت میان آنها مثل نسبت نه به یک است و حمی ربع بسیار کم است
و نسبت او بسایر مثل نسبت ه یا ۳ است بعد و گاه وضع نوبه تغییر می کند
چنانکه مواظبه مبدل بغب و غب مبدل بمواظبه میشود و بعض اوقات
هر چه نوائب بیشتر طول کشد از منه ارتعیه آنها و دفع تر میشود و گاه بر
هر چه بیشتر تکرر شود از منه حملات ترکیب ... و اگر یکی از ازمنه کم یا مفقود
حمله را حمله ناقص و ... دانند و از تعریفی که در حمیات دارد ... چنانچه

و کعک که قول جلیل که بنیادش از تجربه‌ها علم طب است و در ما نه هنوز هم عمومیت یافته و حاصل شده است ١٣٩
بلکه نوائب عارض می‌شوند که بلغمیه یا از خلط و حصول یا از این صورت اول صورت
ورمی دوم صورت بلغمی سوم صورت صفراوی چهارم صورت صفعی پنجم صورت سوداوی
فاسده و خطا نموده است و اگر علامات غلبه خلط با نوبه ظاهر شد از روی اسنادش
خواهد بود که نوائب و جهت پاره علامات مخصوصه دریافت نوبه الصورت مخصوص رنگ
زرد نه ... شد و علامات غلبه آنها این است هرگاه دم غلبه در سینه باشد
مدت دوام ارزها ولی شدید است و دوام انتظام دوم بیمار و حرارت ملمس زیاد است
و علامات ... در روز سینه ... است چنانچه در ابتدا که مسهل استعمال کنند
بی اثر و یا قلیل الفایده خواهد بود بلکه در ابتدا خصوصا باید منضج تا که نوشته
شد و نوبه سوداویه یا سوداویتین است و علامات ... صورت ...
خیلی ... و غلظ زرد و بلغمیه عارض ... در جوانان و قوی مزاجان و علامات
غلبه صفرا ... و تلخی زبان و زردی چهره که ... نوبه ... کنند و در
حالت ... نحو ... باشند و سایر علامات غلبه صفرا می‌شود قبل از
استعمال مسهل یا منقی نه کنند بی اثر و یا کم فایده است پس در ابتدا منضج
و مسهل تنقیه معده نمایند و بعد نه کنند استعمال کنند و علامات صورت
بلغمی آن است که عارض ... در اشخاص ضعیف البنیه و سالخوردگان
رطوبت ... و سمنکه دهان و کم شدن حرکت معده و عدم اشتها

حرارت قوی

١٤٠ حرارت قوی و صورت صفعی و ... را چون ... حمیات را در ... ملتزم بود نه
آن مبحث ذکر خواهیم نمود ؛

در دوام — طول نوائب بسیار مختلف است بحسب تخمین بیشتر ...
اگر مهلک باشد آن دیر بدید آید چنانچه دوام ربع بیشتر از غب و غب بیشتر از
مواظبه است و دوام نوائب ربع کمتر است از نوائب غب و بعض از
حمیات رفع می‌شوند بدون معالجه بعد از شش یا چهار نوبه و بعض دیگر به
خلاف رفع نمی‌شوند مگر بعد از سی و چهل نوبه و بعض از نوائب اند که
چنانچه معالجه ... ملتوی ... دوام کنند و در این صورت بعض از اعراض
نتیجه آنها که از قبیل صفرت لون و بزرگ طحال و استسقا ؛

اعراض نتیجه — اول صفرت لون است که در بعض از اعراض ...
سه چهار نوبه رنگ زرد و مخصوص به هم می‌رسد که محتاج بشام است ...
از رنگ زرد و ... تا رنگ ... که عارض ... در اشخاص ...
و ظهور این رنگ در صورت بیشتر از سایر از ... بدن است و عارض
هم ... کنند ... و کم شدن ... و ... اوقات ...
و کعه ... غالب علامات ... بهم میرسد و قبل از پیدا شدن ...
غالب مرض در این حالت سوء القنیه هلاک می‌شوند دوم بزرگ
شدن طحال است و این یکی از نتایج غالب نوائب است در ...

141 حمله طول کشیده شده و عقیده شیخ حکیم محمد زکریا طلب شروع ببرکت و نائبه
در نائبه اول خاصه از حمیات که دیده بیشتر مرضا شکم در نائبه
گشاده شده و هنوز هم حمله آنها چیزی افزوده نشده است و این نائبه در
نوع غب و ربع بیشتر مشاهده شده تا مواظبه و در بزرگان اطلاق اعلام
تالیف شده بواسطه قی با صلاح در مواضع آن و از نحوی بزرگ کبد
که از کثرت امتلاء خارج کبد بلکه نزدیک آن تحقق حادث و ممکن است
که تا قریب شود بلکه بعضی اوقات نیز رسیده بپیوندد که دسترسی مرض عمل
قی نزدیک که و می کنند چیزهای صفرا نوشته است از آنجمله مذکور
داشته است که در بعضی از مرضی دیده شده است که در ریق حاد
می کند و جمعی در مرض طولانی در حمله اول خاصه در نائبه اول آن که این
جمع گاه عارض می کند مگر بواسطه کلیه قی و در بعضی از نوائب که
مقدار طول کشیده اند نیز همچنین در رنگ کبد و یا بالنسبه کمتر از بزرگ
شدن طحال است سیم و استسقاء است که مبتلا شده در صورتیکه نوائب طول
کشیده و این استسقاء گاه نفخی است در رنگ بیاها و گاه
لحمی است در صورت و گاه ترشح رطوبت بجمیع بدن است استسقاء
لحمی است و گاه با استسقای لحمی استسقاء زقی نیز همراه باشد چهارم صداع
که گاه در حالت نقاهت باقی ماند و نیز بواسطه فصد رفع شود و [illegible]

چنان باید

142 چنان باید معالجه کرد که سوء مزاج بدن زائل گشت و با تقاء مذکور شده
است بدون استعمال دواء می تواند رفع کند و اما در این صورت رفع
می تواند کرد است و گاه بعضی بفتحه رفع کند صفرای بواسطه نقل مکان
و تغیرات آب و هوا و نیز بواسطه ادویه نافعه چنانچه عرق شروع
ذکر شد و نیز بعضی مرضی دیگر و در این هم افزایش پس از رفع
این مرض در هنگام نقاهت نائبه دوباره عود کنند
نکس
پنجم مرض نیست که نکس زیاد از نوائب باشد چرا
پس از رفع بواسطه رطوبت هوا یا برودت و یا اغوای نفسانیه
و یا اغذیه نامناسبه نکس می کنند و نیز نکس می کنند با استعمال مسهلات زیاد
و نکس نائبه رفع شده بواسطه ادویه مفرده نائبه بیشتر است از نوائبی که
بدون استعمال ادویه قطع شده باشند و نیز احتمال نکس بیشتر است در جاهای
زمینه و مکانات مرطوبه بارده و رطبه و نکس اکثر است هر چه مرض اضعف
و مولد النفسه [illegible] تکرار شده و اقوال در این انواع
علامات مخصوصه از برای نکس نوائب پیدا کرده است و از آنجمله
است که هرگاه جفن و ارتفاع سازند در عوض حرارت مخصوصه خطوط
اصفر یا ابیض هلالی شکل که تقعیر او بجانب صلبه دو نقطه او بطرف
ماقین باشد مشاهده کنند و عود نکس نوائب بنوعی و علامات سابقه

حتی معتقده بعضی از حکما نکس آنها یک روز و یک شب باهم است و لی ۱۴۳
این قول با اعتبار نیست چه همه روزه خلافش مشاهده میشود و بعضی از
حکمای قاهره گفته‌اند که ذبه از علامات قوه مزاج است که طبیعت
امراض ردیه را بصورت ذبه ظاهر ساخته است و گفته‌اند که ذبه سبب
شفای بعضی امراض عسر العلاج مثل صرع و داء [illegible] شده است و ما
عقیده آن است که این اتفاقات از نوادر است و غالب بواسطه
طول ذات‌السبب بعضی امراض مزمنه گفته که احتمال هلاکت بیشتر است مثل
برانکیت مزمنه و قوه العینه و استسقا و گاه دیده شده است که ذبه
در زن حامله باعث سقط جنین گردیده است و نیز گفته‌اند که در
جنین هم که در حامله جنین نیز ذبه می‌کند و بعضی از امراض شدیده
و با طول مدت ذبه شده است مانند سل و خنازیر و دیابیطوس ؛؛

تشخیص

در تشخیص ذبه با قاعده اشتباهی نیست زیرا که
بواسطه متواتر بروز مضاعف از منه ثلاثه هر کس بسهولت تشخیص داده
میشود و لیکن مرض شبیه‌تر می‌گذرد و گاه در تشخیص ذبه اطفال قبل از
صغیره شیرخوار ملاحظه میرسد بواسطه آنکه تمام مرحله‌ها را از الحاجه نمی
توانند اظهار نمایند سردی و حرارت را و مکان اول در
اطفال تشخیص حال میشود بواسطه حرکت اضطراب و گاه بواسطه تشنج

دهرگاه

۱۴۴ و هرگاه دقت ملاحظه کنند و بینند که شاهد و ثقه با تحقق صورت و کبود
لب و انامل و سرد شدن و جمع گشتن سیاهی و بعد حرارت بدن زیاد شده
طفل بخواب رود و در خواب عرق نماید و عرق [illegible] طرفی است
ندارد و حال اینکه در یک دفعه مداومت میکند و بواسطه اکثر علامت تکلم اطفال
بروز امراض را دریافت نمیتوانند کرد و فعل غالب در اطفال سوء مزاج است
و وقت حمله‌ها در بادیان مختلف است و بعضی اطفال را [illegible]
پی طبیب میگویند ذبه ایشان را بسهولت تشخیص کنند و باید که ملاحظه
ابرو صورت به مرتبه مریض را به بینند و پرستار آن را امر نماید که
حال درستی نبض را تقلید کند و در هر روز بنگ مریض را ملاحظه نماید و طفل
اطفال اکثر [illegible] بواسطه لمس [illegible]
[illegible] در تشخیص است ؛؛

تقدمة المعرفه

ذبه بعید مرض دقیقه و باعث [illegible] سریع العلاج
و قلیل العود است و ذبه غریبی در حالت و باعث عسر العلاج
و کثیر العود است و ذبه ربع عسر العلاج تر از غب و مواظبه است
و سن طفولیت و شیخوخت و امزجه ضعیفه و مرض مزمن مجاور [illegible]
بر عسرت علاج افزاید از آنجهت طول کشیدن و دیر رفع شدن حمی آنها

سبب

بسیار کم حاجت است که ذبه [illegible] خاصه که [illegible]

حمیات نائبه

وبا از حمیات نائبه چنان معلوم میشود که در هندوستان شرقی و در دماغه ۱۴۵
بن اسپرانس و در جزیره ایرلاند و بعضی از ممالک سوئد و روسیه
نوبه دیده نمیشود و نیز معلوم شده است که در جزیره [illegible] که بیست
درجه جنوبی واقع است و در بیشتر برزیل که در پنجاه و نه درجه
شمالی است یافت نمیشود و مخصوص مابین این دو درجه است نوبه
بطور جمع بروز نمیکند بلکه در [illegible] امراض [illegible] شلتوک زارها عموماً
امکنه که آب راکد است و نباتات بسیار روئیده و پوسیده
و بحالت تجزیه و تعفن در آینه و نیز در این امکنه بیشتر میشود در
فصل تابستان و خزان که آب رودها کم شده و آن نباتات
بحال تعفن گذارند خاصه در رودهائیکه قریب بدریا است که در [illegible]
مد پاره از اجزاء حیوانی در آنجا ریخته و موجب شدت تعفن
و نیز عارض میشود در امکنه مرطوبه و پست و قریب بچمن و شهرها
که کوچه‌های آن سنگ فرش نشده و آب راکد گشته و متعفن
و نیز در جاهائیکه تازه شخم کرده باشند ظاهر میشود در هر ملکی که چیزی از
زمین مرتفع و متصاعد شود که او را [illegible] و [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] مانند [illegible] موجب بروز نوبه میشود تا حال ممکن
نشده است که او را از هوا بگیرند تا حقیقتش را بدانند و نمیتوان [illegible]

تبهارا مایه

حمیات

۱۴۶ تبها را مایه نوبه دانست بلکه در این امراض باید چیز دیگری باشد که با انضمام
رطوبت موجب نوبه میگردد زیرا مشاهده میشود در بعضی از امکنه که آب
است نوبه حادث نمیشود و نیز حرارت آفتاب اگرچه باعث تصعید اجزاء
نباتیه و حیوانیه و تعفن آنها میشود و لیکن تبهای موجب نوبه [illegible] شود
بعضی از اطباء [illegible] نوشته است امکنه [illegible] که نوبه [illegible] آنجا [illegible]
و چون این اجزاء متصاعده انتقال از هوا [illegible] شوند جمع میگردند در [illegible]
و بیشتر [illegible] بعد از غروب آفتاب و صعود آنها مختلف است که در امکنه
حاره بیشتر و [illegible] کمتر است و صعودشان در ارتفاع در بلاد معتدله
از [illegible] تا پانصد ذرع است و در بعضی از [illegible] تا بیست ذرع
و اما در بلاد حاره بیشتر از این مقدار [illegible] کند چنانچه در بلاد [illegible]
[illegible] که سه هزار ذرع از محل تصاعد این اجزاء در بعضی [illegible]
مبتلا بنوبه شدند و بواسطه همین حرکت اجزاء است و [illegible] در
قله جبال و [illegible] آب و هوا و نیز از این جهت است که در
امکنه بعیده از مواضع [illegible] اجزاء بواسطه عدم [illegible] نوبه یافت میشود
و در مواضع قریب بآنجا [illegible] تا [illegible] کوه و جنگل دیده نمیشود
ولی از تاثیر [illegible] این اجزاء ردیه در شخص [illegible] کمون نوبه [illegible]
و این [illegible] از [illegible] تا هفت روز است و از این جهت است که چون این اجزاء

حمیات غبیه

در تحفه اثر کنند و از آن سکان بیرون آید بعد از چند روز مبتلا بنوبه ١٤٧
باشد و بعضی از اطبا نوشته اند که گاه باشد که این الجزه بواسطه مجاورت
تأثیر در شخص بکنند و اثر این الجزه در بعضی اصناف انسان بیشتر است چنانکه
در بلادی دیده شده که بواسطه نوبه ده نفر از سفینه پرستان هلاک
شده و یک نفر از سیاهان مریض نشده است و استعداد نوبه بیشتر است
بواسطه جمیع معفنات از قبیل اکل اغذیه ردیه و کثافت بدن
و لباس و بواسطه خروج از ستره خوردنیه و نیز بواسطه کثرت امراض سابقه
و وافع و یقین است که نوبه اصلاً ندارند ؛

علاج

غالب اطبا تقدیم ده هم چند نفر از معاصرین قول جالینوس
را محقق کرده اند که اگر در نوبه بیم خطری نباشد دست معالجه نگه و
بطبیعت واگذار نمایند و ادویه ضد نوبه را هم استعمال نمی کنند
مگر بعد از روز هفتم و بنای این عمل مبنی بر معتقد اشخاص است که رفع نوبه
را از وقت طبیعت پاک کننده مزاج میدانند و چون مبنی علیه
او بی اصل است پس فساد طریق او با اصل خواه [illegible] و لیکن معاونین
خاصه ترونا و غیره قائل شده اند که نوبه را برودی باید معالجه نمود
چه تکرار چند حمله چیزی با خلط نیست و نیز غالب نوبه بسیار جمیع
پی از [illegible] نوبه صورت رواشت کردند فعلی هذا تحقیق باید

معالجه

حمیات دائره

١٤٨ معالجه آن کوشیده و علاج نوبه بر دو قسم است یکی علاج حمله موجوده و دیگر
علاج اصل مرض و در قسم اول البته علاج زمان اول که برودت است
باید تدبیری نمود که زمان دوم زودتر بیاید و البته این جا لباس کفایت میکند
شرب چند پیاله چای و پوشاندن مریض و قدمای اطبا در این زمان
برودت فصد می نموده اند و حالا ممنوع است و از برای معالجه
حرارت اشربه بارده و قلیل الحموضه نافع است و استعمال تریاک
در ابتدای این زمان بیکباره [illegible] و نیز خفت میدهد صداع و
کسالت و اضطراب را و خواب غلبه میکند که در بین خواب مریض
عرق نوبه نمود و در نهایت [illegible] مفید است اشربه حاره تا ابتدای نماینده
عرق را هر گاه عرق کند کثیف که لباس را ترکنند لباس دیگر گرم
و خشک بایشان بپوشانند و اگر ضعف غلبه نماید قدری شراب با قوت
و غیره بنوشانند و ممکن است که بواسطه محولات بدنی و نقص نوبه
رفع شود و چون حمله اول رفع شد ممکن است که دیگر عود نکند
و همچنین اگر در ابتدای زمان برودت چند موضع از بدن را مالش
داده و روغن [illegible] را حرکت نمایند بعضی اوقات قطع نوبه کند
معالجه حقیقی نوبه البته بیاندن حمله ثانی دو قسم است معالجه باید نمود یکی معالجه
نوبه دیگر معالجه عوارض او و اما قسم ثانی که علاج عوارض است عمده

معالجات فصد و مُقی و مسهل است فصد معمول است در صورتیکه مرض ۱۲۹
مرکب باشد با علامات غلبه دم چنانکه زمان حرارت شدید و عطش
زیاد باشد و یا آنکه دم منهمک نماید از افراط اعم از آنکه علامات سوء او
در هنگام حمله بروز کند و یا تا زمان فترة هم باقی باشد و فصد ممنوع است
در زمان برودت و گاه دیده شده است که تب بفصد بر طرف
رفع شده است اما مقی و مسهل مستعمل اند در صورتیکه مرض مرکب باشد
با امتلاء معده و غلبه صفرا و باید در زمان فترة آنها را معمول داشت
و بخصوص استعمال اینطور مسهلات تلخ مانند ریوند و صبر و طباشیر
اما قسم اول که علاج مخصوص نوبه است بهتر از همه ادویه گنگنا است
و بهتر از همه اقسام آن سولفات دو کینین است و قدر شربت
آن از پنج گندم تا نه نخود است و طریقه استعمال او بدین نحو است که
او را مخلوط با آب لیمو و یا صبر کرده بیاشامند و نسبت معمول اول است
که قدری در هر ساعت ... او بدهند اگرچه بخواهند ... نمایند و چون
مانع ... آشامیدن باشد احتقان کنند و اگرچه جذب ادویه
در مقعد مستقیم بسیار سریع است منع شده آن نیز بسیار سریع خواهد لیک
و چون ... ندارد و نیز گنگنه استعمال اینطور از روی جلد
بجهت این عمل لازم است که بشره را ازاله نمایند بواسطه ذراریح

۱۳۰ ماروغن اما بیاید ... پس از آن گنگنه را بر آن موضع ذرور نمایند
و موافق تجربه اگر این عمل دو ساعت قبل از نوبه شود منع از بروز
او خواهد کرد و اما چون موجب شقاق ... عسر العلاج است کمتر معمول است
و اکثر استعمال گنگنه است مشروبا و چون در استعمال از راه فم لازم است
که از معده جذب شود پس محتاج بمدتی زیاد است و اقلا چهار ساعت
قبل از نوبه است و در حین استعمال اغلب گنگنه را هنگام شروع نوبه
یا قدری زودتر ظاهر است که این نحو استعمال تعبیری در حالت
نوبه نخواهد داد بلکه نافع است از برای نوبه آتیه و اولی آن است
که هنگام فتور بسیار اندک بمقدار منقسمه چنانکه معمول بیدن است
و یا یک مرتبه که طریقه ترکی است و چنانکه ممکن باشد دوازده ساعت
قبل از نوبه استعمال کنند و هرگاه اثری از آن ظاهر نشد لکن
قلت مقدار آن باید ... و در دفعه ثانی بر مقدارش بیفزایند
ولی پس از رفع نوبه نباید آنرا ترک کرد بلکه تا مدتی مثلا در حمای یومیه
تا دوازده روز و در غب تا پانزده روز و در ربع تا ۳ هفته مدتی
نمایند و بار ... احتیاطا پس از رفع نوبه قدر شربتش را کم کنند ولی
ظاهر است که چون طبیعت عادت بآن نمود مشکل است که مقدار او را
او تاثیر نماید پس بهتر آن است که شل ... پس از رفع نوبه چند روز

حمّیات

قطع نمایند و بعد از چند روز یک دفعه همان مقدار اول استعمال کنند ۱۵۱
و همین دستور تا مدت یک ماه مداومت کنند و باید که روز استعمال
مطابق با روز فترت باشد و روز اخذ و هنگام نوبه مرکب
با قولنج یا اسهال باید کنه کنه را ممزوج با تریاک نمایند و مجربان
استعمال کنه او را با قهوه یا چای و یا چون در چای سمیّت تلینیک موجود
و هنگام که کنه کنه مخلوط با دلک تنات دکینین می‌گردد سازد و
او غیر محلول است پس باید با چای مخلوط نکنند و یا بر مقدار کنه کنه
افزوده و در اطفال کنه کنه را با معطرات از قبیل بادیان باید استعمال
کنند و در زنان زکی الحس بعوض لوتفات دکینین و الرباطات
دکینین معمول داشت و بدل لوتفات دکینین استعمال می‌کنند
املاح دیگر از کینین را مانند کلریدرات و ازتات و کربنات
و سیترات و [illegible] و هیدروسیانات [illegible] و لکتات و تنات
دکینین ولی هیچیک مثل [illegible] لوتفات دکینین نیست ایران بعضی
درجه حلش [illegible] است و درباره مقدار کینین کم است و اگر لوتفات
دکینین نباشد استعمال یا شیر عصاره کنکینا از یک مثقال
نیم تا ۲ مثقال و نیز غبار کنکینا از ۳ تا ۸ و از ده مثقال
که صبح کم باشد و نیز تعقیبی آن حد اکثر ازی تا ده مثقال

بباید

حمّیات دائره

۱۵۲ بباید دانست که درین استعمالات باید چوب کنه کنه زرد باشد
و چوب خاکستری غیر مستعمل است چه مقدار کنه کنه اش کم است
و در رفع نوبه غیر از کنه کنه بعضی ادویه دیگر نیز استعمال شده است مثل
سلیسین و پوست درخت زیتون و [illegible] و پوست بلوط و
و آهن و [illegible] و [illegible] و تریاک و [illegible] و زرنیخ سفید
دیژیتال و ارزنیکا و عصاره پوست درخت بادام و غیره که
بالجمله اعتقاد نباید نمود در این ادویه و [illegible]
را جهت رفع نوبه استعمال نمایند خاصه [illegible] بمقدار ده تا بیست گرین
تا یک گندم در مدت بیست و چهار ساعت که اولاً باید شش
هفت ساعت پیش از نوبه استعمال شود و چون اثری [illegible]
شربتش می‌افزودند ولی چون یکی از سموم است قویه و [illegible]
و قلیل الاثر از کنه کنه است ولی گاهی هم بی منفعت است لهذا
آن کمتر که استعمال کنند مگر در وقت ضرورت و نیز [illegible]
بسیاری [illegible] نوشته اند ولی تا حال محقق نشده است
معالجه امراض ناشیه از نوایب اول صداع است چنانچه پس از رفع
نوبه باقی ماند [illegible] بر طرف خواهد شد دیگر
عظم طحال و یا زردی چهره و علامات [illegible] و سوء القنیه است

که استعمال ادویهٔ مدرّه و مدرّه و دلک بدن با ادویهٔ محلّله غالباً ۱۷۳
کفایت می‌کند و نباید در این حالت گنه گنه و زرنیخ خاصه
با ترکیبات آهنی از قبیل کربنات و لکتات و غبار آهن و
مخصوص گنه گنه اثر می‌کند در طحالهای جسیم که بزرگ شده باشد از پنج تا ده
نخود و گاه اثرش در عظم طحال پیدا نیست و گاه بمدت زیادی است
و مقوی مزاج و رافع مرض است اگرچه طحال کماکان عظیم باقی
باشد و هرگاه باستعمال ادویه مذکوره نوبه قطع نشد و یا عود
نمود باید تغییر آب و هوا بسیار مفید است و غالباً در روز اوّل
بکلی مرض رفع می‌شود و باید دانست که هوای مخصوص از برای
عدم تأثیر هوای نوبه در تحقیق نیست و با وجود اسباب مذکوره
بوجه نوبه نمی‌توان شخص را از تأثیر آنها حفظ نمود اگرچه
ممکن است که بواسطه نظافت بتدریج رفع عمومیت و وبای
آن را از شهر نمود چنانچه سابق بر این نوبه در شهر پاریس بطور وبائی
بود و حالی بواسطه نظافت کم شده است.

تنبیه — اگرچه قدمای اطبا و پاره از متأخرین
آنها در سبب این ناخوشی بعضی ضلالت نموده اند که همه ... اصلی آن
چه تشریح مرض طحال مخصوص در بدن از برای نوبه نموده است و چه

طحال از

۱۷۴ طحال از جمله آلاتی است که غالباً در این مرض از حالت طبیعی تغییر
یافته و بزرگ می‌شود بعضی از اطبا خواسته‌اند حمی نوبه را تغییر طحال
بدانند و جهة اثبات این مطلب بدو فرقه شده اند فرقه
اول قائل اند بر اینکه اولاً تغییری در ترکیب خون بهم می‌رسد
و ثانیاً از این تغییر مخصوص خون طحال متغیر و بزرگ می‌شود
و این تغییر و عظم طحال است که سبب نوبه است و فرقه ثانیه برآن
اند که اول از تأثیر مخصوص ماده نوبه در بدن طحال اولاً و بالذات
تغییر می‌کند و سبب نوبه می‌شود و تغییر طحال غالباً در حملات نوبه
اوّل شروع می‌شود بواسطه احتقانی که در حمله اوّل بهم می‌رسد و گاه
بواسطه ضربه یا سقطه بر طحال حالت ثانیه بهم می‌رسد و بالیقین این حالت را
نمی‌توان ایراد گرفت با اینکه طحال مطلقاً در جمیع نوائب
متغیر می‌شود و علت آن که تغییر می‌یابد بعد از نوبه و گاه از
نوبه دائم و مستمر است و غالباً در مرضائی که بحالت ردی در نوبه ها
دوام گذرانده اند و تشریح شده اند هیچ تغییری در طحال آنها دیده نشده است
و نیز بسیار دیده‌ایم بزرگی طحال بدون نوبه و نیز ممکن است که پس از رفع
نوبه طحال بزرگ بماند پس ظاهر شد که تغییر طحال سبب حمّای نوبه نیست
و تا کنون سبب این را معلوم نشده است و نیز معلوم نیست که آیا به تجربه متعفنه

۱۸۵ چه تأثیر در بدن می‌کند که حرارت ذوبه ملتهب و کهنه که چه می‌کند که ز [illegible]
حس نماید ؛

با رسیده ازمی بح بوند که بواسطه شدت علامات و سرعت آنها می‌توانند شخص را در نوبه اول هلاک نمایند ؛

تاریخ

اگرچه بقراط و اوایل اطبا هم نوشته‌اند که مثل بعضی [illegible] شده‌اند ولی توضیح این حمیات رادیه نشد مگر در مائه هفدهم [illegible] که بر تفصیل آنها را نگاشت و پس از او اغلب اطبا نیز مفصلاً مذکور داشته خاصه ترقی نه همان تنها علامات را ذکر نمود بلکه قاعده کلیه در معالجه این حمی گذارد که تاکنون معمول اطبا است ؛

صور مختلفه

حمی دائره بصور مختلفه می‌توانند بروز کنند که بعضی از آن صور شناخته می‌شوند و [illegible] شدت جمیع علامات چنانکه در هر حمله سیما تغیر بسیار یافته و قوا فانی شده و نبض صغیر و مخفی ملتطم گشته و شعور زایل و [illegible] و این صورت را حمای [illegible] نامند و [illegible] علامات شدت تمام بهم رساند که جمیع [illegible] منحرف [illegible] و [illegible] حمی را [illegible] علامت شدیده موسوم نمایند [illegible]
شدت

۱۸۶ شدت مرض در زمان برودت لیکن مرض را حمای [illegible] نامیده‌اند و چون شدت در زمان [illegible] تب او را حمی [illegible] نامند

اقسام صور [illegible] شناخته می‌شود از برودت شدید عام که [illegible] احساس کند و در این حالت صورت مریض شبیه بصورت میت شود و شکایت کند از بعضی چیزها با اضطراب زیاد و عطش مفرط و نفس سرد و صوت گرفته و نبض صغیر و سریع و غیر منتظم و گاه [illegible] که در [illegible] و [illegible] و شعور [illegible] و [illegible] که در حمله اول در رسد و هرگاه که هلاک نشد حرارت [illegible] در بدن [illegible] و در هنگام [illegible] علیل ضعیف و ناتوان ماند و چنانکه در علامات [illegible] نگاشته شد اغلب در حمله دوم هلاک [illegible] و اگر [illegible] عبارت است از شدت زمان برودت و طول آن و این حمی عارض [illegible] دفعتاً و گاه در نوبه دوم و سیم و یا در [illegible] خفیف است

[illegible] عبارت است از شدت زمان [illegible] و در این قسم علامات زمان [illegible] و [illegible] اما چند [illegible] عرق [illegible] و چون [illegible] درجه بهم رسیده مریض احساس [illegible] شدت نماید [illegible] و [illegible] مریض [illegible]

نماید بقوت و ناتوان شود و نبض بسیار صغیر گردد و شاید که تا ۱۵۷
خفت یابد و هرگاه در حمله اول هلاک نشود در حمله دوم بهتر شد
و صورت سیم از حمیات دائره عبارت از آن صورتست که یا از ...
عفونات شدت داشته باشد و یا کم اما علامت ... خواهد شد
مثل آنکه دهن باد و آروغ زده و ... و قشعریره و ترس از آب و غیر آنها
اول که حمای ... است زیاده از سایر صورتها و ... و ...
که علامت ظاهره است و از بعضیات ضعیف تا نهایت شدت
آن میتواند باشد عارض شود گاه در زمان اول و غالب در زمان
دوم و نادر است که در حمله اول هلاک نماید و بسیار است
که از چهار سالگی زده و غالب اطفال عارض شود دوم حمای ...
است عبارت است از نوبتهای ضعیف یا شدید که بروز کند در زمان
دوم و تخفیف یابد در زمان سیم و هرگز در رسد در بعض نوبتها
و با پاره بتبدیل یا مثلا سیم حمای تشنج است بر دو قسم است اول آنکه شدت
صورت حمای داشته باشند و بتوان او را داخل در اقسام مخصوصه کرد
آنها با اسم و علامت می نامند مثلا اگر علامات ... تمام یا ...
عارض شود حمای ... و اگر بطور ... باشد حمای ... و اگر بطور
صرع باشد حمای صرعی نامند و اگر تشنجات بیقاعده که هنوز در ...

مرض نباشد

مرض نباشند علی الاطلاق حمی تشنج نامند صورت چهارم از حمیات دوره ۱۵۸
حمائیست که علامات عمده آن از جانب قلب یا ریه باشد اما آنکه
که از جانب قلب بود بر دو قسم است اول حمی قلبی و ثانی حمی ضعفی
اما اول که عبارت از حمائیست که همراه است ... با ... جزئی در
قلب و معده و کرب و ... و تغییر سیما و عارض شود در زمان اول و ...
که هلاک نماید در حمله اول اما دوم که حمای ضعفی شده آنست که ضعف بسیار
در بیمار می شود بخفقان خفیف یا بادنی سببی عارض شود و در بعض صورت در حمله
مریض بهلاک رسد اما دوم که علامات از جانب ریه باشد آنست که
ظاهر از علامت عسر النفس و ... صوت و ... علامات
ذات الجنب و ذات الریه و در ... عارض در ... صور
رفع شود صورت پنجم آنست که علامتش از جانب مجاری تغذیه
غلبه نماید و آن هم بر چند قسم است یکی آنکه وجع شدیدی در محل
معده یافت شود با غثیان و ... و کرب و این را حمای معدی
نامند و این حمی اگر چه ... ولی ... کمتر از
سایر اقسام است و اقسام دیگر یکی آنست که با اسهال باشد و حمای ...
موسوم شده و چنانچه ... حمای ...
... علامتی حمای ... عارض شود با هر حمله و گاه در زمان ...

یا سیم و چهارم او در حمله اوّل و گاه در حمله دویم و سیم است و بروز می‌نماید ۱۵۹
بصورت غب و عبّ و در این نوع حمیات ممکن است که هر سه
نوع دیده شود و ممکن است که ملاحظه شود و بایع و یا دو تا از آنها
خفیف باشد و اگر چه از ابتدا خطرهای حمیات دائره بسیار است و لکن چه
مکرر شوند خطرشان بیشتر می‌شود و دوام هر حمله بیشتر شود هر چه بیشتر
آن زیاد تر شود و گاه مبتدا هم شود و چنانچه معالجه نشود جمیع مرضی
در حمله سیم حتماً هلاک خواهند شد و بسیار کم است که بحمله پنجم برسد
غالباً مرگ در رسد در حمله اول و دویم و کم [illegible] این حمی
ردی است در حالت وبائی و در این صورت با وجود معالجه
نصف از مرضی هلاک خواهند شد ❊

تشخیص — اگر ازمنه حمله‌ها بقاعده بروز کند البته تشخیص دادن
نیست ولی در صورتیکه ازمنه درست معلوم نباشد و خیال شود
به علامت شدید شود واضح است که مرض تشخیص داده نخواهد شد تشخیص
آنکه ذکر کردیم در این حمیات یا از علامات مانند هذیان و غش
و تشنج و غیره غلبه می‌نماید که تمیز آن از سایر علامات مطلوب
بدارند در این وقت ما حال مشتبه خواهد شد که همین علامات
خود مرض است یا نه و اما چون این علامت در همان زمان

و در انتظام

و در هنگام فتور رفع مایشق مدافع کلفت طبیب باید تشخیص مرض را وی کند ۱۶۰
چرا که مرض بائی بشدت که همه خیالات طبیب و مریض را مصروف
خود می‌دارد و بزودی بدون سبب و ناگهانی رفع نخواهد شد [illegible]
اگر این علامات در ابتدای نوبه [illegible] باعث شبه بیشتر دلالت
بر مرض [illegible] و [illegible] از علامات مخصوص مرض [illegible] است
رسوب قرمز آجری در بول یا دواء چنانچه سابقاً ذکر شد علامت
مخصوص مرض [illegible] است و در سایر امراض نیز بهم میرسد و عموماً
وقتیکه طبیب ملاحظه نماید که دوام هنگامات نوبه [illegible] یکی از علامات
شدت می‌نماید باید حدس نماید که مقدمات مرض [illegible] است و علامات
بیکه شدت می‌نماید از این قرار است [illegible] ضعف زیاد و درد
شدید در هر موضع که باشد نبض ضعیف غیر منظم کرب ذم مفرط
بعد از هر حمله [illegible] ضیق النفس هذیان کثرت استفراغات
بدنی از قبیل اسهال و بول و غیره ❊

تقدمة المعرفه — بسیار ردی است مخصوصاً در صورت اغماء و ورود
دق و ضعف و درد [illegible]
و سرد شدن بدن و تغییر سیماء و بی‌حرکت ماندن و [illegible] نبض علامت
جنش مرگ خواهد بود ❊

حمیات دائره

شب ۞

۱۶۱ تعارض بلغم در بلاد قریب بمرداب و کنار آبها خاصه اگر آب رود
نباتات و صورت پیشتر باشد و در حالت تعفین کند ۞

علاج — لازم است که در هر صورت منقی کننده را بلغم
مذکور اگرچه از ۳ قسم باشد استعمال نمایند مثلاً در سهال با حمله [illegible]
تا ده تخم تقلیت ... کم و قریب [illegible] بیاشامند و پس از آن
بواسطه حقنه اثقال را خارج نمایند [illegible] تخم کننه کننه را [illegible]
و حقنه نمایند و نیز جلاب را بواسطه روغن اما بادام [illegible] زخم [illegible]
همان مقدار [illegible] بیاشامند و از ده تا پانزده تخم [illegible]
[illegible] در ابتدای و در بستن [illegible] کنند و [illegible]
که باشد کننه زیاد باید استعمال تخم تا تکمله تا نیاید و
در تکمله تا خاصه چنانچه وجع شدید باشد مثل اینکه در صورت [illegible]
و معدی [illegible] قدری تریاک بخورانند تا تسکین حس نماید
و اگر مریض بحالت ضعف افتد مقویات قلب و محللات
دم استعمال نمایند و تریاک نیز مستعمل است در صورت برودت
و [illegible] و [illegible] و در صورت غلبه علامات
[illegible] جلاب باید استعمال نمایند و اگر علامت [illegible]
بدماغ باشد فصد [illegible] نمایند موافق قوت و ضعف [illegible]

و ما انتها [illegible]

نوایب [illegible]

۱۶۲ و ما اثر آن است که در حمیات ردیه بلکه در سایر نوایب فصد کنند
چرا که این [illegible] با [illegible] است و [illegible]
[illegible] خواهد شد در هر صورت طبیب باید ادویه ضد
[illegible] بدستور مذکور معمول دارد ۞

طبیعت — چنانچه در نوایب [illegible] طبیعت [illegible]
چه در [illegible] در الات صلبه یا رقیه بدن دیده [illegible]
در اینجا بیشتر است و ممکن است که [illegible] کثرت رخاوت و [illegible]
[illegible] و علامات ورم صفاق و ورم الدم روی نماید و برود
مریض هلاک کند ۞

[illegible] حمیات دائره [illegible] نوایب [illegible]
بر چهار قسم است اول آنکه [illegible] کامله باشد که او را جمله
ناقصه گویند چنانچه در بعض اشخاص دیده [illegible] که قشعریره و [illegible]
شده [illegible] بدون قشعریره و لرز و عرق تب نماید و [illegible]
دیده [illegible] که در [illegible] بدون حرارت و برودت
دوم آنکه [illegible] یا مقدم و موخر [illegible]
چنانچه اول حرارت [illegible] آن برودت و عرق و بالعکس [illegible]
سیم آنکه [illegible] ۳ زمان [illegible]

کنند چهارم نوبه های خفیفه مانند عبارت است از آنکه هیچ یک از ۱۶۳
ازمنه و علامات نوبه ظاهر نشود مگر آنکه بروز کند یک علامت خفیف
یا شدید بفواصل معینه مثل وجعی که عارض شود در اوقات معینه و از
این جمله است علامات سکته و صرع و آفات قلب و ...
که از درد عطش و رعشه و قی و نزف الدم و اسهال که هر یک عارض شوند در
اوقات معینه با حفظ دوره و از این جهت آنچه را که مذکور نمودیم اند
که بسیاری از مصروعین به گنه گنه معالجه شده اند و چون این علامات در
بیان اخف شدید باشند نوبه خفیفه ردیه گویند هر چند اختلافات مشابه
نوبه میان نوبه با قاعده و بیقاعده دلالتی ندارد بر اختلاف آنها از
حیثیت جنس چه نوبه های با قاعده عارض شوند در فصول و امکنه که نوبه
با قاعده عارض می‌گردند و ظاهر است که این هر دو نوبه دفعتاً در شخص
عارض می‌شوند و گاهی می‌توانند مبدل بیکدیگر شوند و نیز رفتار و حکمهای
شبیه بیکدیگر است و چون نوبه بیقاعده ... اعراض نتیجه از
از آنها مانند اعراض نتیجه از نوبه با قاعده است و علاج و نکس هر دو مثل
هم است و هر دو معالجه میشوند به گنه گنه ... آنچه مذکور شد ... که نوبه
نوبه بیقاعده و با قاعده هر دو از یک جنس اند و فرقی ندارند
فرع چهارم از انواع حمیات ... در ذات ... آنچه با تعاقب گذشت

در ذات

در ذات الکلیه که متعلق بتغییر یکی از آلات بول باشند و ... ملاحظه باید ۱۶۴
نوبی که علامات نوبه از مرض نوبه جدید یا قدیم که ... مساوی
با نوبه یا قبل از نوبه و از آنجمله است نوبه که عارض میشود از ابتدای گشتن
در مجرای بول و از بول زائد ... بواسطه سنگ ... و از ورم ...
ورم خفیف ... و از ضربه و سقطه بر ... و از حرکت ... و از
... و از جراحات عمیقه و از ... بول بخارج مثانه و در صورت شقاق
آن ... از این جمله است نوبه که عارض میشود در درجه دوم ... سل
و این نوع از انواع غالباً جدید است اگر چه ممکن است که ... بصورت
... در اینصورت که از شقاق مثانه ... بول ...
گشت مثانه ... در این حمیات غالباً هر ... مشابه ...
و ... آنها در اکثر سوء طبیعی و یا سوء طبیعتین و بندرت ...
و صورت ... مشابه ... است و ... که بصورت ... از ...
بروز نماید و از آنچه مذکور شد ظاهر گشت که چون طبیب
سوء طبیعی و یا سوء طبیعتین را مشابه نماید حالت جمیع اعضاء را
بدقت ملاحظه کند که اگر یکی از این تغییرات بیابد بدین نماید که نوبه
... است و معالجه مرض ... را کند که نوبه بالتبع رفع خواهد شد
و از علامات سوء طبیعی یا سوء طبیعتین عرض آن است که عارض شود

۱۶۵ منفرد در شب و عصر نادر است که در صبح قریب بظهر مانند مواظبه و صوا
اصلا بروز نماید اگرچه گاه خلاف این دیده میشود نظیر آنکه اگر مواظبه
بسته بتغییر هوای تغذیه بعد خواهد بود و نوبه بسته بوقت نزول و قلت
و کثرت آن خواهد بود و درین صورت ممکن است که منع نماید روز
نوبه را با اینکه مثلاً منع کننده غذا است چه مذکور نموده اند شخص را که
یک روز در میان نوبه بهم میرسید و یکروز غذا میخورد و یک روز نمیخورد
که روز خوردن موافق روز افتد نوبه بعد و روز نخوردن موافق
فترت آن و چون کسی مبتلا میشود که روزانه شب بتوسط اثر برودت
هوا عود او نوبه عارض میشود و تمیز نوبه عوض از حمای آن است که
در روز چه هنگام افتد و چه هنگام ظهور تغییری در کمی دیده میشود
و تا شب که کنه در روز بسیار کم و در صبح بسیار است ؛
تعدیه الموفه — شدت این مرض بسته بشدت مرض صاحب است در
گاه عبارت از عدم ... نوبه عارض گردد و توان گفت که ریم آن موضع
جذب شده و موجب نوبه گشته است که بعضی هلاک خواهد شد
علاج — تدبیر این است که باید معالجه مرض صاحب او نمود و
نوبه خود رفع خواهد شد و اگر سبب انداختن میل در مجرای بول
و یا کشیدن آن باشد که کنه مفید است زیرا که تغییر در قوه

اعصاب

اعصاب میدهد و نیز استعمال کنند که فایده خوبی دارد و در آن وقت ۱۶۶
که مرض صاحب سل و یا نزول بخارج مثانه باشد و بر خلاف معمول است در
صورتیکه سبب آن ضعیف اعصاب و جذب شدن ریم بیدن باشد ؛

باب پنجم از کتاب حمیات در بیان حمیاتی که بعد ... [illegible] کلام رسانه
و بیان ملتیف در ضمن دو نوع نوع اول در حمیات دائر غلط و نوع
دوم در حمیات دایم غلط است ؛

نوع اول از دو نوع حمیات در بیان حمی دائر و دایم ... عبارت از
حمائی است که علامات او مانند حمی متصل و دایم بود ولی بفواصل
معلوم در اوقات معینه در آن علامات شدت و ازدیاد بهم رسد
که گاهست بدرجه اول عود نماید که این اشتداد ظاهر یا باطن ندارد و
غالباً بروز میکند بصورت مواظبه یا غب ؛
تاریخ — حمی دائر غلط از جمله امراضی است که متقدمین او
را شناخته اند چنانچه بقراط حمیاتیکه در کتاب و با ... مذکور
میدارد دلیلست ... حمی که ما در بعض بلاد مانند یونان و هند
و بنگاله دیده ایم مشابه هم ... ؛
تشریح مرضی — در اشخاصی هلاک شده با همین تغییر در آلات داخل
و نفس دیده میشود و لیکن در آلات شکم تغییرات کلا مشاهده میشود

حمی دائر غلظ

۱۶۷ لذا جمله مست تعفن طحال کبد و معده که همیشه با غالب تغیرش در دوام
آنها بهم میرسد شاید طحال حجمش دو یا سه یا چهار مساوی حالت طبیعی
می‌گشد و لینت بهم میرساند و کبد حجمش بزرگ و وضعش لین میباشد
و لون جگر و صلبیش تغیر یافته و زرد برنگی و یا زرد مخلوط به سبز
میباشد که بعضی مواضعش زرد و بعضی دیگر سبز بود و گاه رنگ خاکستری
حاصل می‌کند که نیز مخلوط به سبز است و این تغیر لون در جمیع قطعات
او هست و بعضی مواضع صفرا زیاد یافت و معده خون مهلک شده و وجود چنین
ممتنع گشت و شبات مخاط آن ضخیم و نرم گشته و در احشا تغیری دیده نمیشود
که بتوان از علامات مخصوص این مرض گرفت و در کمیت و کیفیت
خون تاکنون تغیری مشاهده نشده است ؛

علامات — گاه عروض مرض در ابتدا بصورت دائر نیفت
و گاه بصورت نوبه با قاعده که بتدریج طول حمله ها زیاد شده و چند
باتصال گشته و مختلط گردند و صورت دائر غلظ حاصل شود و
گاه عروض او اولا بصورت دائمی بود و بتدریج بعد از چهار پنج روز
صورت دائر غلظ را حاصل نماید در صورت اول و سوم علامات
ابتدا احساس کوفتگی اعضا و تسبیح موضع قلب و ضعف و کسالت
و وجع در عضلات کردن است و بتواتر هم این وجع را از علامات

الخ مرض

حمیات

۱۶۸ این مرض دیگر مهم است و چون که آن حمی شدیدی عارض گشته و همراهی نماید
با قی شدید و وجع در موضع معده و در پهلو ها یعنی در موضع کبد و طحال بخصوص
در پهلوی چپ که محل طحال است و بتواتر هم در ثلث از مرضا قی
او را مشاهده نموده است و در بعضی خشک شدن زبان را از اول یا ایام کرد
[illegible] مرض [illegible] این مرض خشک یافت زرد زبان بتواتر از ابتدای
از علامات مخصوصه این مرض شمرده شده است و دیگر عطش قلیل و عدم اشتها
و غالبا قبض که از علامات این مرض است و لکن بیوست طبیعی
گاه اسهال عارض گشته و باشد که حالت طبیعی بود و شکم تمام نرم است چنانچه
علامت مخصوص نیست و علامات مذکوره خاصه حرارت بدن از چه دایم
است و در بعضی در زمان معین شدت نماید که شبیه حمله های نوبتی
عارض شوند تا قشعریره یا لرزه مخصوص برودت اثر کند در اطراف
و رنگ جلد را نیز تغییر کم و بنفش گشت و این سرد شدن اطراف
از علامات مهمه است که بتواتر در ثلث مرضا خفیف ملاحظه کرده است و در
مهلک این ... اند و مواضع چنین ساعتی جواب بهم رسانده و در این
وقت که شدت مرض است بعضی علامات مرض دیگر عارض گشته
مانند هذیان و اغما و نیز عارض گشته علامات ذات الریه و در
اکثر ضعیف البنیه مرض لین و لثه کبود و صورت باخته و ...

سرد و بنفش و یا کبود است و در همه احوال شدت مرض در سینه
وقت عارض شده و لیکن در اثنای قوت البته بر خلاف وارد شدید
و نبض مجتمع و صلب و صورت بر افروخته و وجع جبین شدید شده و قی
متواتر عارض گردد و این شدت مرض تا که عموماً در شام و گاه در صبح
دیده میشود و چند ساعت مداوم گردد و مانند نوایب انتهی بعرق و با
نداوت جلدی گردد و لیکن فتور مرض همیشه بهیچ مدکه معین نیست
و گاه زمان فتور بحدی کم است که شاهده نشود و در این صورت
شبیه بحار محرقه گردد :

رفتار و دوام و انتها — در حمی دائمه غلیظ تب علی الدوام باقی است
و لیکن در وقت معین خفت در علامات خاصه حرارت بهم رسد
و گاه پس از آنکه مدتی باقی است دائمه غلیظ دوام بخفت مبدل به ذبه
با قاعده شده و گاه بر خلاف در ابتدا بصورت ذبه با قاعده
بروز نموده و بتدریج حمله ها قریب بیکدیگر شده و صورت دائمه
غلیظ حاصل کند و باشد که بتدریج شدت و ضعف علامات رفع
شده و شبیه بحار دائمه گردد و در این صورت بالاخره مرکب شود با ورم
از احشا و در وقتیکه ابتدا بصورت ذبه با قاعده بروز کند
قبل از شفا مبدل گردد بصورت صحیح که ذبه است

و این مرض می‌تواند بجمیع صور ذبه بروز نماید و ما بروز بصورت بعض فقط
بعض فیسیه کم و در اغلب بصورت مواظبه یا مواظبتین است و دیده شده است
که در یکروز دو یا سه از دو حمله عارض گشته و بواسطه شدت پاره از علامات
می‌توان به ۳ صورت بروز کند صورت اول که عام کسینه و اغلب شایع
میشود است که جمیع علامات مذکوره بنهایت سطور مراتب هم بروز کنند
بدون شدت و ضعف بعضی علامات و دوم بعض صورت دوم آن
است که علامات خاصه بطنی و معدی خاصه علامات غلبه صفرا بروز
نماید و در این صورت مرض شبیه گردد بحار صفرا صورت سیم آنست که
یکی از علامات ذبه ردیه شدت نماید و در این صورت آنرا از روی
نامیده و دوام این مرض زیاده است که اغلب از بیست تا سی روز و ایام میکشد
و گاه تا ۳ چهار روز بانتها رسد چه شفا و چه هلاک و دوام آن بطول
آن یا زده روز است و زمان نقاهتش بسیار کم است و در وقتیکه
منتهی بمرگ شود بعد از چند حمله دائمه گردد و میشود که در حمله اول
بهلاکت رساند و زمان هلاکت اولاً در هنگام حمله در وقت
شدت علامات است که در این وقت بعض از احشا متهیج شده
و صورت مرگ شود و ثانیاً در وقت خفت علامات است
زیرا که در این وقت طبیعت از جهت مجادله با مرض بیقوت

۱۷۱ شده و در حالت ضعف افتاده است و چون معاوده او زیاده طول
کشیده و بسیار ضعیف شده است مشکل است که دیگر بحالت
قوه مراجعت نماید و بتدریج ضعف زیاده گشته و هلاک خواهد شد ٭
عود — عود این مرض بسیار است و نه بکثرت نوبه با قاعده
تشخیص — گاه بسیار مشکل است که تمیز حماهای مطبقه و شدت علامات
و با شدت علامات حمیات حاده در اول شب است یا نصف
شب و در این مرض همه وقت ممکن است که شدت بهم رساننده دیگر
آنکه در حمله های این حمی اغلب جمیع ازمنه نوبه با قاعده دیده
میشود بخلاف سایر حمیات حاده که در آنها دیده نمی شود و
باید دانست که در دائره غلط همیشه سه زمان دیده نمیشود
چنانچه در نوبه چنین است و جهت اعانت بر تشخیص طبیب باید
رفتار مرض را بداند که چنانچه در ابتدا بصورت نوبه با قاعده
بروز نموده و بتدریج بصورت دائره غلط در آمده حکم بر این
مرض نماید و نیز باید سبب مرض را ملاحظه کند که اگر در هوای عفن
قریب بمردابها و گندابها و در وقت شیوع نوبه عارض
شده صدق را قوی کند بر دائره غلط نه دائم و علاجی که از آنها
از عدم علامات مخصوصه حمیات حاده باید حکم بر دائره غلط کند

تقدمة المعرفة

۱۷۲ تقدمة المعرفة — تقدمة المعرفة این مرض بسیار مختلف است
و بسته بشدت و ضعف علامات است و شدت علامات
دماغی و سرد شدن اطراف و کبود گشتن جلد از علامات ردیه
است و عموماً در این مرض لفف مرض هلاک شوند و از
جمله امراضی است که مردم را در بلدان حاره بسیار هلاک میکند
خاصه آن اشخاصی که از بلاد سردسیر بانجا رفته باشند ٭
سبب — سبب درستی از برای این مرض معلوم نشده است
مگر آنکه عارض میشود در بلاد حاره و عمده آنکه قریب بمردابها و گندابها
علاج — معالجه مخصوص این مرض استعمال گنه گنه است
بمقدار بسیار کثیر و زیادی کنند مقدار او را در صورت
علامات و با ملاحظه نفس مرض و در پاره اوقات و گاه در بعض
وباها میشود که اثرش قلیل باشد و لیکن دوائی که بهتر از او در دست
نداریم پس اولی اصرار در همان است و چون علامات دماغی
شدت کند و با علامات میل دم بیکی از احشا ظاهر شود و
نبض قوی و ممتلی باشد استفراغ دم موضعی یا عام نمایند و لیکن بهتر
آن است که حتی الامکان از فصد احتراز کنند چرا که غالب
موجب ضعف میشود و بر خطر مرض میافزاید و موجب

حمی دائم غلیظ

را الحقنه یا مسهلات برقی رفع نمایند و از ابتدا دفع عطش
آبهای ترش و سرد استعمال کنند و عموماً نافع است معرقات
جلدی از قبیل شمع فرار و ضماد خردل و دلک بدن ؛
نوعی از انواع حمیات بر نوع بلغمی دائم و دائره غلیظ در بلدیکه
حمیات دائره یافت میشود گاه مشاهده میگردد حمای دائم شدید
یا ضعیف با علامات ردیه که سبب و علاج او همان سبب و
علاج حمیات دائره است و رفتار او دائم است بدون نوبه
شدت و ضعف بهم رساند و این برای حالتی است دائم بدون
حالت نوبه یا دوایر غلطی که بندرتا دیده میشود در مواضعی که حمای
دائره غلط یافت میشود و بواسطه تأثیر هوای متعفن مردابها ؛
علامات — این حمی گاه از ابتدا متصل باشد و یا بتدریج
بعد از چند نوبه متصل گردد و غالب نوبه مواظبه مبدل باو گردد
که بتدریج دوام حمله ها بیشتر و علامات دائره غلط مفقود
شده برای شبیه بحمی متصل گردد و چنانچه این حمی متصل است
بدون شدت و ضعف و لیکن نادر است که از ابتدا باین
صورت باشد بلکه ابتدا بصورت نوبه بروز نماید و بعد از آن
دائره غلط شده و بعد متصل گردد و گاه علامات حمی ضعیفه است

حمای دق

۱۷۴ است و سهل است و چنانچه سابقاً ذکر شد نادر است که از ابتدا بصورت
دائمی باشد بلکه غالب بصورت نوبه یا دائره غلط است ؛
تقدمة المعرفه — نتیجه آنست که در دائره غلط ذکر شد ؛
علاج — چنانچه برای ترتیب ذکر شده باشد و علامات ردیه نداشته
و علامات غلبه دم باشد فصد جایز است و اگر علامات التهاب
در یکی از احشاء باشد حجامت یا زلو انفع است و غالب پس از زایل
شدن حالت صورت نوبه یا دائره غلط را گرفته و بسهولت توسط گنه گنه
میتوان معالجه نمود و در آنصورت که علامات ردیه همراه باشد اگرچه
علامات غلبه دم هم به بدون تأمل گنه گنه استعمال نمایند و البته زیادتی
فصد نکنند و اگر با محرقه مرکب باشد بعلاوه معالجات مذکوره معرقات
جلدیه و مسهلات برقی معمول دارند ؛

باب پنجم از کتاب حمیات در بیان حار دق است که عبارت
از حمای متصل یا دائره غلط با حرارت زیاد و از علامات مخصوصه او است
هزال که بتدریج زیاد شده و بسل منتقل شود ؛

علامات — اطبا این حمی را به سه هنگام تقسیم نموده اند که هر یک را علامت
مخصوصی است علامات هنگام اول اشتهاء و قوت و قدرت کم شده
و رنگ باخته گشته و سرما و گرما متوالیاً بروز کنند و حرارت گاه عارض

۱۷۵ مایل گاه کبود رنگ شده است و بخصوص ظاهر شود در کف دستها و شدت
بریده در آن [illegible] علامات نظام دوم عبارت از شدت تنفس و جلد خشک
شود و گاه گاه وضع مرض کمتر و عرق بقدر کمی بعد در رقیقه حرکت
در مجاری تنفس پیدا شود و در اغلب در انتهای حرارت شود و در بعضی اسهال مفرط
که موجب ازدیاد ضعف شود و در این نظام اگرچه قوای کم کم ضعیف ولی
مریض بستری نشود و در اغلب حرکات [illegible] و نیز عمده است که [illegible] متوالد و متناسل
تا آخر این نظام باقی است برخلاف حمیات حاده دیگر و اگرچه حمی
متصل است ولی در شب یا ساعات بعد از ظهر شدت نماید که
شدت آن در روز [illegible] مرتبه است یعنی بصورت مواظبتین بروز نماید
و بعد هر شدت [illegible] شود عرق بسیار و علامات مذکوره تدریجاً ترقی نماید
علامات نظام سیم چشمها غائر شده و شقیقه فرورفته و اضلاع برآمده
و شکم به پشت بچسبد و جمیع آلات بسته بدن مثل عضلات از
حالت طبیعی کوچکتر شود و جلد خشک و با یبوست شود و موها
کم کم و تمام در اطراف بهم رسد و غشی [illegible]
یافت ضعف و مریض بهلاکت رسد در انتهای درجه ذبول ❊

دوام و انتها ـ مدت این مرض بسیار و نا معلوم است و دیده شده
که کمتر از سه ماه طول کشیده و همیشه مثل ضعف ❊

تشخیص

حمّی دق

۱۷۶ تشخیص ـ چون حمای دق همیشه عرضی است و علامت مرض دیگر
لهذا پس از ظهور او طبیب باید بدقت جمیع آلات و اعضای مریض را
ملاحظه نماید که محل مرض اصلی را بیابد اگرچه گاه مشکل است که مرض
اصلی تشخیص داده شود بواسطه ضعف مرض و قلت علامات محلی مرض مثل
چون سل ریوی است که اغلب موجب این حمی گردد پس بالطبیعه هرگاه
تشخیص مرض صحیح مشکل شود باید حدس زد که محل مرض سل است و چنانچه
بواسطه سمع وغیره این مرض صحیح را نیابد بواسطه سن نیز حدس توانند زد
و چون در بلاد حاره مرضی که بعد پیش از مرض ریه است احتمال انکار هست
که محل مرض کبد باشد لهذا در تحقیق آن بدقت تمام باید نمود و تمیز حمی دق از نوبه
مزمنه بسیار سهل است زیرا که در نوبه نظم لرز و تب و عرق مشاهده شود برخلاف
در حمی دق دیده نشود و نیز نوبه اسباب مخصوص دارد و دق همیشه عرضی
مرض دیگر است و نیز تمیز حاصل شود بواسطه نتایج نوبه که در دق نیست
که عبارت است از عظم حجم طحال و صفرت لون و [illegible]
حمی دق در ابتدا مشتبه به نوبه شود بواسطه بقا عمده آمدن نوبه ها [illegible] ولی
چنانچه ذکر شد شدت این مرض بعد از ظهر و یا در شب است و در مطلق
شدت نوبه در هر وقت می تواند باشد ❊

اسباب ـ قدما چنان گمان می کردند که حمی دق غالب بخود اصالة [illegible]

حمّی دق

بدون آنکه عرض مرضی دیگر باشد ولی متأخرین گفته‌اند که غالباً عرض مرضی ۱۷۷
دیگر از جمله است و امراضیکه دق از آنها نتیجه میشود از قرار مذکور است
امراض سل خاصه ریه دیابیتس برایتس سوء القنیه که بعضی آنها متعفن
قرحه و رحیم شدن عظام و ورم مزمن [illegible] مخاط معا و قصبة الریه و ریه و التهاب
مثانه و نیز جاری شدن دق از زیاد شدن یکی از ترشحات بدن مانند بول
و عرق و شیر و لعاب دهان و نزف الدم و نیز جاری شدن از جراحات
مثل [illegible] و قیح و صدید و از جراحات بدن مثل جراحات زیاد و نیز از
اوجاع شدیده و [illegible] و [illegible] و اگرچه غالب در ابتدا
یکی از این امراض مذکوره جاری شده به حمی دق ظاهر شود ولی اگر بدقت
ملاحظه کنند معلوم گردد که سبب حقیقی مرض زیادی کم است نه آن امراض و
بعضی از زنان در حالت حمل مبتلا گردند بحالتی که بسیار شبیه به دق است و با
غالب رفع میشود در ماه پنجم حمل و گاه تا آخر حمل طول کشد که پس از وضع
حمل یا سقط رفع شود و این در صورتی است که سبب معلوم نباشد والله [illegible]

لعه

علاج — مختلف است بموافق سبب آن پس مراقبت معالجه
مرض صحیح شود و اگر سبب معلوم نباشد طبیب عاجز از معالجه است و اگر [illegible]
زیاد و [illegible] رحیم شدن معظم باشد غرض ترک آن بر رفع معالجه نمود اما علاج

علامات

حمیّات

علامات اول [illegible] است در صورتیکه [illegible] باشد کنه کنه باید استعمال نمود ۱۷۸
که رفع شدت آن نماید ولی دوباره عود خواهد نمود و چگونه کثرت
عرق شکر [illegible] و [illegible] لازم [illegible] کنه کنه استعمال نمایند
و از منفعت [illegible] دیده نشده و برای اسهال ادویه [illegible]
افیون [illegible] و [illegible] و سایر ادویه قابضه
استعمال کنند ؛ قد تم الکتاب الاول من
کتب العشرة من کتاب العلل و الا
مراض فی الحمیات و یتلوه الکتاب
الثانی فی الامراض الحاصلة
من تغییر ترکیب الاجزاء

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب سیم از پاتولوژی در امراض دموی است ⁂ این نوع از امراض حاصل
میشود از تغییر یافتن خون چه از حیثیت کمیت و چه از حیثیت کیفیت
که اجزای آن کمتر یا بیشتر از حالت طبیعی شود و این امراض دو قسمند یکی
تغییر در تمام بدن باشد و مرضی که در یک عضو مخصوص باشد و امراض عمومی
بر دو نوع است یا بطوری که امتلای دموی است و دیگری آنکه قلت دم است و
که مرض مخصوص در غیر آن است که از نوع [illegible] است و امراض موضعی نیز بر دو قسم است
یا کثرت شدن که میل دم بعضو مخصوص باشد و دیگری آنکه قلت دم در
آن عضو باشد و در امراض موضعی چون کمتر یا بیشتر از قدر طبیعی در عروق
شعریه عضو شود بدون آنکه تغییری در کمیت یا کیفیت تمام خون بهم رسد
ولی در امتلای دائمی در کیفیت و کمیت تمام خون تغییر بهم میرسد و این امراض
را در چهار باب ذکر می نمائیم ⁂

باب اول در امراض حاصله از امتلا باب ثانی در امراض حاصله از
قلت خون باب ثالث از کتاب سیم در بیان امراض حاصله از امتلای خون
که بیان شد در ضمن چند نوع ⁂

نوع اول — از انواع امراض حاصله از انواع امتلای دم در پلتوریست
که امتلای عمومی [illegible] قدما از اطبا استعمال [illegible] لفظ امتلا را [illegible]

یا از

یا از انواع رقت بدن منشی خون و شدید و صفرا زیاد میشود ولی ما استعمال
نمیکنیم او را مگر در وقتیکه مقدار خون زیاد از قدر طبیعی شده باشد و نه
کیفیت آن تغییر کند یعنی بعضی از اجزاء او بیشتر شود ⁂

تشریح مرضی — از تشریح مرضی این مرض ذکر میشود تغییرات خون اعتقاد
عامه اطبا آن است که در امتلا کمیت خون زیاد میشود یعنی مقدار معمولی
و وقتی نمایش آن را بدارند اگر چه این کثرت کمیت خون همه روزه
دیده میشود ولی بطور دقت تخمین آن بسیار مشکل است چرا که طبیب
بالبطه علامات [illegible] که نمی یابند آن را و این از روی حقیقت نیست
و کمتر چیزی میگوید و صفات خون حین خروجش از عروق آن است
که پس از خروج از ورید منعقد میشود بدون آنکه عشاء در روی آن
[illegible] و قدما [illegible] گمان برده اند که الیاف خون در امتلا زیاد
میشود [illegible] که آندرال و گاوره [illegible] اند زیادتی [illegible]
این [illegible] که کلبول زیادتر [illegible] است کمتر [illegible] که کلبول
از ۱۲۷ که مقدار طبیعی او است به ۱۴۱ میرسد [illegible] درین
ثابت کرده اند که کلبول زیاد از قدر طبیعی نمیشود و آنکه اندرال
و گاوره مقدار طبیعی او را ۱۲۷ دانسته اند خلاف [illegible] است
زیرا [illegible] مقدار او در اناث کمتر از ذکور است [illegible]

۱۸۱ طوری که معین و مبرهن نموده‌اند که در تندرستان متوسط کمیّت معتاد او ۱۲۷ است
و بیشتر میشود تا ۱۳۷ و نقصان می‌یابد تا ۱۱۳ و در ذکور قدری بیش
آن ۱۴۱ است و زیاد میشود تا ۱۵۱ و کم میشود تا ۱۱۳ پس ظاهر شد
که اندر امتلاء کرّه‌های زیاده را که از برای طلوبول قائل شده‌اند به جهت متعلق
طلوبیل نه زیاده بر آن فقط بنا بر این در امتلاء کمیّت خون زیاد میشود نه
کیفیت آن ::

علامات — علامات امتلاء بروز می‌نماید بغتةً و یا تدریجاً
که جلد قرمز و متورّم میشود از جهت آنکه در عروق شعریه خون زیاد از حالت طبیعی
داخل شده است و این تورّم در تمام بدن است خاصه در صورت و در سینه
و بعبارت منتفخ گشته و در پاها که کمی بخار رفته است و حال ضغطه
کفش در پا مانده و چنان می‌نماید که بزرگ شده است و نبض عریض و
صلب و حرکت قلب قوی و اورده زیر جلد متسع و بر آمده و دائماً
دم متغیّر و آرام می‌گشت و گاه است که بواسطه قلب قرع سطحیه کشیده
که بازوان خون مخصوص قلب که بجهة حجم و بزرگ شده‌اند و صاحبان امتلاء
یک نوع کسالت و ضیق دارند که حس بدنشان کم و حرکتشان
متعسّر شده و متنبّه شوند که کار کردن بر ایشان سخت و در دوات
و بحیث دست کشیدن از کار خواب بر ایشان غلبه کند و حرارت

و احلام موحش

و احلام موحش و هولناک به بغتة و بعبارت پیدا شوند و سر سنگین گشته ۱۸۲
و طنین عارض شود و گاه‌گاه صورت قرمزتر از حالت طبیعی شود
و رعاف حاصل گردد و حرارت موضعیه زیاده شود و اشتها نقصان یابد
و یبوست طبع عارض شود و بول قرمز و عرق زیاد گردد و گاه عبارت در
تنفس اهم سدود حاصل ضعف و کرب شود ::

انقطاع و دوام و انتهاء — علامات مذکوره میشود که تا چند روز
باقی مانده و گاه شدید و گاه ضعیف گردد و بعد بتدریج آرام رفته
و یا دفعتاً رفع شود و گاه است که منتهی گردد بنزف الدم یا عرق یا اسهال
یا بول و یا بحران دیگر و گاهی زمین‌گیر بیمار کم و مضعف و زیاد است و
میشود که بسبب استعداد نفس از ابراز گردد و بجهة چنان تابع شده‌اند که میشود
ورم گردد و این البته آن است که قائل بودند زیاد شدن فبرین و ما
چون ثابت نمودیم که کثرت طلوبیل زیاد میشود پس این عقیده
باطل و لازم است در امتلاء هر کس سبب ورم مجزا نخواهد شد ::

تشخیص — از وجود جمیع علامات مذکوره باید تشخیص نمود
نه آنکه امکان امتلاء تنها کافی باشد چرا که در بعض اشخاص بواسطه عصبی بودن
نبض و غیره آن چنان است که امتلاء محسوس شود و در بعض دیگر بواسطه
دوران باشد امتلاء نبض و نبض حکم نماید که جهت و گاه باشد

که امتلاء شبیه کیفیه باشد و تمیز آن به نحوی است که در امتلاء ملکه دار نشاط ۱۸۳
تقدمة المعرفه — در اکثر صحت است اگرچه باشد که بواسطه عضو زیادی خون
های ثقیل بیاید از جانب و صورت نقل امراض کیفیه ؛
اسباب — در سن طفولیت و بلوغ کمتر عارض ثقل و پیشتر
بروز کند در اواسط عمر و زنان مستعدترند از مردان از جهت آنکه
تولید خون در آنها بیشتر ... زیرا حرکت کم می‌کنند و نیز بواسطه
حبس طمث طبیعت مقداری است که در ایام معلومه مقداری سیلان
خون را فارغ کنند و اما چنین است ایام حمل و از این سبب است که عروض
این مرض بیشتر است در اشخاص قوی البنیه و قوی الجثه و صاحبان
ریاضت و بر خلاف بیشتر است در دموی مزاجان که گونه‌های شان
سرخ باشد و در صاحبان رعشه و نیز عروض امراض در فصل بهار
زیاده تر از سایر فصول است و نیز عارض ... بواسطه ... سبب حرکت
... مانند ماندن در مواضع خیلی گرم و زیاد رفتن
در آب گرم و نیز کثرت اکل و شرب و ... ادویه ...
طبیعت صورت امراض کیفیه و گاه باشد که امراض صدر و ثقل
... چنان خلق شده اند که طبیعت در آنها تولید خون
زیاده از بدل ما یتحلل می‌کند ؛

علاج

علاج — فصد و مسهلات رقیق و اشربه مبرده و مدره و تقلیل ۱۸۴
در غذا معمول است و باید پرهیز ... کنند و اغذیه مناسب
بخورند مانند حبوبات و سبزی آلات و گوشتهای سفید مانند بلدرچین
و منع اشربه مسکره نمایند و طبع را همیشه لینت دهند و همه روزه
حرکت زیاد نمایند و در ریاضات بدنی کوشند و ... عادت
دارند و فصد کم کنند زیرا که طبیعت عادت می‌کند که تولید دم
زیاده از حاجت نماید ؛

نوع دوم از دو نوع امراض حاصله از امتلاء در بیان کثرت قوه

بدانکه میل ... در ... عضوی ... کثرت خون نامند که عبارت است از جمع
شدن خون زیاده از حالت طبیعی در یکی از اعضاء یا آلات بدن و
این بر دو قسم است یکی آنکه خون در عضوی جمع شود بواسطه کثرت قوه
جاذبه آن و این را اکتیو نامند و دیگر آنکه جمع شود بواسطه ضعف
قوه دافعه آن عضو و یا آنکه بواسطه ورید فشرده منضغط شود
و مانع آید برگشتن را و این را پاسیو نامند ؛
تشریح مرضی — مقدار دم در عضو علیل بلکه بیشتر زیاده از حالت
طبیعی است و از این جهت است که حجم آن عضو زیاد شده و تغییر لون
ظاهر ... یا سرخ یا سیاه مایل ... و ... عضو ...

۱۸۵ شیء و انبساط از دیاد خون و جمع شدن در اوست بلکه رطوبت رقیق
از خون نشر کرده و عضو لطیف آن را کنیه موصوف عظمش کثیف چرا که
پی از آنکه در یک موضع ماند رطوبت از او نشر می کند که موصوف [illegible]
اعضا فقط شده این سبب یا در همه اجزاء عضو کثیف و یا در
بعض اجزاء او و چون عارض شود در عضوی که رگهای آن مختلف
باشد در آن است که چه وقتش بیشتر است کمتر شود [illegible]
و هم چنین زیادتر است در خون از عضو که مابین کالت و جرم
الست در امراض تغییر می کند و هرگاه تغییر شاید و تبع
نسبت به آن خون است که در جرم و الیاف خالص است که اگر [illegible]
فشردن یا شستن با آب آن خون را خارج کنند هر آینه
کالت حمراء رسمیت خواه مخفوف عارض ملتف شود در عروق
موضع که بر رنگ می شود و این متعدد گاه کدر است که عروق
مذکور متفرق گشته و سبب آن می شود که برف الدم کلی یا جزئی
عارض گشته [illegible] کثرت سیلان دم و عظم عروق متفرق در این
خفا است و اتساع عروق در این حالت حالت ثانویه است
از برای آنکه در هر صورت علامات مذکوره در نهایت آخر صفات
رفع می شود که در حین ترشح مخفوف اثری از این مرض مخفی [illegible]

علامات

۱۸۶ علامات — عارض شود دفعتاً یا بتدریج و لطف علامات عمومی موجود کنند
یا بعد از عروض مرض و یا با عروض او و لطف علامات موضعی همراه است
با او که مختلف می باشد سوء قوه عضو که مرض در آن است مثلاً هرگاه در عضو با[شد]
دیده می شود که حجم عضو زیاد شده و لون او قرمز و حرارت ملمس زیاد و
ترشحات باقی است که می نماید و گاه مریض حالت کند و وجع در
الموضع حال الف و گاه حس عضو فاسد گشته و عمل آن ناقص گشته و گاه
که از عمل باز ماند و اگر مرض در عضو باشد می تواند که دفعتاً هلاک نماید
رفتار و دوام و انتهای — یا کثرت شیوع دفعتاً کاملست و توقف رسیده یا بتدریج
دوام مرض بسیار کم است و بندرت از چهار روز تجاوز کند و باشد
که تا یک دوام و یا کمتر دوام کند و هیچ نسبتی مابین دوام مرض و شدت او
نیست و لازم نیست که هر وقت که شدید باشد مدت هم زیاد بود
و کثرت شیوع می تواند که ملتفت بعضی دیگر شود خاصه در زمان صاحب جلوس
و انتهای او یا با انتقاب یا تحلیل است و باید که بحران نماید خواه
از جلد و خواه از مجاری تغذیه و گاه هست مبتلا بغرغره عم از آنکه از عضو
مبتلا شود یا قریب بان و بندرت منتهی می شود بعدم
تکس — زیاد است و عضویکه یکدفعه مبتلا بان مرض شده استعداد
تام پیدا کرده بعود او که بجزئی سببی مبتلا می شود

تشخیص — گاه گاهی که بسیار مشکل باشد تمیز دادن این مرض را از علامات ١٨٧
اول اورام و از نزف الدم اگر چه در این حال است دیگر
قاعده کلیه برای این تشخیص داده نمی شود که از کنژسیون به آسانی تشخیص می دهیم
بعد می گوییم که به دقت علامات ممیزه او را از سایر امراض آن است
ذکر نماییم ؛

تقدمة المعرفة — مختلف است موافق حالت عضو معلول و شدت
و ضعف مرض ؛

اسباب — جمیع آلات بدن می توانند به این مرض مبتلا گردند
و ما قاعده آن است که هر آلتی که حرکتش زیاده تر بود بیشتر مبتلا می گردد
مانند آنکه اغلب عارض می شود در رحم و دماغ و ریه و کبد و طحال
و غشاء مخاطی و عروق او در هر سن و مزاج ممکن است و اما
و ذکی الحس مستعدتر اند ؛

علاج — فصد و محللات جلدیه و مسهلات قویه و مدرات
نافع و سود دهنده است و گاه نافع است انداختن زالو زیاد و چون
بای معالجات رفع کنند مرض را که چنان نماید که برود در عضو خواهد گشت
در موضعی که وارد می شود مرض ناشی داغ و یا خراش کنند و باید از اشربه مسکره
بالکلیه احتراز نمایند و اغذیه معتدل بنوشانند و در اشخاص ذکی الحس بود

سودمند است

سودمند است استحمام در ماء فاتر یا گرد و نیز نافع است ریختن آب ١٨٨
بر موضع معلول و در صاحبان کلاز باید اطلاع مدید استعمال و تخفیف
اما کنژسیون بسیار این نوع است و بسط محافظت که در حرکت خون بالا
می رسد عارض می گردد و عروق او در هر یک از اعضا خارج حادث شده
است و بروز می کنند در اعضای سفلی و در آنها که قوه حیات آن کم شده
باشد غالباً عروق او متدرج است که می توان به اختیار در عضو معلول تغییر وضع
داد و مداوای این نوع کنژسیون معالجات ضد عدم استعمال مخلف بلکه باید
مقویات و محللات معمول داشت و زه مشروبات و غذاها استعمال نمود و چون
سبب مرض منع جریان دم باشد در صورت امکان رفع او نمایند چشم اول
انتقام کنژسیون در بیان کنژسیون دماغ است ؛ از جمله امراض است
که متقدمین او را نشناخته و همیشه از جنس سکته می گرفتند و اما این
شیوع قرنجی از سکته تمیز داده شد ؛

تشریح مرض — بدا باید دانست که دماغ مرکب است و ملم مختلف است یکی سفیدیه
و یکی خاکستری رنگ و مسدود می تواند که در هر دو جزو باشد و یا در یک جزو
و چون در هر دو جزو باشد غالب عام است و اگر محدود باشد اکثر مرکب عظیم بود
با مرض ما دیگر که از پیش بهتر است و اگر جزو سفیدیه را عوض خاکی ببرند
دیده می شود در او دانه ها شبیه به رنگ قرمز که این حالت علامت

۲۸۹ در قطعه مقدم دماغ و در تکدب نیم دائره ها و در فرش حجره وسطانی
در جوف بطن بود اگر چه گاه باشد شبیه بخز سفیده گعف در آنچه ذکر شد
ولی اکثر در او ملاحظه می شود که رنگ قرمزی تمام کم اگر ادوار القشد
ذون بلغشره در او خارج حواله شد و گاه بود که قدری رطوبت نشر کند
در تجاویف دماغ و هم در جرم ام الرقیق ؛

علامات — هرچند مرض دفعتاً و یا تدریجاً است و در هر صورت وجه
با حمرت و متهیج شده و دوار و طنین روی حال اختلاط در عضلات سر
و ضیا لدرت چشم عارض شده رسیکین شود و شعور کم گعف و میل بخواب زیاد
شود و در غالب فرعونی جفوی اطراف فلج گعف و حرکت ضیق احساس
کنند و اطراف سنگین شود و ثبات در راه رفتن نباشد و در حرکت
ها رعشه پدید آید و ضربان شرائین شقیقه قوی گعف و لیکن نبض
طبیعی باشد مگر آنکه قدری ممتلی شود و صلب نیست و چون مرض شدید بود مریض بیفتد
از حس و حرکت افتاده بیهوش شود و عضلات مسترخی گردد مانند تکلمها
مرگ شود و گاه عضلات یکطرف مسترخی گشته و فالج طاری شود و فلج تمام
همراه نماید با تشنج و گاه با تشنج طرف مقابل و حس و نقصان یابد و گاه
کمال طبیعی باشد و گاه هذیان و اضطراب زیاد آمد رسد و چون کثیر شود
صورت فالج یا فذر گعف او را اکثر شیوه سکته نامند ؛

۲۹۰ صور مختلفه — چون علامات کثیر شود و فرق بسیار مختلف است اطبا اقسام
زیادی برای او ذکر نموده اند که هیچیک ضرور دانسته نه در عمل ندارد چندان
قدر باید دانست که جمیعت یاد دارد ؛

رفتار و دوام و انتها — هر چه رفت و علامت که مرض بروز کند عمر یا گاه وحش تمام است
و غالباً از چند ساعت تا تمام علامات مرض رفع گشته و حکم علاج می شود
ولی در حصه تکیه فلج عارض گعف و یا شاید تمام نشود یا از دوازده ساعت
رفع مرض گعف و غالب تا چند روز باقی است و نادر است که زیاده از
سه روز بطول انجامد و چون دیده شود که علائم سعیه باقی اتصال پیدا داد
بر آنکه مرض مرکب شده است یا مرض دیگر است چون تزلزل دماغ
و یا نرم شدن جرم دماغ بود و ملاحظه که مریض ... شود در
در تشریح مرض همیشه بعد تغیرها در جرم دماغ و یا ... دیده نشود
و این دلیل بر آن است که خفیف ترک مرض ... کم شده و علامات
اصلاً رفع شده و گاه بروز این مرض بطول زمان است که چند ماه و یا
چند سال دوام کند و در این وقت ممکن است که دائماً نباشد که گاه
بروز کند و گاه رفع شود که در بنیاد مریض همیشه سنگین بود و ضعف
دماغی و در حرکت از او ظاهر شود و نیز در بعض از افعال بدنی که باید بقوت
و یا گرسنه ... کم شود ... باید و این مرض از جمله امراض است

۱۹۱ که بسیار عود می‌کند و از نتایج اوست اختلال فعل دماغ یا بتنه قلت مشاعر
و عسرت در حرکت عضلات و حرکت انقباضی و انبساط و ضعف اعصاب

تشخیص — مشتبه بضعف با پاره امراض دماغی مخصوص نزف الدم
دماغ و نرم شدن دماغ و ورم صفاق او و صرع و سکته و [illegible] که
در هر یک این امراض کیفیت مرکب علامات ممیزه و مخصوصه است
بگذرد خواهیم ضعف دماغ چه مرض طولانی کشنده [illegible] از چند
روز باقی باشد بیمار [illegible] باید بخصوص دو چه مرض [illegible]
تمام اورا از سایر امراض مشتبه تمیز داد که ضعف امراض مادری که از
تنزل مزاج ناشی است فهمید ۞

تقدمة المعرفة — و چه علامات مرض ضعیف مشتبه خطر ندارد [illegible]
هرگاه ضعف علامات او از قبیل هذیان و فالج و [illegible] شدت داشته
باشد سوا فی شدت [illegible] خواهش بیشتر [illegible] و خطر او
در کهولت و شیوخ زیاده‌تر از شبان است که در آنها در اکثر ضعف
نزف الدم دماغی و نرم شدن دماغ [illegible] چرا که سن کهولت [illegible]
خود مستعد این امراض است ۞

اسباب — هر چه موجب [illegible] دم گشته و یا [illegible] بدماغ [illegible]
دماغ [illegible] اورا بقلب [illegible] انیمی می‌کند مثلاً [illegible]

[illegible]

قسم اول است [illegible] و ضعف [illegible] در صورت عادت و قطع نزف الدم عادی ۱۹۲
مثل بواسیر [illegible] و حمیات [illegible] و غم و انفعالات نفسانی
و مطلق ریاضات دماغی و تفکر زیاد و افراط [illegible] و تغذیه [illegible]
و [illegible] کم شدن فشار هوا مثل رفتن در بالای بلندی کوه و کثرت
حرارت و [illegible] بقلب از جمله
الکهولت [illegible] هر چه فشار هوا بر [illegible]
او [illegible] تولد [illegible] که
اطفال [illegible] مجذوب شده [illegible] او را یا آنکه [illegible]
[illegible] شغل [illegible] تشخیص و
[illegible] امراض قلب خاصه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۞

۱۹۳ علاج — در اشخاص مستعده در علاج قبل از بروز مرض که قبلاً باید
در هوای کثیرالبروده و کثیرالحراره سکنی نکنند و افراط در جماع ننمایند
و لذیذ الطعم و ... نکنند پرهیز کنند و فکر زیاد نیندیشند و وقت
بسیار بکار نزنند و منع بخفف تغذیه تقویه و از مسکرات و اگر طبع یبوست
داشته باشد مسهلات که سهل ... خون ... مستقیم رفعش نمایند مانند
صبر زرد و ... و سقمونیا و حب صبر به از همه است و باید که
را بسخت نه بندند و کلاههای سنگین بر سر نگذارند و پاها را گرم نگاه
دارند یا آنکه جوراب پشمین بپوشند و منع نمایند از آنکه بالش
و بستر را مرتفع سازند بطرف ... پر ... استعمال نکنند بلکه پشم
یا کاه را معمول دارند و اما علاج ... آنچه مذکور شد باید معمول دارند
که اگر ... فصد و حجامت به اطراف کرده شود و چون علاج
اپوپلکسی با معالجه سکته دماغی یکی است لهذا تفاصیل نکنیم به آنکه در
آنجا مذکور ... و ... در طریقه ... خون در ...
اختلاف ... که ... علق ... در خلف اذن ... دیده و ...
دانسته اند و ... که هر دو صحیح است قول اول باعتبار کثرت
عدد علق و قول ثانی باعتبار قلت عدد او که اقلاً باید در ...
سر چهار زلو بیندازند که در هر ساعتی ... چهار زلو اندازند کف ...

در کنژستیون

۱۹۴ در کنژستیون نخاعی — بعضی مصنفین گفته اند که بعضی از امراض است که سبب آنها
کنژستیون نخاعی است و از آن جمله دانسته اند پاره از اوجاع در پا و ...
و بعضی از اقسام ... و بعضی رعشه ها و تشنجات و ... الاطراف ...
و نیز بعضی اقسام ... و ... تا ... در ... امراض مذکوره ...
رفع ... مدعای ... ایراد کرده اند از آن جمله ... از آنجهت ...
و مشابهت نخاعی ... دماغی چنانچه ... صاحب کنژستیون ... نخاعی نیز باید
صاحب کنژستیون باشد و چنانچه بعضی امراض نتیجه اوست بعضی هم نتیجه این باید
باشد ... از آنکه ... خوف ... است و چون
... کنژستیون ... باشد ...
نخاعی ... کنژستیون در او ... است

قسم دوم از اقسام کنژستیون در بیان کنژستیون ریه است

چون ریه ... است که ... لهذا زیاد ... آید
مستعد ... است و کنژستیون او یا ... و ...
حالت ... و ... و اگر در آب ... انداخته
در وسط او ... و رنگ ... است و چون بریده شود
از او خارج ... که ... رقیق است ... باو ...
... و ... قطعه ... است و اگر ... در او یافت شود

رطوبتی خواهد بود گاهی مخلوط با قدری خون ؛

علامات — در قسم اکتیو حس ثقل و عسرت در صدر شود که اغلب
همراهی کنند با حالات حرارت در جوف صدر و دقت تنفس و اگر زیاد عارض
شود اکثر مخل است و در مرتبه ثانی آید و گاه خارج می شود نفث
سفید و چسبنده و گاه مخلوط با خون ؛ الیاف جرفه و بسیار نادر است
که ازین علامات در مرض حال شود و اگر مرض شدید باشد و یا کم عمری و [illegible]
در سطح ریه اصوات قرع قدری گرفته شود و تسمع در موضع متعلقه مسلم
خفیف و کم شنیدن صدای مخصوص حبابهای ریه و بندرت نفخ اقسام رال سوکر
یا کرپیتانت شنیده شود که دلیل بر آن است که قدری رطوبت در جوف
حبابهای ریه یا شعب قصبه جمع شده است و به واسطه اتصالات مجموعه از قرع و
سمع علامات مرض [illegible] ظاهر ساخت و کنژستیون اگرچه گاه
در همه اجزاء ریه بروز کند ولی غالب دیده شده که در کنار سفلی
و خلفی ریه و علامات عامه غیر از آنکه در جمیع اقسام کنژستیون دیده
می شود دیگر دیده نخواهد شد ؛

رفتار و دوام و انتهای — کنژستیون ریه بخلاف کنژستیون دماغ
نادر است که بغتتاً بروز نماید و به زحمت رفع شود که همیشه بروز او
تدریجی است و از سه روز زودتر رفع نخواهد شد و کم دیده شده که به زحمت مهلک گشت

رسانیده است

رسانیده است و انجام منتهی می شود به تحلیل و یا ضعف حرکت ریه مدتی دوام
می کند که پاره تحلیل یافته و دیده می شود که ریه هنوز به قوت طبیعی نیامده است
و یا شد که منتهی می گردد به نزف الدم و در این صورت می شود که نزف الدم
در چند موضع از جرم ریه عارض گردد و گاه باشد که منتهی گردد به ذات الریه
و اگر بغتتاً عارض شود منتهی به مرگ خواهد شد ؛

تشخیص — از آنچه بیان کردیم معلوم می شود که تشخیص مرض بسیار سهل است
زیرا که علامات یگانه مشتبه نماید او را به درجه اولی ذات الریه و یا ورم حاد
ریه وجود ندارد و آنچه لازم است آن است که معلوم نماییم که کنژستیون
ضروری است و یا عرضی و نتیجه از مرض دیگر خواه از امراض قلب و [illegible]
از امراض خود ریه چرا که علاج و تقدمة المعرفه هر یک در این دو قسم مختلف است
و چون عارض شود در ثلث اعلای ریه همراه باشد با سل مخفی اگر
مخفی باشد و آنکه بسیار دوام نماید و بسا که منتهی شود به نزف الدم ؛

تقدمة المعرفه — بسیار مختلف است که هرگاه ضروری باشد و نتیجه مرض دیگر نباشد
و عارض شود در اثنای صحیح المزاج و پیش هم سهل است چندان خطر ندارد و
برخلاف اگر نتیجه مرض [illegible] سل بسیار با خطر است زیرا که هرگاه
[illegible] با کنژستیون شود رفتار رجوع آن سریع گردد و یا باعث هلاکت
گردد و اگر در شخص [illegible] بسبب [illegible] گشت با برخود علامات ریه

۱۹۷ **اسباب** — عارض شود در اواسط عمر بیشتر از ۲۵ تا ۴۰ سالگی
بروز کند در رسوم و بلغمی مزاجان که مستعد سل اند و امراض قلب
بحدوث بروز کند کثرت شیوع می کند و از اسباب عمده اش کثرت
حرارت و رطوبت خاصه حرارت و عارض شود در بعض امراض عفونیه
سل و امراض قلب و در نظام اقل حمیات بشود ؛

علاج — در اکثر یک قطعه از مداوای این مرض لحاظ است و گاه
لازم است که ... در عرض کنزشیون ... معمول دارند از قبیل
مسهلات و مدرات و مقیئات و محولات جلدیه و بعض از معلمین
گفته اند که محولات جلدیه در موضع ریه نفع می کنند مسهلات که ضرر هم
دارد می آورد و اما آنچه ... از معظم آن است که اگر معالجه مرض بفصد
و مسهلات از قبیل حجامت با شرط یا بی شرط ... اند اتفاق ...
برنده در صدد رفع مرض شده است ؛

در کنزشیون پسیوریه — ریه آن است که بسیار بایان مرض مبتلا ... شود
عارض در پایان بعض امراض ... و در ... که مزاجشان ضعف
... باشد زیرا هر چه قوای ... ضعیف کمک قوای ...
... و این باعث می شود که در یک موضع خون ... نقل
و میل یا سفل نماید خاصه در ریه و لهذا اطراف ... بیشتر ...

بیشتر باطراف

۱۹۸ بیشتر باطراف میل می کند ؛

تشریح مرضی — اگر ریه مبتلا بکنزشیون شده است بنفش یا سیاه
... خصوصاً ... چون او را ببرند خون زیاد ... و کم هوا ... از او
خارج شود و گاه که او را در آب بیندازند ... یا جزئیه که خون مجتمعه
او خارج شود ... بطور کلی اگر چه باشد که ...
زیاد ... حجم ... کند و این اجتماع ... در ...
موضعی از ریه که پائین تر ... باطراف که مریض خوابیده باشد ؛

علامات و ... و دوام ... — بروز می نماید ... که دفعتاً عارض شود
و بتدریج ... تا بدرجه ... رسد و اگر چه کنزشیون
... از ریه را فرا می گیرد و علامت ... و ...
سینه بروز ندارد درد ... نفس ... ندارد و گاه ... خارج
... تنفس ... و ... می شنا ... مرض ...
از ... که صدر گرفته است و از ... که صوت
مخصوص ریه ... ناقص ... شده است و گاه شنیده می شود
... و دوام این علامات ... و تا چند هفته و تا چند
... و ... و تمکین ... و ... ریه ...
... صحت ... و گاه ... شده است بطور

۱۹۹ لغنت عارض می‌شود و بالاخره موجب ورم آنست می‌گردد و وفات الیه
که در اواخر اکثر امراض دیده می‌شود نامی سبب آن کنژستیون بسیط
ریه است ؛

اسباب — عوارض قلب و اورطه است که موجب ضعف بدن گردد و
مشاهده شده که بعضی از جهة پیری و یا سبب مرض ضعف
بر آنها غلبه کرده است خیره بروز کند در زنانیکه همیشه بر یک جا
می‌خوابند و زنانیکه مبتلا بمرض قلبی هستند مخصوص ضیق و تابید
قلب و یا ضیق ثقبه‌ها ؛

علاج — برای اینکه مانع تخته شود وقتی مرض مذا باید آنها را که
مجبورند خوابیده مرض در بستر باشند تغییر وضع دهند و گاه به پشت
و گاه بطرف راست و گاه بطرف چپ بخوابانند و استعمال ادویه مختلف
ملیّن با ملایم سرخ صحرا و مقرحات حلابیه غالب منفعت
است و خصوصاً از جهة ضعف مرض مطبوع است و چون در این وقت
دوران دم قلب [illegible] نقصان یابد و خون زیاد از [illegible] صلبه
قلب و ریه جمع گردد اگر یک فصد بکنند که خون جمع در قلب
و ریه کم شود و دوران سهل باشد حاصل گردد منفعت تام از [illegible] و
مشاهده خواهد گشت و هم چنین مانع است استعمال مسهلات و چون

ضعف

ضعف مرض زیاد است باید محللات دم و مقویات استعمال فرمایند ؛ ۲۰۰

قسم سیم از قسمت کنژستیون در بیان کنژستیون احشای بطن است

تمیع احشاء بطن می‌توانند مبتلا شوند بکنژستیون اکتیو یا پسیو لکن
[illegible] لغنت که ممتنع است تشخیص حالات کنژستیون لوز المعده و [illegible]
و معده و امعاء غیر مستقیم و کنژستیون مستقیم که البته بسبب [illegible]
در [illegible] خواهم کرد و نیز ممتنع است در حین حیات
تمیز حالات کنژستیون طحالیه [illegible] کبد ؛

در بیان کنژستیون کبد — تشریح مرضی کبد — حجم در دوره این [illegible]
حالات طبیعی گردد و رنگش قرمز مایل بزردی می‌شود و چون او
را ببرند خون بسیار از او خارج خواهد شد و این امتلاء از همه
قطعات است یا در یک قطعه او

اسباب — این مرض یا اکتیو است و یا پسیو اکتیو آن است
که البته با امتلاء دم باشد پسیو نتیجه رکود است دوران دم است
که عوارض قلب در [illegible] امراض قلب مخصوص تنگ شدن ثقب یا
تابید [illegible] یا نارسا گشتن جدار ها شود ؛

علامات [illegible] — حجم کبد زیاد می‌شود بطوریکه در قرع و لمس
ظاهر می‌گردد که از ضلع [illegible] متجاوز نموده است و مریض حالا [illegible] کند

۲۰۱ وجع و ثقل در پهلوی راست در محل کبد و در این مرض نبض ضعیف
زود و کم ضعف و باشد که زردی در همه بدن بروز کند و از علامات
این مرض است قلت اشتها و کندی هضم و باشد که هم تب عارض گردد
و بسا چون ... در زمان ... بهبودی رسد بعلاوه کنژستیون جسم در اداء بروز
خواهد کرد و دوام این مرض بسیار مختلف است که گاه ... بسیط یک
دفعه در چند ساعت یا چند روز رفع شود و نیز رفع میشود بواسطه
گشوده شدن نزف الدم بواسیری و اگر عارض از مرض قلبیه باشد
پس از آنکه رفع عسرت جریان دم شد تا بنیه کنژستیون رفع شده
و کبد بحالت طبیعی آید و باشد که این مرض مدتی دوام کند و
چند ماه یا چندین سال طول کشد و اغلب نتیجه او کمی تغییر در وضع کبد
که صورت بروز علامات ... و کنژستیون کبد از ... است
که بسیار ... کنند و باعث تغییر وضع آن گردد که ... در جرم
او عارض شود و نیز هیپرتروفی و سیروس بروز کند ⁘

تشخیص — تمیز کنژستیون کبد از هیپرتروفی آن مشکل است
اگر ملاحظه نکنند که بغتتاً بزرگ شده است و یا بتدریج
چه بزرگ شدن کبد در کنژستیون دفعی و در هیپرتروفی تدریجی
و از وضع مداوا نیز میتوان تشخیص داد زیرا که کنژستیون ...

پس از

۲۰۲ پس از یک دفعه رفع شده است و آلت بحالت طبیعی عود میکند
بخلاف در هیپرتروفی و در الحقیقت که مرض مزمن شد طبیب باید
تغییرات کلی در جرم کبد بنمایاند مانند قبض و ... و سیروز و هیپرتروفی
حال که کنژستیون بر خود رفع میگردد ⁘

تقدمة المعرفة — در بلاد معتدل خطری ندارد و بر خلاف است
در بلاد حاره که غالباً منتهی میشود به تغییر در جرم آلت ⁘

علاج — فصد و ارسال علق بر مقعده و علاج عمده اند
و مصرفات جلدیه و مسهلات نیز مفید است و در صورت
[illegible] ادویه مقویه مره مانند جنطیانا و قینا مفید است و نیز نافع
تغییر آب و هوا ⁘

در بیان کنژستیون ... — یکی از حالاتی است که بسیار مستعد و در بعضی امراض است
و ما عرض او صورت ... در بدن ... و بسیار ...
که ... مرض ... و ... او در بیان امراض دیگر است
مانند تیفوئیه و ... دائره و ... در هر مرض شدید
که ... خون ... و چون این مرض نسبت با امراض دیگر است
علاج و رفتار او را در علاج همان امراض بیان نمودیم و
در بیان کنژستیون ... — نیز یکی از آن حالاتی است که اغلب با مرض مبتلا

۲۰۳ ملیف و کثر شیوع آن هم اکثر اکتیو است و شناخته ملیف از حالی

حرارة در حوزه حافره و چنان می نماید که فرج و مهبل ملتهب شده

است و در نشیمن گاه حس ثقل شده و نیز حالی ثقل نزدی

در کشیدن و جنبیدن شکم سفلی در مجری رحم و مجری مخرج و خفقان است

قولنج رحمی بسیار شدید عارض شود مانند آنکه در عسرت طمث

است و علامات مذکوره اگرچه بطور اتصال است و گاه شدت

می نماید و چون موضع را لمس نمایند چنان می نماید که رحم

بزرگ شده است و شکلش کروی گشته و نیز عنق رحم و مهبل حالت

کم تر شده است و ترشح رطوبت مخاطی زیاد ملیف و گاهی

مخلوط است با خون و بول زیاد تر شده و در هنگام خروج اول

حرقت ثقل و این علامات بعد از چند روز رفع شود گاه منتهی

بعود طمث و یا نزف الدم و چون مریضه حامله باشد این

نزف الدم مقدمه سقط است ❊

اسباب — عارض ملیف مگر در زنی که حائض شده و یا منقطعه

الحیض باشند و بعض از زنان می شنیده که اگرچه حائض نمی شوند و در

ایام علامات ... در آنها بروز نماید و بر ظهور رفع ثقل

بدون آنکه علامت ثقل بریزش خون و چون این مرض در ایام حیض عارض

شود

۲۰۴ ثقل مورث انسداد و خواهد گشت و یا آنکه ورم رحم است که

رسد و بسیار عارض ملیف در سه چهار ماه اول حمل و یکی از اسباب

سقط حمل است و عارض می شود از انفعالات نفسانیه و حرکات

بدنیه و جماع ... و گاه بروز کند بدون سببی معلوم مانند آنکه

عارض ثقل در ایام حیض و حمل ... دخول مزاج و زنان که طمث آن

زیاد است مستعدتر اند از سایر ❊

تشخیص — مشتبه ثقل با ورم رحم و تمیز آن لمس از آنکه

در ورم لمس آن ... از خارج و ... از مستقیم موجب ...

ملیف و ... ورم همراه است با حمی و ... از این بخلاف

ثقل ❊

علاج — چون عارض ثقل یا از حیض است یا قبل از

عود آن باید با ... ... که عود رحم را از خون

خالی نمایند و جهت این معمول است ... که در بایستن

بکار کم در مهبل ... از ... و ... کم در موضع

معمول و چون ... رفع ... بر موضع ... انداخته و

در آن وقت که ... مرض باشد خارج از ایام حیض

باشد ... اگر عارض ثقل در هنگام حمل معالجه بر خلاف

حالت

مذکور است و مدرّات مطلقًا را بنا به معمول داشت که هرگاه
هر لطیفه در مواضع مخصوص باشد و مستعمل از خون لیف فصده نافع است و ملینات
و حقنه و نیز آب‌زنات نافع و مفید است و باید هر لطیفه در تسکین کرم اقامت
کند بطوری در تسکین به و چون با سیبالات رفع نقل جامعت
با شرط در محل عجز و اطراف عانه نافع است و اندازه ادرار از حقنه
مفید نیست و گاه هم ضرر میکنند و نیز چون این هم منفعت
نکنند مقرّیات جلدیه باید معمول داشت و زرق حاب بالفعل
در رحم کنند و حقنه است رفیقه آب گرم بر کمر و در زیر ناف
بهتر آن است که دو یا سه فصد نمایند که در هر فصدی بیست و پنج مثقال
خون خارج شود به فاصله دو سه روز و چون وجع شدید باشد
و تشنج در رحم ظاهر شود نافع است و زرق از کم آب و نیز قطره
لودانم رسیده‌ام که یک است به نیک در کنند و چون رفع نقل
تا چهار زرق باید معمول داشت ❊

باب دویم از کتاب دویم در بیان امراضی است که حاصل شوند
از قلّت دم که مذکور شده‌اند در ضمن دو نوع نوع اوّل از دو نوع
امراضی حاصله از قلّت دم در بیان اینمی است لفظ انیمی
در لغت بمعنی قلّت دم است و در اصطلاح اطبّاء عبارت

از تغیّرات چه از جهة کمیت که قلّت آن دم است و چه از جهة کیفیت
که نقصان یکی از اجزاء صلبه او باشد و هرگاه اجزاء او به تفاوت پذیرد
او را با اسم مخصوص می‌نامند و لیکن چون کم او زیاد شود او را همید
راسی میگویند و لیکن چون این دو اسم مختلف یکی را بیان می‌نمایند
لهذا این دو را با هم مذکور نمودیم و یک مرض فرض نمودیم ❊

تاریخ — این مرض مدتی مشتبه بود با سایر امراض تا زمان بحضور
که چون معلوم شده او را بیان نمایند با اسم عام نمودند اهل فرنگ
و جالینوس و ماند هم او را بطور حقیقت دانسته و شناخته‌اند ❊

تقسیم — این مرض را منقسم نموده‌اند با صلی و عرضی و موافق آنکه تغییر اجزاء دم
باشد پس اگر کشف ابتدائی تغییر کند و یا آنکه نتیجه مرض دیگر باشد و نیز
تقسیم نموده‌اند او را بعمومی و موضعی و موضعی آن است که مثلاً در عضو
تفرق اتصالی عارض شده و یا اسباب اخری باشد که این در موضع
معیّن ظاهر شد ❊

تشریح مرضی — خون در بدن کمتر از حالت طبیعی است و اکثر اوقات
طبیعی باشد رقت تمام دارد و رنگش کم است و وزن مخصوصش کم است
و از علامات مخصوصه این مرض است که گلبول کم و کم و اکثر از صد
بیست و نصف که مقدار طبیعی او است شصت و پنجاه و بیست و پنج می‌شود

۲۰۷ خون را جمع کند و هم دیده شده است که به سبب تغییر رسیده و ماده فیبرین
و سایر اجزای صلبه خون کم بیش شده بلکه هر گاه خون از راه
نزف الدم و با فصد زیاده خارج شد اجزای صلبه خون عموماً در نقصان خواهد بود
و باید دانست که گلبول احمر که ثقل آن به مقدار بسیار زیاده است که از جمله
و خود که مقدار طبیعی او است زیاده شده تا به فصد و با فصد بمیرد و جمعیت
ابلیع ام کمتر است در آن ... و گاه دیده شده که در او چیزی مثل دود
در روی است و این از آن جهت است که چون خون در بدن کم است عروق
جاذبه د... را جذب کنند و چون در جریان عروق می‌بینند که هر گاه
خون را در طرف خارج کنند و ... در او ... که بسیار سخت و متعلق
در میان رقت خون است در حالتی که آن رقت بسیار کم است و
در روی غلظت ... لبته ... که او را الکابسول نامیده‌اند
چنانکه در او رام هم چنین است و دلیل است بر کثرت فیبرین
هر گاه گلبول و فیبرین بر نسبت طبیعی باشند با هم ترکیب شده نسج خون
به عمل آید و هر گاه فیبرین زیاده از مقدار طبیعی شود به قدری که
با گلبول ترکیب نیابد و زیاده رو به ... لبته خواهد شد در این حالت
در اورام دیگر که گلبول کم می‌شود و فیبرین به حالت طبیعی است و در
این صورت نیز فیبرین زیاده از گلبول است و آن زیاده نیز مانند ...
لبته خواهد شد

۲۰۸ سبب خواهد شد و این حالت نادر است و در صورت چون ورم در ... قلب
سایر عروق هم آمده و سکته شود و جمیع آلات ... و کم خون کردن و
... از حالت طبیعی شود و ... اطراف نشر کند و رعشه و تقلص اطراف و
در غشی ... و این ... مشترک است هر گاه ... هم شود چنانکه در ... مستقیم
بیان کیفیت خفقان

علامات — خفقان اکثر اوقات از رعونت و جلد ... با دقت و سرعت ملتف
و شبیه است به ... که در او ... رسیده باشد و بلغمه ... و ... و
... مثل ... که ... در آن ... دیده باشد مفقود کعب
وارد گشت جلد ... شده که به عبرت دیده باشد و ... بدن اثر کند
و نبض ضعیف و گاه صلب و ... است و ... رفتن ... نفس
طپش قلب ... شود و تنفس ... بر ... و از تحرک ... قلب
با کمال طبیعی است و ... شده است و از سمع شنیده باشد که صدا از قلب
واضح و شبیه ... و ... گاه شدید و ... ضعیف است و گاه ...
صدا ... که البته است ... قلب و از سمع ... اصوات شنیده
باشد که ... چنانکه از گوش ... در ... خفقان ...
صدا ... که گاه ... است و گاه معدوم ... کند ...
و این صورت شنیده باشد در جمیع ... به ... مخصوص شریان ...

٢٠٩ و سبب آن و این صدا ملیکه که همیشه باشد و گاه زن کععه و بانگ
سرعه کنند و بعضی اصوات دیگر در وقت شنیده شود مثل آنکه اگر شنیده
گوش شود که بغیر آن سبب همین شکل مانند بر بالای مثلث وقت زوقه کنند
و گوش رهم شنیده شود صدای تو و غلط متصل که تشبیه کرده اند آن را بصدای
دریا و این صدا نادر است که تنها باشد و غالب همراه میکند با صدای
سابق که از اجتماع این دو صدا با هم یک صدای مخصوص شنیده میشود که تشبیه
کرده اند آن را بصدای دریا و لهذا آن را صدای شیطان می نامیم و دوباره سعن
شیطان است و در محل این صدا اختلاف کرده اند قدمای از متاخرین گفته
که محل او گوش اندرونی است و بعضی از متاخرین قائل شده اند که از دریده و دماغ
است و دلیل هم به مدعای خود آن نه گفته اند و لیکن آنچه در کتب تحقیق
است آن است که از سبب است نه از هوا و در هر صورت بعضی از عوارضات
دیگر در این مرض ملحوظ میشود که از آن جمله است اختلال در اعمال تغذیه که شامه فاسد
میشود و شهوت غیر طبیعی مانند خوردن خاک و گچ و مانند آن میشود و پاره
اوجاع عصبی در معده بروز کند و بول بیرنگ شده و وزن مخصوص کم شود
از جهت قلت املاح آن و گاه صداع و بعضی اوجاع عصبی در شقیقه و جبهه
ظاهر شود و گاه درد و طنین عارض شود و مریض تنبل و عاری از کار ...
آن شود و گاه ضعف البصر ... و گاه جنون و هذیان بروز کند و هم دیده شده است

فالج

٢١٠ فالج و دوار مرض لطیف انجامد مثل آنکه بسیرعه رطوبت در زیر جلد و در صفاق
که مرکب می شود با قلت الکریات و عروق استسقا و ضعف در آلات تناسل
عارض شده و طمث قلت یابد و خروج آن با عسرت و وجع شود
و گاه بکلی منقطع شود و در عوض آن ... عارض شود که عروض آن غالب
در زنهای ضعیف المزاج است و گاه باشد که خروج طمث زیاد از حالت
طبیعی شود که در حقیقت نزف الدم ... و لهذا گاه باشد که طمث منقطع
شده نزف الدم دیگر عارض شود و این نزف الدم که بر خلط مرض ... افزاید
پیوسته است به الکتیبه

در تقلا و دوام و ... با صفرای رنگ و ... و اختلال اعمال قلب ... علامات آن است
که در این مرض ... و ... ابتدای بروز او ... مانند ...
و ... شدید اطراف و قطع و دوام مرض ... است موافق
... اگر سبب ... باشد که ... عارض شود
... و ... و ...
... سعال ... و اکثر ... و ... باشد
که ... مانند ... و ... که ...
و ... دوام کنند و حالت نقاهت در این مرض بسیار طولانی است و
بسیار عود کنند و گفته اند که اگر مرض ... طول کشد سبب عود ...

٢١١ و خفقانی که کیف و ... چندان اعتنائی باین قسم نیست چرا که در صورت
بروز از کمی سبب الم سیلان و خفقان منجر است و چون طبیعت بهم رساند
یا در اسهال عشی و یا تشنج است و یا در اسهال خفقان مرض بالفعل است که به
زوال ابدال کیف رساند ؛

تشخیص — بسیار آسان است و با مرض دیگر مشتبه نگردد و میانه
او و خفقان تشخیص لازم نیست و هر دو از یک جنس اند بلکه هر دو یک مرض اند و
مذکور التحقیق در الم دو قسم است یا از رقت خون و دیگر از قلت او
و علامات هر دو قسم یکی است و ... چون ... زیاد شد نبض متعدد
و صلب و منتظم است و چون نباشد لین و صغیر است و در اسهال [illegible]
از قلب شاید که ... مشتبه نگردد با مرض قلب و طبیب باید
تمیز دهد آنرا در اسهال علامات مخصوص که در مرض قلبی موجود است و در
اینجا معدوم چنانکه علامت و تقدمة المعرفه بر تشخیص مخالف است و [illegible]
حاله ... اینکه در الم رنگ باخته و ... یا جرب است
و از ترجمه معلوم نگردد که قلب ... حالت طبیعی است و از سمع معلوم نگردد
و شنیده نشود کیف اصوات مخصوصه مرضی که ذکر شد و علامت [illegible]
الم و اوجاع عصبانیه ... که در مرض قلبی نیست و باشد که این دو
مرض با هم ترکیب یابند و ... از سمع شنیده می‌شود صدای [illegible]

[illegible]

٢١٢ [illegible] یا در ... و از ترجمه ظاهر نگردد که قلب ... از حالت طبیعی است
و اگر چه الم در ... مرض مخالفه ... که بهم مشتبه گردند چه [illegible]
اکثر ... طلب ... خون کم شده باشد رنگ ... حالت طبیعی است و یا اینکه [illegible]
... و متشنج است و در نظر اول چنان نماید که مریض مبتلا به ... است
و ... عضو ... وارد ... که ... از آنها
اکثر از حالت طبیعی است و نیز ... مرض ... مختلف [illegible]
... الم ... و اوجاع عصبانیه است بخلاف ... و
... منفعت ... و در الم ... مرض [illegible]
اگر چه ... در الم ... منفعت کند و ... از چند روز [illegible]
... و اشتباه الم یا ... در ... حاصل است چه در ... قلب
قلب ... و ... و رفع شده ... و ... و اوجاع مختلف
زیاد دیده نگردد که ... با ... و صلابت نبض که این [illegible]
... بر ... مبتلا ... و [illegible]
این حالت ... با الم ... و چون [illegible]
... منفعت حاصل نگردد و ... مذکور [illegible]
از ... عارض ... که رفع ... نشد [illegible]
و نیز ... دیده نگردد که در [illegible]

۲۱۳ بنیت و نیز از سمع شنیده بلیغ اصوات طبلی و تشخیص که اهم است در این
آن بحث که معین کنند که ضعف کدام مرض است و یا عرضی از مرض دیگر
روحی است و البته این کفایت می کنند که جمیع جهات را بدقت ملاحظه
کنند ❁

تقدمة المعرفة — هرگاه البته مرض با شدت عسر الطلق نمی باشد تقدمة
المعرفه اش حسنه است و هرگاه با نهایت رسیده و ضعف زیاد روی داده باشد
خطر هلاک طارد بخصوص در اوقات که نکسی پیدا عارض گردد ❁

اسباب — الف عارض بلیغ منحصر بر اثنای جوانان و زنان و در قرون
مستعد تر به عروض این مرض از مردان و بیشتر عارض بلیغ در
اثنای بلغم و غلبه عارض می شود از جمیع اسبابیکه مورث ضعف
بدن می گردد مانند غم و اندوه و غذاهای بد و منزل نمناک
در جاهای پست و مرطوب کم جا که شعاع آفتاب در آنجا کم بتابد
و نزف الدم شدید اهم از آنکه بواسطه جراحت عارض شود یا آنکه جنس
مرض باشد مانند اسهال الدم و قی الدم و نزف الدم و غیره و افراط
فصد بجهت معالجات امراض و پرهیز زیاد بعد از رفع مرض و همچنین
عارض می شود از ضعف امراض مزمنه مانند سل و بروز تب کهنه
سرد صفاق و در بعضی از رماتیسم و مرض برنگیت که مرض مخصوص

بلال

119

زنان طبیعتی که در آن مرض پیدای الحیض در ادرار اهر سد و سرز رو ۲۱۴
بعضی از اقسام سرطان که در آن مرض هضم و تغذیه بدن کم بلیغ بواسطه
ضعف بدن لهذا اکثر عارض بلیغ و هم چنین عارض بلیغ از جهات
دائم که مدت زیادی طول بکشد و درجه کم کوفت که کوفت برای
گوارش هم و هم چنین عارض بلیغ در اثنای رابطه تنفست اجزه
رب و تریق در مدت طول و بعد از ابتدا عروض الم حرکت
وقتی که زنها حامله می شوند طمث خون ایشان کم می گردد و بعد ثبوت کم
شدن طمث در ماه پنج و در ماه نه است و لیکن غیر این در ماه شش به
طول است و بعد از ماه شش زیاد می گردد والیهی از ابتدا کم می گردد
در ماه ششم خون زیاد می گردد از حالت طبیعی و اطبا کمتر در او
معمول داشته اند و از این تجزیه خون معلوم گشته که زنها حامله مستعد
عروض الم هستند و لهذا گاه در بعضی بروز کند و بعد از وضع حمل
رفع خواهد شد ❁

معالجه — بجهت رفع الم ابتدا باید رفع سبب آن نمود اگر
سبب نزف الدم باشد باید سد راه انصباب کرد بواسطه ادویه
قابضه ضروریه باشد باید برفع آنها کوشید و بعد معالجه این ضعف
که افزوده شده خون بحالت طبیعی رجعت نماید و از برای

این باید غذاهای مقوی مستعمل [illegible] تند بلکه تدریجاً و بعلاوه مریض باید
حرکت و با هوا باشد و هم چنین در جائی باشد که شعاع آفتاب بکند و مالش
جلد با اسپیریته معطره و استحمام در آب دریا و هم چنین استحمام در آبهای معدنی یا
[illegible] که املاح [illegible] و حدیدی داشته باشد و ادویه مقویه [illegible]
و [illegible] و [illegible] و شرابها [illegible] و
غیره ولیکن از همه بهتر املاح آهنی است و از املاح آهن که استعمال میکنند
اول براده این است و بعد زنگ آهن و [illegible] کربنات [illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] که [illegible]
از صد مثقال [illegible] و [illegible] و صد و بیست مثقال [illegible]
و [illegible] و شصت مثقال [illegible] قند بقدر کفایت حب
درست نماید بقدر نیم نخود [illegible] از [illegible] تا ده حب در روز
بخورانند و هم چنین داده میشود حب [illegible] که مرکب است از [illegible]
و [illegible] کربنات و [illegible] [illegible] کتیرا بقدر کفایت
[illegible] حب [illegible] در روز از [illegible] حب [illegible] بخورانند بعضی از [illegible]
گفته اند که خون [illegible] بخورانند ولیکن این دوا چندان اعتباری ندارد و [illegible]
[illegible] آهنی است که در او [illegible] و [illegible] گفته اند
که بعضی آهن [illegible] و قدر [illegible] هم مانند آهن است [illegible]

و آن

چون آهن همیشه [illegible] و بیشتر تجربه شده است استعمالش [illegible]
[illegible] کلوروز یعنی
بقراط تا قرن شانزده هم اسم مخصوص از برای این مرض نبود ولیکن چه یونانیها
و چه لاتینها و چه اعراب در مبحث [illegible] جمیع علامات این مرض را
بغیر از [illegible] دیده [illegible] نوشته اند که در قرن
شانزده هم [illegible] این مرض را مخصوصاً و علیحده نوشته و اسمش را مرض [illegible]
گذاشت و بعد از آن [illegible] اسم کلروز را باین مرض [illegible] و تا حال
باین اسم نامیده میشود بعضی از اطبا [illegible] که کلروز مرض مخصوصی است و
از [illegible] فرق دارد ولیکن اغلب از مصنفین این دو مرض را یکی دانسته اند
و هیچ فرق [illegible] در میان این دو [illegible] و در کلروز دیده میشود [illegible]
عضلات و [illegible] جلد مانند [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] و هم چنین [illegible] تنگی نفس و طپش قلب و صدای [illegible]
در قلب و هم چنین صدای [illegible] یا [illegible] شرائین [illegible]
و [illegible] و [illegible] مانند [illegible] در همه [illegible]
[illegible] دیده میشود و هم چنین [illegible] و [illegible]
[illegible] نماید [illegible] و [illegible]
اوجاع [illegible] و سینه و مالش معده [illegible] اوجاع [illegible]

۲۱۷ از صعود بخارات که در یحمیات از یک عضو از بدن هستند و گاه عارض
ملیخولیا و هم جنون و خون جمیع تغییراتی که در اقسام مذکوره معلوم هم می‌شوند
و هیچ فرقی با اقسام مذکوره ندارد و لیکن این عارضه ملیخولیا در دختران قریب بلوغ
و ضعیف و یا آنهایی که ابتدای حیض ایشان شده باشد و بایس و بواسطه حیض علامات است
رحم منقطع می‌شود مانند حبس طمث و کمی طمث و دیگر بعض علامات
سقیمه که زنهای ملیخولیا در وقت حفظ رحم و گاه باشد که طمث [illegible]
بیاید و در صورتی که [illegible] خارج ملیخولیا [illegible] و باشد مانند
اینکه [illegible] مذکوره معلوم نزف الدم [illegible] عارض ملیخولیا و سبب بیرون
کمی و در [illegible] که مذکور شد بر ما چنان معلوم می‌شود که علاج عرضی
نیست و فرقی با اقسام مذکوره و عارض ملیخولیا از کم شدن طمث یا خون
و آنهایی که [illegible] فرقی بگذارند این مرض را با اقسام معتقد بر آن گویند
که این مرض عارض می‌شود از حبس طمث و یا از عقب آن طمث و
لیکن اگر با بهتر ملاحظه بکنیم دیده می‌شود که قطع طمث همیشه نیست
و اگر هم باشد منتج می‌شود از اعراض امراض که در مزاج است پس علاج به قوه
ما فرقی با اقسام نمی‌کند مگر اینکه عارض ملیخولیا در دختران دوشیزه
اما علاج — بعض از اطبا استعمال می‌کنند مدرات طمث را
و دفع علق می‌کنند در [illegible] آنها بواسطه اینکه خون را پس رحم

بدهم

۲۱۸ بدهند و طمث [illegible] در کمی و معتقدین این طایفه بر آن است که حبس طمث
موروث مرض شده است و اگر طمث بیاید رفع مرض ملیخولیا و بعضی معتقد
بر آنند که دختران را شوهر بدهند که از تحریک آن سبب رفع مرض می‌کند
و بعض مسهلات [illegible] استعمال می‌کنند بعض مسهلات [illegible]
[illegible] خون را [illegible] مستقیم مثل صبر و سقمونیا و لیکن مدرات
طمث و مسهلات و [illegible] و اخراج دم [illegible] مرض [illegible]
اما نظر به حالات [illegible] که گاه [illegible] بواسطه عشق این مرض در او عارض
[illegible] در این صورت اگر دختر را به آن شخصی که دختر عاشق او شده
بدهند او بواسطه [illegible] و فرحی که در بدن پیدا [illegible] ملیخولیا و رفع هم
ملیخولیا [illegible] رفع مرض هم [illegible] شد و [illegible] این قسم [illegible] منفعت
[illegible] آهن [illegible] مخصوص این مرض است یا [illegible]
[illegible] بطوری که در اقسام مذکور شد استعمال [illegible] بعض از [illegible] هستند که
بعض از ترکیبات آهن را [illegible] به [illegible] طبیب
[illegible] قسم [illegible] اگر مرض [illegible] قسم [illegible] در او [illegible]
[illegible] قسم دیگر بدهند و آهن را استعمال می‌کنند تا اینکه رفع جمیع علامات
مرض ملیخولیا [illegible] ملاحظه نمایم که [illegible] استعمال آهن رفع مرض
نمی‌کند [illegible] نافع [illegible] بلکه [illegible]

۲۱۹ که آهن در او باشد بسیار نافع است و چون معده نتواند آن را تحلیل برد
یا آنکه از استعمال همین اجزا عارض شود در آن وقت باید آهن را ترکیب
نمود با یکی عصاره تلخ مانند عصاره جنطیانا و یا غبار یا زراوند
سعوطه مانند دارچین و هل یا وجود اینها هم معده نتواند تحلیل
برد باید مدتی آهن را ترک نمود و با استعمال تریاک یا بوزیدان
جوز بعمومی یا کلمبو و غیره رفع ضعف معده و اوجاع عصبانی را نمود
ولی از رفع شدن آنها بنابر استعمال آهن را بگذارد و بتدریج زیاد
نماید و باید دانست که بعضی گفته‌اند که آهن زیاد استعمال شود چرا که آنچه
که در معده زیادتر از روزی یک نخود به تحلیل نمی‌رود و در اجزا
هم زیاده از یک نخود احتیاج ندارد و لهذا باید هم استعمال نخود و را
در وقتیکه یبوست باشد بواسطه حقنه یا مسهلات برطرف بدا
و اما بعینه یا آنکه قدری صبر زرد یک یا دو گندم با حب آهن داخل نمود
در وقت غذا بنوشانند و اگر ضعف که قمامی در طرفین رحم شده مانند
نزف الدم یا زیادی طمث شود آنجا بنابر صبر استعمال نخود در آن
وقت باید روزی چندین با طلا نشود در وقت خراب بیدنم قید و صیقه
نزف الدم رحمی باشد اگر این نزف الدم رحمی در وقت طمث عارض
شود باید در فاصله دو عادت استعمال آهن استعمال نمود که قوت بخون

۲۲۰ واده بعد ساعات دیگر بقدر ده نیم بیاید چه اطبا در زمانه
خون بیاید بواسطه ساعات بقیه قد ممکن نزف الدم رحمی بیان و هم
نخود خون را ساکت نماید ❖

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب سیم الکتب عشرة از کتاب علم طلای انی در اورام و غیره

در بیان اورام عمومی که ورم را بزبان فرنسه انفلاماسیون و بکلمه انگ
و ملگوزی مانند از هم ورم و تهدیده ملتهب یکی جلی و اثر که زیادتر باید اثر
بهم میرسد و هم چنین عوارض شدید در جمیع نواحی بدن و علامات بحرانی

۲۲۱ برص علی و وجع و حرارت ملمس و حجم بدن آنست با تغییر در رنگ تندید
آنست در بشری خطی است و انها که ورم زیاد باشد یا آنکه در یکی از آلات
رئیسه بروز کند همراه تب با حالاتیکه بوده است و ضعفش لیست
بوده است و ضعف ورم است یا حمل وسیع و در این حالت ایشان
زیاد می شوند

علامات موضعی ورم — آنکه ورم زیاد است و این یکی از امراض مهم یکی
از علامات مخصوصه است از برای ورم انتفاخی کشف از لمس که مریض با فشار
جلدی ورم بنفش و هم چنین این مرض بیشتر میشود سوا یخ بوده است ورم و سوا یخ
آنکه ورم عارض شده است در آنکه عروق دم در آن آنست زیاد می باشد
و هم چنین نمود دار میشود یا بطور تنهایی در یک عضو و یا قطعه های منفصل
و یا بطور خطوط لاریزی است که بونهه زن مانند و یا آنکه عارض کشف
مانند شاخهای درخت هم دیده میشود بصورت نقاط و این مرض
می آید که در جمیع آنست متورم یک مرتبه بروز کند و یک مرتبه
نازل شود لیکن غالب بعضی از جاهای عضو معلوم از حیث بیشتر از
سایر مواضع عضو خواهد بود و غالب بوده است مرض در وسط ورم و
و هم از وسط ورم تر میشود بوده است مرض کم میشود تا آنکه
برسد و هم گاه ورم عارض کشف ... محافظ و در جلد از ...

مرض رفع ...

۲۲۲ مرض رفع میشود که بعد از بر ... و دست رفع مرض عموماً نماید و سبب
این مرض از ... زیاده خون است در عضو معلوم که بواسطه ...
در عضو عروق شعریه جمیع آن ... کشف و هم چنین ... عروق تازه ...
میشود که سبب ... آن عضو می ... و از تشریح مرض چنان معلوم میشود که مقدار
دم در عضو متورم ... مرتبه زیادتر از حالت طبیعی باشد و هم چنین
عروق شعریه عضو ... مرتبه حجیم تر از حالت طبیعی ... میشوند و کلبول ها در
میان آنها هست تا ده مرتبه زیادتر از حالت طبیعی میشوند و باین واسطه
... که چون کلبولها در این محل زیاد می شوند و ... از
... در میان رقت دم ... شده و بواسطه ...
... عروق مایه مرض عضو می ...

ورم تغییر حس آنست که ... علامات ... و وجع ... مختلف
از ... تا ... درجه وجع و هم چنین مختلف میشود
سوا یخ آنست ... که ... دارد در ورم ... صفاق و
... ورم ... و وجع خفیف ... و ورم ...
از ورم ... که در ورم ... وجع مانند ضربان ...
و هم چنین شدت ... در ورم جلد که ... ورم در جلد ...
با ... از حس ... و ... که وجع ...

٢٢٣ زنبه عارض شود و نمایی بظهور نرسد تنها باشد که گاهی شدت و ضعف با سینه و پشت
وضعف وجع در اورام هیچ نسبتی با شدت و ضعف حس عضو آلت متورمه
ندارد و چنانچه در ورم فتق صفاق وجع بسیار شدید است و حال
غشی بدکرده بالطبع بی حس آلت و سبب وجع در اورام بواسطه آلت
و فشاری است که به آلت میرسد که بواسطه این انشاع و انتفاخ
تغییر حجم یا در الیاف آن آلت بهم میرسد و بعلاوه وجع که در
آلت متورمه بهم میرسد حس ضربان شرائین نیز گاهی که بعض برای
تعرض که ضربان شرائین در عضو متورمه بیشتر میشود از ضربان قلب
با ضربان سایر شرائین ولیکن این فرق اعتباری ندارد و ضربان جمیع
شرائین بسته بضربان قلب است و ضربان شرائین در موضع متورم
بواسطه زیاد شدن خونی است که به آن عضو میرسد و یا اینکه یک
تغییر مخصوص در غلاف شریان بهم میرسد که باعث بی قوتی آن میشود
در اورام حس مخصوصی آلت متورمه کم یا تمام گاهی مانند اینکه در
زکام شامه بر طرف میشود و گاهی حس مخصوص آلت زیاد میشود
مثل اینکه در رمد مخصوص در ورم عنبیه حس شعاع آفتاب بیشتر
اثر میکند که چشم تاب نگاه کردن بشعاع را ندارد ؛
علامت سیم حرارت مخصوصی است در عضو متورم چنانکه بیشتر حرارت که گاه

بلمس بواسطه

٢٢٤ بلمس بواسطه لمس آن را حس کنند که بیدوه هم چنین میتوانند درک نمایند زیاد شدن حرارت
عضو را بواسطه ترمومتر و باید دانست که حرارت عضو متورم هیچ وقت زیاد نمیشود از آنکه
باطن عضو مشتعل نمیشود هم زیادتر از حرارت [illegible] شخص است و اگر ترمومتر را بر عضو متورم
گذارند و بعد در زیر بغل گذارند حرارت میزان دو عضو مساوی است و یا تغییر یک درجه
این است که اگر ترمومتر را قریب بعضو متورم گذارند حرارت عضو متورم زیادتر از
حرارت قریب بعضو متورم است و اگر چنانچه ورم شدید باشد که حرارت هم کمی
موافق شدت و ضعف حرارت بدن هم زیاد میشود و هر گاه عارض شود در اشخاص
ضعیف البنیه حرارتش کمتر از آنانی است که در اشخاص قوی البنیه و دموی مزاج ؛
علامت چهارم علامت چهارم ازدیاد حجم آلت است و تسکین ورم عارض شود
در رفتن [illegible] یا در جلد حجم آلت ضخیم تر زیاد میکند و قیمتکه در [illegible] صفاق شکم
حجمش تغییر میکند و هر گاه عارض شود در فتق لحمی یا در احشاء حجم آلت زیاد میشود
و سبب حجم شدن آلت در ابتدا بواسطه جمع زیاد خون است و در آخر به
بواسطه ترشح رطوبت در خارج عروق و جمع شدن یک نوع مایعی است
الحاق که بواسطه لنف که [illegible] مانند تغییر شیر تا بدل الحکم ؛
علامت پنجم تغییر یافتن عمل تغذیه آلت متورمه است مذکور شد که عضو متورم
صحیح تر کمتر و سنگین تر و سخت تر میشود و از حالت طبیعی بواسطه ترشح
شیر تا بدل الحکم در خارج عروق و یا در خلل و فرج نسج آلت [illegible]

۲۲۵ سنگین و بخر آنست متورمه شکننده تر می‌شوند و گاه نرم شده تغییر آنست
می‌نماید و این تغییر پذیرفتن آنست مدام از ... تر ... ثقیف به جائی که نفث ...
کمتر باشد مانند ... و هم چنین ... که عروق شریان ... کهنه و ... در
جوف ... آنست کهنه مانند آنکه دیده ... ذات الریه و ...
سینه ...

علامات تشخیص تغییر یافتن ترشح آنست و تغییر یافتن ترشح طبیعت

در ابتدا ترشحی که از آن آلات متورمه باید ترشح شود کم یا خارج ... با یک واسطه
است که جلد ... نفث ... یا غشاء ... کهنه و اگر ورم ... باشد
و از آن قطع می‌شود همچنین سایر آلات و لیکن بعد از چندی ترشح ...
و گاه بسیار زیاد ... و این ترشحی که می‌آید گاه ... ترشح طبیعت با تغییر
... ترشح تازه ... که از جنس دیگر است و مخلوط با ...
... مثل اینکه گاه خون ترشح ... ترشح ...
که ... اجزای خون ... مثل ... خون با الیاف آن
... رطوبت متورمه شیر ... قابل الانعقاد که بعضی ...
... اختلاف آلات ... که ورم ... رطوبتش ...
آلت دیگر است چنانکه در ورم ... شیر ... مانند ...
که در ... رطوبت ... و در ورم غشاء مخاط ... غشاء ...
شبیه

۲۲۶ شبیه ... تازه و چنانکه این رطوبت در ... باید ...
آن عضو ... و ... می‌کشد ... و گاه این ... متورمه را قطع ...
... متقطع مثل ... بنظر می‌آید و ... ورم ... باشد
رطوبت ... از ... که عنقریب بیان ... که ... است
باشد علامات ... از ... در موضع متورم دیده می‌شود در ابتدای ورم ...
آنکه ... ذکر ... شریه ... و ...
و ... ورم ... و ... در ... شریه ...
و ... ورم ... بیشتر ... که ... ورم ...
متورم بیشتر می‌شود ... که ... ورم ...
... انقباض و انبساط قلب ... خون ... که ...
می‌آید در صورت انقباض قلب و ... در وقت انبساط ...
... ورم ... و ... مطابق انبساط و انقباض
قلب ... در این وقت خون ... بیشتر ... و لیکن ...
وقت ... که این ... موقوف شده ... در آن موضع سکون ... باید
و این علامات دیده ... غشاء ... در ...
... در زیر ... که ...
آنست ... با ... و غیره ... اینکه ورم ... شدن

۲۲۷ عروق شعریه میشود مانند آن ماشرا که در موضع متعدد هم عروق شعریه
تازه بظهور رسد باین طور ملاحظه میشود از عروق کهنه طلبول از عروق
شعریه بطور دیگر از عروق شعریه عمود این بین در اطراف آنها شاخ
بسته عروقی پیدا میشود این عروق تازه لازم است که جانشین بشوند
آن عروق مسدود شده و عروقی که در ورم مسدود شده‌اند پی از جوف
هم مسدود میمانند و سد شدن عروق بدین قسم است که در آن موضع که
خون ایستاده طلبول خون جمع میشوند در آن موضع و به بیاض لیفی قابل
الانجماد اطراف بود را گرفته مانند غشاء مسدود میکند ❖
اما علامات عمومی و علامات مجهول است که دلالت کنند بر سمیا سیک مانند
که در اعضا دیده میشود اگر شدت در ورم باشد و یا آنکه درهم موضع
زیاد بود فرا گرفته باشد یعنی علامات مخصوصه آن در بدن عارض
میشود بطور مختلف موافق اختلاف آلتی که متورم شده است مثلا
قبل از بروز علامات موضعی ورم عارض میشود مانند آنکه در ماده
و بعض اعضای کلو دیده میشود و لا اقل عوارض کلی بعد از عروض علامات
مخصوصه ورم است و گاه علامات موضعی و باهم بروز
نمایند مانند آنکه در ورم غشیه صفاق ورم دیده میشود و بعد هم
اختلاف دیگر در علم باید عارض شود بعضی اختلالات دیگر در اعضا

بدن بروز

۲۲۸ بدن بروز می‌نماید که هر یک از آنها مخصوص بعضی آلت است و هم چنین
میشود و ضعف باهم مییابند موافق مزاج شخص متورم که اگر مزاج
شخص در غایت قوی علامات سخت مانند علامات تب ورم است و اگر چنانچه
مزاج شخص در غایت ضعیف البنیه بطور حالت تیفوئیه بروز می‌نماید که باید
طبیب بداند که صاحب ورم حالتش چه قسم است و در معالجه تدارک لازمه
دارد ❖
علامتیکه از خون ملاحظه میشود در جمیع اورام حاده که همراهی نماید با کمی مقدار
فیبرین در خون زیاده از حالت طبیعی میشود چنانکه مقدار فیبرین سه مثقال
در حالت طبیعی در اورام زیاد میشود تا به پنج و هفت و گاه به نه مثقال
هم میرسد که غالب اوقات فیبرین از شش است تا هشت و در نزله زیادتر بالاتر
و از انبار کمتر میشود و این زیاد فیبرین که در اورام التهاب و حیوانات
اعضا هم میرسند عارض میشود هم در تب و هم در زن و هم در جمیع سیاه
و در جمیع امزجه خواه قوی و خواه ضعیف باشند و ضعف او منوط
بشدت علامات موضعی و عمومی بدن و فیبرین زیاد میشود پس از عروض
ورم چنانچه در حالتیکه تازه ورم در آنها عارض شده فصد کنند و در روز
اول نمایند علامات زیاده فیبرین دیده میشود و در فصد ثانی
علامات زیاده فیبرین دیده میشود طلبول‌های خون هیچ تغییر

بالمره رسانند و گاهی که همی کشف سببش مطالبه است که در اورام اطراف است ؛

البومین - در حالت سابق بیان خون گاهی زیاد یافت و هم چنین سابقاً
شده است که کلسترین که ماده‌ای است در خون شبیه به دهن زیاد شده است
و در ادرار خون خارج از عروق غشائی مبتلا است که او را اگر دیابت
نامند و این که ورم دیده می‌شود در اورام و اما دیگر از آن و از این
چنان معلوم می‌شود که اگر چنانچه بسته شدن گوارش در است بیماری
محروم از اورام بود و بیش از علامات عمده است بجهة حدت
مخصوص ورم و اگر چنانچه که این در درون خون نتیجه طبیب بنا به بگوید که
ورم سوء هضم نیست بجهت آنکه برای بسته شدن گوارش چند شرط لازم است
اول آنکه در وقت نفخه خون قطره قطره خارج می‌شود دیگر آنکه دست
را چون مرتفع نگاه بدارند و دیگر آنکه خلاف که چون در اورام ریز و عمیق
و سنگ نباشد و تمیز دادن در موضع ورم بالمره رسد و اگر گاهی
قرمز تر می‌شود و رابطه این است که خون زیاد در ورم مشتد می‌شود ؛
علامات آنکه از لمس دیده می‌شود در اورام آنکه در وقت فشار به عضو
هنوز هم است تغییر است گاه بالمره چنانچه این رطوبت در ابتدا
قدری از بلغم رنگین خون بود جذب می‌شود و هم چنین خیلی زیاد
داخل روی کشف و باین واسطه نشانه آنکه این عروق جذاب

داخل اورام

داخل اورام شوند حجم کم کنند ؛

رفتار و انتهای اورام - از برای علامات موضعی عمومی اورام مانند سایر
امراض سه زمان است که زمان تزاید و زمان وقوف و زمان انحطاط
مرض و هر یک از این سه زمان شناخته می‌شود به واسطه ازدیاد علامات
موضعی عمومی و یا انحطاط آنها بجهت آنکه در زمان تزاید شدت و ضعف
ورم مطابعت می‌کنند با شدت و ضعف علامات عمومی که از آن ناشی شده اگر
ورم کم می‌شود یا شدت بکند همی هم مطابعت آن از اطراف نماید وسط بان
دیده می‌شود که ورم همان حالت وقوف باقی است و حال آنکه همی
رفع شده تمام می‌کشد چنانچه خواهیم دید در ذات الجنب و ذات
الریه و خلاف این بسیار نادر است که ورم رفع می‌شود و همی باقی باشد
و هرگاه دیده می‌شود که ورم رفع شده است و همی باقی است باید چنان
گمان کرد که این ورم رفع شده و ورم دیگر در عضو دیگر ایجاد شده است
که اگر اطلاع را درست ملاحظه نماید مشاهده خواهد شد و هم چنین گاه قصه
تشخیص معلوم می‌شود از تجزیه خون که هرگاه همی شدید و یا نباشد خون را
تجزیه نماید از شدت و ضعف فیبرین بدست و ضعف ورم معلوم می‌شود
بجهة آنکه ورم هر چه شدت نماید فیبرین زیادتر می‌شود و هر چه ورم
ضعیف بالمره رسانند فیبرین هم کم یافت می‌شود که اورام بروز می‌نمایند در

مثل نقطه محدودی و بتدریج زیاد می‌کند و بزرگ می‌شود و بندرت ابتدا
می‌کند دفعتاً در صفحه نقطه منفصل که هر یک از آنها بزرگ شده و بتدریج
بهم نزدیک شده متصل بهم گردند و گاه می‌شود و انبساط ورم گاهی
سطحی است و گاه عمیق و غالب انبساطش از هر جهت یک حالت است
اما غالب دیده می‌شود در دقیقه ورم در جهتی باشد و حال آنکه در جهت دیگر
مانند حالت صفاق و غیره انبساط ورم سطحی است بدون اینکه در
آلات عمیقه سرایت کند و گاه ورم محدود باشد در یک موضع معین
او را فلغمونی گردونسکریت می‌نامند و اگر چنانچه اطراف ورم محدود
نباشد او را فلغمونی دیفوس می‌نامند و در حالت حادیه علم …
که بیان … ورم … محدود می‌گردد و بعضی اوقات
منتشر و گاهی بعضی التهابات … که چنانچه می‌نماید که آنها
ثابت محدود … ورم … و ثابت و نوع منتشر شدن ورم را
مثلاً … بدن و بعضی … که در عضویت مانند ریه و کبد
و غیره … می‌کنند که ورم سرایت … آن …
و … متعلق … از انتشار
ورم … که هر گاه ورم …
عضو مرکب از آلات مختلف محدود … در همان آن …
شده‌اند

شده‌اند و … آلات … مانند … که ورم … عمیق
و … بدون آنکه سرایت بکند در …
عضلانی … در … جا محدود
ماند بدون آنکه در … صفاق … ورم … باورت
… محدود … مانند آنکه در بعضی از فلغمونیه
که ورم … در یک موضع از … اگر به
… عضو را … که ورم
در … فوق آن … برخلاف … که …
… ورم … که منتفخ … اگر …
… مانند … منتفخ … آن ورم
… مانند … تحلیل
… که … مانند و یا … که …
… مانند و یا … حالت … که او را
… مانند … ورم …
… که … مانند … که …
… مانند … مانند …
… حالت … مانند …

نضج

اما انتها — اما تحلیل بهترین انتها و روشها است که در او جمیع علامات موضعی و عمومی بتدریج رفع می‌شوند بدون آنکه یک اثری روبدهد و عضو متورم بحالت طبیعی خود بدون آنکه در آلات او اعمال اختلالی باقی بماند و نشانه که این قسم تحلیل دفعتاً باشد یا آنکه ورم سقط نماید و تغییر یابد ورم قبل از رسیدن بزبان و تجویف [illegible] انحطاط نبض [illegible] بدون آنکه اثری از او بماند این قسم تحلیل را بولیه و لیستانی می‌نامند و در بعضی صورت اگر چنانچه در عضو دیگر [illegible] از [illegible] ورم یا ورم دیگر بروز نماید او را انتقال و بولیه [illegible] می‌نامند و انتقال [illegible] شدن [illegible] انتقال [illegible]

اما تحلیل [illegible] تحلیلی است که [illegible] باتمام [illegible] یک عضو [illegible] بحالت طبیعی خود نماید این تحلیل [illegible] در اورام [illegible] در ابتدای ورم که حادث گشته بوده باشد

اما انتهای بریم — اما [illegible] اورام [illegible] ورم [illegible] در [illegible] که باشد و [illegible] شدن ورم [illegible] شکافته [illegible] از [illegible] یک [illegible] محصوص که [illegible] مانند [illegible]

ورق

وورق [illegible] که در آنجا جمع می‌شوند و در یک صورت نامید [illegible] و [illegible] شکافته می‌شود بدست آید [illegible] که [illegible] در او [illegible] کاه در این [illegible] را [illegible] ملتفت [illegible] نماید مانند [illegible] و [illegible] نماید و قشعریره [illegible] و این علامات [illegible] در ورم [illegible] و [illegible] ورم [illegible] غشیه یا [illegible] نماید این علامات [illegible] مانند آنکه در اورام [illegible] و [illegible] که [illegible] آنها حالت [illegible] شده [illegible]

[illegible] و [illegible] قشعریره

صفات — در اورام [illegible] که خارج [illegible] نمایند [illegible] و [illegible] و [illegible] که در میان [illegible] بسته شده [illegible] و آن [illegible] و [illegible] و اطراف [illegible] و قطر [illegible] و [illegible] حالم [illegible] از [illegible] که [illegible] غشائی که در میان [illegible] یک یا دو یا سه دانه [illegible]

[illegible] بواسطه [illegible] و [illegible] و [illegible] حالم [illegible] از [illegible]

237 ست که قطر آنها از چهار هزار یک میلیمتر یا پنج هزار یک میلیمتر بیش
و گاه هم از ده یک است طلبولهای ریم در میان این دانه‌های کوچک نیست و
در میان غشاء طلبول دیده می‌شود از چهار تا ده ذره بسیار صغیره که همچو
نماید که صلب هسته باشد رقیق ❁

صفت کیمیائی ریم [illegible] گفته است یعنی [illegible] و گاه هم [illegible]
ریم از هزار و دو تا هزار و سی و سه است که ذرات متعلق و [illegible]
و در این قرار معلوم شد که از خون سبکتر و از سرم سنگین‌تر است در آب
انحلال حاصل می‌شود و حل در [illegible] در صد جزء از ریم هشتاد تا نود جزء
آب است و از ده تا پانزده مواد صلبه است که عبارت باشد از فبرین
و البومین و مواد چربی مخصوص کلیسرین و املاح الکالی و املاح فلزات
و املاح [illegible] و تدرن آهن و باید مستثنا نمود ملحهایکه [illegible]
تغذیه می‌شود می‌نماید [illegible] اگرچه در ظاهر هیچ اتصالی بود
و نه به شبیهایکه در میان مجری غذا هستند ندارد ریم [illegible]
[illegible] مانند انکه [illegible] بسیار متعفن در میان آنها باشد و بواسطه
اند و بسوزد که در میان غشاء امعاء و غشاء محیط دمل واقع شده است
و هم چنین در ریم گاه [illegible] می‌رسد [illegible] خون یا [illegible]
غشاء [illegible] باشد [illegible] که ریم در او تولید شده است [illegible]

داخل

236 داخل گاه دیده می‌شود [illegible] ذرات طبیعیه مرض و در ریم متعفن و از
اشیاء [illegible] دیده یافت می‌شود [illegible] و اما [illegible]
و اما [illegible] ریم است که اگرچه صفت کیمیائیست
با علامت ذره بینی تفتیش ریم دیگر ندارد و لیکن [illegible] دارند
که بواسطه آن اثر از سایر ریم‌ها فرق هم می‌رساند مانند ریم آبله و ریم
[illegible] و کسین [illegible] ❁

طریقه تولید شدن ریم گفتگوی بسیار در طریقه حاصل شدن ریم نموده‌اند و لیکن
اعتقادیکه بعقل نزدیکتر است آن است که ریم تولید می‌شود
از [illegible] سطح متورمه که مانند سایر ترشحات بدنی مواد [illegible]
[illegible] از خون که رقت خون از شریه خارج شده متغیر گردیده تبدیل
بریم گشته و چنان می‌نماید که طلبولهای ریم حاصل گشته از فبرین
هایکه در میان سرم محلول‌اند و ریم حاصل می‌شود [illegible] وقتیکه خون در
میان شریه‌ها بماند و آلودت متورم گشته قبل بیان نمودم که ریم
گاه ترشح می‌کند از سطح غشائیه و گاه جمع شده مانند دمل [illegible]
[illegible] در [illegible] هم می‌رسد [illegible] بر خود [illegible] آنها [illegible]
[illegible] و این کیسه بسیار [illegible] و لیکن [illegible] بواسطه غشاء لحمیه [illegible]
[illegible] که مداوا [illegible] می‌کنند از [illegible] هم چنین [illegible]

حاصل شود در دملهای ریزنده ❁

طریقه جذب شدن ایلک بعضی از جراحات ریم را هم از آنکه در سطح اغشیه
نشر نماید تا آنکه جمع شده دمل تشکیل دهد جذب میکنند و در این صورت
نباید معتقد بر آن شد که طبیعت جذب کرده بلکه باید معتقد
آن گردید که در ابتدای طبیعت حاصل شده و در حقیقت [illegible] نمایند که [illegible]
جذب شده ریمی که در دملهای بسیار بزرگ جا گرفته و هم اگر جراحات
بجای خود داشته باشد می‌توان که صورت [illegible] که مریض جمیع
علامات [illegible] در این صورت نباید [illegible] که ریم
جذب شده است بلکه باید معتقد بر آن شد که ریم تغییر [illegible]
و متعفن گشته [illegible] جذب کرده و صورت [illegible] که در حقیقت
جذب متعفن است که [illegible] نه جذب ریم که
[illegible] ❁

اما انتهای بعضی ناقورا بسیار [illegible] که اورام [illegible] ناقورا
یعنی [illegible] که در طب [illegible] وقتیکه حاصل [illegible]
و یا بواسطه آنکه از [illegible] خارج [illegible] حاصل شده ورم بهم میرسد
و غالب باید [illegible] سبب [illegible] ناقورا در اورام
شد و چون بیان کردیم همه آنها در اینجا [illegible] تطویل است و در مبحث

علاج ناقورا

خفیف ناقورا به تفصیل بیان خواهم شد ❁

اما انتهای جراحت اما جراحات [illegible] که در
اغشیه مانند جلد و مخاط بهم میرسد و همچنین جراحات مانند [illegible]
ناقورا مذکور [illegible] اورام [illegible]
[illegible] استعداد بدن [illegible] باشد [illegible] ❁

اما انتها اما [illegible] از جذب شدن ناقص [illegible]
حاصل شده [illegible] رفع [illegible] صفت بهم رسانده [illegible]
[illegible] مانند حالت صحت [illegible]
در یکی از آلات رئیسه باشد و از هیچ آلات بدن که [illegible]
[illegible] کرده ❁

مرده شدن عضو عضو کشیده [illegible] در وقتیکه [illegible] تازه در موضع بهم
رسیده [illegible] وقتیکه جراحات زیاد باشد جلد [illegible]
[illegible] و در آن وقت طبیعت [illegible] تازه در [illegible]
[illegible] بسبب کشیده شدن اطراف [illegible]
آلات [illegible] بیرون میروند و [illegible]
[illegible] ❁

تقسیم اورام بواسطه [illegible] [illegible] در اورام بهم میرسد [illegible]

از یکدیگر مختلف میگفتند در رابطه رفتار خودشان و در رابطه حالت عمومی که در آنها ۲۳۹
است و در رابطه تماشای قسم اول از اختلافات اورام در رابطه رفتار
آنها که منقسم میشوند باورام حمیده و اورام خبیثه اورام حمیده آنهائی هستند
که شدت زیاد در علامات عامه و موضعی نباشد و رفتارشان بطئ باشد
و آنچه تا کنون ذکر کردیم از این قسم اورام است و در طب در درجه دیگر از
این اورام حمیده برقرار کرده‌اند که یکی را [illegible] و دیگری را [illegible] گویند
مانند [illegible] شدید و [illegible] فاصله است ما بین حاد و مزمن
و اورام خبیثه آنهائی هستند که رفتارشان سریعست نباشد و علامات عمومی
و موضعی ضعیف نباشند و اورام خبیثه یا از ابتدا مزمن نیست یا اینکه بعد از آنکه
از اورام حمیده در قدیم غالب از امراضی که در تغییر تغذیه آلت باشد
یا اینکه آلت تغییر [illegible] هم چنین امراضی که از رویش آن یک آلت
تازه در بدن [illegible] را [illegible] مزمن میگویند و [illegible] در درجه
ورم مزمن میگفتند ولیکن این [illegible] صحیح نیست نه به آن زیادتی
است که [illegible] میگفتند و نه به اینکه [illegible] باید کرد
اورام خبیثه [illegible] در [illegible] حیات [illegible] و [illegible] و
اگر هم باشد بسیار ضعیف [illegible] و گاه [illegible] شدت [illegible] و [illegible] میشوند
بطورهای مختلف بروز مینماید و علاماتیکه عموماً در اورام خبیثه دیده
میشد

۲۴۰ میشود مانند آنچه که در جای خود مذکور شد اورام خبیثه اختلال گاه
اعمال آلات پدید می‌آورد ولیکن این اختلال با وجود علامات عمومی [illegible]
ورم مخصوص [illegible] زیرا امراض دیگر هم موجب این اختلالات میشوند و گاه
گاه بسیار ضعیفست و گاه بسیار شدید و در رفتار مرض بسیار مختلفست و
آلات مجاوره را از [illegible] طبیعی [illegible] میگیرند و [illegible] یا [illegible] میشوند و
عمل تغذیه آلت مجاوره تغییر می‌یابد که حجم و صلب و شکننده میشوند
و گاه مجروح میگردند ولیکن آلت تغییر [illegible] و [illegible] طبیعی
میماند [illegible] و در [illegible] که موجب تغییر آلت میگردند نیز آلت مجاور
[illegible] و دیگر [illegible] ساخت آن آلت [illegible] و هم چنین اورام خبیثه موجب
[illegible] میگردند در این صورت [illegible] میگردند و موجب [illegible]
و هم چنین اورام منقسم میگردند به ورم ساده و ورم مخصوص اورام ساده آنهائی هستند
که [illegible] مخصوصی در مزاج شخص معلول با وجود آن سبب ورم نباشد
و اورام مخصوصه آنهائی هستند که سبب مخصوص داشته باشند مانند خنازیر و
[illegible] که [illegible] سبب [illegible] رفتار و [illegible] که دارد از
[illegible] اورام مخصوصه نامیده شده‌اند و هم از این [illegible]
[illegible] و اورامی که در [illegible] بهم میرسند و از
این قبیل شمرده‌اند [illegible] را و این اورام مخصوصه را [illegible]

اورام تمیز داده اند بواسطه اینکه آنها نمی توانند عارضی شوند بواسطه اینکه
مورث اورام گردند و بعضی از آنها محدود به قسمتی معین در انواع
معینی دارند و تغییر یافته بنظر میرسد بواسطه حالتیکه از بروز عموم اورام
ناشی اند و هم چنین اورام مختلفه ترشح از یکدیگر بواسطه اشکال فصل بیع
و التهابی که در او بروز میکند چنانچه اگر ورم در غشاء مخاطی عارض شود
هرگاه حاد باشد لون غشاء قرمز میگردد و هرگاه مزمن باشد سیاه یا بنفش
میگردد و این لون سیاه هم که در اورام مزمنه بهم میرسد بعد از مرگ
باقی میماند و لیکن لون قرمز که در اورام حاده بروز می نماید در حین مرگ
کم میشود که اغلب بعد از مرگ دیده نمیشود و هرگاه ورم دوام
بهم رساند بعضی تغییرات در عمل تغذیه غشاء پدیدار میشود و غشاء
شکننده و نرم و گاه نازک تر از حالت طبیعی و اغلب ضخیم تر گردد
و بعضی بر آمدگیها در سطح او بهم میرسد و مفروش میشوند از یک ترشح
مانند زرشکی یا غشاء کاذب و مواردی میشود که غشاء مجروح گردد
و این جراحات یا در طرف غشاء بهم میرسد و یا در غدد مخاطی و غشاء
مخاطی متورم میگردند که بدون اینکه مجروح بشود چرک نماید و لیکن بعضی
از مخاطیین هستند که بدون اینکه مجروح بشود چرک میکنند مانند
غشاء مخاطی مجرای تغذیه و بعضی بخلاف معده مجروح شدن چرک
میکنند

میکند مانند مجرای بیضه و پرده صماخ و مجاری ریه و ملتحمه چشم و غشاء
مخاطی مهبل و رحم که همه بیشتر مجروح میگردند و غشاء مخاط هرچند ورم شدید
باشد التصاق بهم نمیرساند مگر در صورتیکه تفرق اتصالی در او پدید گردد و
اگر غشاء مخاطی بر طرف شود دوباره حاصل میشود بواسطه غشاء لحمی مجاورش و این
غشاء تازه یا کم رنگ و یا بنفش تر از غشاء صحیح و خمل و غدد مخاطی
در او بهم نمیرسد و لهذا شبیه است به غشاء صفاقی و لیکن بعد از چندی
جمیع صفات غشاء مخاطی در او بهم میرسد و مانند حالت طبیعی میگردد
و از این جا معلوم میشود که التیام یافتن جراحات غشاء مخاطی بواسطه
کشیده شدن و جمع شدن غشاء نیست که مایه تنگ مجری میگردد و لیکن
اگر بر طرف شدن غشاء مخاطی همراه باشد با بر طرف شدن غشاءهای دیگر
آن وقت بدین نحو التیام نمی یابد و لابد است که کشیده و جمع شود مثلاً در
وقتیکه جراحتش در روده یا در معده بهم رسد که هر سه غشاء را بر طرف نماید
لابد است که آلت و اطراف جمع شدن التیام یابد و مورث تنگ مجری گردد
اما اگر ورم در غشاء صفاقی بهم رسد در ابتدا یبوست در غشاء بهم رسد و
که بعد تبدیل گردد به ترشح رطوبتی یا مائیتی اضافه که در میان دو ورق
مایع سیالی و الیاف لیفی بعد باشد غشاء صفاقی نه ضخیم میگردد و نه قرمز و این
خاصیتی که خیال کرده در او بهم میرسد حاصل میشود بواسطه خشک شدن مواد ترشحیه

۲۴۲ اینجا نمی‌توان بطریق عموم بیان نمود لهذا در موارد آنها بالخصوصه
بیان می‌کنیم حالات مختلفه اورا را در جاهای خود و همچنین
اورام نفوخ آلات را هم مانند استخوان که در اداره جراحت گفته آمده
این کتاب بیان تخصیص نمود ؛

تشخیص اورام

در صورتیکه ورم در خارج بدن باشد تشخیص او سهل است
و به آسانی تشخیص داده میشود ولیکن اگر اورام در داخل بدن یا در
مواضع عمیقه واقع شده باشد عسرت در تشخیص آنها بهم میرسد زیرا که
اغلب بروز آنها معلوم نشود مگر بعد از پیدا شدن بعضی علامات عمومی و
مجهوله مانند ... بدون اینکه علامتی از موضع ورم بروز نماید و
در اینجا هم از امتحانات دیگر ... ورم در بدن نمود
مثلاً اگر خیلی بدون رنگ باشد و پرده ... البته ...
ما التهاب یا غیر ... نباشد معلوم میشود که ورم موجب است که آن
... بواسطه امتحان جمیع آلات بدقت تمام
و پاره از هر یک از وجود یکی از علامات مذکوره نباید قیاس نمود
که در اینجا ورم ... مثلاً سرخی که یکی از علامات ورم است غالب
نمیشود بهر یک ... بلکه ... شدید
بیاض البیض ... که دیده میشود دلیل صحیح است ... ورم

۲۴۳ در روی غشاء که اگر بواسطه شکستن یا طور دیگر این مایع را از روی آن
بردارند صفاق را بحالت طبیعی دیده میشود و اگر غشاء را در
موضع خودش ملاحظه نمایند سرخ به نظر می‌آید و این سرخی نه از آن است
بلکه از غشاء لحمی است که در زیر او واقع است و هر گاه غشاء صفاقی
... که غشاء لحمی با او نباشد اثر عروق در او دیده نمیشود و
بعضی از صفاقها بواسطه ورم شکننده میگردند مانند ام الرقیق و صفاق
بطن بعض دیگر ... حالت طبیعی ... مانند صفاق صدر و کلیه قلب و غشاء
صفاقیه ... از اورام الصفاق بهم میرسد و این الصفاق حاصل میشود
بواسطه خشک شدن مایع بیاض البیض ... که بعد از ورود عروق
در او حاصل شده و بتدریج صورت مختلف حاصل مینماید که گاه شبیه به بند
لحم و گاه شبیه با غشاء لیفی شده و سطح صفاق را بهم متصل میسازد
و گاهی از اوقات این مایع مانند تخته ... صفاق ... که
... شبیه است به بیاض البیض و میشود او را از روی غشاء برداشت
بدون اینکه تغییر در غشاء صفاق بهم رسد و اورام صفاق تمیز داده
میشود بواسطه ... و شدت علامات و رفتارشان بسیار
و نادر است که منجر بجراحت و یا ... ؛
اما ورمی که در سایر آلات بهم میرسد از ... که دارد

اینجا

۲۴۷ و هم چنین از وجهی دیگر تقدم آن حدث به وجه ورم زرد که به آنکه متعلق
به ورم مجاورت در یک شکل آن نحو دارند که با وجه مقدم هم نحو است ؛
تقدمة المعرفة — لیته است به آنکه تقدم بعضی از آن متوسط
از اعضاء رئیسه شبه خطرش بیشتر است از اعضاء غیر رئیسه و هم چنین
شدت و ضعف ورم و طبیعت ورم که از چه جنس است و سبب
اورام با نتایج که خواهیم داشت و هم چنین مختلف است تقدمة المعرفة
به قوت و ضعف مریض و شدت و ضعف علامات عمومی و جهل
و سن و نحو اینکه طبیب بنا به معالجه را می‌گذارد ؛
اسباب — اسباب اورام بسیار است که بعضی از آن اثر می‌کند در موضع
متورم بلا واسطه مانند ضربه و سقطه و داغ به جوی و بعضی از آن
از آنها اثر می‌کنند با واسطه مانند که اثر سرما در پاها صورت
حصول می‌کند کما می‌گفتیم و هم چنین بعضی از آنها به سبب که بی از ورزش
یا استعمال العضو در یک موضع از بدن که بسیار دور از محل است شده
حاصل می‌شود مانند زنی که اگر به مقدار متعارف بیش از اندازه کار کند
صورت جسم تاطی می‌شود کما می‌گفتیم و هم چنین از اسباب با واسطه اورام
معلوم است که بعضی از آنها در آن موضع که استعمال شده است باعث
ورم می‌کنند و بعضی در محل دیگر و گاه اورام بروز می‌نماید در
انکه

۲۴۶ انکه سبب مخصوص مشابه به ضعف و این قسم از اورام را بعضی تا به حس نمی‌رسند
و هم چنین اورام بروز می‌نمایند بی واسطه خارج شدن از سنه ضروریه
و ضعف زیاد و از اثر سرما به بدن و باید دانست که سبب بعضی اورام
اثر حالات از بدن مخصوص است که حد اعتبار شخص را برسند و
اسباب مستعده اورام نیز زیادند مانند سن و نوع انسان
و آب و هوا مستعد می‌کنند اشخاص را به قبول از اعضاء نمکی ما نیز ایشان
جبال خیال می‌گفتند که از جهت قوی مستعد می‌کنند شخص را به عروض اورام
ولیکن خلاف این معلوم شده است و اشخاص ضعیف مستعدترند به عروض
اورام بی واسطه بلکه آنها بیشتر از اشخاص قوی است اعتبار قوانین معتاد
نمی‌کند با اینکه بیشتر صورت اورام می‌گفتیم ولیکن ضعف البنیه از این
معاودت به اندازه ولیکن باید دانست که هرگاه ورم عارض
شد در اشخاص قوی البنیه شدت علامات بیشتر خواهد بود و حقیقت
اورام زیادی و دفعتاً و بتدریج در یک شخص بروز و سبب آنها
از برای آنها نتوان بیان نمود در آن وقت می‌گویند که اورام
بی واسطه یک مستعد او جهت است که در این شخص ظاهر رسیده است
مانند که ز القینه و در این صورت این اورام می‌توانند در
جمیع آلات بروز نماید و با اینکه در آلات یک عضو عارض

۲۴۷ شوند مانند آنکه دیده می‌شود که ورم در چنین غشیه صفاقیه پدید
و هم چنین این استعداد مزاجی را اسم جنس اورام که بود و القنه
و می‌بینیم به دقت چنان می‌دانسته که از جهت قوت این استعداد را
به هم می‌رساند و مرض اصلی اشتقاقی را مستعد به بروز اورام زیادی می‌نماید
و از این جهت باید فهمید که هر وقت خون بتواند که پس از منجمد
شدن غشاء مخاطی سبب او را آن البته تف مستعدی می‌کند صاحب
خود را به عروض اورام و طور دیگر آنکه هر وقت لنب الیاف دم
با طلبول دم تغییر مخصوص مستعد به عروض اورام می‌کند و هم چنین
به تجربه معلوم شده است که وقتیکه عدد گلبول‌های خون را کم نمایند
در آن شخص دیده می‌شود بعض گشتریون که ملتهب می‌کند با ورم
علاج — شرط اول معالجه اورام التهابات آن است که رفع سبب آن نمایند
و عضو متورم را بقدر امکان راحت بدارند و بعد از این
در رفع خود ورم بکوشند و از برای رفع ورم باید اولاً به فصد
و در استعمال مخصوص از جمله تنقیه استفراغ دم چه موضعی و چه عمومی فصد
در وقتی می‌نمایند که ورم زیاد و کبد شدید باشد که صورت شان کرده
و طبیب از عمل فصد باید ملاحظه آنکه متورم را هم بکند
چنانکه در هر مرضی که هر آنها یکی درجه باشد و یکی مستعد به ... است

الریه

۲۴۸ الریه و دیگر اعضاء در صورت داشتن شدت التهاب لازم است که در وقت
الریه فصد نمایند و همان حکم را هم دارد بدون فصد معالجه می‌شود نباید
چنان گمان کرد که فصد علاج لازمه جمیع اورام است بعض از اورام هستند
که بدون فصد هم معالجه می‌شوند بلکه بعضی بدون فصد زودتر معالجه
شوند و باید فهمید که فصد یکی از معالجات کلی است و در بعض که
هر وقت اطراف در افراط اورام نمایند صورت شان را قرمز می‌کنند که
علاج آن می‌کند مستعمل پس در افراط خون طبیب باید نهایت ملاحظه
را بکند که فصد تنها نماید مگر در حالت لزوم و باید دانست که فصد و
سایر ادویه که در عموم اورام استعمال می‌شود که آنها را معالجه عمومی
نامیده اند مخصوص نیست به رفع اورام و گاه است که بایستی مانند که
اثری در مرض ننماید در جائیکه بعضی از ادویه دیگر اثرها داشته باشد
و این البته به یک حالت مخصوص است که در شفای هم می‌رسد که بعضی از ادویه
اگر چه قوی باشد اثر در آنها نمی‌کند و حال آنکه بعضی دیگر اگر چه ضعیف
باشد اثرها در آنها می‌نمایند و گاه فصد به واسطه حالت مریض که
ملاحظه است مانند ضعف زیاد و سن و پیری و حالت بی خونی یا کلورتیک
که در آنها اگر چه ورم خیلی شدید باشد طبیب باید از فصد احتراز
نماید و گاه هم اتفاق می‌افتد که طبیب مترددی باشد که استعمال فصد

مثلاً ورم شدید حاری شخصی را عارض که بر قوت او تکلیف میشود طبیب
بیمالنش می آید می داند که ایا این ضعف و خفقان قوی از ضعف مزاج است
یا آنکه از شدت ورم که بر عضو غلبه کرده است پس لازم است که طبیب عاقل
او را الدت سابق او بکند و بعد از آن بگوید که هم از او الدت سابق طبیب
مدرک مرض را می تواند تجویز بکند و لیکن طبیب می آید که در بکند که آن
نبض را از او تشخیص مرض بدین کند که اولاً فصد می نماید و خون را خارج
می نماید بمقدار بیست مثقال و در اول وقت اگر دید فصد نافع اتفاق افتد
بتدریج فصد می نماید تا آنکه رفع مرض بشود و فصد را هرچه زودتر بکنند
منفعتش بیشتر خواهد بود و لیکن نباید چنان خیال کند مانند قدما که
در ورم تا یک زمان مخصوص میتوان فصد نمود اگر از آن زمان بگذرد
فصد نباید نمود و این حرف خلاف است و این ایام اهم کسی عقیده ندارد
دم حادی فصد نشود از شدت و ضعف علامات مخصوص و موقوف است
ورم مدوی که هیچ ملاحظه در سن مریض نباید کرد که طبیب حاذق
باید فصد نماید و بمقداری که می داند لازم است همان مقدار خون
بگیرد و هم چنین اگر یک فصد کفایت نکند فصد را مکرر نماید بفاصله
دو سه ساعت آنکه بلکه بر اورام ... ابتدا آن ساعات ترک تا زنی
و لیکن بطور عام نمی توان بیان کرد که در هر ورمی چه قدر باید خون
گرفت

گرفت و در هر فصدی چه قدر و طبیب باید از ملاحظه شدت و ضعف
علامات و از ملاحظه بنیه مریض و از اشتهای حالت خون باید بداند
بالای مریض در کسانی ملاحظات را نماید و باید ملاحظه نماید که از
فصد زیاد می ترسند و خفقان رفع مرض را مخصوص او در مرض خون مخصوص
را از طرف خالی حفظ الصحه دارد که با هیچ حالات حفظ الصحه کند و خفقان را رفع
نخواهد شد پس طبیب نباید اصرار داشته باشد که این ورم باید بحران رفع
شود و با باید را به نوعی متوسط فصد باید یک دفعه دیگر فصد لازم باشد
باید به آن حالی که ضعف بگذارند که طرف حالات خونش را بگیرند و بعد از آن که
فصد کفایت نمی کند بجهت رفع اورام و گاه انتشار و فصد موضعی بروز بکنند
مانند استعمال علق و حجامت و زالو مانند فصد اورده که در جمع شده در آن باشد
و اغلب زالو را باید بموضع متورم انداخت و باید از آن که تا پدر الی که از
انگیزاین خون که زیاده میرسد و زالو و حجامت باید بمقدار به موضع استعمال
کرد که به قدر کفایت خون را از موضع بگیرد و هم گاه کمتر از آنچه لازم است
استعمال نمایند بهتر است و ورم را افزاید و گاهی که جرم ضعیف شود در اطفال
بدن یا در غشیه بعضی نماید ... استعمال زالو یا حجامت رفع کند
و اورام رفع میشوند با استعمال ادویه منضجه که طریق استعمال آنها معلوم است
مانند زنبق از دو ... ملاید نش از خارج گاه اورام شدیده را تحلیل میدهد

۲۵۱ در این صورت چنان خیال کرده‌اند که چون خون را رقیق می‌کنند و بدین سبب
تحلیل رسوب در این قسم هیچ وقت به ثبوت نرسیده و بعلاوه در
ورم دهان بواسطهٔ استعمال میوه دیده شده است که [illegible] خون مانند
آنکه در سایر اورام زاید شده است و در اورام استعمال می‌شود ادویه که
گویند استیمولانت می‌باشند یعنی ضد [illegible] و هیچ [illegible]
یعنی مقویات و این ادویه‌جات که غالب [illegible] اثر سم می‌شناسند
بمقدار زیاد استعمال نموده بدون آنکه اثر سمیت در مریض ظاهر شود مانند
آنکه نیکوتین را تا چهار پنج نخود می‌خورانند بدون آنکه قی یا اسهال حادث
شود و در اورام جلدی حافظ ادویه محرکه و [illegible] استعمال می‌شد
که اصلی منفعت از استعمال آنها حاصل می‌شود مانند که در رمد و
ورم رحم و مهبل و حلق و مقعد اعم از آنکه حاد باشد یا مزمن از
سوزاندن با سنگ جهنم [illegible] حاصل می‌شود و بعضی ادویه‌جات
نافعی در اورام استعمال می‌شوند که عمده آنها از این قرار است از جمله
است پرهیز و اشربه مبرده و ضمادات ملینه و ملینه و استحمام
موضعی و عمومی و استعمال آب سرد و [illegible] و مفرجات خواه
در مجاری تغذیه مانند مقیء و مسهل و خواه در جلد مانند ضمادات
محرکه و بادکش و شمع ذراریح و بعضی از علامات احداث که
طبیب

طبیب باید بدفع آن بکوشد از داخله است و هیچ [illegible] شدید باشد ۲۵۲
سورش ازدیاد التهاب عضو متورم می‌گردد بدین معنی که اگر چه
و هیچ نتیجه ورم [illegible] اگر [illegible] باعث ازدیاد [illegible]
کشف و [illegible] بواسطهٔ هر گاه از استعمال ادویه ضد ورم تحقیق در
[illegible] باید حذر است چه از [illegible] و چه از [illegible] استعمال ادویه
[illegible] که بدون واهمه [illegible] اورام [illegible] استعمال کنند
و [illegible] از [illegible] اختلالات عصبانی است که اگر [illegible] طبیب
[illegible] المعالجه آن بکوشد و بایی واسطه استعمال [illegible] ادویه مشهوره [illegible]
[illegible] و هر گاه ضعف زیاد بر مریض مستولی گردد باید همچنین استعمال
مقویات قوی بر مزاج [illegible] آن در معالجه ورم بکوشند

باب اول از کتاب اورام در بیان اورام آلات [illegible] و مذکور [illegible] در ضمن شش [illegible] در اورام مجاری تغذیه [illegible]

در اورام دهان که [illegible] مانند لفظ
الت که [illegible] قرار گذاشته‌اند از [illegible] نموده‌اند اورام
که در [illegible] دهان بهم می‌رسد و ورم دهان مختلف [illegible]
[illegible] در [illegible] یا در [illegible] و [illegible] یا صورت
ورم [illegible] اسباب [illegible] قرار منقسم می‌کنیم [illegible] و اینه

٢٥٣ ماقوزِ یعنی ورم با بثره و سوکه که دانه‌ها سفیدی است که در غشاء
مخاط دهان بهم میرسد و دیفتریتی که این مرض از یک جنس
ملیا شده که در این مرض رطوبت متراشحه از مخاط تغییر می‌کند و از این
قبیل است استوماتیت غانگرنوز یعنی ورم ممیّد غشاء مخاط دهان
و استوماتیت اولسروز یعنی قسم غشاء مخاط دهان با جراحت قسم
اخیرش که استوماتیت مرکوریل باشد یعنی ورم غشاء مخاط دهان که
حاصل شود از استعمال زیبق بعض از حکما می‌تواند این غشاء مخاط دهان
را هم در این مبحث بیان می‌کنند و چون ما امراض ما‌نتوانیم
را در فصل علیحده بیان خواهیم نمود می‌تواند این دهان را هم در
آن موضع مذکور خواهیم داشت ؛

قسم اول از اقسام ورم دهان در بیان ورم بثره دهان است

اما استوماتیت اریتماتوز عموماً این مرض ابتدا می‌کند بدون
مقدمه و ظاهر می‌شود بواسطه سرخی کم یا زیاد که غالب در یک جای از غشاء
دهان دیده می‌شود که گاه در تمام لثه است و گاه در جای که صورت
اتفاق را دارد و صورت ناتحی را یا لا لثه می‌شود مانند
و این مرض همراهی میکند با حجیم شدن عضو متورم و تیکیدن حس سوزش
که شدت می‌کند از خوردن هوای سرد به موضع متورم و هم خیلی شدت
می‌کند

٢٥٤ می‌کند از مأکولات غذائیه و از حرکت زبان و سوزش زیاد می‌کند در وقتیکه
ابتلع شود مواضع التهاب و دندانها مخاط برهنه باشند و هم چنین شدت
می‌کند در وقتیکه شقاق در مخاط بهم میرسد در ابتدا رطوبت موضع متورم
کم شده و خشکی در دهان پیدا میشود که بعد رطوبت زیاد شده و بیشتر از حالت
طبیعی ترشح کند و نفث رقیق از دهان خارج نماید و گاهی هم ریزش آب
دهان بدین میکند که صورت ادیت ... غالب جمیع و بدون
خطر است اگرچه در اطفال بسیار کوچک بروز کند و بعد از چند روز شفا حاصل
شود و گاه او پیتلیوم از روی موضع متورم بسا پرچه‌های بزرگ جدا میگردد
و غالب اعراض نمایان کند در جمیع اعراض امراض دهانها را که بعد مذکور خواهیم
و گاهی میشود بعضی از علامات در اطفال که میخوانیم دندان در بیاورند یا
بواسطه استعمال ادویه محرکه یا اشربه بسیار گرم و یا بسیار سرد و همچنین گاهی
میشود از زیاد شدن دندان و جمع شدن جرک در بن دندان و گاه گاهی
میشود بدون سبب واضح و در باقی مذکور خواهیم که در ارجح و بسیار از اوقات
مخاط دهان متورم میشود با بثور ... که مشابهت داشته با بثور است
جلدیه که در ابتلای ... مرض با قاعده و منتظم بروز می‌کند و در ارجح بدون
قاعده و غیر منتظم و معالجه معقولات مزمزه ... بعضی اشربه ملطفه و
ملینه و پرهیز نمایند از استعمال اغذیه تند و حار ادویه و انتخاب میکنند

۲۵۵ اغذیهٔ که نرم باشد و تا بدان حد نباشد که مخاط را مجروح سازد و منقطع زیاد
لازم نداشته باشد و باید در رفع سببی را که مورث گردیده است اگر گاه
سبب چرک دهان باشد پاک می نمایند و اگر رحیم شدن دندان باشد رفع
آن می کردند در ورم دهان که همراه می نماید با تغییر در ترشح مخاط و
این مرض شناخته نیست و بواسطه بسته شدن در موضع متورم یک قشر
تازه در روی غشاء مخاط متورم دو نوع از این مرض را باید تشخیص داد که
هیچ نسبتی با هم ندارند و بواسطه بی وجهی که اساسا علامات و وجه بواسطه
مشابهت بدین واسطه باید هر یک را در مبحث جداگانه بیان نمود و آنها
عبارتند از استوماتیت دیفتریتیک و مولیه ؛

قسم دویم از ورم دهان در بیان ورم مخاط با تغییر در ترشح او است

اما استوماتیت دیفتریتیک که ورم غشاء مخاط دهان با غشاءهای کاذب است
و مرض است از جنس خناق و ورم حلق با غشاءهای کاذب و بروز می نماید توسط
جمع شدن در غشاء مخاط دهان غشاء خاکستری رنگ بسیار نازک و اغلب
در ابتدای بروزش در کنار لثه می باشد که لثه ضخیم شده و خون از او ترشح می نماید
و لبه مجروح شده و در سمت داخل عضله رخساره از همین غشاء بروز
نموده و بعد در تمام دهان سرایت می کند و این غشاء کاذب ملتصق است
بمخاط و بعد مخاط قرمز و ضخیم گردیده گاه خشک بنظر می آید و گاه مجروح
می باشد که

۲۵۶ و باشد که گاهی طول می کشد تا دو ماه وقتیکه این غشاء کاذب را از مخاط بکنند
بر خلاف غشاءهای دیگر بیچاره و بسته باشد و گاه قدری خون بزیر غشاءها
ریخته شده لون او سیاه گردد و بواسطه این و بواسطه این بیماری را غشاء
کاذب عفونتی در این مرض در دهان هم سرایت می کند از اطباء خیال کرده اند که
و این مرض گاه در یک جزو از دهان دیده می شود و اغلب از یک سمت از
دهان و باشد که در همه جزو دهان بروز نماید و وقتیکه در همه دهان باشد
منتشر در تمام صفحه ضخیم شده و صحت گردد و همه صورت ملتهب گردد و نفث
زیاد از دهان سیلان نماید و اطراف گردد و اغلب این مرض در
مخاط دهان محدود می ماند و بسیار نادر است که سرایت بحلق نماید و کمتر
بحلقوم و در این صورت علامات ورم حلق با غشاءهای کاذب و با علامات
خناق مشابهت کند و در صورتیکه این غشاءهای کاذب سرایت بحلق و حلقوم نماید
و ملتهب نمایند گردد خطرناک است چه اگر چه بندرت نماید وقتیکه مرض
رو به بهبود گذارد این غشاءهای کاذب تدریجا انفصال یابد و لبه التیام گیرد
جراحات التیام پذیرند ؛

تشخیص — این مرض را ندارد و به آسانی تمیز داده می شود از ورم دهان
که بسبب استعمال زیبق بهم رسد و از سایر امراض دهان تمیز داده می شود
بواسطه علامات مخصوص که در هر یک از آنها می باشند که به مذکور خواهیم نمود

تقدمة المعرفة — هرگاه عارض ثقل در اشخاص ضعیف و ردی المزاج
و هرگاه ظاهر شود بعد از تناول ادویه خطرناک است و در غیر از این جهة
خطر باشد ؛

اسباب — عارض میشود بخصوص در طفلهای صغیر خصوصاً اطفالیکه در یک محل
جمع باشند و در هوای ناپاک و مرطوب مسکن داشته باشند و اطفال بینوا
رویه نمایند و گاه دیده میشود در بعضی خانه ها در اینصورت ظن غالب
آنست که مرض بطور سرایت عارض میشود و بعضی اوقات سبب بروز
آن همان تحریک موضعی است که بواسطه رسیدن دندان و تحریک نمودن
غشاء مخاط که با وراد اوقات مرض مذکور بروز می نماید ؛

علاج — اما علاج معالجاتیکه در ورم حلقی با غشاء کاذب
خوراک مقوی بدون کم و زیاد در همین مرض استعمال نمایند بخصوص نافع است
استعمال کلورات د پتاس و طریق استعمال آن آنست که انگشت را تر نمایند
و بر روی کلورات د پتاس زنند و به درون دهان برده و بر روی غشاء
طلا نمایند که هر روز سه چهار مرتبه این عمل را نمایند ؛

اما قسم دویم — اما قسم دویم که استوماتیت کروپوز هم مینامند که عبارت
می نماید یک نوع از مرض غشاء مخاط دهان را که همراهی نماید با بسته
شدن دانه های سفید در روی غشاء مخاط دهان که گاهی آن دانه ها کم

و گاهی

و گاهی بسیار میباشند که همه غشاء را میپوشانند این مرض تا این اواخر با برفک
مشتبه می شد ولیکن متأخرین او را از برفک تمیز داده و بطور شایسته
در فصل علیحده بیان کرده اند و این مرض را منقسم کرده اند به دو قسم بعده
دانه ها که هرگاه زیاد باشند کنفلوانت و هرگاه کم باشند دیسکرت
می نامند و ایضاً این منقسم میشود به مرض و عرض مرض در وقتیکه بنفسه
تنها در اشخاص سالم می آید گفته در اینصورت که مرض موضعی است
و عرض در وقتی است که عارض ثقل در اشخاص ضعیف و در اواخر امراض
علاوه مزمنه میشود در وقتیکه مرض باشد مخصوص با طفال است ولیکن موقعیکه
عرض در هر سنی بروز می نماید ؛

علامات تشخیص و علامات تفریقیه — اما علامات تشخیص مرض بر دو قسمست
که بعضی از آنها مخصوص بخود میباشد که است و بعضی دیگر متعلق به ترکیبات مرضی است
اما علاماتیکه مخصوص بخود است دیده میشود در موضع مرض
دهان و حلقوم و در بعضی از این دیده میشود در معده و
در هوای و پشت عبارتست از نقاط سفید که بقدر
میباشند که این نقاط گاهی بعد بعضی از موضع دهان دیده
میشود و گاهی جمیع دهان را و این دانه ها نرم و
میباشند و قدری بغشاء مخاط ملتصق اند و غشاء مخاط

۲۵۹ قرمز یا بنفش است و خشک است از حالت طبیعی و بخارات متعفن از دهان
در روی تمام سرخی می کند که حمی موکه بقول بعضی حکما شبیه است و بقول
در روی بشره و لکن آنچه در این اواخر محقق شده است آن است که این
رطوبت برخی غشاء مخاطی رخنه و مخصوص کعف و اشیاء منعقد
نشسته که غشاء کاذب به کله شبیه باشد از قسم تخمین رطوبت مخاط
اگرچه بعضی اوهام از ضبط خارج از سبب میدانند و لی این قول صحیح
و به تحقیق دیده شده است که از غشاء مخاطی کاذب است و بعض صور
و نباتی در او دیده می شود بدلیل آنکه میکروب که در ذره بین ادا
ملاحظه کرده است در او یافته است اولاً غیر بین و باکلی بعض
ثابت کرد اولاً این مرض دانسته ثانیاً دلایل بشره ثالثاً چنانچه
طبیب را رسیدن ثانیاً دلایل رکنی و وقتیکه موکه عارض باشد مریض
هلاکت رسد غشاء مخاطی معده رخ و متقیح و نرم شده و کاهی از
رگهات مجروح به نظر آید و اشتعالات غالب پیش از عروض موکه
در سالهای طفولیت و یا بعد از عروض موکه.

اما علامات در وقتیکه موکه عارض شد در ابتدا ابتدا صفرا در روی
گلو و دو طرف حلق ورم های خوددار شده و به سهولت عارض
کعف و بعد از عروض اشتعالات شروع میبرد در دهان که

و اینکه

۲۶۰ و اینکه موکه عارض باشد اشتعالات قبل از بروز مرض ظهور نمی نماید
و علامات موضعی مرض لندیای قراریست یک جزء از دهان یا همه او
قرمز کعف و درد انهای روز بروز دهان بر آمده خواهند و این مرض در سایر
از مواضع دهان و گاه در همه جوف دهان بتدریج بروز نماید و مخاط
در این مواضع خشک و شفاف کعف و حبابهای قراری خیزان در او پدید
آید و آب دهان ترشح کند و عمر بلیدن و بلعیدن اشکال یام زیاد و بعد از
دو یا سه روز در اطراف دهان و در چین های زیر او و در سطح داخل خفض
رخساره و لبها و لثه یک پاره اشیای ریشه شبیه کف و این دانه ها در
ابتدا کوچک و شبیه به دانه برنج می شوند و این دانه ها یا متعدد
و یا بعد کم می شوند یا که زیاد شده همه جوف دهان را مانند یک
پرده بپوشانند در این وقت طفل غالباً بلالات منفعل نمی نماید
بدون آنکه ضرر درد های اطراف باشد و نفخ احتقانات دهان شاید از
دهان خارج نمی نماید که چیز خارجی بر روی آن باشد و بخواهد
بیرون بیندازد و هرگاه مرض تندی شدید باشد و جمع عوارض کعف
بایین طور که اگر بخواهیم انگشت در دهان ایشان بگذاریم سر را
بعقب کشیده و گریه می کنند بعضی از دهانها در دهان
دیده میشود که اطراف آنها بریده و سطح آنها سفید یا سرخ باشد

261 و این جراحات [illegible] در کام و در حلق های زیر بابن دیده میشود و بابند

این جراحات [illegible] از ربته بذن دانه میکه دیده میشود هم این جراحات و

دارنند رفع بجنه در میانه مرض مرضیه که انتهای مرض هم اورس [illegible] وقتیکه میکه خفیف

دیلوکات باشد علامات [illegible] از قبیل حمی و غیره بروز ننماید ولیکن اب

[illegible] ریح بذه و حرارت جلد زیاد کمعف [illegible] وضعف [illegible] و اسهال و [illegible]

کمعف مذکوره بیبر از رقیق و در ابتدا زرد و بعد سبز رنگ کمعف و بعد

[illegible] الف مذکوره [illegible] مذکوره بیبر از [illegible] و هم در میانه [illegible]

ماه [illegible] بیک سواد [illegible] شبیه بدانه میکه که دلیل تغییرات

[illegible] بروز [illegible] میکه در [illegible] در این صورت علامات شدت

[illegible] عطش مفرط [illegible] کمعف و باره دهان سیاه [illegible] زیاد کمعف

[illegible] زیاد و [illegible] چشمها فرو رفته و [illegible] حالت جلد

[illegible] صورت مانند [illegible] کشیده و حالت [illegible]

کمعف صورت بریده شده [illegible] نبض [illegible] و حرارت بدن

تا [illegible] کمعف و بثره [illegible] در ابتدای مرض نمودار شده [illegible]

با طراف شده جلد در بعضی از مواضع مجروح کمعف [illegible]

[illegible] پا و پشت کعب و در این حالت ضعف [illegible] بهلاکت

میرسد این انتهای مرض دیده میشود وقتیکه میکه [illegible]

نماید و یا [illegible]

262 نماید و یا [illegible] در [illegible] سینه یا آلات تغذیه [illegible] شدیده مذکوره

[illegible] باعرض کمعف و دوام مرض در این صورت [illegible] پنج

روز [illegible] و [illegible] تر بهلاکت میرسد و لیکن شفا رو بنماید

و [illegible] شفا [illegible] وقتیکه مرض [illegible] و صورت [illegible] کمعف در

این صورت [illegible] میکه بتدریج [illegible] و [illegible] باره [illegible]

مرض [illegible] باقی [illegible] در صورت [illegible]

[illegible] دانه در بعضی از مواضع دهان [illegible] شده بدون [illegible] صورت

[illegible] کمعف ❊

تشخیص — تشخیص میکه [illegible] التفات ندارد زیرا که دانه های

میکه [illegible] و [illegible] رنگ و [illegible] و [illegible] کم [illegible]

[illegible] که بعد ذکر خواهیم نمود و تشخیص [illegible] از ورم دهان [illegible]

کاذب [illegible] ورم دهان [illegible] کاذب دانه [illegible]

رنگ [illegible] و [illegible] ابتدا [illegible] از اطراف [illegible] که [illegible] حجم و [illegible]

[illegible] ورم دهان [illegible] عفونت خارج کمعف ❊

تقدمة المعرفة — تقدمة المعرفه [illegible] در وقتیکه بروز مرض در

اطفال صحیح المزاج و قوی البنیه [illegible] و صورت [illegible] و اسهال کمعف

[illegible] مرض [illegible] و [illegible] حالات [illegible] بیشتر

۲۶۳ باشد و وقتیکه مرض بطور اپیدمی بروز نماید و هم چنین در شدت مرض نیز
بهتر کسانیست که در هر مرض دیده باشد در میان اهالی مرض کم کم
بروز نماید دلیل بر رداءت آن مرض خواهد بود بخصوص اگر در میان امراض
مزمنه بروز نماید که همیشه مقدمه مرگ حتمی خواهد بود ؛

اسباب — این مرض بیشتر در سن کمی در اطفال شیرخوار خصوصاً در
دو ماه اول دیده میشود که مرض با ضعف دیده میشود که در کودکان اطفال و در
جوانان و کهول هم که بروز نماید بطور عرضی و در میان امراض
شدیده دیگر که قبل از او وجود داشته و از اسباب مستعده مرض است
مطابق بودن کثیف و اجتماع اطفال در یک اطاق که هوای آن اطاق کم تجدید
و داخل نشده و طعام اغذیه بدیه ثانیه ؛

علاج — در ابتدا غرغره های رقیق ملینه و ملعقات استعمال نمایند و
چون طفل نمیتواند غرغره نماید باید با قلم مو از اماله رقیق های
مذکور بر روی آنها بمالند و آنچه که دانه ها ضخیم شده قدری تریاک
مانند کرده و آب لیمو به رقیق مذکور بیفزایند مخلوط از اجزای محلول
زاج سفید و برخی محلول بوره استعمال میکنند و طبیب باید در جمیع صورت
آن دانه ها را از روی مخاط نکنند و سابقاً میکندن آن ها بصورت
تحریک مخاط شده بر وجع می افزاید مسئله که سیاه تر شود

در این مرض

۲۶۴ در این مرض میکنند آنست که در ابتدا محلول بوره را بمقدار مساوی عسل مخلوط و استعمال
کنند و اگر منفعت نبخشید بوره را بتدریج زاج سفید میکنند و اگر از هم نشد
با نیترات دارژانت در حالت لازم با قلم مو روی دانه ها مسح نمایند و یا گاهی با
کلرات دوپتاس سعی نمایند که بر او بروز نکند مستقیم ثابت مرض و در ابتدا
که از ابتدا قبل از آنکه علاج نمایند مرض کهنه شده و شیر استعمال نموده اطفال کمتر شیر
دهند که صدمه نخورند و آنجا که مرض عارض شده و علامات و مرض شکم بروز نماید چنانچه
زالو بر مقعد یا بر روی شکم بیندازند استحمام در آب ناتیه و ضماد بر روی شکم و حقنه های
مخدره و چند قطره لودانوم و بیدوم در آن آب اماله بریزند و در آخر کار اگر
ضعف مستولی باشد مقویات استعمال نمایند مربای کینه نارنج و شربت کینه
کنه و غیره نمایند باید از استعمال مسهل و قیچی که علاج بعمل آورند
احتراز نمایند و لیکن مسهل بکار برند در استعمال این مرض اینها گوارا بطور مسهل
استعمال کنند و بعضی منفعت کرده و در اماله نیترات
و بیسموت بر رسد استعمال نموده و هم حقنه با محلول
کنند و در این صورت که بعد از آنکه در آن مرض بروز نماید با آن باید
بوزینه مو که در در اوایل امراض حاده و مزمنه بروز نماید فقط بعضی
غرغره های ملینه و یا قابضه کم کم و هم استعمال میکنند ؛
فصل سیم از اورام دهان در بیان ورم دهان غده آن آفت بغیر ...

۲۶۵

ایشو مایتیت فلا کولوند که در هم منزد خشه محافظ زبان می نمایند برفک

عبارت از بثورات است کوچک صغار به رنگ بابلون سفید مرد

که چند ساعت بعد از بروزش بتدریج به ستول ملتهب [illegible] می شوند

که در روز دوم یا سوم مبدل بجراحت و جعبانکی می گشته و التیام پذیر

جراحات مذکوره تا دو هفته طول می کشد و مایل از دو هفته که التیام پذیرفت

اثری از آن دو باقی نمی ماند مالیکه که کوچک قرمزی که آن هم برخورد [illegible] ملتف

حلمات فم برفک قائل شده اند که یکی را [illegible] و دیگری را کنفلوئنت

می نامند اما برفک [illegible] خصوصیت دارد و زیاد دیده می شود اغلب

اطفال [illegible] است موضعی که چند و زیلول در دهان خصوصی در پشت

لبها و اطراف زبان و در سطح داخلی عضله رخساره بروز می نماید که در

همان روز عروض یا خطی بیرون از اطراف دو برآمده و کیسه صلب

می گشته که صدای دو حق بثور صورت [illegible] بهم [illegible]

در میان او [illegible] باشد و بر خود [illegible] محافظ از روی آنها برداشته شده

و در جای او ملاحظه [illegible] به سرخی [illegible]

دهان [illegible] اطراف و سطح آن جراحت برآمده و صلب [illegible]

کوچک و تا [illegible] آنها [illegible] می نماید و این جراحت بسیار وجعانکی

ملتهب [illegible] حالی [illegible] در دهان می نماید تعفی

متعفن

متعفن می گشته و [illegible] و اثر آن [illegible] به شدت [illegible] افزون شود و در اطفال ۲۶۶

شیرخوار [illegible] می نماید که [illegible] و جعبانکی [illegible] دهان

ایشان [illegible] که [illegible] شقاق و [illegible] میکنند

و [illegible] جسم و جعبانکی [illegible] و پا [illegible]

و اسهال ضعیف و [illegible] ضعیف [illegible] که [illegible] بسیار [illegible]

و این جراحات [illegible] تا چهار روز طول کشیده بعد التیام می پذیرند

که [illegible] التیام آنها مانند آن است که [illegible] طبیب [illegible]

را [illegible] سابق [illegible] رفع شده است

اما در برفک — اما در برفک کنفلوئنت [illegible]

و در بعض آنها مانند [illegible] شیوع دارد و هم [illegible]

و در این مرض بثورات [illegible] یا [illegible]

اضطرابات شدید و [illegible] و برفک [illegible] در سطح

[illegible] و لبها و در [illegible] و [illegible] دهان و [illegible]

به بثورات [illegible] و جعبانکی و [illegible] و حال [illegible]

شدید در دهان می نماید و دهان [illegible] و [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible] اسهال و اضطراب [illegible]

[illegible] میرسد با بروز علامات [illegible] که بروز [illegible]

٢٦٧ البته بواسطهٔ ظهور جراحات بر بن گوشت در معده و امعاء و گاه
ضعف زیاد و برگ حادث میکند و بواسطه تبدیل شدن جراحات
بر فلج نفخ نقوایا که این جراحات سیاه و متعفن میگردد نفوذ
یابد محافظ مرض تا ز سرایت بکند به غشیه دلیل دهان و این ابتدای
مرض است بعد هم مرض ملاد در نفخ بر لفهای ضعیف که سته ضروریه آنها دارند
داشته باشد و ظهور اعراض است دوام برگ کشفوانس تا دو هفته است؛

تشخیص — تشخیص مرض عفونی خواهیم داد که به آسانی جراحت
برگ را از جراحت کوفتگی و جراحتی که بواسطه اثر جیوه بروز مینماید
میتوان تشخیص داد در ابتدای بروز شدن برگ تمیز میدهیم او را
از سوکه و ورم دهان ، بغشاء کاذب تمیز داده میشود بواسطه
شدن فتح و کاذب در مرض ثانی و متعفن شدن محافظ در کفت اسهال
فتح و ورم شدن او جراحتی که هیچ شباهتی بجراحت برگ ندارد؛

تقدمة المعرفه — تقدمة المعرفه خطرات در برگ و لیکن و در
برگ کشفوانس در وقتیکه مرض منتهی بنفخ نقوایا گردد؛

اسباب — اما سبب مرض برگ شیوع دارد در اطفال و سن
شباب و میتوان که در هر سن عارض گردد مزاج بلغمی و تغذیه ردیه
اسباب مستعده مرض هستند و دیده میشود در ابتدای حیات و تغذیه ردیه

بود.

٢٦٨ لیکن ظنیم که علم باسباب او هنوز درست تحقیق نشده است و در اکثر
در این فقره بتجربه رسید و اغلب بیشتر باید از امراض شدیده دیگر و گاه
همراهی میکند با ضعف معده؛

علاج — اما معالج غرغرهای ملعب و ملین که چند قطره لودانم
باضافه گذارده با آن بیفزایند و وقتیکه ورم خفیف باشد رسانند تبدیل میکنند
غرغره ملعبه را ابقا نمایند مانند سکنجبین و اسیه کلریدریک
و زاج سفید و گاه لازم میشود بعد از آن با سنگ الم و پرهیز از آنچه
حالیه و استعمال گشنیز به مبرده قوی و استحمام در آب فاتر و گاه مسهل
رقیق و برگ کشفوانس شدید غیر از معالجات مذکور گاه لازم
میشود که خصمه نماید یا زود چیزی به برگ بنشانند قلیل از جراحات
الست که او قسم از او را در این موضع ما بیان میکنیم اول از آن نیست
که کار شما میشود بواسطه تورم التهابی در محافظ و با فتح روان نفخ
از دندان کج یا شکستگی حافظ میرسد و این جراحات ظهور در محافظ
و مجاری الرأس دندان لثه حس بروز نماید و اغلب بسیار و عمیق
میشوند حجم آنها بیزار یک محیط سیاه دیده میشود و اطراف آنها
سلابه متلف میگردد و سطح آنها تقعیر و زید قد باهم میرسانند و گاه
درد خون میشوند و یک حروس بسیار متعفن از آنها ظاهر میگردد

۲۶۹ و بعضی از این جراحات که بدبو و بدشکل باشند که شبیه می‌شوند
به سرطان که طبیب باید بواسطه سبب آنها و طریقه رفتار آنها تمیز
از سرطان بدهد ❊

علاج — این جراحات مانند آن است که در باب برفک مذکور شد
مخصوصاً باید زهر تکلیس استعمال کنند ❊

دویم از جراحات مخاط دهان پوستولها است که در سطح داخل دهنه
و در روی کام بروز می‌نماید و این پوستولها عارض می‌شوند در بیماری‌های
و لهذا شبیه‌اند به بثورات جلدیه و هم چنین این پوستولها در
موضع مذکور و در مخاط حلق عارض می‌شوند بواسطه استعمال [illegible]
و در این مرض بمقدار زیاد احساس حرارت و سوزش در دهان
باشد و آب دهان زیاد شده و غشاء مخاط پوشیده باشد از
[illegible] بواسطه [illegible] غرغره ملین و ملعب یا قدری ترش و
تا یک دو یا ۳ روز رفع مرض می‌کند ❊

قسم چهارم از اقسام ورم دهان مدینا ورم دهان زیبقی است که [illegible]
یعنی ورم غشاء مخاط دهان بواسطه استعمال جیوه و ترکیبات
مرکوریل عارض است از ورم دهان که [illegible] از جذب شدن جیوه
در بدن و اثر مخصوص که این معدن در غشاء مخاط دهان و [illegible]

مولد اللعاب

۱۴۷

۲۷۰ مولد اللعاب می‌نماید ❊

علامات ورم دهان زیبقی — در ابتدا مریض احساس حرارت و خشکی در
دهان می‌نماید و طعم معدنی در دهان بهم می‌رسد لثه متورم و [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و لثه قرمز [illegible] در [illegible]
[illegible] قرمز [illegible] باشد که آن [illegible] سفید گشته و مجموع شده از
دندان [illegible] دندان یک بار [illegible] بهم می‌رسد و به آن [illegible]
که [illegible] دندان بهم رسیده است و به در موضع [illegible] شده و
[illegible] و [illegible] مریض باشد و [illegible] مریض [illegible]
[illegible] آن [illegible] بالا آمده است و [illegible] این [illegible]
شدن دندان از روی حقیقت بواسطه متورم شدن لثه‌ها و از [illegible]
مخصوص [illegible] باشد که طبیب [illegible] بدهد از [illegible] که از [illegible] بهم می‌رسد
و این از مخصوص علامات است که [illegible] تشخیص [illegible] و [illegible]
دهان [illegible] متورم می‌گردد و در بعضی از [illegible] و باره سفید رنگ [illegible] باشد و این
[illegible] در ابتدا [illegible] و مانند نقطه‌های ریزه است که بتدریج بزرگ شده
و [illegible] و [illegible] این [illegible] مشاهده می‌شود در روز [illegible] و [illegible] وقت
[illegible] دهان [illegible] باشد [illegible] شدن آب دهان و [illegible]
غشاء دهان [illegible] در دهان [illegible] بهم می‌رسانند و [illegible]

در سوختن که جا در دندانها لاحق گشت و لبها کبود و لب فرو دین در نقط
در اطراف زبان نقطه‌های سیاه در صفحه هم میرسد که بزخمهای مجموع میگردند و
یک غشائی که دنبال در روی آنها بسته بشود در جای دندانها لاحق در مواضع
در اضلاع عفونت چرک زخمها که اینها منعقد شده و لیفیه گوشت و ناصیه آنها قرمز
و برآمده گشته و بعد از آن حجم زبان زیاد شده و باشد که گاهی بزرگی گوشت لثه
دهان متوانی گشته تا اینکه لایه اولاً از دهان بیرون بیاید و در این صورت
دندانها بیگانه شده بر آنها سیاه سیاه سبب لزوج یار و جمع او بشود و در این صورت
نقطه‌ها که همیشه جا در گشت با هم خارج خشک و سیاه گوشت و در بعضی
دندانها با برادر جراحت که در رنگ سیاه بشود و بعد آنها گوشت چرک
و باشد که تا اقوال بروز نماید جمیع صورت متورم گشته بعضی‌ها بروی
و بعضی دندان‌ها دلنگ گشته و بعضی‌ها لنگ بیگانه متورم و حجم گوشت و فک زیاد
مواضع بسیار و صدای ملتصق دهان که بایستی باز مانده مع الاتصال
یک رطوبت صاف و گوشت و بسیار متعفن سیلان یابد که مقدار او تا یک من
تبریزی هم تا هفت یا چهار ساعت دیده شده است و بعضی از مرضا یک بیک از
وجع حلق و گوش شکایت نمایند و بواسطه درد اینکه دهن و درد حلق و شیپور استاخیوس
و در این صورت ضعف کثیر بر مریض مستولی شده و با سختی بلع
گفتن و شنیدن و حرف زدن بالکل ساقط گشته و وجع شدید و

سیلان بزاق از دهان مانع خوردن گشته و صورت بادکرده و صداع و
حمی مانند آنکه در سایر اورام بروز میکند نمایان بروز میکنند و هم چنین
مانند سایر اورام قریب بخون زیاد بیاید و هرگاه مرض تخفیف یابد هم رنگ
و بازو و سینه قرمز زرد لکه‌ها پدید آمده و مدتی زرد و ورم گردیده است که
تغییر لب و دندان و دندانها سیاه و سست شده ساقط گشته عاقبت
یا در وجه جاری شده و باشد که یک قطعه از گوشت رسیده گشته بیفتد
علامات علوم تشخیص است که شدت مرض و ابتدا ایام بسیار نادر است که این
مرض باین شدت دیده گشته ولیکن در قدیم بسیار دیده میشد که در روم از
این مرض بهلاکت میرسیدند و هرگاه مریض بهلاکت نرسیده و نجات
یابد آثار جراحت بسیار بدشکل در روی آنها میماند و شکل را متغیر می‌سازد
و علاوه بر آن صورت عبرت یا منع تکلم و اعمال دهان و آلات او میگردد
و بعضی از مرضا بواسطه کثرت سیلان بزاق و تحول اخلاط هلاکت
میرسیدند و بعضی تقاهت چند بر مریض بسیار طول یابد مدتی رنگ باخته
و لاغر میمانند و هرگاه مرض رو بخوبی گذارد ورم و آب دهان کم شده
جراحات بیک گشته دندانها سخت شده مریض آنها را تمیز و درست می‌گرداند
دوام دوام مرض مختلف است و گاه مرض چند یا از چهار تا شش روز به
طول میکشد و هر گاه قدری شدت داشته باشد طول او از دو هفته تجاوز

خود هم لعاب و باید دانست که دوام مرض البته بلذت مرض نیست و باشد اما برق
چندان شدت نداشته باشد و لا تا مدتی چنین طول کشیده و از کثرت سیلان براق
صورت هزال کلفت و این سیلان براق بطور مزمن و غیر همراهی میکند
با ورم و جراحت غشاء مخاط دهان و باشد که سیلان براق بدون تغیر
در غشاء مخاط بروز نماید در این صورت تمیز آن مشکل کند که این شخص سا
بالطبع آب دهان زیاد تولید مینماید و وقتیکه شفا حاصل شد مرض بطلان رفع
شده است و لا بعض اشخاص هستند که بعد از رفع مرض تا مدتی مخاط دهان
شان فلا الحس می ماند که لثه به سبب بسیار جوش متورم و مجروح
و لثه و دندانها سیاه گشته در رنگ خود باقیمانده ؛ تشخیص ؛

عفونت مخصوص که قبل ذکر کردیم تشخیص میدهد این مرض را از سایر [illegible] متعفنه
بر آن فعل که گاه مشکل بلکه محال میباشد تشخیص جراحات زیبق را از
جراحات کرفتی [illegible] چنین نیست زیرا جراحات زیبقی اغلب در
سطح و [illegible] و محاذی دندانها بروز مینماید و جراحات کرفتی در حلق
و لوزتین [illegible] سطح [illegible] و گاه در [illegible] جراحات آنها [illegible]
[illegible] جراحات زیبقی
که [illegible] و [illegible] دیده از غشاء کاذب [illegible] ورم دهان
زیبقی [illegible] با جسم دهان با غشاء کاذب که علامات شان

باهم کرد آن

با هم مخلوط است لکن آنکه در ورم دهان با غشاء کاذب خشنه کاذبه
حجیم تر و التصاقش با غشاء مخاط بیشتر است و در ورم دهان زیبقی باز
سفید رنگ تر و رقیق تر است اگرچه در هر دو مرض دهان متعفن میگردد
ولی تعفن زیبقی تعفن مخصوص است که به سهولت می توان تمیز داد از تعفن دیگر با
که ورم و بسط زیبق روند کم باشد طبیب همیشه می تواند در یک [illegible] که
یک مثقال زیبق اثر در مریض [illegible] است ؛

تقدمة المعرفة — این ورم بسیار خطرناک است و نادر است که مریض به هلاکت رسد
مگر وقتیکه ورم بسیار شدید باشد و خرابی زیاد در دهان ظاهر بیاید ؛

اسباب — جمیع ترکیبات زیبق [illegible] صورت بدهند براق و
ورم غشاء مخاط دهان کنند ولی هیچ یک مانند کلمل که بمقدار کم استعمال
[illegible] صورت [illegible] براق [illegible] از کلمل [illegible] خاکستری است
که بر بدن طلا کنند و [illegible] از آن بخار [illegible] کرده
[illegible] مستعد [illegible]
و هم چنین مستعد [illegible] در [illegible] و در [illegible]
دیده شده که [illegible] تأثیری ندیده و در بعض بلاد [illegible]
که بعد از مدتی اثر آن ظاهر شد ؛

علاج — اینست که علامات زیبقی [illegible] ظهور رسید [illegible]

۲۷۵ زیاد بلغم و طعم معدنی در دهان بهم میرسد و در این وقت استعمال ادویه
قطع نفث و نفس باشد به هر حال که نفث توسط مسهلات و مدرات
مانند مسهلات قوی که هر صبح روزی یک مرتبه استعمال کنند تا مدتی دو سه روز
با بعد از اسپیه کلارید ریک در ابتدای مرض استعمال نفث [illegible] صورت
سقط مرض می کند و طریقه استعمال او بدین نحو است که یکقدری [illegible]
یا قلم مو که در اسپیه کلارید ریک خالص بزنند و بر روی لثه یا موضع دیگر
که نیش قرمز را گذاشته مالند و در استعمال او باید ملتفت شد که این رنگ
را بدندانها بزنند و هرگاه بدندانها بخورد بزودی پاک نمایند و این
عمل را دو یا سه مرتبه تکرار اما در ابتدای مرض و [illegible]
نه روز [illegible] و هرگاه این داغ جزئی رفع مرض نکند باید
روغن [illegible] استعمال نفث و هرگاه [illegible] و وقت مریض زیاد باشد
یک یا دو فصد از قیفال [illegible] نمایند و [illegible] یک یا دو بار وضع علق
بزیر حلق کفایت می کند و غرغره ملین و ملعبه [illegible] نمایند و استحمام
در آب [illegible] و استعمال معرفات [illegible] رفع و [illegible] مسهل
و حقنه [illegible] خفت [illegible] و غرغره ملعبه را تبدیل می کنند به غرغره
مانند شربت [illegible] که در او [illegible] باشد که در صد و بیست مثقال
شربت از هشت تا [illegible] مثقال [illegible] کنند و یا زاج سفید
که هشت

که هشت مثقال او در هزار مثقال آب باشد رکیبه غرغره کنند ۲۷۶
و بعضی از حکما زاج سفید بر روی لثه می پاشند و در روزی دو سه مرتبه
و در همین هنگام [illegible] و سایر [illegible] یا [illegible] استعمال
کنند و اگر جراحات بواسطه [illegible] رفع نشد باید بواسطه [illegible]
با اسپیه کلارید ریک جراحات را بسوزانند و آنجا که [illegible] دندان
مانع رفع شدن جراحات باشد باید یک خمیری از برگ پنیرک
کم قدری [illegible] با کلارور [illegible] در او [illegible] دندان را
با او بپوشانند و [illegible] دیده شده است که [illegible]
[illegible] رفع شده اند و معلوم است در وقت شدت مرض منع
خوردن [illegible] و [illegible] یا شوربا [illegible] تجویز می کنند و
اغذیه باید بخورد که مضغ لازم نداشته باشد و مریض باید از سرما
محفوظ باشد و لباس پشمی پوشیده جلد را همیشه گرم نگاه دارند [illegible]
مزاج باشد و اگر [illegible] باشد باید بواسطه مسهلات [illegible] رفع نمایند
[illegible] تغذیه و [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
[illegible]
[illegible]

علامات و رفتار و انتها علامات سه رفتار و انتهای مرض ورم سطحی
زبان عارض میشود در قسم اول مرض که بسبب ورم دهان ذکر
کرده شد مانند آنکه سوکه همیشه ابتدا میکند در زبان ورم چنین انجلی دیده
میشود که قطع در او بروز میکند و هم چنین اغشیه کاذبه و جراحات
مختلف در او دیده میشود قسم دیگر از ورم سطحی زبان آن است که غالباً
ملاحظه میشود که متبع کثیف و سطح عضو قرمز و کشیده و لبیده او ...
بیلکی زبان برهنه مانده بیرون ... از مجاورت شیء
در او هم میرسد و قوه ذائقه تغییر یابد و تکلم مشکل شده و گفت
ملک متبع و ... گشته و اغلب مرض همراه میکند با ...
... تغذیه ... از آنکه بروز این ... با ... مرض
راه نشده یا آنکه متبع گشته و ورم زبان این قسم از ورم زبان
با حفظ و ... و گاه بصورت دیده شده است
که بلع ... عضو گشته ... در وقتیکه ورم زبان در
عضو باشد ... علامات ... که در ...
زبان ... که ... بیم زیاده
قدری از او از دهان بیرون می آید و ... زبان ... شده

دو کلمه

رو بحلق رفته فشار بر ... صورت ... کلفت ... که
... و تکلم در این صورت ... و ... حرارت
... بهم میرسد بواسطه فشار حالت زبان ...
... و ... بواسطه علامات شکسته در ... مرض بروز مینماید
صورت ... و ... آنقدر از زبان که از دهان بیرون آمده
کشیده و قرمز ... و علامات عمومی بدن ... شدت مرض
و ... که در ... بهم میرسد و این ... زبان ...
که ... زبان ... با آنکه در یک طرف او و در این صورت
از زبان پیچیده شده آنقدر که از دهان خارج گشته موضع
متورمه گشته نه نقطه زبان و ورم حجم زبان ... یا به تحلیل
و یا متحجر شدن عضو و یا ... و ... زبان متحجر
میشود ... تا آنکه ... و ...
ماه ها ... تا حالت تحجر که بهم رسانیده ...
... رنگ شدن زبان ... مانع آن ... که طبیب
... بواسطه ... که ... مبتلا گشته به
... میرسد بواسطه اختناق و این اختناق از راه ...
رو ... تغییر ... و ... از ...

۲۷۹ **تشقق** — تشقق زبان از آنکه در علامات مذکور شد معلوم شد که ثقل
در تشقق زبان بهم نخورند رسیده و بسیار آسان است ❊

تقدمة المعرفة — در وقتی که صدمه در جرم زبان باشد تغییر رنگ عضلات ملوک
که ظهور مرض زیاد است و اگر تا قواریا مرض کشف امید بهبود کمتر میشود ❊

اسباب — ورم زبان سطحی عارض میشود بتوسط اسبابیکه در ادرار لسان
مذکور شده و هم عارض میشود از بی‌ورتی ... بیشتر حاره و حاد وکاه
مانند سکته و زخم عارض میشود در زبانیکه کتان ... سینه آکاوره
عمیق زبان نادر است که ابتدا بروز نماید و زخم ... میشود از ... و
بعضی وقتها آید و زخم عارض میشود از اثر جیوه در بدن و دیده شده
در ورم مخاط دهان از اثر جیوه و گاه بروز می‌نماید در ... نوع ...
شدیده ❊

علاج — در ورم زبان عمیق ضد خصمی نمایند و علق زیاد بر زیر
زبان از ... ملین و مسهلات قوی استعمال می‌کنند و اگر شدت
مرض کمتر باشد که بیم خفه شدن در مریض باشد بتوسط جراح آلت در آنجا باید
چند شکاف عمیق با چاقو در جرم زبان کرد این شکافها تا ۳ از ثلث زبان
فرو رود و هرگاه از زبان مکتوف فشار عمیق اثر نماید در زبان بماند
و باز بیم خفه شدن باشد باید جراح ترکیب ... حنجره را شکافد
از زیر

از زیر حلقوم و اگر ... بتوسط مشروطه با اتصال متقاطع
ملاحظه در ورم زبان سطحی و اغلب ملعبه ... حرف میکنند
نوع ... که آتشین نامند ❊ — اما آتشین
در قدیم ... که در بلع و تنفس ... که ... ریه و ...
... آتشین ... لفظ آتشین استعمال ... از ادرار ...
... که جملات از آن زبان تا ... شعبه شدن ...
از این قرار ... که اقسام ... بیان ... آنها
از این قرار ❊ آتشین گلوی ❊ و آتشین ... ❊ و آتشین
... ❊ و آتشین ... ❊ و آتشین ... ❊
و آتشین ... باشد ❊ — **تنفس** ... آتشین که عارض
میشود در حلق و ... مبحث مذکور نمائیم در آنها
... در ... مبحث جداگانه که از ...
... مذکور نمائیم ❊ **آتشین گلوی** ❊ و
آتشین ... ❊ — **منظور** از آتشین گلوی ورم ...
که ... حلق و تمام ... و ...
علامات — این مرض در ابتدا بدون بروز ...
و ... در حلق ...
و ... در حلق ... مانند

٢٨١ خیشوم ... و اگر در روشنائی دهان مریض را باز نمایند مشاهده
کننده غشائی ابتدا مبتلا و کفی و برّاق و ... دبه رطوبت
در روی ... بهم رسیده که این رطوبت غلیظ شده و خاکستری رنگ
در روی ... چسبیده ... در روی لوزتین ... از مرض اختلاج به
بلع مدام بهم رسانیده ... رنگ شدن و بلغم شدن ... متصل
بقاعده ... چونده ... در بلع ... نماید و ... واسطه اغلب
... و ... کعفه و ... مریض ... و گاه تنفس
... خارج ... زننده و گاه متعفن ... شیوع کم ... خانه
... کعفه و عطش عارض شده بیوست ... عارض کعفه و
... گاه ورم شدید باشد ... ضعیف و کم ... مدام بروز نماید ... از
آنکه مرض ... روز ... بازدید ... بخط
... تحلیل رفته ... کعفه و بندرت دیده شده است
که ... در ... در این صورت ...
کعفه با ... کعفه ... معلوم ...
که ... با انگشت ... خارج کعفه ...
و بواسطه ... نیز ... و ... تحلیل
رفته و ... کعفه و دیده شده است که صورت ...

عفونکعه

٢٨٢ عفونکعه که در وقت بلع ... آنچه ... باشد از ... خارج ... کعفه
اما قسم دویم آنست فراتح ... است — که ... ورم
خاط ... حلق است
علامات — علامات این مرض مختلف ... سواری آنکه ورم در
سطح فوقانی حلق بروز نماید یا در سطح تحتانی او ... که بروز ورم
در سطح فوقانی حلق باشد ... از ... که در ... دهان
دیده ... در ابتدا ... و ... در ... شده
... و ... کعفه که ... غلیظ ... ردی
... بیشانه عسرت ... بلع کمتر از مرض سابق ... و صوت
... به بلع مدام دیده ... بر خلاف ... حلقوی
کعفه که مریض را ... دارد و ... از ... شدید ... خاط
غلیظ که در روی ... کنده شده خارج ... کعفه
و ... که ورم در سطح ... حلق ... از حلق که
و بواسطه ... بنظر بیاید در هنگام بلع عسرت
و ... که مریض ... در ... حلقوم واند
... چنان ... کنند که لقمه بلع شده ... آن ...
... حلقوم بدو ... کعفه ... از ...

۲۸۳ رنجش ریه کعه از ملاحظه در حلق چیزی مشاهده نمی‌کند مگر انکار
که عدم کرایت مفهم باشد بلکه که در این صورت از فشار [illegible]
روی زبان ملکن باشد مشاهده کند که بلون قرمز شبیه با لو بالوتی
کست که یک لکه‌ای در طول او قرم باشد و باشد که این مرض مثل کعه
معروف به زیم و صعود دیده که گاه محدود در عقب حلق می‌ماند که از
گفتن دهان و مشاهده در حلق [illegible] مشاهده نمی‌کند و این
دست خارج از وضع [illegible] در سطح صورت [illegible] ولیکن [illegible] کعه
در صورتیکه دست خارج محدود باشد ورم نشر [illegible] نماید چو بطرف
سینه و چه بالای حلقوم و در وقتی که نشر با حلقوم نماید خارج
بر او حالم صورت انقداد و کعه و در این صورت شبیه
بالیف اگر و پس خناق و یا به لارنژه او و [illegible]
ورم حلقوم با جمع شدن رطوبت و در این صورت اغلب بروز
دست در طرفین حلق مخصوص مریض و با بطه خناق [illegible]
و عدم حلق بندرت صورت [illegible] کعه اغلب [illegible] به تکلیف
[illegible] از یک [illegible] که [illegible] از یک روز تا چند هفته و باشد
مرض مزمن شد و بندرت که عدم کرایت [illegible]
و صورت شدید و دست کعه [illegible] مرض [illegible] ؛

تشخیص

تشخیص

۲۸۴ تشخیص — اما تشخیص بواسطه ملاحظه و مشاهده کلی به آسانی
از آنژین [illegible] و فرانژیت [illegible] حالم [illegible] ملوق
در قطعه [illegible] غشا [illegible] باشد [illegible] که دیده شد و
در این صورت بواسطه رفته حلق و وضع که در [illegible]
ملیف باید تشخیص مرض نمود و [illegible] که در این [illegible] بروز [illegible]
گاه مشتبه ملیف بخناق و ورم حلقوم که تشخیص از آنها [illegible] که
[illegible] از این امراض [illegible] ذکر [illegible] این قدر در این
جا [illegible] طبیب بدقت باید ملاحظه حلق را نماید که اگر
یک قطعه از این غشا یک برآمده که نرم [illegible] مشاهده کعه
و ملکن و قطعه [illegible] حلقوم [illegible] باشد باید [illegible] در حلق
نه اینکه حلقوم مریض [illegible] باید بدقت در اطراف کعه را
از [illegible] اینکه اغلب [illegible] که [illegible] را
[illegible] باشد ؛

تقدمة المعرفة — اغلب [illegible] ورد [illegible] ملکن
وقتیکه دست [illegible] محدود در [illegible] که [illegible] بر حلقوم [illegible] صورت
اختناق کعه ؛

الباب — آنی [illegible] مرض [illegible] اغلب در اطفال و جوانان

۲۸۵ و شیوع دارد در فصل بهار و بیمار از این بواسطه نفس زدن تجدید
تحریک شود بواسطه حرارت باشیاء بسیار گرم و بسیار سرد و اغلب
عارض میشود بواسطه کم خوردگی ❖

علاج استعمال اشربه ملینه و مطبوخ [illegible] و غرغره های ملینه و
با [illegible] های محرکه و مسهل برای حالت التهابی کفایت میکند در رفع
این مرض و دیگر احتیاط در هوای معتدل [illegible] صورت [illegible]
پرهیز و نگاه داشتن [illegible] و ترکیبات [illegible] را استعمال بکنند برای آن اصلاح
باشد استعمال کنند اما اگر [illegible] معده باشد مقوی [illegible] و [illegible] در صورت
حدت مرض از ابتدا [illegible] سفیه استعمال کنند که طریقه استعمال او سابقا در
مبحث ورم لوزتین بیان [illegible] و اگر که [illegible] در عقب
حلق [illegible] [illegible] را [illegible] یا بواسطه [illegible]
باستعمال مقوی و [illegible] منتشر میشود و هم [illegible] باید [illegible]
تازه برای تنفس [illegible] بواسطه [illegible] ❖

در بیان بروز مرض بطور [illegible] چون این مرض [illegible] و [illegible]
[illegible] که از ابتدا بطور [illegible] بروز نماید یا اینکه
[illegible] ورم [illegible] حلق [illegible] میشود بواسطه [illegible]
[illegible] که در [illegible] حلق دیده میشود و [illegible]
[illegible]

۲۸۶ [illegible] دیده میشود [illegible] بر آمده [illegible]
[illegible] بر آمده [illegible] و نقاط [illegible] دیده میشود در سطح [illegible] حلق و
[illegible] حرارت و [illegible] نماید و عسرت [illegible] بلع [illegible]
و در [illegible] لقمه [illegible] بواسطه [illegible] و با عسرت [illegible] از حلق [illegible]
[illegible] نشست [illegible] بطور [illegible] تغییر [illegible]
[illegible] و آواز [illegible] و آواز خواندن [illegible] هم میرسد و این [illegible]
[illegible] که [illegible] و این جسم [illegible] پیدا [illegible]
و [illegible] دیده میشود و به [illegible]
[illegible] در این [illegible] بروز نماید [illegible] و این ورم [illegible]
شود ❖

علاج [illegible] این مرض بواسطه [illegible] قابضه و یا [illegible] دمیدن غبار [illegible]
در حلق و [illegible] بر آمده [illegible] یا [illegible]
[illegible] و [illegible] نافع [illegible] ❖

[illegible] [illegible] ورم [illegible] و ورم [illegible]
[illegible] حجم [illegible] در [illegible] که این [illegible] هم [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] در حلق و [illegible] بلع و این مرض [illegible]
که بطور [illegible] بروز نماید یا اینکه مزمن شود ❖

۲۸۷ **تشریح مرض** — مشاهده میشود بزرگی حجم او و در مرض دیفتری سطح او
مخاط مجلل او متفتح و شکسته است و گاه دیده شده است از غشاهای کاذب و
جاری که لوزتین از آنها پوشیده است حجم شده و از ثقبهای آنها که گشاد
زده شده از دو بسط غشاء رطوبتی زرد و قرمز بیرون نشر میشود و گاه
در جوف آنها دیده میشود غشاهای کاذب مانند پنیر تخریب شده که
با ساختن قسمتی آنها لوزتین آلت خارج میشود و از این ماده پنیری
متعفن خارج میشود و امعاء حلق است و هم تمام حلق میشود هم در غشاء
و هم در غشای حلق است و در غشای حلق که در میان خلف آلت است و دیده
وقت دیده میشود که جرم حذف شکسته است و در این حالت
اغلب دیده میشود چند ... در میان حذف و بندرت آب دیده شده
و نرم میکند مانند آنکه ... و ... تا در دو ... لوزتین
دیده میشود صلابت آلت و در رنگ حجم او و غشای مخاطی با صلابت
او و ... در این حذف حجم شده ... آنها ... ریه و نقشان ...
... در این حالت پنیر دیده میشود که لوز آنها مانند
پنیر متعفن است و در صورت ... مرض اغلب دیده میشود که در هم
در این حلق و یا ... نماید و در این صورت مانند آنکه ... ذکر شد
... و متعدد و قرمز مانند گیلاس یا آلو با ... دیده میشود

علامات

۲۸۸ **علامات** — اغلب روز مرض بدون مقدمات است و گاه مبتلا
میشود از تب علامات خفیف که مقدمه مرض میباشند مانند نکس مزاج
امتلا است و ضعف در حلق و ثقالت در دماغ بلع بصعوبت و وجع
میباشد و نمودار این علامات شدت یابد هم سراسر و درجه شدت هم ترقی
از غشاء رطوبی لحمی لوزتین براق شده و در رنگ حجم لوزتین بصورت
آنرا میکند که مریض ... مشغول است بلع ... میشود که این ... بلع
میکند از آنکه در صورت ... هم میرسد و جلیه های متعدده در
صورت ظاهر میشود و این ظاهر شدن جلیه در صورت ... و صحیح
شروع است که نه کشیدن عضلات حلق در هنگام بلع و در ... لحمه تن
ظاهر میشود و اگر مرض شدید باشد بلع ... و ... و در این وقت
و اگر اشربه مریض بخورد انها از خلف دهان ... میکند و ... قلاب
از او از لوزتین گذشت ... برسد صورت تشنج عضلات
حلق گشته و شربت ... از دهان و از بینی خارج شود و بر اغلب
مرض ... حلق ... صعب ... که مریض بعد از چند روز
و صدای دهان ... رطوبتی ترشح ... و یا زرد و ...
که از مخاط متورمه ... بیرون ریزد و در ...
و دهان بدبو گشته صوت ... و ... گرفته است و به آن ...

و صورت در ملوّن [illegible] باشد و نیز ملاحظه بعمل دیده میشود که از تباعد رگ
شده اند مانند آنچه ماده قرمز و صلب که قدری و یا بجا سبب حلق را گرفته
اند و گاه اند بلکیک فاصله ندارند که بواسطه آنهاست که ورم قرمز و متباعد شده
بواسطه خارج گوزتین با چلیم متعددش به پیش آمده است بخلاف [illegible] ملاحظه
میشود مواد زردی که بزحمت آنکه است منجمد و ملتصق شده و این مواد در وقت شکستن
ورم گوزتین همراهی با [illegible] نباید مانند آنکه قبل ذکر شد بخصیم سفید
رنگ و مانند غشائی که ذکر است [illegible] از [illegible] رنگهای [illegible] گوزتین
بقدر بلکه یک [illegible] و باشد که بروز ورم فقط در سیاری از آنها باشد در صورت
غدد متورم خارج بر یکدیگر [illegible] و اطراف دیگر بکر [illegible] و باشد که ملاحظه
عمده این [illegible] بهم رسانند و گاهی میشود که بواسطه کراهیت ورم [illegible]
التهابات مریض نتوانند [illegible] و نیز [illegible] غدد و [illegible]
متورم شده مریض [illegible] جدا نگشته و اینکه ورم کراهیت باید
بشیپور [illegible] در یک گوش یا در هر دو گوش [illegible] نکنه ورم
در سیاری از آنها یا هر دو آنها کراهت [illegible] عارض [illegible] شده و این
وجع [illegible] بواسطه فشار [illegible] گوش با [illegible] و [illegible]
این وجع گوش [illegible] تا آنکه در هنگام بلع [illegible]
گوش همراهی میکند [illegible] با [illegible] یا [illegible]

آنکه ورم

آنکه ورم بالمره تنقیه را گرفته است تا آنکه [illegible] خود از او [illegible]
و وقتیکه ورم گوزتین شدید باشد [illegible] علامات [illegible] و سبب [illegible] هم بهم
میرساند مانند کسالت و صداع و [illegible] ضعف [illegible] مختلف [illegible]
گاه شدید و گاه ضعیف [illegible] سفید و دهان بیمزه شده عطش
عارض اشتها ساقط گشته و [illegible] علامات [illegible] باطل [illegible]
بروز [illegible] نباید در یکی از مرض اگر چه ورم شدید باشد [illegible]
و اشتها [illegible] طبعی [illegible] و لیکن بواسطه ورم آلت [illegible]
از [illegible] گشته [illegible] و [illegible]
شدت بهم میرساند [illegible]
گاه وجع [illegible] بهم [illegible]
و این بواسطه آن است که تنقیه [illegible]
[illegible] و باعث [illegible] مجاری [illegible] و یا بواسطه آن است که آلت
متورم [illegible] و بدین واسطه [illegible]
احوال وجع [illegible] معلوم است که این علامات از قبیل وجع و [illegible]
و غیره [illegible] متورم [illegible] فقط [illegible]
متورم [illegible] شدت [illegible] ورم در
[illegible] که ورم گوزتین [illegible] از

۲۹۱ قبل جدری و غیره هم سرخ می‌کنند و گاه بر خلاف هم سرخ می‌کنند با علامات
شدیده چنانکه اگر آلت کبیر بزرگ شود که دو ساعت در [illegible] از آنها
برسند و باره عود [illegible] [illegible] خواب زیاد شده [illegible]
متواترا [illegible] گفته و خون لطیفه لشده صورت [illegible] و گونه
گفته چشم [illegible] آمده شده و مرکب [illegible] شود یا بواسطه [illegible]
و یا بواسطه میل دم به دماغ و الی انتهای [illegible] است

رفتار و دوام و شهور [illegible] رفتار مرض طبیعی [illegible] است و [illegible] در
لوزتین عارض می‌شود و یا با صداع شدت و ضعف که در [illegible] شدید
حرکات و در دیگری ضعیف‌تر و گاه ابتدا عروض [illegible] در [illegible] از لوزتین
است و بعد از دو یا سه روز سرایت بدیگری می‌نماید و گاه هم [illegible]
در دیگری بعد از رفع شدن ورم از لوزتین اول است و این که
ورم [illegible] در [illegible] لوزتین [illegible] در [illegible] [illegible] ماشه [illegible] می‌شود
در هر صورت مرض تا روز چهارم یا پنجم درجه شدت میرسد
و بعد از آنکه چند روز کامل وقف [illegible] بانحطاط می‌گذارد
و عوارض [illegible] کم شده صورت کامل [illegible] [illegible] [illegible]
که در روز اول [illegible] [illegible] و [illegible] در [illegible] است و به [illegible]
از روز [illegible] جدا می‌شود و لوزتین [illegible] کم شده [illegible]
ترز

ترز برگشته و ورم [illegible] و گاه اگرچه [illegible] رفع گفته [illegible] ۲۹۲
آلت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و بسیار دیر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] گفته و گاه [illegible] آن [illegible] است
در صورت [illegible] علامات [illegible] [illegible] رسیده [illegible] شده
و [illegible] [illegible] بواسطه [illegible] نقطه [illegible] لوزتین
که چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گفته و [illegible] [illegible] و گاه [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] مرض [illegible] [illegible] در دهان [illegible] [illegible] و گاه [illegible]
[illegible] و گاه [illegible] خارج شود و گاه [illegible] که [illegible] خارج گفته
[illegible] مرض [illegible] گاه بر خلاف یا بواسطه [illegible]
[illegible] [illegible] و یا بواسطه [illegible] موضع [illegible] [illegible] و
[illegible] ماشه [illegible] شود و [illegible] متعفن و [illegible] که بواسطه
[illegible] در دهان [illegible] [illegible] [illegible] و بعد از [illegible]
[illegible] تخفیف حاصل نماید اگرچه [illegible] آلت چندان [illegible] است
[illegible] لوزتین [illegible] و گاه [illegible] از خارج [illegible]
یکی از ترکیبات مرض [illegible] [illegible] است که [illegible] است که ورم
لوزتین بواسطه [illegible] [illegible] سرایت [illegible] و

بخار مذکور محجوج شده صورت ترق الدم مهلک کهف و گاه ورم
گوزنیتی ملتهب باشد بنفانقوا را که شناخته باشد بواسطه تعفن دهان
و سیاه شدن موضع و ورم گوزنیته ملتهب باشد بی مرضی که التهاب
مجرورم باشد در صورت گوزنیتی حجم و صلب شده حمرت در عرض بلع
بهم میرسد و صوت خشونت و با معه مشکل باشد و دهان مجحوف
در وقت بیدار شدن متعفن باشد و چند مدت یعنی چند مرتبه ورم
مدت بهم میرسد بخصوص این اختصاص باشد در اطفال و جوانان این مرض از
هفت الی ده روز است و باشد که تا ۲ هفته طول کشد در صورت
غلب چند مرتبه بدشت و ضعف در او دیده باشد و عهد آن مرض زیاد است

تشخیص مرض — سبب آسان است فقط از ملاحظه و … گشت
… باشد و هر گاه مریض نتواند دهان خود را بگشاید …
که گوزنیتی دیده شود صورت مرض تشخیص … باشد از وجع
و عسر البلع و … و خرخر … و صبر که از لمس گوزنیتی مریض
… در صورت زیاد شدن علامات … از قبیل
و غیره با بنیه علامات موضع … یقین کرد که ورم گوزنیتی است
بلکه مقداری در تشخیص که شرط وجودی … الکتار …

تقدمة المعرفة — … است و درد … بهم میرسد … در صورتی
که علامات

که علامات گنگرنیتی دهان با علامات خناق بروز نماید و یا تهیه مرض
ملتهب کف بنفانقوا را

سبب — … در اطفال که تازه بدنیا آمده اند هنوز …
عارض باشد در اطفال … بخصوص …
… و … که از … و … در بهار و پاییز
… عارض باشد بواسطه سبب … حلق … و باید
… که غالب … با سبب علاج الدیفتری

علاج — بعض از معلمین گفته اند که در روز دویم مرض …
روزی یک مرتبه یا دو مرتبه … گوزنیتی را … مرض …
باشد و … نشینه ولی غالب … که … ۱/۲
که … حلق … و … که مرض …
… و … شدید و گوزنیتی … یک یا دو فصد از بازو
ثانیه … گفته اند که فصد ساقین بهتر است ولیکن … فصد
ساقین هنوز … معلوم نشده است و فصد از بازو …
بهتر آن است که … فصد بازو … در هر صورت
فصد عام بهتر از فصد موضعی است و … که مرض … شدت داشته
باشد باید هم فصد عام ثانیه و هم فصد موضعی و … فصد

بطعام بدشت مرض باید معروفات جلاییه از قبیل خردل و غیره بالای ۲۹۷
پستان از و مسهلات مستعمل بلیغ مخصوص نافع است استعمال حقنه از قبیل
انتیمون که دارای خاصیت طبع معلوم برای آنکه دفع فضلات کنند تو استعمال
ارزاق بعضلات حلق میرسد عضلات فشار میدهند لوزتین را و رطوبت که
در او است خارج میکنند و بدین واسطه ورم رفع میکند و در وقتیکه
هم احتقان باشد مشمع ذراریح با اطراف حلق انداخته میشود در صورتیکه
غلبه صفرا و امتلاء معده تا مرض باشد باید در استعمال مقیء و مسهل مقرر شد
و دون جهت جلب حلیله نماید که مردم ملاحظه شده است باید بر حسب مقدار
لوزه برای او پیدا که مریض را فارغ ضعف و غلبه بواسطه فشار
دانسته بر روی لوزتین کفایت میکند حرارت که
ترش دارند در آنجا باید مقدم استعمال کرد که بواسطه فشار از ترشح
منفجر شود چون مرض ملاحظه کرد بی تقوای اول باید سببش را
فهمید که بچه واسطه عارض شده است هرگاه عود خفیف بوده
شدت ورم باشد باید ادویه ضد ورم از قبیل فصد و مسهل زیاد
استعمال نمود هرگاه سببش حالت مخصوص باشد باید مواظب آن حالت
معالجه مرض را نمود در موضع و غیره ها ترش از قبیل آب حنظل
با برگه یا آب حنظل با سه ... استعمال نانیه و مطبوخ
دهم کنند که

۲۹۶ دهم کنند و غیره از مسهلات و همین معالجات را مستعملات
در وقتیکه لوزتین مجروح و کهنه شد و وقتیکه سبب مرض مخصوصه
مانند کوفت باشد که مداوا حقه باید معالجه کوفت ضعف و غلبه
ابتدا رفع میشود بواسطه کمتر آن با تنقیه و مداوا و از برای
نفحات مخصوص زاج سفید مقرر است و استعمال زاج سفید بر چند قسم
یکی آن است که زاج را نرم سائیده در نوک انگشت برداشته بر روی زخم نمایند
و یکی دیگر آنکه زاج سائیده با انگشت بر روی زخم بمالند بعضی از جمله
از قبیل میوه دل ... بر آن است که از ابتدای مرض زاج را بجای
ملک استعمال نانیه و بلیغ مانعی نیست این را قبول نمایم بجهة
آنکه استعمال زاج در ابتدای مرض سوزش شدت مرض
است و در صورت ... استعمال مسهلات و نفحات جایز
است و با در صورتیکه حجم آلت ... تنفس ... تجدید کنند باید
قدری از لوزه را بریده بیرون آورند و طریقه او را در مبحث
جراحی بیان خواهیم کرد

ورم حلق با غشاء کاذب آنژین پسودومامبرانوز
از ورم مخصوص که عارض میشود در حلق و در لوزتین و کام و
و جاهای او و شناخته میشود بواسطه بسته شدن غشاء کاذب

کبود رنگی که بایستی به تدریج تخفیف با اطراف و همراهی کند با رنگ سالم بدن نمود ۲۹۷
تحت تکلم و یا بر علامات که شدت و خفیف شان مختلف است ؛

تشریح مرض — در موضع دیده میشود یک پاره خاکستری یا سفید رنگی که به جای
خون زیاد و نشر کنند بسیار رنگ ملتهب و این پاره ملتصق است بغشاء مخاطی بطوریکه
که این غشاء حاصل میشود در زیر بشره مخاطیه آنچه ملتهم باشد ولی آن مسئله
هنوز درست معلوم نشده است که آیا غشاء کاذب در زیر بشره است یا در روی
او و چون در وقت نشر خون دیده میشود که بشره مفقود شده است
لهذا در ابتدا هم درست معلوم نمیشود که در زیر بشره است یا در روی
آن و این غشاء کاذب اغلب ورقه ورقه است و خاکستری و تا به شیء دیده
میشود بعض اوقات غشاء مخاطی بارنگ میشود که درست مشاهده
نمیشود و همان رنگ مخاط دیده میشود و اگر طبیب بدقت ملاحظه
نکند مرض تشخیص حاصل نمیشود و مخاط متورم زیر غشاء کاذب قرمز
و سیاه و گاهی با فراشیات ولی هرگز مجروح نمیشود گاهی از اوقات
میشود که غشاء کاذب که ملتصق بمخاط است و بواسطه رسم و دیگر به آن
اطراف رفته و منتشر آن میشود که کم مجروح باشد و طبیب باید
همیشه آن در نظر داشته باشد که خطا در تشخیص ننماید و این حالت
غالب عارض میشود در حلق و حنجره و در لوزتین که اغلب
صورت

۲۹۸ صورت صغر آن عفونی میشود و اینکه مرض مشهور است یعنی غشاء
کاذب در همه حلق و منخرین را میگیرد و حنجره و رخ تنگ میشود چشم
و قرمز و شکسته میشود و گاه هم چرک در آنجا یافت میشود ؛

علامات — عموماً ابتدای بعض مرض تنفس و ورم حلق است اما در
این جا وجع بسیار خفیف است و عسر البلع خیلی کم است و هم ضعیف است و باشد
که بر خلاف بلع و بعد از چند روز در روی لوزتین و کام را و خصوصاً
و در حلق پاره خاکستری یا سفید مایل بزردی است شفاف و بدون
نمو دار میشود و غالب قبل از بروز این پاره تب و رنگ چشم و
و صداع میشود و باشد که بر رنگ نشان تب و رنگ و بروز پاره
ها باشند و گاه باشد که این مرض بدون تب همراهی نماید با برآمده ها
کمتر افزون که از لیمون با منبه بزرگ تب و رنگ ملتهب است بر بالا
پاره حلق و این پاره که میگویند در ضمن علت هیچ جوف حلق را
بپوشاند عموماً میباشد که حالت زائد قرمز یا بنفش و اطراف پاره همیشه
بار کمتر از وسط او است و هیچ میباید که وسط او قدری کمتر
داشته باشد مختلف از آن پاره دیده میشود که قدری شان از مخاط کم
شده است و این قطعه ها شده بواسطه خونی که در او ریخت میگیرد
سیاه رنگ شده بر شدت عفونت دهان و نفس می افزاید و بالی

٢٩٩ و بواسطه آنکه قدما همه عوارض را ملاحظه نموده و بعد از پس آمدن این پاره
حلق که پاره دیگر بار اول بسته شود که آن هم تا این پاره ها نازک و سفید تر و نازک
تر از پاره اول می‌باشد در وقتی که غشاء کاذب بالای زبان کوچک باشد و صاحب آن
بهم میرسد و لیکن اطفال حالت ضعف می یابند و هم بلع ایشان دشوار می‌شود
مثل علامات مذکوره مخصوص علامات دیگر بروز می‌کند که دلیل بر رسیدن غشاء
کاذب به قصبهٔ الریه می‌باشند مثلاً در وقتی که غشاء کاذب به گلو رسید بیرون آن
و صدا و سینه نماید [illegible] عارض شود و رطوبت [illegible] آنکه متعفن از بینی
سیلان نماید در وقتی که غشاء کاذب را به حلقوم نماید که سرفه متواتر
و متواتر عارض شود که بونه کیفیت [illegible] در این حالت نفس
با صدا [illegible] و [illegible] در حلقوم [illegible] صوت [illegible] فاسد کف
و [illegible] متواتر شده [illegible] علامات [illegible] و علامات [illegible]
که بروز نماید دلیل بر [illegible] از [illegible] علامات [illegible] و [illegible]
و [illegible] متعفن [illegible] و [illegible] متعفن بروز نماید
قرمزی [illegible] عارض شود غشاء کاذب [illegible] از [illegible] بدن [illegible] بروز نماید
پیره [illegible] و اطراف بینی و اطراف [illegible] پستان و اطراف [illegible]
مقعد [illegible] و در روی [illegible] شده باشد

رفتار و دوام و انتهای مرض — رفتار مرض [illegible] که در روز
سیم

٣٠٠ سیم یا چهارم بهلاکت رسانند و گاهی [illegible] از یک هفته [illegible] طول کشد
و گاه دیده شده است تا بیست و پنج روز طول کشیده است و مرگ [illegible]
بواسطه سرایت غشاء کاذب در حلقوم و بندرت بواسطه [illegible]
ذات الریه و یا بواسطه [illegible] القلبیه که نتیجه مرض [illegible] آنکه مرض
شفا [illegible] علامات [illegible] خفیف [illegible] غشاء کاذب قطعه قطعه از
موضع [illegible] و یا آنکه نرم شده بواسطه سرفه ریزه ریزه مخلوط
با آب دهان بیرون آید [illegible] از [illegible] پاره [illegible] پاره [illegible]
بسته [illegible] و این پاره تا [illegible] نازک [illegible] سفید تر [illegible] پاره اول [illegible]
[illegible] غشاء کاذب [illegible] [illegible] خطرناک
[illegible] سعد [illegible] بواسطه [illegible] مرض [illegible]
[illegible] خطرناک [illegible] و [illegible] دوام [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در [illegible] بروز نماید و [illegible]
تشخیص — تشخیص مرض بروز غشاء کاذب [illegible] کفایت می‌کند [illegible] خناق
مرض را از [illegible] اورام حلق و [illegible] و لیکن در ورم [illegible]
[illegible] که [illegible] سفید در روی [illegible] بهم میرسد که شبیه [illegible]
مرض [illegible] [illegible] این [illegible] باید [illegible] آورد [illegible] که
در روی [illegible] شده [illegible]

۳۰۱ و در کتب نقل کنند به بلغاری مرض حلق با تنخع کاذب که همیشه را ایست لهم
و آنست که من در جملهٔ سافرو کردم و در ورم لوزتین مد و تمدد با جمع
ملتصق و در صورتیکه در رگی لثه بسیار کم دیده شد فرق مابین این مرض از
ورم حلق که در کتب اطبا التهاب لوزتین نامند ملتصق که پاره سفیدی در روی غشاء
مخاطی بسته شبیه این است که در ورم حلق التهاب لوزتین پاره مذکور بوجه
ملتصق لمی ظاهر نیست و به آسانی از روی مخاط جدا توان بر داشت و غشاء
مخاط کم کم آنکه پاره قرمز تیره است بخلاف ورم خناق که پاره خاکستری رنگی
ملتصق لمی ظاهر است و بایستی دانست مخصوص لمی در شغل است و علامت
در مرض سابق مذکور است که پاره از اتصال حلق تا دهنه نای در وقتیکه
از بینی قرایة گفتگو خواهیم نمود طریقه تشخیص این دو مرض را هم بیان خواهیم
نمود اما فرق مابین مرض [illegible] ورم حلق با اینست که مارض ملتصق
را مطلب بواسطه هم جنب تجویف مانند کوفت با این جهت است که پاره حلق
در مرض کوفت لشوه رنگ و متعفن است و در خوب از روی مخاط
متورم بر داشته شده در زیر او جراحت مخصوص گود که حدود ظاهر است
و اطرافش صلب و با تمدد است و حال آنکه در خناق جراحتی از
آنکه غشاء کاذب بر داشته شد هیچ جراحتی از زیاده نخواهد ماند
تقدمة المعرفه — بسیار دیر است بجلوی در حالت ابتدا

و غناق

۳۰۲ وفات قرین و ریست مرض مابین شخص بر دهنه مرض افزوده و دلالت اطفال کوچک [illegible]
ورد آنست زمان بیشتر است در وقتی که مارض شد در اطفال صغیر در [illegible] کمتر است
خطر مرض بیشتر است ❊
اسباب — مارض ملتصق در جمیع سن ها بعضی در اطفال و جوانان یافته [illegible]
استعداد شان به عروض این مرض از مردان بیشتر است و بلغم مزاج و ضعف البنیه مستعد
تر هستند و در هر بلدی مارض ملتصق و [illegible] بطور اپیدمیک بروز نماید [illegible]
در فصل مرطوب و در مکان پست که هوا [illegible] در آنجا گوش [illegible] نکنند و [illegible]
است که مدارس و مجالس یک مرتبه اتفاقی زیادی مبتلا به این مرض گشته
و باید دانست که عروض این مرض در اطفال زیاده بواسطه بدن ایشان
و هوا است بلکه بواسطه سرایت مرض است از عفونت بعضی دیگر ولذا غالب
لحق دیگر هایکه مبتلا به این مرض هستند [illegible] دریافت نموده اند ❊
علاج — معالجه این در سایر اورام حلق مذکور شد از قبیل معالجات
حلق و مطهرات و ادویه بارده و غرغره و خصوصا اینجا [illegible]
مفید نیستند بلکه مضر است که در صورت شدت مرض و مبتلا شدن بیشتر
واجب طبیب در افراط هم باید [illegible] خود داری داشته باشد زیرا که
ابتدای این مرض صورتش ضعف زیاد و کم عبارت و بواسطه [illegible]
که اگر هم غلبه [illegible] باشد [illegible] موضعی اکتفا نماید استعمال

اینهمون بدو آنکه جاری نیست لیکن که رفع آن [illegible] و وقف مرض مزاج بیمار که صورت
اخراج نفخ‌ها و جذب [illegible] از برای رفع [illegible] لیه شدن غشاء‌ها و جذب باید
غشاء‌های مخاط را تغییر حالت داد [illegible] از [illegible] باید قسم که یک جزء
از [illegible] در چهار جزء آب ریخته و بر روی غشاء مخاط با قلم
مو مالیده و با [illegible] خالص و یا مخلوط با [illegible] و [illegible]
آن [illegible] که یکی از [illegible] یک سر آب [illegible] صاف
عمل [illegible] مواضع را با قلم [illegible]
[illegible] در این صورت باید [illegible] که قلم
[illegible] در دهان و در معده [illegible] صورت [illegible]
[illegible] سفیده [illegible] مانند [illegible]
و کلرور [illegible] و [illegible] مانند [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] سفیده و [illegible]
مرض [illegible] باید هیچ یک از اینها را [illegible]
و [illegible] باید [illegible] در [illegible]
کی از [illegible] غرغره [illegible] قابض [illegible]
استعمال نماید [illegible] در این باب [illegible] میدهیم [illegible]
نماید [illegible] در این جا مانند [illegible] و [illegible]
زیاد

زیاد باشد و طبیعت [illegible] باید [illegible] که از [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] تعفن دهان [illegible] مرض [illegible]
غرغره نماید از مطبوخ [illegible] کرده و [illegible] و [illegible] مانند [illegible]

اما ورم مری که بواسطه از وخامت [illegible] ❊

[illegible] — این [illegible] که در ورم غشاء مخاط [illegible]
آن است که در اوایل حلق و دهان مذکور شده الا آنکه در [illegible]
[illegible] و [illegible] غشاء مخاط [illegible] او [illegible]
[illegible] مانند آنکه [illegible] و [illegible]
[illegible] چون [illegible] آنکه [illegible] با [illegible] غشاء‌ها [illegible]
مرض [illegible] که [illegible] باشد در هر صورت بروز این امراض در [illegible]
دهان و حلق [illegible] که ورم مخاط را [illegible]
[illegible] صورت [illegible] در این صورت و در هر [illegible]
و [illegible] که [illegible] بروز نماید [illegible]
[illegible] از [illegible] این [illegible] که در این صورت در [illegible]
[illegible] و حرکت آموخته [illegible] ❊

علامات — علامات [illegible] و [illegible] مرض [illegible] یا ضعیف
از [illegible] حلق تا [illegible] معده یا از [illegible] در [illegible]

٣٠٥ مختلف میشود بواسطه محل ورم نیز اگر در قطعه بالای مریست جای وجع در زیر
حلقوم است و اگر در قطعه سفلی باشد جای وجع در فم معده است و اگر
که همه است متورم باشد الم در همه مکان عبور مری میشود و چنانچه علامت
می باید در وقت بلع و گاه بشدت مری از زیاده و تمام موضع
متورم کشیده است که طاقت نمیتوان آورد و در این وقت چون غذا
بموضع متورم رسد مری متشنج شده و حالت قی دست دهد و غذای بلع شده
از دهان یا از بینی خارج شود این حالت بعضی از مرضا لیکن خارج
شود و با فتح و گاه بلکه در رفتن غذا بمعده خارج شود و چون
ورم سورش ... کعد و غذا در این موضع قدری مکث میکند
که عبور مریض میشود و گاه این ضیق مجری زیاد باشد غذا از او نگذشته و در
مافوق او جمع گشته بعد از چندی بعد از بلع خارج میشود از دهان و این
حالت ... که ... در ورم حاد این علامات ... کم بروز
می نماید و ... در ورم مزمنه ... در وقتی که سبب تغیر
اگر باشد بعضی از مرضا جای ... میشود که از فم معده بالا آمده
و در زیر حلقوم ایستاده و ... مبتلا ... دیده شده
... و ... که ... کعد و اغلب
... میشود به ... نادرات ... تا فوران و
بعضی اوقات

٣٠٦ بعضی اوقات میشود که منتهی به تقیح و تحجر گردد و در این صورت مری ...
مرض ... لیکن ... که منتهی میشود به ... اخراج ریم از
از دهان است و باشد که بمعده ریخته و بعد از دفع گردد و علامات ...
درست ... نقصان ... که وجع ... صورت شدت ... همراه
میکند با عسر البلع و اخراج ... و ... در این علامات
و اگر ... مری دیده میشود ... دلیل ... خروج ...
تشخیص — وجع در ... که بشدت نماید در وقت بلع اغذیه
و اگر به ... صورت ... که اغذیه ... رسیدن بمعده ...
شدن ... زحمت ... خارج شدن اغذیه بلع شده بدون
تغیر ... که همه این علامات در مرض ... مذکور ...
... در تشخیص مرض ... لذا تشخیص این مرض مشکل است ...
حلقوم ... ورم ... بلع ... مشتبه ...
... در معده ... علامات ... و در ... کعد
و تغیر ... بلع ... ممتنع و ...
... که ... حلقوم ... که ... مفاصل و
... ممتلی ... محققین ... باشد که عسر البلع در ...
دیده شود در این صورت تمیز ... که در این ...

۳۰۷ بعضی علامات داء جاء دیگر هم در بسیاری از مواضع بدن دیده می‌شوند
و سبب عدم عسر البلع می‌باشد نه چیزی که ایشان فرض می‌کنند ؛

لقمة الموقوفه ـ ربط داشتن ندارد ملکه در صورتیکه جسم در زمره آلت باشد
و یا آنکه ملفوف نباشد بلکه صورت ضیق مجری شود یا آنکه مرض علامات شق
بخصوص ایشان را دیگر است ؛

سبب ـ عارض ملیف از اکل اشیاء حاره و حامضه و اشربه بسیار
کم و بسیار کردن و بلع اشیاء غیر معتاده در السطح و گاه عارض ملیف بواسطه
درایت کمتر لوازم حلق دراد ؛

علاج ـ در صورتیکه مرض ضعیف باشد از شربه ملعبه قابض و منع
از اکل اغذیه صلبه کافی است و استحمام در آب فاتر و موفقات ملینه
از قبیل مرهم‌ها و حقنه مسهله مستعمل است اما که مرض شدت داشته باشد و حمی
شدید باشد باید فصد نمود و اما چون حمی در این مرض با این شدت نمی
رسد بجای فصد موضع از استعمال علق و حجامت کفایت می‌کند بخصوص
در حلق و بعد باید موفقات از قبیل ضماد و مالیدن با ادویه
و تتمه فراهم برود مقوات ؛ در باب غلو و مریض قد بسته
مازه و لذا اوقات بدن پرهیز کنند در این اوقات نهان صورت
کنده مرض شدت داد و چاق اول کم در دم که عسر البلع زیاد باشد و هم
حاصل شد

۳۰۸ حاصل شدن رحم باشد بعضی از حکماء معتقد در صلاح بودند که شاید صورت ارتفاع
دیگر یا اصل هم در محور کفه و مالع علامات در این صورت خطرناک زیرا که بواسطه
نم شدن مناط مستور هم میل از او گذشته و به راه مخلط رفته در صورتیکه حجم
مزمن باشد موفقات قوی از قبیل دراغ و غیره مستعمل است که در مبحث
ضیق مری مذکور خواهد شد ؛

التهاب ورم معده حاد ترتیب ـ عبارت است از ورم حاد و مزمن معده ؛

تاریخ ـ مرض ورم معده یکی از امراضی است که از ابتدای تدوین
علم طب مذکور شده است و لیکن سواء اختلاف که در هر عصری در سبب
و قوانین علمای طبیه اهمیت به این مرض نداده و گاه به کمی روز او معتقد
گشته بخصوص کثرت وجود این مرض در هیچ عصری مانند عصر بروسه
و اشکال او معتقد نگشته این معلم کامل که بنای علم خود را از روی
اعلا اسباب بنا گذارده امراضی که در جرم معده و عروق او باهم میرسد
همه را بواسطه ورم عضو می‌دانست و بایی البته امراض مختلف الجنس را
با هم کلام کرده یک نموده می‌کرد معتقد ... که بواسطه تحقیقات
میو لوئی و کروولیه و آندرال که تحقیقات ایشان در تشریح مرضی
را الطرف آلیه بیان نموده و معلوم شد که این مرض مقابل امروز

تقسیم مرض ـ سواحق رفتار مرض را منقسم نموده بحاد و مزمن و به واسطه

٣٠٩ وسعت مرضی لعاب و فانی معده و اش سبب امراض صحا سیتی دیرین اقسام اخیر را
که در بحث سیمورین بیان خواهیم نمود ؛

اما ورم معده حاد — علامات آن تیزی در وقت که ورم در جهت فتح منافذ معده
باشد ملاحظه می‌شود که حفظ معده کم شده است و لون می طلارد قرمز روشن
تا سیاه دیده می‌شود و این تغییر لون یا در همه سطح معده یکسان است
و یا اینکه ناخوش است و یا اینکه قطعه قطعه است و یا اینکه نقطه نقطه
بود و چون خون در ما بین منشیه نشر نماید صورت اکیموز می‌کند و
این اختلاف لون را به اشیاء دلیل بر ورم نخواهیم نمود زیرا که اسباب
زیاد دیگر هم صورت این تغییر لون می‌کند و باعث بعض اختلافات
دیگر هم در منافذ باشد تا حدی روز ملحق است مانند اینکه منافذ ضخیم تر از
حالت طبیعی یا نازک تر گفته و کشنده و ورم کنند و در هر دو حالت
و این مرض معلوم است که با اختلاف درجه جواز [illegible] واجب است بسیار زیاد است
که در این مرض دیده می‌شود هرگاه باشد بسیار ضعیف خواهد بود و عموماً در
منافذ حفظ خصم آب و [illegible] در یک جزء منافذ است که جزء [illegible]
باشد و در ورم مزمنه معده تغییر [illegible] بدل گاه [illegible] طرف [illegible]
[illegible] که [illegible] در سطح منافذ دیده می‌شود [illegible]
مانند اینکه در [illegible] که ملاحظه می‌کند و باشد که سطور [illegible]

واین

٣١٠ و این غشاء ها [illegible] به آن است که همیشه [illegible] ملتصق باشد بلکه مشبع
ملتهب از [illegible] ترشح معده غشاء ها [illegible] منافذ [illegible]
[illegible] نماید و گاه در ورم و این ورم شدید که جمع شده صورت [illegible]
دمل بسیار نازک است و هر وقت که بر جز [illegible] بسیار کوچک [illegible] علامات
مذکوره در ورم است که ورم معده صاحب بود و چون [illegible]
[illegible] علامات دیگر هم بروز می‌نماید که در بحث [illegible] مذکور خواهد شد ؛

اما علامات ورم مزمن [illegible] ورم معده عارض [illegible] یا بعد از
[illegible] که در اکثر امراض [illegible] دیده [illegible] علامات مرض [illegible]
[illegible] و هم [illegible] باشد در [illegible] معده [illegible] نماید [illegible]
موضع و حرکات بدن و [illegible] آنها و کم [illegible] یا عدم [illegible]
[illegible] سفید یا زرد [illegible] نمایان [illegible] و گاه [illegible]
چسبناک و [illegible] اطراف و نقطه [illegible] نوع و [illegible]
حرارت [illegible] ملتهب با [illegible] از [illegible]
[illegible] سفید و [illegible] زرد و رنگ
و یا [illegible] که [illegible] حرارت جلد زیاد شده [illegible]
[illegible] و صداع [illegible] عارض شده [illegible]
[illegible] و علق و اضطراب [illegible] دیده [illegible]

و بهم در جمیع محافظ معده عارض شده باشد و جمع بسیار شاید که دو یکی
در وقتی که مرض خفیف باشد و جمع بسیار نیم و عطش کم عارض شود
و اشتها بالطبع مانع نمیشود که مریض هنوز می تواند قدری تغذیه نماید
و اما چون غذای هضم نشده بمعده رسد پس از زمانی بدون اینکه
هیچ تغیری در او داده باشد بواسطه قی دفع میشود و نیز اغلب اوقات
... شدت جمع میشود

انتهاء مرض — و اغلب اوقات انتهای مرض بشفا است و در اغلب اوقات
علامات مختصه تکلیف که علامات بتدریج خفیف یافته و فرود کرد از شود
ولیکن بعد از آن هم که مرض بالطبع رفع گردیده معده تا مدتی دلالت حس
می نماید که عمل هضم ناقص و باد جمع میشود و گاه گاهی مرض شدت
بهم رسانیده و بالاخره بالطبع رفع میشود و باشد که قدری خفت
یافته زمان زیادی باقی مانده گاهی از زمان درآید و منتهی بمرگ
مریض میگردد و در صورتیکه غشای معده مبتلی میشود قطعه قطعه از حافظ
زخم و یا قطعه شده و اختلال در عمل تغذیه بدن بهم رسد و باشد که
مرگ ... عارض میشود بواسطه ورم حاد مخاطی که آن در ... میشود
از ملتهب شدن معده ولیکن این انتها در وقتی که مرض ... باشد
از ... دیده میشود بواسطه اثر ... از سموم ...

دوام مرض — هرگاه فی الجمله شدت مرض دو باشد بعد از آنکه قبل از آن یا
بعد از رفع گردد و حالت نقاهت بسیار طول نخواهد کشید

تشخیص مرض — مشتبه میشود با زخم شدن ... معده و ... معده
و اوجاع عصبانی او وقتی عصبانی و با ورم کبد و با ورم صفاق و با قولنج کبدی
و با قولنج طحالی و بعضی امراض دیگر که در حفره بطن واقع میشود تمیز دادن
آنها را در وقتی که از اینها از آن امراض ... بیان خواهیم نمود
اینجا همین قدر میگوئیم که علامات مخصوص این مرض ... و صلابت در موضع
معده که شدت نماید در وقت فشار بموضع و همراه میکنند بالطبع ...
والتهاب ... بتعفن از خوردن اغذیه و اشربه و مشتبه میشود با التهاب
ابتدای ... و تمیز ... که ... و جمع شده در ... شده
و ... و اغلب ... موجودات که ... معده ...
... تقدمة المعرفة ...
و ... که ... خواهد ...

اسباب — مردان مستعد تر هستند ... در ...
و زیاد ... اشربه حرق دارد و ... بواسطه ضربه ...
بموضع معده و ...

علاج — اگر مرض فی الجمله شدید و شنیده باشد باید یک یا دو ...

۳۱۳ و نفع استعمال علق در موضع معده کفایت می‌کند که پس از افتادن آنها
احتیاط کنند و ملتفت به موضع بنیاد از انحصام در آب فاتر و اگر به ملعقه قدری
زرنیخ [illegible] کم جوش نکنند این اشربه یا فاتر میدهند و یا که
هرگاه قی رفع نشد اشربه را بسیار گرم می‌کنند اما که وجع شدید یا [illegible] شد
قدری تریاک می‌دهند و نمی‌دهند مریض [illegible] مگر وقتی که علامات حالت [illegible]
رفع شده باشد و در ابتدای مرض قدری شیر یا نخود کفایت می‌کند و نیز بعد از
موخاهات [illegible] گاه ملیف که معده عادت شده و [illegible] نطلبه [illegible]
باید در بعضی آب [illegible] یا آبهای [illegible] و معرفات جلدی از قبیل [illegible] و تدبیر
با روغن [illegible] در موضع معده [illegible] او [illegible] و هم این علاج [illegible]
نافع است برای [illegible] از استعمال ادویه [illegible] و [illegible]
اما ورم [illegible] معده [illegible] بشرط تغیر [illegible] غشاء
و تغیر [illegible] لو ورم [illegible] دیده باشد تغیر در حجم و [illegible] گاه
[illegible] که شبیه باشد با [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] مانند آنکه در دور [illegible]
[illegible] این تغیر [illegible] باشد که [illegible] معده [illegible] که
[illegible] و قطعه قطعه باشد و نیز باید دانست که این تغیر [illegible]
[illegible] برای [illegible] ورم [illegible] باشد که از ورم قدیم باقی مانده
و غشاء

۳۱۴ و غشاء [illegible] غلیظ گاه ضخیم تر و صلب تر از حالت طبیعی و گاه نرم تر و نازک تر
[illegible] و هم چنین این تغیرات نیز دلیل [illegible] ورم [illegible] اعراض غلیظ
[illegible] معده [illegible] این تغیرات [illegible] شد بدون آنکه [illegible]
و گاه [illegible] معده از عضلات و [illegible] بخصوص غشاء [illegible] متورم شده
[illegible] از حالت طبیعی [illegible] هم از آنکه [illegible] غشاء [illegible] ضخیم شده باشد
و گاه [illegible] شده است که [illegible] غشاء [illegible] و دانه دانه مانند [illegible]
[illegible] که در موضع متورم برآمده [illegible] زیادی [illegible]
[illegible] دیده شده است و این برآمده [illegible] شبیه اند
به برآمده [illegible] که در [illegible] که [illegible] نشسته اند و [illegible]
و [illegible] قدری [illegible] و این برآمده [illegible] از [illegible]
[illegible] که غشاء [illegible] آنها بسیار نازک [illegible] و این تغیر [illegible] دیده [illegible]
[illegible] در [illegible] معده و در [illegible] معده و این تغیر [illegible] غلیب
[illegible] از رفع ورم [illegible] باشد که [illegible] بدون ورم و گاه [illegible]
[illegible] جراحات [illegible] در [illegible] معده [illegible] غلیب
در [illegible] معده [illegible] جراحات [illegible] آمده اند
و [illegible] جراحات [illegible]
جراحات [illegible] و [illegible] رفته است

که گاه ملتصق از نفخ و ماسکه و گاه جدا شده و این جراحات را
توان نمود که به قدر یک قیراط یا یک نخود بیاید بسطح و شهرت شده اطراف آن
اصلی ملتصق و گاه مفرق به حالت رنگ باشد و جراحات نقل مجهول
بدارد و هیئتی طولی در وقتی که طی یا شکاف جراحات میل بهم نمایند
و مع بخته و این جراحات اغلب از فتق و ما ظاهر کنند و گاه بر
خلاف با تجربه نیز را ثابت کنم صورت ملتصق بودن معده
و ورم صفاق کشد و چون جراحات بزرگ بر می‌خیزد و او را اخراج
نماید خون در میان معده و رگ‌ها و معده را منع کند و در آنجا
غلیظ و متعفن بنقل معده کشد که چون آن خون را از معده
خارج نماید در میان جراحات که از شریان مجروح ملاحظه
و کشد و چون معده از لخته کشد اغلب اتفاق متصل بعض
از احات یکی از طرفهای مجاور نخود یک ثقبه آمده و ثقبه را
سد نماید و این را حالت در کبد و لوز المعده و قولون و جاب
جا جزء و باشد که جراحات این حالت مذکوره را نتیجه صورت
جمع آنها نیز کشد و لیکن جراحات سالم بسیار نادر است و این
را نتها دیده نشد مگر در جراحات بزرگ معده و جراحات
اغلب خورد کشت بعضی از آنها متعدد گردیده که تا شش

و جراحات شفته
معده هم دیده شده است جراحات معده تمام پذیرفته
در ابتدا شگاف و شفیعه رنگ است و چون زمانی بگذرد و در اصل خط
تمیز ما نقل و چون جراحات زیاد باشد جراحات غیر منتظم کشیده
و در چند محل بعضی کشد و بعضی از لخت‌ها جراحات معده با ثقبه بود
معده کشد و یا به واسطه آلت دیگر بعضی از جاهایش ثقبه یک بوده
از دو ثقبه را مدور کشد و در این صورت ثقل معده تغییر
و لیکن قدری تنگ‌تر از حالت طبیعی ملتصق کشد گاه در وسط معده مانند
آنکه با حلقه بسته شده باشد تنگ ملتصق و باشد که در این تنگ جوف
فتار یا جزء دیگر پاره کشد

علامات و رفتار مرض ورم مزمن معده اغلب علامت ملتصق مجهول
کشد و بعد از آن ملتصق از حصه مجاور معده و در صورتیکه خفیف است
بدون علامت کشد و حصه جاری علامات ... که صورت
و عمل ... ظاهر شود و ... همراهی نماید باکی است و وجع که
در موضع معده و صداع و ... تنهایی ترش ... و چون مریض
پرهیز نماید با آنکه از بعضی اغذیه احتراز کند خفت در علامات
ظاهر شود و باشد که به طبع رفع کشد و لیکن عسرت هضم رو به تزاید
زیاده شده و ورم کشد و وجع موضع معده گاه ضعیف

تعفنات شدت کند و باشد که وجع ممتد بود یا آنکه در اسهال آید
باشد و در اینجا تا پشت و خاصره و سینه و جهد ما شدت نماید
پس از اکل اغذیه و شرب بجهة تعفنات در وقتی که معده خالی باشد
اسهال و قی نکنند که بتوسط خارج شوند و شدت نماید پس از اکل
اغذیه و اثر بود در آن وقت وجع بشدت تخفیف که بجهة قبض
مریض رو دهد مانند آنست که معده منتفخ شود و رفع تخفیف به
از قی و اشتها مختلف میشود که بحالت طبیعی بود و با مره خاناند شن
نادر است صاحب ضعف کم میشوند در این مرض بروز اشتهای فی
طبیعی نادر است عطش یا نیست یا خیلی کم است مگر در وقت
هضم در این مرض قی که عارض میشود در هنگام گرسنگی نیست
و وقوعش در وقت هضم است و چیزی که بتوسط قی دفع
میشود طبیعت حالت سوزان و یا تلخ و اغذیه که اکل
شده باشد گاه مخلوط است با خون و مقدار خون مختلف است
که گاه زیاد و گاه کم کیفیتش یا بحالت طبیعی است و یا آنکه مدتی
در معده مانده و سیاه شده و این قی سیاه الکه در دوا
مرض معده نادر است که دیده شود و مخصوص است از برای
سرطان معده و لیکن هیچ خون قی شده صاف و سیلان بود

بدو امرالم

در دوام سطح معده دیده میشود و عارض میگردد و ورم مزمن یا آنست نضج
مرضا افزون اجزاء مانند که این اجزاء گاه بود گاه متعفن مانند بخار پیدا شود
مبتلا شود ... در بعض از مرضا بدون تغییر ذائقه است و در بعض دیگر تلخی است
نالب بالت طبیعی و باشد که کنار و نقطه اش قرمز و ملتهب باشد و در بعض
هم مرضا باشد با یبوست و شاید که یبوست و اسهال متوالیاً مبتلا شوند و چون مدتی مرض
طول بکشد بتوسط اختلال در عمل معده که مدد به تغذیه بدن نمیرسد تغییر بدن و جمیع
رنگشان با فقد و لاغر گردند مریض غش بروز نماید و در هنگام هضم نفخ پیدا
شود حلد کرم گشته عطش و کسالت عارض گردد و باشد که جمیع حمله ها سرعت دق بروز
نماید و مریض بتوسط قی و ... هلاک گردید :

ورم و انسداد بوابه در این مرض بلعاریت و نادر است که کمتر از سی تا پنجاه سالگی
و ... سالهای زیاده ... دانسته تشخیص و کند اینکه در رفتار چند
بار رشد ضعف الم ... و باشد که ظهور کند بحرکت و باید دانست که ورم ... متعدد
... که ... علامت کثیف و ... عارض ... بتوسط ...
مرکب یا بواسطه بعض از نتایج ... نفخ است ... سرطان معده یا ... معده ... متعدد
معده ... کثیف ... تلخ از ... شکم ... تشخیص بیند ورم خفقان حال عارض
و باید دانست که بحالت معده در بعض اوقات معده ... کند عموم حرکات علیحده
و لیکن چون شخص مستعد سرطان باشد ... چون مبتلا گردید معده کند سرطانها

۳۱۹ بروز نمایم مانند آنکه دیده شده است در مبتلایان این مرض که صدمه به پشت ایشان
وارد آمد صورت بروز زخم را کرده و دیده شده است که پس از فرو بردن چیزهای
با حرارت شدید معده مجروح شده و [illegible] که علامت بروز زخم شده و نیز بعضی
مبتلا شده بجهت مرض معده مالیخولیا و در آنها بروز می‌کند ؛

تشخیص — این مرض مشتبه میشود با وجع عصبانی معده و نوبه‌های هضم و سرطان
معده که در میان هر یک از آنها علامات مخصوصه هست که تمیز [illegible]
تشخیص را داده شود بخواهیم بفهمیم که آیا ورم مزمن است یا همه آنچه مبتلا است از
معالجه چنین معلوم است تشخیص حالت نوع مرض ولیکن بعضی از علامات [illegible]
چون باید دانسته شود حرارت معده [illegible] از آن جمله است وجع
در فم معده و در زیر [illegible] تا به پشت و همراهی [illegible]
با ترشح الدم معده [illegible] تلیع پس از اکل ؛

تقدمة المعرفة — [illegible] ورم مزمن معده خطری ندارد [illegible] زیاد کشیده
و ضعف [illegible] تقویه بدن [illegible] زیادتر میشود [illegible] همراهی نماید
با [illegible] آنکه بواسطه پس از ترشح الدم و [illegible] سوراخ شدن معده ؛

سبب — اسباب این مرض تاکنون درست معلوم نگشته است ولیکن
بروزش در [illegible] است و [illegible] پس از [illegible]
بواسطه [illegible] ؛

علی

علاج — مرض چون وجع شدید و مداوم باشد چند مرتبه زالو علق بر فم معده ۳۲۰
نافع است که در هنگام وقت اشربه ملطفه و ملینه بنوشانند و طبیب هیچ چیز
غذا لازم نیست و باید که مقرر شود باید غذاهای ملینه از قبیل شیر و کشک
و آب و [illegible] و میوه‌های رسیده و چون قدری خفت در مرض حاصل آید
ملطفه بتدریج بقدریکه معده بتواند تحمل نماید بخورانند و طبیب باید همیشه ملاحظه
نماید که مریض چه نوع از غذا را بهتر هضم میکند و همان را تجویز کند ؛ اگرچه
بعضی از مزاجها هستند که بعضی از غذاها را اگرچه زیاد سریع الهضم هم باشند نمی‌توانند
تحمل کنند و بعکس بعضی از غذاها را اگرچه بطیء الهضم هم باشند بآسانی
هضم نموده و نافع است و نوشیدن [illegible] معده خصوص آب و شیر و
[illegible] در صورت [illegible] و چون مرض همراهی نماید با وجع معده
اغذیه را مخلوط نماید با بلبنیات چون فالوده و پربریده شده یا آب آهک
یا معدن دیگر [illegible] شیر [illegible] و کم و [illegible] تازه و
[illegible] شده اگر مریض نتواند [illegible] تحمل لبنیات کند باید
اشربه ملطفه [illegible] و هرگاه وجع شدید باشد [illegible] [illegible] و افیون بنوشانند
چون قبل از غذا و در حین غذا بعضی از [illegible] و [illegible]
[illegible] تریاک [illegible] استعمال نماید از [illegible] [illegible]
[illegible] مواظبت [illegible] و [illegible] [illegible]

نشتر پیوسته شده و بواسطه تدهینات و استحمام مدام آن را باید ملایم کرد و تحریک
عمل طبیعی نمود و اگر با این معالجات رفع مرض نشد معده بی‌حس از قبیل
مشمع فشارها و غیره بر روی معده بگذارند و چون مشمع‌ها کفایت نکند بداغ
و دوش بر روی آن بطوری دوانیدن داغ و اثرات نافع اند و در وقتی که معده مجروح باشد و
ورم رفع نشود و معده عمل طبیعی خود را درست بجا نیاورد باید از تقویه او که
و ادویه مقویه از قبیل پیسته نه و املاح آهن استعمال کنند و بعضی از اطبا
استعمال ادویه محلول ارینک و نیترات دارژان و زاج سبز و ... و چون استعمال
این ادویه بنهایت خطرناک است بهتر آن است که طبیب جواد و مجرب
حذر از استعمال این ادویه بلیغ باز دارد ❊

اما ورم حاد امعاء — که بفرانسه آنتریت نامند نقطه ورم امعاء
چنان پیدا می‌کند که یک حصه یا زیاده از یک موضع از غشاء مخاطی روده ملتهب شده
باشد ولیکن در اصطلاح اطبا وقتی که انتریت می‌گویند منظور ورم غشاء
مخاطی امعاء دقاق است بخصوص [illegible] و ورم حادث در اثنی
عشری مخصوص از قبیل است که ورم اثنا عشری می‌گویند که بفرانسه دواد
دنیت و در تمام ورم امعاء غلاظ و قلیت می‌شود ولیکن چون
ورم مستقیم باشد علاوه کلیت می‌نامند یعنی ورم مستقیم و چون ورم در
[illegible] باشد تیفلیت خوانند و ورم امعاء منقسم می‌شود بواسطه وجه شدید یا خفیف
در [illegible]

ورمی که در قلب محل معین ندارد و همراه است تب با ترددو زیاد یا کم که ملاحظه
میبرازی رقیق و بلغمی یا صفراوی است ❊

تقسیم مرض — ورم امعاء منقسم می‌شود بنسبه به مرور به حاد و مزمن و یک قسم از امعاء
امعاء می‌باشد که بواسطه علامات مخصوصه و تغییراتی که در آلت از او مبتلا
می‌شود و خصایص که در طبیعت هر نوع آن مرض حاصل می‌شود از سایر اورام امعاء جدا
شده علیحده بیان خواهد شد و آن مرض عبارت است از ورم نقطه ایاک
دیسانتری یعنی ❊

تشریح مرضی — امعاء دقاق و ملاحظه علامات تشریحی در ورم امعاء
ورم معده است [illegible] تغییراتی که در لون غشاء مخاطی و در تغییرات تقدیر
آن در ورم معده بیان خواهیم در اینجا تکرار دیده باشد چنانچه هر گاه
مرض [illegible] یا چند روز کشیده باشد غشاء مخاطی قرمز و منتفخ و ضخیم و یا نازک
و صلب و یا نرم و متلاشی که [illegible] غشاء لحمی که مخاطی نیز ضخیم شده صلابت
و این تغییرات آلت [illegible] می‌باشد بخصوص [illegible] در یک
انتهای امعاء دقاق و [illegible] در [illegible] جمیع امعاء دیده
مکرر [illegible] از [illegible] باشد در این صورت ملاحظه
تقرح و تجرح و ثقبه در امعاء و معده ولیکن در وقتی که ورم سالم باشد
دیده [illegible] بزرگ شدن و مجموع شدن [illegible] غشاء مخاطی

٣٢٣ تیر بندرت مجروح باشد و نیز بای است ملاحظه محفظه باره بر روی خط
مانند باره سوکه [illegible] کاذب هستی بسیار نادر است خاص شدن زیم در مقامات
لحاظ تحت محافظ علاج است نگردد دیده می‌گردد بعینه در ورم معالجه علامات
ولیکن در معالجه ملاحظه نرم شدن و [illegible] گشتن نیز شاید می‌شود و باشد
که علامات خاص در سطح زیادی الطبع طرح کرده و بر روی جا در رشد با مقامات
کمتر است و نیز معمول دیم در مقامات لحاظ معالجه ملاحظه مانند انکه در معالجه
دقایق نادر است ولیکن در ورم معالجه طرفی که عروق ورم [illegible] در معالجه
دقایق [illegible] در معالجه علامات که بهتر بلیت می‌شود مانند شاید باشد جراحات
چیزی که معالج آن در نهایت محافظ است و در ورم معالجه نهایت بلیغ لازم است
و بر بطن کم طرح و کیسه اگر لازم آید است بر رگ تا از حالی طبیعی شد
نشاید بر آن طرف که از ورم معالجه منتج گشته بلکه [illegible] جدا
علیحده که ترکیب یا بزرگ شده است ❊

علامات — عموما ابتدای عروق مرض بدون مقدمات و بدون [illegible]
مرکب است فقط در ابتدا مانند باشد که شکم قدری بزرگ شده و صفت است
اشتها کم یا فاقد و تبه عارض باشد طلیک که عارض است از و جعی که در شکم
عارض باشد و بسیار خفیف است با مالش در شکم که [illegible] بلیغ است مانند
کاه بدست و ضعف و دلداده بهم رسد حال و جمیع اعضا بدن اطراف فاقد

٣٢٤ و باشد که مجموع کفیده بسیار از شکم دیده و جمع بسیار تمام می‌کند به اسهال کم یا زیاده و
اسهال عارض باشد بعد از آنکه بدست در تخلیه بهم رسد مدتی همه بسیار زرد و
بلغمی است در نقطه طرفی سبز و مخلوط با دانه‌های ریزه است نیز علاوه که اسهال ازحد
باشد سورش در شکم شده و در مقعده بعد از همه اسهال ضعف بدون جمع کم
می‌رسد و در آخر حال چون اسهال وحالی فزوده‌ها زیاد کم شد متعلق آن بطن
معلوم باشد که قدری فرو رفته یا کشیده است و از پهلو سیون معلوم می‌شود که
صورت زیاد تر از حال طبیعی است و گاه مانند طبیعت که غذا در طبقه اضعف
فشار بر شکم در یک نقطه یا در چند موضع و صعبات جمع می‌شود و گاهی فرو
چون ورم در معالجه ملاحظه بر شکم کردن و صعب است که مشتبه می‌شود با
صفاق و چون ورم قدری شدت کند مشتبه باشد به امراض و لازم کند با قفای اشتهار
و عطش مفرط و صفرا که نسبت به زیاده کم از حال و شدت با ضعف تنفس
و چون مرض شدید باشد عموم و صداع و تهیج و قی عارض گشته و عروق تهیج و
قی غلبه سیماب است و باشد که بواسطه سرایت در ورم لحاظ معده تب
و در این صورت عارض باشد حس عجیب علاج نیکو در و ورم معده ملاحظه جمع ❊
اقسام مجلد مرض — سابق طبیبان بر آن گفته‌اند که این مرض بواسطه مختلف
تصور مختلف بروز می‌کند چنانچه گفته‌اند که هرگاه ورم در شکم مشغول
باشد حال و صورت کیسه در زیر کیسه و معده و مرکز اعصاب مرض نمایند تا آنکه

۳۲۵ و کم و زیاد و جمع شدت بهم میرسد از سه الی چهار ساعت بعد از آنکه غذا
یعنی زمانیکه گذشتن غذا از معده و دخول آن با ثنا عشر و هم چنین تنقیه
تخفیف که هم اثنا عشر بصورت زیادی ترشح صفراء و رطوبت نمود لهذا
المعده خواهم گفت بواسطه آنکه اگر ورم در آنجا جوار [illegible] از رطوبات
و رقیق شود بیرون کشیده نرسیدن رطوبات آن را و هم چنین معتقد بعضی
که ورم اثنا عشر موجب میشود بصورت یرقان که بواسطه مسدود شدن
ثقبه مجاری عام در اراده از بابت آنچه غشاء مخاط اثنا عشر بلکه
زینها همه محض خیالی و خیالات است و اگر چه ورم اثنا عشر ناچار میگردد
ولی تاکنون تشخیص او در حالت حیات قریب به امور محالات است تشخیص
ورم قولون و مستقیم آسان تر است از سایر نواحی در ورم قولون
اعمال وجع نقولیک بجلدیست و در محل مجاری معاء قولون خواهد بود
و لیکن ظاهر است که ورم قولون به شدت باشد در خلف انکسارات قولونی
ورم در آنجا و دفاق و ابتدای قولون مخفی تر بود و چون ورم در مستقیم
بواسیر و وجع متعلق حوزه خاصره خواهد بود و ظاهر رجات
اعمال پیچ و زور در مقعده ظاهر میگردد

رفتار مرض — رفتار این مرض بطور اشتعال ریکت یعنی پس از آنکه چند علامات
شدت بهم رسانند رو با تخفیف گذارده و بالکل رفع میگردد و لیکن

احکام [illegible]

۳۲۶ اغلب علامات مثلها بهوس میبینی شدت و ضعف بهم میرسد بطور نوبه و بیان
چنان دلیلی که دلایل یقینی این مرض سبب مخصوص مانند نواقض شتر دار باشد
بلکه شدت مخصوص علامات مانند آنکه تشنج و کرمچ و مستقیم بکلی اینها
و اثر به است چنانکه جراحات و هم محدود شده جمیع علامات بروز میکند
مگر بعد از اکل غذا که چند ساعت بعد از خوردن غذا علامات سوء هضم
ظاهر میشود قبل از رسیدن اغذیه تا که بموضع ملتهب و از اینجا است
که موافق آنکه مریض در پرهیز است تا آنکه تغذیه کند علامات رفع گردد
و یا شدت بهم میرسد

دوام و انتهای مرض — دوام این مرض زیاد از یک هفته نمیباشد و انتهای
در جوانان بصحت است و گاه منتهی بهلاک میگردد بواسطه شدت تب زیاد و هم
سایر زیاد از روده ممتد شده و غشاء مخاط آن برطرف گردیده
بعضی مرض همراه بروز میکند با حالت شدید و بحران و غذا هم علامات
ضعف و ظاهر بروز این علامات در بلاد معتدل ظاهر است و مخصوص
بیلاد گرم ولی در بلاد معتدل هم اگر چه خفیف است و لیکن بروز
علامات دائمی دیده میشود و لیکن وجع شکم شدید و تردد زیاد و
خونریزی و غلبه ضعف نسبت بزیادی تردد و شدت وجع و چون در کیفیت
حالت مرض تخفیف ظاهر میشود به ارزیابی در طرفین انقلاب مرض اول

۳۲۷ و ذات الجنب بروزش در طفل شیرخوار بدین نحو است که اول تنفس متواتر
در کلیه طفل ورم شده حمای شدید عارض شده تمام رنگ زرد شده و دو نقطه قرمز
و جمع شده بدنش که به براز رقیق و زرد در رنگ و گاه خونین است
و باشد که بینی پهن شود و متعدد طفل ... اسهال زیادی عارض شود
بدون آنکه معده متورم شود و در این حالت ... سرفه و ضعف
قوز ... و ظهور دانه های سرخ و جراحت در دهان و ...
که در حقیقت ... بطور ... باشد ... مریض ... که
که در ابتدای بروز مرض تا بیست و چهار ساعت ... ناشناس سرفه
رفتن ... میرسد در اطفال بزرگ ... تا پنج روز
مرض ظهور ... و شبیه ... به تیفوئید که ...
و سیاه شده باشد ... دو شکم ... شده ...
اعراض ... و اطفال ... هفتم ... سینه

تشخیص — و ... اطفال ... که سابقاً بیان شد به آن ...
مرض را ... نیز ...

در اوجاع مفاصلیه از عضلات ...

در بزرگان این ... شبیه ... تیفوئید ... که
... که ... تیفوئید
که ...

۳۲۸ که ... میرسانند ... در ورم ... داخلی
باشد ... ضعف ... و ... بدون نفخ و بدون ...
در ... این طور ... در سینه ... علامت
... ضعف ...
... که در ... تیفوئید ... ضعف ...
... زیادی ... در اطفال ... از ...
... که ... روزه ... زیاد
... و ... زبان در ... شدن ...
علامات ... که شبیه ... تیفوئید ... تمیز ...
... مرض ... مانند ... طحال
و ... در سینه ... که ... تمیز
مرض ... در این وقت ... جست ...
... که ... روزه ... در ورم ...
از ۳۸ تا ۳۹ درجه بالاتر ... در تیفوئید تا
۴۰ تا ۴۱ درجه میرسد و ... تشخیص مرض حاصل شد
مانند ... بیان ... که ... متورم ...
... و ... بیان ... که ... موضع متورم ...

۳۲۹ تحفظی در امراض دقاق ❖

تقدمة المعرفة — در زیاد شدن در بلاد معتدله در وقتی که هوا [illegible] مرطوب
سمی نباشد چندان خطر ندارد ولیکن در پیران و اطفال [illegible] تحفظ
الخاصه که در [illegible] اند بعد از [illegible] و [illegible] و زیادتی تردد [illegible]
می رسند و در جوانان نیز چون مرض با اخذ [illegible] با شد [illegible] در [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] و غیره [illegible] اگر مریض از مرض [illegible]
نجات یابد باشد که [illegible] اسهال [illegible] رسد ❖

سبب — عارض میشود در جمیع سنان و اغلب [illegible] میشود
در فصل گرم و [illegible] که [illegible] اثر کرده در وقتیکه بدن عرق داشته
باشد و عارض میشود از بدی غذا و زیاد خوردن غذا و از خوردن
اغذیه حاره و حار و مسهلات شدیده و بروز [illegible] با طول [illegible]
در اطفال رضیع در مرض [illegible] میشود [illegible] زیاد [illegible] در [illegible]
بیرون آمدن دندان و از جدا از شیر باز داشتن ❖

علاج — در ایام [illegible] استعمال اشربه سرد و ملعقه [illegible] قهوه
بمقدار کم و اغذیه حاره و ملینه در روز بکم [illegible] تحفظی [illegible]
از غذا رفع [illegible] میشود [illegible] در صورتیکه مرض بسیار [illegible] از
اغذیه صلبه [illegible] نشود و چون شده باشد از کل اغذیه پرهیز نمایند
و چون

۳۳۰ چون حمی شدید باشد و [illegible] و [illegible] چند دفعه نمایند و اگر که [illegible]
زیاد شود وضع علق در [illegible] کنند [illegible] [illegible] عدد [illegible]
علق را بر مقعده و نافع است [illegible] آب [illegible] و هر گاه [illegible]
[illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] الحق [illegible]
زیاد [illegible] است و [illegible] تریاک [illegible] [illegible] که [illegible] علاج
رفع شده باشد و اسهال باقی باشد و اگر که [illegible] [illegible] معده و [illegible]
[illegible] نافع است و باید رجوع کرد به [illegible] زیاد به
اثر [illegible] در معده [illegible] که در معده و امعا [illegible]
باید تحفظی [illegible] نافع است [illegible] طفل [illegible] اطفال رضیع باید
بقدر امکان شیر بدهند [illegible] شیر [illegible] اشربه ملعقه [illegible]
دار با آب [illegible] و غیره بنوشانند و چون تردد زیاد [illegible] که
[illegible] قطره [illegible] در او [illegible] باشد [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] بر [illegible] و هر گاه حمی شدید باشد یک یا دو زلو بر مقعده اندازند
و در روز یک یا دو بار در آب [illegible] طفل را دو
و در ایام [illegible] قطع شیر عارض [illegible] باره شیر بدهند و [illegible]
دیگر شیر بدهند و نافع است استعمال [illegible] از [illegible]
و تریاک و استعمال [illegible] که در [illegible] یا دو [illegible]

۳۳۱ و اگر از آن ریخته باشند و هم سنگ آن عسل را بمقدار یک پنج یک کنند
در شیر بینی بخورد رانند ÷

اعادهٔ مرض بعد — این مرض با اسهال کهنه با تپ [illegible] در هر حال اسهال
با آنکه اسهال کهنه [illegible] ÷

تغیرات تشریح — در اشخاصی که از این مرض هلاک می‌شوند ماهیچه‌ها یکطرف
یا در تمام بطن و روده‌ها بهم آمده و تجویفات بسیار کم کشف
که گاه دیده شده است که روده‌ها [illegible] بنا زکی انگشت کوچک شده‌اند
و روده‌ها ملاحظه مانند [illegible] گشته‌اند و در این [illegible] روده‌ها
نازک شده و در بعضی [illegible] سیاه رنگ شده‌اند و این سیاهی [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] که از [illegible] بخوبی چون در هر دو
قولون [illegible] که پرده روده‌ها فخیم و متحجر و سفید [illegible]
و غشاء مخاطی خاکستری سیاه رنگ شده گاه فخیم و [illegible]
شده ولی [illegible] و نازک و بر اطراف [illegible] که جراحات چند
ملاحظه شده که در هر اسهال‌ها با زخم جراحات بندرت دیده شده
و جراحتی که دیده [illegible] ÷

علامات — در رفتار و انتهای مرض در هر مرض اسهال [illegible]
ضعف است و حالا نمی‌شد [illegible] درد از شکم و بندرت
[illegible]

۳۳۲ و اگر [illegible] اسهال‌ها کهنه بفاصله‌ها چند بخوبی اسهال [illegible]
اجابت طبع و تردد کم است که [illegible] بعد چهار یا پنج یا شش
مرتبه بیشتر اسهال کهنه [illegible] رقیق اصفر اللون و [illegible]
متعفن است [illegible] از [illegible] از خوردن اغذیه و شرب
بعض لازم [illegible] که [illegible] آب [illegible] بخورند بدون
اینکه [illegible] آب اجابت [illegible] اسهال [illegible] بخوبی [illegible]
خوردن [illegible] اجابت [illegible] عطش [illegible] مرض [illegible]
[illegible] و [illegible] ضعف [illegible] بزار است [illegible]
مرض [illegible] تغذیه [illegible] کهنه [illegible] شده
[illegible] شکم به پشت چسبیده جلد خشک و خشن [illegible]
شده [illegible] مانند [illegible] اسهال کهنه [illegible]
رسد در [illegible] تمام [illegible] و تردد و [illegible] نقصان [illegible]
تمام شده [illegible] بتدریج [illegible] کهنه [illegible]
صورت [illegible] که این مرض [illegible]
کند [illegible] ضعف [illegible] دیده [illegible]
مرض [illegible] سبب [illegible] و [illegible] کهنه [illegible]
[illegible] اغذیه نا مناسب [illegible] اثر [illegible]

۲۳۳ بدن و سایر اسباب دیگر ؛

دوام مرض — [illegible] محدود است عالی [illegible] از شفا [illegible]
در هوای [illegible] که با [illegible] ناپرهیزی [illegible] اسهال و [illegible] و سایر [illegible]
[illegible] اختلافات [illegible] و تغذیه [illegible] هضم و [illegible]
و رطوبت در بدن و نوشیدن اکثر به بارده ؛

تشخیص مرض — از علامات مخصوصه [illegible] و اسهالیکه همراه [illegible]
با هزال بدن و لکن [illegible] تشخیص مرض [illegible] زیرا که
بعینه عوارض [illegible] در امراض دیگر مانند جراحات [illegible] امعاء و [illegible]
امعاء [illegible] طبیب [illegible] متفحص نماید [illegible] بداند که مریض
مبتلا است [illegible] باید دانست که این مرض [illegible]
بندرت [illegible] و در این [illegible] بندرت [illegible] هزال [illegible]
پس چون طبیب ملاحظه نماید مریض را که [illegible] بواسطه اسهال [illegible]
هزال زیاد بهم رسد [illegible] خیال کند [illegible] مرض [illegible]
همراه [illegible] باشد که [illegible] عوارض [illegible]
علامت جراحات [illegible] امعاء [illegible] همراه [illegible]
همیشه باید قبل از تشخیص حال مرض [illegible] ملاحظه [illegible]
که آیا [illegible] همراه [illegible] یا ندارد و اسهال که [illegible]

تشخیص آن

۲۳۴ تشخیص آن است [illegible] مانند [illegible] که در [illegible] خواهیم [illegible] در این مرض اسهال
با [illegible] که گاه اسهال و گاه [illegible] است و اسهال [illegible] رنگ [illegible]
و [illegible] و قطعات [illegible] روده بواسطه [illegible] تا [illegible] ؛

فقدان الدم — عموماً مریض [illegible] بواسطه [illegible] زیاد [illegible] بواسطه [illegible]
که دارد در اطفال صغیر و شیوع [illegible] که [illegible] ؛ — اما سبب ؛
این مرض [illegible] بواسطه [illegible] زیاد [illegible] در [illegible] اطفال بواسطه
[illegible] و تداوی [illegible] و اثر [illegible] ضعیف
البنیه ؛

علاج — [illegible] در آوردن [illegible] پرهیز [illegible] بندرت [illegible]
[illegible] و باید [illegible] تغذیه [illegible] سهولت هضم [illegible]
[illegible] زیاد [illegible] آب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مریض [illegible]
[illegible] بتدریج [illegible] باید ملاحظه [illegible]
مریض همه وقت [illegible] زیاد [illegible] و [illegible]
[illegible] آب [illegible] باشد که [illegible] با آب
[illegible] نماید [illegible] بضرورت [illegible] یا [illegible]
یا [illegible] زیاد کند بواسطه [illegible]

۳۳۵

در آب کم یا آب گرم گذارند یا آب گرم شده و مالیدن با ادویه معطره …
دیگر را گرم کنار بگذارند و بواسطه گرم بینه پشمی یا سیر … پشمی و … و جله
و متصل باشد حاجت است بر رحم پشمی یا وضع علق در او ثانیه و بعد ضمادات ملینه
بر او در شکم بنهادند و شربه ملینه بنوشانند و حقن ملینه و مسکنه بکار دارند
انکه در صورت … و … نکند در … است استعمال ایشان بکوی
معجون … و … کردیم بواسطه آنکه این معاجین … آنکه
مقویات قابضه … باشند و نافع است استعمال … بسبب آنچه در اطفال و هم
در شبان که در اطفال از سه ۱/۲ ده نخود و در شبان از ده نخود تا دو مثقال …
جایز است بمقدار منقیه و چون دوام مرض بطول انجامیده باشد و ضعف
مرض مستولی شده باشد باید ادویه مقویه تا … استعمال نخود تا … مطبوخ …
گفته کنند و در اینجا و لیکن در استعمال این ادویه باید نهایت اهتمام و احتیاط
را داشت و هم چنین نافع است استحمام در آبهای معدنی و مصنوعی و از آبهای
معدنی آبهای آهنی و القلاین … آبهای معدنی … است که از
اینها است … و برای … استحمام … منفعت بخشد
و چون رفع مرض بالکلیه از اینها … باشد که از مقویات قویه
جلد مانند حاجت زیاد بر جلد شکم با استعمال … و … و چون
… در قطعه … بهم رسید ادویه که …
شانند

۳۳۶

شانند که به تعیین … سطح موضع متورمه تا به آنجا برسد … تمام …
… آن است که این ادویه را بواسطه … از جانب مستقیم بموضع متورمه …
و برای این … پنج نخود … ایشان را در شش مثقال …
… که … و … باز … اما … و … قطعه …
مستقیم … پنج … نخود … ایشان را در پنج
مثقال آب … و … شیرین … تا … بنوشانند در اطفال
رضیع و باید که شیر دایه نه زیاد باشد و نه غلیظ و کم … و …
و در فاصله … ادویه … و … بنوشانند و … مرض … شیر گرفتن
… شده باشد و باستعمال ادویه رفع … باید … طفل را بدایه …
و در اطفال … رضع … را … باید … و شیر زن در اطفال
… و … را … نافع است و اگر طفل نخواهد … باید شیر را
… به … بنوشانند … شیر زن باید شیر … و
اگر بواسطه … شیر زن یا شیر … شیر
… را … شیرین … و … آب … بنوشانند …
به آن … شیر … و در … شیر را … که … زیاد
… نمایند

اما دوسنطاریا

دوسنطاریا که بفارسی … بنامند … است …

۳۳۷ این مرض است مزمن مخصوص قولون و پیچ و ورم قولون با جراحت و دیسنطاریا
مرضی است که همراه [illegible] کند با قولنج شدید با ضعف و مبتلا [illegible]
که شاید بطور [illegible] بواسطه دفع [illegible] یا رقیق و
قرمز رنگ بمقدار قلیل.

تاریخ — مرض دیسنطاریا یکی از امراضی است که از قدیم الایام شناخته
شده بود ولی تقسیمش [illegible] آن بواسطه حکمای قرون گذشته و معاصرین
شده است.

تقسیم مرض — این مرض منقسم می‌شود به دو قسم [illegible]
[illegible] همراه [illegible] با تب یا بدون تب و نیز منقسم می‌شود به اپیدمیک
و اسپرادیک و به حاد و مزمن.

تشریح مرض — اشخاصی که از دیسنطاریای حاد هلاک [illegible] می‌رسند [illegible]
در غشاء مخاطی قولون و مستقیم و گاه [illegible] قطعه [illegible]
قرمز و [illegible] قولون حجیم تر از حالت طبیعی گشته و [illegible]
که رطوبت از آنها ترشح [illegible] شده و [illegible] بواسطه نقاط
سیاه [illegible] رسیده [illegible] که بواسطه حجیم شدن
غشاء [illegible] و عضلانی است از [illegible] تا پانزده [illegible] میلیمتر
و چون مرض طول کشد که از [illegible] تجاوز کند [illegible] در [illegible]
[illegible]

۳۳۸ بر ضد مرض بطور اپیدمیک [illegible] جراحات [illegible] در غشاء مخاطی قولون
مشاهده می‌کنند که وجه این جراحات را [illegible] دانسته و بعضی [illegible]
اند ولی [illegible] معاصرین در [illegible] مرض [illegible] جراحات را بطور
عام دیده اند و [illegible] بر آن است که جراحات در روده
محافظ است و ملاحظه می‌شود از روز [illegible] که در این جراحات [illegible] چند
[illegible] می‌رسند که بتدریج [illegible] رنگ شده [illegible] و از [illegible]
جراحات [illegible] رنگ [illegible] که [illegible] محافظ [illegible]
در آن [illegible] جراحات غشاء [illegible] عضلانی دیده می‌شود [illegible]
پاره [illegible] است که [illegible] شده است و بواسطه غشاء [illegible] که [illegible]
[illegible] غشاء محافظ [illegible] که [illegible] غشاء [illegible]
محافظ [illegible] است و [illegible] جراحات [illegible]
باشد که مستقیم و قولون [illegible] و بعضی از جراحات [illegible]
مخلوط [illegible] یا [illegible]
جراحات از غشاء محافظ تجاوز نکند و [illegible] که از [illegible] غشاء [illegible] تجاوز کند
[illegible] دیده شده است که جراحات [illegible] صفاق رسیده [illegible]
[illegible] در صفاق [illegible] و [illegible]
صفاق شدید ملاحظه شده و بسیار کم است که جراحات [illegible]

شود که اجزاء آن معوی یعنی آنکه غشاء مخاط برطرف شده دیده و لذا
که از سایر غشیه جدا شده و مانند ازاری آویزان شود که گاه در دوم
دو وجه [illegible] در غشاء [illegible] بهم و غشاء مخاط را از غشاء
عضلانی جدا کرده و این علامات [illegible] کرده [illegible] جهت در امعاء
قولون و مستقیم عارض می‌گردد و باشد که در شبه [illegible] اوقات
[illegible] نماید و لیکن [illegible] در این [illegible] بسیار [illegible] و
[illegible] از روز هشتم تا بیستم [illegible] رسته [illegible] شود
[illegible] [illegible] حجم [illegible] شده [illegible] ریم [illegible] حاصل شده
و بعد از روز بیستم حجم این [illegible] شده سیاه رنگ می‌گردد

علامات — در [illegible] زیاد [illegible] بدون مقدمه
و گاه قبل از بروز مرض [illegible] فاصله چند ساعت تا چند روز [illegible]
در مریض [illegible] رسیده [illegible] شده [illegible] عارض شده
[illegible] زیاد [illegible] رسد که [illegible]
از [illegible] در قطعه قولون شبیه [illegible] و در آن [illegible] شود
[illegible] قطعات قولون [illegible] و [illegible] حالی شود
و یا [illegible] آنکه [illegible] بسیار [illegible] مستقیم
[illegible] با [illegible] اشتداد [illegible] و [illegible] مرضا [illegible]

درعضلات [illegible] نماید مانند آنکه [illegible] خارج [illegible] قطعه [illegible] مستقیم [illegible] باشد
و بدین [illegible] روز شدید [illegible] آنکه [illegible] دیده
بدون آنکه چیزی خارج شود و گاه گاهی قدر قلیلی از مواد [illegible] از [illegible]
خارج می‌شود و [illegible] رسته [illegible] زیاد [illegible] بهم [illegible] و [illegible]
از امعاء خارج می‌شود در ابتدا [illegible] صلب یا رقیق و [illegible]
خارج [illegible] غلیظ و سفید [illegible] بد [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] سفید یا [illegible] قطعات غشاء مخاط و یا قطعات
[illegible] در [illegible] یا مخاط [illegible] می‌شوند و [illegible]
قبل از روز ده دیده می‌شود [illegible] تردد [illegible] دیده می‌شود
[illegible] چهار ساعت [illegible] کمتر باشد و [illegible]
[illegible] متجاوز دیده شده [illegible] و [illegible] قطعه
[illegible] خارج می‌کند [illegible] ضعیف [illegible]
که [illegible] و [illegible] از [illegible] متنافر [illegible]
[illegible] شده [illegible] بالاتصال [illegible] بدون [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] تردد زیاد [illegible] خارج شود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در [illegible] سفید خارج [illegible]
و این مرض [illegible] که [illegible] باشد [illegible] ضعف [illegible]

صورت [illegible] و هیچ مرض نماید که این شخص مبتلا بود در [illegible] کشیده
شده و اضطراب زیاد کفعه روی هم صرف پیچ و دفع شدن برازد
اشتهام یا بالمره زایل است دهان بی مزه یا تلخ بلغم غلیظ خونی
[illegible] طلوع باز [illegible] و باشد که ربع خفیف و حرارت بلند [illegible]
و [illegible] چند روز [illegible] و هیچ کم [illegible] و [illegible] شده
[illegible] بیرون طلوع خواهد شد و باشد که مرض [illegible] به [illegible]
و [illegible] نماید [illegible] بیش از چهار تا هشت روز جمیع علامات
طلوع [illegible] کم [illegible] شود

اما علامات و رفتار و انتهای مرض — [illegible] شدید یا ورد
و [illegible] بطور [illegible] مرض خفیف [illegible] بلند [illegible]
و [illegible] و [illegible] با [illegible] زیاد

علامات عمومی — و [illegible] بسیار از [illegible] تفصیل [illegible] که
[illegible] شدید [illegible] و هیچ بسیار [illegible] و [illegible] مدام
و [illegible] که [illegible] تا [illegible] در [illegible] دیده
و [illegible] بیرون مانند [illegible] و [illegible]
که [illegible] و [illegible] مانند [illegible] سبز [illegible]
[illegible] متعفن [illegible] و [illegible] که [illegible]

در انتها

در انتها مبدل [illegible] بقطعه [illegible] جدا [illegible] باشد از [illegible] علامات
[illegible] سیراب [illegible] و ضعف علامات [illegible]
متغیر [illegible] ضعف زیاد و [illegible] و [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] شده و هیچ [illegible] لازم [illegible] و [illegible] رساند
[illegible] و [illegible] خفیف [illegible] و [illegible] و [illegible]
کم و [illegible] خفیف [illegible] علامات صورت [illegible]
[illegible] که واسطه آنها [illegible] با [illegible] چنانچه اگر
[illegible] شدید باشد [illegible] از [illegible] شده و [illegible]
[illegible] مرض را [illegible] زیاد [illegible] و [illegible] ضعف
زیاد [illegible] زبان [illegible] سیاه [illegible] به [illegible]
و [illegible] و [illegible] مرض را [illegible] زیاد [illegible]
و [illegible] شدید و [illegible] و صورت [illegible] باشد
[illegible] زیاد [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] باشد مرض را [illegible] زیاد [illegible] و
باید [illegible] که در [illegible] زیاد شدید و [illegible] از [illegible]
بر [illegible] و [illegible] موضع [illegible] موضع [illegible] در
[illegible] همیشه قریب [illegible] و [illegible] و تمام [illegible]

٣٤٣ که تولید مستقیم ذنب ... در حالی که ... نکرده و بواسطه فشار و درد وقت
احتیاج باشد که شدت نبض و نبضه کم را اثبات نماید و در این وضع اغلب
شدت می نماید و بواسطه ... که در صفاق ... بوده ... شده باشد و این
صفاق گاه ... و گاه ... بدون انکه ثقبه در او هم رسیده باشد
در هر صورت ... مرض رو به هلاکت نهد و روز بروز تغییر بسیار زیاد ... شده
نبض صغیر و خیلی متواتر گشته کم نبض ... متردد و پیچ زیاد شده باشد که تردد و
پیچ کم شده و ... ضعف ... گشته ... حرکات بدن متعفن
زیاد شده مریض بهلاکت میرسد گاه بواسطه شدت علامات طبیعی مرض و
گاه بواسطه عروض مرض دیگر مانند نزف الدم معوی و ورم شدید صفاق
و چون مرض ... بعضی ... علامات ... ظاهر ... باشد که بعد از
رفع مرض بستر ... در یکی از اعضا ظاهر ... مانند ... یا اطراف ... یا
یا ... از ترکیبات ... که ... و وجود ... تا ... مدتی
... از ... کند ٭

امتداد و سنظار مرض — آنچه ... که ... در ... مرض ...
از حالت ... بکلی ... در آید و این انتقال رو ... بهار روز
بیست و پنجم تا ... مرض ... و ... کامل ... مانند ... در ...
کمتر شده صورت ... نماید ... مستعد ... گاه بر

آمده

٣٤٤ آمده و ... رشته و گاه کشیده و به پشت چسبیده ... ضعیف
زیاد و با نظم ... نمود و ... حفظ ...
سبب بقای مرض ... رفتار مرض ... و ... ندارد و شدت ضعف
زیاد هم میرسد ... روز بروز زیاد شده و ... استسقا ... گشته
مریض بواسطه ... بهلاکت رسید ... و عقب تا هنگام مرگ باشعور
و ... مانند انکه در حالت ... کیف ... ٭

دوام مرض — در ... زیاد جمیع ایام مرض ...
و چون مرض ... بعد از ... هفته ... و بندرت قبل از
هفت ... بهلاکت ... در بعضی از ... دیده شده است که
روز ... گشته است ... در بلاد ... بخط استوا ...
دوام ... زیاد ... است که از ... تا چند ... ٭

تخفیف مرض — ... بواسطه ... و پیچ ... زیاد ...
شدن ... تخفیف ... که ... یا ... این
علامات ... اگرچه ... مستقیم و ... قطعه ... او
... شده باشد قدری از این علامت بروز نماید و لیکن
وقتی که ... علامات ... مرض و ... زیاد است که ...
... داشت ... شبه ...

347 چنین سال‌ها خواهم گفت تمیز حال او با آنکه وقتی مبرز از دبر [illegible]
و از جهت جمیع مختلف اعراض اسهالی که در قبل ذکر شده شامل ذوسنطاریا نیز در بلاد
سبز ارض است چنانکه در آن اعراض مرفوع زرد یا سبز است چرا
دفعه زیاد خارج می‌شود و هیچ بدارند شامل ذوسنطاریا که بعد [illegible]
که بلغمی یا رقیق و یا ریمی و اخلاط مخلوط با خون است در زیر طفلی باشد که
ذوسنطاریا شبیه می‌شود به بلغمی که واقع شده باشد در قطعه اعلای
مستقیم و در این هم به روز می‌آید اخلاط بلغمی با قلت یک بهر بالای آن
مقعد و صورت آن ضعیف که در وقت اجابت هیچ عارض
و براز خونین که مانند ذوسنطاریا و در آخر براز صلب
و بسیار [illegible] تغیری در یک طرف اخلاط و بسته شده
بلغمی حاصل می‌شود و در هنگام تردد این بلغم از مقعد خارج
می‌شود و هم شناخته می‌شود [illegible] بلغمی با انگشت کار از آنها
دیده بلغم پیش در وقت اجابت کرده شده و ساقط می‌شود
و در این وقت اطفال مریض دفعتاً شفا یابند ؛

تقدمة المعرفة — ذوسنطاریا سالم و خوب اسبابی بخصوص و
همراهی با حمی نکند صحی است و [illegible] ضعیف و طول بطور
اسهال می‌باشد و کاری [illegible] در بلاد و بسیار کرم خطرناک است در بعض

از بلاد

از بلاد بخصوص هم دیده شده است و ذوسنطاریا بیشتر از طاعون 346
اتفاق [illegible] با [illegible] هم چنین معلوم شده است که ذوسنطاریا
مهلک ترتیب از قطع کمیت با زدوساق و تغییر سیما و ضعف
ضربان و فواق و براز متعفن و سیاه و چرکی و خارج شدن قطعات
اغشیه امعاء علامت آن هستند که دلیل بر خطر زیاد ذوسنطاریا است
[illegible] بر خطر می‌شود و چون در میان [illegible] و مجلس [illegible]
نماید و در این صورت دیده اند که از صدر [illegible] شهادت بر [illegible]
و مرکب شدن ذوسنطاریا با وجع مفاصل بر خطر او می‌افزاید ؛

سبب — تاریخ طبیعه در هیچ [illegible] بیشتر در [illegible] و شیوع و هم
در مردان بیشتر از زنان دیده می‌شود در هیچ فصول و در هیچ [illegible]
[illegible] او در فصل پاییز و اوقات تابستان است و در بلاد و قرب خط
استوا که در آنجا بلاد [illegible] هستند و بسیار تر از سایر [illegible]
[illegible] هم چنین زیاد است در هر بلادی که تغییر فصول [illegible]
[illegible] و در این بلاد بخصوص [illegible] می‌شود در غرب [illegible] به آب
هوا [illegible] باشند و هم چنین زیاد است در بلادی که هوای او کم
باشد مانند [illegible] جاهای [illegible] و در آنکه [illegible] مرد [illegible]
باشند و در بعضی [illegible] چنین معلوم می‌شود که حیات دایره و ذوسنطاریا

٣٤٧ سبب شدن یا علت تب شطر الغب را ابن سینا و ابن رازی [illegible] گفته
گفته که جهت حدت اغذیه ردیه [illegible] و کهنه و حبوبات بطی الهضم و میوه
ها نارس و حامض و میوه‌ها رسیده اگر چه زیاد بخورند بروز
این مرض منجر می‌گردد [illegible] آب [illegible] و شراب‌ها [illegible] و
اعراض مسهلات کم و اشتیاق اخلاط متعفنه تب
شطر الغب شدید گفته اثر [illegible] بدن ضعیف و [illegible] زائد
و تحریکات نفسانی نیز بروز این مرض گفته و لیکن این اسباب
مذکوره برای آنکه اثر بکند باید یک استعداد مخصوص در شخص باشد زیرا
این اسباب در جمیع اشخاص اثر می‌کنند و بعضی از آنها مبتلا می‌گردند پس
از این معلوم می‌شود [illegible] بدون استعداد مخصوص در هر شخص اثر نمی‌کند
علاج — وقتی که [illegible] در محل بروز نوبه باید فصد [illegible]
را بر طرف نمایند [illegible] کثافت و مواد متعفنه را بر طرف [illegible]
و مرضا را بقدر [illegible] می‌سازند و از اثر تغییرات [illegible]
نائبه و بدن را [illegible] و هوا [illegible] و [illegible] را از [illegible]
[illegible] نائبه و در شطر الغب باید در [illegible]
[illegible] باید از جمیع اغذیه پرهیز نماید و [illegible]
و حمام در آب [illegible] و [illegible] و [illegible] بر روی [illegible]

و [illegible]

٣٤٨ و [illegible] که [illegible] استعمال [illegible] نمایند [illegible] که از یک تا [illegible] کنند
[illegible] بجوشانند و [illegible] قطره [illegible] آب [illegible] نمایند و [illegible]
[illegible] تا [illegible] در صورتی که [illegible] از [illegible] استعمال
نکنند مگر بعد از پاک کردن معده به واسطه مسهل [illegible] از
روغن کرچک [illegible] و [illegible] تغییر [illegible] حالت مرض [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] در صورت [illegible] قطع [illegible]
[illegible] و [illegible] مگر بعد از رفع شدن [illegible]
که مرضا [illegible] بعد از رفع شدن مرض [illegible] پرهیز [illegible] نمایند [illegible]
و [illegible] مرض [illegible] در صورتی که [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و لیکن در [illegible] بلاد [illegible] و [illegible]
[illegible] شطر الغب [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] شطر الغب [illegible]
مختلف [illegible] این مرض [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از [illegible] قرص [illegible]

معینه که هر ساعت یا هر دو ساعت یک حب از آن او را می‌دهند تا نشسته بلوزه
خرخ نشود و یا سوسک [illegible] گعده و پای طفل بدن گرم شده و دوا
کند این قسم نافع است بخصوص در زمستانها که سرد در طوال
الطفل مستعمل می‌گردد طعم او از پنج تا ده بخور اورا در روز انتقال
کنند تر بخورد رفع مرض را می‌نماید بخصوص اگر ضعف علیه داشته باشد
گاهی از ادویات طعم دیگرها را مخلوط هم بخورد مستعمل می‌نمایند
دهم یعنی با طعم واحد کاو تربت ها را مخلوط هم بخورد میدهند و
بنابرین اطرافش بر ترک داشته باشد در غیر منظور زیاد روز باید
علامات مذکوره بطلان کرده و در رفع علامتی که بعلیه دارد
کوشیده بخصوص در این وقت طبیب به بسیار خود دارد از اطراف
دهم ۷ یا هر چه ضعف زیاد که معقول است از قبیل شراب و [illegible]
کهنه کهنه استعمال کنند طعم معتقه بر آنند که استعمال دیگرها بمقدار منفعه
بر قوت می‌افزاید و بیرون از فعلیه مشبع از ادرار نافع است و
علامات عصبانیت علیه داشته باشد و اضطرابات زیاد باشد مسک
و کافور و استحمام و در آب بسیار گرم نافع است بخصوص اگر به دیگر در
برای مسکرات مانند کچوله دستمال و بیلع و کهنه کهنه و کافور و
و نافع است آب سیاه الیفی که با دانه سفید تخم مرغ

در دوازده

در دوازده ساعت آب بگیر قنه مطول نماینه و بیش بنوشانند و چون استعمال الکلیه ممکن
رفع مرض نگشت باید موضع معلوم را بوسیله کیسه مطول استعمال یک قاشق ها اورا بگذارید
اطفال را از یک تا ده تکیه بیشتر نا حقنه نماینه و بعضی استعمال می‌کنند بیدر قطره
در پیاله مثقال آب از نیم مثقال تا پنج مثقال تقیه بیدر الزرش کشته تا پنج مثقال
بیدر [illegible] و دخل [illegible] زیاد مرض [illegible] مستعمل می‌کنند
[illegible] بخصوص را [illegible] و بعضی از [illegible] یا [illegible] یک [illegible]
که از او زیاد می‌کنند و [illegible] مستقیم است و [illegible] برای سمت
در او که باید رفع آن نوعی بعضی از آلات [illegible] بدون هیچ تغییر
آلت در این صورت یک [illegible] رفع او را اقدام نمایند

[illegible] آلات تنفس فصل اول — در ورم [illegible] پرده نشیت یا رونید
[illegible] از ورم حال [illegible] بار و نیته که [illegible] در حالت استعداد
[illegible] از اعراض مانند [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] را منقسم به دو قسم کرده‌اند [illegible] که [illegible]
که [illegible] باشد در هر دو صورت عموماً این ورم [illegible]
در یکی از [illegible] در این صورت [illegible] که در [illegible] دفعتاً
نماید یا بتدریج

علامات — شعور حس کمی بر آمده که در زاویه فک سفلی یا در محل دیگر

۳۵۱ از موضع پاروتیه و بتدریج در چند ساعت یا در چند روز ورم زایل میکند که
قدری از صورت دکمه را میبرد و مانع میشود که ختم شدن دهان راو نوش
عسراللبلع میکند و بواسطه فشاری که بحلق میدهد به مجرای دم را متوقف
میکند و این ورم که عموماً بقدر یک مشت میباشد قرمز و کاه و منتفخ
و باشد که جمیع علامات بلغمونیا در او بروز نماید لیکن در اغلب بالم نمیرسد
بلکه مانند قرمز یک نار دست کمکیس زتن این ورم عموماً ملتهب
بریج و باشد که ملتهب شود بعد نقولا اصعراف ریم زجوف فصلی بکند ولیکن چون ریم در
میان مد دلست و افراد مدد بهم ملتصقند بواسطه غشای لحمانی لیار یکت
و با محیطاست از غشای لیفی که اجزاء مدد را از هم جدا میکند نادرست
که ریم یکجا جمع شود عموماً اگر راست میکند بزیر جلد کردن و نشف از
جلد بیرون خارج میشود و باشد که منتشر شود در عروق آن و باشد که جمیع مدد دفعا
نقولا کرفته بریز و در هم صعب نوع بهم بطع ضایع شود و صورت
استرخا صورت کند ؛

لقدمة المرتد — عموماً ورم پاروتیه برخلاف سابق میرود زیرا که
این لحمیت مزمن است باخلاط عموماً صورت هلاکت بر رفع میکند و
از زایل بریج وجه از جذب شدن و یا رفع شدن ورم آورده اند اطباء
شود شود که بواسطه خفه شدن یا مسدود شدن مجاری استنشاق در حال

العمر

العمر طوبتی شبیه بیرازق از صورت ظاهر کند که بحنوی خیلاها حتی تقدیه ؛ ۳۵۲
علاج — وقتیکه تشدید نکند و جمع زایل نصفه زلو بر روی ورم اندازند خشخاش
ملینه و مخدره لکمار برند و مانع کنند تدهین روغن جوزه و نرم و منضجات بر ورم را
شکافت و منظف شدن ریم نکنند که پس از شکافتن و رفع انصفال لنیکلی
جلد وقت لیفی خوارج زایل در موضع بالم نرسد ؛
ماهیت — تعریف ورم کبد مایلیت عبارتست از ورم حار یا مزمن کبد
تاریخ — جالینوس میل از زا هم رفتی سایرین کم تعجب و پس از او اطباء
بتدریج ازین بدایت او نیست بخوبی ساعوین چونکه اندرال و لوئی قدرانسته
و انسبه در التعلیمی ؛
تشریح مرضی — دیده میشود که زیبون زیاد در کبد اعم از اینکه خون فشرده
کرده باشد در جرم او یا در غشاء صفاق که کبد را در بر میگیرد قرمز کبود میکند
و حجمش زیاده از حالت طبیعی کنند و بعد از مدتی او سیاه میکند و اعم از آنکه
منتشر شود در جرم آلت یا اینکه جمع گشته صورت جدید شود که در ابتدا مدد
در حجم مختلفه و چون مدتی در سطح کبد و جمع شود یا آلت که با جدار لصاق میکنم
میرسد مد ها بر آن بعضی که ورم کبد جمع شود بیرون شود یا آنکه ولیکن معالجات
بر آنست که ملتهب شدن ورم کبد بعد نقولا تبیار نادر است و چون ورم در
یک [illegible] که محدود بعضی [illegible] طبیعی میباشد اوقات قدری قی

ورزد و خون آلوده می‌کند در بلادی که تغییرات هوا چندی [illegible] هم می‌رسد مخصوص
در هوا ملاحظه و بسط و چون سنطاریا که اعضا [illegible] کنند اسهال را هم دیده شده
است که طبیب با رنگ ترو [illegible] حالت طبعی کند ؛

علامات ذات الجنب

بیماری [illegible] ذات الجنب [illegible] بعد از بروز فوق علامات که مقدمه مرض باشد
و در بلادی که بیماری ذات الجنب قبل از بروز مرض از سنطاریا و علامات آنهم
بروز کنند موضعی و عمومی و از علامات موضعی [illegible] هم باشد در موردیکه
ورم در سطح کبد باشد و این وجع حال یافته در سطح پهلو یا در فم معده
در کنار اضلاع زور یا در یک نقطه محدود از پهلو و سینه است که از
تا به زیر آن نقطه با طراف منتشر [illegible] ما در فقار و گاهی منتشر [illegible]
دیگر این وجع دائم است و گاه شدید [illegible] در وقت [illegible]
دائم [illegible] هم [illegible] در وقت فرو بردن نفس و در وقت سرفه کردن
و حرکت اندام [illegible] زیادت هم می‌رسد و [illegible] در وقت نشستن
ایستادن خصوصا خمیده [illegible] و بعضی دیگر در وقت [illegible] مخصوصا
خمیده و طرف [illegible] می‌کنند و به حجم آنست زیاده از حالت طبیعی
می‌کنند باشد که هیچ تفاوت نکند و در [illegible] است [illegible] بود و سطح
پرکوسیون و [illegible] که از زیر اضلاع [illegible] است [illegible]
حالت [illegible] است [illegible] که اگر حجم آنست [illegible] شده باشد [illegible] از
بجای خود نکند

کار نکند در صورت [illegible] و سیال حرکت کند و [illegible] را جا به کند و چون [illegible]
[illegible] باشد تمیز حال [illegible] ذات الجنب و بسط پرکوسیون و [illegible]
و در نزد کبد یا در همه آنست یا در یک قطعه از او [illegible] مرض حاصل
[illegible] بعلاوه [illegible] وجع [illegible] جس ثقل در سینه و در موضع معده و در
التصاقات [illegible] ذات الجنب و [illegible] صفرا [illegible] یا بدی گاه بیماری ذات
[illegible] صفراوی و یرقان تام یا ناقص [illegible] زردی در ملتحمه صلبه عینین [illegible] علامات
بیشتر بروز می‌نماید در حالت حاره و گاهی لون بدن [illegible] زردی
حاصل می‌کند [illegible] در یرقان [illegible] به عفونت که [illegible] ذات الجنب [illegible]
که مبتلا [illegible] القیئه [illegible] می‌شوند و [illegible] باره
[illegible] و سفیده [illegible] عطش [illegible] و ذوق [illegible]
و حرکت یا اسهال و [illegible] یا [illegible] رنگ [illegible] مخلوط با [illegible]
و گاهی [illegible] سیاه رنگ و مخلوط با [illegible] و ادرار [illegible]
رنگین [illegible] و [illegible] بیماری شده عسر النفس هم می‌رسد
و آن سرفه و عسر النفس بواسطه آنست که [illegible] حجاب حاجز بالا [illegible] و
فشار بر ریه [illegible] و مانع [illegible] که سمت راست سینه بقدری
[illegible] هم [illegible] از سمت طول و در [illegible]
مرض [illegible] حالت طبیعی [illegible] باشد که [illegible] و [illegible] بدرست

صفرا و غیر ملائم و کیفیت و حس شدید یا خفیف در آمده است و باشد که بلا
تو به آید و مشتبه شود بحال دارد یا دو سه مخلوط شود علامات عصبانی
مانند صداع و ضیق دم شدن قی بروز می‌نماید و باشد که هذیان
و اضطراب و کالوس و سایر علامات فشار قوی بروز نماید و مثل ورم و بعض
ترکیبات استسقاء که به بروز بعض علامات دیگر باشد و بعضی
بعض از علامات مرض کلوی چنانچه اگر ورم در سطح کبد به موضع
و شکل احوال منقبض شدت یا هم تیرگی و نابه ورم در سطح متعدد
باشد کشیده که در محل معده زیاد شده یرقان و تهوع دفع شده
دارند و چون ورم در محل کبد باشد علامات موضعی بسیار کم و گاه
هیچ بخلاف آنکه ورم سطح گاه باشد که ورم از اسباب خفقان و
نمو علامات ورم خفقان موضعی بروز می‌نماید که در گاه ورم
مشتبه می‌شود که ورم خفقان در بلاد گرم اخلاط مرضی همراهی می‌کنند
با حالت اسکربوط و ادوار نابیک بسیط ترکیب شده
با نزله ریاح و سایر امراض شدید و بحران غذا ❊

رفتار و دوام و انتهای مرض — رفتار و دوام این مرض مختلف است از جهت
موضع ورم و هوای بلد چنانچه در بلاد گرم عسرت مرض زیادتر
و هم جنبی است در صورتی که ورم در سطح متعدد تحت باشد اغلب
الوری

اگر مرض شدید شود به تحلیل از دو تا سه هفته بیشتر دوام ندارد ...۰۰۰
انتهای مرض — مرض مزمن و به تحلیل برسد به بنزدیک بعد تقوا یا
و گاه با زمان چون علاج به تحلیل شود به تحلیل می‌کند خصوصاً ارزو
نفع تا یا نقیم در بهبودیت جمیع علامات رو با کاهش می‌گذارد و نبض
برآنند که تحلیل رفتن ورم همراه می‌کند با عود مرض علامات بحران مانند
رعاف و اسهال صفراوی و زیاد شدن ادرار یا عرق و لیکن این
علامات هنوز حوالی مانند شده است و محل ادرار دیگر گاه شفا یابد
با آنکه جزو از او باقی مانده باشد مانند عسرت و کشیده که موضع
در وقت استقامت جراین عسرت در استقامت بدن منحنی
و دوالی و خفقان و ملتهب و کعب بعض از آلات را بلا کیفیت و انتهای
بقوا یا مانند آنکه بکند و داشتن بسیار کم است و علامات از دل
است که قوت بسیار شده بیش کبد و ضعف کبد و بخور مریض
علامات بسیار و انتهای زیاد دیده می‌شود و دوران یرقان حاصل شد
و جمیع خفیف شده با ماده تمام می‌شود مرض رفع گشته حفظ حال انتقال
در بهبودی است بعض قشره ها مانند شده شبها عرق و
مرض یا سبقت ماده روز سیر و یرقان در دمل کبد بنزدیک
مایل و ورم که بکار می‌شود و بسط خارج حال و ترک است ...

۳۷۷

صعود بخور از رحم شقاق یا کلاه حاصل گشته باین علامه که چون بلغم رفع شده باشد
بخور سرفه نفث ولیکن ضعف تا کی جای بنماید و در بقیه از این هم بیرون و چرک کند
میماند و باشد که جا علامه متحرک در رگت طبیعه نفث و باشد که دق
به تحلیل رفته و علامت اشتها نیابد یا ذرات رفته و چون مدتی بر وی
بگذرد مریض بهلاکت برسد و هم یک جزء یک جهت خارج شدن حاصل
نماید و چون دقت [illegible] جوار بریزد از عضو [illegible] باشد که
میان او گشوده شده و بواسطه جوار عضو رود و ده ریخته دفع
نفث مانند [illegible] کبه با سرخ تسخیم نفث و چون [illegible] ضیقی برود
صورت شده و هم شده ضیق و هلاکت [illegible] و [illegible] نموده ده
الآلات [illegible] آنکه [illegible] آلات [illegible] مانند معده
و [illegible] و لون [illegible] و قیمت [illegible] و لون سیاه یا بعلاف
اصل در فته در عقب ضعف و یا [illegible] محیط بقلب و یا در شاهرگ قصبه الریه
کشیده نفث و باشد که در اجوف [illegible] و یا در ورید باب الکبد کشیده
شده بواسطه جذب رحم دم در [illegible] بهلاکت رسیده و باشد
که از خارج و در پهلو [illegible] سرفه و یا آنکه ریزش [illegible]
[illegible] در عضو [illegible] مانند ناف و [illegible]
و پشت و [illegible] و [illegible] اعضای مختلف [illegible]

محلل نفثه

۳۷۸

[illegible] که چون [illegible] بجنب با [illegible] علامات
ذات الجنب باورم صفاقی [illegible] سرفه و چون بعده
[illegible] نفث و چون [illegible] علامات [illegible]
[illegible] سرفه و چون [illegible] رحم صدا [illegible] در قاعده سینه
شده و صدا [illegible] صدا [illegible] سرفه و چون دقت
نفث در بیار از الآلات [illegible] نفث [illegible] جهت [illegible]
با رفع شدن دقت [illegible] نفث علامات [illegible] بعده
[illegible] رفع سرفه و چون [illegible] بواسطه برآز
خارج نفث و چون [illegible] نفث بواسطه [illegible] خارج
سرفه و [illegible] این مرض آرام شده در [illegible] چند
روز [illegible] شده و مرض [illegible] و لیکن [illegible]
الآلات [illegible] اگر دقت بسیار [illegible] آنکه چند روز [illegible]
در علامات [illegible] دقت [illegible] گذشته [illegible] مرض [illegible]
[illegible] بواسطه جذب شدن [illegible] در [illegible] و یا آنکه طول در مرض
[illegible] جمیع علامات [illegible] روز [illegible] مریض بهلاکت برسد
و دقت [illegible] که [illegible] عود [illegible] بطور [illegible]
و [illegible] که در [illegible] صورت [illegible] دارد

۳۵۹ ترکیبات مرضی — در بلاد گرم اکثری ازین مرض مبتلی با امراض
چند از قبیل ورم صفاق و حمیات حاره و ذات الریه و ذات
الجنب بخصوص در کسیکه مبتلی باین مرض باشد و با ورم امعا و غلاظت و دق
و گاه از خناق ورم با دق و نزله ریه با التهاب و سل و جریان دم دراد
استسقا زود بروز نماید و دیده شده که نزف الدم امعا که از تجمع
پی از برجه او حقنه و در اکثر ایام میرسد هم چنین مذکور شده است

تشخیص — مشتبه می شود باورام ساکنه در صورتیکه ورم در سطح
محدب الکبد چراکه وجع پهلو در خود و خطرات اند و در قاتل
علامات مشترکه که در هر دو مرض مشترکه و هم چنین اگر بنیان کبد او
بحقنه بعض فضلا صداع هم میرسد و هم چنین صداع و شقیقه و ثقل و نفخ
و تشخیص حاصل میشود باینکه صداع ذات الریه نفث رنگین است
و وجع در اول حاصل میشود و صداع گره پیدا میشود و صداع مده
که با نفث سهو نفث نمی شود در شامل قلبیه الریه منتهی میگردد بخلاف
ورم کبد هم چنین تمیز حاصل میشود از ذات الجنب و بواسطه
استماع صوت مرض و انچه فرق و تمیز حاصل میشود از عدم سعده
باینکه در ورم معده برقان نادر است کم و وجع شدید
در محل معده است و عطش مفرط و قی مستعد است و ذات الجنب
را با قی

۳۶۰ را با قی نمی کند و قی که بعد از تناول غذا میشود و بعد از ان ...
و گاه درین مرض قی شود و ... علامات تمیز اول حاصل میشود
با وجع شدید که در همراه میکند با تب و اسهال از فم معده و در است
میکند با بعد با پهلو راست و شانه و وجع کبد با بواسطه و صورت
میکند از موضع کلیه با تغیر و در یرقان میکند تا بخصیه الطرف
و گاه با بول و تمیز حاصل میشود از امراض دیگر مثل صفراوی و دیگر
مخالف بلاد گرم نادر است و در این امراض مشروحا بیان
کرده ایم و دیگر کبد با بواسطه علامات صفرا و بعد از ترشح
کرده و در ملاحظه کبد نموده تمیز حاصل میشود

تقدمة المعرفه — ورم کبد یکی از امراض خطرناکیست بخصوص در بلاد گرم
علامت بدی ان ایست که همواره تب شدید و ملتهب بودن اوجاع و خطرش هم
افزاید و گرم شدن و حفظ نظام بهتر از گرم شدن اوست
از فصول

سبب — علت این در بلاد معتدل و سرد ... ارزان تر کمتر و در قریب
بخط استوا اکثر است و عروضش قبل از بلوغ و در سن کهولت
در مردان و ... در بلاد گرم در مردان بیشتر و استعمال
آب های ناگوار و افراط در شرب عرق دارد و هم در بلاد

معتدل اگر عارض شود بواسطه ضربه و سقطه و شیخ کم شده از امراض دیگر
لازم امراض است ٭

علاج — باید استفراغ نمود اول به فصد و بعد از فصد بروز کند و در
موضع متورم و چه در مقعده باید فصد حجامت کرد و ملاحظه نمود و اگر
ممکن است که بعد از استفراغ علق به کفایت نمود و چون مرض از ربیع و شش تمام از
نمود دیگر باید فصد نمود تا نفع است استعمال خواهد و حجامت با تریه مبرده نافع
استعمال اهلیون و مسهلات برش عموماً معتقد است کحفوظی طحال از
پنج تخت ده تخم باشد یا ممزوج با ایرانکا گاوزبان یا جلب سماق
مجموع نظر که مرض مرکب است باید منظور داشت که بواسطه استفراغ اول به مد که
مرض روی باکفاف نگذارد باید معرفات قرص از قبل شمع فراغ
و داغ با آهن و یا داغ با خمیر و تن و خوش استعمال نمود لازم است
تغییر آب و هوا و رفتن در بلادی که کم گرم باشد و چون ملاحظه کنی
اگر حالت مرض شفا نیابد اول به فصد حد متهورست ولیکن باید
ادرار نمود و رسوبات و مسهلات و تدهین با روغن
و چون دمل بسته شد که بلعی تمیز حاجم کرد باید کشود ولیکن
شکفتن باید ملتفت شد که نتایج عظیم دمل با آلات حاد
شده باشد و این معلوم گشت از آنکه دمل پنج باشد و حال

رد او نخواهند شد و هرگاه در اسهال آن او بیشتر بود با چاق و بهبود بینه و بر اسهال ۳۶۲
کثرت آن خطر دارد و سهل طریقه استعمال او لاصد او که از علم
کرده و به ذکر خواهیم نمود و وقت شکافتن دمل باید
ملتفت شد که آلت حاصله قرص سرد و سه پلنگ دمل و فشیدن
لازم شده ٭

در بیان ورم مزمن کبد و تشریح مرض مدتی اطبا جمع ابراز کبدی را
از ورم مزمن او میدانستند ولی حال اعتقاد ایشان برطرف شده است
و علامات عمومی این مرض است غلبه او در آلت و تغییر یافتن نسج
آلت و متحجر شدن او و وجود آنهم در آلت از علامات عمومی
مرض آلت و صد بیشتر مانند آنکه در طلب جمع گشته و تنها
حاصل و لیکن دمل در امراض مزمن ناقص شده
و همیشه حجم
حال میرسد ٭

علامات قدر و شماره مرض و هر نقص در موضع و بواسطه
کمی و که آلت حجم شده است و بواسطه
فشار عسر النفس روی و اگر
در فقرات کمی میرسد که سمت متعاد

بطرف راست خواهد بود و در بعضی وقت شانه راست قدری پایین تر از
شانه چپ می‌باشد و عدم نفع استدلال بهم میرسد که حرکت وجع
در وقت تنفس بهم میرسد گاه سرفه و گاه اسهال رو میدهد و براز یا
بی کیفیت و یا تغییر یافته و باشد که خون در او دیده شود
جلد سفیده یا زرد یرقانی است و مشهور است که در این مرض [illegible]
مخصوصا در طلب بهم میرسد ضعف مریض روز بروز زیاد تر شده حرکت نبض
مختلف شده هزال روی دهد و بتدریج رطوبت در صفحات [illegible]
صورت الی غیر کعب و مریض بهلاکت میرسد بدون آنکه به ملتهب
درجه تحول رسیده باشد مانند آنکه در سایر امراض از چنین است و
بعضی از اقسام سرطان دیده میشود که درد چنین دیده می‌شود بعضی از آنها
که هیچ چیز از آثار آنها دیده نمیشود بر خلاف سایر [illegible]
بخصوص گاه که هزال زیاد در این مرض بهم میرسد بعضی از مرضا [illegible]
رو بصحت می‌گذارند ولیکن در این صورت غالب مبتلا می‌شوند [illegible]
معده و ورقت الدم های معوی و ضعف و کمی مرض و لیکن بعضی
از اشخاص دیده می‌شوند که هیچ چیز تغییری در حالت آنها بهم نرسیده
و غالب بهلاکت میرسند بغتة بواسطه پاره شدن دمل در [illegible]
یا در سینه [illegible] را دیده اند که مبتلا بدملی کبیر کبد که [illegible] تا

یا سه تا فاصله دمل را کشف و قریب بیست سال از او فارغ
گشت و به مشغول کارهای مخصوص شد که این عمل را بسیت چهار بر تبه
در او نموده

تشخیص مرض — در وقتی که باشد ورم بزرگ حجیم است که هم از بیرون باید با وجع
و یرقان و علامات دیگر [illegible] نبض و هزال و [illegible] یا [illegible]
کشف بود در مرض که مثل ورم [illegible] زیرا که [illegible] کبد [illegible]
ورم [illegible] ندارد و [illegible] از سرطان [illegible]
بر آمده [illegible] صلب یا [illegible] از لمس حاصل [illegible] که این بر آمده گیها روز بروز
بیشتر شده و وجع در او بیشتر است و در خود [illegible]
تیز [illegible] ندارد [illegible] بواسطه حرکت سوء هضم [illegible] که غالب در موضع
این حال [illegible] وجع چنین درد [illegible] در [illegible] تنقیه بهم میرسد

تقدمة المعرفة — بسیار خطرناک است

علاج — اینکه مریض [illegible] علامات غلبه دم باشد وضع
علق در موضع یا در مقعده نافع است و مسهلات [illegible]
[illegible] یا روغنهای محلله مانند روغن [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] بمقدار [illegible] تا [illegible] سیلان [illegible] و استعمال [illegible]
[illegible] قلیله مانند [illegible] که [illegible]

در حمام و ورزش و هم چنین ناخوش است الحاصل هم در ضعف از آن ابدان معده و
لازم می‌شود نقل بلاد نیکو و در هوای معتدل تر یا سردتر ؛

ورزش بسیار کردن آب
از موضع بلند بر
عضو عام یا خاص ؛

در ورم آلت مخرجه صفرا — از مراره و مجاری او مجاری صفرا و مراره شناخته
که با بیلیاری مشهور است گویند یا جداگانه ؛

تشریح مرض — هرگاه که ورم در مجاری صفرا باشد این مجاری بزرگ تر از حالت
طبیعی می‌گردد و غشاء مخاطی آنها قرمز و حجیم و شکننده شده و گاه مجروح می‌گردد
و چون جراحت به غشیه رسد است نماید صورت ثقبه آن گردد
و چون ورم در خود مراره باشد ملاحظه می‌شود که او حجیم شده و مملو می‌شود
از صفرای متغیر یا شده و گاه مخلوط با احجار و بندرت دیده
می‌شود که مراره کوچک تر شده و ورم در او یافت می‌گردد و غشاء داخله
او قرمز و ضخیم یا رنگ تر شده و دیده می‌شود جراحت و [illegible]
و تغییرات سرایت می‌کند به سایر غشیه که گاه دیده می‌شود که مراره
مراره بسیار ملتصق تر از حالت طبیعی شده اند و [illegible]
در آنها بهم رسیده و بسیار رنگ تر شده و گاه [illegible]
او دیده می‌شود [illegible] در ورم مزمن آنست ؛

علامات و رفتار و انجام مرض — احساس می‌شود یک وجع در زیر اضلاع
[illegible] که شدت می‌یابد به توسط فشار و حرکت [illegible]
در تنفس

در تنفس و در حرکت و گاه دیده می‌شود در این موضع یک [illegible] شکم و
عارض می‌گردد [illegible] و قی و بیرقان [illegible] اگر یک [illegible] در مجرای صفرا
و بیرقان می‌گردد ؛

رفتار مرض — اکثر [illegible] که [illegible] شکم و حرکت عارض می‌شود
یا بالبسیطه [illegible] شدن مراره و باشد که هلاکت
ناگهانی بدون آنکه بتوان سببی [illegible] پیدا کرد و شد که [illegible]
[illegible] یا بواسطه خارج شدن [illegible] از خارج [illegible]
[illegible] از خارج [illegible] با صفرا و مجاری آن [illegible]
باشد که [illegible] تا چند مرتبه [illegible]
بدون [illegible] ؛

تشخیص — بسیار مشکل است که بتوان تمیز داد این مرض را [illegible]
و هم چنین [illegible] با ورم [illegible] مشکل است که تمیز [illegible]
ورم [illegible] صفراوات یا [illegible] و هم چنین مشتبه می‌شود با [illegible]
[illegible] یا [illegible] صفرا یا ورم مراره [illegible] بالا آید
[illegible] ؛

سبب — [illegible] در [illegible] شده [illegible] جاری [illegible]
[illegible] در مراره و سایر مجاری ؛

تقدمة المعرفة — با خطر است ❊

علاج — آنچه به صلابت ورم ماننده ... که در ورم کبد مذکور شد هرگاه [illegible]
متسع شده باشد باید از خارج [illegible] و باید [illegible]
که [illegible] به آلات [illegible] رسانیده باشد ❊

اما ورم غدد لوز المعده — مرضی است بسیار نادر که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لوز المعده [illegible]
[illegible]
[illegible] لوز المعده [illegible]
[illegible] نوشته شده است ❊

اما ورم طحال — تشخیص مرض — [illegible] بزرگ شدن آن است [illegible]
[illegible]
[illegible] از معده یا سینه [illegible] و یا از خارج [illegible]
[illegible] دیده شده است [illegible] ❊

علاج

علامات ورم صفراوی — [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ❊

تشخیص مرض — [illegible]
[illegible]
[illegible] ❊

تقدمة المعرفة — [illegible] ❊

[illegible]
[illegible]
[illegible] ❊

علاج — [illegible]
[illegible]
[illegible] ❊

اورام آلات تنفس

— لکن در انزرت یعنی ورم حلقوم عبارت از ورم غشاء مخاطی حلقوم که منقسم باشد بورم سلیم یا ورم حلقوم که همراهی کند با تنج آلت که در انزرت ... که مشهور است بخروسک و یا آنکه همراهی بکند با بروز غشاء کاذب اوبیا در انزرت ... با ... یا آنکه همراهی کند با ورم لحم تحت مخاطی در انزرت ... منقسم باشد بورم حاد و مزمن و ورم مزمن ... یا سالم است و یا آنکه همراهی بکند با جرح آلت ؛

اما ورم حلقوم حاد سلیم — تشریح مرضی — سرخی مخاط و ... ملتهب ... حالت ... شدن ... حلقوم ... وقتی که ... در ... مخاط ... همراهی کند با بروز ... دیده باشد در ... چون ورم ... آلت ... شده ... ؛

علامات — چون مرض خفیف باشد صورت تغیر که ... نقطهای ... در حلقوم ... باشد که ... کرده ... تغیر در نفس ... بهم رسد ...

اورتی سقیمه و ... خارج ... کعب ... آلت ... خارج و ... و ... که ... بسبط خود ... حلقوم و ... در این درجه ... علامات ... دیده ... شدید باشد احتمال باشد ... حلقوم ... صورت ... شده و ... باید ... صورت ... بوضع حلقوم ... شده ... در این ... بهم رسد ... صورت تغیر ... و ... آمده ... علامات ... و ... که ... شدید و ... خفیف ... و این خفت ... بسبط خارج شده ... علامات و ... بروز ... علامات ... علامات ... رسیده و مریض ... صورت ... حلقوم ... و ... حالت ... رسیده ... حالت ...

یا عمرت دارد و یا بعلت مجاورت دو این بکنند و بسطه ثانی و بسطه
ثانی چون دیگر و بسطه قلب و مجاورت ملکی که دو بسطه جمع شده تنگی در
حلقوم بهم میرسد که مانع عبور لقمه و نفس دیگر آنکه چون ملکی در حرکت
و حرکت کنند خطاء با بیلا چون که از نمو اندر میان حلقوم اختتام صورت گرفته
زبر بدره بر خطاب و تشنج مریض می افزاید و ورم ملکی نهیب حالت
به شدن مهلک است ؛

تشخیص فرق — از بسیاری امراض حلقوم طریق تمیز احوال در مباحث
پیدا می کنیم و صورت شدید ایمرض را با دو حال اشتراک خارج در حلقوم با این
طور بیرونیم که در دو حال اشتراک خارج حلقوم می پیشتر درک شدید و علامات
احشائی عارض می شود بعضا گاه در حالتی که مریض کمتر ملاحظه دارد و از
امراض حلق تیز حالت کشف بنا به حلق که جمع علامات ورم حلق با چشم
دیده باشد بعلاوه وجع که در ورم حلق خارجی باشد موضعش در قفای
تنگ بعض است و صدا خشن و گرفته می شود مانند ورم حلقوم و ضیق
تنفس و ورم ملکی تیز حالت باشد بطوری برابر است عسر البلع و شرب البلع
که در هیچ یک از امراض حلق و حنجره شدن لوزتین بایی لذت
نیست و هم از ما شاء به هیچ دهان می کلان دیدم که ورم در چه اکثر است ؛

لقد ثبتت المرض — آنکه خفیف و با خطر ندارد و خطرش زیاد است در نقطه

و بسطه ثانی

198

و بسبطه ثانی حلقوم و در انشای خطر زیاد تر است در ورم ملکی ؛

سبب — عارض میشود و بسطه اش گرما یا رطوبت هوا و بسطه حرف
زیاد زدن یا آواز زیاد خواندن گاه عارض میشود و بسطه استنشاق بخور
حاد یا بخار رسیده بطور دیگر و هم عارض میشود و بسطه شربه پر گرم
و گاهی بعد از مرض نایه بطور اپیدمی ؛

علاج — آنکه خفیف است استراحت مریض در صحت و اکت در هوای ملایم و
استعمال یا غرغره های محرک و شربه ملعب و ملین و زلال نمایند و ورم حاد
شدت باید فصد نمایند و زالو به حلق اندازند و معرقات و ملینات تعیین نمایند
و چون این کفایت نکند مقی بخورانند همچون و بعضی استعمال می کنند مسهل
قوی را در پشت گوش و در اطراف و آنکه بسیار باشد و در شانه کم
از استنشاق هوا در قبضه نمایند و آنکه ورم در ملکی بعضی بعلاجها اخراج ریه
مانع است بزنند موضع را بکشند ؛

ورم حلقوم — که مزمن است و بواسطه اند از ترشیت استقرار گیرند
می نامند و بسطه صدا که صدای مریض بینیده میشود و همراه می کنند با برونش
علامات احشائی که بطور نوبه بیا بینیه ؛

علامات ورم مزمن — عارض میشود بعضی اوقات که قبل از بروز
بعض علامات ورم حلقوم خفیف بروز نماید در حالت خوب در میان تنفس

بیدار میشود بغتةً و بواسطهٔ عروض آن خفقان و صداع شبیه بصدای بوق
در وقت آن عارض میشود که صوت شبیه بصدای اختناق بصدای سگ ماده و صوت خروس
و بعد از آن سرفه و وقت کرمت در شخص بالغ رسیده نفس و بلغم
می‌شکند و منقطع و بعد اینکه در حلقوم بلغم ... و ... و
و ... بمریض مبتلا شده بنهایت مضطرب میگردد اگر بتواند فریاد بزند
و صدای او قدری ... و ... که صدا فاخته ... در
حلقوم پدید می‌آید و ... چشم ... سرخ ... شده ...
... علامات ... یافته مریض ... آید
مدتی که ... تا ... کنند علامات بر طرف شده ...
... گشته و ... مفقود ... و ... طرح ...
می‌کنند و لیکن ... یافته ... و ... بشود
مرض در روز بعد خفیف تر ... از ... مریض
... مثل ... مرض ... که ... در ...
... بر ... صورت ... خفقان ... بیشتر ...
و در این صورت ... که ... خفیف ... بروز کند
که ... اگر چه ... فاصله ...
... بیشتر شده بعد از ۲ یا ۳ روز ... رفع شده و ...
کند

رفته رفته پاره‌ای از ... که آنهم زود رفع می‌کند ؛

اشتهار مرض — چون مرض مرکب ... خاصه ... و اینکه مرکب باشد
مرض ... باشد خناق یا ... علامات ... و ...
مدار این صورت بواسطهٔ امراض مرکبه ... مرض ... از ... که
و اشتهار که این مرض به ... صورت ... شده ... در قبول
قول آنها تأمل داریم ؛

تشخیص مرض — مشتبه میشود با خناق که بواسطهٔ تشخیص را بیان خواهیم نمود
آنچه ... از ورم حلق سالم شده ... بطور حمله ...
مزاج عارض شده ... رفع ... و علامات موقوف بسیار خفیف اند
با هیچ ... و ... در ورم سالم شده حلقوم علامات خناق مستدام
نشده ... و ... علامات موقوف دیده ... از ... و ...
و تغییر صورت و عروض ... و تمیز ... حلق ...
حلقوم بروز می‌کند یا علامات خناقی که ... بالتشنجات چندی
رفع ... در ... ثانیه یا در ... دقیقه چنانکه
در موضع خود بیان خواهد شد ؛

المقدمة المعرفة — چنانکه بیان شد ... و ...

سبب — ... بسیار ...

۳۷۵ دیده می‌شود پس از شصت سالگی نور الطف بخصوص استعداد مخصوص از اول [illegible]
طاری که در این سن ضعف شصت ترتیبه مبتلا می‌شده و سبب این استعداد در غلبه
حلقوم ایشان است پس این سعه تر از فتور در متشوش بیشتر [illegible]
در سهال کرده حار از [illegible] روبدست [illegible]

علاج — عموماً به نحوی است که در ورم خفیف حلقوم بیان نموده‌ام [illegible]
[illegible] در غیر بعضی ... علامات [illegible] همراهی نماید با [illegible]
نماید و زود [illegible] انداز دو یا دوست که چون این مرض همراهی نماید با [illegible]
مرکب است با ورم در عضو دیگر بخصوص با وانسته آید که باید به معالجه آن [illegible]
کوشیده شد تا [illegible] بخصوص [illegible] نافع است [illegible]
مسهلات [illegible] از اطبا [illegible] کنند [illegible]
ندارد و چون این مرض همراهی کند با بروز علامات ضعف نافع است
ادویه مقویه ضد [illegible] مانند حقنه از انقوزه [illegible] متقال
الکل [illegible] با [illegible] ورم حلق با [illegible]
احتمال [illegible] در آن است که [illegible] حلقوم [illegible]
مرض [illegible] که [illegible] شده باشد [illegible]
[illegible] دوام و [illegible] بر [illegible]

اما خناق یا کروپ — که گروپ [illegible] مانند [illegible] از مرض [illegible]
که بروز

و دو القباقعین که [illegible] دانه و بخار [illegible] روز [illegible] کلم [illegible] نصف [illegible] الکل [illegible] وقت [illegible] طبیب [illegible] [illegible] متقال است

۳۷۶ که بعضی [illegible] منفقه شدن [illegible] در حلقوم و قصبه
الریه

تاریخ — اگرچه مرض است قدیم ولی یونانیان و اعراب او را نشناخته‌اند
[illegible] که [illegible] در قرن [illegible] عیوب [illegible]
[illegible] را [illegible] داشت که در [illegible] ملاحظه [illegible]
[illegible] را [illegible] و آنها هم [illegible] آمده و تاکنون [illegible]
[illegible] این [illegible] بیانات [illegible] در این مرض [illegible] کننده
[illegible] وجه [illegible] در این [illegible]
[illegible] از مرض [illegible] حلقوم و قصبه الریه [illegible] کننده [illegible]
[illegible] حلقوم [illegible] در [illegible]
[illegible] قصبه الریه [illegible] نماید [illegible]
[illegible] با [illegible] در این [illegible] کننده
[illegible] است [illegible] که [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] مانند تار عنکبوت یا پرده [illegible]
و گاه [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] و صلابت او [illegible] او [illegible]

باب تشریح مرض

که در میان تنفس ها مانند آواز گنجشک و در بعضی کشیده و گاه گشاده
بلغم و در میان آن اما نیک و سایر علامات ملتهب مانند حمل و گاه در
ابتدای روز هیچ علامات نبود جز درد او دیده و بلغم بعد عود فی صدر
از اطراف او به گلو راه گرفته و ملتهب شود و از نفخ حافظ بیک
بلغ و گاه با این این علت مانند نزله کند که این هر دو قی از زیاده
جدا هستند و گاه دیده میشود که قطعه از او باهره از حافظ جدا
شده و او بیرون آید در کتف این علت و گاه غثیان و خارج
و گاه سیاه باشد و گاه دیده میشود که حافظ هیچ تغییر پیدا
نکرده باشد و بعد از مرگ در جوف حلقوم ماده حلق یک مقدار
از رطوبت بلغمی یا ریم فقرات حلقوم و قصبه الریه و شاهان او شاید
تمام حالات طبیعی که ... در وجود غثیان و درد آن و معلوم
هر چه غثیان و خنجم ترکیب فقرات این عارض شده و کمتر و این
غثیان بعضی نماید معلوم در حلقوم و سایر مجاری نفس در حلق
و دهان و منخرین و گوش و جلد

در علامات مری

و در ابتدا اندکی تب و تشنج بره و کوفته
و به عارض شده نظام بلع حاصل و درد در حلقوم میشود و
چون به حلق نگاه کنند آماس و قرمزی در لهات و در لوزتین

شود و در جوار غثاء و گاه و بعد در وجود آنها انقباض که بعضی که چنان کلمات
در حلق با غثیان و گاه نیز انفراد شود نه در کودکان متبع و وجع منحنی
گشته و بعد دست برداشت نماید که حلقوم که عموما خناق متبع شود
از ورم حلق با غثاء و گاه و علامات بدایت بیماری که حلقوم از غیر
قرار گیرد صورت تغییر یابد به بیرون خشن مانند کعب که بطور ترکیب
بروز کند گفت و گفتوی صورت خارج شده و علامات خشخاش
بروز نماید باین طور که مریض در میان شب با اضطراب عظیم بیدار
شده و صدا از روی خناق چه اول آن که که شخص خارج خفقان
حلقوم را گرفته و مانع دخول هوا گشته تمت سرفه و صوت
یک آنجا میرا کلمه که شخص آن مرض است و این صدا از بیش
شبیه کلمه صدای از خروس و برخی صدای بیک و صدای از دیگ
و لیکن بعضی از آنها شباهت دیگر صدای خفگی ماند و در این مرض
سرفه خشک و خفیف است و گاه بلغم در صورت و بعد از رفع
بلغم نفس کو بلغم با صدا و بعضا کشیده بلغم بیشتر آمده جا
دهان نشود در یک نوع کف میرزد در این نظام عرق و سرفه
ظاهر باشد و نفس کوتاه و منتهی به که عموما به سر و پوست ناخوش
که بلغم و گاه آب بلغم در رفع که مکرر از آن الوان شد

۳۷۹ حالتی بدتر از حالت خفگی و گاهی هیچ حالتی بدتر از دخول نفس در سینه نمیکند
دور حنجره که میگوئیم کلا صدای خروس و گاه صدای بره شنیده میشود
این علامات خاص خروسک [illegible] در صورتی که یک قطعه از
غشاء کاذب کنده شده خارج شده [illegible] بازگشت
در علامات بلعم رسیده عسر النفس زیاد شده صورت [illegible] و لبها
کبود چشمها برآمده گشته و حالت [illegible] نفس ضعیف و ضعیف
و نبض منظم نمیشود اضطراب مریض زیاد میشود گاه مانند [illegible] خود را
بطرف [illegible] بلند کند [illegible] مانع نفس او و سبب اختناق
است از گلو بیرون بیاید [illegible] همراه [illegible] بار
وقتی خارج [illegible] مخلوط با قطعات از غشاء کاذب
[illegible] تمام گشته [illegible] در وقتی [illegible] شدن
هوا [illegible] صورت [illegible] که از [illegible] مسموع
و بعد از خروج غشاء کاذب [illegible] خروج او در فاصله [illegible]
[illegible] عسر النفس خفیف میشود [illegible]
[illegible] تدریج [illegible] شده و [illegible] و مریض
بهلاکت میرسد یا در اختناق حاد یا بتدریج در اختناق مزمن
رفتار و دوام و انجام مرض رفتار مرض بسیار سریع است که دیده شده
از [illegible]

۳۸۰ [illegible] بهلاکت رسیده است و [illegible] علامات [illegible] میکند
[illegible] و چون [illegible] میکند و [illegible] فاصله شان زیاد شده
[illegible] و [illegible] میکند و قطعه های غشاء کاذب
خارج شوند

تشخیص مرض — تمیز دادن [illegible] از ورم حلق [illegible]
ورم حلق [illegible] اختناق [illegible] و مانند اختناق [illegible] آید و [illegible]
[illegible] یا [illegible] و از ورم حاد حلقوم تمیز دادن [illegible] حاد
حلقوم در حلق غشاء کاذب دیده [illegible] اختناق است و غشاء کاذب در
[illegible] و از خروسک تمیز دادن [illegible] در خروسک [illegible] و
[illegible] و [illegible] اختناق که [illegible]
و در خروسک [illegible] غشاء کاذب [illegible] در خروسک [illegible]
[illegible] اختناق که [illegible]
[illegible] عسر النفس [illegible] و خروسک [illegible] و [illegible]
[illegible] از ورم حلق [illegible] غشاء کاذب و [illegible]
[illegible] اختناق که [illegible] که بهلاکت رساند و تمیز
[illegible] حلقوم [illegible] صدا [illegible] خارج
تغییر [illegible] حلقوم

می‌باشد و هر عارضی که بعضی وقت‌ها مریض را [illegible] حاصل بکند که ابتدای روز [illegible]
و ارتباط حواسش خارج بود در علاقه ؛

تقدمة المعرفة — از رفتار و دوام و انتهاش [illegible] لیکن با خطرات
که اغلب [illegible] عارضهٔ یلیف [illegible] هر چه [illegible] بیشتر باشد و مریض دیرتر [illegible]
بکند ؛

سبب — عارضی یلیف در جمیع [illegible] گرمسیری [illegible]
بیشتر عارضی یلیف در [illegible] و گاه عارضی یلیف [illegible]
در جمیع بلاد گرمسیری [illegible] عارضی یلیف [illegible]
و در [illegible] عارضی یلیف و بعد از [illegible]
سبب [illegible] بعد اگر که [illegible] عارضی [illegible]
بعد از [illegible] در [illegible] این مرض [illegible]
[illegible] گرمسیری [illegible]
[illegible] از مرض [illegible] بلاد [illegible]
و عارضی یلیف گاه [illegible] بلاد [illegible]
[illegible] در یک [illegible] یا در یک خانه از محله ؛

علاج — از برای [illegible] این مرض [illegible] نوشته شده است
زیرا که [illegible] که طبیب در ابتدا [illegible] این مریض آید و [illegible]

[illegible] شدید گرمسیری
عارضی [illegible] بعد از
عدم [illegible]

[illegible] مریض دیده [illegible] که [illegible]
[illegible] چاره دیگر نیست و اما چون مرض [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] باید [illegible] که [illegible]
[illegible] از ۳ سال [illegible]
[illegible] از ۳ [illegible]
که [illegible] مریض که [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که تقریباً [illegible] و
[illegible] هیچ [illegible]
را در این مرض [illegible] که [illegible]
مرض [illegible] در ابتدا [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] و [illegible]
و در [illegible] یا [illegible]

نسخه — [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] ساعت یک [illegible] بنوشانند ؛

۳۸۳ نسخهٔ دیگر — … تخم … و شقاقل … مثقال
یک قاشق بنوشانند این دو نسخه را باید با هم استعمال کنند در یک
اتاق از دوازده اول و در ساعت چهارم از دوازده دوم و … ضعف
مدت … باشد و بیم خفه شدن … باید جوارش … را
… ترک … لازم … هر وقت که بیم خفه شدن باشد
اگر چه … و … باشد و … قواعد ترک
… که بسیار لازم است … از اطبا که جدا از … ترک …
مریض … هلاکت می‌رسد … این است که این قواعد را ملاحظه
نمی‌کنند … که در حقیقت مانند آن است که …
… باید در ملاحظهٔ … این قواعد بسیار اصرار دارد و می‌گوید
که بدون این قواعد … که طبیب … از … خوشی ببرد
و مریض را در … و با … از برای آنکه
جراح … باشند و شانه‌های مریض را در …
… تحت … گذارند و باید از … ضعف
نکنند جراح در … مریض … نشسته از … از
بالا به پائین ببرد و باید از … که … از پا
… به بالا ببرند چنانچه مانع … باید …
چیده باشد

۳۸۴ چیده باشد که جراح با دست راست … هر چه … دارد و آنرا
از این قرارند : چاقوی راست : چاقوی … دار : چنگال … :
و … که … : متصل شده : … : یک …
… از نقره و … هر چه … گشاده‌تر باشد
… از حلقه‌های … که … و … را …
… که … شود … را از … قرار …
که … در پشت سر مریض نشسته با انگشتان … چنگال‌ها …
… را … و … دیگر … مریض
نشسته … زخم را … و با یک چنگال …
زخم را از … دارد و اگر … مانع جریان …
… و پای مریض را … و اگر …
نگاه بدارد و جراح جلد را … از آنکه …
که باید … باشد … در جلد … ببرد و …
… باید در وسط … و وسط … از بریدن باید
… جدا کند که … عضله … کشیده …
… جراح عضله … را و این … باید بسیار
… وقت که … باید او را جدا کند

بیرون در جای خود فرو زیادی ریزش تا یک انگشت از زاویه سفلی
یا زاویه علیای زخم گذاشته صبر کنند تا خون بایستد ولی از آن
که خون ایستاد جراح شروع می‌کند از نو بعد پس از آنکه حافظ
جمع شد که از ضعف و سقط نشده است و هرچه می‌ریزد از اطراف است
پس می‌ریزد تا آنکه قصبه الریه خود را کشف [illegible] یک ثقبه می‌داد
می‌کند به چاقو ریست را که از ده چاقو تکمه دار را بر میدارد
و از آن سوراخ که تیغ چاقو فرو می‌برد تا قدری که لازم است قصبه
را داخل می‌برد پس از آن و بعد کاتتر گتول را در میان قصبه
می‌کنند و پس از خود بردن گتول مریض را نشانده بندهای گتول
را از پشت گردن می‌بندد و هرگاه یک مرتبه خفقان روی دهد
چون [illegible] جراح که مریض را خوابانیده از خوف سینه مریض را
کمال دقت و التفات نموده هرگاه در حین عمل مریض خفه کند
باید جراح آرام نمود و بندهای گتول را البته و [illegible] بر سینه
بر سینه و شکم دهند تا هوای [illegible] سینه را خارج و داخل کند
و بدین واسطه رفع خفقان کند و هم با کف دست سینه
و پاهای او بزنند که او را [illegible] آورد و اگر [illegible] روی دهد
بعد از عمل باید مریض خوابانیده کرسی پائین باشد و یک قدری
ادارت.

بر صورت مریض بپاشند و یک قدری در میان قصبه بریزند و هرگاه خون
در میان قصبه بریزد باید با دست کاتتر دهان زخم را [illegible] جدا کنند
تا به واسطه تنفس خون به بیرون آید و ترشح الدم هم بسته شود هرگاه که
کشف قصبه [illegible] باید دست کاتتر را [illegible]
[illegible] خارج [illegible] هرگاه خارج شد باید [illegible]
آهسته آهسته بکشند تا بیرون آید و بعد از عمل باید کهنه [illegible] را با
دستمال [illegible] از زیر چانه تا بالای سینه به پنجه [illegible]
[illegible] تنفس نکنند دیگر آنکه هوائی که خارج می‌شود [illegible]
آنکه یک قدری [illegible] تا هوای متعفن [illegible]
ترسید که دستمال بر روی ثقبه [illegible] منع هوا کند زیرا که ثقبه [illegible]
آمده که [illegible] نمی‌گذارد منع تنفس کند و اگر این عمل را نکنند
[illegible] بواسطه تنفس [illegible] ذات الریه گفته اگر چه زخم رو به
باشد [illegible] میرسد و [illegible] آن روز و روزهای دیگر زخم را با [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] البته [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] روی زخم و اطراف [illegible]
و [illegible] آن [illegible] هلاکت مریض [illegible] در
معالجه باید از انداختن زالو و فصد و [illegible] احتراز نمود زیرا که

بعضی اوقات در محل شمع چند جای زخم و نشستن لحم زیاده و قطعه
زیادی از [illegible] گرفته سورش [illegible] مریض گشته و وقت
بیرون آوردن کنتول از زخم [illegible] حلقوم است که بعد از
سه روز کنتول را بیرون می آورند اگر چنانچه مریض [illegible] طبیعت نفس
می کشد زخم را با شمع می بندند و هر گاه [illegible] بیرون آوردن [illegible]
اختناق روی دهد باید به اسباب متبعه را فرو برد و بلا تأخیر دوباره
بخوبی [illegible] آن روز [illegible] غیر از آن [illegible]
تا آنکه [illegible] برداشتن کنتول و بستن زخم دیگر علامت اختناق
بروز نکند [illegible] وقت با شمع [illegible] زخم را ببندند روز بروز یک دفعه
باز کرده نگاه کنند و [illegible] تا [illegible] یابد [illegible] تا روز
هفتم [illegible] کنتول را بیرون آورد و بعد از بیرون آوردن
کنتول التیام جراحت [illegible] تا [illegible] هفته است

اما الدرانثریت [illegible] — عبارت است از ورم حلقوم که [illegible]
[illegible] که سورش [illegible] یا آنکه رطوبت
رقیق [illegible] کنند و یا آنکه سورش [illegible]
مرض [illegible] بر [illegible] است یا آنکه ورم
[illegible] حلقوم [illegible] و یا آنکه

ورم

ورم در قطعه [illegible] حلقوم یعنی اوپر الدرانثریت [illegible] باشد
که در قسم [illegible] رطوبت [illegible] در [illegible] چیزی است که [illegible]
[illegible] که [illegible] دیده [illegible]
[illegible] حلقوم و [illegible] حلقه

تاریخ — مرض [illegible] اول دفعه ۱۸۱۶ [illegible] این مرض را
[illegible] و بعد از او بسیاری از متأخرین و معاصرین در تولیف
این مرض رساله ها چند نوشته

تشریح مرض — ملاحظه باید که حلقوم [illegible] برای جمع
شدن و [illegible] شده
[illegible] که هوائیکه از خارج [illegible] حلقوم [illegible]
[illegible] را [illegible] حلقوم را [illegible] بر خلاف [illegible]
[illegible] هوا را خارج [illegible]
[illegible] و حلقوم [illegible] شد و [illegible] از او [illegible] و از این
[illegible] وقت [illegible] و وقت [illegible]
نفس حلقوم [illegible] و در وقت خارج شدن [illegible]
[illegible] باید که [illegible] النفس [illegible]
و این [illegible] که ورم و رطوبت از [illegible]

۳۸۹

حلقوم و قصبه هم متورم یافته شود و خطوط محمر رنگ نیز یافته و سفیده رنگ

گاه قرمز کبود است یا نازک و یا ضخیم ملتف و در هر دو گاه شرط دیدن جا

تا بینه غشاء مخاطی تحت ملاطفه ملتف که متصح شده و الیاف

تخفیف بهم رسیده و چنان می نماید که غشاء او پیله لیکن متصل

ملازه و با این واسطه است که جو بواسطه فشار رطوبت متصح منزکه

شده در وجود آنها خارج نمی کند و هر گاه مرض کدام چند نکته

باشد رطوبت منزکه نیز چنان تحت هر چه مرض بیشتر دوام

کند این نیز بیشتر می گردد رطوبت در تحت برخم و باید که این

رخم در یک جمع شده در تحت کرده و نفخ احداث ملاطفه ملتف

بوی نقاط نمانوریه و هم دیده ملتف نمانوریه در غشاء

ده قرح و مخاط بخفی در غضروف حلقیه و ظاهر آن رخم نشر کنند

در بیاض عضلات حلقوم و این تغیرات ملاطفه مرتفع و که بلاد

در بیمار صوت و در مکن که ناظر احداث ورم در اطراف

جوف است و در نسف از مرضا مانند ملتف ورم در حلقوم و

حلق و در ریتین و بندرت دیده شده است که ورم ترکیب

نیز است در قصبه الریه و در شعب او

عدم حالت و رفتار مرض — گاه ابتدا می کنند بعضی با علامات

وما نخب

۳۹۰

وما نخب مجاری ملتف علامات ورم حلقوم چنانکه صدا اندازه خشن و

گرفته شده و فرو برده نفس متعسر می کند و این علامات تشنج

شده اند بیدار ماند مانند نظور علامات ختناق و احداث

حمله ختناق در شب می آید که مریض حالا می کند ملتف ی با یک عرق

در قطعه ها حلقوم مانند تمه تنفس خارج مانع دخول هوا در حلقوم

می کند و باعث ختناق مریض ملتف و مریض الا اتصال افراغ

هوا کند و رفع نماید که شاید بواسطه آن ترشح خارج بیرون

آید و احداث دیگر می الفطعه اند کرده می برد و

هوا داخل حلقوم کرده چنان می نماید که از بیک مانع می کند دو

واسطه یک صدای مخصوص احداث ملتف بخوبی اگر در حلقوم

نهد صوت خشن و به ضعیف و بالاخره بالکل فانی گرفته باین

قسم است رفع و عسر النفس عارض شده باین طور که در

هنگام فرو بردن بسیار متعسر و حال آنکه خارج کردن نفس بسیار

آسان است چنانکه سابق ذکر کردیم و باشد که خارج کردن نفس

هم متعسر باشد و لازم مورث احداث صوت مخصوص کرده

و تغییر صدا آب و غذا بهم نمی رسد و اگر چیزی هم خارج کند

را به تبرزی و سرفه هم چنین عرق بهم میرسد

۳۹۱ عسر بلع و گاه عسر بلع بکلی می‌شود و چون مریض خواهد بلع کند صورت
شدید اضطراب دست دهد و بعضی … خناق کشف … اشتداد درد
خناق بهم رسیده اضطراب پیدا گشته مریض در رفع خوف نشسته صورت
کبود شده … کردن بر بدن نشسته و این علامات … گاه
کشته مریض بهلاکت … رسیده از هفت یا ده دقیقه و گاه … از آن
بیشتر دوام کند و بعد از آن … و بعد از چند ساعت یا چند روز
و گاه یک هفته … باره … کشف و در فاصله … اگر
عسر النفس … شخص … در آن فاصله … خود
یک باشد عسر النفس … و در این وقت صورت و اطراف
کبود و بسبب نقصان تنفس … بدن … از مریض زده
میان … از این … صفحه … ابدان اهلاک … میرسانند
اختناق تدریجی در … شبانه … گاه … رفتار مرض
بطور … بلکه بالاتصال … صدای مرض صدا از سینه … از
… تغییر بهم نرسانند ولیکن بسبب آنکه هوا کم داخل …
شود … ضعیف … باره … و از … بطور …
… کشف … انگشت … که نبض …
… حالتی می‌کند که او … شده است
ولیکن

۳۹۲ ولیکن بهمه حال … که باد بر سینه بسبب آنکه در قیمت فروع
انگشت اضطراب مریض زیاد شده و حالت …
انگشت … آورده و یا آنکه … بوضع …
… و دوام او از چند ساعت تا یک … ولیکن
انقلاب … پنج یا شش روز بیشتر دوام ندارد ؛

؛ — ؛ دوام مرض ؛ — ؛

انتهای مرض — انتهای مرض … بسبب خناق و گاه …
فاصله … زیاد شده عسر النفس بتدریج رفع گشته عسر بلع …
… آمده و صدا … کند ؛

اما تشخیص — … که … نفس …
… تمیز … ولیکن … این …
… تمیز … مرض … بعضی
علامات … تمیز …
صدا … نفس … علامات خناق … شده
… مختلفه … باره … کنند …
… مرض … که …
این مرض از … حلقوم … بسیار …
اختناق یک … در حلق … دیده … مرض

بیشترست یا قدیم شدید حلقوم و چون امراض را که صورت ورم اختناق ۳۹۳
می‌کشد با هم مناسبه تامه به آسانی تمیز و فرق آن مرض توان نمود تمیز
حاصل مانند آنکه اگر اختناق عارض شده بواسطه بزرگ شدن لوزتین
یا بواسطه امراض اورته یا بواسطه امراض قلب و ریه شناخته
میشود به آسانی و تمیز حاصل میشود لیکن امراض و اختناق تمیز حاصل
میشود بواسطه فقدان صوت و اینکه مخصوص گرفتن و اخراج غشاء
کاذب دو دو بچه او در حلق و آنچه دیر آید مانند دلوه و نیز یک
دارد خود یک تمیز حاصل میشود بواسطه آنکه او یک عارض میشود
در طفل و امراض در بزرگان و در آن وقت که در حالت آنچه عسر
التنفس و اضطراب با ترشح نمود مرض که باقی میگذارد جهت
میکند بخلاف امراض که در بیماری حالت عسر النفس و سایر علامات
باقی است و تمیز حاصل میشود از دخول شئ خارجی باینکه اختناق
از دخول شئ خارجی اکثر بغتتاً است و در حلقوم شنیده میشود
صدای حرکت شئ که مخصوص است و تمیز حاصل میشود از
حلقوم بواسطه حالی مانند ناهموار در آواز و اخراج یک
رطوبت چرکی و خون آلوده ؛

تقدمة المعرفه — بسیار خطرناک است بخصوص در قسمیکه عارض شود

در حالت

درحالت نقاهت و ورود کامل که هر از جنس ناصح میباشد و فزید ۳۹۴
صورتیکه اخراج نفس شان عسرت بهم رساند ؛

سبب — عارض میشود غالباً بعد از اسهال و گاه میشود بعد از امراض
الآتیه مانند جراحت حلقوم و قرحه خناق زیف حلقوم بالذات
در اطفال او عارض میشود از ۱۸ تا ۲۴ ماهگی مردان مستعد
ترند از زنان و اکثر عارض میشود از نقاهت بعضی امراض و بعد
در حالت حمیات ؛

علاج — تو بواسطه ... باید در نقص معالجات مختلف
بکار برد چنانچه مریض اگر ضعیف باشد خفیه نماینده و در ... کننده
و مسهلات و غیره که میل به خون را ... که بنوازند
مانند از ... و غیره و نیز ... بوده ... با
استفراغ ملایم و دیگر بواسطه آنکه از او ترشح در حلق بهم رسیده و اوجا
خشک میدهیم رطوبت را از ... نماید و نیز مسهلات
ملایمه مانند ... و ... در اطراف ...
گاه ... در خلف عنق و نیز ... ملایمه ...
کردن و طلی ... منقسمه ... [illegible]
از سر ... [illegible]

حفظ مشتهوات بعلاوه این معالجات بعض معالجات هم به ۳۹۷
موضع مرض باید نمود از آن جمله است بخور [illegible] با یک
لیمو که یک مثقال او را در ۱۵ یا ۲۰ مثقال آب مقطر حل
نموده [illegible] و نیز باید [illegible] غبار زاج سفید که نفوخ کنند چنانکه
این معالجات مفید نیفتد باید غضروف حلقوم را با قیچی تمام [illegible]
یا شرط کنند و یا آنکه بواسطه ناخن پاره کنند و چون بخواهند شرط
کنند باید نیشتر [illegible] بلند و باریک بگیرند و او را با کهنه به
پیچند تا [illegible] حفظ [illegible] آن [illegible] موضع عمل کنند و اگر از جمیع
آنچه مذکور شد مفید نشد و خفقان رو به تزاید گذارد باید عمل
[illegible] و از برای این عمل مانند آنکه در خفقان کنیم
باید تا [illegible] خفقان به نهایت درجه رسیده باشد و در آن وقت
هم آن است که مریض از صدمه خفقان دیگر شفا نیابد و گاه
[illegible] که [illegible] جوار موضع کفایت نکند و این در صورتی است
که ورم [illegible] باشد در قصبه و خفقان [illegible] را هم [illegible]
نموده باشد در این صورت باید هر جا که رطوبت [illegible] باشد
[illegible] برانگیخته شده باشد شرط کنند که رطوبت خارج شود
و خفقان [illegible] هرگاه مریض [illegible] اکثر [illegible]

باشد

۳۹۶ باشد بورم حلقوم [illegible] جوار موضع [illegible] شفا بیند
[illegible] که [illegible] از [illegible] حلقوم باشند [illegible] و چون مرض [illegible] شده باشد در [illegible]
آلات مجاور مانند قرحه و جراحات حلقوم [illegible] از مرض شفا یابند
و [illegible] که [illegible] شده باشد بعد از [illegible] شدیده [illegible] کم [illegible]
دویم از اقسام [illegible] — مرض [illegible] بسیار [illegible] و در این مرض مانند
مرض سابق [illegible] بواسطه نشر رطوبت [illegible] در [illegible] او
برانگیخته و [illegible] رسانده [illegible] حلقوم را [illegible] نماید
و بعد [illegible] حلقه [illegible] و از حلقوم یا از [illegible]
خارج کنند
رفتار ایمیزان — بعضی [illegible] از مرض [illegible] دو [illegible] در قطعه
[illegible] حلقوم [illegible] و سایر علامات [illegible]
مانند آن است که در مرض سابق مذکور شد
از اقسام [illegible] — بعضی ورم مزمن حلقوم [illegible]
را که باعث ورم مزمن حلقوم می‌دانند که از [illegible] و قروح
و جروح [illegible] جراحات حلقوم [illegible]
حلقوم بواسطه علامات [illegible] ایمیزان را [illegible] بواسطه
این مرض [illegible]

تاریخ — مرض جالینوس [illegible] مبهم از زمان مرض میان کرده است و [illegible]
بعضی از او نوشته است ولیکن حالا این عصر بتدریج در بیان اینها زحمت برده
داشته اند بخصوص میو بلر و [illegible] و اندرال در بعث [illegible]
این مرض را بطور شایسته شروع کرده اند ؛

تشریح مرض — علاماتیکه بعد از مرگ در ورم مزمن حلقوم شاهده
میشود بسیار مختلف اند که گاه فقط ورم مخاط قدری بدرجه و [illegible]
و گاه بافته ورم برآمده و ضخیم است و گاه مثل قارچ کوچک در روی او
نمو برآمده که حالت مانند آنکه چیزی زبانی در روی آن روئیده باشد
نزد مخاط ضخیم تر از حالت طبیعی شده گاه دیده میشود که در طی این
در کمت [illegible] مخاط نرم تر [illegible] شده که این ورم در یک محل جمع
شده و دیگر نوشته و این تغییرات بطوری است که در جمیع سطح حلقوم
[illegible] کم اینکه [illegible] و در بعضی از اوقات بخصوص در قسمت [illegible]
و [illegible] و حلقوم و در [illegible] و دیده میشود جراحات [illegible] این
جراحات [illegible] جراحی [illegible] با جراحات [illegible] و [illegible]
و چون حال بجائی میرسد مرده و [illegible] بتغیر نشده و بندرت [illegible] از جدار
[illegible] بقدری زیاد [illegible] که این جراحات [illegible]
[illegible] باشند در این صورت که حاجت [illegible] این [illegible]

مرده مزمن است که در
صورات بهم میرسید
که [illegible]

که گاه [illegible]

که گاه [illegible] و عمیق اند غالب از مخاط تا [illegible] نمایند و ما دیده شده است
که [illegible] بعضلات غضاریف حلقوم منتهی است جراحات متعدد یافته میشود
و [illegible] که التیام در آنها ظاهر رسیده باشند که اثر آنها معلوم میشود [illegible]
در مخاط و [illegible] گاه [illegible] در او ظاهر رسیده باشد از جراحات کشیده و [illegible]
و [illegible] را تغییر دهند و غضاریف حلقوم منجمع [illegible] کوند و باشند
که [illegible] شده [illegible] ؛

علامات — صوت تغییر یافته گاه گرفته و گاه خشن و [illegible]
صداهای [illegible] که از حلقوم آنچه خارج میشود و این تغییر صوت [illegible]
[illegible] حجهار گرفته تر از عضلات توقف [illegible]
[illegible] بالعکس [illegible] دور طب [illegible] و [illegible]
و [illegible] در قسمت [illegible] صوت [illegible] بشرط آنکه [illegible]
[illegible] باشند و [illegible] که صوت [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] یافت که این [illegible] گاه [illegible] و گاه [illegible]
آن [illegible] که گرفته که در حلقوم [illegible] گرفته [illegible] مریض [illegible]
خارج [illegible] که [illegible] خارج از [illegible] کنند [illegible] تغییر [illegible]
[illegible] و بندرت [illegible] خارج [illegible] بخصوص در [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] خارج [illegible] باشد که

۳۹۹ رای کیفیت و خطوط طفل در او دیده شود این در صورتی است که التهاب در حلقوم که
ورزش شده دهان و حلق چیزی برنگ سفید و التهاب و حجم حلقوم تغییر یافته باشد و
باشد که از نقرات در او حبابی در سطح کمی از زرقی و تنه تنه نیز خود بخود
متغیر است و چنانکه بلع هم منتفی کمتر و گاه ظاهر و بندرت علامات
اختناق نیز بروز نماید چون مریض بعلامات که آن دیده شود لیکن
چون عموم بحیث هزال و تب دق و سایر علامات که در سل بیان داشته
عارض گردد ⁂

رفتار و دوام و انتهای مرض — رفتار این مرض آرام است و چنانکه ظاهر شد
نهفته صورت حالی کیفیت حال او نا معین است باشد که سالها طول
کشد بدون آنکه اثری در مزاج و نه ضعف تأثیر بر آن شده اند که چون این مرض
بسیار طول نماید صورت بیشتر کیفیت و مانند حالی کسی است که در آخر آنکه
مدتی از این مرض در ایشان بروز نماید سبب این است بیشتر در حلقوم
بریه نیست بلکه استعداد شخص است که مستعد بیشتر بوده است که درگذشتن از این
در حلقوم بروز کرده است ⁂

تشخیص مرض — در تشخیص صحیح مرض حلقوم بکار باید و باید
تمیز داد که این مرض سالها است یا خیر و این تشخیص از روی علامات کلی
مشخص که صدا را گرفته است رعز بروز هزال ظاهر باشد و تب عارض
کند

۴۰۰ کیفیت و تب دق در هوا عرق کند باید تجربه آن حالت که مرض نرکت
با تب دق و جهاز و سعوم کیفیت لا بخطه سلطان یبون و پرکی بیوان سینه و چه
سبب گرفت باشد صوت صدا از بین است و اهل نقشه ریه است
و سیف علامات گرفت بکار در مریض ملاحظه شد مانند بشورات در بدن
و اوجاع اکثر و سیف جراحات در زبان و دور زبان و حلق و ... بجا و
بلکه از بقیه علامات بخو باز از استعداد به که گذشته گشته مریض اطلاع کم رسد
و باید در گرفت که چون مرض سالها بعد هزال کم رسد و گاه هزال کم بود
و علامات سل در مریض منحصر باید گرفت ⁂

تقدمة المعرفة — چون سالها بعد است و علاج العلاج و چون
مجموع تصور دست و در دست بسته بدست و ضعف سالهاست چون که سبب
گرفت لکن علاج پذیر است ⁂

سبب — نادر است در طفلی مرد ان مستعد تر باشد تر از زنان بخصوص عادی
کنند در جایی که کسب شان جای زیاد است آلت حس آواز و خوانندگی
و آنها که در حق معتادان چیزی بخورند و شب با خواب تشنه و گرسنه و خصوصی
کسیکه عمل نمود هم باشد و عارض با نقشه از دل نقره تنفس اثر در حلقوم و
مانند او مدتی در آنجا هم تکمیل تنفس خارج مدتی در حلقوم سوزش
داشته که ماده سل کیفیت مراحل زخم های که حاصل که لب یا از آفات آنکه

علاج — در ابتدا اگر مرض سخت شود [illegible] حجامت و زالو
باید کم کنند و [illegible] که وضع [illegible] زالو بر روی حلق اندازد یا اینکه [illegible]
در پیش گردن باید نافع است [illegible] و [illegible] پرده و [illegible]
[illegible] تدهین با روغن فرفیون و با روغن [illegible] و هم چنین نافع است
[illegible] آبهای [illegible] است در موضع حلقوم و هم چنین [illegible]
[illegible] در پشت گردن یا در اول حلقوم و هم چنین [illegible] کنند [illegible] از
حلقوم و لیکن چون این مرض صعب است این معالجات که اثرشان در [illegible]
می باید استعمال شان چندان ثمری ندارد و هم چنین نافع است استعمال
[illegible] اینکه [illegible] مانند [illegible]
[illegible] نافع است و می توان قلیان یا چپق از برگ [illegible]
کشیده و [illegible] مستعمله در موضع [illegible] که [illegible]
[illegible] که یک مثقال [illegible] در چهار مثقال آب [illegible]
نمایند و به یک [illegible] گرفته [illegible] نمایند و [illegible]
پارچه از اسفنج [illegible] نمایند و به زبان مریض را کشیده و [illegible]
زبان را [illegible] هر [illegible] از آن پارچه اسفنج را
در محلول [illegible] در حلقوم [illegible] نمایند و [illegible]

۴۰۲ [illegible] نافع است [illegible] نیترات [illegible] و [illegible]
[illegible] و از [illegible] و [illegible] که مخلوط [illegible]
با [illegible] برابر [illegible] را [illegible] بکنند که یک [illegible]
[illegible] که [illegible] با [illegible] در [illegible] طرف
[illegible] و [illegible] که بتوانند به دهان [illegible] و به یک [illegible]
[illegible] فرو بردن [illegible] در [illegible] قدری [illegible]
حلقوم [illegible] :

Bronchite **اما ورم حار یا مزمن** — قصبه الریه که [illegible] برونشیت [illegible]
که [illegible] قصبه [illegible] ورم [illegible] یا از حلقوم و یا از [illegible]
در [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] صعب است [illegible] که [illegible]
و یا [illegible] در [illegible] با [illegible] کنند [illegible]
حلقوم :

برونشیت — [illegible] از ورم [illegible] قصبه الریه که
[illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] از حالت [illegible] که رطوبت [illegible] بدون [illegible]

ورم دیده آکت باشد و هم تحقق که ورم تابع بدون اینکه رطوبات ایشان
از حالت طبیعی منتشر کنند با این واسطه استعمال نامیدن ... این مرض
جایز نیست ؛

تاریخ و تقسیم مرض — این مرض اگرچه از قدیم شناخته شده بود ولیکن
لائنک که ... تشخیص مرض را ... نمود
و این مرض منقسم ... به حاد و مزمن و حاد او منقسم شده ... باشد
و شعری و دیگری با غشاء کاذب ؛

تشریح مرض — ... در شعب ... که ... رطوبتی ... سفید رنگ
کف مخلوط با هوا ... این رطوبت ... و ... غشاء مخاط قرمز ...
است و این قرمزی ... مختلف ... که غشاء مخاط ضخیم تر از حالت
طبیعی ... که ... تا کنون ... در ...
... غشاء مخاط دیده شده است و این ...
در ... ریه ... و لیکن ... شعب ... در شعب ...
... در شعب ... که در شعب ... بروز نماید ...
... ریه ... و ... هوا که ...
... و این رطوبت ... آن ... که این ... متسع شده
این صورت غشاء مخاط ... طبیعی ... دارد و لیکن قرمز و ...

خون کم ... و این قرمزی در شعب ... زیاد تر ... و این رفته ...
... که ... ریه ... کرده ... اند ...
... که ریه ... سینه از سینه خارج ...
... مخاط ... غشاء ... شده این غشاء ...
... سفید رنگ ... آسانی از روی مخاط برداشت ؛ —

علامات و رفتار و دوام و شهرت مرض — ابتدا که حادث شد ... رفته رفته ضعیف ...
و ... اگرچه ... نیست ... اشتها ... کم ...
ابتدا که شدید ... اشتها کم ... صداع ...
... و سنگینی در سینه ...
و گاه ضعیف ... رفته و رفته ...
که در ... شعب ... رفته ...
... و حرکت ...
... رفته رفته ... اوقات ... و این رفته ...
... که در ... و ... و ...
... باشد ... صورت ...
صداع و ... شدت ... رفته زیاد ...
سکم و ... هوا ... که ... رفته زیاد ...

quinteu

۴۰۵ در وقت تنفس صورت آواز [illegible] که در ابتدا از [illegible] و [illegible] و بعد از [illegible]
روز [illegible] شده [illegible] نفس [illegible] در ابتدا [illegible] و [illegible]
[illegible] سینه [illegible] چون سینه را [illegible] کنند [illegible]
[illegible] شنیده [illegible] را [illegible] و [illegible] رطوبت [illegible]
شنیده [illegible] و [illegible] صدای [illegible] بر [illegible]
[illegible] را [illegible] که [illegible]
[illegible] را [illegible] شده [illegible]
[illegible] که صدای [illegible] و صدای [illegible] و [illegible]
این [illegible] بواسطه [illegible] بواسطه [illegible] که [illegible]
باشد و این [illegible] شده [illegible] صدای [illegible] و شنیده [illegible] در وقت [illegible]
هوا در وقت خارج [illegible] را [illegible] که [illegible] از [illegible]
در آن [illegible] و شنیده [illegible] و وقت [illegible] را [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible] شنیده [illegible] که در [illegible] شده [illegible]
[illegible] آب [illegible] که در [illegible] و این [illegible] احداث [illegible] از [illegible]
هوا از [illegible] رطوبت [illegible] و [illegible]
در [illegible] و همچنین از [illegible] را [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] از بلغم [illegible]

۴۰۶ هوا و چون این بلغم خارج گشت دوباره صدای [illegible] که
[illegible] این [illegible] سرفه [illegible] که [illegible]
تیز شنیده گشت و همچنین را [illegible] هم [illegible] واحداث [illegible] بواسطه [illegible]
هوا از رطوبت بعد از خارج شدن بلغم دیگر شنیده [illegible] علامات
[illegible] در [illegible] شده [illegible] علامات [illegible]
[illegible] و [illegible] نفس [illegible] سینه [illegible]
[illegible] و [illegible] علامات [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] شده [illegible] سینه [illegible]
[illegible] در ابتدا [illegible] و [illegible] به [illegible]
و [illegible] و [illegible] ضعیف المزاج
[illegible] که [illegible] شده [illegible] که [illegible]
[illegible] کنند [illegible] که [illegible]
[illegible] که در [illegible] رطوبت [illegible] در [illegible] نماید که [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] از آن رطوبت را خارج کنند و [illegible] رطوبت
جمع شده و [illegible] هوا در [illegible] و [illegible] گشت
دوام این مرض — [illegible] از چند روز تا چند هفته [illegible] بیشتر
[illegible] در هوای [illegible] ضعیف البنیه و [illegible]

۴۰۷ در آن جا مکرر بروز نماید برطرف [illegible]

اقسام مرض وچون مرض عارض گشود شخص دو سه روز مریض همراه با
با جمیع علامات اعصام شدیده و باید هم که تنه و سر و گاه همراه با نیّنه با
غلبه صفرا و دو قسم از او می‌شود که باید در کتب تقریر نمود یکی برونشیت
کاپیلر و دیگری با نحو کاذب . امّا برونشیت کاپیلر یعنی
التهاب [illegible] از برونشیت تازه و بندرت عدم ابتدا می‌کند [illegible]
از جمله علامات اولیه عسرت شدید در تنفس و فرو بردن نفس با صدا [illegible]
و همراه می‌کند با تنگی که دفعتاً عارض گشود در جمیع عضلاتی که در فرو بردن
نفس باید سعی کنند و تنفس [illegible] سریع [illegible] و در طفلی که در [illegible]
تا هفتاد مرتبه [illegible] زیاد [illegible] و با کثرت [illegible]
عارض گشود حالتی [illegible] در پشت [illegible] تا سینه [illegible] زیاد خارج
[illegible] با رعشه [illegible] تا سینه نفس [illegible]
و [illegible] با هوا و گاه [illegible] و گاه نفس [illegible]
[illegible] در کشیدن هوا از [illegible] سعی [illegible]
در هم [illegible] سینه [illegible] و در [illegible] ضعیف را
سیبلانت و رفلانت [illegible] ال سیبلانت [illegible]
جا [illegible] همراه [illegible] با رال [illegible] پیدا [illegible]

۴۰۸ مانع نفس [illegible] شعب و نقطه کوتاه و بریده بریده [illegible]
و [illegible] کف حلا کرم و [illegible] و گاه [illegible] مخلوط به
التهابات [illegible] و دست از [illegible] حقیقت [illegible] تا [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible] و وجه [illegible]
[illegible] زاید شده و بعد از چند روز مریض در حالت ضعف [illegible]
[illegible] تنفس [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] رال [illegible] پیدا [illegible] و [illegible] نفث
[illegible] بیشتر [illegible] و رطوبت در [illegible] تنفس
و [illegible] صدا [illegible] بقوّت [illegible] شنیده [illegible]
و [illegible] زیاد شده در دست و پاها [illegible] تنفس [illegible]
[illegible] بدن [illegible] نبض [illegible] ضعیف [illegible] افزوده [illegible]
[illegible] و ضعف [illegible] زیاد شده [illegible] هلاکت [illegible]
[illegible] تنفس [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] شده [illegible] ضعیف تر و کمتر شنیده [illegible]
[illegible] و نقاهت [illegible] علامات
برونشیت [illegible] و دوام این برونشیت [illegible]
[illegible] پنج روز [illegible] بیشتر [illegible]

۴۰۹

ملتهب در این پیچ وای مرض بسیار عجیبی که ابتدا برنشیت با غشاء

کاذب علامات ... مانند علامات مذکوره خرخر ... که طاری

در نفخات ... که بعد از رفع زکام یا زکام شدید یا خفیف خارج الحلق

نفس سینه یا درد آن ... غشاء کاذب بصورت حلقه که مانند لوله

به ... و گاه لوله ... با ...

که در ... شبیه ... در ... یا ... و ...

های غشاء کاذب ... دیده شده

یا از افراد این غشاء کاذب ... در حالت مرض ...

و ... که علامات خناق ... روز ... و ...

بر ... غشاء کاذب ؛

رفتار و انتهاء مرض — مانند برنشیت کاپیلر است که بهلاکت میرسد

و بواسطه خناق یا بواسطه ترکیبش با ذات الریه و ... که ...

تشخیص — ... مرض ... بواسطه ... یا کم ...

و گفتم که سینه از ... و در ابتدای خفگی ... تمیز

تمیز ... و برونشیت کاپیلر علامات مخصوص دارد که ...

... دیده ... با ... و ذات الریه مشتبه میشود

و برونشیت با غشاء کاذب از خناق تمیز ... که ...

مرض

۴۱۰

مرض ... صدا و صوت گرفته و خناق خفیف ؛

تقدمة المعرفة — برونشیت کاپیلر بسیار خطرناک است که اکثر اشخاص از

مردان و ... اطفالی که باین مرض مبتلا شده اند بهلاکت میرسند

و برونشیت با غشاء کاذب نیز بهمین طور خطرناک است ولی ...

غشاء ... بر خلاف مرض ... ملتهب

در شیوخ ... و ... اطفال صغیر ... خفیف که در این صورت

بهلاکت ... بواسطه خناق که ... زیاد ... ذات

الریه ... شده مانع ... گفته ؛

اسباب — مرض ... تمام دنیا است که شخص ... در ...

... و ... زیاد ... در اطفال و شیوخ و ...

... مردان ... در ... شخص ...

... بعد ... بدون ... بجهت ... از

... بواسطه ... و ...

و از تغییر هوا ... که ... زمستان و بهار

... و ... و گاه ...

مرض ... مانند ... و ... ؛

علاج — ... رطوبت و ...

۴۱۱ و تخریج بلغم لازم است و هم نافع است مسهلهای [illegible] و عرق کم برای آوردن
عرق که اینجا قاطع مرض است گفته و هم نافع است مسهلات برقی و
مبرهنات جلدی [illegible] مرض شدید و [illegible] و پرهیز و استعمال
اشربه ملطفه و اگر نبض قوی و حرارت بدن زیاد و [illegible] باشد یک یا دو
فصد نماید و [illegible] نماید یا [illegible] و مسهلات [illegible]
دهند هرگاه سینه مرطوب باشد [illegible] و یا پارچه پشمی یا مشمع
پوشانند [illegible] در این صورت [illegible] برای دفع [illegible] و دیگر
برای خارج کردن بلغم [illegible] و هم [illegible] که [illegible] از
[illegible] نافع است برای [illegible] و برای [illegible]
نافع است [illegible] تریاک [illegible] فاتر [illegible]
استحکام نافع است [illegible] که حدت مرض تمام شود [illegible] قطع [illegible]
[illegible] نافع و مبرهنات [illegible] و مسهلات برقی مانند
ملطفه و [illegible] استحکام [illegible] معطره
[illegible] و [illegible] به [illegible]
مطبوخ [illegible] و بنفشه و غیره و [illegible]
[illegible] صدر و مبرهنات جلدی و [illegible] که [illegible]
استعمال [illegible] که [illegible] ضعف غلبه نماید باید ادویه

مقویه

۴۱۲ مقویه استعمال نمود مانند [illegible] و [illegible] و حمام و [illegible]
[illegible] برای تقویت [illegible] تخریج بلغم [illegible]
مانند سکنجبین عنصلی و [illegible] برای اخراج بلغم نوشانند و
در این صورت لازم است که مریض را [illegible] به پشت منع کنند و
به پهلو بخوابانند که به آسانی بتواند بلغم جمع شده صدریه را خارج
نماید و [illegible] وضع خوابیدنش را تغییر دهند که خون در یک طرف
جمع نشود ؛

در ورم مزمن غشاء مخ طاریه — ورم مزمن غشاء مخ طاریه عارض
[illegible] یا ابتداء [illegible] یا بعد از ورم حاد غشاء مذکور ؛

تشریح مرضی — تغییرات این مرض [illegible] تغییراتی است که در
صورت حاد [illegible] ذکر شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از مجاری تنفس را تنگ یا بالمره مسدود سازد و هم شاید [illegible] بلغم

غشاء مخاطی مانند [illegible] ورم حاد و یا از تغییرات که از اسباب

یا امراض [illegible] میکروب [illegible] مجاری ریه است که جمله در [illegible]

علامات قدر [illegible] هم [illegible] حالی نفس و [illegible] باشد که در زخم معده یا [illegible] خلف

حس مریض [illegible] و حرارت و فشار [illegible] بطور دائم است و

آنکه [illegible] نفس بعد از [illegible] زیاد و [illegible] در [illegible] سینه [illegible]

رحمت و بعضی از مرضا هستند که عسر التنفس مدامی دارند که شدت می‌کند

بعد از حرکت از این مرض [illegible] علامات [illegible] نامیده می‌شوند عسر التنفس

و از [illegible] غشاء مخاط [illegible] زیاد [illegible] شده باشد و [illegible]

این علامات [illegible] بواسطه [illegible] در ریه یا

بواسطه مسدود شدن [illegible] از مجاری ریه بواسطه بلغم و این عسر التنفس

به تنفس به ۴۰ درجه [illegible] رسیده [illegible] بعد از اخراج بلغم زائد

بطوریکه مریض دیگر [illegible] علامات [illegible] مرض است

از علامات غالبه این مرض [illegible] و دیگر اخراج شدن بلغم زیاد

[illegible] یا [illegible] زیاد [illegible] بطور [illegible] خارج شده

بلغم [illegible] مقدار [illegible] بلغم [illegible]

یا زرد [illegible] باشد که [illegible]

بلغم

[illegible] بلغم [illegible] و چون رطوبت [illegible] شفاف [illegible] و [illegible]

[illegible] و چون این [illegible] را از [illegible] برداشته [illegible] شباهت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مرض نامیده [illegible] تا [illegible] مقدار بلغم [illegible]

در ۲۴ ساعت ۸ تا ۱۲ مثقال [illegible] و باشد که [illegible] از [illegible]

[illegible] بلغم [illegible] نامید مانند [illegible] در مجاری ریه [illegible] شده باشد [illegible]

اخراج بلغم [illegible] و [illegible] بلون [illegible]

در [illegible] صورت نامیده [illegible] و این [illegible] نفث [illegible]

[illegible] که مدام [illegible] و [illegible]

و [illegible] با [illegible] نفث [illegible]

اخراج بلغم [illegible] مختلف [illegible] مانند [illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible] زیاد [illegible] از [illegible] که [illegible] را [illegible] ریه [illegible]

[illegible] از [illegible] شنیده [illegible] را [illegible] و

[illegible] که در حالت [illegible] را [illegible] شنیده [illegible]

در [illegible] ریه [illegible] شنیده [illegible] مقدار [illegible]

عموماً این مرضا [illegible] تغییراتی که در معده و [illegible] و [illegible]

تغذیه [illegible] و لیکن [illegible] مخاط [illegible] شده

[illegible] به [illegible]

رعشه و دوار و تشنج — این مرض عموماً با شدت و ضعف مدت چند ماه و دوام دارد
۸ هر گاه بروز آن ... [illegible] باشد ... که قبل از هوای گرم تابستان ... شود
[illegible] با ... هوای ... [illegible] ... که ... به ... [illegible]
بصورت ... در شیوع ... این مرض ... علامات ... ذات الریه ...
... این ... [illegible] ... مانند ... [illegible]
... [illegible] ... جمیع ... [illegible]
... [illegible] ... ترکیبات ... [illegible]
ترکیبات ... [illegible] ... یا ... [illegible]
مانند ... [illegible] ... جمیع علامات ورم ... [illegible]
... [illegible] ... باید معتقد
که طبیعت ... [illegible]
... [illegible] ...

تشخیص مرض — در وقتیکه ... [illegible] ... که بعد ... [illegible]
شدن رطوبت ... [illegible] ... علامات ... [illegible]
را که ... [illegible] ... بیان ... [illegible]
ریه که ... [illegible] ... علامات ... [illegible]
را بیان کنیم

قفقفة المزمنة — این مرض ... [illegible] ... در شیوع ... ضعف البنیه ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible]
... [illegible] ... ریه ... [illegible]

ب — این مرض ... [illegible] ... در شیوع ...
در ... [illegible] ... مزاج ... [illegible]
... [illegible] ... هواهای مختلف ... [illegible] ... این مرض
... و این مرض در ... [illegible]

علاج — مختلف است باختلاف حالات و مزاج و موضع ...
ورم ... [illegible] ... و در وقتی که ... [illegible]
برخلاف ... [illegible] ... در ابتدا باید ... [illegible]
... [illegible] ... باید ... [illegible]
سینه ... [illegible] ... سینه ... [illegible]
... [illegible] ... برخلاف ... [illegible]
... [illegible] ... ضعف ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... مانند ... [illegible]
... [illegible] ...

لعاب بزر کتان و لعاب کتیرا بوده و هم نافع است استحمام در آب‌های
معدنی خصوصی آب‌های گوگرددار چنانچه استحمام در آب معدن ... باشد
معمول ... آب ... نافع است که هر روز ... بقدر ۲۵ تا ۳۰
دقیقه ... برای ... و ... خاصیت دارد ...
در جلد ... مانند ... و دیگر ... که ... مقدار
... ضیق النفس ... نافع است که النف
ادویه ... ضیق النفس ... مانند دخان قطران
و گرارت ... و ... که ... ضیق النفس ... با ... اسط
جنس ... که مریض ... صبح و ...
... نافع است ... ضیق النفس ... یک شیشه
دهان بسته ... یک دفعه باز کنند و ... کنند
و یا ... ضیق النفس را ... آب ... بریزند
و ... کنند و ... رفع ... تنفس ... نافع است
... که ... زیاد ... باید ... است
... مستعمل است و چون ... در ... کمک ... بلغم ...
... دوا ... نافع ... کمی
وسکنجبین عنصلی و هم ... این ادویه نافع اند در ... که ...

ابدا

زیاد ... باشد ❊

ترکیب ... که ... کنند ... به ... که ... باید ... جمع
صداع ... و ... ضعف شدید ❊

تشخیص ... چون ... که ... به ... باشد علامات
مخصوصه ... که ... ضیق النفس
و ... و ... و ... این تغییرات ...
... و ... و ... شده ...
بصورت ... دیده شده ... که ... از ...
با ... شده و صورت ... النف ❊

علامات در ابتدای ... شده ...
... در ... و این ... در سینه و ...
و ... که ... در ... که ...
... و ... و ... از ... مریض ...
رنگ ... و ... که ... النف که ...
مریض ... از ... شده و ...
... و ... ضعف عمومی ... ندارد و
در ... و صورت علق و ... و ...

از بدن خارج [illegible] علامتش گاه کف است و با [illegible] و گاه بسیار زیاد [illegible]
و تب [illegible] علامات [illegible] در بعضی [illegible] محافظ [illegible] صوت
[illegible] تمام [illegible] رقیق زیاد از [illegible] سیلان [illegible]
[illegible] از [illegible] حال [illegible]
[illegible] صورت [illegible] شده [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] زیاد [illegible]
[illegible] که همیشه [illegible] در [illegible] کرده [illegible] ابتدا
[illegible] و تدریج [illegible] یا [illegible] زیاد [illegible]
تغییر [illegible] حال [illegible]
و خفقان که [illegible] علامات [illegible] مرض [illegible] از [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] علامت [illegible]
و در بعضی [illegible] علامات [illegible]
همیشه [illegible] بروز [illegible] گاه بسیار خفیف [illegible] و گاه [illegible]
[illegible] و بعضی دیگر [illegible] شدید [illegible] که [illegible]
[illegible] و بایی [illegible] که در بعضی [illegible] استعداد
[illegible] که در بعضی [illegible] شدت علامات عصبانی و در [illegible] شدت
علامات [illegible] و در بعضی دیگر علامات صدری و بایی [illegible] مرض [illegible]

ترکیب

ترکیب [illegible] و سینه ؛

رفتار و دوام و اشتهای مرض — اما رفتار و دوام و اشتهای مرض [illegible]
مرض [illegible] ۱۴ ۲۱ ۱۰ [illegible]
و علامات [illegible] به بروز [illegible] زیاده [illegible] گاه [illegible]
و با بروز تب [illegible] رفع مرض کرده [illegible]
باقی مانده و حالت نقاهت بسیار طول [illegible]
ترکیب [illegible] هیچ وقت [illegible]
[illegible] مرض دیگر [illegible]
[illegible] که [illegible] ترکیب با او [illegible] ؛

تشخیص مرض — [illegible] گرفته [illegible] مختلف است [illegible]
[illegible] و نزله ساده و صداع عصبانی که [illegible]
[illegible] مرض [illegible] علامات عصبانی و
[illegible] در سینه و در ابتدا
که شبیه است با تیفوئید و [illegible] مرض در ترکیب [illegible]
و [illegible] درجه حرارت رسیده [illegible] در [illegible]
روز [illegible] درجه حرارت رسیده که در تیفوئید ابدا باین قسم دیده
نشده [illegible] مرض را از هم [illegible] که مشتبه [illegible]

و جمع رخچه زیرا که نزله و سایر علامات ابتدا در سینه و سرفه بوجود دارند و در اثنای
سرفه بر خون [illegible] خواهد شد ٭

تقدمة المعرفة — [illegible] که باقی دیگر [illegible] ندارد [illegible]
در [illegible] ضعیف و سل و چون [illegible] ریه [illegible]
خطر بیشتر دارد ٭

اما سبب — [illegible] که [illegible] سبب [illegible] از [illegible]
زیرا که [illegible] در [illegible] هرچه [illegible]
استعداد [illegible] یافت نشده است که [illegible]
و از امراض [illegible] غیر مسریه ٭

علاج — در وقتی که [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] با اطراف و
[illegible] که [illegible] در اخراج خون باید [illegible]
[illegible]
و چون سیلان بلغم زیاد [illegible] دهند و [illegible]
[illegible] دهند و چون [illegible] شده در [illegible] که [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] ریه [illegible]
شیئ

مسهل [illegible] و با قصد [illegible] ریه [illegible] کنند ٭

اما ذات الریه — ذات الریه [illegible] از جسم ریه [illegible]
از امراض [illegible] که [illegible] و از [illegible] از حیثیت زیادی [illegible] و
از حیثیت شدت خطر [illegible] دارد و چه از بابت [illegible] که [illegible] ٭

تشریح — [illegible] تا کنون معلوم [illegible] نظام [illegible] ذات
الریه [illegible] نظام [illegible] را نظام [illegible]
[illegible] نظام [illegible]
[illegible] که [illegible] ریه [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روی آب [illegible]
[illegible]
[illegible] ریه [illegible]
[illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] که ریه [illegible]
[illegible] در موضع [illegible] و با [illegible]

کف بسته شده بالجمله صدای اشتعالی ازو مسموع شده فضای او بلکه سده
شعبات و اخلاط که چون در آب اندازند فرو رود مانع دخول هوا
ریه در موضع متورم میشود و از آنست که قرمز است که در موضع متورم
ملتصق بالجمله یا آنکه مختلف است در هر صورت ، فقه ریه شبیه کبد است
و هر رنگی و رنگ بهر رطوبتی که ازو بیرون آید قرمز و جا جا
و مقدار این رطوبت کمتر از درجه اولی است و از علامات مخصوصه است
که در موضع بریده شده ملاحظه میشود دانهای قرمز کثیر که شبیه
ملاحظه بوده است که متشکل شده اند به جسم صلب بواسطه قطع شدن جدارهای
و ممتنع شدن خفقان شان در این حالت بخوبی ظاهر باشد و ملاحظه در
صورتی که موضع متورم را بعوض که با موضع قطع نمایند بادیت
پاره کنند در این حالت دانه شدن ریه ماشده ظاهر میشود همیشه
هوا ندارد و مجموعا رنگ بهیئت است و جای تکه گاه در طرفین موضع
و شلوغ دیده نمیشود و ظاهر کند که این تغییر آنکه ما بیان نمودیم
علامات حرکت هم در حال اول ریه و هم در فلق ما بین جدارهای
این تغییر کرد و نمو و نقطه که ریه در درجه دوم از آنها میشود
و آن دانه ایکه در او ماشده شده شبیه ریه یا کبد و [illegible]
که نامیده شده است کبد قرمز در درجه سوم ذات الریه ریه کبود جمود
میشود

کم قرمز و انها را که در درجه دوم بذکر بخصوص دارد و لیکن چون قرمز
کم کم مبدل میشود رنگ او بار زرد تا هر وقتی که رنگ او تبدیل میکند
از نقاط مختلف و بر حسب وضع متورم را اگر ببرید و در این وقت
ریه بیشتر تا هر آن یافته که متفرق میشود که با رنگ خاکستری مانند سوده
مایل برسیده متفرق میشود و رطوبتی که از او ترشح نماید شبیه است به ریم چرک
و اخلاط است که این تا این ایام اگر ریه را تقسیم شده ملاحظه
زمان مشروح نمود و این ریم که در ابتدا در همه موضع متورم شده
ترشح میشود است تبدیل در یک یا چند محل جمع میگردد و صورت دملها
پیدا و این دملها به اطراف پهن شان در یک نقطه ها صلب است و غشای صنوبری
در این موضع یا نازک میگردد یا ضخیم و صلب و حجم این دملها
مختلف است بعضی به قدر یک فندق و تا شش صد یک فندق و
اگر از تنه ام ریه شد و تا ولیکن که ریم در آن جمع میشود بزرگتر است
و الا اختلاف حرف و حفظ است و بواسطه غشای صلب که ریم در
آن ترشح میشود و گاه مبتلا شده شبیه به نقرابا و آنکه در این غشا
برقرار و پوشیده باشد از غشای گاه نسج ریه که ریم در آن جمع
شده متعفن بشبه قطعه الریه بالجمله میرساند و گاه ریم با
کست و گاه قرمز و پر بود و آنکه بعضی از قطعات ریه عارض

۴۲۵ شده در میان او نبود متعفن خواهد شد و هرگاه این ریم داخل ریه شده باشد بواسطه
پاره شدن ملیه وقتی که بروز نشی در یک عضو دیگری بهم رسد
مانند کبد و طحال و طبقه چپ و غیره علامات مرض تنفس یک دفعه شدید
ترکه راه دارد با خفقان و تنگی نفس و غلبه با یک یا چند شعب
قصبه الریه و خفقان ریه که گاهی از مرگ متعدد مشاهده می شود
تو بواسطه آنکه ورم متدرجاً زیاد شده است و یا بواسطه آنکه اضافه شدن
در جهه آن که پیدا کن منجر است لهذا همیشه علامات مخصوصه
نفخ یا کی نان میشود مشاهده میگردد و ورم ریه باشد که در علامات
کمی و سی بسیار ظاهر است و یا آنکه در یک ریه باشد و علامات تنفس
در طرف ورم تمام ظاهر شود در یک یا چند قطعه از یک ریه که کبود
می مانند حدود صورت مثل مانند یونی و میر کبود و این مرض شناخته
یا شعبه بواسطه نقاط کبود قرمز یا رمادی متفرق بعدد مختلف
در یک یا دو ریه و این نقاط کبود شده بر نکوشان از یک
فندق یا یک بادام است و بهم این ها در هم سرشته در سطح ظاهر ریه
که از تحت نشاه حجاب مرئی این تمیز آنرا از علامات وجود مرضی ۴۲۶
در هر دو ریه به آن ورنیست که ریه رگ است بیشتر از همه
مستعد ابتلای این مرض است اما تغیراتیکه بروز می نماید در
سایر

۴۲۶ سایر آلات در جوانان نسبت به صنف اطفال متعدد مشاهده می شود و اما در
اطفال و شیوخ ذات الجنب کمتر دیده شده است و شعب قصبه الریه
بندرت مبتلا می شوند و آنچه متبع مشهور از علامت این کیفیت در
اطفال و شیوخ در علامات مشاهده می شود که یک یا چند دانه از عدد
های قصبه الریه حجیم و قرمز و ورم دارد مشاهده می شود و در ذات الریه
اطفال یا ورم قلب جوف غلیظ شده و گاهی بیرنگ و تنفس
و با این حال است که قدما مستغرق شده می گفتند با نتیجه ذات الریه
صورت بروز پلیسه در جوف قلب می گفتند ؛
اما علامات تشریحیه ذات الریه مزمن موضع متعدد همیشه
متحجر گفته تقصیر او معدوم شده آنکه رنگ او زرد و یا سیاه
است اجزاء او صلب گوشتی و دارای اعضا بسیار خشک کم رطوبت
است و کوران وضع آن منقبض است در موضع بریده شده یا پاره
گشته باشد که دانه ها رخنه دیده شود در ریه مرض قدیم تر
و دانه های متکثر جدا و کمتر دیده شود و با انضمام مرض گفته شد
این صورت علامات مرض که نسبت علامات تا این حال ابدال
ریه مجتمع شده و مانند پرده ایست گفته ؛
علامات — قبل از بروز مرض اگرچه ذات الریه بروز خفی

۴۲۷ اغلب چه مقدمه و چه عرض است و گاه از سن ۱۵ تا ۷۰ دیده می‌شود
از مرضا نوف علامات مقدمه ملاحظه شد مانند لرز و تب و ضیق و ۲۴
ساعت و کمی قی و معتاد شدن از سرما و قشعریره‌های چند در مدت
چهار یا پنج روز و باشد که مریض قبل از عروض ذات الریه مبتلا گشته
نزله حاد جیده و در قلیلی از مرضا مشاهده قشعریره شدید و وجع در
یک سمت سینه و آنها و این علامات موضوع بروز باشد در جوانان
پیش از شروع در اطفال دیده می‌شود و لیکن در آنها گاه گاهی
تهوع و اضطراب و [illegible] در شق ؛

اما علامات مرض – بر دو قسم است عمومی و موضعی از علامات عمومی است
وجع در یک طرف سینه که بروز نماید در یک از ده ساعت اول و
گاه است که از روزها رو این وجع بسیار شدید است در اغلب
احوال [illegible] اما بدان و باشد که [illegible] وجع در موضع [illegible] متورم
و این وجع گاه [illegible] و گاه [illegible] و شدت می‌یابد
از سرفه و از تنفس و از فشار و این وجع [illegible] به واسطه ورم جنب
که همراه می‌کند با ذات الریه و یا به واسطه که در شروع و
اطفال کمتر بروز نماید علامات دیگر عسر تنفس است که در روی
او و این علامت نسبتی بر زبان و شدت وجع ندارند و [illegible]

آنها ابتدا

۴۲۸ آنها ابتدا است که شدت ورم و وجع که بعد از بحران و شاید [illegible] سینه
شان معمول است شدید تر است و یا از علامات مخصوصه است سرفه
که از ابتدای در روز اول از بروز مرض و زیاد او بسته است به
زیادتی ورم نه به موضع متورم و سرفه در این مرض مانند آنچه در
نزله ریه مستقیم نبوده و آن تر بلغمیست و همراه می‌کند با استخراج نفث مخصوص
که ما قبل از ۲۴ ساعت از شروع تشخیص مرض کرد به واسطه ملاحظه او می‌شود
و این نفث اغلب چسبناک و چسبناک است بطوریکه اگر ظرف را
که آن نفث در او ریخته شده است سرازیر کنند آن نفث
نریزد و سلامت شفاف و مخلوط است با بعض حبابهای ۱۳
رنگ او اغلب کدر است مانند آب که سیر شده است و هم شباهت دارد
به رنگ آهن و با تغییر به زرد مانند زعفران یا پوست لیمو و نارنج
و به ندرت سبز رنگ است و بسیار نادر است که رقیق و کف
دار باشد و رنگ نفث بسته به تغییرات است که در آن و در
کمی یا زیادی آن خون مخلوط [illegible] این الوان مختلف و این
بروز می‌نماید در [illegible] روز اول مرض و باشد که نفث [illegible]
سفید مانند آنچه در نزله ریه باشد [illegible] آنچه [illegible] مفقود
باشد مانند آنچه در ذات الریه نقطه ریه و عموماً

نفث در شیوخ کرده و رنگش کمتر است از جوانان و در اطفال
نفث فایح نمی‌کنند و از ملاحظهٔ سینهٔ آنها اکتفا به تمیز دیده
دیده نمی‌شود که دلالت بر ورم ریه کند و با گاه دیده شده است
که موضع متورم برآمده شده است و از پرکوسیون و اسکولتاسیون
نیز علامات عمده که مخصوص این مرض است معلوم شود که باید آنها
را فرق گذاشت چنانکه از استوار مرض که ریه پرخون شده است
صدای قرع در موضع متورم قدری کمتر شده و الاستیسیته
آلت کم شده و هر چه مرض رو بتزاید گذارد صدا الکن تر شده
و در درجهٔ سیم و تمام مرض قوهٔ الاستیسیته بکلی فانی گشته و
این خفه بودن صدا در اطفال و جوانان و شیوخ متشابه شده و صدای
اطفال و شیوخ لاغر که سینه‌های ایشان در حالت صحت بسیار
پر صدا می‌باشد در موضع متورم صدای کر شنیده با ثقال
معلوم گشته لهذا در این مرض باید ملتفت آن شد که صدا
بالمره کر شده نشود بلکه بکر نزدیک است یعنی آنکه موضعی بالنسبه بموضع
دیگر کرتر شده است و این نسبت خاص ملتفت شود از آنکه طبیب
بعد از قرع نماید آن نقطه را که از اطراف سینه با اسکولتاسیون
پرکوسیون معلوم نمی‌شود مکرر در وقت تنفس در سطح خارج

باشد و لیکن

باشد و لیکن زیادتر از آنکه باشد و بیان و اسطلاحات که چون صدمه در عمق آلت
نفس باشد که دور بوده باشد از پرکوسیون چیزی معلوم نگردد و بواسطهٔ پرکوسیون محرز
موضع متورم معلوم شده و روز بروز ترقی او را سنجیده اگر با و
هم تا نیز اسکولتاسیون را ریز از علامات که از اسکولتاسیون فهمیده و فوق
مختلف است ؛

در علامات اسکولتاسیون تا مصنفین برآنند که اول علامتی که در وقت
الریه مسموع گردد رال کریپیتان است و لیکن اگر در ابتدای بروز مرض طبیب
بو العجب مریض را امتحان کند چیزی که معلوم گردد ضعف صدای تنفس است که حدود
شش تا بیست و چهار ساعت این ضعف صدای تنفس مبدل می‌گردد برال کریپیتان
و این ضبط مصنفین سابق و لاحق از آنجهت است که شاید مرض در
ابتدای عروض مریض نمی‌خواهد از بستر اطبا کمک است و طبیب بر سر مریض نمی‌رسد
مگر بعد از چندی که از ابتدای او گذشته باشد و در آن وقت چیزی که مسموع گردد
رال کریپیتان خفیف گشته و این دال بر ... است از صدای فتح که مسموع
گشته و وقت ... بعضی نفس و شبیه است بصدائی که از ...
... اصوات ... این را ... در ...
و باید که این را ... صدا ... بود در آن وقت ...
... کریپیتان ... بیان ... این را ... باشد

که در شخص طبیعی مسموع نمیشود و با شنیده شدن چون مریض نفس عمیق و با تنگی
سرفه نماید و این دال بر علامت درجه اول مرض است و در درجه دوم یک
صدای خشک مسموع گردد شبیه باینکه در نی بدمند و بای و این خط را نامیده
ملتهب بودن [illegible] نامیده [illegible] نفس شعبی و این بودن [illegible]
از دخول هوا در شعب بزرگ [illegible] قصبه الریه زیرا که شعب کوچک و
او مسدود شده و هوا در آنها عبور نمیکند و این بودن در ابتدا شنیده
میشود که در هنگام خارج گردد نفس [illegible] و چون [illegible] بلند در
در هنگام [illegible] در هنگام فرو بردن نفس [illegible] مسموع گردد [illegible]
مرض شدت یافته [illegible] کرپیتاسیون [illegible] گردد و یا [illegible] بودن
قوی تر [illegible] و بتدریج کرپیتاسیون بودن [illegible] یک علامت [illegible]
که به صدای ناخنه مشهور شده است و این صدا شبیه است بصدای
که از پاره کردن [illegible] یا مالیدن پارچه ابریشم با هم حادث میگردد
و این صدا مسموع گردد در زیر بغل و در خلف قدام ریه و در سمت
اسفل شانه [illegible] در هر وقت که [illegible] ظاهر ریه باشد و با
چون قدری [illegible] این صدا مبدل بصدای
بودن و [illegible] در حالتی [illegible] که از ریه مسموع گردد در درجه
اول قوی تر از حالت طبیعی است ولیکن در درجه ۳ اگرچه صدا

ترکیب

ترکیب و با مفهوم نمیشود و این تغییر کلام نامیده میشود برنکوفونی
و این صدا که مسموع گردد در محل مرض مسموع نمیشود در [illegible]
در ذات الریه علامات [illegible] یا آلات [illegible] گوش [illegible]
که حرکت نبض از ابتدای مرض و اغلب مستقلاً و صلابت [illegible]
شدت حرکت نبض [illegible] بزیادی و در بعضی [illegible] صد و
بیست تا صد و هشتاد [illegible] قلب [illegible] ولی در آخر
[illegible] که [illegible]
و [illegible] که از قصبه خارج کند [illegible] در روی سینه
[illegible] و از تجربه چنین معلوم شده است که در هیچ مرضی مانند ذات الریه
و درد مفاصل [illegible] و از علامات [illegible]
و شدت او بسته بشدت مرض است و [illegible] در طفل [illegible]
این مرض [illegible] که [illegible] شدت او باید از [illegible]
[illegible] علامات [illegible] مانند [illegible]
نان و عطش مفرط [illegible]
[illegible] زبان و دندان پاره سیاه [illegible]
گردد و از علامات [illegible] صدای [illegible] که در
جامه باشد و این صدای عارض [illegible] ابتدای مرض و شدت او

یابد تا روز چهارم و به تخفیف یافته و رفع شود که تا روز هفتم
بکلی معدوم گردد اگرچه قوی کم شده و یا ذات الریه مزمن است
که مداوا قوی بیشتر از سایر حمیات حاد باید نماید در ابتدای مرض
برا مرفته و التهابات از وضعه تو ترازو دیگر است تمیز آن نسبت
از جمله‌ای از علامات و ضعف بیان الحف مرض الجنب است
تا به پهلو نسبت متورم شود ابدا از قراری که مذکور شد مسلم گفته
که صد ذات الریه اهل الآلات مبتلا شوند بخصوص در اطفال
و جوانان و ما در شوخ که هیچ یک از الآلات با نوازده مشغول
تغذیه و حیات مشغول باشند در ورم ریه سایر آلات کمتر مبتلا شوند
و به آن واسطه دیده نشده است پیر اینکه مبتلا بذات الریه شوند
کشته مدوی انجه بسایر علامات در آنها بروز نماید مشغول
کار کردن و سواری جامه نخوابیدن کرده و ناگهانی افتاده و
هلاک گشته ؛

رفتار مرض — ورم ریه ابتدا وقت موضع که در ابتدا بروز نماید
حد ضعف نماید و تدریجا سرایت باطراف می نماید بدون اینکه
قسمی از پیشتر بتواند محلی را که صدم کرده است تمیز
دهم بعضی از اجزات ذات الریه ابتدا بعد از آن در سطح ظاهر

ریه ظاهر شود

ریه ظاهر شود و ما به بر خلاف قاعده در عمق ریه بروز می کند در این
صورت توسط اسکلتاسیون و پرکوسیون تمیز آن ممکن نشود و باید
که منتظر بود تا اشتهار مرض علامات اسکلتاسیون و پرکوسیون مفقود
مانده و سرایت ذات الریه نه تنها بمجاورت است بلکه بدون
مجاورت هم سرایت به آن می نماید چنانچه از یک ریه تا ذریه
دیگر نماید و این سرایت از ریه بریه دیگر عموما از روز یازدهم
تا سیزدهم مرض است و نادر است که کل ریه دفعتاً مبتلا شوند
چیز غریبی است که اول ریه دیگر مبتلا گردد تغییر صدا فی در حالت
مرض بهم رسد که دلیل بر کلایت او شود که قشعریره هم از آن تخفیف
و وضع احوال شود و تغییر حد تخفیف و رفع بهم رسد اگر حالت
او و عسر التنفس شدت نماید دلیل بر مبتلا شدن ریه دیگر است بلکه
این علامات از ترقی و ازدیاد ورم در همان ریه مبتلا است که
بروز می کند و تمیز سرایت ورم بریه تازه توسط اسکلتاسیون
و پرکوسیون حاصل شود و هم توسط اسکلتاسیون تمیز حاصل شده
است که حد فاصل ورم در درجه قبل بسیار نزدیک است و با
الحالت مانند است که ورم از درجه اقل تا ... بدرجه ثانی
کند و این تا ... از درجه اول بدرجه ثانی کم بار بزرگ است

که بعد از چند ساعت از ابتدای عروض مرض علامات شقاق ورم ظاهر شد
و تیم مسموع میگردد و در روز سیم در ثلث اول از مرض صدای کوفتن
و در روز ششم اگر در یک طرف از ذوی مرض مسموع نگردد و آن
رحمت شقاق تنفسی از درجه اول بدرجه دوم در اطفال و شیوخ
قدری بیشتر کشد بعضی از علامات سوء مرض که مذکور شد ایام اشتداد
یابند از زیاد شدن ورم مانند عسر التنفس و حرکت تنفس و قلب
دهی و ضعف قوی و علامات بطلان یون و پرکوسیون و بعضی علامات
دیگر بر خلاف از اشتداد ورم نقصان یابند و ورم فاسخ شوند
مانند صدای ... و جمع و اخراج نفث که در سینه و صدای
تنفس ... از چند روز با فاسخ میگردد و یا بسیار کم میگردد
و نفث اگر چه بلغم ... لکن بلغم مایل بزرد و ...
و رنگ ... بر طرف میگردد و ... که ... گشته به نفث ...
و چون انتهای این شقاق بجمیع علامات بتدریج رو با انحطاط
گذارند و بر خلاف چون رو بردئت باشد عسر التنفس و حرکت
روز بالقلب و اخراج مختلف نفث مختلف و ... و ...
نفث در شقاق ... میگردد و ... بسرعت آید
صورت را ... تنفس سریع و ضعیف ... ظلم
جلد ...

جلد رنگ و عرق ... بروی او ... صورت کبود و سیما
متغیر گشته و قوای ... سرد و ... اطراف ... شود
تا انتهای ... باشند ❖
اشتهار ورم ذات الریه — و ذات الریه ... گشته یا به تحلیل
و یا ریم و یا بقا ... و یا کاک ... از ... به تحلیل
... از ابتدا علامات ... نقصان یابند و بعض
... نقصان ... با نقصان علامات ... خصوصاً اگر
ذات الریه ... درجه اول ... کمتر ...
... و ... شخص که قدری
ضعیف ... و چون ... در درجه دوم ... صدای
... و ... شنیده ...
... که ... یون ... و ...
... یون ... ابتدا ...
... یون ... شخص ... و دیده شده
... که ذات الریه ... شدید ...
و ... مرض ... و ... ذات
الریه ... یون ... که تحلیل ...

جمیع نقاط یکدفعه نیست بلکه ابتدا شروع تکلیس در نقطه‌ای
که از هوا پر نشده باشد و گاه برخلاف در نقطه اتفاق افتد و بعد از آن
از نقاط دیگر شروع به تکلیس نماید و تکلیس در ریه همراه با تب است با برودت
بحرانی مانند تغییر حرارت و اخر و بروز نفخ و اسهال در بعضی گاه اسهال
و در ... روزهای بحران بقرار عادت ... و ... روز ... بحران
بحران نماید ؛

انتفاخ و ورم ریه — چون ذات الریه ملتهب شد بحصول ریم و ریم محموله
باشد که در اجزاء آلت و یا آنکه در یک موضع جمع شده باشد
و ... در صورت ... که طبیب تمیز ... رسیده ذات
الریه را بدرجه ... ظاهر شد ... که در
موضعی که قبل صدای ... شنیده شده ...
دنفث ... و ... از ... علامات ...
اشتداد در علامات ... پدید آید که ... تغیر یافته ...
... فارغ ... یا ...
اول ... ذات الریه
در نقطه ... بروز کند و ... و ضعف ...
... و ... ریم ... باین درجه رسد مهلک ...

گاهی

گاهی از اوقات ریم در یک موضع یا در مواضع چند جمع گردد و ...
دمل تشکیل شود و وقتی که ورم در قطعه‌ای الریه ... پیش
... در شروع و ضعف و ...
... طبیب تمیز ... که قبل از آنکه شعب ریه منفجر
شود که مریض را بهلاکت رساند و ... شعب ...
مریض بیک نفس اخراج نماید مانند ریم ... که گاه بدون ...
... منتفخ ... و ... منتفخ ... دلیل ... که ...
... ورم خارج ... دیگر ...
بشعب ریه ...
در ... تمیز ...
که ... شعب ریه ... مانند ...
... در ... ریه ...
ورم ... ظاهر ریه ... که ریم نفوذ ...
...
... علامات ...
... و مریض را بهلاکت ...
و ... که از ...

ریه مثقب اولمش کیمسه دوشه که ذات الریه‌لی کیمسه ناتوان اوله و بعضاً ٤٣٩
و ورم علاماتی اولدر که نفث ریه یا سبزرنک نفث ایده و دهان
مریضک تعفن ایده بیله که مخفی ناتوان اولدر و علامات
انکلری یا اوزی [illegible] بعد ایام و صورت هلاک ایدر ؛
ذات الریه [illegible] ارقه‌سی بیاض [illegible] و ورم علامات
اولدر که [illegible] باتمق [illegible] و [illegible] صدا
بانه و ورم [illegible] صداسی [illegible] مرگ
[illegible] کیمسه و بو حالت بصورت مثقب کیمسه [illegible]
هلاکه رسیده اولور بالطبع برحذر اولمق ؛

ترکیبات قرانی — ذات الریه مرکب اولور بالبعض امراض آلات
صدری و آلات بطن و دماغ ازآلات و اقعه در سینه مرکب
بانزله ریه و با ذات الجنب چونکه مرکب کیمسه بانزله ریه‌دن
بیون [illegible] سپیلان و ثقلان و نفث بلغم مخلوط
باشه بالنفث قرمزی و چون مرکب با ذات الجنب کیمسه تهیج
ظاهر ایدر علامات مخصوصه اوله که در فصل ذات الجنب بیان اولنمشدر
و [illegible] مرکب ایسه با ورم غشیه خارجه و داخله قلب و یا [illegible]
[illegible] با فتق غلظت خون در جوف قلب و [illegible] دیده شده

٤٤٠ ورم اوراق و بخار و انتساب غلظت خون در جوف اوله یا ازترکیبات
ابتدای مرض [illegible] مخفی در وقت که ورم در ریه [illegible]
اوله و ازترکیبات مرض است هذیان مخفی در جوان ؛

اما صور مختلفه مرض — تو بسیط شدت و بروز [illegible] علامات مرض
مخفی [illegible] و از جمله در وقت که علامات [illegible]
[illegible] مرض [illegible] و همچنین مرض نسبت
[illegible] مرکب و [illegible] بروز [illegible] علامات
ریه که در [illegible] دیده شده است ذات الریه
[illegible] که علامات [illegible] با شدت و
ضعف باشد بعض [illegible] کیمسه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذات الریه [illegible]
[illegible]
[illegible] کیمسه ؛

بنومنی لوبولر — [illegible]
[illegible] کیمسه در اطفال که صفات تشریحیه‌سی [illegible]

۴۴۱ شده است که پراکنده در ریه‌ها یا در یک ریه منتشر باشد و این نوع از ذات
الریه همیشه تابع [illegible] از برونشیت که در ریه باشد [illegible] از ذات
الریه [illegible] مرض بعد از آنکه چند روز الی چند هفته علامات
نزله بروز داشت دفعتاً شدت در آن هم رسید و حرارت
[illegible] تنفس [illegible] را [illegible] و [illegible] کریپیتان [illegible]
[illegible] و [illegible] چیزی تمیز [illegible] نفث [illegible] و سفید [illegible]
و مریض [illegible] هلاکت [illegible] قبل از مرگ [illegible]
زیاد علامات نزله تمیز مرض [illegible] و لیکن چون موضع
در [illegible] ریه باشد و از [illegible] را ال کریپیتان [illegible]
[illegible] برونشیت [illegible] و [illegible] تشخیص مرض [illegible]

عود مرض — [illegible] و عود در ذات الریه از [illegible]
[illegible] کمتر است که [illegible] از رفع مرض [illegible]
[illegible] که بعد از او [illegible] مرض است و هر گاه [illegible]
در پهلوی [illegible] ذات الجنب است که هر کس [illegible] شده
بعد عود این مرض [illegible] دوم کم خطر است [illegible]
[illegible] در وقتی که مرض [illegible] یا آنکه [illegible]
[illegible] در وقتی که قبل از مرض [illegible] است

تشخیص

۴۴۲ **تشخیص مرض** — در علامات مخصوص است از برای ذات الریه
نفث و [illegible] کریپیتاسیون که چون نفث شبیه برنگ [illegible]
یا مانند زعفران و غیره و [illegible] ریه است و کریپیتاسیون
که [illegible] و [illegible] و [illegible] از علامات مخصوصه
این مرض است و [illegible] و [illegible] همان [illegible]
[illegible] مرض [illegible] بلکه می‌توان موضع معلول را [illegible]
[illegible] ریه و لیکن [illegible] مرض در حقیقت آلت [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] تمیز [illegible] مرض
در وقتی که [illegible] و [illegible] آلت [illegible] از برای [illegible]
و [illegible] تمیز [illegible] مرض را [illegible]
[illegible] تمیز [illegible] درجه [illegible] و [illegible] از درجه [illegible]
و علامات مخصوص درجه اول را ال کریپیتان است و [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] درجه [illegible] و [illegible]
[illegible] تمیز [illegible] درجه [illegible] و لیکن چون نفث [illegible]
و از [illegible] کریپیتان [illegible]
[illegible] درجه [illegible] علامات
[illegible] ضعف مریض و [illegible] مرض

۴۴۳ رنجم از پی خفقه شده باشد و دق ریه تمیز حاصل نشود مگر در وقت ضعف
راه شعب ریه بهم رسانند و از قصبه خارج شود و دق ریه از ضعف
سینه و از آلات دیگر از شعب قصبة الریه تمیز حاصل نشود و ذوبطه
علامات دیگر همراه این علامت باشد با مرض و دق ریه تمیز حاصل میشود از
سایر دماغ که بریه یافته و ریشه ان از ریه خارج میشود و ذوبطه
ذوبطه علامات سابق و مخصوصه از برای هر یک از امراض مذکوره
دماغیه مختلف چون طبیب حاذق تأمل نماید ممکن است که بتواند تمیز
دهد ذات الریه را از سایر امراض حاده سینه مانند ذات
الجنب و سل حاد و سکته ریه که در مبحث هر یک علامات مخصوصه
آنها را بیان کرده ام مشخص و از برونشیت کاپیلر تمیز حاصل
ذوبطه و چیز را اما از کاپیلار برونشیت و بقلان ذوبطه و از
سرفه صدای برونشیال و ذوبطه لفظ ... در
پهلو دارد اما در حین باشد اغلب در تحت تصفیه خاصه ذوبطه
علامات عمومی از تب و غیره که در ذات الریه همیشه شدید
و در برنشیت خفیف است و ذات الریه مزمن گاه مشتبه میشود
با ذات الجنب مزمن و سل مزمن اما از سل تمیز حاصل میشود
بعلت علامات که سل را در قطعه ریه عارض میشود و ذات الریه

۴۴۴ در قاعده ریه و ذوبطه صفیر بیرون که از برای هر یک علامات
مخصوص است و ذوبطه ... نفث الدم و عدم عرق و ریشه و ذوبطه
طریقه دوری مرض و از ذات الجنب بین تمیز حاصل میشود
با اینکه علامات عمومی و تغییرات ... ریه ... باشد ❊

تقدمة المعرفة — این مرض پر خطر و خطر او متفاوت است باختلاف
سن ... طبع ... همیشه مهلک است تا سن شش سالگی کشش
بیشتر از سایر سنوات است خطرش کم میشود از شش تا پانزده و از
پانزده تا سی ... هرچه سن بالاتر رود خطر مرض بیشتر است یعنی بعد
که از شصت تا سی از یکصد ... نفر یک میمیرد و از سی تا پنجاه از صد
نفر یک میمیرد و از پنجاه تا شصت و یک ... از مرضا هلاک میگردند
و بیشتر از پنجاه تا شصت و از شصت ... بالا از ده نفر هشت
نفر هلاک میشوند خطر مرض بیشتر است در زنان و ضعفا و مبتلایان
علت ... از ایشان ... بر خطر مرض ... و در وقتیکه مستمند
... باشد ... عامل ... باشد
و اگر ذات الریه در قطعه ... ریه عارض شده باشد خطر
بیشتر است ... در بیمار شدن نفث
بر خطر مرض افزاید و از علامات ... چون در ...

البومین بهم رسد که بعد آن بیاض بیض از بابت مرض کلیه شده

اما سبب — ذات الریه مرضیست که اطفال کمتر دیده مع اینها
بخصوص در طفلی وشیخوخی استعداد بودن او بیشتر است چون یک
بار شخص مبتلا گردد و بعد مرض اخیر در [illegible] که سابق مبتلا
بوده گردد هم چنین استعداد فقرا و اشخاص که کارهای صعب کنند
چه آنها عروض مرض بیشتر است متوطنین در بلاد سرد بیشتر
مبتلا گردند و بیماری گرده گاه و بواسطه اثر سرد و اغلب
سبب کلی از برای عروضش [illegible] سید العصف و تغییر جهات
بخصوص آنها بیکه همراه او داشته باشند ضعف زیاد سبب عروض
ذات الریه میگردد بخصوص در طفلی وشیخوخی ؛

اما علاج — نیز امر اصلیست که قاعده درستی در معالجه او
تا زمان بیان العصف اگرچه در هر عصری بعضی از حکما بهم رسیده اند که
معالجه این مرض را در تحت یک قاعده آورده و نوشته اند تا زمان
حکیم [illegible] مسیو بود بر آن است که [illegible] زیاد در ذات الریه
هم [illegible] مرض را کم میکنند [illegible] معالجه او [illegible] که در کتاب او را
مطالعه نماید می بیند که مرضای او هم [illegible] فیصد [illegible] و در [illegible]
مانند [illegible] سابق بیان [illegible] مرض [illegible] هلاک [illegible] و مسیو بود از

هشتیک

هشت یک مرضاش تلف شده است [illegible] و مسیو [illegible]
تا [illegible] بابت [illegible] کمتر از دیگر مرضاش تلف شده اند اما معالجه
که [illegible] حبوب [illegible] این است که در ابتدا فصد نماید بقدر
[illegible] مریض [illegible] که [illegible] و [illegible] کم [illegible]
[illegible] و [illegible] لازم [illegible] کنند
بخصوص در طفلی و شیخوخی و [illegible] منتقله [illegible]
بمقدار زیاد و [illegible] بطوریکه در جوانان شش گندم در ۲۵
مثقال [illegible] بریزند و هر ساعت یک قاشق بنوشانند و در
شیخوخیت [illegible] ده گندم [illegible] و در طفلی یک ۲
گندم و بالاتر از [illegible] ۳ [illegible] گندم در مدت
و [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] قرص [illegible] روز
[illegible] و بقول [illegible]
و [illegible] در روز [illegible] یا ثالث و [illegible] طبیعت است
و [illegible] بواسطه [illegible] تریاک [illegible] نماید تا [illegible]
[illegible] بدهد و طبیعت [illegible] قبول [illegible] کند و [illegible]
[illegible] تریاک [illegible] ندارد و [illegible] قرص [illegible] را [illegible]

۴۴۷ اگر مقدار آب بعد از کم و قدری ادویه معطره داخل او نمایند قوه
اسهال که از اخلاط همچون عارض شود نافع آید چه مانند مقویات
و چه از اخلاط حرکت که در به سینه باید بالجمله می‌توانیم بگوییم که
قوه اسهال و یا عارض شدن شی است بدلیل زیرا که منع می‌کند
عوارض را و همچنین بعلاوه حرکت و اسهال ... حرارت مخصوص از جذب
بدن در عضو تغذیه ... اورام شدیده مجاری تغذیه و اعراض
قلب منع استعمال او را می‌کنند گذشته از این در مستعمل در حالت
حالت بحرانی هم منع استعمال او را می‌کنند و هم چنین مستعمل است کیسه
سفیده همچون بمقدار پنج تخم تا ۳ مثقال و کمتر از ۳ تخم تا
یک مثقال او هم چنین نافع است استعمال اطفال کوچک که ده ۲ یا کف
تخم احصار در گرم اسهال مثقال آب مخلوط کنند و هم نمایند
ساعت یک قاشق بنوشانند و اطفال ها استعمال می‌کنند ... را
بطوری که مقدار منقسم ... کنند هم ... کنند او را در ۲۴
ساعت خالص یا مخلوط با قدری ... که ۲ یا ۳ کنند تا
بنوشانند و هم چنین نافع است استعمال شیر ... بطوری بر روی
روی سینه و پشت بعض از اطبا همچون استعمال کنند مگر به ازدیاد
۳ روز که ... زیاد ... و یا ... بصورت مرض
را گشتند

مرض

۴۴۸ را گشته شد و یا بر خلاف آنها ... که به پنجم ... باشد
و صلابت نداشته باشد اگر چه ابتدا ... باشد همچنان ...
کنیم و ... نبض صلابت ... درباره همچون ... را
و لفصه ... و ... نبض از صلابت ... درباره با ...
همچون ... و از ... اما که بیش شدت
کم باشد ... ادویه ... رفع او را کنند و یا چون ...
... و ... در ۲۴ ساعت ...
و از ... او آن است که ده ... و ... از
او را بنوشانند و اگر ... در ... باشد که ... استعمال
... نافع است و هم قدری ... بنوشانند ضرری ندارد و
نافع است ... در آب ... که ... کم ... بنوشانند
و ... علامت ... شدت ... باشد در ابتدا ...
نافع است و ... علامات ... با ... کنند
در ابتدا ... کم کنند و ... ضعف ... مقویات
چون ... کنند و ... بنوشانند ... و چون
حالت ... و ... کنند ... و ... مرض ...
... مانند ... و ادویه ... مانند ...

۴۴۹ در سیم و ظهر بمقدار منقسمه و یا کرنبات چه کمعه و غیره بپوشانند

اما ذات الجنب حاد — که پلوریزی و غیره مانند — لفظ ذات الجنب
مدت ها استعمال میشد از برای هر ورمی که در یکی از طرفین سینه
بروز میکند و امروز استعمال میشود برای بیان التهاب حاد
غشاء عملا جوف صدر و ریه این مرض منقسم میشود بحاد و مزمن
و منقسم میشود به طرفین و جزء و این ... غشاء ... مختلف
باختلاف محل ورم مثلا اگر در جنبین باشد ذات الجنب میگویند
اگر که ورم در روی غشاء باشد که حجاب حاجز را پوشیده است
ذات الحجاب مانند و اگر در قائم الصدر باشد ذات الصدر
مانند و اگر ورم در غشاء باشد که مابین قطعات ریه واقع
است انترلوبار نامیده میشود اگرچه این مرض از قدیم مذکور بوده است
ولیکن اغلب مشتبه بود با ذات الریه تا زمانی که لاینک علامات
مخصوص او را در حین معاینات معین نمود و پس از آن
از ذات الریه تمیز داده شد ❊

تشریح مرضی — غشاء عملا جوف ریه در محل ورم قرمز و
پرخون بنظر آید و لیکن این رنگ در ... غشاء در ...
بمحل ... و ... غشاء تغییر نمی یابد مگر اینکه بعد از ...
چند

۴۵۰ چندی ... تغییری در رطوبت مترشحه از او ... میرسد ... مایل برقیق
و بیاض ... بمقدار مختلف از روشنی ... در رنگ ... باشد که کدر یا
لیمو رنگ ... و بندرت قرمز است که خون در او ... باشد و در میان آن
... ماده های بیاضی ... میرسد که برقول ... گشته مایه ...
... غشاء ... بیدا ... و این ... ذات الجنب ... سیقون ... حرارت
و در ... حاجز مجتمع میشود و چون این ماده ... از روی غشاء برداشته
دیده میشود که غشاء ... ماده ... طبقه ... دارد تا که این ...
قابل الانتشار زیادتر از رطوبت مترشحه باشد ذات الجنب ... مانند و گاه
... در میان این رطوبت مترشحه ... میشود و ... آن یا از
بابت ... شدن ریه است و یا بواسطه ... است و بواسطه
رطوبت مترشحه ... تغییرات ... بدن ... میشود ... حفقان صدر
زیادی میشود ... فاصله مابین دنده ها بیشتر از حالت طبیعی میشود و حاجز
رو ... قائم الصدر و قلب ... دیگر که صحیح است ... ریه
و ریه ... در ... سیقون ... لون او ... و ...
... میشود و ... ریه ... ماده میشود ...
... ریه ... شده است و ریه ... شده ...
و از جدار صدر فاصله ندارد مگر بواسطه ماده بیاضی ... که در آنجا ...

٤٥١

گفته است و هرچه بیشتر طول کشد این ماده بیاض البیض ملتصق گشته مانند غشا
لحم و گاه بینه عروق هم در او [illegible] و در این غشا تازه می‌شود ملاحظه
کمیع علت [illegible] را که در غشا [illegible] ظاهر بروز می‌کند مانند ورم و تغییر [illegible]
عظیم و خون و عظم و التصاق که در غشا [illegible] جنب [illegible] این ماده [illegible] میرسد
همه [illegible] متورم است یا در بعض از او و باین واسطه است که گاهی دیده می‌شود
که [illegible] متورم ملتصق شده است و در واسطه [illegible] حفظ [illegible] ماده است که رطوبت
مترشحه در میان او جمع گشته تا وقتی که [illegible] نمی‌کند

اما علامات مرض اگرچه گاه قبل از بروز مرض بعض علامات مقدمه از
قبیل کسالت و ضعف و قشعریره و غیره مانند که در سایر اورام بروز
نماید و لیکن اغلب بروز مرض بدون مقدمه است که مریض حالی وجع کند در پهلو
پستان و گاه این وجع در جاهای سینه یا در خلف و یا در اطراف است [illegible]
در زیر بغل و آن وجع اغلب شدید [illegible] و شدت می‌کند و [illegible]
و فرو بردن نفس [illegible] و وجع همراهی کند با ضیق النفس که
در تنفس [illegible] و [illegible] در ابتدای
اگرچه رطوبت [illegible] باشد صدای طبیعی [illegible] ضعف [illegible] و این ضعف صدا
طبیعی [illegible] آن است که از باب [illegible] یا [illegible] وجع مریض [illegible]
که باید نفس فرو نمی‌برد و چون نفس [illegible] داخل ریه [illegible]

کمتر [illegible]

٤٥٢

بود [illegible] ریه [illegible] از هوا می‌کند و [illegible] و صدای طبیعی او ضعیف
[illegible] رطوبت بیاض البیض از موضع متورم [illegible]
[illegible] و چون [illegible] رطوبت مترشحه [illegible] در نقطه
[illegible] و این نقطه در [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] که
[illegible] صدا [illegible] و اگر رطوبت زیاد باشد صدا [illegible]
[illegible] است و از [illegible] علامات [illegible]
ضعف صدای تنفس در ابتدا [illegible] در وقتی که رطوبت زیاد [illegible]
و گاه [illegible] صدای [illegible] مانند [illegible] در درجه [illegible] ذات الجنب
[illegible] وقتی که مریض [illegible] شنیده می‌شود [illegible] مانند [illegible] در ذات الریه
که [illegible] و لیکن در ذات الجنب [illegible] شنیده [illegible] صدا
[illegible] صدای [illegible] و آن صدا [illegible] مانند و
[illegible] در ابتدای مرض که رطوبت [illegible] از انداز
[illegible] باشد [illegible] ما بین کتفین و اطراف کتف
و ما بین کتف و پستان و صدای [illegible] که در وقتی که
[illegible] زیاده از اندازه [illegible] از [illegible] و
[illegible] مذکور شد [illegible] با اختلاف [illegible]

٤٥٣ مریض یعنی آنکه اگر در وقت خوابیدن به پشت علامات ذات الجنب
که بواسطه اسکلتاسیون و پرکوسیون در جوف کتف معلوم شده اگر مریض
را بخوابانند یا به پهلوی دیگر بخوابانند رطوبت منتشره بواسطه ثقل
جمع یافته در سفل جوف لهذا علامات وجود آن رطوبت در محل اول
نمی گردد و در محل ثانی معلوم گردد و این تغییر یافتن محل رطوبت بسیار
دلالت میکند که در ذات الجنب رطوبت زیاده غشاء ملتصق نگردیده
مانع جابجا شدن رطوبت گردد بخلاف علامات موضعی ذات الجنب همراهی
میکنند با علامات عمومی شدیده یا خفیفه مانند تب و عطش و عدم اشتهاء
مریض و بستری شده به پشت خوابیده میل بطرف معلول بخوابد چون رطوبت زیاد
ترشح نماید عسر تنفس شدیدی عارض گردد و می نشیند و خوابیدن بطرف صحیح
و صدر از طرف معلول است گردد نمی تواند در وقت اینجا در این صورت علاج
ماندن دمیده ها زیادتر شود اگر مریض نمیرد بعد از آن احیاناً تلخیص می توان
نمود و هم آن صحیح معلوم شود و بواسطه دلت وجه بواسطه نقل بخار
که مریض رخ کند و تب بوجه صدر حاصل میشود از طرف بالا و از شکم که رطوبت
منتشره می تواند قائم الصدر وضع کند و قلب را از جای خود حرکت دهد
و باین طور حرکت که گاه حرکت نقطه قلب به بالای پستان راست هم از
زیر بغل راست حاصل میشود و نمدار آمدن بجانب پایین میرود و در شکم

٤٥٤ اجالی ماده یافته که حاصل شده است نه پایین کبد یا طحال کبدی که گاه ضلع را نقب
کند بر جلد کشوده آن مانند و ورم از فشار رطوبت ریه بر در اعضا شده جمع
بیمار که پیدا نماید و اعضاء بسترون عروقات جمع خود و باین واسطه که ذات الجنب
اگر بواسطه پرکوسیون و اسکلتاسیون بیج علامت در قدام صدر حس بالای ترقوه
معلوم شود در پشت پایین در کتف صدای تنفس ضعیف مسموع گردد و نیز اگاه
این صدای تنفس مسموع یافته در تحت ترقوه و این بواسطه التهاب که
غشاء در قدام ظهر یا بنده بعد مانع فشار رطوبت نقطعه بالای ریه شده است
و باشد که ریه فشرده شده روی دنده ها از خلف بچسبد در این صورت
صدای تنفس که از قدام صدر مسموع گردد در خلف مسموع نشود گاه دیده شده
که بواسطه التصاق سابق قطعه اسفل ریه بجای خود بماند و رطوبت
قطعات اعلی را فشرده است این قسم از ذات الجنب بسیار مایه اشتباه
در تشخیص مرض گردد و چون در ذات الجنب رطوبت بقدری نشست که
ریه از ریه ها بالا از عمل باز دارد و عمل ریه دیگر مضاعف گردد
و باین واسطه اگر ریه سالم را گوش بدهند صدای تنفس شدت که اشتباه
اطفال مانند

رفتار مرض چون رطوبت منتشره تمام جذب شد یا بخار کرد
نفس جمیع علامات عمومی تمام میرسد و حرکت قطع گردد و صدای تنفس

۴۵۵ پیدا شود و هم چنین از پر کردن صدای سینه را گرفته شود [illegible]
و مبهم گشته [illegible] صدای [illegible] که میان [illegible]
نامیده شده که این [illegible] مبهم [illegible] نگاه [illegible] که رطوبت مترشحه
کم گشته یا زیاد شود بدون آنکه [illegible] و پر کردن چیزی [illegible]
در این وقت [illegible] ملاحظه نموده درجه کم یا زیاد
رطوبت را از درجه پایین رفتن یا بالا آمدن [illegible] بفهمید
مترشحه بیشتر جذب شود [illegible] پرده [illegible] مترشحه [illegible]
[illegible] بدون آنکه صدای [illegible] آن مبهم شود [illegible]
آن [illegible] منجمد و متشنج شده باشد که در این صورت [illegible]
صدای [illegible] محسوس شود که صدای [illegible] مانند [illegible] و این صدای
گاه از اول مرض مسموع شود و این در صورتیست که جزء رقیق رطوبت
مترشحه کم و جزء قابل الانعقاد جسمی زیاد باشد و رطوبت مترشحه
باشد که [illegible] یا از جدار صدر [illegible]
خارج شود ☙

دوام مرض — در صورتیکه رطوبت مترشحه بسیار کم و مرض خفیف
باشد از پنج الی شش روز است و در [illegible] از ده الی چهار
[illegible] که رطوبت مترشحه بسیار باشد تا چند ماه دوام خواهد داشت ☙

اشتباه

۴۵۶ **اشتباه مرض** — ذات الجنب حاد در صورتیکه بسیط باشد بندرت
[illegible] اما ذات [illegible] یعنی آنکه غشاء [illegible]
[illegible] در صورتیکه [illegible] طرف باشد و رطوبت مترشحه بسیار
[illegible] هلاک [illegible] مرگ [illegible] عسر التنفس و [illegible]
یعنی انتصاب النفس [illegible] و گاه مرگ بغتتاً عارض [illegible]
غشی و [illegible] بطور غشی [illegible] و سبب [illegible] ذات الجنب [illegible]
[illegible] شدن قلب است ☙

اقسام مرض — منقسم شود باختلاف [illegible] و باختلاف سبب و باختلاف طبیعت
و علامات [illegible] اما اختلافات مرض از حیثیت [illegible]
[illegible] ذات الجنب [illegible] طرف [illegible]
[illegible] ذات الجنب [illegible]
و [illegible] که [illegible]
[illegible] بطور [illegible]
[illegible] در ذات الریه [illegible] از [illegible]
[illegible] طرف دیگر [illegible] خواهد بود ☙

اما ذات الجنب [illegible] عارض شود در موضعی که [illegible] از اطراف
ملتصق شده باشد و آن موضع [illegible] که رطوبت مترشحه [illegible]

۴۵۷ نسبت براست بطرف دیگر نماید و گاه بواسطه آن نسبت که در ابتدا در وجع شانه
بهم ملتصق میگردد و به رطوبت سیاه البخ نزول کند و بعضی از ذات الجنب
چون هشتم که از علامات آنست بحرانی چون قی و جمع و عرق شدید مریض حاصل
علامات دیگر کند و ازین قبیل است اوجاعی که سلوبین گاه بگاه در محل
از نقاط سینه حاصل میگردد و درین قسم از ذات الجنب اگرچه رعاف
مترشح نمیگردد و قسم از ذات الجنب غیر حقیقی است که دانستن آن اهم است
یکی ذات الجنب صاحب حاجز که ذات العرض باشد و دیگری ذات الجرات
که بین قطعات ریه لاحق میرسد که برسام میخوانند و دیگری ذات الصدر

اما ذات العرض — از علامات اوست وجع شدید که در مقابل
اضلاع عارض گردد و از آنجا که ابتدا میکند تا بدرون و شدت مینماید
بواسطه نشر دو طرفه و حرکات عضلات حجاب حاجز از حرکت بازمیماند و تنفس
صدر فقط بواسطه بیرون آمدن اضلاع است و از علامات عمده
مرض اشتعال التنفس و اضطراب شدید است که مریض لابد است باید عقیبیه
نشسته باشد و مقدار هم باید بقدام گرفته گاه با رضی تنفس ذاتی و
یرقان و قی هم از علامات این مرض است و بعضی گفته‌اند حاصل میشود حقیقه
بواسطه فشار [illegible] که از حظ شکم و بعضی از ضلع هم وارد
فشار به هم از کثرت تفرق و هم جاری نیک و با همه حرکات در حمل
التواق

۴۵۸ التصاق بنفس عضله حس و صلابت که گاهی در این مرض حس عصب حجاب حاجز ایم
از علامات مطلق گفته‌اند و این مرض اغلب منتهی به هلاکت

اما ذات الصدر — بسیار نادر است و اغلب علامات و تمیز دادن او و هم چنین با
تشخیص دادن مشکل است این مرض بواسطه وجعی که محل او در عمق صدر است و هم
کند با کمر النفس و سرفه شدید بدون رنگ از التهاب سیون و ترکیب بیرون
هیچ علامتی از ذات الجنب با ذات الریه و یا ورم غشاء مخاطی قصبه الریه
و در این قسم از ذات الجنب که اغلب اوقات مترشحه در او خارج
بشده و از شعب قصبه الریه خارج گردد

اشتعال و التهاب پرده — که بواسطه جلیدیت که بجهت الجمله داخل شدن هوا
حالت دفعتاً در جوف فضاء صفحه نیت گفته شدن و قلب و پاره کیسه
و غیره در این وقت ذات الجنب کامل گفته دفعتاً و بواسطه وجع شدید
و کمر النفس و اضطراب حادث در این قسم ذات الجنب اغلب محرر از
ریه کمتر میشود که از آنجا هوا داخل جوف صفحه گفته‌اند و صورت
نفس علامات مخصوص که از التهاب سیون و ترکیب سیون مشاهده میگویند که
که مستقلاً صفحه جریه آن علامات را بیان خواهیم المفصلان فی
ذات الجنب با رضا رشته و اشتعال ملاحظه

انقسام مرض — که بواسطه علامات موضعی و عمومی کاه باشد که دو چار

٤٥٩ خفیف است هم نقص کم و گاهی بسیار خفیف باشد و هم باشد که تمام نفس و رنگ
رو عارض نگردند و تغیرات علامات عمومی از قبیل علامات عملیه و به
علامات عملیه حمی و بلغم مانند آن است که در ذات الریه بیان
شد و اما تقسیمات مرض در این جا نیز توان جاری نمود

ترکیبات مرض ذات الجنب با اکثر امراض حاده و مزمنه مرکب شود
که بیان آنها در این جا لازم نیست ولیکن چون زیادی غلبه ذات
الریه مرکب میشود و باعث اشتباه در تشخیص آن میشود لهذا مفصلا
باید ترکیبات این دو مرض را بیان نمود تا تشخیص آنها آسان شود
و گاه باشد که این دو مرض با هم باشند در یک شخص در نقطه مختلف و گاه
باشد و در این صورت از جمله آن علامات مخصوصه هر یک ظاهر
میشود و اما غلبه این دو مرض در یک شخص عارض میشود در این صورت
گاه علامات یکی از آنها اوضح از دیگری است و گاه شدت هر یک از
آنها بطور مساوی است که طبیب گاه علامات ذات الریه را مشاهده
کند و گاه علامات ذات الجنب را مثلا اگر رطوبت منتشره زیاد
شود علامات مخصوصه ذات الریه را مخفی میکند الا آنکه رطوبت
منتشره کم باشد کریپتاسیون که علامت درجه اول ذات الریه است
مسموع نشود و اما از برنکسیون صدا خفیفتر و گرفته تر از آن است

که در درجه

که در درجه اول ذات الریه و گاه در بساطه تغیر صدا و صوت مریض ٤٦٠
که رطوبت منتشره تغیر مکان نماید میکند علامات ذات الریه ظاهر شود
معلوم هویدا میشود و انعکاس صدا غلبه بطلان منقطعات و اگر
یک انعکاس است ما بین برنکوفونی و اگوفونی که این صورت را بارها
رفع آنند برنکو اگوفونی

تشخیص مرض — در بساطه وجع پهلو و عسر تنفس و سرفه و سرعت تنفس
و خفقان سینه و سرفه و برنکوفونی و غیره که در ذات الجنب و ذات الریه
هر دو عارض میشود این دو مرض مشتبه بهم میشوند و تمیز حاصل میشود به واسطه
نفث رنگین و کریپتاسیون که علامات مخصوصه ذات الریه است
بعلاوه ... علامت مرض ... ذات الجنب ... ذات الریه
تشخیص حاصل در بساطه شدت و ضعف علامات عمومی بالنسبه بعضی مرض ملحقه
آنکه در ذات الجنب باشد که رطوبت منتشره و شلغت یک ریه
و هم تمام ... و سایر علامات عمومی شدید نشد و شدید باشند
و حال آنکه چنانچه ذات الریه خیر الحال زیاده ضعف زیاد شده
و گاهی بسیار شدید میشود و باشد که در سه ٣ روز اول عروض ذات
الجنب ... و سایر علامات ... شدید نیز مانند آنکه در ذات
الریه و اگر در این صورت خفقان زیاد از برنکسیون و غیره

زنگوفی و سایر صداهای طبیعی یا غیر طبیعی ریه مفقود بود طبیب باید 461
حکم کند مرض را بذات الجنب زیرا که در ذات الریه ملاحظه است
که در مدت قلیل در حالت سعال و سعلهای امراض مدر جهاتی رسیده باشد و
در هیچ جا کریپتاسیون مسموع نخواهد بود و باشد که ذات الریه از طرف
راست مشتبه گردد باور کنید که [illegible] رنگ [illegible] ملاحظات میشود
که در هر دو این مرض [illegible] مانند [illegible] [illegible]
آمدن کبد از پرکوسیون و [illegible] پهلو [illegible] و لیکن در ورم
کبد [illegible] بذات الجنب [illegible] از [illegible] [illegible]
و تنفس [illegible] و [illegible] رطوبتی که در
ذات الجنب از [illegible] ذات الریه خارج [illegible] از دهان [illegible]
با این فرق [illegible] اولا [illegible] ملاحظات سابقه و [illegible] مرض را [illegible]
ثانیاً از مقداری که مقداری [illegible] از [illegible] [illegible] مثقال [illegible]
کند و [illegible] رطوبت ذات الجنب تا ۱۵۰ مثقال [illegible]
رسد و [illegible] در [illegible] ریه مانند [illegible] که [illegible] و
یکسان [illegible] رطوبت ذات الجنب رقیق [illegible]
و [illegible] است ؛
تقدمة المعرفة — چون ذات الجنب بسیط [illegible] ثقال [illegible] گردد

اما

اما چون از اطراف [illegible] ذات الریه [illegible] 462
[illegible] زیاد [illegible] بذات [illegible] و شدت [illegible] و زوال
رطوبت [illegible] که اگر در سمت چپ باشد [illegible]
فشار بر قلب یا جای [illegible] او [illegible] گردد ؛
اما سبب — [illegible] در اطفال و شیوخ و در مردان بیشتر از زنان
[illegible] و [illegible] در سمت راست و [illegible]
[illegible] و [illegible] مانند ذات الریه
و ورم [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] و
[illegible] و از [illegible] مانند [illegible]
[illegible] قلب ؛
اما علاج — [illegible] مانند [illegible] و [illegible]
[illegible] مانند آنکه در ذات الریه ذکر شد و [illegible]
و [illegible] سینه [illegible] در اطفال مسهلات و [illegible]
و [illegible] شدید باشد [illegible] چون [illegible]
و رطوبت [illegible] مسهلات از [illegible]
[illegible] و [illegible] و از مسهلات
[illegible] و از [illegible] [illegible] این الاریه از [illegible]

منع فزود ریح چون ثابت و چه فرار متحرک و اگر [illegible] از اینها
رطوبت غذیت کثیف و هم [illegible] باشد باید مانند آنکه عنقریب
ذکر خواهد آمد که هرگز رطوبت دفع از جانب اصلا ؛
اما ذات الجنب غیر حقیقی پس منع [illegible] از ذات الجنب حادث یا عروض
از ابتدا ظهور از اعراض [illegible] و مانند ذات الجنب حادث عارض
[illegible] یا در [illegible] او یا در [illegible] جز او ؛
شرح عرض مانند آنکه در حالت غشی جنب [illegible] پدید آید
از غشیه مانند [illegible] در [illegible] او [illegible] آنجا [illegible]
در اینجا بیشتر از صورت حادث [illegible] و بر آن [illegible] که [illegible]
غشا رسیده باشد و غشا [illegible] از [illegible] کثیف و [illegible]
باد [illegible] منضم شده [illegible] و در [illegible] رطوبت [illegible]
با [illegible] و منعقد [illegible] بخلاف اگر [illegible] باشد
قصبه الریه [illegible] باشد و در این صورت در [illegible] جنب
[illegible] و هوا [illegible] کثیف و [illegible] زیادی رطوبت [illegible]
سینه از اطراف [illegible] کثیف [illegible] الصدر و قلب و [illegible]
حاجب [illegible] و به [illegible] کثیف [illegible] که [illegible] او از
نه تا چهارده [illegible] و در روی ریه [illegible] غشیه
[illegible]

[illegible] ملحوظ کثیف که متعدد [illegible] از غشیه [illegible] شده و بر آن
شده که ریه [illegible] ریح و [illegible] تکلیف [illegible] و [illegible] غشیه
[illegible] و ریه که [illegible] شده و [illegible] چسپیده [illegible]
[illegible] که [illegible] ریه اگر چه [illegible] غشیه
[illegible] از او [illegible] کننده و بقوت در او بدهند ذات
الجنب [illegible] ؛
اما علامات [illegible] موضع تقریبا مانند آن است که در حال
[illegible] رطوبت
[illegible] زیاد باشد و [illegible] صدر در اینجا بیشتر از [illegible]
[illegible] که [illegible] زیاد شده و [illegible] صدر و [illegible]
از [illegible] که چون [illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] و اگر در سمت چپ باشد [illegible]
[illegible] که [illegible] بخلاف [illegible] و [illegible] تا [illegible]
[illegible] و [illegible] از سمت [illegible] در وقت تنفس [illegible]
[illegible] زیاد [illegible] کثیف [illegible] تنفس و خفقان [illegible]
[illegible] در وقت [illegible] و [illegible] به پشت و با اطراف
[illegible] علامات [illegible] مختلف [illegible]

۴۶۵ هنگام عروض سوء مزاج صدر و ریه جمع بوده باشد چنانکه مرض از ابتدا لعله
از زمان بروز تا آنچه و جمله مرض صدر شش کم عارض شده و احوال مرتفع
نفس برفته کم عارض گشته و سحر استنشاق و کلیات روی درجه اشتداد و
قوت کم گشته هزال کم عارض و دون صورت تنقیه گشته و چون بالغ گشته
از مرض حال ضعف در او قاعده وصل رسیده و با بطء فاتح گشته و
حالت آنکه علامات سوء ضیق بجز باشند یا اشتد گشته در مرض را
سبب ضعف ذات الجنب یا ذات الریه باشد هزال زیاد شده امر دق و
وقت در شب کمال عارض گشته و نیز علامات حمای دق ظاهر
شده در وقتی که رطوبت منتشره در تحت شود.

دوام و شدت مرض — دوام این مرض طویل و نا معلوم است که از شش
تا کمتر و از کلیه بیشتر تربیت و مثل گشته یا بر حسب و یا شق
اینکه مظهر هیچ گشته قوت روز بروز کم گشته و آنچه در سینه و به
در جمیع بدن رود و در هر کاری [illegible] بواسطه جمیع علامات
مرض دق و اینکه رو بشفا گذارد علامات خود کم گشته و
بعد ضعف سینه از بیرون نقصان یابد و ریه رو بالتیام
گذارد و از قوت به کف بدون آنکه هر کس [illegible] صحت
[illegible] و اینکه مرض طول از زیاده کشیده باشد و ریه
قرحه

۴۶۶ قرحه و [illegible] ماند بعد از جذب رطوبات [illegible] که بابت
[illegible] صعوبت تا آنچه در این امر [illegible] باشد که بعلت اضلاع با بین
ریه و اضلاع [illegible] تغییرات در جدار صدر هم [illegible] رسیده
باین گونه که وقتیکه ریه بجوار بقدر کفایت منبسط گشته
اضلاع را باور [illegible] و فاصله مابین آنها کم گشته و هم اضلاع فرو
رفته متقلص شده بواسطه حاصل شدن در سطح [illegible]
مابین [illegible] که [illegible] آن انجذاب در فاصله مابین اضلاع و سطح
[illegible] اضلاع [illegible] بواسطه [illegible] که از [illegible] جنب [illegible]
و عظام [illegible] که [illegible] انجذاب تازه مانند آن [illegible] که
[illegible] بعض [illegible] از [illegible] و این تغییرات صورت
[illegible] صدر [illegible] که از [illegible] صدر معلوم گشته
[illegible] از اطراف دیگر [illegible] و از اندازه معلوم شده
[illegible] که [illegible] اطراف [illegible] سینه [illegible] اطراف
[illegible] هم کمتر [illegible] که [illegible] پائین [illegible] و [illegible]
فرو رفته و از اطراف دیگر پائین تر [illegible] و عضلات [illegible]
عضله عظیم صدر هزال یافته از [illegible] ستون [illegible]
[illegible] و [illegible] که قوس مقعوس [illegible] نسبت [illegible]

۴۶۷ اختلاف کنند این آثار برآن می‌باشند که صدای متمایل بسبب سعال
شده اند که شبیه می‌شود بصدای قرقره در [illegible] این آثار
مادام الحیات از پرکوسیون صدا الخفه و از اسکلتاسیون صدا [illegible]
سینه مخفی می‌باشد و این آثار مادام العمر ضعیف و باقی
و باید گفت [illegible] بیشان عارض می‌گردد و باید
دانست اینهائیکه مذکور شد در [illegible] باقی در جه [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] در سمت [illegible] صدر دوام [illegible]
آثاری ریه بواسطه غشائیه [illegible] اضلاع ملتصق می‌گردند و
هرگاه [illegible] که راهی بخارج [illegible] شده [illegible]
شود و این راه یا از شق [illegible] الریه [illegible] و یا [illegible]
شدن ریه و این شعبه [illegible] یا از خارج بداخل و یا از
داخل بخارج بواسطه [illegible] شدن ریه از مرض [illegible] از بابت
دخل ریه [illegible] هرگاه از [illegible] صدر [illegible]
[illegible] و از صفات مخصوصه این [illegible] که بعد از
[illegible] که از او خارج می‌گردد [illegible] ترک [illegible] از جمله
که او داشت و چون این [illegible] بخارج [illegible]
در وقت اخراج نفس [illegible] از [illegible] شدن این [illegible]
بخارج

بخارج اگر ذات الجنب عام باشد مرض بهلاکت خواهد ۴۶۸
رسید و هرگاه علت [illegible] محدود باشد [illegible]
و در وقتیکه بواسطه ذات الجنب عام قطعتین جنب
از هم جدا [illegible] ملتصق نگردند [illegible] این مرض [illegible] زیرا که
[illegible] در او باقی نمی‌ماند

تشخیص مرض اگرچه تشخیص این مرض آسان است ولی چون
[illegible] شبیه است با ذات الریه مزمن و سواد صلبه حاصله
در فضای صدر زیرا که در هر یک از این امراض صدای
پرکوسیون خفه و اصوات تنفس مفقود [illegible] اما چون این
امراض بسیار [illegible] چون طبیب علامات مذکوره [illegible]
کند باید تشخیص در ذات الجنب [illegible] و [illegible] ذات
الریه اگرچه قلیل [illegible] و هر یک [illegible]
و بر خلاف ذات الجنب [illegible] چنانکه هرگاه
[illegible] و [illegible] در اطراف [illegible] جنب [illegible]
[illegible] و در طرفان سینه که [illegible] مرض [illegible]
[illegible] دیده که [illegible] علامات مذکوره نفث [illegible]
[illegible] و علامات مخصوصه [illegible] القفیه [illegible] در

۴۶۹ مرض هو ندیت ؛

تقدمة المعرفة خطر این مرض بسته است به بسیاری رطوبت متحرکه و دوام
مرض و هرچه بیشتر طول کشیده باشد خطرش بیشتر خواهد بود
هزال و حمی دق از علامات ردیه است بر خطر مرض افزوده
علاج چون مرکب شد باشد ؛

اما سبب سبب مخصوص از برای این مرض که بالاصالت شده باشد
ذکر شده است و ما ذات الجنب خاصه مبدل باین مرض
کفه مبسوطه نمود در علاج و چون در شکافی ضعیف البنیه
و بیناکاری نشد ؛

علاج اخراج دم لازم نخواهد بود در شکافی قوی البنیه و
محابت اظهر از ضعف و زائد است موفات در روت بینه
مشهور است و چون از شم فراوانی منفعت نبرند داخل دوائی
استفاده کنند و نافع است مدرات و مسهلات خوب اثر منش
در مجاری تغذیه نباشد اغذیه مقویه تجویز نموده و حفظ
محیط او در درست بجای آورند و چون که نشد از این با رطوبت
جذب نشد و یا آنکه زیاده تر گشت و عسر النفس زیاد گشت
و بیم اختناق باشد باید از جدار سینه مخرجی برای خارج شدن
رطوبت

۴۷۰ رطوبت نمود و آن عمل را هرچه دیرتر بکنند منفعتش کمتر خواهد بود زیرا که
مانند آنکه قبل بکنند نفعی چون ریه زیاده فشرده و متراکم گشته و بواسطه اغشیه کاذبه
از اطراف ملتصق گشته دیگر بحالت طبیعی مراجعت نمی‌کند طریقه عملش آنکه محل
در جلد در مقابل ضلع سفلی دنده شق می‌کنند که از فوق به تحت مقدار نیم
طول داشته باشد بعد از جانب وحشی عضله عظیم صدر را نیز شق
جلد را بطرف بالا کشیده بکشند بطوری که آن شرط واقع شود بقدر فاصله ما بین
هفتم و هشتم اضلاع و بعد یک ترکار در فضای صدر از بالای ضلع هشتم
فرو برند و بقدری که ممکن شود رطوبت را خارج کنند و هرچه زیادتر
رطوبت را خارج کنند بهتر است و برای ممانعت کردن آنکه هوا از
لوله ترکار در فضای صدر نرود در مخرج او یک پارچه از مداخی
کتان تر شده بر قرار نمایند بطوری که در هنگام خارج کردن رطوبت از
سینه خارج باشد و اول کم بیرون بیاید و در وقت فرو رفتن
نفس که هوا میل کند در سینه نشود و باید فوتیله منع دخول او
باید و وقتیکه جمیع رطوبت خارج شد باید مریض کوفت که قطع
نفس کند و بیم حرکت ننماید آن وقت که دو بیرون آورند و محل جرح
را فشار دهند تا رطوبتی که در آنجا جمع شده است بیرون بیاید زیرا که
اگر رطوبت در آنجا بماند موجب تجدد مرض و حصول ناسور گردد

۴۷۱ وواجب آن هم باید دانست که هنگام این مرض مریض حمالی و جماع شدید
نباید و کرفه زیاد ننهد و این بواسطه آن است که هرچه رطوبت بیشتر
خارج شود ریه های باقی کهف و غشیه کاذبه کشیده شده و پاره
گوشه و غالب از اطبای انرا خارج کهف رطوبت از پاره ده مثقال
تعفین ید و از شش تخمه الف مثقال بیرون بیاید در بیت تعفین
آب دخل نمیم حقنه نماید در موضع ترکار د که تعفین رطوبت
را برده و تغییر در آلت دهد که زودتر شفا یابد

باب چهارم در اورام آلات دخانیه

آلات مختلفه که خون
در آنها جریان دارد مانند شرائین و اورده و جذابه قابل تقدم
هستند اگرچه عروق شعریه اگر تواننه هم کفه دلیل تا کنون
بواسطه صغر آنها علامات تقدم آنها مخلوط گشته و هیچ کس ذکر
ننوشته است امراضی که در این باب از آنها گفتگو میشود این است

اورام غشیه قلب ؛ ورم لحم قلب ؛ ورم شرائین ؛ ورم اورده
ورم عروق جذابه ؛ ورم غدد جذابه ؛ در ورم غشای خارجی قلب
که پریکارد است مانند پریکاردیت بیان است از ورم طبقه مصلی
غشای خارج قلب و این مرض منقسم میشود به حاد و مزمن و بحرانی

تشریح مرضی ؛ تغییرات تشریحی این مرض مختلف میشود ابتدا

۴۷۲ دوام مرض که اگر بعد از ده روز های اول مرض روان دیم در شش غشای
ملتهب شود مرض که حاصل شده است و بواسطه پرخونی غشای مذکور
گشته او که اگر غشای مذکور از او جدا کنند معلوم میشود که ضخامت
شفاف او کمالت طبیعی است و تغییر در رطوبت مترشحه بهم میرسد که
رنگ او مثل مصاف میشود و در روی او لیف دانه‌های سیاه ابیض
بهم میرسد و بعد از آن که صدای آن دانه ها سیاه و ابیض است در موضع
صفاق ترشح میکنند و این رطوبت که در آنها داخل است ماده قدری قرمز
و لیف رقیقات چون مخلوط است و در این صورت اگر ورم ترف الاول
غشای مانند و باشد که رطوبت رقیقه و در یک بیخ مقدار رطوبت آب
اوقات از ده تا بیست و پنج مثقال است و تا یک شبانه روز دیده
شده است و در وقتیکه رطوبت زیادتر کم باشد غشای زیاد از انداز
منبسط گشته و ریه را به طرف خلف میفشارد و گاه ریه در چنین جانب
خارج را به پائین متمایل کنند و باشد که بعد از مرگ رطوبت
در طرف او میباشد و فقط لیف در آنها سیاه و ابیض از او و پاره
دیگر ملتصق غشای مرضی در طبقه محیطیه قلب و سطوح
این دانه‌ها لیف مستطیل است و نمو به سبب این دانه ها بر
سطح قلب و شبیه گشته بجبه صنوبر یا معده حیوانات

۴۷۳ یا زبان گربه و یا شد که در سطح صفاق که بواسطه حصول التهاب لحمی
ملتصق بهم شوند که گاه تمام صفاقین تماس شده که بقیه ملتصق شده اند بر قلب
غشاء صفاق و بعضی گاه ذکر کرده مو حیطانی التصاق گردد
غالب لحمی و لیفی بوده باشد که غضروفی و عظمی گشته و گاه از بیان که
این غشاء گاه ذنب غالب منجذب ملتصق قسم آخر بندرت دیده
و چون مرض مزمن بود لون صفاق قرمز تر گشته و رطوبت
منتشره رنگین شود و غشیه گاه ذبه کثیف تر گشته و گاه ماهیت
در آنها یافت شود که هر جای ضم رشح ... و گاه رطوبت منتشره
بود که قلب بحجم خود باقی باشد و چون زیاد گردد منضغط
در ابتدای انزال در اواسط گشته و باشد که بزرگتر شده و دو تها
او وسیع تر گشته و دیده شده که نرم و سفید رنگ گشته
مانند آنکه در آب جوشیده شده باشد و غشاء داخلی او بیکباره
کما بیت ... و گاه متورم گشته و بر پوشش او ضخیم شوند
و در جوف قلب ... دانه ... که حاصل شده اند از لخته
خون ؛

علامت — این مرض عارض شود با علامات حمی ... و یا ضیق
در سطح ادراه مانند ورم صفاق و ذات الجنب و ذات الریه

و در صورت

و در صورت التهاب فقط علامات متقدمه ادراه مانند ... ۴۷۴
در ابتدا قشعریره خفیف عارض گردد و بندرت ابتدا باید بغتتاً و ...
تب حمی شدید یا خفیف و باشد که هیچ عارض نگردد و محل درد
فوق ... اطراف ... ... و گاه از طرف چپ محل ... ...
محسوس گردد و ... یا بواسطه ... و در ... شدت
از ... حاضی قلب ... عارض شود ... در ...
یا ... بود و یا بسبب حرکت ... و گاه ... ضعف و ...
روز ... ... عارض شود ... و ... او که روز ۲۲
تا ... رسد و ... یا ... عارض شود بواسطه ... غشاء قلب
چون ... گرده ... داده و ... روی ...
و بعد از دو یا سه روز رطوبت ... که از ...
... که از ... صوت ... گردد ... خفیف
گردد که ... از اندازه ... و ... بر زیاد ...
رطوبت منتشره ... و گاه این ... تغیر یابد بسبب تغیر وضع
مریض و ... شده ... که ... و حرکت
و نقطه ... در ... و چون رطوبت منتشره زیاد باشد
... در خارج صدر ... گردد که گاه تا ضلع ... دیده

۴۷۵ شده است و از حرکت خلاف موضع قلب معلوم می‌شود خفقان حرارت

طبیعی است زیرا که رطوبت مترشحه فاتر بر سبیل دوام و ادرار

منفصل نماید و حرکت قلب بعینه مانند حالت

طبیعی خفیف است بلکه گاهی مسموع می‌گردد از عمق و دور شنیده می‌شود

فاصله‌ای که از رطوبت مترشحه مابین قلب و جلد بهم میرسد

و باشد که صوت قلب بواسطه پاره اصوات غیر طبیعی مانند صعود و ادا

مسموع می‌گردد صوت صعود عارض می‌شود بسبب تشنج که در جوف قلب

بهم میرسد و صوت اصطکاک عارض می‌گردد در خارج قلب بواسطه

حصول غشاء کاذب در جوف صفاق و اصطکاک طبقه با طبقه

دیگر و بدانکه ضعف این صوت منوط بنسج کاذب است که هر

چه نسج ترکیبش ضعیف‌تر و هر چه صلب‌تر باشد صوت اصطکاک

قوی‌تر مسموع می‌گردد و این صوت ممکن است که شنیده شود در

جمیع موضع قلب یا در یک جزو او مسموع می‌شود غیر از آن

به حرکت قلب و یا در حرکات ... او قوی‌تر مسموع

می‌شود و سبب ... یا تغیر یا فتق ... است و یا فاد

که رطوبت مترشحه نقل می‌یابد و باعث ضیق نفس او می‌گردد

و این مرض همراه می‌کند یا حمای شدید یا خفیف و نبض

اغلب

اغلب قوی است و گاهی که صغیر و ضعیف و غیر منتظم می‌گردد در ابتدا ۴۷۶

علاج ... هذیان عارض می‌شود ... زیاد و شدید

... در تحت ... در علاجش کنند

رفتار و دوام و انتهای — آن مرض ... رجوع ... که در

روز ... تمام ... ته ... تا شش

... نماید تا زاید ... و چند روز ...

... شده و ... نقصان یافته و

... شده و مریض ... بعد از پانزده تا ۲۰

روز و چون شدید تر ... پنج تا شش هفته

و اغلب ... این مدت ... حاصل می‌گردد ... مدت

طویل ضعف و ضیق نفس باقی مانده و با ... صورت ...

قلب ... امراض صورت التصاق طبقه صفاق

... و ... در ...

و ... متبدل باین گویند و چون صورت التصاق

طبقه صفاق ... از ... حجم قلب زیاد ... و ...

... که در حرکت ... بهم میرسد و وقتی ...

... طبقات ... آن ...

۴۷۷ که صدر از حالت طبیعی تغییر یابد و تقعیر در محل قلب بهم رسد و قلب
عقب او کمتر کشف گردد چون فتق تام قلب ملتصق نباشد ضرب نبض
خفا که چه در ذات الجنب بیان شد اما در مرض این غشا
سینه صورت ظاهر او کشف و باشد که صحیح بود و علامات
موضعی او مانند آن کم که بیان کردیم و علامات مرض نبض
مرض آن بیتعب مانند آنکه الاطراف در ابتدا همراه باشد که
و دوام او تا سینه غالب و بقول اطبای انگلیس خواهد بزیت این
مرض با صورت درم ناقع و دماغی که و اطبای فرانسه
قبول این قول را نکرده اند و آنکه که این مرض با هم مشهور گویند
از الفاقات و عوارض که مرض با هم دانسته اند آنکه
یا صورت دیگر دارد یا آنکه دیگر هیچ از اینهم باشد ؛

تشخیص — اشکال در تشخیص نبود مگر هنگامی که علامات
عمده خواهد علامات موضعی مانند شکل صدر و اصوات صدر
از قرع و سمع مفقود بود و یا در صورت که این علامات
مفقود بود و علامات سایر امراض صدری مانند ذات
الریه و ذات الجنب و غیره باشد همه نقص بطور نقل آنها
اثبات او حاصل شد خواه اگر با علامات عمومی و
در موضع

۴۷۸ در موضع قلب و فشار عارض شده و نبض یا حاجره باشد و یا آنکه
تا بع حد الاطراف بهم رسد ؛

انذار العاقبة اگرچه مرض خطرناک است و چون عارض شود
با هم نقد حاصل نبود اما که از ابتدا الطبیب از ...
... زیرا که وقت ... ترکیب ...

اسباب — اگرچه در همه سنین عارض شود و بیشتر از ۱۸
تا ۳۰ سالگی است و تعداد مردان بیش از زنان است و باشد که
صورت قلب و عارض شود رابطه و منقطع بر محل قلب
و اثر برودت و هیچ نقد از ضعف امراض مانند وجع مفاصل و
ذات الریه و ذات الجنب و امراض آن تنبیه ...
نقد از ضعف ؛

علاج — فصد عام و موضعی حمام قوی حالت مریض و پرهیز و
اشربه ملینه و مدره مانند آنچه که در شرب گفتیم بنوشند و
وضع ذبابات الاطراف نافعه و مسهلات خالی حادی در علاج
خواهد ... مذکوره کفایت نکند مانند ...
... مقدار منقسم ... و در موضع ...
صحیح ... تا ... ... نماید و ... گفت و ... قلب

۴۷۹ در ثقل دانسته و چون وجع شدید بود و از افراط ورم در استسقای اخوف
تخفیف نیابد شش یا ده عدد زالو بر موضع الصاق کنند و
چون علامات ورم رفع شود و رطوبت مترشحه جذب نکرده
شیاف مذکور ثابت بر موضع اندازند و چون [illegible]
ضماد [illegible] کنند و چون کفایت نکند دوای دیگر [illegible]

[illegible] مستعمله است

قسم دوم از جملهٔ امراض قلب در بیان ورم غشاء داخلی است

تشریح مرض — از علامات [illegible] غشاء در داخل قلب و [illegible]
و [illegible] و علامات او دست [illegible] و [illegible] غشاء داخل [illegible]
[illegible] ملتفطه [illegible]
بورم غشاء داخل [illegible] غشاء داخل ملتفطه شود خاصه در
[illegible] که در اطراف او دانه منعقد
گردد که [illegible] آن [illegible] دانه [illegible] و بعض از
این دانه‌ها بقدر ارزن و یا [illegible] بود [illegible] زنند
[illegible] غشاء داخل [illegible] و جراحت این غشاء
[illegible] ملتفطه [illegible] و [illegible] که جراحت در [illegible]
[illegible] رسیده و [illegible] و [illegible] ورم [illegible] غشاء معلول [illegible]
[illegible] و یا حصول غشاء داخل [illegible] و [illegible] در [illegible] قلب [illegible]

و بصورت

۴۸۰ و بصورت ملتفطه شود زیرا هرچه ورم حاصل شود با خون [illegible]
[illegible] شده و [illegible] آن [illegible] در آید و هم این مرض
مورث عظم حجم قلب گردد و چون این مرض مزمن گردد مورث
التصاق [illegible] که [illegible] گردد و غشاء
در داخل [illegible] و [illegible] از حالت طبیعی گردد و بعض
اوقات مورث حصول غشاء [illegible] عظم [illegible] گردد

علامات — چون [illegible] که این مرض منفرد [illegible] گردد ا[illegible]
علامات متقدمه در او [illegible] و چون حاد باشد بعلامات
[illegible] گردد و از علامات مخصوصه او [illegible] صدر و طپش
قلب و چون وجع شدید [illegible] و [illegible] غشاء عارض
و یا ورم [illegible] که [illegible] این مرض [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] در [illegible] و اگر بسیار [illegible] دلیل بر [illegible]
مرض [illegible] غشاء [illegible] و از [illegible] عظم
قلب و از [illegible] قلب و [illegible] او که [illegible]
[illegible] صوت او گاه [illegible] و گاه [illegible] و گاه [illegible] شنیده
شده [illegible] اصوات [illegible] که شبیه بصوت [illegible] و [illegible]
و این اصوات شنیده شود یا در هنگام [illegible] و یا در هنگام [illegible]

٤٨١ و شدت آنها در تاموره قلب بود یا در نقطه او و پایان و سطح
حالم معلوم نشود که استدلال در کدام یک از مرض ها باید نمود چنانکه علاج تفصیل
در مبحث ضیق قلب و عدم کفایت مرض بیان نموده خواهیم
و نبض [illegible] شده و اغلب غیر منظم [illegible] باشد که قوت و صلابت
و یا که صغیر و ضعیف است در وقتی که غشی [illegible] ذب یا مالم بیافی
الیفی ثقیل قلب را گرفته و مانع است که خون بقدر کفایت
داخل عروق شود و لذا این است که علامات دیگر بروز کند
مانند شدت عسر النفس و ضیق النفس و تنگی الاطراف و [illegible] و عرق
و ضعف و باشد که قطعه از این مواد منجمده در جوف قلب
جدا شده و با خون داخل عروق گردد و چون به عرقی رسید که تنگنای
او کفایت گذشتن او را نکند در آنجا مانده و سورش السداد
آن عرق گردد و منع گذشتن دم را در او نماید و واقع است
که اگر آن شریان عمده است یا عضو باشد در آن عضو آلت
از عدم تغذیه غانغرانا حاصل شود و از جوار تغذیه عطش و [illegible]
اشتها علامات دیگر بروز نماید
رفتار و عوارض و انتها — هرگاه علامات مذکوره در تزاید باشد
موجب هلاکت [illegible] شده و اغلب [illegible] و [illegible] و [illegible]
مرض

٤٨٢ مرض مزمن [illegible] غشی [illegible] یا بتدریج عفونت [illegible] و یا [illegible] شود و
یا به تحلیل [illegible] و دوام این مرض از هشت تا [illegible] روز است
تشخیص — اغلب تمیز این مرض بسیار مشکل است و تمیز [illegible]
[illegible] و [illegible] شده به [illegible] و [illegible] در سطح [illegible] از غشی [illegible]
و تمیز [illegible] از آنکه مشخص که [illegible] مرض قلبی [illegible] و دفعتاً
نفس [illegible] و قلب [illegible] در آید و حجم قلب زیاده از
حالت طبیعی گردد و اصوات طبیعی [illegible] با اصوات غیر طبیعی
[illegible] که شبیه [illegible] با عدم غشی خارجی بدون ترشح
رطوبت [illegible] در عدم غشی خارجی [illegible] شدید است و حجم
قلب زیاده از قدر طبیعی [illegible] و چون در عدم غشی خارجی [illegible]
[illegible] باشد اصوات قلبی [illegible] مسموع [illegible] در
این مرض [illegible] مسموع گردد و اگر هم تشخیص محقق
[illegible] مرض [illegible] چندان عیبی در علاج ندارد
تقدمة المعرفة — مرض [illegible] خطرناکی که [illegible]
سورش مرض [illegible] که [illegible] از [illegible] آن [illegible]
اسباب — مانند آن [illegible] که در قسم خارجی مذکور شد که [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]

483 مانند ورم مفاصل ؛

علاج — مانند قسم خارجست ؛

قسم سیم از اقسام ورم قلب در بیان ورم جرم لحمیت ؛

اینمرض عبارتست از ورم بافته عضلانیه و لحمانیه قلب و سیر این مرض
بطی است و عارض میگردد بالذات و یا بالعرض از سرایت ورم
غشاء خارجی و یا داخلی قلب و از علامات تشریحیه اوست که بعد از موت
در وجه تقسیم درباره ورم مخصوصه گاه نقش در جوف قلب میکند و
گاه جمع شده و صورت دمامیل ضخیم که حجم آنها بقدر نخود یا
فندق است میگردد و محل این دمامیل یا در تحت غشاء
داخلی قلبست و یا در مابین الیاف عضلانیه او و الیاف
عضلانیه گاهی فقط تفرق اتصال در آنها پیدا شده و
جا بجا منتهی شده و یا آنکه فاسد و زایل گشته اند و یا شکافته
این دمامیل در داخل کیسه کوچک ورم محوطه اگر از غشاء
لحمانی خاص شده باشد شبیه بورم فلغمونیالست و چون از غشاء
عضلانی قرحه آمده باشد قرمز رنگ و رقیق تر است از
دمامیلی که مانند بمرض است در جمیع آلت و لیکن اغلب در
بطن ایسر مشاهده گشته و محتوی است در یار زرد و زرداب قلب
منفجر

منفجر گشته و یا آنکه کاریع در غشاء صفاقی خارجی منفتح شده و یا 484
که از راه حالت منفجر شده صورت ثقبه گشته که دفعتا موجب
هلاکت میشود و هرگاه محل دمل در جدار بین البطنین
باشد که صورت التصاق جوف بطنین پیدا میگردد یعنی آنکه هم در
بطن ایمن منفجر گشته و هم در بطن ایسر و لهذا اجزای جامد خون
که از بطن ایمن بایسر راه یافته بعضی از شرائین مسدود شده و عدم
منظمی قلب با ضربه و حصول دمامیل کیسه دارد که کیسه آنها بسیار
محکم است و گاه مسدود بحرکت آلت ریه غشیه و خفقان
و ضعف حالت تا کنون علامات مخصوصه این مرض را
ندانسته اند تا آنکه بتوانند تمیز او را داده و تشخیص
دیده شده اند که دمامیل بسیاری در قلب داشته اند و در حالت
صحت هیچ تغییری در کار وش هم و عوارض آنها بروز نکرده
بلکه و بخلاف تشنجات زیاد در عمل قلب ظاهر دیده و طپش
زیاد و تنگی نفس و غشی روی میداد و لیکن هیچ یک از آنها دال
بر ورم قلب نخواهد بود ؛

نوع دویم از انواع اورام آلات دوران دم در بیان ورم شریانات ؛

اینمرض عبارتست از ورم طبقات شرائین از آنکه در هم

۴۸۵ غشیه آنها کنید یا در یک ....

علامات تشریحی — مانند آن است که ذکر نمودیم که حمرت ورم شریانیت
آنست و نرمی او منحل است و غشاء داخل شرائین با جمله شده
و به آسانی از سایر غشیه جدا گردد و گاه ماشبه شده که خون
غلیظ شده و بی رنگ گشته و بغشاء داخل التصاق یابد و گاه
دیده شده که آلات حجی و شریان متورم و پر خون گشته اند
و خون منجمد که انجراحات در ورم شرائین ملاحظه شده اکثر
منع از ورم شریان و گاه ورم شریان از زود منع شده که خون بواسطه
در محل منجمد شده و مانند شیء خارجی قرار گرفته و در آن موضع
عمل کرده و صورت تورم شریان کرده و در این وقت از
علامات تشریحی اولیت حصول نسج بیاض لیفی یا غشاء کاذب
که در سطح داخلی و ظرفی منجمد گردد و باعث ضیق مجری یا انسداد
او شده و باشد که این غشاء جذب گردد و اثر زایل شده
و صورت حصول لیفی غشیه تازه شده که بیان خواهد شد
و گاه این ماده مانند عقدی در فاصله غشیه شریان بروز
نماید و سبب التصاق او شده و ورم مخصوصه در آن موضع یا در
جوف عروق نشو نماید و یا در میان غشیه او جمع گشته و دور
دمامیل کند

۴۸۶ دمامیل گردد و از علامات قدیم ورم شریان حدوث رقت و صلابت غشیه
غضروفی و عظمی و غیره است

علامات — در ابتدا حالی و جعی نیست و در معبر شریان متورم و ضربان او
ابتدا اقوی شده و چون شریان در حرکت جلدی مانند بند کشیده شده با
تحدب و تقعر است و ورم مرئیست که شریان گاه در مجرای معبر خون و
باشد که خلاف این روی دهد چنانچه در ابتدا شریان ... ورم روی کند
و در حرکت ... [illegible] ... با خون منعقد
شریان متورم ... [illegible] ... علامات ظاهر گردد که دال بر منع
گردش دم ... مانند اینکه ضربان شریان بتدریج ضعیف شده تا آنکه معدوم
الحال شود و ... در عضو ... رسیده و مخلوع و کبود گشته
و ... [illegible] ... اقل بروز ... در ...
مخصوص است چنانچه ... شریان ران ... [illegible]
... [illegible] ... شریان بتدریج ...
دیگر ... [illegible] ... بروز ...
... رنگ ... شده و ...
ماند و ... در شرائین صغیر ... صورت انسداد او ...

تشخیص — تمیز این مرض ... [illegible] ... ورید ...

۴۸۷ بحث میکنیم بیان خواهیم کرد و ما از پلفمونیا تمیز خواهیم کرد بواسطه
وسعت محل تصادم و دقت و طبیعت صدای و بواسطه نبودن علامات داله
بر فساد شریان ؛

تقدمة المعرفة – در بواسطه که صورت ناتوانی میکند خطرناک خواهیم کرد و
نیز چون موجب شکستن دیوار آلت میشود لذا به تجوف و [illegible]
و انتها صورت آن نیز رحیم میکند ؛

اسباب – سبب این مرض هنوز به تحقیق ظاهر نشده است و کاری
بواسطه ضربه و سقطه و التهاب شریان و جرح کم بواسطه عادت عادی
نیز چنانچه در بعض پلفمونیا دیده شده است که جمیع آلات
عضو ورم شده و فانی گشته اند و استعداد مردان بیش از زنان است ؛

علاج – معالجات ضد ورم معمول است که اگر می طبع یک چند
فصد نمایند و محل ورم زالو زیاد اندازند و تدبیر از [illegible]
کنند و عضو را از حرکت [illegible] لینه و مرهم پوشانند و استحمام در میانه
ملینه کنند و عضو را لطیف دارند که از آن ورم [illegible] سهولت تقلب
دهد ؛

قسم دویم از دو قسم ورم شریان در بیان ورم اورطی است ؛

علامات تشریحی – این مرض چو حادث شود و چه مزمن مانند علامات

ورم

۴۸۸ ورم شریان است که عبارت بود از سرخی آلت و ضخامت و [illegible]
شدن غشاء و خلط و حصول غشاء کاذب و استحاله چون و تولد [illegible]
از آنکه در سطح غشاء نشر نماید و یا آنکه در [illegible] شده صورت داخل
کف و ثانی است که ورم در جمیع آلت بروز کند و [illegible]
و [illegible] اورطی صدری و یا بطنی بروز کند ؛

علامات – احساس حرارت در صدر و در بطن که همراه نماید با صعود و
ضعف نبض یا تقطع و وجع [illegible] و عمیق در محل عضو اورطی و عرق
[illegible] و ضعف و حمله های اختناق و سعال و اضطراب شدید و بروز آلام و استسقا
از علامات این مرض است ؛

تشخیص – تا کنون علامات مخصوصی برای این مرض ظاهر نشده است
که بواسطه آن بتوان تشخیص مرض را داد زیرا که غالب علامات مذکوره
در اکثر امراض صدری مشاهده میکند و [illegible] چون استسقا و سایر علامات
[illegible] بروز کند در شخص که علامات ورم غشاء قلب یا صدر در
اورطی [illegible] طبیب باید ملاحظه این مرض کند و از ورم اورطی
[illegible] که از امتداد او ضیق [illegible] بهم میرسد [illegible]
حس و فلج و [illegible] عضو و ناتوانی او [illegible] آلت مثقوب [illegible]
چون ثقبه در وقت [illegible] مریض هلاک [illegible] و چون ورم

صورت ضیق مجری کهف و خون بطریق تالیه حرکت نکند انداد قلب ۴۱۹
جمع شده و صورت اینجا او گفته ایم در قسمیکه اورام [illegible] تنک
کشف چون جدار و قد او نقصان یابد حرکت قلب [illegible]
و باین الته جدار او فحیم گرفته ؛

معالجات صدور مستور ؛

علاج

نوع سیم از انواع اورام ده ارش دم دریا و ورم وریدات [illegible]
تشریح مرطوب [illegible]ت آلت متورمه و صورت باکدورت و [illegible]
غشاء و [illegible] در تشریح این مرض منجلی است و ملاحظه شد که آنچه [illegible]
شده و بفشار [illegible] معمی گفته و گاه در جوف او خون منجمد
شد و یا آنکه غشاء جاذب منفقه گفته [illegible] خاص شود و گاه
باشد که آنچه فحیم گفته و درین وقت اگر او را [illegible]
شریان [illegible] باز مانده و چون [illegible] کنند [illegible]
مجاور [illegible] در آن [illegible] شده و باید [illegible] التصاق
یابد و در بعض مواضع پاره ثقب دیده شد که [illegible]
آنها [illegible] جوف [illegible] در [illegible]
به غشیه مجاور آن [illegible] در هر موضع که ورید [illegible]
و التصاق به آنکه بیشتر است و باین الته [illegible] که [illegible]

ازورام

از ورم اورده رحم خود آنست [illegible] گفته و در قسمیکه ورید جوف ۳۹۰
ورید [illegible] [illegible] از این [illegible] در خون [illegible] ولی [illegible] از
جوف آنست [illegible] غشاء جاذب [illegible] منجمد [illegible] گفته
[illegible] از [illegible] بر آن شده از که [illegible] ورید [illegible] از
[illegible] منجمد شده زیرا که [illegible] [illegible] و این
منجمد از خارج [illegible] رنگ و [illegible] و با جوف [illegible]
[illegible] و گاه ورم در میان او [illegible] که [illegible]
[illegible] قائم شده از که این ورم خاص شده است [illegible] منجمد و با [illegible]
شد [illegible] این ورم [illegible] خاص شده [illegible] در اطراف غلیظ و منجمد
[illegible] در میان [illegible] و یا [illegible] ورم در میان او جذب شده
[illegible] خون [illegible] ملتصق گفته و گاه [illegible] موضع متصل [illegible]
[illegible] ورم [illegible] ورم قدر [illegible] خون منجمد [illegible]
[illegible] صورت [illegible] و [illegible] گفته و گاه [illegible]
خون منجمد [illegible] [illegible] موضع متصل [illegible] که [illegible]
[illegible] واقع شده [illegible] که در [illegible] آنها [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] انداد است [illegible] التصاق [illegible]
ملتصق [illegible] است [illegible] و [illegible] التصاق است زیرا که مانع [illegible]

۴۹۱ زیرا در کودکان هم و جوانان هم در ورم مورث ملاحظه گشته تغیرات چنین دیده
مشاهده کرده اند که ... سر کرده و کوفته و بتدریج لجاجتی با ورم زیاد گردد
همچو بدون نقص باشد که خون لجه از میان عبور نکنند و گاه مجرای دریا
دخول از او عبور کنند که در آن محل حصول تعفن در یک نقطه و ورم ورید
گاه بعضی بدرستی که هیچ یک دیده و فرا گیرد و مانند صاف و گاه ...
سبک جزء از آلت ... علامات تشریح ... این مرض در جمیع اورده
سبک بوده است و از ... شده و بعض آنها لازم است که ورم معتوه
زیاد صغیر باشد که ترشح او محل نباشد و باید گفت که ورم اورده شعریه
کمتر ملاحظه گشته است مگر در عظام خاصه در بنج اصغر آنها که چون عظم را
عمود ... بسته مشاهده گشته ... قسم
از جمله مخصوصه این مرض است که در اواره طب است و لذا آنجا
خواهم ... اول هم اورده رحم است ... در ...
خواصه در اورده ... لطف شبیه است و باشد که هم از اورده
برایت بحجم آلت کنند و هم دیده شده است که برایت ... بحجم
دان ... که برایت بحجم آلت کنند رحم ... کشته و در ...
منقوره ... کف و حجم او بالنسبه بزرگ نماید ... هم سفره های
دماغ است اما ورم سفره های دماغ ملتبست ...
ترشح آن

۴۹۲ ترشح آن مرض مانند آن است که در بایر اورده مذکور شد بعلاوه
در وحشیگری ورم دیگر از سفره های ... عفونت معده ...
نقص تغیرات در دماغ و غشیه او نیز ... که اورده ... در
دماغ برآمده و ... و در غشاء ... تحت لم الرقیق رطوبت
رشح کنند و هم چنین این رطوبت ملاحظه گشته در بطون دماغ و ...
لطف کنان در غشیه و صلبه دماغ نیز گشته است :

در دماغ شعبه از ورم ورید — علامات تشخیص که از ورم ورید ملاحظه
میرسند ... علامات موقوف مذکوره نقص تغیرات دیگر در آنها ...
که عوده آنها ... دماغ ... در آلات رئیه و مرده
که ... شقاقا نامیده شده از وجود آنها ... در رئه و ...
کبد و طحال ... آلت ملاحظه شده ... و دماغ
و غشاء ... عضلات ... عضلات ... قلب
و ... شوند در عضو که ... بیشتر است ...
آن محل از عضو که ... وحشی بیشتر است چنانکه در دماغ و ...
... روز ... و ... آنها و ... عضو ...
... قطعه شده ... آن ... در قطعه اگر ... مانند
در ... یا در ... رئه ... گشته ...

۴۹۳ اگر عضو مرکب از چند جزء جمع عارض شود نیز چون اگر اجزاء
اغلب عضوی این دو قسمت در سطح ظاهر شود و باین دو قسم
که چون صدریه یعنی عارض شود همراه بخار باشد رواج و حب
علامات تشریح این دو قسمت در ریه و کبد و طحال مانند ام آنکه
ابتدا ملاحظه کرده که نقطه سیاه و سفید شود و ماه از ابتداء
رواج که با آنک بیمار ملحق است باشد که در کبد و ریه بقدر کاه در طحال ساده
شده چون این نقطه سیاه با هم جمع کنند حجم شود در همه جا ساده و
سیاه در هر کز زیکی تر از اطراف و تدریج آن نقاط رنگ سیاه ظاهر
گشته و از مرکز با اطراف مایل مثل که بتدریج بزرگ گرده و ریم او
سفید و ضخیم مانند ریم ضلعی نبات اما در طحال اولیه و ساده است و
مخلوط است از ریم و خون و گاه ساده خدا است و در طحال
دیگر ملاحظه که اغلب همیشه ملاحظه قطره ریم که در میان بافته رمان دیده تر کم تر باشد
عضلات شبیه اند به طحال ریه و کبد و ساده که ریم در میان عضله اطراف
عضله تر تشنج کنند و این حالت اغلب بیماره کرده در قلب و لکن در عضله
ساق اغلب التهاب عضله و ابتدا ضایع گویند و ریم در میان سفید و
سخت و هیچ وقت نباید ضلال غشا صفاق مفصل کرده حالت
صد این مرض خون رقیق شود که غلظت او شبیه است به زرد و مخلوط
باد است

۴۹۴ با دانه های ریم که ملاحظه می شود هم مانند پاین و هم با چشم و نقش
این آنکه زود تر از بافتن متعفن شود و دو ریم زود باشد متعفن
برکان در تعفن ریم از قوه ایست یکه محقق ملاحظه که چون ریم درون
برشح نماید در طرفی شده و سبب تغیر و تعفن او گردد که با تحقیق فوران
تعفن یافته تا بر آن ملاحظه که مورث غلیان و راه متعفن گرده در طول
علامات که شده و با انتقال بر خون ریم از خون خارج گرده و ملاحظه های او
در مغز از دیگر اعضا در عروق شعریه مانده و مانند خارج هم مورث تعب و
دق شده و علامات که عمومی قریب صد درجه هم از مرض ملاحظه خواهیم داشت
از این رو ریم منفعل از متعفن منتقله بر آن شده اند که سبب
التهابات جزء و رقیق ریم یافته در این اعضا سبب ملاحظه او با تر از ملاحظهای
۳۲ ریه و نمایانه و تجربه های متعدد بر قوه آن از راه ثابت شده که قرحات
متعلقه رقیق ریم در حفظ و صلح در طول مدت که مداوم علامات تب
تعفن زیاد ریم و هم پس قدر از طبیعی ریم را خوشته تجدید او به
رقت انداخت و از طرف دیگر که چون مرض مذکور مداوم او هویدا گشته و نباید
دانست که تعفن ریم نه تنها مورث تب شود ریم عارضی شود بلکه از
اسباب دیگر ناشی گشته شده و ریه و التهاب خود با تغیر دیگر عروق که ریم از دم
دماغ خارج او گرده مرض عارضی شود و تا حالی معلوم شده است

۴۹۵ و دق خدا به یا صدمه‌ای که سبب این مرض گشته و از انواعیکه معتقه شده نه که از
و صعود داغ و بیمری در مجاری تنفس نیز از علوم‌های رحم ابتدا کرده است طرف جذب
شکفته و از برای جذب آنها لازم است که تغییر یافته و صورتی [illegible]
که پس از آنکه تغییر یافت دیگر نمی‌توانند عهد و [illegible] را در بدن لازمه
اما علامات رفتار و دوام شش علامات موضعی اول و جهت آن شدید یا خفیف
هم بیماری در کف جلد یا [illegible] یک بندی گشته و صابناک
و کره دار و نامساوی و قرمز و بعد کاهی [illegible] شده و صیانت
در هیچ جای دیگر ملحوظ و محسوس گشته و گاهی حفره مرض بالکلیه
و دوسی و گاهی متورم تقدری حجم شده و یا اینکه ورم سطح زیاد است و از آنچه
باشد گاهی بیضوی به واسطه اتصال و گاهی ذرات [illegible] و علامات
موضعی هم این نمایند با کمال [illegible] و صداع و عدم اشتها و عطش و
اعم از اینکه متصل باشد [illegible] دارای غلظ [illegible] باشد و گاهی
که ورم در [illegible] موضعی [illegible] بانه و [illegible] انحلالست سرایت
به نقاط دیگر کند و [illegible] پیش از جانبی که [illegible] ورید
گشته بعضی از اطراف [illegible] و گاه بر خلاف [illegible] حرکت
نمایند بعضی [illegible] به اطراف [illegible] که سرایت نماید کند
شاخه [illegible] که به واسطه [illegible] سرایت کند [illegible]

بعد از ضرر و دفع [illegible] ریح [illegible] [illegible] علامات و دیگر ۴۹۶
بروز نمایند که آنها علامات درجه دوم مرض یا علامات [illegible]
[illegible] اولین آن علامات [illegible] شدن قشریره یا لرز شدیدات
باشند که در حال داشته و دوران [illegible] قشریره [illegible] قاعده
و نوعش [illegible] یا [illegible] و بندرت [illegible]
[illegible] پس از قشعریره یا لرز بدن گرم شده [illegible] و
[illegible] مریض [illegible] شده و [illegible] بد [illegible]
[illegible] در حالات [illegible] مثل [illegible]
و رنگ یافته و زرد و رنگ و تغییر [illegible] روی
و چشمها فرو رفته [illegible] و [illegible] اعمال
[illegible] ضعیف گشته [illegible]
[illegible] از آلات بدن [illegible] ذکر [illegible]
و در [illegible] ابتدا [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] شدید [illegible] مفصل [illegible] آنها
[illegible] گشته و در [illegible] علامات ذات الجنب [illegible]
[illegible] و [illegible] النفس [illegible] که [illegible]
[illegible] مرضا [illegible]

۴۹۷ زیاده شود که در دو یا سه روز تغیر کند در شش مرض بهم رسد و طول
کشد که حرکت در ریه و هلاکت نخواهد آمد [illegible] در اشهاب [illegible]
ششم روز [illegible] و باشد که در دو یا سه روز هلاک شود [illegible]
مرض [illegible] علامات بتدریج خفت یافته و نقاهت [illegible]
عارض شود و [illegible] بتدریج [illegible] طلوع [illegible] کند و [illegible]
رجعت کاذب طلوع [illegible] گفته و باشد که تا دوام الحیات [illegible]
[illegible] و درین صورت باید ورم ریه [illegible] شده و ورم [illegible]
[illegible] ورم [illegible] نه تا بینه و درین علامات [illegible]
[illegible] بروز [illegible] تا [illegible] و بندرت دیده [illegible]
که [illegible] شده باشد و ورم [illegible] مانند [illegible]
مانند ورم [illegible] ورم ریه [illegible] بواسطه [illegible]
شدن به تعفن ریه

اما صور مختلفه مرض — [illegible] بواسطه اختلاف محل علامات در [illegible]
همیشه بطوری [illegible] که مذکور گشت در هر ورم ریه که باشد [illegible] علامات
موضعی علامات در [illegible] اول [illegible] بواسطه اختلاف [illegible] مختلف
می شوند و علامات مذکوره در [illegible] مخصوص [illegible] از [illegible]
ورم [illegible] اطراف [illegible] ورم [illegible] مانند [illegible]

۴۹۸ [illegible] و ورم ریه یا [illegible] و ورم [illegible] و غیره [illegible]
با [illegible] ملحوظ [illegible] و یا [illegible] شنیده و [illegible]
[illegible] مده [illegible] بانضمام تا بینه با استقامت [illegible]
[illegible] ملاحظه [illegible] وضع [illegible] کند [illegible]
[illegible] مانند [illegible] آلت و بر آمده [illegible] آواز [illegible]
و [illegible] و [illegible] تنفس [illegible] و [illegible]
این علامات [illegible] شنیده و فقط [illegible] تنفس
باشدت و ضعف که بر [illegible] علامات تعفن
ریه [illegible] باشد که [illegible] دخته باشد بدون
[illegible] علامات موضع [illegible] دیده شده است که [illegible]
تعفن ریه [illegible] گفته است و [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] که رطوبت با خون [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] سکته [illegible] و [illegible] زهر شده [illegible]
[illegible] صداع [illegible] و [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] که در [illegible] حیات تمیز [illegible] بروز
این علامات [illegible]

اما تشخیص — [illegible] که ورم ریه [illegible] بواسطه [illegible]

٤٩٩ سکته و تشنج که در سر حدیثه واقع شده باشد و در ملعون او را طرق
نشر کرده باشد تمیز میان نمودن صداع و ثقل و تمیز او از صداع شرکی با
صداع و ثقل که در ورم شرکی باشد و حالاً در ابتدا ضعف شرکی باشد اول
هرگاه متکلف باشی نقرای تمیز او از صداع شرکی و قا جذابه و از صداع اعصاب
حدوث و سمت سیلان خفیف کعبه و از صفحه یا کسلطه و جع زیاد
و مانند بزرگ و صلب که لکش کلفو ندارد و تاب و جع یا ورم و ریه
مشتبه کنند ؛

تشخیص — ورم امعاء حقیقه و ورم امعاء که باشد بیمار مثل
و انتخاب تمیز ورم کنند و سلطه و وجع علامات که در مرحله ... جا
در شکل که مدت آنها روز تبرید قشره های تب تا سوم
و مانند ... گشته ... کعبه و در کله جلد از دو
بر قانع شده باید تشخیص تعفین ... کحوص اگر مرض
همراه باشد با جمع مفاصل و اسهال در آلات مختلف
و دلیل از ... تمیز ... کنند باید از مقدمه
مرض ... چنانچه اگر مرض تعفین هم بود از وضع
حمل یا بعد از ... در ورم رود ... معلوم است که ورم
امعاء ... یا در امعاء ... خاصه ... باشد
چنین

٥٠٠ چنانچه اگر زمین یا ضربه بر جلد سر آمده باشد معلوم است که پیدا از صدمه
یا از امعاء و دماغ متعدم شده‌اند و چنانچه در طفلی تازه متولد
شده رنمیران روز رود باید حالش به ورم ورید ناف نمود ؛

اما تشخیص تعفین رئیس — اگرچه بیمار به حالت سوء باشد که از شدت ضعف علامات آن
با آنها مطلب مشتبه به مرض دیگر کنند چنانچه بزیان و تشنج و غیره مرض
آن کنند که مرض مشتبه کنند با ورم دماغ یا ورم غشیه او و بالاتر قفا
مرض تمیز آن و مرض صداع خلط شده قفا که مع هذیان و سکوت و خفگی
زبان سبب مشتبه شدن آن مرض با تیفوئیدیه می‌کنند که به واسطه قرار
به خاصره رنگ و برنگ طرف و دانه‌های حصبه و سرسام در سینه که
محرق است به تیفوئیدی مشتبه صدای مرض دیگر خلاف و وجع حد آن و در جای که
ابلب در ابتدای تیفوئیدیه بروز می‌کند در ابتدای مرض ما همه که
و در آن تنفس به بقا ده آید و باید علامات باعث و شدت و ضعف کننده
مرض مشتبه کنند با داء مفاصل و لیکن در این مرض هیچ وقت علامات
لکن یا بسه و هم عطشیه باشد و هم با علامت مخصوصه این مرض تب عروقی و تنفس
و غیره و ... مقال باید تمیز آن و مرض کنند و ... از حالت آن
رئیسه متبدل شده حال ... که ضعف حالت الریه یا ذات الجنب ورم کبد
و غیره نماید و لیکن در کار مرض دیگر مرض کند با علامات تعفین رئیس هم است

٥٠١ بکشند و انجه حس او برابطه وجع و ورم آید و مکان در بعضی از مفاصل مثل شبیه که [illegible]
مفاصلی که انجه بر حالی ریزش [illegible] ضبط اشکال [illegible] صدم مفاصل [illegible]
[illegible] کنند با وجع و ورم آید مکان مفصلها و با دو حسیکه سبب او تعفین [illegible]
و وجع مفاصل [illegible] مکر [illegible] هفته یا دو هفته که [illegible]
باشد [illegible] که تعفیش [illegible] مرض الزم است تعفین [illegible]
رحم [illegible] شبیه با تعفین رحمی [illegible] از تعفین رحمی [illegible]
و تعفین رحم [illegible] و رحم متعفن [illegible] بواسطه [illegible]
او در [illegible] و وقت [illegible] اگر [illegible] لهوا [illegible] و حد [illegible]
باو [illegible] و [illegible] رحم [illegible] کشته [illegible]
که جمیع علامات [illegible] دق [illegible] روز کنند و علامات مخصوصه [illegible]
تعفین رحمی [illegible] ماشه [illegible] تعفین رحمی [illegible]
دق [illegible] تعفین رحم [illegible]

لقدمة المولد — [illegible] بواسطه [illegible]
متعدم ورم و [illegible] الاطراف [illegible] کمتر از ورم و [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بدون [illegible] و سقطه [illegible] شده باشد
سبب — [illegible] اوده [illegible] بدن و [illegible]
[illegible] خارجی است مانند [illegible] و سقطه و احراق و [illegible]
الت

٥٠٢ الت چوک و رنک زرده یا [illegible] آلوده شده باشد متعفن مانند [illegible]
ورم [illegible] مرض و [illegible] آن اورده [illegible]
[illegible] مرض [illegible] ملوکت [illegible] داره [illegible] ورم [illegible] شده
[illegible] شده و یا [illegible] بواسطه [illegible] خارجه و [illegible]
جراحات [illegible] عضو مجروح [illegible] آن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و یا [illegible] رضه [illegible] متعفن مانند
مانند [illegible] بدن خارج شده باشد
[illegible] در [illegible] اطبای [illegible]
[illegible] متعفن [illegible] ورم [illegible] رحم که
[illegible] بواسطه
از خارج [illegible] رحم [illegible]
مانند باشد که [illegible] متعفن رحم داخل آن شده [illegible]
و [illegible] ورم [illegible] آن عضو [illegible] مانند
در اطراف [illegible] اورده متورم [illegible] ورم [illegible]
[illegible] ورم رحمی [illegible]

علاج — [illegible] که چون
شدید [illegible] حقن و [illegible] یک یا چند [illegible] کنند و چون [illegible]

۵۰۳ در طرف مقابل درد صبح متورم زانو اندازه و موضع دو ران خالی کم بوده است
و هر روز چند نوبت موضع را با آب فاتر استحمام کنند و هم نافع است که در
این وقت موضع متورم را با روغن زیبق تدهین کنند و چون مدتی از ابتدا
مرض بگذرد چند مشمع ذراریح بیندازند و لازم است که همه روزه جمیع مراتب
متورم را ملاحظه کنند و هرگاه جای نرمی در محلی شود باید بی دوریه دیده
موضع را با نوک نشتر گشاد کنند تا خروج چرک ممنوع نباشد و دفع نقل و دفع
خون بکنند و چون دو ... شد ... هیچ صورت حفظ ... نکنند
بر آن شده اند که ... موضع متورم را از سمتی که اقرب است
مدهوش سازند تا جدار او هم ملتصق شود و یا اینکه خون منعقد خارج کنند
و یا اینکه ... دفع نمایند در زمان ... و از این قسم استعمال
منفعت کثیر حاصل شده است و بعضی از اطبا حکم بر قطع وریده نموده اند
و با این عمل ... است زیرا که ... ورم تازه در محل قطع شده
عارض می‌گردد و بر خطر ... می‌افزاید و هم مستعمل شده است داغ با آهن گداخته
در تمام طول ورم که ... ملتصق کننده شود و ...
شد و چون ... بدحال ... ندارد و جمیع ...
که تا کنون استعمال شده است فایده نبخشیده است از این قبیل است
دم و منقبضات ... که ... در استحمام در ...
و غیره

۵۰۴ و مشمع ذراریح و مسهلات و مسکنات تخفیف نمی‌یابد و جوهر ... زیاد ∴

اما ورم آلات جاذبه — مرکب است از عروق و غدد جاذبه و ورم آنها منقسم
میکنیم به دو قسمت و در دو مبحث بیان میکنیم ∴ **مبحث اول** ∴ ورم عروق
جاذبه که به فرانسه آنژیولوسیت نامند ∴

تشریح مرضی — در ورم حاد جسم آلت بزرگ شده و حجیم و رنگ
... سفید یا قرمز رنگ که بر آمده ... و در اوجست ...
... آنها ... دیده باشد ... جدار عروق قرمز و صلب و ...
کنند و چون ثقبه در آنها کنند ... خارج کنند ...
... است ... آنها گفته است ...
... ورم ملتصق ...
دیده باشد بدون اینکه ... جدار عروق جاذبه ...
...
... بر آن ... عروق جاذبه ...
... بر قوت این ... افزوده ...
... این ... مقبول نیست ...
... که بدون تغییر ...

۵۰۵ ریم در عضو صحیح و ورم کرده باشد در صورت تفرق اتصال و یا که از عروق نشر
کم باشد در انهمراض غدات و جهت دمامیل شقاق و خون مانده در عروق و
در قلب ستبا و رقیق است در صورت از زمان مرض آلت متحرک و جلد رش
جمع شده و عضو بر آمده گرها ظاهر باشد که سبب آنها تحجر پردهای عروق است
ورم ماده شده شکسته شدن و ضد هشان مجری ؛
اما علامات و فتار — در آنکه عروق متورم مانند شبیه بصوت خطوط
باشد که ماده چرک و ورم شبیه و در ناصیه آنها جلد باسم است و
صحیح باشد از اطراف بیاض احاطه کند و بعض متورم شده از تغییرات جلد
مانند ماهم با ورم اند و بعض مجاری گردد در کیفیت آن جراحت باشد
و باشد که در یک موضع باز او بر جدا گشته و این مرض در کمال بدن
رکیب مجری شده و در بعض سبب مجری گردد با ماده باینطور که در ابتدا
خطوط متفرق و از یکدیگر جدا گشته و بتدریج نزدیک بهم شده و متداخل
بیکدیگر متصل شوند و مایه مرض یک سطح در گرفته مانند آنکه در بالای
و صدای موضع یک صدای کف بشنو و محو که عارض شده از
سرخی عضو و شقاق و نیابد از خارج و بعض اوقات عضو
حجم ترم گردد مانند آنکه مبتلا گردد بعد از چندی بعضی از عروق
را عضو آنها ملتف صحیح و حجم شوند در آنکه عروق متورم مانند
علامتی که

۵۰۶ علامتی که در ابتدا احداث ملتف و صلابت ابق و تفرق و ثبات
وصف که هرگاه عضو بالمس نمایند وجع شدید ترکیف و در بعض از
مواضع نقاط سطحی و صلابت محسوس گردد و در چند مدت جلدها
بالا آید و کثیف شود جلد کشیده و براق و سفید شود و چون ورم از آیت
عروق متحجر شوند جلد سنگ مانند آنکه دمامیل قف ؛
علامات — عروق سیدان مرض در ابتدا قشعریره و کسالت و تبه عروق کم
و عطش و عدم اشتها و ماده عروق قریب است و درین علامات مخصوص ورم اند
و ما چون ریم در عضو جمع گردد نفس علامات دیگر تمامه هذیان و فشار قوی و
سیلان و خفقان و سایر علامات که در ورم جراحیم و سم حیه مذکور
گردیده و ما عروق این علامات شاید بسیار نادر است زیرا که چون
عروق لنفاتیک متورم شده راه مجرا بسته بدن را بعد دفع نماید ؛
اما انتهای مرض — چون مرض خفیف باشد بعد از آنکه عروق کم و رفع نماید
متورم شده باشد بعض اوقات منتهی به تحلیل گردد و اما چون مرض اند
شدت و شدید باشد منتهی بحصول ریم و عروق بعضی دمامیل گردد ؛
اما دوام مرض — مختلف است چون خفیف باشد از چهار تا پنج روز به تحلیل
رفته و اما بعضی اوقات در یک هفته دوام اوقات عمر زیرا که منتهی
به شقاق یا بهلاکت ؛

٥٠٧ **تخیف** — مشیته بلیف با ورم وریه و حجره دار بتین لواد اما تشخیص
حالش او از ورم ورید باین طریقست که بدینکه از ورم وریه عاری خلف
سخت تر و حجم تر و موضع تر و عمیق تر است و شاهد من گفته در بعد وره
شناخته شده و همراه این کنند با بزرگ شدن کلفیلون و اغلب علامت بلیف
به تعقیب رکی ورا ظهر و فرق حال بلیف از سختی جلد و عروق ازرق
با لمس دست در موضع تحت ورم و اغلب ضخت شدن کما و ال ورز ازرق
لواد فرق حال بلیف با ینکه لکه قرمز بر پیدا رسته و در ظاهر جلد است و ان
لمس حال بلیف بسته نرمی مانند جز تموج و اغلب علامت تعلیم میکنند به
تقدمة المعرفة — این مرض اغلب بدون خطرست و علاج تنفیذ میکند تا شکه
خطرناک و علاج مرکب کننده خطوری در حالتیکه همراه این نماید با غده ملتهب
سمی چنانکه دیده میشود در اجابت فرج دوم مرض خطرناک میکرد در
هر ریسته علاج میکند بری چنانکه در ورم وریه بیان نمودیم ؛
اما سبب — اغلب عروق این مرض تاخیرست که ملتهب کند از اوراقات
جلد بخفی در وقتی که بر کسی عارض شود یا آنکه لذا ان چرکین وارد
آید و تمامی شد و بسط شد و در تحقیق ورم محموله ؛
علاج — مانند آن است که در ورم وریه مذکور شد بجهت مستورات
فصد و جعل حقنه و اخراج ملینه و تدبیرات مارو و خبوه اما که ورم

حالت باری باشد مثل فیلی اندازه تا آنکه بسبب حصول ریم یا تحلیل تشف
کند و آنجا که ملتهب به تقلیل ریم کند علاج میشود ؛
اما ورم مجموعه دموی جذابیه — که بخونه او نیست مانند ورم مجموعه جذابیه
بیشتر از ورم و دموی جذابیه ما شده میکند ؛
اما تشریح — در ابتدا امر ازرق حجم و قرمزی لون و مرطوب شده است
ورم احاطه و حبه چون جدا بلکه و دیم حاصل شده در بعض از موضع
مایع کشته صورت و همین کند ؛
اما علامات — مجموعه مجموعه زایل شده صلف گشته موضع کند تدریج
جلد کبود و محفوظ است و این ورم است که ملتهب به تحلیل کند یا صورت
حصول ریم شد و یا متفتح کند و بندرت ملتهب به تقراند شود چون پر شین
باز شود تا شه اغلب علاج به تحلیل کند ؛
سبب — اغلب ملتهب است از ورم محل ریم مانند آنکه مجموعه تکف و
محل متعدد شده میکرده اعراض جلد زخم جراحه و اجرای صورت
و ورم دهان و اوراق صلح و حلقوم بخصوص در وقتی که همراه این کند
باعث کما و وجع مجموعه زیر بغل عارض شد از شقاق و اجلاف
دست و انگشت و سینه ورم مجموعه که در ران عارض شد از ادای
الات تناسل و اجابت و مجموعه صدر شمع شده از ذات الریه

٥٠٩ و بعد بطل از ... و ... که ... جذابه ملتحمه
کشیده بودن که سبب ظاهر ... شده مخصوص مانند اینکه
در طاعون بیان شد و ... از خارج بر عضو؛

علاج — اخراج و ... و ... چون ... باید ... از ... و ... نظول از آبهای ... و آب ... و ... مانند روغن ... و ... و روغن ... رفع ... آورد؛

در ورم الکدت جنرورکت — اما ورم عنبیه ... که ... مثل ... بر ... مانند ... از ورم ام الرقیق و مشیمه ... و ... ورم ... که مشیمه ... ناید ... و ... بر کلام الرقیق ... مریت ... و ... در ... از ... ام الغلیظ بالذاته متورم ... و ... اطبا ... ورم ... و ... با عتقاد ... که ... ورم ... ام الغلیظ متورما ... اگرچه تاکنون علامات ... که دلیل بر ورم او باشد بیان نکرده اند؛

تاریخ — و تقسیم ... قدما ... تیتیش ... ورم ... و ... اطبا ... ام ... از اینکه ورم در عنبیه باشد یا در ...
... دماغ

٥١٠ دماغ با اینکه ... و ... از علامات ... که در ... ایران بودن
... ظاهر ... و لیکن امروز در تشخیص صحت ... آنها ... فرق ...
... و ... ت هم ... فرق ... مانند ... و
... ایام نیز ... از اطبا ... از ورم عنبیه ... دماغ
... و ... از ... ام ... حاصل ... و لیکن امروز
معلوم شده است که ... ورم عنبیه و ...
جمیع اطبا ... مرض ... فرق حالات آنها ... در
تشریح ... در معالجه ... و تاکنون متقدمین ...
مرض را لازم ندانسته اند ... از این ... شده ... کلیات
مخصوصه ... و ... شده ... که ...
... مشیمه ... که ... حقیقت
حاصل شدن این ... و ورم عنبیه که ...
باشد که ... مانند ... و ...
بیان ... ورم ... عنبیه ... که ... ؛

تاریخ ... — از علامات تشریح این مرض ... ام الرقیق و ...
... مشیمه ... و ... تغییر لون ... مشیمه ...
از اطبا بر آن شدند که ... این مشیمه ... ورم

۵۱۱ سرایت با ورم کند و لیکن فعل اجابت مثانه و کلیه که بدون
آنکه آنجا در شکم پیدا کلیه و نشتر کند و جرش شکننده کلیه و ستخوش
ناچار و درد وضع و رطوبت شیشه بیشتر یا زمین هم میرسد و هم علامت
و کلیه عظیمه که خاذبه سپاس ایضاً و لیکن [illegible] علامات و ورم در رحم
علامت تحقق شیشه مرور کند مانند نشر رطوبت کند و ریم و صعود
غشای خاذبه اعم از آنکه صحیحه در سطح اعلای دماغ شده تا که
جهت تر زنده‌های دماغ [illegible] کراهت باید دایم ارتقی که فرخ و بکنند
نقص و صحه تا به تمامه از دماغ جدا کلیه و لیکن چون ورم کراهت
بدماغ انجم باشد تحدث او را جدا [illegible] که قطعه‌ای از دماغ
را هم همراه خفه سیاه و در این جدا از دماغ که با ورم ارتقی
خفه تر و نرم تر از حالت طبیعت در این صورت مرض
نامیده هلیکه ورم غشا وضع ؛
ورم ایمن — باشد که با ورم باشد و علامت جمیع صفات سطح محدب دماغ
و گاه در قاعده او و هم باشد که صحیحه در یک از قسمت‌های دماغ
باشد و باشد که ورم کراهت نامیده بطون دماغ مخصوص در بطون
طرفین و در این صورت مثانه [illegible] که [illegible] متورم
متسع شده و جدار نرم گردیده است و در میان آنها رطوبت

ایمل

۵۱۲ ایکی و ورم عظیمه محدب دماغ [illegible] در روده شکافی بزرگ
بکلف [illegible] که غلب در قاعده دماغ پیدا کرده ؛
اما علامات قرحه رحم — و در این حالات عدم اجابت بدون مقدمه
و گاه بعض علامات مقدمه از قبیل الم و ضیق و ثقل [illegible]
و اختلال عقل و تکان ورزیدن علامات این مرض در ابتدا
نظام شده و بانتقال مرض و نظام [illegible] و انکار مرض ؛
اما علامات — اگر اصل این مرض تو منبع صداع [illegible] شدید که همراه
تا با علق و اضطراب [illegible] شدید و [illegible] و صداع
که علامت ثابت است و گاه محدث که مریض بناله و فریاد
در آید و باشد که [illegible] و شبیه بحس ثقل [illegible] که
ارگ بدن و شعاع و صوت [illegible] و
[illegible] سبب جزء از او صفوص در پیشانی [illegible]
[illegible] و بعد [illegible] و باشد که
[illegible] سمت [illegible] موضع [illegible]
[illegible] که او [illegible] با صداع
همراه کننده [illegible] صداع اضطراب و هذیان [illegible]
[illegible] هذیان [illegible] که مریض [illegible]

٥١٣ و قابض القلب می‌زند و چون از شش ماه تا سه سال نابینا کرد
ضعیف و نیز یا دشوار نطق و ابرو ... بستن [illegible] و نیز از ... بر ...
از ابتدا تا پایان جنون دارد که در زمان نطق آن ... با علیه محفوظی
می‌بینیم در جانب خفیف دارند و یا اینکه رنجوری نابینا و این نیز یا
چهار ام باشد و چه جنون با التصاقات و در این وقت عارض
کنند بعض اختلالات در آلات حرکت مانند حرکت بی‌اختیار
او تا رعشه در اطراف و تشنجات چنانچه مانند کزاز و حرکات و
بروز تشنج در اطفال بیشتر از سایرین است و نیز جمع یک عضو
و بیشتر بروز کند در عضلات مغز پای او در عضلات
خلف عنق و به در اطراف عالیه و بالاخره در اطراف سافله
و چه در عضلات چشم که صورت حول الخروج دائمی شدن چشم
گاه دائمی است و گاه موقتی و بواسطه این انحراف چشم بارها
بعض اختلالات در حس باصره روی میدهد مانند روز کوری
در بعض از مرضا مشاهده میکنیم در حالت که این تشنجات متوالیه [illegible]
با تب حار و ضعف یا با فالج و گاه با فلج و آخر فالجا ما بار این
علامات یعنی فلج در نزد که بیشتر از ابتدا [illegible] بروز نمایند اغلب
دلیل آنست رسیده مرض به انتهای درجه و غالبا همراه است [illegible]
یا فالج [illegible]

٥١٤ با فالج صداع و همچنین بعد از سه یا چهار روز گاه بعد از
چند ساعت و گاه بعد از یک هفته مرض به انتظام درجه میرسد و [illegible]
این انتظام زیادتر قریب است که قلق و اضطراب و نیز این بدل
کند به ضعف و به حال و تشنجات مشتعل باشد با سستی که گاه
از طرفین بالمساوی است و گاه در طرف شق از طرف دیگر است و
باشد که گاه فقط یک عضو تنها صورت یا یکی از اطراف و [illegible]
که مجموع باشند یعنی یا اینکه عضله از یک عضو و این فلج یا دائمی
است و یا موقتی و آنچه که متوالی شود باید که [illegible] عضو و تشنجات و [illegible]
نیست که در زمانی که بعض از عضلات عضو مفلوج شده باشند
بعض دیگر متشنج شود در این انتظام اوجاع [illegible] از دیگر
و [illegible] حبس البول و حس بدن کم یا بالکلیه فانی [illegible] شود
مریض کم میشنود و کم میبیند و [illegible] متشنج [illegible] باشد
یا متسع و دیگری ضیق [illegible] صورت با فتحه و [illegible]
کنند [illegible] دیده [illegible] که با فتحه [illegible] صورت [illegible] بار آن کنند
مانند [illegible] عمومیت دارد و بعض اوقات [illegible]
و [illegible] مختلف [illegible] که [illegible]
[illegible] حرارت بدن نقصان یابد

۵۱۵ گاهی شخص سرعت یابد و مریض با تدریج از روز اول علامات
بهلاکت رسد و یا بعضاً دوام این هنگام از یک تا پنج روز است
دوام مرض عموماً از یک تا دو هفته است بندرت بیست و چهار
ساعت و بیست و چهار روز ؛

اقسام مرض — عموماً عروض علامات مرض بعضی است که مذکور شد
و گاه باشد که اختلاف در روز اول هم رسد که صداع و هذیان بروز نماید
تشنج باشد که در جمیع عوارض کهف ضعف بسیار نقیک یا
اینکه هنگام آخر جمیع بروز نکند و ابتدا این مرض بعضاً بواسطهٔ
قیح یا امتلا بعد و باشد که مریض در هیجان هنگام آخر بهلاکت رسد
و این اختلاف بروز علامات مربوط به شدت مرض و حدت خواهد بود
و گاه هذیان هنگام آخر کهات در روز سوم مقلب دماغ عارض و کهف و حمی
اختلاف در ولوم تا هجده و او شده است و گاه در شروع عروض مرض بطوری
است که در ابتدا ایسار طاقت و ... بروز نعم عقل اگرچه
و گاه که کهف نیان و ... و صداع تمام عارض کهف و حرارت
بدن بحالت طبیعی است ... که ... حرارت بدن
... متبع گشته هذیان ... عارض ... اگرچه
حرکت ... و گاه ... تا ... از ...

پاسب

۵۱۶ پا سبب ارتجاع خون بجوهر سبب ... خواهد ... و گاه
دیگر ... که بیان آن لزومی ندارد و گاه و ثبات
ارتجاع تا سبب مریض بهلاکت رسد و این اختلاف علامات
در رفتار مرض ... میشوند در ... تا ... اینکه در ... که ...
... در ... از ... حاصل ... که در این صورت صداع
یا بسیار کم است یا هیچ ... نمی‌کند ... عارض ... و حرارت
یا حدت مرض ... بواسطهٔ اضطراب و هذیان
... و ... ؛

شفای مرض — ... که ... میتواند ... کهف و لیکن این
... بسیار ... است ... که بسیار کم ... استحقاق ...
... که مرض دیگر ... چنانکه استحقاق ... و دیگر
... که ... مرض ... کهف ... که شفا کامل بود
و گاه ... مدت زیادی اختلال ... در عقل و شعور باقی
ماند و یا اینکه ... یا ... و یا اینکه ... در بعض
از عضلات ... و بسیار نادر است که در ... باز ...
... ؛

تشخیص — این مرض شباهت بسیار دارد ... و گاه چنانچه

۵۱۷ بعد مذکور خواهیم داشت معلوم گردید که تحقیق این دو مرض قبل از بروز
ممکن نیست و از علامات عظام اول مرض که انقلاب و هیجان
و حمی و غیره بعد تمیز مرض از گنژستیون دماغی و از رزق الدم دماغی
که سکته باشد نهایت حکیم حاذق را باید در این دو مرض علامات
غالبه علامات فقدان [illegible] دماغ نیست که دفعتاً و اولاً بروز کند
بخصوص در گنژستیون که علامات دفعتاً بروز نماید و با علائم به
شدت رسیده و نیز خود آثار گنژستیون و بواسطه این رفتار مرض
و عدم [illegible] نشود را مشتبه باورم این نمی توان نمود و
همین سبب تمیز مرض حکیم [illegible] از صرع و کزاز و سایر امراض
دماغی مانند تشنجات و ورم شدن دماغ و ورم [illegible] دماغ و مالیخولیا
و اقسام جنون که در بیان هر یک به تفصیل مذکور خواهد شد و
بنابر عدم حصول [illegible] که علامات عمده این مرض مانند صداع و دهشت
و دوار و تشنجات علامات مجهوله غالب از امراض اند بدون
اینکه ورمی در این و دماغ وجود داشته باشد لهذا گاه طبیب به
وجود انقلابات [illegible] باید از حالات سابق مریض مطلع گشته و
جمیع آلات عمده را امتحان کند تا اینکه مطمئن گشته مرض را
ادراک نماید که سبب بروز این علامات چه باشد و الوقت صحت
[illegible]

۵۱۸ که این مرض زنند و امراضی که باعث صورت بروز انقلابات می گردند
حمیات مثل [illegible] و ظهور دندان در اطفال و ورود ادویه در بدن و
اکل [illegible] و [illegible] که صورت بروز علامات عظام آنجا
[illegible] و [illegible] بواسطه [illegible] و بعد
مشتبه باین مرض می گردد و از علامات مخصوصه [illegible]
مانند اسهال و [illegible] و [illegible] در حافظه [illegible] و
[illegible] در سینه و بروز [illegible] و [illegible] تمیز مرض [illegible]
[illegible] و [illegible] در صورتیکه هیچ یک از این علامات نباشند از رفتار
مرض می توان تمیز داد [illegible] جمیع علامات عمده بغیر از صداع در
ورم این از ابتدا بروز کنند بخلاف [illegible] که بروز این
علامات در اواخر مرض است و هم چنین تمیز [illegible] از مقدار
[illegible] و [illegible] مشتبه مرض با حمیات [illegible] که بصورت [illegible]
و تشنج و سکته [illegible] ابتدا [illegible] در [illegible] است و [illegible]
و [illegible] که در ورم این [illegible] و رفتار مرض [illegible] بطور
انقلابی است و [illegible] از علامات [illegible] در [illegible]
و دوار و تشنجات و [illegible] در شدت [illegible] و [illegible] بر
آن [illegible] که بواسطه [illegible] ورم این اعم از [illegible]

۵۱۹ یا سینانچه از سایر علامات تمیز حاصل نشود بواسطه اختلافی که در
درجه حرارت بدن در این دو مرض رو میدهد و بقول مصنف
مذکور در این مرض درجه حرارت تا ۴۰ ... و تا صبح روز پنج
درجه کمتر بخلاف سایر امراض که همیشه منتظم است و هرگاه
تشنج متصل بهذیان باشد کمتر و بنا بر نقش خفیف و سیاه کمتر و الا درد
زیاد در پیشانی ... کند بدون ورم حنجره و آلات صدر
باشد لابد دلیل بر ورم این عضو است و چون ورم این عضو
حاصل شد ممکن است تمیز حاصل گردد چنانکه تشنج عضلات
خلف عنق و عضلات مضغ و ضیق حلق و عسر ابتلاع دلیل بر
ورم این محل قاعده دماغ ... قاعده دماغ ...
و هم چنین مذکور شده است که هذیان و اضطراب دلیل بر ورم
این محل محدب دماغ است و اغما دلیل بر ورم این
قاعده او است ولیکن در این هم اعتماد نیست زیرا که
... در علامات ... هذیان دارند که هذیان
در هنگام اوّل و اغما در هنگام ثانی در هر موضعی که ورم حادث
شده باشد و هم چنین اغما دلیل بر نشر رطوبت نیست زیرا که
مشاهده شده که بعضی اوقات اغما از ابتدای مرض بروز

۵۲۰ دارد و هنوز رطوبتی ترشح ننموده است و فلج از یک طرف دلیل بر آن است
که ورم محدود در یکجا از مخ ... دماغ است و اگر هم ورم در دو طرف باشد
یک طرف اشد از دیگری است ولیکن تشنج زیاد در هذیان ... زیرا که پیدا
در ... این مرض دیده شده است که با وجود فلج از یک طرف ... ورم
در هر دو طرف ... بود و در حین حیات ممکن است تمیز حاصل ...
... که ورم در ام الرقیق است یا در ریشه و یا در هر دو و هم چنین ممکن است
تمیز حاصل ... که آیا ورم در ... است یا ... جرم دماغ هم هست
... زیرا ... علامات ... مشابه اند و بایستی در وسط
... قرانیطس جمیع اورام دماغ ... خوانده اند و هم چنین ممکن است
... در تشریح ... در حین حیات تمیز داد ... که آیا ورم اول
در ... بروز نموده بود و بعد سرایت به دماغ کرده است و یا که بعکس
ابتدا ... سبب ... رئیس بود

اما القرانیطس المزمن ... یا از امراض پر خطر است ... ثقل ... که معمولاً ...
اطبا ... که ... منحصر اند ... شدن مرض ثقل ... از مرض ...
... تشخیص ... مرض ... و امراض دیگر مانند جنون حاد
و هذیان ... مشتبه ... ورم این ...
... اطبا ... تجربه ... کنند شدت هذیان و ...

۵۲۱ برحفظ مرض اثر آید و هم چنین اغلب بعد از بهبودیان دلیس بر برکت
و بعض علامات که کلف بهم رسد خفیف می‌شوند و طبیب بنا بر خفت
اثر آنها بدارد مگر آنکه با خفت بهبودیان [illegible] یا تشنج است
سایر علامات هم خفت بیابند ❊

سبب — عارض کلف در جمیع سنین بخصوص در کسانی که [illegible]
و کم دیده کلف از ابتدای [illegible] تا [illegible] زیاد کلف بعد از بلوغ
بخصوص از بیست تا پنجاه سالگی که استعداد مردان [illegible] بیشتر از
زنان است مزاج دموی و بلغمی بر استعداد وجودی مرضی اثر آید
عارض کلف در بسط حرارت [illegible] که اعظم [illegible] کلف و
کلف تابش آفتاب [illegible] الراحة [illegible] سکره و [illegible]
بعض امراض طحال و رحم مانند ذات الریه و مرض [illegible]
و ورم صفاق و ورم جنب و [illegible] صورت و وجع مفاصل
حاد و [illegible] این مرض [illegible] و بقول [illegible]
[illegible] که در میان مرض [illegible] [illegible] اگر چه [illegible]
[illegible] ❊

اما علاج — [illegible] حرارت [illegible] اولا [illegible] که [illegible]
[illegible] مانند اخراج دم [illegible] و در [illegible]
[illegible]

۵۲۲ مگر در صورتیکه نبض بسیار ضعیف شده و هم توسط نبض باید فصد و تقلیل
دم بعد استنباط [illegible] [illegible] یک یا دو بار از [illegible]
فصد است و باید [illegible] اشتهای [illegible] و بخصوص در جوانان هر روز یا هم جایز
است نهایت احتیاط [illegible] فصد از بازو کردن و بعضی از مصنفین فصد صافن
[illegible] و [illegible] و هم [illegible] شریان شقیقه را [illegible] دانند و زالو را
علی التحقیق بهتر آن است که آنها بعد کم کردن [illegible] بینداز [illegible]
[illegible] از آنکه [illegible] دیگر بعضی او [illegible] که [illegible]
[illegible] جاری شود و این طریقه بهتر از [illegible] و
[illegible] زیاد است [illegible] و بعضی از مصنفین ترجیح میدهند
[illegible] را در [illegible] و در عوض [illegible] از اخراج دم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] مانند [illegible] و [illegible]
[illegible] بخصوص [illegible] و [illegible]
که منع کننده [illegible] بلند [illegible] و [illegible]
[illegible] پشم [illegible] و [illegible]
آن [illegible] که [illegible] و هم چنین استعمال [illegible]
[illegible] بار [illegible] و [illegible] بار [illegible] اول
[illegible] [illegible] بعضی

٥٢٣ مصنفین معوض اکلاده کرد و ستهای اکلاده حاره [illegible] نماینه که دستها را

در آنکه یا در مطبوخ بابونه گرم و مبدم فشار [illegible] و بعد از آن

اکانه که علامات خراب و [illegible] رو با شتداد [illegible] ضد تشنج

[illegible] در این حالت [illegible] فاتر [illegible] انقلاب

[illegible] ثانیه تا چند دقیقه و چون علامات اخلاط [illegible] ضعف

و [illegible] شوند که ولیس [illegible] بر فشار دماغ باز [illegible] دماغ

[illegible] اگر در ابتدا [illegible] از رفع شده [illegible]

انفع [illegible] معرفات قویه مانند [illegible] در اطراف و در

پشت گردن [illegible] در پشت گردن کشند

و [illegible] تراشیده با روغن [illegible] تدهین نمایند [illegible]

نمایند [illegible] مانند [illegible] بمقدار منقسمه و تدهین روغن

[illegible] در صدغین و در [illegible] و در پشت گوشها [illegible]

اکثر به بار ده [illegible] نقاهت [illegible] لازم است [illegible]

از [illegible] بناید شد ؛

التهاب ورم مزمن [illegible] — مرض [illegible] بسیار نادر [illegible]

صورت [illegible] بعد از آنکه در [illegible] تا کنون علامات تشخیص

[illegible] و علامات خاصه او معین نگشته و این مرض [illegible]

نیز

٥٢٤ [illegible] با [illegible] آنکه دماغ در [illegible] و [illegible]

در [illegible] تمام [illegible] زیاده دیده [illegible] که در آن فصل به تفصیل [illegible]

[illegible] ؛

ورم [illegible] نخاع — ورم [illegible] نخاع و دماغ [illegible] ورم [illegible] و ام الرقیق

نخاع [illegible] که به تنهائی [illegible] و [illegible] بعضی [illegible]

مرضا ورم [illegible] همراه [illegible] با ورم [illegible] دماغ و بایین [illegible]

[illegible] این مرض را ورم [illegible] نخاع و دماغ نامیده اند ؛

تشریح مرضی — علامات تشریحی این مرض مانند علامات [illegible] که در

ورم [illegible] دماغ مذکور شد مانند [illegible] ام الرقیق [illegible]

[illegible] ابتدا [illegible] شبیه [illegible]

و [illegible] او [illegible] شبیه [illegible] که [illegible]

[illegible] شبیه [illegible] حاصل [illegible] و [illegible] این [illegible]

[illegible] نخاع بیشتر از سطح مقدم [illegible] که در این سطح

مقدم [illegible] نخاع [illegible] و [illegible]

که [illegible] سطح او نرم شده و چون [illegible]

ام الرقیق [illegible] از روشن [illegible] همراه [illegible] و ورم

[illegible] نخاع در عمق [illegible] و [illegible] که [illegible]

۵۲۵ مخصوصاً اگر مبتلا شود از مرض فقره و در این صورت نعمت کمالی از ران
است و دیده شود متصل در طبقه مشیمه بهم و با آنکه طبقه
اوکلر و چنان نماید که ضخیم شده است و اگر بدقت ملاحظه
نمایند معلوم می شود که این ضخامت بعد غشاء مخاطی تحت اصحاب
و بدخلقی مخصوص مشیمه ندارد و شاید که التصاق مابین مشیمه و ام الرقیق
بهم رسد و با آنکه ام الرقیق منفصل شود از نخاع و آبی که درجی
همراهی نماید با ورم ایلی دماغ علامات تزریقی کمتر مشاهده
شده و نیز از بعضی از اشخاص بدین نوع بهلاکت رسیده که
هیچ علامتی در دماغ جز قدری نخاع در ایشان و اندکی خلط
در مشیمه ملاحظه شد و [illegible] ورم ایلی نخاع
و دماغ بهلاکت میرسند آثار تقدم در بعضی از آلات تنفس
مخصوصاً ریه [illegible] خفقان [illegible] و هم در مشیمه
مفاصل و بیضه هم دیده شده است بزرگ شدن مهره
و سنگ و نرم شدن مخاط آن و هم دیده شده است بزرگ
شدن و نرم شدن طحال و آنکه ورم مبتلا شود از تغییر
عظم [illegible] کنند با ورم ام الغلیظ و هم مبیوالید مشاهده
شده بدون تغییر عظم ام الغلیظ متورم گشته که ؛

اما علامات

۵۲۶ اما علامات و رفتار مرض ؛ ابتدای این مرض عموماً دفعی و به تندی
بهلاکت میرساند چه در بعضی از اپیدمی ها بعضی اشخاص دیده شده که با صحت
و قوت مزاج دفعتاً حالت بد داشته اند و در چند ساعت بهلاکت
رسیده اند قبل از آنکه تغییرات آنطور روی داده باشد و با علامات
بعضی علامات مقدمه مانند قشعریره و صداع و وجع در اطراف و حبس البول
و عسر البول و تهوع و قی ظاهر گشته و با چون این مرض اکثر همراهی کند
با ورم ایلی دماغ در ابتدا علامات [illegible] علامات دماغی
و درک مشاهده نگردید و شاید که علامات دماغی پیدا نه بروز علامات نخاعی
دیده شود و در صورت [illegible] درد گردن [illegible] بهم باید
در طول فقرات [illegible] متعدد باشد در کمر یا در پشت مخصوص
گردن که شدت نماید به واسطه حرکت و فشار بر موضع و سرایت کند
باطراف و عضلات پشت متشنج گردد و این تشنج گاه
بقدری شدید گردد که قوس تشکیل کند که اپیستوتونوس گویند و این
تشنج باشد که بطور متقطع یا آنکه بطور دائم که رفع شود پاره گاهی
کم یا کم [illegible] واسطه حرکت مریض و هم [illegible] کمتر بعضی از
عضلات دیگر بدن مانند تشنج عضلات مضغ [illegible] و
ساق اطراف عالیه و سافله [illegible] نشان [illegible]

٥٢٧ باقی است و شاید که ضعف در حرکات آنها بهم رسد یا آنکه رعشه منتشره

و جای جلد گاه بدون زیاد گشته که با بدن فشار یا با علت کرد

مریض بگرید و در آید خاصه در اطراف و عضلات شخص مریض و منقبض گشته و

مبتلی در ابتدا کم و بعد ضعیف گشته و شاید که بطور کلی تب و جلد کم

و حس دارد است و حرکت مقارن گشته و ادرار یا بدون اراده

دفع شده یا در مثانه جمع شده حبس گشته و این حبس البول در بعضی

ضلع مثانه است و التهاب آن است همراه می نماید علامات ورم

دماغ بعضی صداع و هذیان و اغما و دوار و التهاب نخاع مدرک

مخصوص که بثورات صغیر در جلد ظاهر گشته مانند تب محرقه و ب

و لکه های حصبه و پتیشی واقع و زرد و زخم و عرق محترق و ورم و

شده است ما نقرا یاس در نخاع و زیاده عظم تحدب صورت از علامات

مخصوصه این مرض که باید همیشه ملاحظه کنند وجع در خلف فقرات و

تشنج کزازی و بیدار شدن حس بدن است و این علامات با آنکه در بطون

دارد بروز کند اما لازم در التهاب نخاع گشته و این علامات شدید

در ابتدای مرض دیده شده و یا چون چندی بگذرد در این علامات

بر تمام کم شده و بتدریج اشتداد یافته در بسط شدت تشنج با از

عسر التنفس مریض بهلاکت رسد و نیز اوقات این تشنج و تمدد

ما نظام

٥٢٨ ما نظام آخر باقی مانند و شاید که در اشخاص مزمن تجدد و تشنج بدان منتشره

و نبض کوبنده و این استسقاء و نبض اخف محلی مانند سنگ قلعوی ماست

و یا

اشتهاد و دوام - عموماً مثل بیشه مرکب است و این اشخاص شاید که به

ضعیف یا مدت یا در چند روز تب و بعد عموماً از یک تا سی هفته

دوام دارد و هم دیده شده است که تا سه ماه روز طول کشیده و تخمیر

مرگ گشته است گرچه بعد از عود مرض ما نقرا در نخاع و حصول تحول

در بعض اوقات دیده شده است که رطوبت منتشره در میان اغشیه

از مابین فقرات بیرون آمده و در میان عضلات ظاهر صورت

قبول گشته و نمایان صورت هویداست که نبض و استسقاء و التهاب کم

شدن فشار بر نخاع کم می شود و لیکن تا حال مشاهده نگشته است که این

اشخاص صورت صحت مریض گشته و از آنجا که بندرت صحت که

یا به مدت مدید هزال و ضعف در بدن شان باقی ماند

و تا کنون صحت و تکمیل در این مرض دیده نشده است و از

صورت از زمان مرض تا حین چیزی بیشتر نگشته است

تشخیص مرض - تمیز این مرض است و مشتبه می شود مگر با کزاز و ورم

مرهم نخاع که در این در صحبت علامات بیشتر که سبب تمیز و تشخیص

٥٢٩ مرضی می‌شوند و هم گفت و هم چنین بهترین علامات ورم اصلی
نخاع و دماغ از تقویت بواسطه علامات مخصوصه او است
که شبیه کف ما کان عشق ولی بعد از رفع نوبه اغلب بیست در
طبیعت مرض باقی می‌ماند ٭

تقدمة المعرفه — بیمار مبتلا که در بعضی از اپیدمی‌ها
در صد نفر هشتاد نفر هلاک است و بر خطر مرض می‌افزاید به پایان شدید و تشنج
عضلات حلق و علامات تقویت و پیچش و ناتوانی ٭

سبب — در جوانان ۳۰ مرتبه بیش از زنان مرض ظاهر شده بعد از
بلوغ تا سی سال بیشتر از سایر سنها بروز می‌کند بخصوص از بیست
و هشت تا سی سالگی است بر خلاف در اشخاص متمول و صاحب منصب
بر خلاف در اطباء بخصوص در بعض ازمنه حادث و عوارض کثیف از اثر
سرما و تغییر هوا و بعضی از علامات سبب معموله او معلوم نیست
بعضی اطبا که بعضی از جهات خطر مرض را معلوم عوارض کثیف
و میوه خوردن قائل شده است بر اینکه این مرض مسری است
ولی این مسئله هنوز تحقیق نشده است ٭

علاج — فصد تام و موضعی با هم بخصوص حجامت و در انتها
اول تا فرج است استحمام در آب فاتر یا گرم دوش حالت
مانع

٥٣٠ مانع از فصد شده منشأ پرنده بر حسب فقرات ملکه بینداز نه و جلب
جلب شدن رطوبت هزینه آشتی [illegible] ملح زیبق وارد و او
مانع است و هم چنین مستعمل است بلی ایشان استعمال فصد و شمع کثیف در
انگلستان و فرانسه داغ با آهن سرخ در نادر دو دو فقرات در ۳ یا
موضع و یا تجزیه های حرکت و ضماد های خردل با اطراف و استعمال
شمع اما بیانیه مجهة حصول اطفاء و هم چنین مستعمل است مسکنات
مانند الکهول که از ابتدا در روز از شش گرم [illegible] تخفیف
استعمال کنند و هم چنین است شش [illegible] و طرفیه تا جایی که بر
تجاوز است بعضی از جهات که اینهم [illegible] از قوی [illegible] کمیات
عظیم و نتیجه اش تجویز کنند می‌کنند ٭

اما ورم دماغ آنسفالیت — اگر چه لفظ آنسفالیت جاری است ورم
آنکه از مادّه عصب را که در جوف جمجمه است ولی عادت
بر آن جاری شده است که از ورم دماغ جز ورم منتشره
دیگر که در آنده که حلقه را اطراف حاوی و ورم نخاع ممتده
به علیحده در فصل مشروح تنها به ذکر مبیداریم ٭

تاریخ و تقسیم مرض — بیان تاریخ این مرض مشکل است زیرا که
در ماقبل اطبای ایران و عالم [illegible] نامیده اند و لکن

۵۳۱ متأخرین بعضی معالجین رفع اشتباه بعضیهم از بطوریکه بالا
تشریح عملی را بیان کرده اند و نیز ورمی که بواسطه احتقان مقدم
شده است بکار می‌برند و از وسعت موضع معلول تمام وجود
یا موضعی هم در صورتیست که جسم نرم سطح دماغ بنماید و وجه
آنکه جسم گلوله چه در حقیقت از ورم زیاد بیان شد از قسم
او هم و دیگر خواهم نمود که بعضی مرکب با هم مشاهده و در حین
حیات تشخیص او ممکن است و موافق آنکه ورم در دماغ بزرگ یا
در دماغ کوچک یا در ریشه آنها واقع باشد هر یک اسم مخصوص
داده اند که اگر ورم در دماغ بزرگ باشد سربرایت می‌نامند
و اگر ورم در دماغ کوچک باشد زلبلیت و اگر ورم در
ریشه باشد مروسفالیت می‌نامند ❊

تشریح مرضی در مقام اول در جرم دماغ در موضع متورم
نقط نقاط سرخ بهم رسد و چنان می‌نماید که خون داخل بعضی
از عروق شعری گشته است گاه از راه‌ها ... و هم چون طول در
مرض بهم رسیده باشد امیری پیک ... موضع را پوشانده و نیز
دیده شده است که سرایت بهم ... بکلی و این مرض گاهی بسیار
در عالم اطفال رنگین ترا از عالم سفید است مختلف می‌گشت ...
یا جگر

۵۳۲ یا جگر و در این صورت نادر است که اختلاف تغییرات در جرم دماغ
در حال تغذیه او بهم رسد باین نحو که موضع متورم متنبه و حجم
و رنگ حجم او معلوم گشته بواسطه فشرده شدن و نازک گشتن
نرم شدن ... بموضع متورم و جرم دماغ تقلیل صلابت
یا شکننده‌تر گشته یا آنکه بکلی نرم گشته و چون ... در این احتقان
خون بخارج عروق نشر کند سورت ... گاهی ... یا آنکه
داخل جرم فضای شده و با او منضم گشته در بعضی ... به
مقداری که در بعضی جاها ... و ... که این حالت را ...
سلکه شعریه می‌نامند که از قبیل ... مذکوره ... در مقام اول ...
و شکننده گشته یا نرم آلوده است در مقام دوم که انتقام نرم شدن
جرم دماغ صلابت طبیعیش کم گشته و گاه بدل گشته
آب رقیق که ... آب ... متبدل گشته و چون
او در این صورت ... و ... این ...
... نرم شدن دماغ ... باشد که جرم دماغ
نرم شده باشد بدون آنکه قرمز گشته در درجه سیم ...
... بواسطه ... گاه در وقت
التهاب ... و گاه در بعضی از مواضع جمع شده

۵۳۳ صورت شده همین گفته و چون ورم حاصل گفته لون قرمز تبدیل کم
شده سفید کدر یا زرد در رنگ یا سبز رنگ گشته و هم شدن
رنگ قرمز در ماده رمادی بیشتر از ماده سفید است و هم دیده
شده است که لون دماغ بی رنگ و سفید تر از حالت طبیعی شده
است بدون آنکه چرک حاصل شده باشد بلا اینکه چون چرک حاصل
گشت و جوف در زمره ما بید است در بعضی از جاها جمع شده
دمل همین گفته که حجم آنها گاه بقدر تخم و گاه چون گردو هم تا
تخم مرغ گشته و این دمل همین گاه بیرون و بواسطه مرتبط با ام
دو غشا و گاه کیسه آنها را احاطه نموده و از اجزاء دماغ
جدا نماید و آنجا که دمل تازه نباشد تر از ماده در دماغ نازک
شده سبز یا زرد در رنگ گفته و این قسم بوضع دیدنی حاصل
تموج حاصل گشته و چون شرط گشته زیرا بی شبه
بر نشید خارج گفته و آنجا که دمل تازه قبیح جوف او بی
نه ده و بیست و بلند است و اجزاء دماغ که نرم گشته است محفوظ
است با ریم و آنجا که قدیم بود جوف او پوشیده شده است از
غشای کاذب شبیه بغشای محاط و این غشا حاصل شده است از
طبقات صفیه و قطعه ای غشا نرم بعد از آن ریم دمل

الف دارم

۵۳۴ روز او از دو مرض هم دیده شده است و حجم دماغ مجاور
دمل گاه پر خون و گاه زرد و مزعفر رنگ است و قدام او یا بیشتر
حالت طبیعی است یا کمتر و این دمل ها باشد که همراه کیسه با
خلط اللات چنبه در بعضی از آنها صلب بوده و برخی دیگر یا غشیت
ملتحمه از آن جمله است قرحه عظام رگی بعضی قرحه عظم مجری
الاذن همراه کیسه با دمل قسمت وسطی دماغ و این دمل انتقال
یابد با بطن دماغ گوش و مایه چرک متعفن گشته و بعد گردیده
است حصول مثل این از ورم دماغ و این اخبار بسیار نادر است
و ورم حاد اکثر از دماغ کوچک و نادر است در حصول او و بعض
از مصنفان قائل شده که به آنجا که از دماغ که صاحب حق گیرد است
نسیج ماده رمادی بیشتر مستور گفته و دمل نمی در وسط دماغ دیده
یافته گفته در قسمت وسطی و در این صورت باید اقرار نمود که
ورم در ماده سفید شروع شده گفته است در ابتدا ۰
علامات تشریحی ورم مزمن دماغ عبارت از علامات است بدین که
که در ورم مزمن هست چه گفته یا نرم شدن سفید دماغ که محفوظ
با ریم بود و دیگری دمل و دماغ همین حسب این حالت نمیز گشته اند
و علامات نکته محفوظ و ورم مزمن از علامات و بعضی از نجات

٥٣٥ آلات جراحات ملم دماغی که هم بطور عادت دیده شده اند
بسیار نادرند و از علامات آنها است بر طرف شدن قوتها از
جرم دماغ و ام الرقیق و مشیمه مجاور و این جراحات اغلب
پوشیده شده اند با رطوبت سپیدی لیفی و خونی یا از غشا عنکبوتیه
و یا بالمره از غشا صلب یا عظم قحف که ولیس اند بر تقارب جراحت
و این جراحات بطول زمان حاصل شوند و بتدریج سرایت
کننده با جزائیکه مائل یا آنکه تنبل متجوی و یا زهم شده بعضی

علامات ورم [illegible] ورم جوهر دماغ باشد که بعضی از و
بدون مقدمه بروز نماید از عارض شدن تشنجات و تمدد که از
دعم از آنکه محدود باشد در یکی از اطراف یا در نصف بدن یا در
صورت و هم در اطراف و با اغلب اوقات جودی بسیاری
بعد از بروز علامات مقدمه از علامات مبیدم بعضی
چنانچه چند ماه یک روز یک یا چند روز صداع جزئی یا عروض
عارض گشته سرسنگینی و دوار و طنین روی دهد و مریض بعقل
یا کسل باشد و در وقت تشنج عوض که کرامپ باشد که محدود
در یک عضله یا دو عضله و تمدد و گاه [illegible] در یکی
از اطراف یا در نصف بدن یا در جمیع اطراف و گاهی
عرصه

٥٣٦ عسرت در تکلم پدید آید بعد از بروز این علامات ضعف و کم
شدن قوت ارادت درست و بخصوص به پاین و اختلال تخیل و اختلال
روی دهد و قوه حافظه نقصان یابد و اغلب حواس زایل شده
صورت و چشم متبدل گشته و در همین وقت اطراف بالطراف متمدد
شده و بعد از آن ضعف گشته حس جلد کم یا زیاد گشته و در این اوقات موضع
گاه ها تشنج عارض شده و بعد مبدل بفلج و عدم حس و قوت
گشته و در این حالت نبض باشد که کاملت طبیعی باشد و یا
سریع گشته و حرارت ملمس باشند و آنچه در ورم این مذکور
شد زیاد گشته و یا کمتر از مراتب سابق گاه قوی و گاه ضعیف و
نیز روی دهد و بعد تشنجات و تمددات بدون زیاد شدن حس بدن
رفع گشته قوه حس و حرکت [illegible] گشته و این بطی
بطور و یا آنکه با تمدد و تشنج متواتر گشته و گاه
این علامات یعنی تشنج و فلج معاً عارض شوند با این طور که
یا فلج و در تشنج و یا بعکس و شاید تمام شده انگاه
روی دهد و سبع گشته و عسرت در بلع بهم رسد اذا
و بر از بدون اختیار دفع شود یا آنکه ادرار در مثانه بند
بالمره شده تنفس سریع شده و هم مریض بهلاکت رسد

۵۳۷ و یا آنکه مرگ بسبب صدمهٔ یا از جملهٔ تشنج روی دهد و این هر گاه
دفعه در صدمهٔ جمجمه تشنج غالب در هنگام اول مرض است یعنی پیش از
آنکه فلج یا استرخاء عارض شده باشد و چون ورم ملتهب بر دماغ وارد
شده باشد مریض می‌تواند بهلاکت رسد قبل از آنکه طبیب
بعمر [illegible] او نماید غیر آنکه تشنج و تمدد عارض شده باشد در این
صورت چونکه قدری ضعیف گشته عقل و شعور و [illegible] و مریض در
بیست و چهار یا چهل و هشت ساعت آخر حیاتش با اغماء و اختلاط
و استرخاء نگذاردش کشته شود در این صورت چنان می‌نماید
که دماغ از صدمه کاری [illegible] هر چند متأثر گشته مگر آنکه [illegible]
مانند شئ خارج دیگر در او اثر کرده و بواسطه فشار موجب
هلاکت گشته و باشد که رفتار مرض بسیار مختلف گشته که نه بیان
و اغماء و تشنج و استرخاء و غیره شود اما هم گشته و یا آنکه فشار
بلکه رفع شده چنان نماید که مریض صحت یافته است و [illegible]
این حالت بهنگام آخر مرض [illegible] شده است و علامات
ورم دماغ که بیش از عرضه باشد و ورم صحیح دماغ نشده
بهم است و اثر از علامات سیل نکرده موضع تقدم و [illegible]
آنکه ورم بجهت رسیده است که [illegible] سیلان دم دماغ [illegible]
و یا ام

۵۳۸
و یا ورم او نرم و یا ورم خاص گشته

دوام و شمار مرض ضعیف ضعف در صدمهٔ جمجمه اول یا دوم بهلاکت
می‌رسند در [illegible] دوام مرض زیاده تر می‌شود در این صورت عقل
مدتی مختلف نیم نمی‌آید و تشنج است اگر [illegible] طاری و
شدید [illegible] و حالت استرخاء و فلج اگر چه سبب شان بطی
ملحق شده اما از ابتدای مرض بروز کرده و صداع و ورم مزمن و [illegible]
[illegible] در حالتی که دیده [illegible] کیسه باشد علامات مانند
حالت حادی است بلکه ضعیف تر و رفتارشان بطی‌تر باشد
و نادر نیست که نه انتشار تمام کشته [illegible] و در این صورت
مرگ از [illegible] حدف مرض رو میدهد و یا از امراض لازم [illegible]
[illegible] و لیکن بندرت دیده شده است که مرض ملتهب شفا
گشته است و بواسطه تحلیل و یا دفع [illegible] شفا حاصل می‌شود
مگر بواسطه تحلیل و در هنگام اول که هنوز ورم حاصل شده است
و یا آنکه دماغ نرم و مجروح شده باشد و ملتهب گشته باشد
شدن جراحت بیک [illegible] غشاء صلب در حال جراحت [illegible] لبته
که [illegible] اصلاحات بعض ایران کرده و در این
صورت می‌توان گفت که مرض ملتهب شفا شده است

۵۳۹ زیراکه عصب لذا این مرض مادام که حیات تمدید یابد در عضو
بالهم بیدا کنند و ساو شان مختلف گردد و تا حال دیده
نشده است که وقتی دماغ بواسطه جذب یا خارج شدن
خلطی ثقیل گردد پس که ریح بواسطه تهیجی عظیم خارج شده
و مریض موقتاً به بهبودی حاصل کند ولی عموماً نخواهد گذشته
که هلاک گردد ۞

تخفیف مرض — علامات تمیز حالت ورم دماغ و غشیه
از ورم اینی ولی ورم سابق تمیز حالم [illegible] از ورد اینی
باین که در ورم اینی صداع و اختلال عقل و علامات تحرک
تغذیه و هذیان و حمی اشتداد و فتح [illegible] و تشنج عصب
از همه اطراف بروز دارد و حالی که در ورم دماغ صداع
و حمی ضعیف است و [illegible] و از ابتدای مرض عارض گشته ملتهب
گردد [illegible] بتر زیاده و از [illegible] علامات ورم دماغ تمیز
حالم [illegible] از سکته زیرا که در [illegible] مرض عروض علامات و نباش
[illegible] و فرق [illegible] از احوال حالم [illegible] دماغ مرض
شباهت بالهم [illegible] از ابتدا به تغوشه زیراکه عروض
[illegible] صداع و دوار و طنین و [illegible] و هذیان [illegible]
و [illegible]

۵۴۰ و [illegible] شدید در تغوشه هم [illegible] بروز دارد و طبیب
تمیز این دو مرض را [illegible] از آنکه علامات مخصوص تغوشه
که در [illegible] بروز دارد و [illegible] سفینه در [illegible] مفقود [illegible]
[illegible] علامات مخصوصه مرض مانند [illegible] و فتح در یک سمت
یا در اطراف بدن و احوال [illegible] که در تغوشه [illegible]
[illegible] و علامات تمیز حالت آنکه ورم در چه جزء از دماغ
است [illegible] علامات [illegible] که ورم در یک سمت باید
[illegible] اطراف زیرا [illegible] ورم جزء دماغ [illegible] صورت شکل
و تشنج و فتح [illegible] طرفین [illegible] ولی [illegible] و علامات چه
اختلالات از طرفین بروز کنند همراه کنند با ورم طرفین
دماغ ۞

لقوة المعرفه — [illegible] مرضی است که خلطش با [illegible] زیراکه
مرضا هلاک [illegible] و [illegible] شفا یابند [illegible] دوام
[illegible] با [illegible] مانند [illegible] و [illegible] تشنج از
ابتدای مرض بروز کند خلطش [illegible] باشد ۞

آفات سبب — [illegible] ۳ مرتبه [illegible] از زنان بروز کند
[illegible] و شروع [illegible] از [illegible]

۵۴۱ ها و غم دارد چه همه جمله حدوث این مرض نشسته و مجاری شقاق بواسطه ضربه و سقطه
بر رگ اکثر اتفاق افتد و افراط در حرکات و مجاری نخاع از ورم باطل و خارج گردد
و فرقه عظیم حجرات گوشت پاشیدن بعده گفته‌ام ؛

علاج — مانند آن است که در ورم این مذکور شد و تسهیل الوجه ضد
ورم و رقیق ... و چون ضعف زیاد نخاع یعنی آنکه [illegible] ازو کسب مفقه
و یا آنکه مرض [illegible] ثقل موقات تقویه مانند سهولات وغیرها
و دواء [illegible] و شحم [illegible] در روغن بینداز ؛

ورم جوهر نخاع که بفرنسه میلیت نامند — تعریف آن مانند که تقاطع
مرض را شناخته و در کتب اطباء چیزی از این مرض مذکور نشده
است و چنانچه [illegible] نیست که معلمین [illegible] یافته و جه تحقیق
بیان نخواهم کرد ؛

تشریح — این مرض مانند آن است که در ورم جوهر دماغ بیان شده و
چون رفتار مرض در این جا [illegible] بسیار است که [illegible] تشریح
[illegible] و [illegible] الف [illegible] در ورم [illegible] نخاع
و [illegible] و [illegible] و [illegible] دیده میشود
[illegible] و نرم شدن جرم نخاع همراه [illegible]
یا حجم شدن آلت در موضع بسیار است که ورم [illegible] نخاع [illegible]

محدودات

۵۴۲ محدودات بیک از علامات و بروز آن بیشتر در پشت و بعد از عنق و کمر
کمرگاه است و نرم شدن آلت شروع می‌کند از [illegible] که در مرض است
و گردش از اطراف [illegible] که مرض مرکب است یا ورم
و نرم شدن نخاع یا در جمیع جرم او است و یا آنکه محدود است
بیک از طرفین و یا در سطح مقدم و مؤخر در صورت اول جمیع
جرم نخاع مرنم شده تا در حقیقت [illegible] فاصله ما بین خود او
و [illegible] نخاع هم میرسد و این حالت [illegible] آنچه معلوم [illegible] قبل
از آنکه [illegible] نخاع [illegible] روشنی [illegible] بواسطه حس [illegible] و از
علامات ورم مزمن نخاع تحجر و [illegible] و [illegible] شدن او است ؛

اما علامات و مقدار — [illegible] ابتداء مرض بدون مقدمه [illegible]
او و بواسطه علامات موضوع است از حد رسیدن و [illegible] حرکت
نخاع و تشنجات [illegible] در اطراف [illegible] و [illegible] اطراف
نیز [illegible] موضع مقدم ورم [illegible] مذکور شده است که گاه ابتدا
مرض همراه [illegible] با [illegible] صورت [illegible] حرکت
[illegible] و گاه [illegible] تشنج [illegible]
از مرض [illegible] نقطه از [illegible]
باشد که مدام [illegible] و یا آنکه [illegible] بواسطه [illegible]

٥٤٣ بر روی زده اند یا گذشته و یا در وقتیکه مریض به پشت خوابیده باشد
و گاه اعمال این وجع منضم شود به ضربانیکه تند است که در آب
یا گرم یا بسیار سرد فرو برده باشند بروز مواضع معلوله سبب [illegible] گردد
منتشر در [illegible] شود و جای دیگر در بسیاری از مواضع جز آن
جاهای حرارت و برودت جاهای دیگر شود و علامتی که
وجع موضعی که دال بر موضع معلول است نقل او جای دیگر
بروز میکند که گاه از فشار هیچ وجع موضعی [illegible] بیابد
با بر جاها و گاه هیچ ربطی با این وجع موضعی ندارد و این او
جایی گاه در اطراف سافله و در سفر عقب [illegible] الناحیه
باشند و با هم باختلاف در بعضی از نقاط بروز نمایند
مانند [illegible] یا و غیره و از علامات اولیه عوارضی است که در
بدن و در سیر اعصاب [illegible] اما [illegible] که فالج او
[illegible] و ابتدای فالج [illegible] از اطراف سافله است که از
پایین بالا سرایت کند و این فالج هم در اعصاب [illegible] در
اعصاب حسی است و [illegible] مختلف باشد که فالج در [illegible]
اعصاب حرکی [illegible] فقط در اعصاب [illegible] بیند
است و در این وقت ادرار صعب یا بی اراده دفع شود
[illegible]

٥٤٤ علامات از برای آن و [illegible] فالج مختلف باختلاف موضع
معلول چنانچه اگر ورم در جهت خلفی یا [illegible] نخاع از اطراف
سافله و مثانه و مستقیم تجاوز نکند ولیکن اگر ورم در عمق باشد
جمیع علامات مذکوره [illegible] و فالج حس و حرکت در اطراف عالیه
نیز عارض گردد و ظاهر است که عضلات خرد بزرگ نفس
مختل شود و [illegible] بقدر کفایت منبسط نشود و حرکت
تنفس [illegible] میگردد [illegible] و [illegible] علامات عارضی
شود و وقتیکه ورم در قطعه دماغی نخاع است علامت وجع
شدیدی [illegible] و فالج عضلات آن موضع و [illegible]
[illegible] و [illegible] و تشنج عضلات صورت [illegible]
و [illegible] و گاه [illegible] از آب و این علامات [illegible] گردد به
[illegible] گاه در یک طرف بدن باشد و گاه [illegible] طرف
و ورم نخاع میتواند که [illegible] با علامات [illegible] همراهی بکند
و [illegible] و عطش و [illegible] و [illegible] عارض شده [illegible]
ورم نخاع در هر نقطه که عارض شده باشد که در ابتدا تشنج
و [illegible] حس و حرکت در [illegible] معاً عارض گردد و
گاه شدت آنها در یک طرف بیشتر از طرف دیگر است

۵۴۵ وگاه ابتدای بروز آنها در یک طرف است و بتدریج سرایت بطرف
دیگر نماید و هم بندرت مشاهده شده است که تمام اعضا ابتدا
در سمت اعلای بدن بروز نموده و بعد سرایت بطرف سفلی نموده
هم دیده شده است که فلج دفعتاً طاری شود ؛

دوام و انتهای مرض — اینکه ورم در جهت عنقی نخاع در ضمن روز
منتهی بهلاکت شود ولیکن چون در جهت ظهری یا قطنی شد چند هفته
دوام خواهد داشت و انتهای بهلاکت یا بواسطه ارتفاع [illegible] مرضا
و عسر تنفس حاصل شود و یا بواسطه عارض شدن ناتوانی در هضم
که همه برودت گشته مانند عجز و سرایت و تب و ضعف
در این صورت ناتوانایی هم حاصل گردد که اگر جلد بدن
را پاره کنند یا بسوزانند مریض هیچ حس نکند و بسیار باشد
که مریض مشرف شود و در این صورت حس کاملاً صحت پیدا
نموده و حرکت بتدریج در عضلات بهم رسیده و از شش هفته الی دو
ماه مریض صحت یابد و اغلب مرضا که در صورت حاد عارض
بهلاکت میرسند که اگر ماندند از کمر پایین مفلوج گشته و
بعضی از این مفلوجان میتوانند بواسطه عصا راه بروند
و بعضی دیگر بر روی پا بتوانند بایستند ولی بیرون رفتن نتوانند
الخ

۵۴۶ و حرکت ممکن و در بعضی دیگر با وجه تا مدتی حرکت ننمایند و اطراف
ایشان لاغر گشته و رطوبت [illegible] بماند و در بعضی اعضا
عضلات مفلوج بتدریج هزال یافته [illegible] از مرگ و
تشریح نخاع معلوم شد که قطعه معلولۀ نخاع نیز بهزال یافته
یا اینکه متحجر شده است و یا اینکه نرم و کثیف آب گشته مانند
اینکه در صورت حاد دیده میشود ؛

تشخیص مرض — وجع و صداع اعم از اینکه بدون علت باشد یا اینکه
از فشار و ورم بفقرات عارض گشته و همراهی کند با تشنجات و
فلج که در یک سمت یا دو سمت باشد بدون اینکه اختلال در
مشاعر بهم رسد دلالت میکند بر مرض نخاع [illegible]
[illegible] مانند موضع علیل نخاع [illegible] حرکت [illegible] نماید که علت
در انتهای مقدم عصب است یا در انتهای مؤخر و اینکه فلج در
یک طرف بدن باشد دلیل آن میشود که مرض در یک طرف نخاع
[illegible] است که فلج در همان سمت معلول بهم رسد و [illegible] ورم نخاع
از ورم [illegible] نخاع [illegible] که در ورم [illegible] و [illegible]
و تشنج در عضلات فقار بهم رسد و حس جلد زیاد گردد
که در ورم [illegible] نخاع مشاهده نشود و هم در ورم [illegible]

۵۴۷ تنقیه بلغم جالی نموده و ورم تحلیل رود استرخا و فالج ۞
لقدمة الموخره — صورتست که باخلط و هرچه محل ورم بالا تر باشد خوفش
بیشتر تحلیل نبود که هرگاه ورم در قطعه عنق باشد اغلب مهلک
و اینکه در قطعه قطنی باشد هرگاه مدت بدیدن از نزد مرض مانند
ظهور نماید و استرخاء عضلات تنفس ولیس بر برگ ... باشد ۞
سبب — اغلب اینست که از اعراض حادث کرده بدون سبب معلوم و باشد
که از ضربه یا سقطه بروز نماید و هم عارض شود از ضعف و رطوبه
زیاد رفتن ... چون شخص هم بار ... در ... حفظ بگذارد
و هم عارض شود از مرض فقار و بروز ... یا ... در جوف فقار
و فقار ... ۞
علاج — مانند آن است که در صورت حادث ورم ... مذکور شد
بجوش ... موقوف ... جلدی که ... تخفیف یا فتن ورم
و بواسطه فصد و غیره ... در جانب فقار در طرفین زیاده
از ... به محل ورم نماید و ... استعمال ... بنفع
مانند ... بمقدار ... یا ... کنند اورا یا ...
یا ... سمت ... بنوشانند و
بعد ... فقار ... بر هیز تام و الشربه
بارده

۵۴۸ بارده و مسهلات برقی بکار برند و چون مرض مزمن شود
از ... در طرفین محل ... مانند ... و آب ... گرم
بر ... فقار ... و استحکام در ... آنها ... گرم
نماید و لازم است ... مریض و ... او در بستر
بر ... نمایند ۞
آماس ورم عصب — که ... مانند ... منکر ...
عصب ... و ... بخلاف عصب ...
و ... عصب ... کند و ... بواسطه ... و
تجربه در ... که هم بخلاف عصب و هم ...
که آنها ... که ... و ... که ورم در
بخلاف عصب باشد ... و ... و ... چون
در ... عصب باشد ... و ... عصب ...
ده ... ۞
علامات — وجع شدید در مسیر عصب که شدت یابد بواسطه
فشار ... که عصب ... باشد بواسطه لمس ... تند ...
و ... و ... عصب متورم ... که در ...
عضو ... در حرکت یا در حس و حرکت ...

٥٤٩ بهم میرسد و دیگر استرخای عضو ... و هرگاه موضع معلول
عضو بواسطه ریم برطرف شود یا پس از رفع ورم آن زائل شود ؛

تشخیص مرض — شبیه شود با وجع عصبانی و تمیز حاصل شود از آنکه
در اوجاع عصبانی ... نیست و وجع گاه شدت نماید و گاه رفع
شود و هم در وجع عصبانی بخلاف استرخا ... و ... ورم
عضو همراهی نمی نماید و وجع مدام که از فشار شدت نماید
و ... بفتح شود ؛

تقدمة المعرفه — مرض ... با خطر نه از آن است که صورت
هلاک ... شود بلکه بواسطه استرخا و ... که بعد از رفع ...
مدام باقی می ماند ؛

سبب — عارض شود بواسطه ضربه و سقطه و ... بر
عضو و از داخل شدن ... خارجی در جرم آلت ؛

علاج — مستعمل است ادویه ضد ورم بخصوص ... موضعی
و استعمال ... حاره و استحمام در ... و تدهین با روغن
... و سایر ... و ... ورم رفع شود
و استرخا یا ... در موضع ... ذراریح ...
... در ... عضو نمایند ؛

در ورم آلت

٥٥٠ **در ورم آلت** ... **اول در ورم غشای ... الف** ...
... و ... از ... که ... از ورم ...
... مخاط ... منقسم ... و ... و زکام ...
زکام ... و زکام ... و این قسم ... در ... جداگانه ... ذکر ...

تشریح — ... تشریح این مرض را ... و علامات صورت
... آلت و ... بالفعل ... و در بعض جاها ... شدن
و شکننده ... آلت ... و گاه ... که ...
... که ... مخاط ... و گاه ... کف
... الف ... ؛

علامات — در ابتدا ... که همراهی نماید با خارش در ... الف و ...
... و ... بعد از ... رطوبت رقیق ... از ... حادث ... کف
و صورت ... منخرین ... و ... شامه کم یا فانی ...
و در این ... بعضی علامات ... که از ... جسم ... و ... دیگر ...
و ... در ... و ... کنه ... صداع در پیشانی
بهم میرسد که ... بواسطه ... شدت ... و ... از ...
... و ... که ... مراعات ... کنند
... و ... شده ... و ... از ... ارشح ...

۵۵۱ صورتش از دیار سیلان آن کحه و چون مدتی کرایت کوف مع کثه
و چون دو صنه حال کحه و کاه مقداری بر آمده شد و غلبه احوال در ان
شد غلبه افات علامات ز کام بعینه علامات سوختن جدول
و باشد که همراه کحه باکی لب و عدم اشتها و حمی ضعیف و تقطیره و جود
لب از عرق یا به بعد خفت به علامات مذکوره ظاهر سیده و اکثر عارض شود
بعد رفع شده و دوم سبب رطوبت منتشره از بینی ظاهر شده که سفیده یا سبز یا زرد
رنگ شد و بوی مخصوص کنه شبیه به بوی منی و این رطوبت بعد از
خارج شد و سرفه خشک کوبیده صورت ضیق در کحه و بایان اوا
شغنس از بینی منقطع و صورت ضیق کحه و این تغیر صوت از
ابتدای مرض عارض کحه و بواسطه آن خاطر و تنگ شدن حلق و ان
شدن حلق در طفلی رضیع و بواسطه تنگی حلق نفسشان زنده است و با
بواسطه بعضی علامات بر خطر در آنها بروز می کند که در وقت ورب
لابد و دهنشان گشوده مانده عمل تنفس منقطع و صورت احداث صوت
کحه و بواسطه اضطراب و گریه معلوم میشود که حال و صح نابینه و
چون پستان بدهنشان گذارند اضطرابشان زیادتر گشته علامات اضافه
در ایشان ادر ریه زیرا که تنفس از بینی یافت و در وقت مکیدن
بواسطه شیر از دهان هم نفس نمی کشند و از این قرار این اطفال مع
الالتهاب

الالتهابی بواسطه سرایت و عدم توانائی رفع آن بسیار مضطرب شده و ۵۵۲
برفور اگر بطور دیگر غذا داده باشند نزد ایشان به هلاکت میرسند و بعضی
قسم از زکام حاد که از سرایت احوال دهان و حلق عارض کحه و بلغم
تا مدتی ملازم آن است که رطوبت رقیق و زرد و متعفن از بینی خارج
شد و گاه همراه کحه با بروز قرحه های در داخل بینی و افزایش
آن و قسم دیگر از زکام است که همراه کحه با جراحت و چون این نوع
از زکام فقط در مرض مزمن نوعی از مشیمه اسهال است عارض
کحه در بیان مرض مذکور توصیف اعراض مفصل فرنگی ذکر شده
رفتار و دوام و انجام آنکه کحه از بینی به حلق تجاوز کند و غالب اوقات
انتقالش عادی است و باشد که شدت و ضعف در او ملاحظه کحه و در وقت
شده است که بطور نوبه در اوقات معین عارض گشته و از شدت کحه
رفع شود و باشد که دفعتاً در هر دو طرف عارض شود و غالب در یک
طرف است از اطراف دیگر است و گاه ابتدا در طرفی بروز نماید و
در وقت رفع شدن در سمت اطراف دیگر عارض کحه و اشتهار این
مرض غالب به تکلیف است و گاه بازمان در اطراف و کهول اشکال شد
شد و اما در اطفال رضیع باشد که صورت هلاکت کحه
و در زکام مزمن عموماً رفتار و حس مزمن کحه و لیکن حس عرفی

۵۵۳ نه ضعف بلکه به جای ثقل در صماخ اولیه حیك رطوبتی از مجرای
خارج می‌گردد که اغلب رنگدار یا زرد یا سبز رنگ است که گاه بدبو
و گاه متعفن است اگرچه چرك در مخاط نباشد صدای آن اشتهای تغیر
باید که از اطراف زدن و از آوازخواندن زود خسته شود و هرگز هم از
با مجاهدت عمومی مانند تب و غیره نشانه‌ای از دوام مرض طولانی و بیماری
است و اثر بدشت ... و یک هفته یا دو هفته طول کشد و باشد
که در جمیع حیات شخص مبتلا بدین مرض است بدون که ضعیف ... ذهن
بهم رسد ؛

تنجّف — در صورت حادی التهاب ندارد حفظ طبیب باید
بداند که این مرض نوعی از مرض دیگر است مانند ... تنجّف
زکام در اطفال ارضع بواسطه حمرت در گلپین است و این
حمرت در گلپین باشد که از بدو خلقت دهان باز ماند
یا بجای الف یا از لبان است از مناخیر آلات بدین ...
آنها معلوم می‌گردد و مدد زکام ... قدری ... و ...
آنکه ... آن ... و تنفس اطفال بواسطه دهان است
که باز می‌ماند و ... ممکن است بشرط آنکه شیر را با قاشق
بدهند ... باید ملاحظه نمود که درصورتیکه عمرت ...

از بدو

۵۵۴ از بدو خلقت باشد می‌بایست از ابتدا در کودک ملاحظه کنند و بچه‌ها
که بدان گرفتارند چنانکه بچه شیر میخورد و به عسر البلع عارض شده دلیل
بر عروض زکام مزمن است و زکام هم مرض مشتبه کند با اسهال
... الف و در ... الف صدا بتدریج ضعیف کند و
رطوبت ... یا به و ... رطوبت بکشد و از
... الف ... می‌کند و از ... قصبة الالف
... بواسطه ... و از رطوبت مخرجه تمیز ...
طبیعت مرض زیرا که هرگاه رطوبت ... و متعفن است دلیل ...
آلت ... است ؛

تقدّمة المعرفة — خطری ندارد و مکرر در اطفال رضع ؛

سبب — استعداد مخاط بلغمی برای قبول از سایر اغشیه مخاط ...
اگرچه ... در جمیع ... دیده شود و لیکن ... اطفال و شبان ...
و گاه بطور ... در تغییر هوا و در ... سخت
و زکام هم ... اطفال ... است و ... مسکن در ...
دارد و از بسته شدن ... و از ... کرد ...
و از ... انفیه و غیره ؛

علاج — ... صدای شدید ... و ... حرکت ...

٥٥٥ کند و اندک اندک احتراز کنند و اغذیه و اشربه ملایم لطافت رطبه و چون ازالت
حدت شده بود ایراد لعوق و بینی که دهن بادام با روغن بادام شیرین نیز
چون بینی بسیار خشک شده بخور با ادویه ملینه نافع است از قبیل حلبه و غیره
و در طفلی رضیع که بینی چون مرض شده است داشته باشد و نمیتواند پستان
گرفت با قاشق کوچک تکرار شیر در دهانش ریزند و سعوطات
ملینه از قبیل آنچه حاره با اطراف اندازند و در هوای ملایم نگاه دارند
و اینها در زکام مزمن حاصل باید رفع سبب تعفن و اشربه موافقه
مرض نظیر برد و در ابتدا بخور از ادویه ملینه و بعد سعوطات از
و اسطوخودوس نافع است و چون باین معالجات رفع نشد مثل …
درشت کنند اندازند ❀
اما زکام با عفونت — که بعضی آن را مانند … از … پیدا
که همراه است با عفونت و بیکاری الانف بعضی از مصنفین بر آن شده
اند که همراهی کند با عفونت و لابد که بینی … و عفونت
بکنند و یا آنکه سبب عفونت مرض دیگر باشد مانند زکام مزمن و بد خلقت ❀
علامات تشریح — غشاء مخاط ضخیم و متورم و سطح الدیه ملتهب گشته بواسطه
رسم متعفن از آنجا حاد … کنند و بعضی از مواضع برافت
کنند و این جراحات عمیقه تر شده بواسطه حمل و بعد دو …
وصورت

٥٥٦ وصورت که بعضی از آنها بسیار صغیر و فقط در تحت غشاء مخاط واقع شده
و بعضی از آنها بعمق … قصبة الانف است و بعضی دیگر واقعند در حجاب
بینی و جوف مخاط … عظام … و عظم قصبة الانف و گاه جراحات
بسیار بزرگ … که بعضی از آنها فقط در تحت غشاء مخاط واقعند
و بعضی دیگر از مخاط تا … جراحت بعظم انفیه که صورت … و
… و اطراف آن جراحت … و … شده
شده … که … شده و … جراب
الانف … معروف است و گاه …
است بیشتر شده عظام … و عظم و تجویف قصبة الانف
… و … از بینی … ❀
علامات — که همراه … مرض … زکام حاد …
… و علامات …
از زکام مزمن ندارد و مریض … بینیش گرفته و ترشح
غلیظ زرد یا سبز رنگ … از بینی خارج کند …
در جوار بینی … ابدا … و چون بینی …
بواسطه … که ملحق به مخاط باشد …
… بکنند و گاه … کنند … ترشح کنند

۵۵۷ و ورم لثه این عرض شدید او یا بود باین واسطه کندن بعض عضو یا لثه
و اینکه مرض اشد بعد رطوبت محوجه خوان آنکه و متعفن باشد و ...
هم که در وقت اخراج نفس از مجرای بینی بیرون آید این تعفن را
نماید و این تعفن که [illegible] یا مطبوع است بسیار است به تعفن
که قسم از لثه کرده و باین واسطه امراض را [illegible] یابنده
[illegible] اینکه ورم کرده کند عظام یا بعفونت بینی آنست
تغییر شکل ظاهر سازد [illegible] کند و چون با انگشت
بر موضع [illegible] صوت [illegible] نماید آنکه در استقصا لحم
[illegible] کند بواسطه تغییر [illegible] عظام مخروطی
بینی و [illegible] که این عظام از عظام [illegible] جدا شده از
مجرای بینی یا از جراحت در جلد خارج کند و در این صورت بینی
فرو رفته و نقطه او بلند شده [illegible] مخروطی بینی میدهد

رفتار و انجام — رفتار مرض بطور [illegible] غالب شدت یافته
چنین صورت [illegible] ظاهر [illegible] و [illegible] مرض [illegible]
[illegible] زمان [illegible] تغییر [illegible] اگر چه [illegible] از [illegible]
و [illegible] صورت [illegible] مزاج [illegible] که مریض [illegible]

تشخیص — اینکه علامات [illegible] بگرفته یا بینی [illegible]

زردیا

۵۵۸ زردیا [illegible] و [illegible] علامات تمیز حالت مرض از [illegible] تعفن
بینی هم علامت ممیزه نخواهند بود زیرا که چنانچه سابق هم ذکر شد در
سایر امراض بینی هم [illegible] و تمیز مرض بواسطه [illegible]
بینی است با اینکه مریض را در مقابل روشنائی بدارند و [illegible] را
[illegible] که [illegible] مجرای بینی [illegible] و جراحت [illegible]
ملحوظ کند و هر گاه با این قسم هم تمیز مرض حاصل نشد باید
[illegible] مریض [illegible] قدری [illegible] کنند شبیه [illegible] بدون [illegible]
داشته باشد و آنرا [illegible] مجرای بینی فرو کنند بقدری که ممکن است و [illegible]
آهسته [illegible] بطوریکه [illegible] با [illegible]
[illegible] اگر جراحت نباشد [illegible] هر گاه جراحت [illegible]
[illegible] کنند و این [illegible] باید در موضع از قصبة الانف
[illegible] که [illegible] است چرا که [illegible] در این [illegible]
و بباید دانست که [illegible] این [illegible] بسیار [illegible] و هم [illegible]
[illegible] تمیز مرض [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] در قصبة الانف و بعد از تمیز جراحت باید
تمیز طبیعت مرض [illegible] چنانچه [illegible] باشد و رطوبت حاصل
تغییر [illegible] باشد و [illegible] تعفن کنند معلوم است که جراحت [illegible]

۵۵۹ سهل هضم لطیف و اینکه وضع غذا و رطوبت خون آنکه فراهم باشد
و تعفن کند باید فهمید که آیا سبب مرض ترشح مانند کوفت یا خنازیر است
تقدمة المعرفة — اگر چه حیات در خطر نیست ولی مرض متعفن
و نامطبوع است و اغلب صحت حاصل کلی می‌شود
سبب — اکثر اطفال هم با هم قبل از ده سالگی مبتلا به این مرض میشوند
دارد در شبان و گاهوا و با شیر که از پی لعاب او و از جهت عفونت و خنازیر
رزها مستعده مرض انه و بعضی از الف عد از سیرون آوردن گیاه
الف و بعضی از الف در خنازیر بود و کوفت مرض است
علاج — در اینکه علامات خارجی از آن است صد و صد استعمال باید
و سوفات لطا رنز و موضع بو لوشینه و کلید ملینه و ضماد دان
ماه عقد شده جور الف را مدد خواهد نمود جهت استعمال کحیات ملینه
آنها را روزانه با دست و جوش علامات خارجی بلکند و با ادویه
ضد تعفن مانند کلرور دو شو یا کلرور دو سدیم یا این طور که نیم مثقال
از این ادویه در پنجاه مثقال آب ریخته چند بار استشاق کنند
و هم مرکزان روغن رز سفیداب قلع یا زرنیخ در سه قسمت شقیقه
و موضع مالیده و عمال اگرچه سبب مرض کوفت با ثبات است
زیبق استعمال کنند با این طریق حلول شش نخود صبح و عصر تا ۳ کف
یا نبات

۵۶۰ یا نبات بچهار مثقال خوب حلول نموده در روز هفت و هشت مرتبه
مانند الغنیه کشته در هم یا خیلی شستن با حلول در شکنه که
مثقال و نیم از آن در صد مثقال آب حل کنند به مجرای انف و شش
از این محلول را در یک مثقال آب ریخته با آب دوکش است نیز
و همین ادویه مستعمل است که نفی و در وقتی که سبب مرض کوفت و
در اینجا استعمال کنند ادویه زیبقی سابق مدخله که بعد از این مرض
در مرض کوفت مذکور خواهد شد و اگر سبب خنازیر باشد ادویه مقویه
و ملینه لطا بر نز و از این الحد رفع نقش موضع مجروح را با منقاش
کرد مانند اعم از آنکه با قلم مو یا با محلول او با این طور که شش نخود
از آن را در شش مثقال آب حل نموده با قلم مو بر جراحات بمالند یا با آب
ارزون که مزنند اینکه مرض بالخصوص رفع نقش ازان رفع تعفن با ادویه
معطره در روزی پنج شش مرتبه استشاق کنند و کیفیتش یا فلوس که
پیر است با آب زیاد و بواسطه آب دوکش پر یک نخ نیشته و از این شربی هوا
متعفن که در جوف بینی است با آب بیرون آمده رفع تعفن بینی کنند
الماء در کوش — که بفرانسه اوتیت نامند عبارت است از جمیع اورام حاده
و مزمنه کوش و منقسم میشود بدو قسم خارجی یا قسم داخلی کوش مطابق نام
و غدوار خارجی کوش باشد یا در مجرا از درون و بواسطه از قدار منقسم

561 کبار و بزنی ۞

اما علامات [illegible] در ورم حار خارج گوش تب حمله گرمی پر خون و سرخی
و ملتهب متهیج گشته صورت انداد حرارت گوش گرم و در این صورت
این عارضه بسیار شباهت تمام بهم رسانده منفعل حافظ و باشد که در بیرون
بعض جاها ریم پایه آید هم بعض دملها و اجابت ماشرح کرده
بعضی از اجزائات که بواسطه ریم این عارضه از عظم یا غضروف کرده
جدا گشته در اینصورت بهم رسیدن اجزائات مانند گرم کرده صاف بیرون
کند آن ورم و ملتهب گشته و باشد که عارضه حارض ملتهب و برطرف کرده
و در ورم داخل گوش مانند کرده که الآن بنا کنند و اوقاتی
و خارج و جاهای حلقه و جوار استخوان شده است ازانکه ازین
خاطر کشیده و متهیج و ورم و جدید و در این کار طیف اهل علم گرم
ریزد طبیعت و نیز بار ریم بالای و ورم کرد است عرنا شده تخفیف عطا
تخفیف در صورت ارزان مرض که مولوم است سیلان ریم گوش
مسیلان صورت عروق از اذن مانند عرق لطف بعض توکلها عرض
طبع و دیگر انهار گوش بوا شده و باشد که سعدوم که ادراک اسطقسات
وبعض از عظام ریم لطفه بخصوص عظم حلقه و عظم حجر و در صورت ریم
شدن عظم حجر مرض بهمراهی نماید بالغ از امراض دماغ کلام اتفاق
سیاه و

562 سیاه و کنند و کثیف و خفیف نرم گشته و دیگر گفته اهریمه که انحصار است
راهی میان گوش در دو باشد که در خیف گوش نفوذ الیاف اهریمه
و این الیاف گاه بکدر میل که جمیع ضعف گوش را بر طرف کند و فی شیء
کرری کرده ۞

علامات و رشد در ورم حار مجرای خارج گوش درد شدیده نزد
احتمال حرارت و درد خارج گوش با جمله زیاد گشته که بر خصوص میل الف حال و
جمع در گوش و درد و ورم و بهمراهی نماید با طنین و آواز و جوش
بعض ملتهبات باز کرده بسته شده و قوام عرض زیاد گشته رطوبت با سیاه
رنگ لطف و باشد که زیاد از حالت طبیعی متورم کرده و ابیض است
فتح کرد و در حقیقت مجری منجمد باشد که کل سفید گشته و بواسطه مجرای گوش
ورم الآن حاد و ورم عارضه حارض کثیف با این جمله یک از دو طرف
ریم و هم از گوش خارج گشته صورت کرم کرده و مقول از
حالت صلبیه مانا نمی بواسطه رطوبت و فتح است بلکه در وقت
بعض بودن کوتاه و کثیف می باشد که از اطراف گوش داخل مجری گشته
از آنجا که مرض شدید جمل حرارت بخاران و وصل شد حس گشته
مجری تنگ شده و بعض جاهای آن به بار ریم و هم جاهای مجری ملتهب
و جلد که در اول قرمز و ملتهب بزودی از طرف سیلان نماید

۵۶۳ یا ریم در آن نیز از صماخ گوش را که یکی موضع ورم نهد دلیل باشند
ورم ترکه نیز نامیده اند و این ورم باشد که سالها دوام کند بدون
آنکه از جلابه آن دیگر تجاوز نماید و یا آنکه صورت ثقبه پرده
صماخ گشوده باشد که بواسطه اثر آن ورم سرایت بمجرای
داخل گوش هم بدماغ کند و باشد که علامات و مشابه رفع
گشته ولی چون با آینه گوش نظر در داخل کنند ببینند که صماخ
او متغیر مانده و رطوبت سبز رنگ نصب در مجرای گوش جمع گشته
و صلابت بهم رسانند در نوع دیگر ورم ملتحم بنا گشته بسبب
سرایت نفخه ملتحمه گشته سواران صورت وجع شدیدی عارض گشته
جوییدن و حرکت و اثر سرعت حرارت صورت ازدیاد وجع گشته
و قوه سامعه از اطراف تحلیل کم یا بالمره بر طرف گشته و بواسطه آن غشا دینگ
شدن یا انسداد او حس طنین و صداهای دیگر بهم رسد و اغلب التهاب
همراه کنند با تب و صداع در نهم روز و گاه که وجع گوش شدید بود و رسیدن
عصبانی مزاج باشد هذیان روی دهد بحران روی نهد از روز سوم یا چهار روز
علامات تخفیف یابد و ملتهب گشته سیلان ریم پدید آید متعفن که بعد از چند
روز قطع گشته و گاه قطع سیلان ریم نگشته و مجرای تبدیل یافته شده
و صدمه گشته قدیم مزمن گشته صدو خفا و نا و بواسطه فشار بر غشا صماخ
صورت

۵۶۴ صورت وجع شدید گشته ؛

اما علامات ورم حاد در ورم حاد غشاء صماخ این مرض ابتدا می کند دفعتاً
و بواسطه وجع در عمق گوش حادث و از اینجا سرایت کند بفوق حلق و کهن و
همراه گشته با طنین و اصوات مختلف چون بواسطه آینه گوش نظر
بصماخ کنند غشاء مذکور سرخ و صاف نبض دانه ها متورم باشد
و فرو رفته بواسطه او بر طرف شده محل شفاف نقطه مطرقی محفوظ گشته
و قوه سمع ضعیف شده تب بروز نماید و ترشح وجع منقطع گشته و چون
معالجه نمایند تخفیف یابد یا آنکه هیچ معالجه نکنند ریم در آنجا گشته از گوش ترشح
نکند و ضعف سامعه ترقی نماید ثقبه ضرور در غشاء بهم رسد که اغلب
بر زاویه آن بقدر ثقبه که از فرو رفتن سنجاق یا سوزن بهم رسد
باشد که بقدر تخفیف گشته و علامات مرض شدید جهت فاسد جزوی زیاد غشا گشته
بر طرف گشته و حواس اطراف ثقبه نفوذ داخل نکنند و جاییکه علاج ثانیه
نکنند علامات رفع و وجع و طنین بر طرف گشته و ماتحت او ازدیاد
یابند و بواسطه آن حاصل شده در غشاء بهم میرسد و هم باشد که غشا بتدریج متعفن
یا عظم شده بطلان قوه سمع فاذا نفع ؛

علامات در ورم حاد باطن الاذن این مرض اعم از آنکه در گوش باد
اول گوش به بدون وجع آن دو جای خارش و حکه در

۵۶۵ عمیق کردن تنفس که همراهی کند با طنین و کردن و تشخیص این مرض که بواسطه
دخول گشتن در تجویف سینه و دیدن بقوت است و دهان باید باز کرد
سوزن مریض را ... و به مریض بقوت ... زیاد
نفس و در دهان ... حال ... در ... و ... گاه
و بواسطه ... شدن ... این مرض ... التهاب
... در ابتدا ... و ... این مرض ...
... در اورام حلق و ... و ... در ...
در ورم بطن و خارش ... و ...
مرض وجع بسیار شدید است و همراهی کند با ... و ... شدید و اضطراب
و ... همراهی کند با ... و ... یا ... و ...
مرضی که از علامات ... و ... واسطه ... و ...
باید ... و ... و ... و ... این مرض
... بواسطه ... و چون ... در اطراف ... بواسطه
اسکولتاسیون ... که مریض بقوت نفس خارج کند و ... از
... گوش ... کنند ... یا ... و ...
... که ... در ... اذان باید ...
... اخبار ... خارج شدن ... از ... خارج اذن ... ملوث
گردن

التهاب

auscultation

۵۶۶ گردن پرده ... و گاه از ... دهان ... و ...
... و ... دهان ... که زائده ... موضوع گشته
و ... سوزن آمده ... و ... در حرکت
... و ... شدن ... از ... بواسطه آن است
که در این مرض ... نیز مبتلا است و باید دانست
که چون ... از ... زائده ... که چون طبیب ...
... از اطراف ... پدید ... و ... به ...
... چون مریض ... بقوت ... نفس کند ...
... مرض همراهی کند با ... چنین ... ملوث ...
... از اطراف ... پرده ... ملوث ... و ...
صورت ... یا اطراف ... و صورت ... صورت ...
... ام و التهاب مرض ورم ... تا ... و باشد
که ... تمام ... و چون ... بگذرد ... منش
... و ... که ... خارج ... شبیه ...
... که ... بواسطه ... تنفس ... گردد
... و چون ورم در بطن ... تنفس
... و ... که ... الات ... بهلاکت رسد

۵۶۷ علامات [illegible] — ورم مزمن گوش یا صلابت و یا [illegible] که
از ورم حار و مانند ورم حار این مرض نیز و آنچه که [illegible] در مجرای
خارج یا در بطن دماغ یا در غشاء [illegible] پس آنکه مرض در مجرای خارج
خارجی در مجری ظاهر دیده و وجع کم و صلب [illegible] قریب
شده ثقل سامعه ظاهر [illegible] و قیحه ورم حار [illegible]
بازبان شده باشد [illegible] در گوش ظاهر و جلد [illegible] او [illegible]
هموار [illegible] سمع [illegible] و [illegible] از این [illegible]
نه تمام و مرض [illegible] عبارت از [illegible] و ثقل سامعه [illegible]
که ورم [illegible] گوش [illegible] و [illegible]
[illegible] و باشد که [illegible] و در این صورت [illegible]
بر [illegible] از مجرای خارج گوش بیرون آید و ورم در
بطن دماغ [illegible] زایل [illegible] زیاد [illegible]
و مخلوط با پارچهای عظم [illegible] از [illegible]
[illegible] کند و آنکه عظم [illegible] علامات دماغ [illegible]
از آنجمله [illegible] ورم در مجرای [illegible]
و ضایع شدن [illegible] صورت [illegible] که صورت
به هر صورت [illegible] و چون [illegible] عظم [illegible] زیاد [illegible]
دماغ

۵۶۸ دماغ [illegible] یا از [illegible] و در این صورت یعنی در [illegible]
ورم کرد [illegible] بد [illegible] یا [illegible] او [illegible] علامات ورم گوش بر
طرف [illegible] میل [illegible] به آلت دیگر

تشخیص مرض — آنکه ورم مجرای خارج گوش باشد [illegible] آن [illegible]
از [illegible] در [illegible] در [illegible] از [illegible]
آینه گوش ورم [illegible] ورم مزمن او [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] و [illegible] که آینه گوش [illegible]
[illegible] گفته آنکه [illegible]
[illegible] شدت وجع [illegible] علامات دماغ [illegible]
ورم [illegible] و [illegible] در ورم گوش اگرچه وجع [illegible]
[illegible] در [illegible] گوش [illegible] و شدت [illegible]
[illegible] و [illegible]
ورم [illegible] ورم گوش از وجع
[illegible] آن [illegible] که در وجع [illegible] درد [illegible]
شده و بعد از [illegible] رفع [illegible]
[illegible] در ورم وجع [illegible] چون [illegible]

[illegible] ؛

تقدمة المعرفة — ورم مجرای خارج گوش خطر ندارد و تا باشد که [illegible]
سامعه بود ناقص کند مرض خطرناک [illegible] چون کرایت [illegible]
و به بطن اوسط گوش [illegible] و چون ورم مجرای خارج گوش بود
[illegible] علامات آنکه ابتدا آنست عسر الطلوع [illegible] باشد و پس
[illegible] با علامت [illegible] یا ملتقب شدن آن آنکه ورم در بطن
دماغ باشد همیشه خطرناک است چراکه [illegible]
[illegible] ورم به غشیه دماغ و جرم دماغ ؛

سبب — علامات [illegible] در طفلی و [illegible] و مشهور است که در [illegible]
صاف‌تر [illegible] علامات [illegible] که در [illegible] صاف‌تر [illegible] از گوش
خارج [illegible] ندارد و [illegible] سبب
[illegible] شدن عظم گوش است مانند آنکه در سایر عظام [illegible] علامات
[illegible] ورم گوش علامات [illegible] در [illegible] از اعراض مانند
و آبله و [illegible] و سل و [illegible] بواسطه اسباب [illegible]
اثر [illegible] در گوش و [illegible] شدن [illegible] در او [illegible]
بدانکه در گوش کننده شیخ الرئیس و بعض دیگر از متأخرین [illegible]
قائل شده‌اند که ورم بطن دماغ [illegible] گوش [illegible] از [illegible]
دماغ

دماغ [illegible] در او و [illegible] در رساله [illegible]
که ورم دماغ [illegible] ورم گوش [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] در [illegible] ورم غشیه دماغ
علامات [illegible] گوش در آنجا ؛

علاج — چون ورم [illegible] و در مجرای خارج بود [illegible]
[illegible] که [illegible] شده [illegible]
گوش [illegible] با [illegible] باید [illegible]
[illegible] کننده تا [illegible]
و چون [illegible] شده [illegible] باید تا
[illegible] و [illegible] که ورم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و چون [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و در ورم بطن دماغ [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و چون [illegible]
بطن دماغ [illegible] باید [illegible] از [illegible]
و [illegible] از ملتقب [illegible] و [illegible]

۵۷۱ صلابت و ما لوراء کلفن بچرده صاف اسهال و اوجاع بعد از
گشودن ثقبه است که خارج شدن ریح ۲ نیند و بواسطه هم گشودن
بطلاف حلول و اما که بحقن از آنها بیرون در ورم ترله بجوار فارح
گرده است اما که از تا لفات بجهوی از حلول لوزینا ند
وجع و جها بدن و منیات در گرده ش نزارد بلکه از ماندن
درحوف سد شده و باعث اشتداد ورم گشته و از منجر شدنش ساه قارح
شدن ریح که هر صاحب عرفه و ناف است مسکن خرای در پشت
گرده یا در پشت گشون و ما در ورم بطن الامعاء داخل گرده نی از
ملتهب شدن آن بریح منبع خار نجات ابیکف و تا فر است گشدن
خوش درپشت کلفن انجاکه عظم رحم شده باشد آنها سعد نجوی
آنهار تملیات وکلون نجوز انند و تحلل گشته و اما که درکلها
برای ورم بزن بطن الامعاء گرده گشته به بجوار سپاهی افراز آن ومده
درورم الثب ترم کننده وخارج کننده بول در ورم طلیقی که
بولینه نوبت می‌نمینه منصفین تا این زمان باسم نوبت اورام
صاحب رمی غشیه مختلف طلیتی می نامند و ما سیاقی گرده با ریت
وگرفتن درتحلیل در درطل در فریه که مدتی بحران
در تحلیل است این طلیتی مرض گفته مخفیه که ورم در غشیه مختلفه طلیقی
و در محل

۵۷۲ در محل مختلف او بعارض کلیه چنانچه گفته است که صحیح ارض گشته یا در حال توله
طلیه دریا در حال اطراد اوکه مانع تر شیخ وحبی عارض گشته در جرم طلیه یا دو
غشا مختلف لوله ها بجهوی در غشا دفعه و صحبه او و امتداد قریب که حرم در جرم طلیه
که ازان گفت نوبت نامیده طلیقی در اجاکه در غشا دفعه و صحبه باشد به لیث
نامیده طلیقی این دو قسم از ورم طلیه را که عارض گفته چه بصورت حاده و چه بصورت
از منه و نیز ورم طلیه را منقسم نموده اند باختلاف سبب چنانچه اگر سبب گفته از و
مقاصی نامیده باشد ورم طلیه مقاصع و هرگاه سبب گفته از تولی ورم طلیه
نوارگومند و ما چون در علامات این اقسام مختلفه فرق کمی است تمام اقسام مختلفه
اورام طلیه را در یک بحث ذکر و بیان خواهیم نمود بطرز نوبه که باسم بیرایت
نامیده شده است زیرا که ما اطلاع از جنس امراض تغییر تغذیه میدانیم و
باین سبب در بعضی که از ان امراض بیان خواهیم شد اصلاح مکاتیم نموده ❁
اما نوبت — یعنی ورم جرم طلیه ❁
علامات ترکیبی — در ابتداء حجم طلیه یا بطن و یا در یک موضع زیاد شده از خارج
مانند گشته قرمز لون او و این قرمزی یا مساوات در جمیع جرم طلیه است و یا
بعض از مواضع آن و چون طلیه را عمود گفته گشته مانند قرمزی که از قوام بیرون
و دولت باره بیشتر شده است و بعد از سطح الامعاء مختلف است و باشد که بطن نرم شده باشد و
بواسطه منقلب گردیدن لون این مواد نیز ماده مختلف قرمز شده ورنگ خون زیاد

Nephrite.

۵۷۳ در وقت تردیدن آلت بالا رفته را دفع شود و باشد که در میان این مواد پاره‌ای بنفش
از قطعات جرم کلیه بیرون شده و هزال یافته اند و لیکن این علامات غیر از
ماهیتش برآیت دیده با شیوع حمل چیزی بگذرد در ورم طحال گمعه و این علامات را
مشاهده کنند در ماهم قرحه‌ای که این رحم بیندارد نیز در میان طبیعت که جمع
جمع شده و صورت ریشه در ماهیت گمعه و جمع این دماهی از رنگ تحف تا
صدف است و باشد که چیزی از آن ها باهم جمع شده و بیرون آید گمعه و گاه
رحم طبیعت بر شیر نیز در میان آلت ... که در ورم طحال مذکوره و این ماده
در شیر نیز باشد که در بعضی از صور امراض مانند ... گمعه و این علامت غیر ماهیت
ثقل در ورم کلیه مفصل ... از اخلاط یافت شده است مخصوص در ورم
قرحه ... که حاصل شده باشد از ... ادرار و این علامت
مخصوص است به ورم کلیه و بیرون است ورم کلیه ... گمعه بعضی ...
شناخته ثقل از ... و ... آلت و بعضی از ... تعفن مخصوصه ...
در ورم مزمن حجم کلیه کمتر ثقل و هزال یابد و ... گمعه و ...
او خطوط ... مشاهده ثقل ... کلیه با ... و ...
گمعه که بلندی آن بواسطه ... آن جزء از ... بواسطه
بواسطه هزال آن جزء
علامات ورم در ابتدا تغیر عارض شده موضع کلیه ... گمعه و این ...

۵۷۴ کرد و متصل و عمیق است و گاه این وجع با حس ثقل مگر از فشار بر موضع
و این وجع با درد ... باید ... در این صورت در طرف ... از ...
و این وجع شدید ... از ... کمر ... و ... از ... بطرف ...
و این وجع که در موضع ... و ... برقرار است گاه ... باید ...
... و گاه بواسطه ... نیز ... به مثانه و ...
... که ... وجع در مثانه ... از وجع کلیه ثقل ... حجم کلیتین
... ثقل ... بواسطه ... موضع ... حجم
او معلوم گمعه و گاه بواسطه ... در وقتیکه ... ثقل
باشد که ... او را معلوم ... و ادرار در این مرض ... کمیت
و ... کیفیت تغیر یابد که کمتر از حالت طبیعی ثقل و ... که چندان
... ثقل ... در وقتیکه کلیتین ... در وقتیکه ورم
در کلیه باشد و ... ادرار ... آلت و بواسطه ...
و ادرار ... گمعه که ... ادرار ... باشد و ... بمقدار ...
ادرار ... غیر ... و گاه ... باشد ...
او ... کمتر از حالت طبیعی باشد و گاه ... و ... بار ...
از قطعات ... و ورم کلیه ... علامات
... که ... است ... و گاه ...

۵۷۵ با تغییرات چربی و بحران تغذیه مانند پژمردگی دهان و تهوع و یبوست و
بشدت مشاهده شد اغلب دهنهایان و [illegible] تری و سیاهی زبان و دندان.

انتهای و دوام مرض — ورم کلیه اغلب اوقات منتهی شود به تحلیل در تقویت علامات
مذکور بتدریج رفع شده بواسطه [illegible] صحت نماید و دوام مرض معمولا از
از هفت تا پانزده روز طول کشد.

علامات — انتهای مرض [illegible] و استعداد او در شب و [illegible]
[illegible] و بروز بعض علامات [illegible] شده است و [illegible]
[illegible] که [illegible] غالب از [illegible] منتهی دیده شود و هم [illegible]
[illegible] در صورتیکه ورم در [illegible] کلیه باشد و [illegible]
و [illegible] علامات [illegible] بیشتر هویدا شود ضعف
زیاد گشته ادرار سیاه رنگ و متعفن شود چون مرض [illegible]
یا [illegible] یا از تغیر [illegible] کلیه [illegible]
[illegible] ورم [illegible] و یا [illegible] کلیه و [illegible]
مرض [illegible] کلیه [illegible] شده و [illegible] و [illegible]
علامات که [illegible] حیات [illegible] کلیه باشد [illegible]
شده [illegible] از [illegible] در [illegible] کلیه [illegible]
ادرار [illegible] ضعیف [illegible]
و بدن

۵۷۶ و بدن [illegible] یا [illegible] اوقات و [illegible] ورم مزمن کلیه
[illegible] و [illegible] و [illegible] و تا [illegible]
که کلیه تا چه حد [illegible] تا [illegible] ادرار
و [illegible] ورم مزمن کلیه [illegible] و [illegible] و [illegible]

تشخیص و دفع در [illegible] — کلیه کمی ادرار یا قلیائی یا [illegible] آن [illegible]
در [illegible] و [illegible] علامات [illegible] این مرض [illegible]
مزمن او [illegible] و [illegible] قلیائی [illegible] ادرار و [illegible] که
باشد [illegible] خارج شده [illegible] که [illegible] شده [illegible]
و [illegible] آینده علامات [illegible] این مرض [illegible] که
[illegible] مذکور [illegible] در وقتیکه از [illegible] ادرار
و [illegible] قطعی و ورم [illegible] و [illegible]
[illegible] طریقه تشخیص [illegible] از [illegible] کلیه [illegible]

اما تقدمة المعرفه — در وقتیکه ورم [illegible] باشد و در [illegible]
[illegible] غالبا خطر ندارد و لیکن ورم در [illegible] کلیه باشد و یا [illegible]
[illegible] شده [illegible] از [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] هلاک [illegible].

اما [illegible] — در طفلی [illegible] در [illegible] مرض [illegible]

۵۷۷ لازمان بعضی از مصنفین بر آنند که کلیه چپ بیشتر مبتلا شود و
این قول چندان صحتی ندارد عارض شود صلابت و یا اینکه بی جهتی بواسطه
اسباب خارجه کسانیکه ضربی جراحت و ضربه و غیره عارض شود بواسطه و
امراض خارجه مانند ذات الجنب مع در کیلای و ورم مزمنه و لازمه شدن ادرار
حد حار رحی عارض شود در میان بعضی از امراض حاده و مزمنه مخوفی
در بعضی تعقیل سم و امراض حاره رحم و وجع مفاصل و نقرس ❊

علاج — در ورم حار اولیه فصد و مرهم موافق شدت و ضعف مرض
استعمال داده از فصد عام و موضعی و از پوشانیدن موضع کلیه با خرقه
و استحمام در آب فاتر و نوشانیدن اشربه بارده و ملینه و مسهلات
برحسب اینکه علامات تقویت و ضعف بدن دیده مقویات استعمال کنند
چون مرض مزمن شود اگر در ابتدا معالجات نکنند شدید فصد موضعی
نمایند و معرقات حلق مانند منضج فرارع و داخل بکار برند اینکه
ضعف ارای کلیه اولیه نتیجه و عدیدی ضعیف اعضای معوی دیده بعض از
مصنفین بر آن بوده اند که برای رفع کیفی حالت ملینات ادرار
موضعات دیده چه معدنی و چه نباتی و لیکن آنچه به تحقیق رسیده است
رای سزا اعتماد چندان نیست و لازم است که بدن را از زیر تا قدم
با لباس پشمین بپوشانند و در شرایط حفظ صحت بکوشند و مانع شوند

لازمکه

۵۷۸ لازمکه ادرار در شاشه زیاد بماند و هر طاعتی در جوار بول حابسه باشکه
مدد و وزن رنگ شده باشد در روز یک بار یا دو بار اطبا کسیتر بول
خارج کنند و چون حالت حاده رو بوسیع بواسطه حجامت رفع اوکنند
و ضماد اولیه مقویه را ترک نمایند ❊

اماکولیت — عبارت است از ورم حار و مزمن کیلایها و حوضه کلیه
و این مرض برگونه قسمت است یکی اینکه عارض شود بواسطه و قوع شئی خارج
مانند سنگ یا کرم در این فضاها و دیگر آنکه بدون این اسباب عارض
شود و یا این قسم اخیر بسیار نادر است ❊

علامات تشریحی — در صورت حاد بودن میبینند که تمام غشاء کیلایها و
حوضه ملتهب و قرمز و ضخیم و سطح الدخل مخملی و نرم و مجروح و گاه پوشیده
شده است از غشای کاذب و از نقاط قرحه گشته اند و اطراف رقیق نرم
نقص حفرات حوضه و کیلایها زیاد شده اند و مملو اند از ادرار مخلوط
با خون یا ریم و قیح در جوف آنها میباشد و مرض زمانیکه مختلف الحجم
و چون مرض مزمن شود رنگ غشای مخاطی سفید کمی و سطح آن
سخت شود که بالکلیه شبیه بورق کز انتشار کم و شاید که بدن خامت
که قصر کیلایها را مندفع کند و گاه دیده شود جمع او و بصورت
غلیظ تقرحا و خون این مرض آنکه شئی شود از وجود سنگ ریزه بوده

۵۷۹ در کیلدانها و در حوضچه و هم در بعضی از آنها مانند گرده که بعد
زیادی جمع شده باشند و اغلب اوقات بواسطه بزرگی حجم و صدمه گرده مجرای
بول حوضچه و کیلدانها متسع شده و هم بواسطه فشار ادرار از قسمت خارج
جدار گرده که ورم زیادت می‌کند بجرم طلیه و شاید که جسم طلیه متعدم کم شود
در اینصورت هزار [illegible] بار صورت طلیه بالدوزه مبدل می‌شود یک
کیسه خانه خانه دارد که هر یک از آن خانه‌ها متسع هستند از زرد و آب
سنگریزه و هر یک از این خانه‌ها مخصوص شده اند از کیلدانها که با بلند
راه [illegible] مگر بواسطه حوضچه و شاید که همین خلل در طلیه دیده شود
بدون آنکه سنگ در او باشد و اغلب این سنگ که سبب اول ورم بهم
میرسد در میان مثانه پیدا شده و آن را که هر که یک طرف باشد
است و بسیار آن است که آن سنگ در ... در طلیه بهم رسد و
طلیه که باین حد متسع شده با آلات مجاور ملتصق محکم شده
و شاید که خفقان او متصل شود با بعضی از اطراف مجاور یا با قولون و هم
طلیه چپ متصل گشته و با ضلع ورید و طلیه راست با دیگر
در اغلب از ورم مزمن حوضچه و کیلدانها چرک پیدا کند با وجود یک
یا ... مواد طلیه زیرا که ورم حوضچه و کیلدانها [illegible] با طلیه به
سرایت کرده بجرم طلیه و بر خلاف ورم جرم طلیه که بسیار
کیلدانها

۵۸۰ کیلدانها و حوضچه نسبت بدون آنکه تمام زیادی دقت نداده باشند
طلیه جمع شده و مریض صحت یابد مثل آنکه گرده که آب مبدل
شده است بیک کیسه لیفی و لحمی که در میان او کیسه‌ها است و
عروق طلیه [illegible] شده اند در این صورت مریض فقط با یک
طلیه زنده مانده است :
علامات ـ در ورم حوضچه غالب سبب ورم و خلل و پیدا شدن مرض بر خلاف
سایر امراض ابتدای مرض دفعتاً بواسطه ظهور علامات حادّه شدید
است که به درد قولنج طلیه مذکور ظاهر شده و باید دانست که مرض این علامات
بواسطه ورم حوضچه نیست زیرا که این در دفع سنگ با جای گرده آن
علامات هم بر طرف گشته و تا حین که در دفع سنگ مذکور به
علامات مخصوصه ورم بروز کند عموماً درد از شدت نیفتد و چرک
یکنه مگر بعد از آنکه ورم [illegible] که ناقص شده باشد در وجع کم شده و جز
بدون تسکین طبیعی در هنگام حرکت و ورزش و فشار بر موضع درد
ادرار مختلف است اغلب ترشح می‌شود مگر در صورتیکه در طلیتین ریگ
خفیف باشد در اینصورت بول قلیل است و در وقت خارج شدن کدر
است و اشتها نقصان یافته تهوع و قی و صفرا در روز زیاد
پیدا شده نبض کرکس بدن گرم و کسالت و سایر علامات عمومی

٥٨١ اما رفتار و شمار ریگ علامات آن چون شدت ... جای ... دفع گرده و ...
به عکس گرده ... تحت ... تیره ... چه تیره ... تحت
و ... با در موضع ... رسیده و موضع ... شود و این ...
شدن علامت ... کند تا بیاری از ... معلوم ...
... به ... الله و علامات ... اکثر و شبیه ... گرده
و در ... مقدار کم یا زیادی از خون دیده شود ... مدتی ...
... دفع شود ... اگر ... شفا حاصل کند و ...
که ... تمایند و ... مریض ... به واسطه ... و تحول ...
... رفتار ... و متغیر شده است ... که راه
... مثانه ... و در ... جمع شده صورت ... برآید ...
... و ... که به واسطه ... موضع حاصل گشته ...
... موضع ... شده ... طرف ... دال ...
... طرف ... شریف ... و مذکور ... که ... صورت ...
... که ... به واسطه ... سایشدن ... تکاهات
... صورت ... این ... به واسطه ... کند
بدون ... ادرار ... دیده شود و در ... ادرار ... و ...
... و ... به واسطه ...
کون

٣٠٣

٥٨٢ کون ریگ ... بر ... و ... به واسطه کیفیت ادرار در ...
... مرتبه ... به اتمام ... مقدار زیاد دفع ... حجم ...
... شود ... به واسطه جمع شدن ... حجم ...
حاصل کند و ... که این ... در ... و اشتی عشر و ...
در ... صورت ... از دفع ... و در صورت ... به واسطه ...
... علامات ... مثانه ... جای ... شود ...
... شود ... که ... مریض ... ...
... کثرت ... که ... و از ... خارج
شود و ... که راه ... صورت ... شقاق ... دارد ...
ران و ... شود ... علامات ... بجلب
این ... مذکور راه ... که ... دفعه خارج
شود یا ... موضع ... موضع دیگر ... صورت ... خروج
... موضع ... مریض ... حاصل کند و ...
... که به واسطه ... هلاکت ... در صورتی که پیش از
... شدن ... دیگر ... کند زیرا که تا
... شده است که ... که ... رسیده ... مثانه
... گرده ... در صورتی که ... که ... حاصل شود و آن

۵۸۳ اشخاص که شفا می‌یابند بایں طریق است که کلیه رقیق بزوال یافته متورم
یک کیسهٔ لیفی یا غضروفی که در وسط آن ریگ بحجم مختلف ... باشد لهذا
حقیقت شفا حاصل نشده است و ترشح ادرار بواسطهٔ کلیه سالم است که
اضافه حجمش و عملش مساوی کلیه ... واقع است که در این صورت
اگر ریگ در کلیه سالم بهم رسد که ... نماید و ... روز
طول کشد بواسطه بروز علامات مسمومیه و دماغی مستعد مریض بهلاکت
رسد این مرض اغلب اتفاق می‌افتد با وجود ... سفلی بواسطه نسبتی
که در میان اعصاب ... و نخاع می‌باشد ؛

اما تشخیص ورم — واضح که ببینیم وجه دقت باشد از ورم کلیه سالم و سایر
امراض او تمیز داده ... بواسطه شدت و وجع کلیه و شدت علامات
عامه و مجهولی و در ابتدا که بواسطه کم شدن یا قطع شدن ادرار
و چون ادرار خارج شود همیشه ترش و در ابتدا مخلوط است با خون
و مخاط و در آخر با ریم و ... ریم ... ادرار همیشه دلیل بر ورم کلیه
کهنه است زیرا که ریم ... حاصل شود در ورم حاد و مزمن مثانه
بارز ... مثانه ولیکن بواسطه
... تمیز ... ورم ... از ورم مثانه و هم
در ورم مثانه ادرار همیشه ... است و ... در ورم واضح

عسر البول

۵۸۴ عسر البول هم اغلب ... ریگ و اینکه وقتی ریگ باشد و گاه
... را ... تمیز ... بواسطه
کلیه و ... ادرار و اینکه وقتی در ... و در معده
و ... تمیز ... علامات شدیده در
... در ... کلیه و ... ادرار و ... ریگ در ...
... و ... که چون ... ریگ کلیه و مثانه با ...
... مثانه شده با ادرار ... که ...
... خارج ... شده که شبیه با ورم ... مثانه
... و ... و ... دهان و هم شبیه ... بدن و ...
... و ... علامات مخصوصه مرض ... خارج
ادرار ... بواسطه ... و طریقه ... و
علامات مخصوصه ورم ... از ... به ... تمیز این مرض
... ؛

تقدمة المعرفة — مرض ... خطر زیرا که اغلب ... کجا ... خطر
بیشتر ... در ... کلیه بروز کند زیرا که ... که
مرض ... شفا ... چون ... زوال ... رسد
... کلیه در ... و ... آن کلیه ... هم

۵۸۵ متورم شود یا آنکه توسط ریاح مجرای بول مسدود گشته و بر خون شش یا کبد
رسد و هم چنین نقرس المرفق روی حقیقی می‌شود چون حالم بزرگ باشد و از
هر جا بیشتر که شبهه شود ملتهب بزرگ حملهٔ شدیدی بجوف چون به مجری تغذیه گشته
کند چرا که چون بول نیز از تراکم پیشتر از وضع شده نشد با اعضای صورت
تورم پیشتر می‌شود و دیگر آنکه سبب دیگر از راه اربعه رینه شده
حصول می‌کند:

احتباس — مخرجی است که بخودی خود عارض شود به علت ... که عارض شود
از وجه ریگ که گاه بزرگ و سد آنها سبب تورم حوضه مثانه
و گاه از وضع شدن ایشان در مجرای تنگ علامات است و ورم
حوضه و زخم است و ماده ریگ در حوض مخرج حوضه یا بزرگ گشته
و قطع مجری بول مسدود ساز و بول در حوضه و در کلیه جمع شده
ایشان را ملتهب سازد و جمیع آلات متورم گشته و معلوم است
که هر سببی که مانع اخراج ادرار گشته مانند نفخ مجاری بول و
فتح حقی مثانه و بزرگ شدن غدد و زخم و ملتهب که توسط
[illegible] بول مسدود و نیز سبب تورم غشای داخل طبیعه کلیه
و هم چنین مجاری آنچه از نزلهٔ مخصوص ... و قبیله دفعتاً بروز
رحم منقطع گشته و نیز مجاری آنچه از استسقای شحم ... و آنجا که

رحم کوچک

۵۸۶ رحم مبتلا باشد هر سببی که می‌تواند او را جای خود بکند یا نقص خمود کشش
سازد مانند لکه‌ای که بدین در گوارش و درد آنکه هرچه فرزند
میزبانه سبب محموله مرض گشته:

علاج — اکنون که علامات حاد و شدید جمیع الادویه ضد درد
مسکن دارند و مقدار وقت بر ارکان و جمع شدید و ضعیف دهند
بازی آنچه که یک بار کنند به نهم و تعیه هر سه ربع ساعت یک کنند
و یک بوش بانه تا وقتی که اثر حرارت و درد مرض رجوع کند و لازم است
که از مدرات و اثر به زیاد احتراز کنند تا آنکه تحت عهد گشته و بعد
از رفع شدن علامات شدیده اعم از آنکه رحم دفع شده باشد یا
نه باید العلاج اسهال مخفف که منع حاصل شدن ریگ تازه یا بزرگ
شدن ریگی که موجود باید از خوردن اغذیه نباتی و شربت‌ها به زیاد
و احکام و نحو نیز شده آنها بعد نفع مخصوص آب و شیر که اثر شان
تام و بسیط کیمیائی و هم از بابت آنکه مدرکات ایشان اتباع
مانع است در صورتیکه ... طبیعه حاصل شده باشد در این صورت
مسلسل علاج از سیالات باید ... مانند ... در حوض
طبیعه مریض نگاه دارند و درد آنکه دست زیاد بزرگ شده باشد و علاج
آن ... که از جلد بطن مخرج سازند ... باید ...

و شیر — آنچه آب که ... زیاد دارد

۵۸۷ هر دو لذا در اورام [illegible] که کیسه دمل یا عضلات بطن اتفاق بهم رساند
باشند محتاج به نزدیکی یا مبضع یا نشتر اطبا دیدند و اما چون با عضلات
بطن اتفاق نداشته باشند محتاج نبود با التصاق پیدا کنند یعنی
محرّق دیدند بطریقی که در مبحث ورم کیسه بیان شد [illegible]

اما ورم حار و [illegible] قدما در [illegible] طرف ان می گفتند مکرر
و هنگامیکه [illegible] از مثانه متعدد گشته و [illegible] ورم
[illegible] مثانه و گفته اند این [illegible]
[illegible] نداشت و [illegible] از مثانه یا [illegible]
او که [illegible] سبب [illegible] ورم [illegible] و نزد مثانه یک
حالت مخصوص نبود که بینه که در بطن با ورم نداشته باشد اگرچه [illegible] از اله
هم شده باشد که درد او در جهت [illegible] از محاذ [illegible] از جانب
[illegible] منقسم [illegible] بواسطه سبب باصبع و [illegible]
رفتار [illegible] و بواسطه [illegible] بطن اگر چون در [illegible]
[illegible] چون در سایر [illegible] هم باشد و [illegible] در [illegible] آلت باشد
و [illegible] چون در یک موضع [illegible] از [illegible] موضع مثانه بخصوص
باید بدگمان [illegible] ورم [illegible] او [illegible]

علامات تشخیص ورم حار مثانه خفقان آلت [illegible] از حالت
[illegible]

۵۸۸ [illegible] باشد که [illegible] ترکیب یا [illegible]
[illegible] یا [illegible] و [illegible] یا ورم [illegible] او
[illegible] مانند [illegible] که بسیار [illegible]
ملتصق باشد و محاذ اطراف آن [illegible] برآمده شده مانند چنبره [illegible]
احاطه کننده و این حالت [illegible] که شبیه [illegible] با جراحت و چون
این [illegible] اطبا [illegible] بکنند دیده [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] و بدون [illegible] و [illegible] که ورم حار [illegible]
[illegible] سبب آن ورم [illegible] یا [illegible]
[illegible] مثانه مدت [illegible] و [illegible] جراحات [illegible]
[illegible] ورم [illegible] از [illegible] تجاوز نکنند و [illegible]
سایر [illegible] هم مبتلا گردد و [illegible] که [illegible] مثانه [illegible] در
[illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] و [illegible]
راه [illegible] چون ورم [illegible] جدار مثانه [illegible] و
[illegible] ورم [illegible] که در مابین [illegible] عضلات و [illegible]
و [illegible] که [illegible] یا [illegible] گرداند [illegible]
و [illegible] داشته باشند و [illegible] که [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] شدید [illegible] مانند [illegible] یا [illegible]

۵۸۹ از خارج شدن کرم جنین به آنکه رنه چون سبب جمیع امراض نتوان
فرا گرفته باشد از اقسام اورام مثانه تمییز حاصل نشود بسبب اوجاع
کاذب و صعود آنکه های سیاه در غشای محافظ و بروز بحران در برکنی
و حوضه طلیه و بر فوق حقه طلیه ؛

در ورم مزمن مثانه — [illegible] در یک محافظ محفوظ باشد بالا
قرمز و سیاه و منقبض و نیز او ضخیم و متوجه گفته باشد که قابل الاحتمال
و مجروح گفته و ورید های او بر آمده گشته مانند [illegible] اما حادث
جدار مثانه [illegible] بواسطه حجم شدن غشای [illegible] و عضلات او
و دیده شده است که از ۳ الی چهار سانتیمتر ضخامت بهم رسانیده
اند و هم دیده شده مانند صورت حاجز رحم و دو ماهیچه [illegible] آفات
و ثقب ورم حاد و مزمن مثانه همراه گشته [illegible] آلات
تناسل بخصوص ورم طلیه و برکنی و مجدد و دی ؛

علامات — ابتدا این مرض [illegible] بدون مقدمه است و [illegible]
می گشته بعد از علامات مرض باشد و [illegible] در شکم [illegible] بسط
فاتر موضع و حرکت شدت می یابد عضلات شکم کشیده
و [illegible] حاصل یافته [illegible] که بنیت [illegible] مثانه
ممتنع شده میل با دار زیادی می گفته و به خروج ادرار

بیمار موضع

۵۹۰ بیمار موضع عسیر است مقدار ادرار خروجی بیمار کم است که گاهی تا شش و بسا که
قطره بیش نیست ادرار قرمز و سوزان و [illegible] گاه چون [illegible] باشد که هیچ
مثانه را [illegible] گفته باین سن که میل زیاد بر آن ادرار بهم رسد و مریض برای
دفع او قوت زیادی بکار برد بدون آنکه چیزی خارج شود [illegible] از مرضا
احوال [illegible] دیگر در بول [illegible] نماید [illegible] عطش مفرط و
تهوع و قی و یبوست ثقل و ضعف و اضطراب و [illegible] و شدت [illegible]
مرض و عموما [illegible] موضع منتقل است چنانچه وجع در شکم [illegible] در و
ورم در جدار مقدم مثانه باشد و در این صورت ادرار در مثانه جمع می گفته
و [illegible] خارج می شود بر خلاف [illegible] ثقل و [illegible] در رکبع و حبس البول و
عسر البول و [illegible] مثانه [illegible] که موضع ورم عمق مثانه باشد
و در این صورت دفع گفته [illegible] بمثانه مشکل و گاه [illegible] بواسطه
[illegible] و بر آمده گی [illegible] و [illegible] بول و [illegible] بواسطه تشنج [illegible] جزء و
[illegible] بجا آید [illegible] دفع [illegible] مثانه [illegible] وجع
بیمار شدید [illegible] که از شدت آن وجع طبیب [illegible] گفته که [illegible]
بیرون [illegible] دارد چه ادرار هم در [illegible] دفع شده باشد [illegible] مستقیم
و [illegible] گفته [illegible] اما [illegible] صورت وجع شدید گفته و [illegible]
دفع شدن [illegible] اخراج ریح [illegible] و چون ورم [illegible] کند

۵۹۱ بجلدار مثانه و مستقیم بصورت از زیاد بیرون گفعد و این علامت بلاد تازه
لذوران مریض با لعقعد و گاهی که ورم در عمق مثانه باشد و بواسطه خفت وجع
آلت ثقلی بی حس کنند از یک طرف یا از طرفین مدفعه گشته ادرار در
میان آنها و به در میان حوضه و کلیه بسیار طلب جمع گشته و در فضا که دیگر
بالا می تواند ترشح نماید جمع شده نه بیان عارض گشته ضعف زیاد
مستولی گفعد و جمیع ترشحات بدن بکفعد یک روز و وقتی بول ادرار گرفته
و مریض بهلاکت رسد و در میان جمیع علامات مخصوص از برای ادرار
و این علامات عارض گشته در وقتی که ادرار در خلف مثانه جمع شده بدون
اینکه خارج گفعد در اینکه ورم مثانه بواسطه اثر ضرر باشد نیز [illegible]
چند و با مرت تمام مریض ادرار کردن لیف غشیه گاه به وضع باید
که علامت آنها از یک تا هم معلوم است و برای آنها بتقدیر یک
هیچ ناهیت ناقصه و بی کنجفه کرده و تعلم در این غشیه گاه به
وجع ادرار مدت کمی باید یک از لوی لهرس بد حالی ایض ما که بیان
دلیل کم باشد و حالت ظاهر گفعد لذا ساندن بول یا از تیزاب
گفتار در ورم مثانه بعد از آنکه ضدی علامات در ترقی و از دیار
رو بنقصان و بهبود میگذارد که احتیاج با دراز کمتر و خروج
پیچ وجع و سوزش حالت تخفیف آلودگی بر اطراف گفعد و سایر علامات
عمومی بیدار

۵۹۲ عمومی بیدار کم شده و رفع گفعد که مریض ملوث بتکلیف گفعد و باشد که
ملوث گفعد مقبول رحم و این رحم یا از سطح غشای نرم باطن مثانه گشته و
یا آنکه در بیرون غشیه جمع گشته و جمع شده و بعد غشای و فضای شده و در
مثانه گفعد این صورت چون رحم داخل مثانه گشت ادرار شبیه بشیر گشته
و ملوث بر رحم در میان آنها دیده گفعد و گاه که در مثانه راه یافته
لحمانه جوف حوضه لهرس یابد و صورت تورم آورد و هلاکت مریض گفعد
و بندرت ورم مثانه ملوث گفعد مقاوم که تا ما تا ما صحیح مثل
که در ادرار پیدا یافت و شدت یا فتن علامات عمومی و این هما حاصل
باشد در وقتی که ادرار مدت زیادی در مثانه توقف کند و در این صورت
مثانه از عوض ما قوام شده پاره گشته و ادرار داخل حوضه گفعد و سبب
که مثانه پاره گفعد بدون آنکه ما قوامی عارض شده باشد و امثال طرف التهاب
مثانه پاره گفعد چرا که در این موضع نازک تر هم است گاه و بعد التهاب
و بعد از پاره شدن مثانه ادرار لیفا داخل صفاق و صورت تورم شدید
آوا گفعد و یا آنکه در فضای لحمانی حوضه و صورت ما قوامی آورد گفعد
در این صورت مریض بزودی بهلاکت رسد و چنین این علامات
عارض گشته از جرح مثانه و گاهی کم احتیاج مثانه بدانیت بمستقیم
یا به اطراف گشته ادرار از آن موضع خارج گفعد و در خارج آن خارج

۵۹۳ مرضی مثل شقاق یا رفتن و ورم باشد که در ابتدا الطوبار تمام بر خود نماید
بخصوص آنکه بیش از سنگ مثانه باشد در این صورت حالی و حس
در شکم سفلی یا در گرده بهم رسد که احتیاج با درار زیاده شده و از خوردن
و رفت بهم رساند و ادرار ما رکو بطی با آن معمولی لحم اثر رو
دهد و گاه جمیع ما رکشف عمر در صدد خصم و تغذیه بهم رسد علامات عفونی
موضع نکرده با سبب بعد از آن و دو شیده از به محو که در اثر بر دفع
بعد از چندی که مرض نکرده و ضعف زیاد بهم رساند در معرض مرض
و رسم به تحلیل رفته و در بعضی علامات رسم رفع شده و لیک اصلا
در ترشح آن ... باز یابد که مثل کیسه بمنزله مثانه و ترشح که مثل شقاق
هلاکت جمع بواسطه بدل و چه بواسطه ترکیب آن با امراض کلیه
یا صفاقی ⁘

تشخیص

چون ورم صفاق حوصله و از ورم رحم که ... ممتاز است
علامات ممیزه رحم امراض که با ورم مثانه یا ... نمود در
حالت حیات بحقیقت تمیز حالات جراحات مثانه چرب
که لازم است در این مرض تمیز خلاص آن است که ورم حقیقی مرض
است یا خرد و بسته بودن سنگ مثانه است و این تمیز حاصل
حالی بواسطه دخول کسترد در مثانه ⁘

تقدمة المعرفة

۵۹۴ مرضی است بر خطر کفر چون بخصوص ورم عشق مثانه
با کلیه ضعف بر کلیه باشد و چون ما رکشف فرانش فیدا آن جهت
و در ام او از نبات و الهاب آن سرعت ختم است ⁘

اسباب

ما رکشف که در ترشحات و در مردان غالب
سبب او سو جالب است ما نند ادرار و ضربه در شکم سفلی و اقتران
با ... و تشنج و از رضی کف ... کشته و توقف بسیار ... ادرار
در مثانه و ضعف ... و حبس البول و حبس سنگ در مثانه و ... ات
و رسم مجاری بول و از ... [illegible] ⁘

علاج

در ورم حاد مثانه باید از اوّل ضد ورم بکار برد و چون
... باشد فصد کنند و آنکه جمع نشده باشد خفیف کنند ... فصد
... اکتفا نمایند و آنکه ورم در عمق مثانه باشد زالو به گرده
و سایر اطراف زیر شکم و بالای ناف ... و غیره زالو باید زیاد نهند که
... دارند و بعد از آن ... آنها ... که ... تا بار
او را بیاید در آب گرم استحمام کنند و شربه ملینه بنوشانند
اما به ... و ... در مزاج و ... در ... آن
باید ... و سایر ... دفع کنند بخصوص در صورت ...
و عسر البول ... حبس البول و ... مثانه بر آید ... باید

٥٩٥ اندفعت اگرچه این عمل بسیار پر صعب باشد اگر بصعوبت گستر اخص مثانه
نباشد و اگر مریض بتواند تقطیر او را ببیند چیزی او را در مثانه
بگذارد و الا بعد از دفع شدن ادرار گستر را بیرون آورند اما که
سبب ورم از [illegible] باشد [illegible] کننده چه خاکی و چه [illegible]
با [illegible] و اینها که تسکین [illegible] خارج باشد مانند [illegible] باید
[illegible] ادرار در آورد و [illegible] قبل از عمل لازم است تخفیف
حارّه ورم در صورتیکه مرض مزمن باشد [illegible] بالای [illegible] انداخته
مخصوص اگر وجع شدید شود و استحمام در آب گرم [illegible] کننده و بدن
با جامه پشم بپوشانند تا همیشه با عرق باشد و گاه گاه حمام بخار بروند [illegible]
چند [illegible] انداخته مانند روغن [illegible] و ادویه چیزی است که چون [illegible]
بدن [illegible] بواسطه ادرار از مثانه خارج [illegible] تغییر در حالت مثانه
دهند که رفع اعراض مزمنه را [illegible] از آنجمله است [illegible] گویا
مستعمل است [illegible] اما [illegible] و هم از معده [illegible] و هم [illegible] نافع است
اما [illegible] این ادویه در [illegible] مثانه و هم ادویه دیگر [illegible]
و آبهای معدنی [illegible] و هم نافع است اما ادویه محرکه [illegible]
[illegible] مثانه [illegible] از ادرار خارج می کنند و بعضی [illegible] از [illegible]
می کنند و یا آنکه بواسطه اسباب مخصوص که [illegible] اخراج [illegible]

غبار

٥٩٦ غبار سنگ [illegible] را [illegible] مثانه می نمایند و چون [illegible] این عمل در روز [illegible]
[illegible] مثانه باید [illegible] یا [illegible] بعد از آن [illegible] کننده
[illegible] سنگ بزرگ باشد که نتوان در آورد باید [illegible] وضع [illegible]
بواسطه ادویه ها [illegible]

چهارم آلات تناسل و توالد — آلات تناسل در مرد و زن [illegible]
ولیکن [illegible] ما بیان نمی کنیم مگر ورم رحم و [illegible] که [illegible]
[illegible] ورم مجاری بول [illegible] در فصل جداگانه [illegible] مخصوصه
تفصیل بیان خواهیم کرد

اول در ورم رحم — عبارت است از ورم غشاء رحم و [illegible]
[illegible] شده [illegible] که [illegible] در جمیع اغشیه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ورم [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] شدن [illegible] ترشح [illegible]
[illegible] ترشح [illegible] رحم [illegible] از [illegible] چنانکه [illegible]
در آنجا [illegible] شده و یا آنکه [illegible] دیگر [illegible]
از دیاد ترشح [illegible] رحم و این [illegible] را [illegible]
ترشح [illegible] بیان خواهیم کرد

اما ورم رحم — منقسم [illegible] حاد [illegible] منقسم [illegible]

597 پس بعد از آن بعضی رفع شود و بعضی از آن قسم که در کلیه بود باقی ماند با تحجر و ورم
رحم که همراه گردد با وجع و بروز شود ؛
اما ورم حار پیدا در رحم است حجم آن است که بزرگ شده بود و قرمز رسید
الدم مثل باید که چون اگر رحم حاصل شود نرم می نماید در همه جای او باقی
و بعضی بود آن است که باعث گرم و شدت می باشد و لکه رحم در
موضع چند جمع شده است که حجم آنها از یک طرف تا یک طرف کرده است
و هم چنین دیده شده است که رحم در اطراف خفا آنست جمع شده باشد در
این صورت هم چنین رحم پوشیده می شود از یک جانب کاذب
و همین ... دیده می شود در یک یا در دو پشت و غیره
همین علامات مشابه می شود با هم و در حجم دان ها و تر و لیف
که همراه می گردد با ورم رحم و چون رحم می گردد که در طرف یا در جوف
متعدد هم می شود لهذا این علامات در طرف او یا در یک جزو او
مشابه می شوند ؛
علامات — ابتدای مرض عموماً بدون معلوم است و علامات
مختلف می گردند سواء اینکه ورم خود یا در طرف آن است مشابه
و یا ورم خفیف در عمق رحم ظاهر حاصل می شود و جمع و حرارت کشیده
در عمق محسوس نماید و جای لیا ... چون کلیه هر گاه با انگشت
لمس نماید

598 لمس نماید حاصل می شود که حرارت او افزوده شده است
فاسد می گردد و جمع کلیه آن است که حجم کلیه چون حجم او
زیاد کلیه قدری بیان محسوس می شود آن که در صورت حجم سهل
سنگ می شود و مانع انتقال رحم می شود و در انتقال آن غیر محسوس ملاحظه
کلیه تغییر در شکل آن است و گاهی از علامات مشابه کلیه حرارت
و جراحت و هم غش کاذب و اینکه ورم در طرف آن است کلیه و
بعضی علامات عمومی و موضعی منفصل می شوند مانند که در ابتدا حقیر بود
شدید تمام می شود و در زیر شکم و جنس شدید و جانب کوچک که از فشار
بر موضع درد و سایر علامات بدن شبیه کلیه و درد شدید
که ... طول نشیند و لا بد است از لمس و دیگر علامات که
... حجم کلیه و ... رحم ... نقطه در کلیه و جای
... نماید اضطراب ... ادرار در ... مرض ... مع
و غیر کلیه و هم ... ... است در لگن ؛ ... و درد
... و در موضع ... ... و بروز این علامات ... ... از او
حجم آن است که ... بر مستقیم و مثانه و عصاب ... و چون ... نقل
زیاد شده است صورت ... و کشیده می گردد ... کلیه که او ... در
ناف ... ... از فشار و لمس ...

۵۹۹ سیم عرق آلت مجرای کیسه که تا مقابل سوراخ دهانه از راه آن بکار منقسم
از دهن کیسه انگشت در مستقیم معلوم شود که ورم در سه طول چقدر حجم
شده است و همچنین بواسطه انگشت فشار بر جدار مقدم مستقیم دهنه
و هم حفظ از دهن مستفن او وضع زیاد شود و از لمس در مهبل مجرای آن
معلوم شود که جسم در دهان عرق آلت است یا بر اینست نیز و هم لمس
و همین است عرق ورم متمایل کیسه بطرف چپ از طرفین و جدار
مقدم کشف و در صورتیکه ورم متمایل شده و باشد آمده باشد اگر دهنه
با انگشت او را محسوس کند بر زوجه‌ای کیسه که تقسیم شده است و هم
اینچنین صورت از دیاد وضع کیسه و عموماً معلوم شود که حرکت آلت
هم شده است و هم باشد که با لمس ورکتیس فانی شده باشد در ابتوقت
یک راحت از در رنگ یا سبز رنگ یا سفید و یا خون آلوده جاری شود
بهر صورت مرض همراه است با بعض علامات مجهوله مانند هم اشتها
و عطش و تهوع و قی و تنفخ و یبوست بنفع و هم و اضطراب و صداع
و دهانه بر زبان و لیکن این علامات در ورم سلیم رحم بیار ضعیف و هم
اغلب مفقود می‌شوند و بیماری کیسه ملکه دو و هم که مرض بترتیب اغلب باشد
ما تند ورم از دوره و ورم قانع طاغی چو خضه حاضره ؛
دوام و انتهای مرض - ورم حاد رحم چون سالم باشد اغلب منتهی شود کیسه
و هم عموماً انتهای

۶۰۰ و هم عموماً انتهای او به تحلیل است و در این انتها خاصیت شده از آخر هفته اول
یا هفته دوم و بندرت سه شش کیسه عمود لازم و در بیان حیات ممکن است
تغییر خفیف او اگرچه دیده شده است و مطالعه که در جدار او حاصل شده
لعبه در اطراف کیسه یا در دیواره مستقیم و یا از عضلات شکم باز شوند
شده اند و بسیار نادر است که این مرض منتهی شود بتولد کیسه شد که منتهی
شود بالاخره از زمان و از انتهای این مرض است مدعو شدن کیسه
فرایض رحم و التصاق جدار رحم به آلت است و باین جهت
سبب عقیم شدن و منتهی به اندفاع بچه کیسه و هم در این مرض
شده و در بعض طرف سقط کیسه و هم دیده شده است که هم در این صورت
بواسطه ورم شدن آلت است و باره شدن او طرف پیدا شکم رفته و
مورث درد شدید صفاق و هلاکت مریض کیسه ؛
تشخیص مرض - تشنج کیسه با ورم صفاق و ورم پیفتین و ورم
قطعی و ورم مثانه از سه مرض اول در دو هر یک از آنها
طریق تشخیص هر یک از آنها بعد از ورم رحم بیان کرده‌ایم و از ورم
مثانه تشخیص او را بسهولت می‌توان کرد اولاً بواسطه موضع وضع
در ورم مثانه ما فوق عانه است و دوم بواسطه حس البول و حصر البول یا ادرار کردن
و از عدم اوجاع در کشاله ران و عجز و بواسطه عدم علامات الی لمس

۶۰۱ محدب و مستقیم در ورم [illegible] و چون در مجوف [illegible] رحم [illegible] بروز حیض
و در ابتدای ایام از بروز حیض [illegible] که در حین آن
ورم رحم مخفی و [illegible] در وقت سقط جنین و [illegible] متمایل
رحم ولیکن [illegible] از این امراض و از لمس آلتی [illegible] در تشخیص
هم میزند [illegible] دانسته که از لمس آنست که از طریقه بروز علامات
عنق [illegible] تمیز [illegible] که ورم در [illegible] جزو آلت است چنانچه ورم که
ورم در عنق [illegible] در عنق محدب [illegible] و از لمس آلت
معلوم گردد که [illegible] و [illegible] مرض زیاد شده است در اینجا که بیان
در عنق او [illegible] گشته در محدب و مستقیم چیزی معلوم
[illegible] فشار [illegible] آلت [illegible] او را نماید چون [illegible]
در سمت مقعد او [illegible] مثانه [illegible] عارض [illegible] که در
سمت [illegible] برای [illegible] در [illegible]
ورم در سمت چپ یا در سمت راست باشد [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
کدام سمت از رحم معلول است [illegible] در این صورت عنق آلت
متمایل [illegible] بسمت متورم و عنقش بسمت متورم ؛
تقدمة المعرفة — ورم رحم چون سالم باشد خطر ندارد ولی
انجاییکه

انجاییکه ورم در جمیع آلت مخفی یا [illegible] اتفاق وارد [illegible] ۶۰۲
انگاه عارض [illegible] در [illegible] که رحم [illegible] شده در [illegible]
[illegible] که بعد از [illegible] ورم [illegible] بلا [illegible]
مانند عقیم شدن و [illegible] سقط کردن جنین ؛
اسباب — جمیع [illegible] ورم [illegible] متعدد [illegible]
عنق رحم از سایر [illegible] ورم [illegible]
باو بیشتر وارد می‌آید و [illegible]
[illegible] در دختران قبل از [illegible]
و هم چنین در پیران که یائسه شده [illegible]
[illegible]
[illegible] سقط جنین [illegible]
[illegible]
[illegible] زیاد [illegible]
[illegible] و از [illegible] در محدب [illegible]
[illegible] در محدب [illegible] و غیره ؛
علاج — مسهلات [illegible]
[illegible] رحم و [illegible]

۶۰۳ پشت و عجز بعضی از اطبا حقنه زنبق را بخور عمیق رحم نافع تر
مید نهند و هم نافع است حقنه ضمادات که بر زیر شکم و حقنه
ملینه و ملطفه محلل و استحمام در آب فاتر و حقنه ملین و مسهلات
برفق و آنچه به بارده و رطوبت و دو زبیده به پشت چون برفق
شد تر داشته باشد نافع است تدهین با روغن صبوه در زیر شکم و هم
تدهین این روغن نافع است در صورتیکه علامات ورم رفع شده
باشند و لیکن درد رحم باقی مانده باشد ؛

در ورم رحم که بواسطه وضع حمل عارض شود ورم رحم ملاحظه می‌کنند اغلب در
نفاسیکه تازه زائیده باشند و علامات این ورم مختلف می‌شود
اوقاتیکه با درد مرکب می‌گردد که گاه همراه تب با ورم اوردو
رحم و گاه با ورم صفاق ؛

علامات تشریح حجم آلت زیاد می‌شود نسج آلت حجیم و نرم و گاه نیز
در میان او نشر کم است که نقش قرمز و چو نقش سیاه رنگ است
و اغلب ضمیمه های رحم نیز همین تغییرات را بهم رسانند ؛

علامات و رفتار مرض ابتدا می‌کند بعضی اوقات در چند ساعت
که وضع حمل شده است گاه چند روز بعد و هم بیک یا دو هفته
بعد از وضع حمل ابتدای مرض بواسطه قشعریره است شدید یا ضعیف

در بعض از

۶۰۴ در بعض از مرضا جای وضع می‌کند و بعد از وضع تدریجا درد زیر شکم
بهم رسیده و از فشار بموضع زیاده می‌کند و از لمس زیر شکم معلوم می‌کند
که رحم بزرگ شده است و هم جای وجع می‌کند در طرف زهدان
وسطح داخل ران و در طرفین سفید یا گلابی یا خونین و متعفن از
محبس جاری می‌شود و اگر انگشت را داخل محبس نموده عنق رحم را لمس
کنند و با دست دیگر زیر شکم را فشار دهند می‌توان بزرگی
رحم را معین کرد و هم چنین از این عمل معلوم می‌کند زیادی و کمی حرکت
او و هم تمایلش و اگر مرض بحران کند بعد از هشت روز یا یازده
روز از وضع حمل علامات عمومی اغلب بروز می‌کنند و لیکن چون بروز
مرض بفاصله چند ساعت یا چند روز بعد از وضع حمل شروع کند علامات
عمومی شدت تام ظاهر می‌کند که تشخیص فرق نفخ و ورم آن کرد و علامات ورم
ورم صفاق بروز کننده و مرض همراه حرارت اغلب اوقات با درد
ورید و ورم صفاق و صعود یا اتساع چون بر خلاف با وضع حمل چند روز
فاصله داشته باشد لهذا در این صورت اغلب مرض بهلاکت می‌کشد
و لیکن چون بروز مرض بعد از یک یا دو هفته بعد از وضع حمل باشد
اغلب مرض شفا می‌کند اگرچه مرض زیاد طول بکشد که از شش هفته تا
دو ماه طول بکشد تا بکلی شفا حاصل کند شفا دیرتر حاصل می‌شود در

۶۰۵ صورتیکه ورم رحم نیست بلکه بضمیمه‌های رحم در تشخیص مرض اشتباه بنت
در آنچه گفته شد ؛

تقدمة المعرفة — چون ترکیب بد نشسته باشد و بفاصله یک یا دو هفته
علامات وضع حمل عارض شده باشد غالب بخلاص است و لیکن چون بعد از
بفاصله کمی از وضع حمل بهم رسد و مرکب گردد با ورم یکی از آلات
سابق الذکر پر خطر و مهلک خواهد بود ؛

اما اسباب — اثر ضربت و صدمه بدون سبب ظاهر کمتر غالب
عارض گردد در زنانیکه زود از رختخواب برخیزند و یا خود را کار
و رنج دهند و با این واسطه است که در میان فقرا بیشتر بروز دارد ؛

علاج — چون خفیف باشد در بستر راحت کنند و جلاب ملین
سر و شکم اندازند و مسهلات برق دهند چون شدید بود ضمادهای
تازه و زالو اندازند بحوالی زانو نافع است در وقت خفیف
و وجع شدید گردد دوا نافع است تدهین با روغن‌های محلل و اگر
مرکب گردد با مرض دیگر معالجه آنها نوشته ؛

در ورم مزمن رحم — عارض شود بتخفیف یا بعد از ورم حاد
و این مرض بدو صورت متحقق میتواند بروز کند
در هر دو صورت این مرض باشد که در یک مرتبه جمع گردد

که یکی از

۶۰۶ که یکی از آنها ورم مزمن رحم است با تهیج و تحجر آلت و دیگری ورم مزمن آلت است
با جراحت ؛

اما ورم مزمن رحم با تهیج و تحجر آلت — علامات تشریحی — در این قسم
ورم رحم متهیج و سخت بود و یا کلیه آن مختلف شکل بهم رسیده سوای آنکه ورم در کل آلت شده
یا در یک جزء او که حجم او در صورتیکه ورم در تمام آلت باشد دو یا سه یا چهار برابر
حالت طبیعی گردد و جزء متهیج شده سنگین و سخت گردد و لیکن این ثقل و صلابت
که بآنکه در سقیروس مشاهده میشود نمیرسد و نسج آلت متورمه صاف و
یکسان است بدون آنکه بلند و پستی داشته باشد و چون آلت را
قطع کنند همان الوان در جرم او مشاهده گردد و آلت بسهولت بریده
نگردد بدون آنکه در وقت بریده شدن صدا دهد و مشاهده میشود که
اجزاء متورمه تغییر آنچنان بهم نرسانیده اند در حقیقت حجم‌تر از حالت طبیعی گشته
اند و در میان الیاف ... ملتهب سیالی الیاف منتشر نماید بدون آنکه آلت را
ثقل زیاد ملتصق کند چنانکه ذکر شد و دورا نیست الیاف با سهولت از هم
جدا نتوان کرد یا وجه از زیاد حجم آلت قسمتی در اطراف او بهم رسد بلکه
انقلاب کمتر از حالت طبیعی گشته و در وسط زیادی حجم آلت روابط آلت
با آلات بطن بهم میرسد و غالب جا بجا میل از پایین آمدن و پایین رفتن
گشتن و این جابجا شدن باشد که حتی از قدم آلت شود و لیکن غالب کمتر گردد

607

از زیادتی حجم و ثقل او

اما علامات

این نوع از ورم آنست که مدتی بدون ظهور علامتی یا ضلالی
ممکن است ظاهر نشود لیکن نتیجه آنست هر راهی که با علامات موضعی و عمومی
که شدت آنها بسته بوسعت ورم باشد چنانچه نتیجه حس ثقل در حوالی حوضه و
در زیر شکم حالی و جمع نماید که گاه شدید او یا بدبختی بعد از تصلب و در زمان
بروز علامت وزن و وجع شدت کاهی بواسطه فشار و مانند آنکه در ورم خارج
مذکور شده است که بمثانه و ران و عجز و مریض حالی نماید نقیق
در نشستن گاه وجع و زور و یبوست و میل زیاد بادرار کردن و گردش کفاف
مدافعه ادرار بواسطه فشار رحم آلت بمثانه و مستقیم علامت ظاهری همراهیست
که با بروز علامت سفید و نجابت که رحم بلغمی یا خونین چه بول از آن
سیلان کند علامت نهایات است اضلال ظاهر شد که گاه بعد چند گاه
کم و گاه ظهورش بدون تاهر وقت و او حالی مذکور شد ادبا ینه در
وقت راه رفتن و ایستادن و خفیف گردد در وقت خوابیدن به
پشت و هم شدت یابد در وقت جماع و چون انگشت را داخل مجهد
یا مستقیم کنند میتوان محسوس نمود حجم و ثقل را که چون در عنق رحم باشد
این موضع صلب و حجم ثقیل و چون در ورم مزمن که در بطن با ثقل و [illegible]
ملتصق باشد مانند بسته که در حالت عنق محسوس باشد بحقیقت در یکی از کنارهای

او ابدا

608

او ابدا اغلب ورم سرکیست که بعنق آلت و در صورت چون با انگشت
بجوانب رحم را بلند نماید چنانچه حالی حیث که صغیر شده است و حرکتش کم با قلیل
گردیده است و در حالی که انگشت در مجری است اگر با دست و بکف شانه
بزیر شکم دهند اندازه حجم او را معلوم توان نمود چون انگشت را مستقیم برند
معلوم نماید حجم عنق آلت و صلابت او را و اینکه محل لزومی ندارد مگر از آن
ضعف ورم را در عنق رحم که از او مشابه معرفی لون آنست که قرمز شده
است و حجم او و تمایلش و هم از تمایل عنق رحم میتوان فهمید که کدام سمت
از عنق او متورم است که هرگاه ورم در سطح مقدم باشد تمایل عنق بعدام
و وقتیکه در سطح موخر باشد تمایل بخلف و در سطح راست بطرف راست و در
سطح چپ بطرف چپ و در این دفعات اغلب بدون ایراد و
اغلب حالات موضع ثبت تحقیقی از فشار بر آلت دهند و نادر نیست که
در این حال قدری خون از آلت سیلان کند و گاه این سیلان هم تحقیقی
کند بالمرکب از خارج در ورم مزمن رحم اغلب اوقات عمل تغذیه کامل
ظاهر است که شکم و قوی کامل خفه و هضم برقرار و حمل و حمل ندارد
و گاه در بعضی از مرض مرض ضلالت ایلام [illegible] چنانچه هضم غذا اغلب [illegible] و
همراهی است با حاصل شدن نجارات و نفخ شکم بعضی مذکور و شدید انفخ
شدن گیه را و اغلب عارضی گرفت صداع شدیده و ضعف عام و بعضی علائم

مخفی با اختناق رحم و ورم آنجا بهم رسیده با آنجا دو وجع لیکن ؛ [illegible]

رفتار و دوام و اشتداد اغلب اوقات این مرض مدت کمال و وقت [illegible]

و باز رست که قبل از سه ماه به تحلیل رود و باشد که تا چندین ایام [illegible]

علما بر آن شده اند که این مرض علاج پذیر کمتر است با سقیروس و سرطان [illegible]

این انتها دیده می شود که در زنانی که متعفن سرطان [illegible]

بسیار باز است و در اطبائیکه حد این مرض شاهده می شود اغلب [illegible]

آنست که بهم میرسند نه در الفعل ؛

تشخیص مرض — اوجاع در کمر و در عجز و کشیده گی در کشاله ران

مع درد آن و ثقل در کیج و دلیلند بر علت رحم و از علامات مجهوله باید مذکور شد

[illegible] را بخفوی آنجا که اغلب ولیست بر ورم عنق رحم و از لمس

با انگشت ثقل در مرض بهم حجم رسیده که [illegible] و طلب آن را [illegible]

عنق رحم با حجم ملهم که حد محسوس [illegible] بروز کند مشتبه بنقلت و [illegible] عنق

آنست که بواسطه صلابت و وجع که با اوست مشتبه با ابتدای [illegible]

ورم می توان او را مشتبه نمود با بروز [illegible] زیرا که در این صورت است

صلابت بهم میرسد و مشتبه نشود با بروز [illegible] در رحم زیرا که [illegible]

آنست ما اضاف [illegible] با صلب و [illegible] است که [illegible] بسیار [illegible]

است و با مرض [illegible] مشتبه نشود با سقیروس است و ما سقیروس [illegible]

[illegible]

است در عنق رحم بخفوی در ابتدای بروزش و ورم و در سقیروس صلابت [illegible]

اکثر است و از خارش و لمس [illegible] و وجع کمتر و در سقیروس [illegible]

با عوارض و [illegible] سفید و اغلب هم [illegible] با نزف الدم بر خلاف [illegible]

القرحة المعفنه — ورم مزمن رحم باز است که [illegible] و [illegible]

[illegible] العلیل [illegible] بافولات و [illegible] که این مرض مبدل

گردد با سقیروس در وقتیکه در زنان قریب بیاس [illegible] با آنکه زن

[illegible] متعفن [illegible] سرطان باشد [illegible] در القرحة المعفنه [illegible]

[illegible] رسیده و ورم مزمن رحم [illegible] عنق رحم [illegible]

گردد و [illegible] در [illegible] تولد و یا آنکه [illegible] زن حامله

[illegible] سقط [illegible] ؛

اسباب — ورم مزمن رحم بسیار [illegible] بعد از [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] تا [illegible] و در دختران [illegible] اگر چه [illegible] از [illegible]

بر آن است که [illegible] و [illegible] ورم عنق رحم

و این مرض اغلب [illegible] از ورم حاد و باشد که ابتدا بروزش نیز بطور

[illegible] و [illegible] بعد از وضع حمل [illegible] و بعد از سقط جنین [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] و [illegible] از [illegible] جماع زیاد [illegible]

در وقتیکه رحم بیماری آمده باشد ؛

٦١١ علاج — صلابتی که مانع [illegible] شده در ابتدا باشد استعمال [illegible] الایه ضد ورم [illegible]
دفع ورم البته باشد مثل [illegible] یا [illegible] دافعه کنند و [illegible] چند [illegible] موضع نماینه از قبیل
حجامت در کمر و زیر شکم و ارسال علق در کشاله ران و اطراف [illegible] و مقعد
و در وقت انحطاط زلو باید ملتفت شد که [illegible] آنها زیاد باشد زیرا که
اگر [illegible] کم [illegible] میل [illegible] و اشتداد مرض [illegible]
از مصفیات و [illegible] که زلو را [illegible] اندازه ولی چون
این کار [illegible] و [illegible] بر تری [illegible] باشد بهتر آن است
که مرکب [illegible] که بطوریکه سابق الذکر منفعت حاصل [illegible] و استعمال
کنند در [illegible] آب زن موضع و همچنین اماله [illegible] از
آبهای ملینه و مسکن و مرهم [illegible] ملینات
بتوسط اماله و مسهلات [illegible] قدری [illegible]
تا [illegible] غذا به بدن زیاد [illegible] در موضع [illegible] و اگر از
معالجات مذکوره منفعت حاصل نشد [illegible] و محللات [illegible]
مانند [illegible] روغن [illegible] و [illegible] در کمر یا در زیر شکم و [illegible]
در زیر شکم و [illegible] که بطور روغن ساخته [illegible] نماینه در زیر شکم
و کشاله ران و همچنین [illegible] و [illegible] بدن و [illegible]
[illegible] همچنین [illegible] در زن [illegible] و چون مرض [illegible]
[illegible]

٦١٢ [illegible] نطول موضع از [illegible] آب سرد یا آب [illegible] و [illegible]
[illegible] نطول [illegible] شدید [illegible] مدتی موقوف [illegible] روز [illegible]
[illegible] از این [illegible] رفع مرض [illegible] باید استعمال [illegible] ضد
[illegible] را [illegible] اگر [illegible] بحال خود برود
[illegible] ورم [illegible] — جراحات چنین در [illegible] رحم ملتفت [illegible] از آنها
[illegible] موضع باشد [illegible] بواسطه [illegible] سبب [illegible]
[illegible] و [illegible] و در این [illegible]
مرض [illegible] و [illegible] باشد و این جراحات بر سه قسمت اقسام [illegible]
[illegible] دانه [illegible] جراحات [illegible] که در سطح [illegible] آن [illegible]
که [illegible] باشد بواسطه [illegible] بشره و ورم [illegible]
بواسطه [illegible] برهنه شده [illegible]
[illegible] دانه ها [illegible] که [illegible]
[illegible] و این دانه ها [illegible] شده باشد [illegible] بواسطه [illegible]
بواسطه [illegible] و این جراحات
باشد که [illegible] عنق و [illegible]
[illegible] عنق که [illegible] و این [illegible]
[illegible] کنند [illegible] عنق رحم و این [illegible] دارد

۶۱۳ ورم رحم دانه دار مانند با جراحات دانه دار و لیکن جمیع اطبا در این مرض قائل شده
بر وجود جراحات و می گویند که این دانه ها نشسته بر برگ ها [illegible]
و گاهی از آن آفات مشاهده می شود جراحات وسیع عمیق که بعض از آنها عاری اند از بواسطه
گوشت یا سرطان یا خنازیر و بعض دیگر بدون این اسباب و فقط بواسطه تغییرات
تغذیه است و در این قسم نامی جراحت باطنا مرمت و یا عادت و چون عادیه
هم راه کنند با آن تبیع عنق و این جراحات باشد که مدتها باشد هیچ از علامت ها و یا اینکه
در همراه و باشد که سرایت بجوف عنق نماید مدتی صورت که بجوف سرایت
کم شده و دهان رحم متسع می شود بقسمی که بسهولت می توان میل داخل جوف
رحم نمود و عنق رحم گاه صلابت و گاه نرم و سطح جراحت اگر چه بدون نظم
باشد ولی رمادی و بریده هیئت مانند جراحات کوفتی و هم چنین شباهت
بجراحات سرطانی ندارد که اطرافشان برگشته و سخت و پیشکسته اند
و هم چنین غار و ناصوری که از ایشان رطوبت پیشه بیشتر بریده نشر کنند
مانند جراحات خنازیری و فقط در این جراحات دیده میشود بعض از آنها
کلیه دانه های قرمز که ذکرشان گذشته :

علامات — اشکالی است که از جراحات سطحی و دانه دار رحم
بروز می کند بسیار مختلف است چنانچه در بعض از آنها هیچ اشکالی اول لمس [illegible]
و در برخی جوشش [illegible] سفید عاری یافت و [illegible] از آنها [illegible] سفید
مادر است

۶۱۴ مادر است و این [illegible] سفید یا کدر و یا [illegible] و مخلوط است با رطوبت مخاطی
و شفاف که جریان این رطوبت بواسطه سطح داخل رحم و عنق است [illegible]
از زنان جماع می نمایند حرارتی در عمق [illegible] و ثقل در نشیمنگاه و [illegible] و حس
در کشاله ران و در کمر و این اوجاع در بعض از زنان کمتر شدیدتر است که
مانع از حرکت و ایستادن شود جماع [illegible] و بسیار سیلان دم [illegible]
باشد که حالت طبیعی نماید ولی بعضی از آنها این علامت [illegible] از حیثیت
زنان بروزش و چه از بابت مقدار دم [illegible] که یا زیادتر و یا کمتر از
حالت طبیعی شود از لمس با انگشت چیزی مفهوم نگردد مگر [illegible] و عنق [illegible]
کرد رحم گاه [illegible] آفات باشد که از جستجو کردن با انگشت در اطراف
عنق کم ناهموار [illegible] شد که [illegible] سطح زبر
شبیه بانکه از لمس مخمل احساس کنند ولی اشتغالات مذکور هیچ یک
طبیعت مرض را نشناساند مانند [illegible] استعمال
آینه رحم که از استعمال او مشاهده کنند که حجم آلت قدری بیشتر از حالت
طبیعی است و لب و ثقبه او [illegible] شده اند و در بعضی [illegible] سطح
یا مدور رنگین شده و دانه های صغیر در روی او برآمده اند شبیه
به گوشت [illegible] و جراحات عمیق و دانه دار [illegible] اکثر علامات
که در جراحات ساده و دانه دار مذکور شد [illegible] و در اینجا

۶۱۵ طمث سفید کمتر سیلان دارد و وجع شدیدست و در عنق حجب حایل
کورش نمی‌بینید که بواسطه آن بسیار شدید گفته و بالمس لذا انگشت معرفت آن
احوال فصل دو فرو رفته که در یک موضع از اطراف عنق لحف و
عنق رحم در اینجا بسیار حجیم گشته و بعضی تا این دارد و گاه سخت‌تر از حالت
طبیعی و گاه نرم‌تر گشته اختلال طمث شدت و ضرورتی همراه است
با وجع شدید و با اعتقاد بعضی از جراح اغلب سبب رداءت طمث
گفته که همراه است با وجع و جماع دردند و خطر آن باکره جراحت
عنق رحم کمتر و در زنان حامله که رفع این جراحات مشکل‌ترست صورت
سقط جنین گفته و هم صورت از یابی تمام و چیزی که از ابتدای تکوین جنین در زنان هم
میرسد ؛

رفتار مرض ـ باشد که بدون علاج رفع گشته و لکه جراحت با دانه بیار
عسر العلاج است و بسیار دوام اطوار بوده و در زنان حامله کمتر قابل
کشف هستند در غیر حمل در زنانیکه طمث شدت یابد گاه دیده شده است
که پاره‌ای که از استعمال هیچ دوای رفع نگشته غفلةً شفا یافته‌اند بعد از آنکه
بند آمدن طمث ؛

تشخیص مرض ـ هیچ یک از جراحات عارضه در عنق رحم تحقیق داده نمی‌شود
مگر بواسطه استعمال منظار آینه رحم و مشاهده مخصوص آلت و بواسطه آن انگشت
قرار

۶۱۶ قرار و بروز دانه‌ها و عدم عمق در جراحت ممکن آن این مرض را
با بسیاری از جراحات و آنچه در این موضع مشتبه است بعضی از جراحات
کوفتی و سرطانی ؛

العاقبة الموقعیه ـ این جراحات عبارت از مهلکه ممکن است اندازه و
لیکن بعضی از آنها خطرناک می‌شوند یا بواسطه عسرت در علاج و
یا بواسطه حالات مخصوصی که در وقت عود نشان روی میدهد و
جراحات دانه‌دار اگرچه صورت است و با جدیت و برقرار است
علامات سرطان گفته و بر طبیب لازم است که طبیعت مرض را بر ایشان
بپوشانند زیرا که زنان از دانستن وجود جراحت در رحم خیلی ترسان
گشتند و مخوف گفته و جراحات عمیق را که همراه است با ورم
عنق آلت رداءت بیشتر است بواسطه دوام مرض و علت این
امر آن باشد که منع حمل می‌نماید بواسطه آنکه ثقبه عنق را گرفته
و مانع دخول منی در رحم گفته و خطر مرض بیشتر باشد در زنان حامله
برای آنکه صورت سقط کنند ؛

سبب ـ تاکنون سبب این جراحات معلوم نگشته است وقتی که
آنها نمی در زنان و اوایل لکه‌ای در جراحت دانه‌دار که شاهد گرفته
از آن سبب و بعضی ... و بعضی ... که پس از

617 حس و هم دیده کند در وقت ترائی باکره ؛
علاج — باید رفع ورم بتخفیف بواسطه استحمام و امالات ملین جلب
و مسکن در مهبل و ماه احتیاط ورم و چون ورم نشسته باید بواسطه معالجات
سابق برطرف گشته باشد اما اگر محلل و قابض بکار برند مانند
محلول زاج سفید و کتیرا و نوشادر و هرگاه آفت
کم و قوت شده باشد امالات از ادویه مقویه و قابض کنند مانند مطبوخ
گنه گنه و مازو و برگ گردو وغیره ولی این معالجات اغلب
بی اثر مانده بخصوص در جراحت دانه دار و طبیب لابد است به
سوزانیدن آفت را و برای این عمل باید آینه مهبل بکار برده و بعد
با پنبه یا لته زوائد جراحت را از رطوبت محافظ وغیره پاک کرده
و بعد با محلول سنگ جهنم یا قلم او سطح جراحت را بسوزانند و ملاحظت
کنند که یک مرتبه رفع جراحت کند لهذا باید این عمل را مکرر بفاصله
هشت روز فاصله ولی پس از داغ کردن قبل از آنکه آینه را
از مهبل بیرون آورند با آب بواسطه آب ... خوب بشویند
تا اگر قدری سنگ جهنم در سایر جاها افتاده باشد آب شسته بیرون
بیاورد که موضع دیگر متورم نشود و بعد یک هفته تجویز کنند
و بعد آن روز راحت کنند ولی سایر اوقات باید مشغول کار کردن
او بکعه

و بکعه بخصوص اینکه اطبا مریض را در بستر مدام نگاه میدارند و ولی 618
این عمل ضرورت صحت و اعتدال عمل هضم و مزاج لکن معالجات عقیمی کند
که باید بخصوص این امراض دیگر علاج لهذا الاتر است که غیر از روزهای یکه
داغ میکنند باید مریض راحت نکند و مشغول کار شود این عمل
اغلب موجب صحت است ولی بخصوص از زنها در ایام روزهای کوری
کنند و در بعضی قدری خون جاری شود و بعد مدت چند روز ده
تا روز کنند و بعد از سوزاندن بفاصله چهار یا پنج روز
مقدار طمث سفید نقصان می یابد و لازم است که بعد از این
عمل از کار منع کنند و بدانست که هرگاه آفت متورم بعضی از هم
جابجا شده باشد مریض باید راحت کند و هم از برای سوزاندن
متعارف است کم کم ... نفخ شده و نیست ... و هرگز
البته و الحال تا حد و آنجا که جراحت دانه های پراکنده دارد شبیه
باید داغ را عمیق تخفیف در هنگام ... در ... صحت نیست
ولی نتیجه کمتر خواهد برد ؛
در ورم تخمدان که از ... ناشی نباشد — بیماری است از قبیل ورم مهبلی
علامات تشخیص — چون تخم دان متورم گردد حجم او به سه یا چهار
برابر طبیعی گردد و باشد که چون تخم عارض شود شکل او کف یا پنج ...

۶۱۹ نسیجش نرم و سهل الانفصال گشته و لش قرمز گشته و در میان آن رگهای
رقیق یا سیاهی ایشان نیز کنند و گاهی ملاحظه گشته که رطوبت مترشحه خونابه چون
چیزی بگذرد رطوبت بدبو بدرنگ شده و صورت ریگ یا چند دستی گشته و نیز
البته گاه فشار بر رحم و مستقیم و مثانه و حرقت و عطش در رگ و از تنگی عملدر و ضعف کاوند کنند
و در رحم میفتن همراه است انجب با تغیرات صنع در رحم و در بالا حالت و ضعف و قرن رحم
و تحمید و صفاق ∴

علامات — ابتدا آنست مرض ابتدا کننده بودن و درد شدید یا مبهم در خلف
یا از گاهی عانه و این درد شتوادی یا بواسطه فشار بر موضع و صورت عسرت مال گشته
و همراه است با حرکتی است رحم آویز و گرو بواسطه لمس جای اتصالات ایشان رحم در رحمی حافره
بر ظاهر رگ شده و از تنگه عملدر و ضعف کاوند کنند و گاه بگو داد حافره رسد و بیماری
به پهلو یا از واسطه بکم ماهانه آید و این حالت که بعضی طبیبان آن دوا بند و در آنجا
جرم او گشت و در لمس موضع کبیرت و بواسطه لمس و رحم از روق و طرفین کوچک
اورا معلوم گردد آنکه و چون انگشت تحمید بر فرج معلوم گشته که رحم یا پایین آمده است
و یا از جای خود حرکت کرده بطرف قدام یا خلف رفته است و چون بر عقب رحم حرکت
دهند حالم هم حرکت نماید و معلوم گشته که این حرکت بالطبع است ∴

رفتار و انتهای مرض — بعد از آنکه چندی مرض دو قف اصرارند و رحم
رو به نقصان گذارده بعد از یک یا دو هفته که بکلی خف گشته بعض

برآن شده اند

۶۲۰ برآن شده اند که صد هم میفتن انجب منتصر گشته و که گاه از تخم دان طرفی
رفع شده تخم دان دیگر مبتلا گشته و گاه از تخم دان رفع شده بعد در
نزد کلیت گوش تارزی گشته و در تیمرض انجب مشکل گشته تحمیل رحم و علامات
حصول رحم شدید شدن علامات ورم و قشعریره های پی در پی در حد و عرق
شب های بیشتر هم در این وقت حالم نرم و متموج گشته همراه گشته
با حرارت و تمدد و تشنج و تهیج در پا از اطراف معلول میشن باد در رار
گشتن زیاد شده و عسر البول و یبوست تاری گشته و بواسطه فشار رگه دستی
الات جدا میده و خارج شدن رحم بجهات متعدد دلیل است یا مثانه مستقیم
و پهلو و عنق رحم و بندرت مثانه و هم دیده شده که از رحم خارج گشته سیروانی آمده
و هم دیده شده است که دستی در دو طرف کشم گشته شده صورت ورم صفاق
و هلاک گشته غیر از این صورت اخیر بعد از خارج شدن رحم خفت در
علامات مرض ظاهر رسد و مرض تسکین یابد بعد از آنکه چند روز رحم جریان
نفس قطع مرگشته در این صورت اگر دو باره خارج گشته مرض شفا یا قطع گشته
و لا اگر بسبب قطع شدن سنگ شدن یا مسدود شدن مجرای رحم دو باره
جاری شده و دستی بحد اوّل رسد و علامات مرض دو باره بروز نماید
آنکه از فرج خارج گشته و این قطع شدن و جریان اخذ رحم چند
مرتبه متوالی شده و مریض بسوء حال و حصول اهلاکت رسد

٦٢١ باشد که شفا یابد و لا بعد از چند ماه معالجه و هم باشد که مورث ناسور
گردد و مدام باشد و باشد که آلت منتج شده و باطن بالا رود و این نجح سبب آن
شود که هرچند آلت از او مستور شود ❊

تشخیص — سهولت تمیز جاهل یشقه ورم لحم دارد از دست حاصل مایه
زیرا که در ورم مهبل ... سیلان نشف و بطورت حدت در [illegible] دو دره
و ضع [illegible] میرسد و [illegible] متحرک است و حرکت که با و میدهند که ایست ارحام
می‌نماید و دست فرج [illegible] علامات را ندارد و علامات تمیز حامل دست لحم دارد
از دست حاصله در باطن [illegible] و در قرن رحم و از برای تشخیص حامل دست مهبل را
از ماه های حامل که در او ایام میرسد مانند کیسه آب و کیسه [illegible] و جنین خارج
از رحم و غیره و بواسطه فشار این امراض است که [illegible] از حامل بر فرض کنند

نقد متاخرین — این مرض بندرت ... ... گردد و ... مرض خطرناک است
بواسطه [illegible] در علامات و [illegible] و چون [illegible] گردد بدو [illegible]
افراط شود یا اینکه شاید در میان شکم منفجر شود و مورث ورم صفاق گردد
مهلک است و دیگر اینکه بواسطه زیاد خارج رحم و [illegible] شدن قوه [illegible]
بر گشت گردد ❊

سبب — [illegible] ... از وجع حمد و باید که غیر از این [illegible]
عارض گردد یا بواسطه حبس شدن طمث [illegible] و یا از ضربه وارده در زیر

شکم و ...

٦٢٢ شکم و هم بلغ گردد از امراض رحم و مهبل بعض از مصنفین مذکور داشته‌اند
که این مرض [illegible] شود و بلغ گردد از سوراخ [illegible] [illegible] قسمی که بعضی
مستور شود در [illegible] [illegible] به صورت [illegible] که [illegible] یک
دفعه مستعمل شود و [illegible] [illegible] آن [illegible] دارد [illegible] ❊

علاج — در ابتدا [illegible] ورم [illegible] از فصد [illegible] علق
[illegible] و زیاد [illegible] و [illegible] [illegible] و مسهلات و حقنه
[illegible] و [illegible] [illegible] ورم [illegible] شدن ورم و با
[illegible] معروفات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و چون
رحم حاصل شد باید [illegible] [illegible] کرده شود که [illegible]
[illegible] و [illegible] عضلات شکم شده باشد [illegible] [illegible] ١٥ التصاق
با عضلات شکم نداشته باشد چند مرتبه [illegible] [illegible] طریقه که [illegible]
[illegible] ایام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و مستقیم
معلوم شود که [illegible] شدن [illegible] از آن [illegible] که [illegible] بر آمده [illegible]
[illegible] گردد بواسطه [illegible] یا [illegible] [illegible] واداو [illegible]
شدن رحم [illegible] از وضع که مریض [illegible] گردد و [illegible] رحم در [illegible]
توقف نکنند با آب [illegible] [illegible] و هرگاه [illegible] رحم ناسور شود
اما [illegible] دارد یا [illegible] دارد یا [illegible] [illegible] [illegible] دون

۶۲۳ از فشار بقایای ماده ملتهب رفع نماید لهذا در اینجا نیز باید بکار برد لهذا
هرگاه ناخوش را هیچ طور رفع نکنند باید که پاره حامله شکافته ملتهب
این ناخوش ها از فشار رحم رفع شده اند ؛

در ورم قرنین رحم — اگرچه قرنین رحم متورم گردند و ما بین ورم آنها صلابت و ثابت که جسم شکم در خلف قرنین محسوس شود
و خیلی هم ادراک کنند به تغییرات جنبه در مبهلیین و در باطن [illegible] و ریض ورم و
صفاق و ورم قرنین عموماً صورت [illegible] که بعضی مریض در
عمق و [illegible] در [illegible] و [illegible] به واسطه [illegible]
بعضی از علامات در حیات حملی تمیز دادن مرض و [illegible] چنین
اگر [illegible] طرف [illegible] محسوس [illegible] گشته بزرگ [illegible]
حیله نتوان به علامت تمیزش داد [illegible] تشخیص مرض حالت [illegible] و دیگر
قرنین خارج شکم در حالتی که در ورم مهبلیین مذکور شد ؛

علاج — مانند ورم مهبلیین و غیره است ؛

در ورم صفاق — که بواسطه پری تنیت نامند و ورم صفاق عبارت
از ورم غشائی که جلد [illegible] احشاء بطن را ؛

تاریخ — قبل از بیست [illegible] ورم صفاق درست بیان
نشده بود و جمیع مصنفین بر آن بودند که صفاق به شهادت متقدمین
[illegible]

۶۲۴ [illegible] و همیشه [illegible] از قدرت یکی از [illegible] بطن و بیشتر [illegible] که
صفاق [illegible] که متورم شد بدون [illegible] مانند [illegible]
متورم [illegible] بدون [illegible] و مصنفین [illegible] از بیشتر این مرض را
نه [illegible] شناخته و تصدیق [illegible] نموده اند ؛

تقسیم مرض — صفاق متورم گردد با نواع مختلف یکی آنکه حاد
[illegible] اصلاً در [illegible] یا [illegible] غیر [illegible] وضع [illegible] آنکه
[illegible] بعد از وضع حمل [illegible] که [illegible] از [illegible] بعضی از [illegible] بطن
بعضی از [illegible] شدن یکی از آن [illegible] ورم [illegible] صفاق است
و [illegible] اقسام اربعه [illegible] که ورم در جمیع [illegible] است
است و یا [illegible] و ورم محدود در یک جزء [illegible] ؛

ورم حاد و ابسط — ورم صفاق در وقتیکه [illegible] باشد بیمار [illegible]

علامات — چون مرگ در روز اول [illegible] متورم [illegible]
[illegible] و در بعضی از نقاط [illegible] بدقت ملاحظه کنند
[illegible] ملاحظه [illegible] قطعات
[illegible] و این [illegible] علامت [illegible]
صفاق [illegible] و این [illegible] بیشتر [illegible] قطعات [illegible]
و [illegible] بیشتر و متعدد [illegible]

۴۲۵ هر گاه مرض چند روز طول کشیده باشد ملاحظه کنید که رطوبت از ۲۵
تا ۱۰۰ مثقال و بیشتر در جوف بطون و این رطوبت یا رقیق است
و یا ریمی و مخلوط با بعضی دانه‌ها سفید یا زرد است و باشد که رطوبت
خون حایل بوده و جدار خون در بطون بطور ترشح است زیرا که
تا کنون جوهر ریم در وقت دیده نشده است و در ورم بطون تغییر
در تغذیه این غشاء بهم میرسد حجم [illegible] کنید و تا [illegible]
بعضی از آلات [illegible] الا منحلال گشته و بسهولت از روی رود
کنده [illegible] و یا [illegible] نکنید و اگر [illegible] سیاهی [illegible] را از روی
دارند شفافیت [illegible] پیدا کنند و اگر [illegible] از غشاء [illegible]
کنند [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] بواسطه
[illegible] و در شوریه [illegible] است و [illegible] که [illegible] [illegible] کنید
و مایه سیاهی [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] که در
ورم غشاء دیده شده

علامات ورم دوام و التهاب مزمن در ابتدا [illegible] شدید [illegible] کنید
و [illegible] آلات [illegible] [illegible] اولین و عمده‌ترین علامات این مرض
است که بروز کند و این [illegible] که [illegible] آلات [illegible] شدید و
ناخوشی حرکات [illegible] و [illegible] و ادرار و غیره عایه [illegible] داده
کنند

۴۲۶ کنند و [illegible] [illegible] در [illegible] و بعضی از [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] که بواسطه [illegible] [illegible] [illegible] و در [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] بواسطه [illegible] [illegible] [illegible] یا [illegible] و یا [illegible]
[illegible] و [illegible] پیدا کنید [illegible] و [illegible] که از ابتدا [illegible] و
[illegible] کنید و [illegible] آلات [illegible] است و مریض مدام به پشت [illegible]
بواسطه [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] کنید و تنفس قصیر
و بریده [illegible] زیرا که مریض [illegible] ندارد که [illegible] سینه را [illegible]
کنند بواسطه [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و این [illegible] [illegible]
[illegible] کنید و بعضی آلات [illegible] کشیده [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که بواسطه حاصل شدن [illegible] در [illegible] [illegible] بر آمده [illegible]
در اینصورت صدای [illegible] [illegible] کنید و [illegible] [illegible] [illegible]
که اینصورت [illegible] کنید [illegible] در [illegible] [illegible] بواسطه
جمع شده رطوبت ریمی [illegible] و این رطوبت [illegible] [illegible]
که [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] که چون [illegible] [illegible]
در [illegible] صفاق [illegible] کنید بواسطه [illegible] صدای [illegible]
مسموع [illegible] و [illegible] این علامات [illegible] در ورم صفاق

٦٢٧ مشهور گفته‌اند و شدت صلابت موضع سورش شدت عطش عملیات
عموم و مجهول گفته‌اند چنانکه حرکات نبض از ۲۵ الی تسعه
صغیر و ضعیف گفته‌اند تموج مدام گشته فاصله ما بین قرعها کمتر
گفته‌اند ضعف و اضطراب شدت کند و منها بین عارض گفته
و شکم در رنج شده و صبح کم یا فاتح گفته‌اند و تدریج نبض کلا و
غیر منظم شده بعد سسته گفته‌اند که حرکات شمرده نحیف که در
میان منها بین یا اغما بر مریض به هلاکت رسد و گاه اغلب اوقات
تا دم مرگ هشیار و باحواس است و بارز است که این نوع از ورم صفاق
قبل از روز چهارم منتهی به هلاکت است انسانیکه مرض رو به شفا گذارد حرکت
نبض کم گشته قی موقوف شده و صبح کم و سیلان طبیعی آمده و
رطوبت مترشحه در شکم جذب گشته و بهبودی دیده شده است که
این رطوبت مجاری تخلیه یا بیماری ... بهم رسانده و نقاهت
حاصل گشته غالب اوقات بدون بحران و بعد از شفا در اغلب
لذا مرض یک حصه در شکم باقی مانده که از نفوذ حرکات شدت
یابد و کثرت در ... و در حرکات بدن آورد و گاه
واسطه تصلب ... که در پیش نفوذ قطعات بوده ... و ...
حملات بشود که مادام ... مانند و گاه اغلب اوقات پس از ...
رفع شده

٦٢٨ رفع گشته یا به واسطه آنکه جمیع عادت بر این کشیده می‌کنند
و یا آنکه ما هم ... به تکلیف رسیده معلوم است که این قسم صفاق
سبب ... گفته‌اند و آنجا که ... ما بین رحم و سایر آلات
... بسبب نقطه ... چنین گفته‌اند و هم ... عقیم گفته‌اند ... قرن
... گفته‌اند و باشد که ... گفته‌اند ❊

اقسام مرض — آنچه از مصنفین ... را منقسم نموده‌اند به فوائد
و ... نیز ... و ادراک ... ضعف و ... قسمت دارد
... که شدت دارند ... و ... و ... و صورت
... صفرا و ... و ... علق و اضطراب و ... و غیره
... داشته باشند ... و ... که ضعف ... و ... گفته‌اند
... خوانند ❊

ورم موضع صفاق — در صورتیکه ورم جمیع غشا را ... نکند و در یک
جزء از او محدود باشد ورم ... یا موضع صفاق خوانند و این
... گفته‌اند در ... و در ... و ... اند و ... ورم ...
... مانند ... و ... و ... در این وقت ...
و در این صورت ... که ... صدا ... که ...
... که ورم در ... یا ... مانند ... و ...

629

صفاق و غیره زیرا که بواسطه متفاوت‌تر که این آلت علاوه [illegible]
بیشتر گشته و بر خلاف ورم در سطح محدب جگر و بسهولت جای گشته
باشد اسهال چندان صلابت ندارد بلکه نرم و علامات این مرض مختلف
می‌شود بواسطه عضو متورم چنانچه اگر ورم در سطح مقعر جگر
حاجب یا در سطح محدب و مقعر کبد تو صورت زرد و یرقان
شود و باید دانست که جذب صفرا در این صورت بدون تورم کیسه
و یکی بواسطه تورم آلت می‌شود صفرا بیشتر از حالت طبیعی ترشح نماید
و لهذا [illegible] وقتی که ورم در سطح مثانه باشد بیشتر یا ادرار زیاد
شده چون ابول عارض گشته و اخلاط او موجب تلف اگر چه
جزئی صفاق باشد که تکلیف [illegible] نموده و حقیقت در آلت مذکوره
تلف مثل اسهالات گشته و هم در این صورت که رطوبت سرخ جمع گشته و
از اسهال یا از سطح شکم خارج گشته ❊

تشخیص — بواسطه وجع شکم که از فشار شدید [illegible] و قرحه
حرارت [illegible] با ضعف و [illegible] و تغییر بسهولت تمیز
[illegible] از ورم مفاصل که [illegible] عضلات شکم
است و [illegible] علامات تمیز [illegible] ورم صفاق را از وجع عضلات
که در این مرض وجع بواسطه فشار [illegible] و [illegible]
و گشته

630

و گشته و [illegible] با هم [illegible] و ورم موضع صفاق متورم
موضع متورم شبیه گشته بود به سعده [illegible] و ورم کبد
و ورم مثانه و ورم رحم و [illegible] در این امراض وجع خفیف و عمیق
[illegible] باشد و [illegible] گشته مثلاً در [illegible]
از لمس موضع تمیز این امراض [illegible] چنانچه در ورم
[illegible] از لمس با انگشت در [illegible] گشته و [illegible]
جگر آلت و در ورم مثانه چون ادرار جمع گشته آلت
و [illegible] و بعد از تشخیص مرض باید [illegible] که مرض صفاق
[illegible] شده است از تغییر آلت دیگر و در این باید حالت
[illegible] مریض و طریقه بروز مرض و رفتار او ملاحظه نمود ❊

تقدمة المعرفه — مرض [illegible] پر خطر و خطر بیشتر گشته در شدت
[illegible] علامات عمومی و وسعت موضع متورم که چون ورم
صفاق [illegible] همیشه [illegible] گشته و خطرناک بیشتر است در اطفال
[illegible] و دیده شده است که این مرض در اطفال تازه بدنیا آمده
[illegible] در جنین [illegible] گشته است ❊

سبب — [illegible] در جمیع سنین و هم در جنین که ا[illegible]
سبب مرگ جنین در [illegible] آغاز ورم صفاق است و [illegible]

۶۳۱ در چنین حالتی که عوارض ملتهب‌اند [illegible] پوست و عادة
شده در ظهور و در میان مخفی امراض مانند ذات الریه و سوء کبد و
حمره شکم و غیر آن شده بواسطه اشربه و حقنه بر روی شکم و ضماد و [illegible]
[illegible] طبیعی و شقاقی و [illegible] مفاصل وجع دیده شده است که در اوقات
بطور وبا [illegible] بروز نماید ::

علاج — در ابتدا چنانچه [illegible] یعنی ۶ تا ۸ فصد تا ۱۲
تا [illegible] مثقال [illegible] حالت مریض این فصد را در [illegible] روز
مکرر کنند و در این وقت [illegible] زیادی که از پنجاه تا صد دانه بر روی
شکم اندازند و بواسطه [illegible] ملین گرم [illegible] رطوبت ملین
و گرم بر روی شکم که مانع [illegible] از آمدن خون [illegible] که مریض
شدت وجع تحمل نکند پارچه [illegible] آب گرم ملین نرم کرده شکم
اندازند و وقتی که وجع ضعیف شده که مریض را بتوان حرکت
داد استحمام در حمام فاتر کنند [illegible] یا کمتر [illegible]
کم بنوشانند تا تحریک [illegible] نکند و بجهت تلیین [illegible] دهند و
حقنه [illegible] ضعف بجهت شدت وجع [illegible] معالجه
ضعف نیابد و اینجا که از بابت زیادی ضعف [illegible]
[illegible] باید [illegible] بمقدار زیاد [illegible]

روغن فاکستر

۶۳۲ روغن فاکستر بر روی شکم [illegible] بمقدار
[illegible] بنوشانند که [illegible] کنند و [illegible] قی نمایند
[illegible] ساعت [illegible] مرض [illegible] چون از
[illegible] زیاد شده مریض [illegible] یابد لهذا طبیب
باید [illegible] علامات [illegible] که دهان تلخ و قی
[illegible]
که علامات ضعف [illegible] کند [illegible] علق و
[illegible] تشنج [illegible]
از این ادویه [illegible] پارچه [illegible]
[illegible] بر روی شکم بیندازند و این [illegible]
[illegible] رفع گشته و [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] صفاق [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] تسکین [illegible] بنوشانند
و بر موضع [illegible] کنند و [illegible] مریض از استعمال آب سرد بر روی
شکم تا مدت هشت روز [illegible] باشد ::

ورم صفاق وضع حمل — ورم صفاق وضع حمل [illegible] است
از [illegible] این [illegible] در [illegible] تازه [illegible] شده باشند ::

٦٣٣ [illegible] اتفاق ندیده که نقطه زیادی زرغن را نمیدانند وضع [illegible]
مریضانه در همه وقت صورت تفحص و جستجو نمایند در این فقره کنند
در مادهٔ گذشته اطبای انگلیس والمانی دو فرقه تحقیق کرده در این
باب منقسم اند که بعضی معاونین در جستجوی علاجش که در زغن
میدانند وضع [illegible] عارض میکند و میشناسند که بقیه کیفیات آن نامعلوم
علامات تشریح — علامات در اشخاص [illegible] آن است که در جسم
مداومت کنند و سر فرع در این کمتر [illegible] ملتفظ میکند
آن جزء از صفاق که محلل آلات است و قسمت در حوضه و در کوره
حاضر میباشد و بر خلاف رطوبت متشکله است که مقدارش
در نیت مثقال میرسد و این رطوبت کدر و ناصاف و حاوی
های سفید است و مصنفین مادهٔ گذشته بواسطه دون این رطوبت
اشتباه بر آن شده اند که این رطوبت بکار است از آنکه انحراف
مجرای نمیرساند است ولیکن تجربه نشان داده است بعضی آن
که هیچ یک از اجزای شیر در این رطوبت وجود ندارد و بواسطه
و حفظه ترکیبش این رطوبت هیچ فرق با رطوبت متشکله
دارد [illegible] عنبیه صفاق و در این مرض بواسطه [illegible]
نفخ متسع میکنند و ظاهراً این حالت طبعی کمتر میکند
صلابت

٦٣٤ و صلابت صفاق که مدام است بعض تغییرات دیده در آلات دیگر شاهد
میکند که مدام میشناسند که زیادی بروز هر یک از آنها نسبت بطبیعت آلات
در [illegible] از الجهة است رحم که غضب آلات چیزی در راه مشاهده میکنند
ملتحمه بواسطه در صفاق تحلیلش ولی حجم او بالنسبه بزرگتر شده
و بعضی از آلات تغییر ضدی در راه مشاهده میکند که نسج آلت کرخ و
متشکل و حاوی رحم و سهل الانفصال و بزرگ میکند و هم دیده میشد دیگر
ضد در [illegible] و بعضی گاهی از آلات منفتح و بزرگ و قرمز و
[illegible] بروز میکند و نمیداند وضع حمل در حالت طبیعی و نسج در داخل رحم را
کشنده یک نوع متعفن از او متصل میکند و در داخل بافت های
ابریشمی مخفی در محل التصاق مشیمه مشاهده میکند که بواسطه ریشه ها
باطنی بالا از زیر آن بر روی او بر داشته شده و در زیر او عضو رحم
ظاهر است مشاهده میکند و گاهی از آلات بعضی لکه های سیاه در عمق او مشاهده
شده که سبب آن خون ریختن [illegible] ولی در بعضی از اشخاص
مشاهده میکند که زیر دو غشا [illegible] صفاق رحم اثر ظاهر است
و در سطح آلت مشاهده میکند خطوط چند از عروق جذابه که بر بعضی
از آنها از یک تار ابریشم تا پر کلاغ میکند و این خطوط مجمع
و در بعضی از مواضع حجم میکند که بنا به [illegible] و این

635 جذابه مملواند از ریمی منجمد یا رقیق سفید یا زرد و یا سبز رنگ و عدد آنها
در اطراف زاویه های رحم در محل اتصال قرنها است و گاه دیده میشود که در این
عروق در عنق و در سطح درونی و در میان آلت و در رباط عریض و در
عروق مبیضین و در غشای مخاطی حوضه بطوری از طرفین و از خلف وارد
برای تجمع ریم در میان عروق جذابه مصنفین متفق القول نیستند بعضی
بر آنند که ریم حاصل میشود در میان عروق جذابه بتوسط ورم آنها و بعضی
برخی تاکنون ورم عروق را مستعملات از جهت آن زیاد نکند تبیخ آن
همیشه سفید و شفاف می باشد و بعضی بر آنند که اگر علامات ورم در
عروق ممتنع نباشد می توان گفت که ورم در رشته های رگ ها حادث شده و
ریم حاصل شده داخل در رشته ها زیرا که گفته بعضی دلیل آنکه شده اند که جذابه
به عروق جذابه بتوسط جذب شده و از دست رفته آلات دلیل مانند ریم
و ضمیمه های او و دلیل آنها این است اولاً ریم در جوف عروق مانند ریمی است
که در رحم یا در غیر آن باشد ثانیاً اینکه هیچ فرق در عروق ممتلی مشاهده نمی کنند
ثالثاً بتوسط محو عروق زیرا که بعضی آنها هیچ ظاهر نمی شوند مگر در اطراف
رحم و در عنق او و در رباط و این سه موضع ممتلی میشوند که ریم اغلب
در آنجا بهم میرسد ولی این عقیده را در فرنگستان قبول کرده اند که خیال
می کنند عروق جذابه منتهی میشوند به ثقب که رطوبات مانند
زلو

636 زلو از آن ثقب میکشند ولی حالا که مشهور شده است عروق جذابه
را ثقبی نیست این قول را نمی توان قبول نمود لهذا باید قبول کرد
که ریم یا از نابت ورم خود عروق حاصل شده است و یا آنکه فرق در جدار
آنها بهم رسیده و انبار ریم در آنها گشته و در بعضی از زنها ملتهب میگفته
ورم در اوردهٔ رحم و هم در اوردهٔ مبیضین و لوله و در این حال
از علامات که مشاهده گفته دمامیل پیدا کننده در ریه و کبد و طحال
و کلیتین و عضلات و در جوف مفاصل که این دمامیل در جثه
در ورم اوعیهٔ صفاق یا ورم او که همراه گشته با ورم عروق جذابه
ملتفطی گفته و بر خلاف در یقظه از هر خاصی هر یک تحقیق و دوا
عشا رحم صنف ؛
اما علامات بندرت است که ابتدای عروق این مرض در حالی وضع
حمل بعد ولی غالباً اتفاق است در پنج روز بعد از وضع حمل ناخوشان
مبتلا می باشد و گفته اند ابتدای این قشعریره سخت است که عارض میشود و
همراه می آید با وجع در شکم و این وجع یا قبل از عروض قشعریره یا بعد از
قشعریره و گاه بعد از قشعریره عارض میشود و شدت می نماید بتوسط
از فشار بر شکم و انبساط رحم شده در زیر شکم یا در یکی از
دو دال خاصره است ولی طول نمی کشد که سرایت بعوض

٦٣٧ منتهی و به در همه شکم جاهای کعب شکم طبع گشته و نبض نمایان رز است

مرض مبتلا شوند به آسهال و گاه به فواق و قی و صفرا در رنگ باشد

و گاه بزاق ... آسهال ... و با به دلیل است که ...

و یا اسهال نسبته با استعداد ... است که در چند سنه مرض ...

دارند و در چند سنه دیگر به علت مبتلا با اسهال شوند و نبض عطش مفرط ...

شده و زبان تر و پوشیده شود از پاره سفید که به خشکی ... کعب و

تنفس به صعوبت ... و به دفعه ... نفس ... تنفس زیاد

شده و نبض ... اجابت ممتنع و صلابت و نبض ضعیف بود صورت در

ابتدا بر افروخته و به کشیده شده یا دلالت بر درجه کند ...

اجابت نفاس ... کعب و ... که ... طبع ... و اگر

عروض مرض قبل از ... شیر باشد این رطوبت سیلان نکند و اگر به ...

شد سیلان شیر کم و پستان نزار ... یابد ... مرض رو به اشتداد گذارد

وضع عمودی شده ... بلکه در شکم همه جا طبع کعب کند در پهلو

که در اثنای توسط رطوبت ... صدا ... و خفه ... و این ...

اسماع توسط ... اجزاء ... اضطراب و عسرت تنفس کعب

و فاصله ... کمتر شده و رطوبت ... صوت سبز رنگ ...

... و غلیظ است که در اواخر مرض بدون هیچ ... لذا ... فاصله

قی

٦٣٨ قی و نبض مرضا مبتلا ... فواق نبض ضعیف و خفیف شده ...

در کاستن از صدا ... با صدای کعب جلد پوشیده شود از عرق ...

صورت با ... کشیده و چشم ها گود ... اطراف شان سیاه ...

لب ها بنفش شده ... نبض ... از مرضا بدون حرکت

به پشت ... در یک ... زیاد ... اطراف ... و منقلب

لبه اطراف شان لرزه ... و مرگ ... در میان ... نفس

از مرضا ... تا آنکه ... و در بعضی مرضا ... شکم در اواخر ...

... کعب ::

رفتار و دوام و انجام مرض — در بعضی از اپیدمیها رفتار مرض بسیار سریع است

که در ساعات ... هلاکت رسانند در این صورت ... رفع مرض

... بدون وضع ... و ... ملتفت آن

... و بعد دفعتاً علامات مرض ... تا ... روز

نماید و در چند ساعت مریض را به هلاکت رسانند و در این ...

... که مرض ... و ضعف چند روز ... شده ...

... علامات ... این مرض دلالت کند ...

... زیرا که تغییرات ... در چند ساعت ... درجه ...

رسیده ... مرض ... اجابت ...

۶۳۹ که علامات ... کنند قبل از این ایام وجع و حرکت نبض و نفخ شکم نقصان
یابند و این انتها ... که ... و ... و ... و ... [illegible]
شکم بود ... که ... باشد همیشه علامات هلاکت کنند ::

اقسام مرض — گو بسیط بدانست بعضی از علامات این مرض صورت خصوصی
بهم رسد چنانکه از ابتدا همراهی ... علامات ... که ... [illegible]
که وجع در شکم عارض کنند نبض قوی و سریع و صلابت کنند و ... [illegible]
و ... کنند از ... صورت برافروخته و چشمها ... [illegible]
و قوت باقی مانده مرض را ... و این حالت باشد که تا آخر ... [illegible]
... و ... اجابت ... نقصان بگذارند تبدیل
... علامات ... که در ... باشد و هم از ابتدا این مرض
بصورت ... [illegible] ... مریض ... تغییر ...
بر ... و قوت ... [illegible] ... عارض کنند نبض ...
و صغیر ... شکم ... عارض کنند که صورت
هزال قوی و ... [illegible] ... مرض را ... در صورتیکه
صورت زرد و ... [illegible] ... و قوت
ده و این صور مختلفه مرض ... به بروز هیچ تغییری در ... [illegible]

امارات ترک — در صورتیکه ... همراهی ... [illegible]

علامات

۶۴۰ علامات ... که ... و ... هم ... [illegible]
... کنند و ... عنق ... و ... [illegible]
متعفن کنند و ... همراهی کنند ... [illegible]
علامات ... در این ... جمیع علامات ... [illegible]
... و ... مرض ... [illegible]
... پیدا شد ::

تشخیص — اینکه جمیع علامات مرض ... وجع و نفخ شکم و قوت
نبض و تغییر ... در تشخیص ... [illegible]
... مرض ... و ... و لازم است
که از ابتدا تشخیص ... طبیب ... داشته باشد که اگرچه ...
که ... تغییر ... عارض کنند ... که این تغییر ...
علامات ... طبیب ... [illegible]
همراهی کنند با تغییر ... عارض ... [illegible]
وضع ... اگرچه هیچ وجع در شکم همراهی نداشته باشد ... [illegible]
این علامات همراهی کنند با ... نبض و طریقه تشخیص
این مرض را از ... و ورم ... و ورم ... و ورم
معده ... بیان ... و طریقه تمیز ... از ... مفصل

۶۴۱ عضلات شکم به پیچ فراهم گردد و باشد که در این مرض شبه گرده باردار
مفاصل عانه و درد و درد مفاصل عانه و جمیع همیشه برقرار [illegible]
حالت و از فتق [illegible] یابد ؛

تقدمة المعرفة — هر حرکت که بخط و اسیر برشف [illegible] که
وحشتیکه [illegible] باشد و خلاص زنانکه وحشتیکه مرض ابتدا [illegible]
بجوی در هر یکی نه که زیست مرض [illegible] نو [illegible]
[illegible] از ربع تا نصف [illegible] و صورت [illegible]
بجوی اگر از ابتدای مرض روز داشته باشد [illegible] بنقا
و گرفته و عوض مرض هر چه [illegible] وضع حمل [illegible] فلانک
حرکت نفخ شکم و تغیر [illegible] و عسر النفس [illegible] و علامات
[illegible] در این مرض دلیل [illegible] تقدمة المعرفة که اگر جمیع
علامات خفیف باشد و [illegible] کریم [illegible] که [illegible]
و ضعیف که زیادی از [illegible] قرعه [illegible] و صورت کشیده و [illegible]
گرداند و عرق کرد و نفخ زیاد در شکم دلیل بر هلاکت است ؛

اما اسباب — تغیرات که در رحم و در صفاق [illegible] بهم رسد
مستعد می نماید الاتی [illegible] را [illegible] شدن و هم زیاد بودن
[illegible] دراوان حمل یکی از اسباب شده و در هم [illegible]

اثر هوا

۶۴۲ اثر هوا [illegible] اقوال مصنفین می باشد چنانکه [illegible] که
و [illegible] مرض در هوای بارد رطب و [illegible] بر خلاف [illegible]
اسباب [illegible] این مرض شمرده اند و [illegible] در [illegible]
در هر یکی نه [illegible] و هم [illegible] در هر یکی نه [illegible] و [illegible]
[illegible] جمعیت در [illegible] و تجدید [illegible] در هوای [illegible]
[illegible] که این مرض [illegible] بهم رسانده باشد سبب [illegible]
[illegible] باشد و هم [illegible] ابتدا [illegible] این اسباب و در
[illegible] در [illegible] منقطع [illegible] باشند و [illegible] مصنفین [illegible]
که این مرض [illegible] و [illegible] اسباب [illegible] که مذکور شد بعضی [illegible]
[illegible] می باشند که [illegible] را مستعد بای مرض [illegible] مانند هم [illegible]
و [illegible] در [illegible] و [illegible] و فقر و [illegible] که [illegible]
[illegible] حمل اول باشد و [illegible] عسرت در وضع حمل بهم رسد [illegible] که
[illegible] وضع حمل [illegible] یا خوردنیهای [illegible] رحم [illegible]
[illegible] خفت در رحم و بیرون آوردن او با دست یا با آلت [illegible]
و [illegible] حرکت نزف الدم رحم نه از بابت آوردن ضعف
بلکه از بابت ادویه و [illegible] که [illegible] اولاد [illegible]
مرض [illegible] گرفته [illegible] بتوان [illegible] از [illegible] المحمدانه

یا خوردن اشیاء که بیرون آوردن [illegible] باشد

643 عارض شود از نوشیدن اشربهٔ سرد و اشربهٔ گرم و دفع و تدابیر آن
محققه که مرض عارض شود بواسطه ضد ادویه و نفاس و ما یتبع
منضم آنها که کم بدتر باشند بدتر از اطاعت نفاس که بیشتر سبب
ورم صفاق نیست بلکه سبب آنها ورم صفاق است ::

پرو فیلاکزی یعنی علاج قبل از وقوع

علاج آ ـ اولاً در پرو فیلاکزی برای منع وقوع ورم صفاق
وضع حمل باید ستره حروریه یا لیپارد اطاقات تحفظ که زنها را در
هوائی معتدل که بدون تغییر باشد راحت نمایند بدن و نفس
را مشغول ندارند و بواسطه حقنهٔ مسهلات برضای رفع یبوست
کنند و نگذارند که ادرار در مثانه بماند و بواسطه تغییر وضع یا
لهای آب دلک در مهبل امداد کننده بر خارج شدن لکهٔ
نحو آنکه او متعفن شود و از برای وضع حمل و بیرون آوردن
جفت باید کوشش کنند التی ضمه حتی الامکان با دست یا سه ب
دیگر عمل نکنند برای آنکه یکی در مریض خانه میزا ینه باید منع دخول
زنهائی مریض نمود و هر چیزی که سبب تعفن هوا میشود رفع
کنند بهتر آن است که اطاقهای کوچک که ده تا از زنها
رفتوآمد بیشتر نداشته باشند و اطراف کشوده بعد انتخاب کنند برای
در اطاقهای بزرگ که مریض زیاد است اسباب تعفن هوا بیشتر میشود
محفل

644 معالجه مشکل است ::
علاج بعد از وقوع در علاج این مرض اختلاف زیادی در میان
اطباء هست ولی از تجربه حاصل شده است که از برای این مرض علاج قطعی
نیست و علاج او بسته است به صورت مرض هر نوع ابتدای اغلب اوقات
فصد نافع است بخصوص در ابتدا ولی در قطع دم طبیب همیشه باید تجویز
را قرار کند اگرچه مرض هم بهمین جمیع علامات ورم نماید زیرا که اغلب
اوقات پس از فصد اگرچه خون هم بسیار کم خارج شده باشد قوت ضعیف
و ضعف مستولی گردد لهذا لازم است که از جهت شدت انتقال خون
بیشتر خارج نکنند و همان وقت لازم است تا که دانه زلو بر روی
شکم اندازند و اگر باز لازم گردد انداختن زلو را مکرر کنند و اگر مرض
از ابتدا با علامت تیفوئیه بروز کند آنها از انداختن زلو باید
کفایت نمود و چون ضعف عارض گردد باید رطوبت زیادی در ضماد شکم گذارند
بخصوص نباید قطع دم که بعد از قطع دم باید ضماد ملین بر روی شکم
اندازند و اگر که نفاس در رحم مخفی شده باشد بواسطه ازاله آن از آب
ورزیدن مهبل کنند و از برای دفع یبوست مسهلات رقیق نوشانند
و چون اغلب اوقات ازین علاج منفعت حاصل نشود و ما در تعفن از
ابتدای لکها منفرح باشند اطبا بعض ادویه برای علاج این مرض

۶۴۵ اند و لهذا آن ادویه نیز همیشه مفید نمی افتند از آنجمله است اپیکاکوانا و چون
مقی و روغن کرچک با متین بایک مثقال و نیم در روز بنوشانند و ادویه
زیبق و [illegible] نوشته است که در سنه ۱۷۸۲ عیسوی در بریطانیه [illegible]
استعمال اپیکاکوانا بطریق مقی و [illegible] مریض را معالجه نمود [illegible] مرضا بیش به
هلاکت نرسیده اند مگر پنج نفر که تخمیناً بیشتر از این را اگر [illegible]
مگر در مرض جبلی [illegible] صورت [illegible] دیگران [illegible]
دیگر باین کثرت نرسیده است و حال مقی در همه حالات مرض منتج نیست
و [illegible] ابتدای مرض با هم و حمی خفیف و وجع کم ضعیف
و نفخ کم بود [illegible] عارض شد و ممنوع است در [illegible] شدید و
نبض ممتلی و وجع شدید بود و هم ممنوع است در این وقت مشاهدات
در سنه ۱۷۰۰ [illegible] را برای علاج این مرض در انگلیس و بعد در فرانسه منتقل
داشته اند که علاج آن از دهن و روغن خاکستر از خارج بقسمی که مذکور شد
بکار برند و بعلیه بعضی از علامات و [illegible] بر استعمال ادویه چند
مانند آنکه مقویات صفوی کنند که مستعمل است در صورت ضعف
و تشنج و کافور و سایر ادویه ضد تشنج در غلبه علامات عصبانی مانند
هذیان و قلق و اضطراب و غیره و چون اسهال بمو ملعات و تریاک و غیره
و چون حمی زیاد باشد دوای [illegible] دهند و اگر [illegible] اپیکاکوانا بطریق
مقی

۶۴۶ مقی بنوشانند و چون نفخ زیاد باشد روغن بابونه یا کافور در بیرون شکم بمالند
در ورم ناشی صفاق — اسباب — بسیار نادر است حصر صفاق اصلی
انجراک است ورم صفاق تبعی گاهی در امراض احشا و جدار بطن مانند کبد
معده و رحم و امعاء و کیسه که قدری از رطوبات سلطانی [illegible] صفاق نماید و
صورت [illegible] و [illegible] عارض کبد و بواسطه [illegible] و
[illegible] بواسطه [illegible] شدن است و فشار بر صفاق و
[illegible] بواسطه پاره شدن و ریختن خون و هم عارض گاهی بواسطه [illegible]
و [illegible] شدن رطوبات یا بخارات در او و در این ملاحظه [illegible]
[illegible] شدن امعا و غلب [illegible] گاهی این مرض از [illegible]
بواسطه منقوب شدن امعاء و هم عارض گاهی از منقوب شدن [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] در مرض [illegible] یا [illegible] بواسطه داخل شدن [illegible]
در او مانند [illegible] و غیره ؛

تشریح مرض — علامات این مرض مانند آن است که در ورم
بیان شد و [illegible] در [illegible] نقبه بیشتر از [illegible] شده
[illegible] است و چون آنست منقوب شده معده یا امعاء [illegible]
[illegible] در میان صفاق جمع گردند که در وقت بریدن [illegible]
[illegible] و مقدار این رطوبت غالب بسیار کم است ؛

[illegible] و در میان صفاق تا به
کیسه رطوبات که در میان است
منقوب شده

٦٤٧ علامات — اگر مرض منجر شود بدون آنکه آلت مثقوب و رطوبت
در او جمع گردد علامات ابتدای مرض فرقی بوده و سم [illegible] ندارد ولی
چون منجر گردد از مثقوب شدن آلت زخم و مثقوب شدن و ریختن
رطوبت در صفاق علامات شدیده عارض گردد که در پیش مرض مریض
دفعةً حالی وجع شدید در شکم کند که بدشت نماید و بواسطه فشار دیگر
وجع همراهی کند در تمام بروز شکم باز شدید و تغیر سیما و آه و ح[illegible]
و رعشه و ضعف و سرد شدن برازا و اینکه بسبب ثقبه [illegible] باشد
[illegible] از [illegible] و وجع سیکین یافته [illegible] بر آمده شود و مریض شفا الم
رساند و ما طبیب مادامی که [illegible] و صورت و سیما [illegible]
[illegible] و نبض کریع و صغیر است و بدن سرد می باشد بنا به امید [illegible]
و [illegible] [illegible] بعد از [illegible] یا ۳ روز و گاه بعد از بیست ساعت مریض به
هلاکت رسد و [illegible] که آن جزء از صفاق که در ابتدا معدوم شده و رطوبت
در حلقی که [illegible] و بواسطه ملتصقه شدن [illegible] ذب از [illegible] این [illegible]
[illegible] مرض محدود [illegible] و [illegible] شفا کند یا بواسطه تحلیل رفتن [illegible]
و یا بواسطه [illegible] محروم [illegible] و لکن این [illegible] بسیار نادر است ؛

لقدمة المرنة — از عارض شدن [illegible] و [illegible] شدید که همراه
کند با یار علامات ورم صفاق و لیکن برده من شدن رطوبت سوزش در او باشه

و ما بدارت

٦٤٨ و ما بدرت که در [illegible] مرض و من [illegible] گفته و عارض [illegible] تیتر
در سیما و قرحه رفت و ضعف در نبض و این حالت ما شده گفته که در [illegible]
که بواسطه مرض [illegible] بسیار ضعیف شده باشند و جثه شان کم شده باشد [illegible]
تشخیص مرض باید تمیز حال [illegible] مثقوب شده و از برای این باید حالات
سابق مریض را فهمید در اینکه عارض شده باشد و در مبادی [illegible] و [illegible]
و [illegible] گفته که در ثقبه [illegible] است و [illegible] چنانچه در شکم مریض [illegible]
[illegible] که تمام عارض شدن ورم صفاق معقود یا [illegible] کم گشته [illegible]
[illegible] متغیر شده و رطوبتی در صفاق گشته است ؛

لقدمة المرنة — کمتر مرضی است که [illegible] بر خطر باشد و خطر بیشتر گفته
هرچه رطوبت بیشتر [illegible] موت [illegible] بیشتر باشد ؛

علاج — جمیع معالجاتی که در [illegible] سابق ذکر کردیم در اینجا معروف
[illegible] و باید [illegible] که دیگر رطوبت داخل صفاق نشود و بواسطه
بسته شدن [illegible] ذب مرض [illegible] مریض باید راحت [illegible] و بی
حرکت بماند و هیچ فشاری بر روی شکم ندهند و اینکه بسبب پاره شدن امعا
[illegible] از نوشیدن مریض را منع کنند و [illegible] دفع عطش [illegible] آب
آب که و غرغره کنند یا پارچه ای بدهان گذارند و یا [illegible]
[illegible] و اگر بسبب مثقوب شدن مثانه [illegible] در او گذارند که [illegible]

۶۴۹ بماند و ادرار جمع ملتحمه بهر صورت در این مرض تریاک زیاد کرده‌اند
و اکثر منفعت قرنیه و مریض قوت داشته باشد ادویه ضد ورم با ملاحظه
تمام بکار برند ÷

در ورم مزمن صفاق — ورم مزمن صفاق اگرچه بسیار مشابه
ورم کبد و ملتحمه [illegible] بیان از او نکرده‌اند و بایں سبب
اطبا تشخیص او هم نشده و نمی‌شناسند ما بندرت شیوع ملتحمه
روز و هم اما صفاق و [illegible] حالات گاه جزئی است و گاه
تمام بندرت بسیط و [illegible] مرکب است با توبرکول [illegible] ÷

اما علامات تشریحی — بندرت مشابه ملتحمه رطوبت استسقائی
[illegible] رطوبت کدر یا سفید رنگ است و یا زرد است و شکم صاف و
خورده شده تغیر شکل [illegible] و [illegible] ملتحق کفه
با شرب و با امعاء دقاق بطوری که [illegible] از کشف شکم
هیچیک از امعاء مشابه ملتحمه که پوشیده شده باشد از غشای
کاذب و این غشاء کاذب ضخیم و رمادی یا سیاه رنگ است مشابه
و چون او را [illegible] کنند یا از روی امعاء بردارند
ملتحمه که امعاء مخلوط امعاء دقاق روی ستون فقار چسبیده
و حلقه‌های آن با یکدیگر ملتحق شده‌اند و این التصاق حلقه
بهم گاه

بهم گاه بحدیست که مثل آن از یکدیگر [illegible] و چون حلقه‌ها [illegible] کشند ۶۵۰
ملتحمه که طول امعاء و قطر شان کم شده است و جدار شان که [illegible] یافته اند
چنان معلوم نماید که حاوی نسیجه ملتحمه [illegible] داخل و خارج را [illegible]
بندرت این غشاء کاذب منجر شده [illegible] غضروفی ملتحمه و در این صورت
صورت [illegible] بطن زیاد است تقریباً در کل مرض مشابه ملتحمه است [illegible]
[illegible] در میان غشاء کاذب [illegible] در تحت صفاق و این دانه‌ها [illegible] مشابه
[illegible] و زیاده و مشابه ملتحمه در همه درجات درجه مشابه ملتحمه در
سطح و انحنا امعاء که صورت [illegible] آلت [illegible] و این حرکت باشد که باعث
مقلوب شدن امعاء ملتحمه و در این صورت ملاحظه نمایند در میان شکم
مایع [illegible] در درون همه صفاق و [illegible] در یک موضع محصور و این
صورتی است که غشاء کاذب آن موضع را محدود کرده باشد و [illegible]
شده است که دو حلقه روده بیکدیگر راه پیدا کرده باشند و این یا بواسطه
آن است که دو حلقه امعاء که بیکدیگر ملتحق شده [illegible] در
سطح [illegible] و بطور [illegible] جمیع اغشیه [illegible] امعاء [illegible]
ملتحمه و یا بواسطه آن است که در ابتدا [illegible] که بعد حلقه روده
دفعتاً راه پیدا کنند و چون [illegible] دانه سیاه مشابه ملتحمه
یقین است که [illegible] نیز [illegible] و [illegible] سل ریه مقدم بر سل

٦٥١ بطن خفیف و لابد باشد که بسرفه تقدم بپذیرد و لکن تا کنون دیده نشده است
که سل بطن بدون سرفه باشد مگر بندرت [illegible] و گاه این مرض علت
ثقل بواسطه سرطان در شب و درم و علامات دیگر [illegible] کند مگر
اینکه علامات مخفی سرطان در [illegible] برپا [illegible] گردد و
ورم مزمن صفاق که بعد از سرطان [illegible] باشد و گاه در [illegible]
شروع و چون [illegible] از سل [illegible] کمتر در اطفال و شبان
اما علامات اغلب ابتدای بروز مرض بهم است که مریض شکایت
کند از [illegible] درد شکم [illegible] و [illegible] و گاه شدید در شکم که بعضی
زیاد [illegible] و مدت چند روز [illegible] را در بستر [illegible] داشته
بعد رفع گردد و این [illegible] با اسهال و بندرت با یبوست
و باشد که این [illegible] علامات [illegible] که سرفه [illegible] اصلا یافته
مریض ضعیف و لاغر و بی رنگ شده [illegible] به تدریج [illegible] گردد
شکم بزرگ [illegible] نرم شدن [illegible] و [illegible] رطوبت در
صفاق [illegible] صدای [illegible] شده [illegible] و این
[illegible] بمقدار کم است که تا کنون [illegible] بیشتر دیده نشده
و این رطوبت گاه کم شده و گاه زیاد گشته و بعد از چندی [illegible]
کند و [illegible] رطوبت در شکم [illegible] هیئت شکم [illegible] ناف [illegible] شده
وگاه برآمده

٦٥٢ وگاه برآمده گشته و ورم بابت [illegible] عضلات شکم [illegible] حلقه [illegible]
که بواسطه [illegible] متسع و برآمده شده باشند [illegible]
[illegible] که [illegible] شده باشد [illegible] حلقه [illegible] و در
[illegible] صدای [illegible] یا [illegible] که [illegible]
شده باشد و چون [illegible] را با دست [illegible] معلوم گردد که [illegible]
[illegible] و [illegible] عضلات شکم [illegible] که [illegible]
[illegible] متبدل [illegible] و [illegible] سبز رنگ [illegible] و دیده شده
که مدت [illegible] این [illegible] بهم باشد و اسهال [illegible] یا [illegible]
[illegible] که گاه [illegible] شده بعد از چندی رفع [illegible] گردد [illegible]
از مرض [illegible] که [illegible] ضعیف شده دفع کند [illegible]
[illegible] بواسطه اسهال و ضعف [illegible] و بواسطه آن [illegible]
[illegible] و این [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] که [illegible] صفاق [illegible]
مریض [illegible] بدون [illegible] چون [illegible]
[illegible] و معلوم است که [illegible] در این مرض علامات
[illegible] با علامات صدری [illegible] این علامات که [illegible]
علامات دیگر بروز نماید [illegible] ما [illegible]

۴۵۳ع عسر البول و حبس شدن رحم و عرق النسا و چون مرض مشبع بود از سرطان
احشای ثقیله و حرارت ناحیه که مدفعیت بود به صفاق سلیم وسعت ندارد و
رطوبت سرشته مداوم است و بلغم منجمد گشته و معلوم در سرطان شرب
احشای ثقیله و [illegible] که صلب و ناهموار است و پیدا شکم را
ملتهب می‌نماید :

رفتار و دوام و انتهای مرض — رفتار این مرض بسیار بطیء است اغلب
مدتها باقی و توقف می‌نماید و بندرت چنان می‌نماید که نقصان پذیرد و
همیشه این مرض منتهی گشته بموت بعد از [illegible] ماه [illegible] سال غالب مرضا بهلاکت میرسند
و بواسطه هزال و تحلیل و گاه بواسطه مثقوب شدن روده یا عروق ذات الریه
و باشد که بعد از مثقوب شدن روده و داخل شدن برازد در میان صفاق بواسطه
حاصل شدن [illegible] ذات الجنب علامات این مرض هویدا نگردند :

تشخیص — در ابتدا عسرت زیادی در تشخیص این مرض می‌باشد
و بواسطه وجع خفیف که گاه گاه [illegible] و هزال حادث و بعد این مرض
مرضی آن زود و [illegible] از ترشح رطوبت و تغییر شکل شکم و [illegible] محسوس گردد
بهم میرسد بسهولت تمیز حاصل [illegible] که ورم صفاق مزمن و [illegible]
بعضی در صورتیکه درجه [illegible] حاره [illegible] تشخیص بسیار مشکل گشته [illegible]
وجه [illegible] که [illegible] صدا [illegible] و بعضی [illegible]

و سایر تجربات

۴۵۴ع و سایر تجربات آلات تمیز حاصل [illegible] از [illegible] صلابت
بیشتر و صدای قرع در همه جا کدر است و عمومات [illegible] مرض صفاق مزمن
و بعد از سرطان یا مرض دیگر که [illegible] است :

[illegible] — تاکنون دیده نشده است که ورم مزمن صفاق در درجه
قدر زیاد باشد [illegible] گشته [illegible] آن منتهی شده است در صورتی
بعلم که مرض مرکب باشد یا [illegible] است :

علاج — علاج این مرض بطیء پالیاتیف است برای این که بواسطه [illegible]
ملایم [illegible] نماید [illegible] رطوبت نماید [illegible] سهال
ملینات و [illegible] و [illegible] که وجع شدید باشد [illegible]
روی شکم اندازند و در صورت ضرورت ارسال علق کننده [illegible]
یا آب [illegible] نماید و [illegible] زیاد [illegible] و [illegible] بزرگ [illegible]
رطوبت زیاد ترشح گشته باشد بواسطه [illegible] خارج نمایند و چون بتحقیق
معلوم نشده است که این مرض شفا پذیر نیست بعضی از اطبا برای [illegible]
[illegible] ورم [illegible] بکار داشته اند از آنجمله است [illegible] روی شکم [illegible]
[illegible] ثلث [illegible] روغن [illegible]
[illegible] قلیا [illegible] برای [illegible]
برای [illegible] و [illegible] دماغ و [illegible]

پالیاتیف یعنی علاجی که بعضی از عوارضات مرض را

٤٥٥ دانند که مری بسته بود یا بسبب آن که هیچ لهذا این ادویه را استعمال ننمایند

در ورم عضلات لحمی زیر بغل عضلات لحمی که در بدن متورم گردد

مانند عضلات لحمی سایر اعضا ولی ما در این جا ذکر نمی کنیم مگر از جهت عضلات

لحمی که در جوف صدر و در جوف بطن اند زیرا که در جوف مجموع چندان عضلات لحمی

نیست که بتواند متورم گردد و چون جدار بطن سپاه ... عضلات

لحمی و قحف درا و بیشتر استعداد ورم دارد از عضلات لحمی و قحف در جوف

صدر که چون جدار شان محکم می باشند و محافظت از صدمات خارجه

می نمایند ⁘

در ورم و در قاسم الصدر عضلات لحمی در قاسم الصدرین بخصوص در ... وقعه

قاسم الصدر مقسم گاه متورم گردد ولی چون ... نامه

مصنفین در این باب چندان شرح نکرده اند ⁘

علامات دو رفتار و انجام مرض چون مرض صحیح بود و یا آنکه عارض شود از

صدمه خارجی وجع شدید و عمیق در خلف قص حادث گردد که همراهی

نماید با حمی و حرارت در تنفس و اضطراب و شدت اختلاجات منوط به

برانداختن ورم و خاصه آنکه از او بقلب وجع و قحفه الرئه دایم باشد و دیگر عارض

می گردد یا در حین انجام در میان طپش و غشی و اضطراب و لذا انحلال ورم

ظاهر شود بحصول اینکه چون علامات ورم بالا درجه شدت رسیده منفجر گردد

بود و اعراض

٤٥٦ در روی علامات عامه که دلالت بر تحریک به عضله و ورم در وقت علامات

فشار زیاد شده متعاقب آن ... صدر و بر آمده که در تنفس و طپش و ضعف

در روی قص حادث گردد و این موضع بر اطراف قص صورت گیرد و از آنکه حمول

رحم در قاسم الصدر بواسطه ... ورم شدن عظم قص باشد شاید هم که

مرطوب حادث خفقان و حرارت و وجع هم در پشت قص به بروز

علامات شدیده مذکوره عارض شوند و نیز علامات خفقان دارند

در وقت رحم در قاسم الصدر باشد و از موضع دیگر ... عمق یابد

... و لیکن در صورت اخیر علامات همیشه بیک طور نمی بود

گاه بخصوص ... که مذکور شد و گاه بواسطه رسیدن ریم بعضلات قاسم

الصدر که سالم است از جراحت و علامات ریم متورم گردد علامات شدید

بروز کند و چون ریم در قاسم الصدر جمع شود ممکن است که راه بیرون یابد

و این راه ... عظم قص ... بخصوص ... که شکسته باشد یا منقطع

بود و گاه ... راه ... از پهلوی عظم قص است و گاه راه او

بیالا در قه سوراخ ... در ... و گاه بپایان

... از ... ناف ... و ... ملاحظه شده است که

در ... جنب ... شده چون برای ... شدن این ریم ...

... الات ... منفجر شدن اورم در ... از موضع

657 و صورت بروز علامات نتیجه از جذب ریم و قرحه در میان لفّ از غشاء کهف
و هم دیده شده است که شریان در [illegible] الاجوف کهف و صورت [illegible]
کهف دیده است تشخیص مرض بسیار مشکل است و با لزوجی شدید که مدام در
پشت قص باشد و همراهی کنند با کدورت صدا قرع و تمایل [illegible]
و بروز علاماتیکه دلیل اند بر جمع شدن ریم با سایر آثار
صدای مشتبه می‌گیرد و هم از اسکولتاسیون و پرکوسیون مشتبه auscultation. percussion.
با همراهی ریه می‌گیرد چرا که ریه در اینجا سالم است و با ورم غشاء خارج
قلب باشد [illegible] ملتفت نشده‌اند که این مرض را همراهی کنند با کدورت صوت
قرع در طرف چپ عظم قص و برآمده [illegible] اضلاع و کدورت [illegible]
قلب و حال آنکه در ورم تام الصدر [illegible] در پشت قص و اضلاع برآمده
و کدورات [illegible] اگر چه [illegible] کنند و با تجربه [illegible] می‌گویند

لقدمة المرضی — در حرکت [illegible] و [illegible] هلاک ؛

سبب — [illegible] بواسطه ضربه و سقطه و جراحت [illegible]
قوی و [illegible] قرحه و ریم شدن عظم قص و گاه [illegible]
[illegible] که در طرفین [illegible] شده باشد ؛

علاج — در ابتدا [illegible] ضرور [illegible] و بعد از جمع ریم باید [illegible] اخراج
[illegible] که [illegible]

و بواسطه دنف

658 و بواسطه [illegible] و [illegible] امداد در بیرون آمدن ریم
[illegible] ریم [illegible] در خارج شدنش [illegible] بواسطه
[illegible] تا [illegible] خارجش نمایند ؛

در علم [illegible] شکم — اگر چه جمیع [illegible] غشاء [illegible] بطن [illegible]
[illegible] غشاء [illegible] غشاء [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] و در [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] بیان می‌نمائیم ؛

در علم [illegible] اطراف [illegible] — [illegible] از [illegible] غشاء [illegible] و [illegible]
اطراف [illegible] و در [illegible] عضله [illegible] ؛

سبب و [illegible] — [illegible] بواسطه اسباب خارجه [illegible]
و [illegible] و [illegible] خارجه چه از خارج [illegible] و چه از [illegible]
و هم [illegible] بواسطه [illegible] که [illegible]
[illegible] غشاء [illegible] شده [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] این مرض [illegible]
[illegible] پاره شدن [illegible] معلوم [illegible] بدن [illegible]
[illegible] اما [illegible] که غشاء
[illegible] عضله [illegible]

نیم باکوبکنو
در لغت

٦٥٩ عرق او حجم ورم و بیرون شده بریم و کاه خانقو را گرند والیاف
عضلات مجاور قطعه را کم رنگ و بایم و کاه بواسطه برطرف شده
چون تغیرات باشد که در رتبه ثانیه بخت ملحق کت تعلیک

علامات و دشواره بیمار در وقتیکه مرض صاحبه مریض حال او ضعیف و در جلد حلقه
و ورم و جع عمیق تر از وجع لب که در آنجا کوچک ملتفت و دل و جع لکه
ناید بواسطه فشار و حرکات بدن و بر خون محل طبقه تغیر شکل بهم رسانیده
بر آید ثقل و ترشح ادرار بی طبیعی باشد حالت حمی شده یا سوت غلب
تموج و قرح جاری گفته و بعد از چند روز این علامات شدت نموده در
آنجا که محل طبقه زیاد شد و بیه و وجع خفت یافته مالم شده و بیه هوای
ورم حاصل شده در امتزاج با از بیک محل از لبث متفرق گفته باز
قولون و بر بلغمی گفته و یا اگر نشر یابد خاصه بلغم از آنکه نه را منتفخ گفته
و باشد که بوکی بیاید فوق بلغم از جانب چپ جا بجا و
سوراخ گفته با سهال دفع شده و سیلانات شده و نصارا بری تیدتر
و انها در وقتی که مرض نضج شد از ریش ادرار یا برون در آن
علامات و رم طبقه با ورم قولون بیش از مرض جاری شده نبض دلیل
منقلب شدن آن نضج ملحق الطراف طبقه در وقت زیاده مهمو دم
شده و بر فضول شهر بقولنج گفته که بیرون خارج و بعد از بیک گرمیتا شود
احالی شود

٦٦٠ احال شود بواسطه بیمار و زرد نفخ الحاق و بر جاده بواسطه شرط و منفج
باهر از بیمار خارج شدن بیماری یا بول باریم بکش شده خانقو یا رقی گرم بجلد رسید
انقلاب از این مرض بواسطه بروز علامات ادرار بی یک یا دیگر تنگ
بهلاکت رسیده که شهر تقطیر گفته مدت طویله لاینقطع بعد و جوهات نیت باحور
میاه نمطبخی نه وقتیکه مرض نضج شده باشد از منقلب شدن یا از جوهر ادرار یا اسهال
که در صورت اول ریح و خون ادرار ادرار دید و منقلب شده ای باشد و در صورت ثانیه باز تحلیل یا جاده
از راه خارج گفته

تشخیص آنچه مشکل است تمییز کردن دیگر خارج از طبقه از دیگر مرض طبقه که در اینجا بیان کرده
شده باشد و اگر ملاحظه شد که در دیگر ورم طبقه بیش از منتفخ شدن او علامات قولنج
طبقه ظاهر است حکم بر دیگر ورم طبقه خاطر گفته باید دانست که دیگر ورم طبقه زیاده تر در طرف
راست و بر خلاف دیگر ملحق الطراف از جانب خلف بر آمده که ظاهر شده و جای
تموج در دیگر ورم طبقه بسیار مبهم است عرق تشخیص بیشتر مرکب گفته در وقتیکه این
دیگر ظاهر گردد و سائر مقدمه مرض قرار فهمیده که در خلا مرض حرکت زیرا که شخص که
علامات دیگر کم داشت و بعد در الطراف مالم وجع شدید اهمیت و مالم بزرگ شده
حرکت مو بر راه ظاهر شده در واقعه دیگر تحقیق بعد آنکه دیگر خارج گفته شود
همیشه قرار فهمیده که مالم بیک از جهت عموم حرکت باشد زیرا که ظاهر و دقایق میل
الطراف قولون و برون میدهد و چون که راه بهم دیگر شده باشد و همه باشد که دیگر راه آن

۶۶۱ طبقه یا طبقات او درشت باشد بدون آنکه هیچ نوع آزار کند و این در قرنیت که طبقه لطیفا مفقود شده
دیگر او را حاصل نکند ۞

تقدمة المعرفة — و در سیم غشاء طبقات اطراف طبقه عنبیه بر خلاف آنکه در قرنیه مرض [illegible]
ولسا [illegible] ۞

علاج — اما علاج در صورت جاری علاج صدور [illegible] کنند [illegible] حاصل شده تمیز در مالم [illegible] باید بر [illegible] شرط [illegible] و [illegible] تا صورت اشتدادات [illegible] اگر مرض [illegible] شده باشد از ملتفت شدن [illegible] که در این صورت [illegible] در مالم [illegible] و بر [illegible] که ممکن است [illegible]
و برازد هم ۞

در علم [illegible] — چاره های [illegible] از جمیع افراد [illegible] بیشتر مبتلا [illegible] و این اورام ها و [illegible] از او که بواسطه [illegible] که با سایر [illegible] دارد [illegible] بروز [illegible] علامات [illegible] که بر عسرت تشخیص آن [illegible] لهذا [illegible] مفصلا علامات و انتهای مختلف این مرض را [illegible]

تشریح مرضی — علامات [illegible] این مرض بسیار مختلف است [illegible] طریقه انتهای [illegible] در ترکیبات مرض و دوام او [illegible] در [illegible] بواسطه [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] الافراد [illegible] ابتدا [illegible] [illegible] بروز [illegible] به [illegible] طبقه [illegible]

غلاف راسد

۶۶۲ غلاف راسد [illegible] این [illegible] رنگ [illegible] و [illegible] اصاف [illegible] [illegible] غلاف [illegible] چون [illegible] الکندریم [illegible] اطراف کتف [illegible] فاتره و [illegible] و [illegible] متغیر شده و [illegible] رنگ [illegible] بر طرف شده [illegible] این تغییرات حاصل [illegible] در وسط [illegible] [illegible] متغیر [illegible] در طرف [illegible] و [illegible] تمیز [illegible] این ابتدا در [illegible] کتف [illegible] یا در [illegible] کتف [illegible] زیرا که غلب [illegible] اثر [illegible] [illegible] و [illegible] در [illegible] بیشتر [illegible] و [illegible] از [illegible] بدون آنکه [illegible] در [illegible] رسیده باشد و [illegible] [illegible] الا [illegible] کمعه [illegible] از [illegible] که [illegible] و [illegible] الا [illegible] کمعه [illegible] و چون [illegible] در [illegible] جریان کند اگرچه [illegible] بواسطه [illegible] که از [illegible] [illegible] کمتر [illegible] کند [illegible] بواسطه [illegible] [illegible] این [illegible] متصل شده [illegible] [illegible] و ضمیمه [illegible] و این [illegible] بواسطه [illegible] که [illegible] رمتی [illegible] کمعه و [illegible] که در او [illegible] ۞

٦٦٣

علامات ـ در ابتدای بروز خفقان وجع دید یا از کم‌دوالی عارض می‌گردد و گاهی
شدید یا خفیف عارض شده مثل آنکه چیزی در محل تقدیه بهم میرسد در این مرض برخلاف
سایر اصناف از قشعریره در ابتدا عارض نمی‌گردد و در ابتدای مرض خمیده مایل به بسط
وجع در کم‌دوالی خاصره که همراه گردد با سوءت و حرارت پا و لب و بسته یا
حرارت که وقتی به وجع در کم‌دوالی خاصره بروز نماید ولی این وجع همراه گردد با
اشتها و تهوع و گاه با اسهال مدام ملاحظه شده است وجع و بیع ثابت آنکه در خونسیار و
چند روز نسلخ شکم تغییر یافته خفقان ملایم در موضع بروز گشته و این ملایم صاف و سخت
و بدون حرکت است که از فشار بر او خیالی وجع کم گردد و عضلات شکم انقباض
با این ملایم ندارد و در هنگام لمس از روی او جرمی سوزند و گاهی ملایم غیر متحرک
ملحق به دو حشفه رطوبت متحرکه در غشاء لحمانی تحت صفاق است که در عمق
قدری بسط خفیف حرکت می‌نماید و بر خلاف چون رطوبت در غشاء لحمانی تحت
باطن دیق خاصره نیز گشته اگرچه حرکتی ندارد و از قرع با این ملایم صدا گردد فقط
ملحق در وقتی که یک حلقه از امعاء روی او واقع باشد لهذا در قرع این ملایم باید که
امعاء از روی او برگشته حجم این ملایم از پایین تا بالا نیکو باشد که هیچ جا با
خاصره ربط نگیرد و این ملایم چون گاه و گاه با آلات جنبه سبب بروز بعض
علامات می‌گردد چنانچه از فشار دادن بر اعصاب سوزش و حس انقباض گاه
که سرعت می‌کند به آلات تناسلی و بسا بعض اوقات بعوض این وجع یا
شده و ...

شده و با سن حرکت نمی‌نمایند و این حرارت از فشار بر عصب و ارتفاع آن
بعروق پاک و بنا که ورم فشار بر ورید خاصره دهد ورم سوءت ساق
قرار گشته و گاه همه پای گردد یا از آلات که غیب از این ماده
فشرده نگشته اعضای آلات للذایذ بیوست عارض شده و چون اخیر بصورت
دفع می‌گردد در امعاء و قاق مانده صورت تنقیح شکم شده و چون این ملایم بصورت
جوف می‌گردد بدون آنکه فشار بر آلت دهد زیرا که چون غشاء لحمانی که
اعضاء سایر آلات ملتصق دارد مسدود هم گشته اعضا بدون حرکت مانده و
فشار بر آنها دفع شدن تمایه و بر از دفع ادعای بده متصلی
نماید و آنجا که ملایم در تحت رباط عریض خاصره باشد و بسط فشار بر عضله
خاصره باید در حلقه الیاف عضله خاصره پلیمو اس متقدم شده باشد یا کشیده
نشو و یا حرکت ناهموار در این مرض علامت خفقان و باشد که هیچ بروز نتیجه
سبب این مرض نمی‌توان آن اعضای ضمیمه در باشد و بر از در میان غشاء لحمانی
خاصره رکیه باشد وجع وجع ما اشد نیز غیره با بلدیه که در ورم صفاق حاصل
ملتحم صورت از ملامح شدید و قی صفرا و از روی دهم و ما باید دانست که
وجع و حرارت شدید عارض نمی‌گردد مگر بواسطه همراه شدن مرض با ورم و ما قوای آن
ضمیمه آنجه و ورم صفاق ؛

رفتار و انتهای مرض ـ باشد که ملتهب گشته به تحلیل و این انتهای بسیار کم است و ...

حال آن لازم دارد بخور ادویه است شکم که رحم و میلان که ورم [illegible] بیرون
و انضمام آلات سست و بگیرد بعد از ابتدای مرض است و علاج بیگانه در نظام [illegible]
شدن رحم عارض می گردد عموماً و موضعی می باشند اینکه رفتار مرض [illegible]
بود شده است در علامات عمومی و موضع ظاهر رسیده و حجم مالم بزرگ شده و علاج [illegible]
لذع حاضر بر سایر آلات عارض می گشته یا مدت لازمه و اکثر تا کنون
عارض شده بعد بروز لازمه و اینکه رفتار مرض بطء بود و وضع و ورم [illegible]
عارض شده باشند این مدت در علامات بروز نکنند و چون رحم [illegible]
و وقت شد در ثلث از مرض قشعریره با [illegible] و ورم عارض شده
که عرض مدت نمایند و [illegible] در میان فواق [illegible] زیاد گشته در علامات
دال بر آن می شد که رحم [illegible] حاصل شد بلکه [illegible] الله بر آن [illegible]
شده و [illegible] زیرا که در [illegible] وقت در علامات موضع [illegible]
معلوم گفته چنانکه اصل [illegible] موضع از مالم [illegible] حرکت [illegible]
که در حول در جمیع حجم [illegible] و [illegible] حرکت موضع [illegible]
باید که رحم زیاد [illegible] و ثانیاً اینکه در حقیقت آلت [illegible] واقع [illegible]
چون دیگر در حقیقت واقع شده [illegible] ظاهر [illegible] گفته [illegible]
رحم با مالم [illegible] قدام گشته و [illegible] ملتفت با عضلات [illegible]
و متفق شد و گاه میل بخلف کنند و متفق شد با جهت [illegible]

در میان

در میان [illegible] و با واسطه [illegible] گردن [illegible] در فتیلش [illegible] ورم دیده شده
است که [illegible] است مرض [illegible] بعد از حصول [illegible] شفا لازم است که [illegible]
[illegible] واسطه طبیعت و با واسطه ضعف و رحم [illegible] یا [illegible] یا از [illegible]
[illegible] و [illegible] که رحم [illegible] از [illegible] و [illegible] یا [illegible]
[illegible] و [illegible] رحم از [illegible] فضلات [illegible]
اگر [illegible] در [illegible] صفاق [illegible] در قدام [illegible] با [illegible]
[illegible] عضلات [illegible] و [illegible] که در [illegible]
[illegible] تا [illegible] آمده و [illegible] و [illegible] گشته و [illegible]
[illegible] و [illegible] در طرف [illegible] ورم در [illegible] مفصل و [illegible]
[illegible] که [illegible] در طرف [illegible] از مفصل بیرون آمده و [illegible]
[illegible] و [illegible] رحم [illegible] حرکت [illegible] و [illegible]
و [illegible] رحم [illegible] واسطه وضع [illegible] است [illegible] مقدار رحم [illegible]
است [illegible] رحم [illegible] است و [illegible] واسطه [illegible] با [illegible]
[illegible] رحم [illegible] که [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] است در [illegible] چون [illegible] طرف [illegible] باشد و
در [illegible] و [illegible] که [illegible] به [illegible] چون [illegible]
در [illegible] واقع [illegible] شده است [illegible] شدن [illegible] در

میان مثانه و نیز دیده شده است که شق شدن و حتی در میان روده فرو رفته است معلوم است که
اینصورت علامات تعفن رسیده باشد هر سه روز مقدار زیادی از ریم خارج شود با وجود
شود هلاکت بر خود نرسد در صورت بعد از خارج شدن ریم دمل کوچک گفته
و کچینه دقیقه بعد عمل کمتر از خشک و دمل الات کم و بروز شود که بیرون
شود که بیرون و نفخ شکم بر طرف شده یا بدون وضع حرکت آید آنچه
و استسقا که در او رسیده بعد بتدریج رفع شود و مریض قدری آنچه کفته
و بعد از خارج شدن ریم جمیع مرضها نیک در مدت معین جمیع مرض شده و
محض خارج شدن ریم در مدت سابقه اثر کلی دارد چنانچه اکثر که بقول او
راه بهم رسیده عموما تا زمانی شقاق خارج باشد و چون بواسطه مبتلا از
شکم خارج ریم دفعه عموما تا کم روز شقاق طول بهم میرسد و هرگاه پس از
خارج شدن ریم تا مدتی شفا حاصل شود دیرتر نتایج مریض بزودی
قوی نقصان پذیرفته مرض عارض شود که در سابق اشتداد بهم رسیده باشد
خشک شده اشتها مفقود گشته تب عارض کند و اکثر عارض شود
که مریض را بهلاکت رسانیده مریض می تواند بهلاکت رسد بواسطه ورم
صفاق ورم ورم صفاق می تواند عارض شود از اشتداد مرض بواسطه سرایت
با دو هم باشد که ریم بمیان صفاق گفته شده صورت هلاکت مریض کفته شدن
ورم صفاق و این مرض مشکل بنظر آید که تعلق کرده صفاقیکه ورم فتق شود از

غالقوالی زحمت و ضمیمه او در کیسه شدن را از در میان فتق و هم غالقوالی عارض
شود در صورتیکه ورم در غشاء مخاطی کمتر و در مریض فاصره باشد

تشخیص

و چون موضع حاصره محل ابتدای چندین است که علامات آنها مشتبه
بهم است باید در تشخیص این مرض عبرت بهم میرسد بواسطه لمس و قرع
و سایر علامات مخصوصه ورم کیسه صفراوی کبد و زائده او و عرق را می توان مشتبه
بهم نمود و ما لیلیان بواسطه بزرگی او شدنش و یا بواسطه جابجا شدنش
او را نیز مشتبه باین مرض گفته اند که حقیقت جابجا شده باشد و حجمش بزرگ
باشد بواسطه قرع و لمس می توان تمیز او را معین و محقق نمود و یا
اینکه حجمش بزرگ شده باشد بسیار مشتبه باین مرض می شود بواسطه
ملاحظه عروق و باقی و بعضی در بزرگی که در معده و قولون باقی تنقیم گفته شده باشد
و نیز کوچک ملاحظه کنند و از حالت سابقه مریض اطلاع حاصل کنند بخصوص در ابتدا
جمله در حق ادرار قبل از مبتلا شدن بهم رسیده بخوبی تمیز این دو مرض را می توان
و هم چنین مشتبه می شود با ورم صفاق جاری شدن آنها و لیکن ورم محکم دارد و
دمل او نیز بهلاکت و حرکت ... و هم گاه از زیادی خارج کنند و در میانه
وضع و غیره و بواسطه لمس از اعصاب می توان ادراک کرد بواسطه ایضا ...
این مرض مشتبه می شود با ورم عضله صفاق اعم از آنکه حاد باشد یا مزمن و یا
بواسطه علامات عمومی ورم صفاق از جمله تقرر در ابتدا و وضع ورم صفاق

669

کوشته و بطلان ناخن است و عرق در تهیج و عروق پیچش شدید کمتر یا تیز
صم صفاق حالم مخفی شده و بطلانه در ماه ششم که ازو صم صفاق
بهم رسیده صدای آن بطبع گرفته بیفتد بخلاف دبة الماء که فره و بسته که آب
در آن منشبه گرده با آنکه حاصل گردد از جمع شدن بر باد که در قولون
نازل و بطلان مستقیم و ماء که از نفوس است بر باد بهم رسیده در بساط [illegible]
با دلت ماء جای گشته و بالا و پایین می‌رود و در حرکت از منتهای مهبلات
برطرف ملتفه و هم با دلت که بر باز معوض شده باشد که صورت ایلاوس گرده
و اما ورم و در فاصله جز که بدن با قحط و قولون خشک سخت زنج که ایک
اسهال بطلان مجموع گرده و آنچه که ورم مهتل گلوی بطول زمه حمل است مشبه
گردن او را با ضیق گشاده راه والالیم و بهاء که مشتبه گرده دبة الماء
با دبة لسقیه و دبة انتقال گشاده راه ؛

تقدمة المعرفه — از جمله امراض پر خطر است و چون عارض گشته از آنجاست حمل
حمل و سبل هر خطر آن بیشتر میگردد و آنچه دلیل است که مقلوب بیمار خاصه چون
بطلان حمل عارض گردد همیشه منجر گردد بطول زمان و در زنان خطرش بیشتر از مردان
است اگرچه عروض مرض مزبور در ایشان [illegible] و هم چنین خلاص بیشتر [illegible]
در وقتی که مرض منع گرده از منقوض شدن روده و [illegible] در از روغن [illegible]
و تقدمة المعرفه باخلاف گرده که در نماید که مرض منتقل شده باشد بطول زمانه

ورم [illegible]

670

و هم چنین خطرش بیشتر است به نماید که از ابتدا مرض همراه گردد با ورم و چون شدید
و چون ورم با ارزش شده همیشه بهم آن است که ورم مدخل بصفاق بهم باشد ورم
صفاق و هلاک گرده و از محل که ریح خارج می‌گردد در تقدمة المعرفه حمل سلطنه
مساوی چنان [illegible] که چون ریح در قولون حادث خفه تر از جلات
و بسط الحکمه چون از جلد خارج [illegible] وضعه رنیق ریح کمتر یا خارج
گشته و در محل خفی مانده منتقض گرده و از آن حقیقت ناظرات امثله
و بسط تجربه که در بیمار مرده مریض که ریح از عضلات شکم خارج شده چنانچه
و چه با کانت جراح [illegible] هلاک رسیده [illegible] در ده مریض که
ریح از اسهال خروج بهم رسیده بازو [illegible] هلاک رسیده و خط بیشتر ملتفه
[illegible] و دبة [illegible] خارج و هم روده [illegible] چنانکه [illegible] مریض
که [illegible] خروج از برای ریح ما بوده گشت چهار نفر هلاک شدند و هم آنکه
[illegible] خارج [illegible] و بسط [illegible] و هم بعضلات شکم از موضع
خاصه منعرض شده [illegible] در آنجا [illegible] جراح با مانت
طبیعت آمده و بسط [illegible] ریح [illegible] و دبة با مانت
[illegible] بر خارج [illegible] گرده [illegible] خروج [illegible] ریح [illegible]
[illegible] صورت [illegible] ریح [illegible] و بسط [illegible] ریح [illegible]
[illegible] گرده چنانچه [illegible] که ریح از [illegible] گرده یک نفر هلاک شده

٦٧١ سبب — تحصد ان مستعد تر از زنان و هم چنین است مزاج حار و عروق تنگ
عارض گردد از جهت آنکه ساده که در زنان احتیاج قریب وضع حمل
در وقت شیر از سبب مستعده این مرض انه و این مرض عارض شود اکثر
طرف راست که در زنان به خلاف ترتیب بر وضع حمل عارض شود و به جهت نقطه
و جراحت که جراحت کرده و ثقبه [illegible] و ضمیمه او و هم عارض شود [illegible]
ورم آلات [illegible] سبب عروق مرض ناشناخته
علاج — اخراج دم با فصد برای تخفیف ماده [illegible] متعدی
علق برای تخفیف ماده [illegible] و احتمال [illegible]
بر روی [illegible] داشتن به بارده و پرهیز [illegible] صورت سهولت
برقشی [illegible] که ورم منتقل گردد [illegible] از مصفیت [illegible]
[illegible] که وقت [illegible] بگذارند و [illegible] که محجوب [illegible]
برای آنکه چنان [illegible] که خارج شده و بعد از [illegible] بهتر از [illegible]
[illegible] که چقدر [illegible] شده [illegible]
[illegible] که در مقابل چنین [illegible]
که چون [illegible] تمیز [illegible] شد برآن [illegible] المقدور [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] تا [illegible] بعد از [illegible] شده باشد تا آنکه [illegible]
صفاق

٦٧٢ صفاق [illegible] و [illegible] او گردد و این [illegible] گردد و بواسطه لمس که
[illegible] عضلات ملتصق بدن شده باشند دیگر بر روی [illegible] و حال
آنکه اگر [illegible] شده در روی [illegible] متحرک [illegible] و قبل از [illegible]
[illegible] باید [illegible] که [illegible] شده و [illegible] بعضی
در روی [illegible] و وقت باید [illegible]
شدن او [illegible] مریض که به [illegible]
و [illegible] مرتبه [illegible] و [illegible] کنند و بواسطه [illegible] در ابتدا
[illegible] و [illegible] تعفن [illegible] مریض [illegible] بواسطه
و ادویه مقویه و لازم است که بگذارند قبل از وقت [illegible] گردد و چون [illegible]
[illegible] عارض گردد [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] گردد [illegible] گردد با [illegible] و چون [illegible] باید [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] باید [illegible] و [illegible] تحریص
صفاق [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] است و [illegible] واقع شده
باشد [illegible] کنند و [illegible] مریض گردد باید برای [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] بار [illegible] نافع است

٦٧٣ در مفتوح بیان — در فتق و ضعف که سبب خاصره عشاء نمایان شود و فتق در موضع خاصره هم متصور شده

صورت در تابین کنند و این قسم نادر کند در صورت او بواسطه ترشح ادرار و سوزش در موضع و ورم

مفرد حاکمه در مثانه منضم باشد نشانه در آوردن سنگ و درمان آن کنند از ادرار رحم

کجوی در ایام بعد از وضع حمل و حمل آن در مابین در آن میباید از طرف خصی یا مابین احلیل

و مستقیم یا مابین مثانه و مهبل و گاه دیده شود در غشاء حالبی محل التقاء عنق رحم تا رحم

و گاه رحم فرو کشد در محل از ناحیه حوضه کجوی بعد از حمل دیسیس

(در حاشیه: در دیسیس اعبرات که با آن طفل پس از رحم بیرون آورده)

علامات — اصل ان و در کنند در ناحیه حوضه که بدرست حسی یابد از فشار زیر سنگ

و سنگین وراه رفتن و ادرار کردن و اجابت شکم و این وجع همراه کند با حمی

خفیف و نقصان اشتها و سوءهضم و در بعضی از مرض مثانه کرده شود تصوری دارد

و این در علامت خصی در وقت علاج کنند که صفاق هم متصور باشد و این مرض همراه

کنند با علامات فشار بر یاد از غشاء چنانچه ندو چسبیده و رحم در رابطه وزن باشد

کنند با سوءهضم و نفخ و آن مابین مهبل و مستقیم در حال القلب حاجت کنند منتقل رابطه

منضم باشد و این حال از آن خارج صورت و ضعف کنند که مریض میخواهد ادرار کند

در هنگام اجابت و وجع باشد کند و با آن قسم در غشاء حالبی که مابین مثانه و مهبل

منتقل کند و اصلاح چند در محل مثانه و ادرار و بواسطه لمس با انگشت در مهبل و مستقیم

و تو آن محل وصف معلوم شود و آن که رحم در رابطه ورق باشد از لمس سنگی که آن

در فتق و ضعف حال ملاحظه نمود که در تو باشد بطور مناسب و هم از لمس با

در مهبل مستقیم

٦٧٤ در مهبل و مستقیم بوده ملاحظه شود و آن در حال نبض ضعیف یا از طرفین و از بوکه تحقق

رحم آن ملاحظه شود مورث عمل بازدند و انکه ملاحظه در مابین مهبل و مستقیم با لمس از

مهبل و مستقیم معا حجم و قدر ملاحظه را می توانند و از برای لمس مهبل و مستقیم معا باید

سبابه را در مستقیم منضم و ابهام را در مهبل داخل کنند و با فاصله مابین دو

انگشت فشار بر شرح دهند تا انکه انگشتها بعمق آن انگشت داخل شوند و در کرباس

حجم ملاحظه را در مابین دو انگشت بگیرند و با یک از دو انگشت فشار کم باید دهند تا

تموج را کنند انشاء الله

انتهای مرض — انقلاب اگست مفتوح بیان و ضعف شود که مکرراً ایام و صعود آن

فورا معلوم باید با برونده علاج بیکه در مفتوح بیان خاصره مذکور شد و ملاحظه حجم زیاد شده و آن

زیر سنگ بالد آید و فشار بر مثانه و مستقیم آورد و آنچه در غیر خارج کنند از چارچوب

انقلاب کنند و رحم از مهبل یا از مستقیم و بعد از آن در عنق رحم و مثانه و حول

آن و زیر سنگ و دیده شده است که از طرف مذکور یا از بریده ماده که خارج

شده در صورت اول در طرف اینمیر و ماهی آن و در صورت دوم در خلف آن

صورت دارد کند و باشد که مبتلا صفاق رگ شده و صورت لازم آن کنند

تقدیم پس ایشان و مانند رحم ساعیم گاه پی برد و گاه مستقر است

بعد از خارج شدن رحم اگر مرض متصور هم گرد باشد و رحم بطرف خارج

کنند شفا به برعت حاصل کنند و بعد از اوقات که مرض متصور

وسیع بود و جدارها صلابت تمام رسانده باشند بالکلیه رحبت تنفس و ریه جمع شده و
متغیر شده صورت بروز علامات تعفن ریه و حال دق کند ∴

تشخیص — این ورم مثل ذات الجنب ناشناخته ماند تا وقت خارج شدن ریم بی اعلام
چه علامات مخصوصه مریض [illegible] و لیکن چون حرکت امتحان کنند [illegible] چه تشخیص این مرض
تواند هیچ چیزی که در تشخیص عسرت دارد بگیرد [illegible] متورم است چنانکه اطبای متقدمین
بگویند که ورم در تجویف نیست یا در رباط وثیق ∴

تقدمة المعرفة — مرضی است پر خطر [illegible] مضغه جسم یا تمام شدن دمل
در صفاق و صورت ورم حاد است [illegible] مریض به هلاکت میرسد [illegible]
ریه [illegible] که [illegible] بسیار با دوام خواهد بود ∴

علاج — در نظام اوایل ادویه ضد ورم استعمال دارند و بعد از جمع شدن ریم باید که
ریم را [illegible] که ممکن شود خارج [illegible] از [illegible] سینه
[illegible] که [illegible] حرکت [illegible] که چون احساس [illegible]
و در [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] شرط کنند و باید که
شرط را [illegible] نکنند [illegible] تا [illegible] ریه [illegible] و بعد از شرط
[illegible] ریم را [illegible] سازند و [illegible] در [illegible] که آب تا
[illegible] رسد مانع [illegible] ریه و متعفن شدن ادرا ∴

در اعراض

در ورم غشاء مخاطی غدد تحت اذن — علامات — اغلب اوقات
چند روز قبل از بروز مرض کسالت و حمای عارض گشته بعد مریض [illegible]
[illegible] در مفصل فک [illegible] و صداع نماید و بر [illegible] [illegible] و بر آمده که
در این محل ظاهر گشته که اغلب تا زاویه فک [illegible] و گاه تا [illegible] و [illegible]
[illegible] کند و این بر آمده [illegible] گاه [illegible] در [illegible] سمت [illegible]
[illegible] و [illegible] که تغییر در لون جلد بهم نرسد و لیکن [illegible] [illegible] باشد
و این بر آمده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این ورم تا سه روز در ازدیاد و [illegible] تا سه روز [illegible] و [illegible] رو به نقصان
[illegible] تا [illegible] هفته [illegible] رفع شود [illegible] این ورم [illegible] [illegible] و [illegible] به تحلیل رود
در وقت تحلیل [illegible] در تمام بدن یا در موضع متورم [illegible] در بعضی از [illegible]
این ورم [illegible] که [illegible] [illegible] غدد تحت اذن [illegible] [illegible] از [illegible]
یا [illegible] و [illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متورم
و بعض اوقات ملاحظه کرده که این ورم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] غدد تحت اذن [illegible] [illegible] [illegible] متورم گشته و بعد از
[illegible] غدد تحت اذن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] مرتبه
[illegible] این ورم [illegible] به [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] صلابت [illegible] [illegible] که در ورم [illegible]

٦٧٧ سپیضه ملاحظه می‌کنند و وجع بسیار کم است و بر خلاف ورم لوز یا سپیضه بسیار مرخی
ضمیمه سپیضه سالم می‌ماند که ورم در الف سپیضه [illegible] و [illegible] مزاج [illegible]
بالمره [illegible] سپیضه و [illegible] تا [illegible] به [illegible] و [illegible]
و [illegible] الخ چنانکه ذکر شد ظاهر می‌کنند با انتقال [illegible] که ورم [illegible]
و سپیضه منتقل شده است [illegible] و [illegible] که ورم منتقل [illegible]

تحجر — مشتبه می‌کنند با ورم [illegible] و [illegible] ورم حجم [illegible] و صلب [illegible]
و [illegible] بیشتر و [illegible] ظاهر می‌کنند [illegible] و [illegible] با انتقال [illegible]

لقد قة اللوزه — خطر ندارد [illegible] که [illegible] منتقل شود با [illegible]

سبب — [illegible] در [illegible] و [illegible] که [illegible] و اطفال و
عارض [illegible] و [illegible] [illegible]
است که [illegible] در [illegible] از [illegible] ورم در [illegible]

علاج — چون وجع شدت [illegible] که [illegible] فصد و [illegible] از
اثر [illegible] از [illegible] که وجع زیاد باشد یا [illegible] آن [illegible]
که ورم ظاهر می‌کنند [illegible] کم بیندازند و چون ورم شدید [illegible]
با اطراف او بیندازند و [illegible] یا [illegible] و مسهلات برقی چون مرهم
رو با انتقال گذارد [illegible] در [illegible] و چون در [illegible] انتقال [illegible]
یا از [illegible] علاج به [illegible] است [illegible]

رقی و پاتوئیه

٦٧٨ رقی و پاتوئیه و غیره و چون انتقال [illegible] باید [illegible] که دوباره [illegible]
[illegible] کنند از [illegible] چیزها [illegible] و [illegible] در [illegible] است

در ورم عضله — ورم عضلات است که بزبان فرانسه میوزیت یا میو
زیتیس [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] که [illegible] از اطبا قبول [illegible]
[illegible] در [illegible] که بعد از قطع عضوی [illegible] که در این [illegible]
[illegible] عضلات هیچ تغییری بهم نرسانند و [illegible] فقط [illegible]
[illegible] که [illegible] عضلات [illegible] کنند هیچ [illegible] مرض [illegible]
و سبب [illegible] تغییری است که در [illegible] بهم میرسد در [illegible]
[illegible] در [illegible] در موضع [illegible] و [illegible] علت [illegible]
[illegible] عضلات [illegible] است و [illegible]
[illegible] عضله [illegible] است چون [illegible] ملاحظه کنند معلوم می‌کنند که [illegible]
[illegible] و حجم گشته [illegible] عضله [illegible] و [illegible] عضلات
[illegible] و [illegible] حجم [illegible] طبیعی [illegible]
[illegible] گشته [illegible] و [illegible] از [illegible] تفرق [illegible] و در آن
موضع [illegible] عضلات [illegible]
[illegible] و چون بعد از آن حالت [illegible] حجم عضله [illegible] حالت طبیعی
گشته و [illegible] ورم عضله [illegible] ورم [illegible]

Myosite ou Myositis.

مانند فلغمونیا و [illegible] از ضربه و سقطه و از خستگی یا عضله و جمیع عضلات ۶۷۹
یا بی ترتیب هستند و ما ورم عضلاتی که تعیین شده اند ورم قلب و حجاب حاجز
و پلیپوس [illegible] باشد و ورم قلب [illegible] ذکر کرده ایم و از ورم حجاب حاجز چیزی بیان
نکرده ایم برای آنکه مصنفین که از ورم او نوشته اند اغلب مرض دیگر را که ورم حجاب
حاجز گرفته اند یعنی ورم جنب و خفقان حجاب حاجز را ؛

از علامات — ورم عضله است وجع شدید یا ضعیف که شدت نماید از لمس و فشار
و حرکت و [illegible] محدود [illegible] و صلابتی در موضع بهم رسد بدون تغییر جلد
و ورم عضله [illegible] محدود [illegible] او [illegible] یا همه یک عضله را فرا گرد
و مشتبه [illegible] با فلغمونیا [illegible] در فلغمونیا جلد [illegible] در لمس
خمیری است که در ورم عضله این دو علامت [illegible] و اغلب [illegible] کرده به سلعه
و گاه [illegible] یا صلابت آلت ؛

علاج — [illegible] و [illegible] و بعد [illegible] [illegible]
تحلیل [illegible] پرده موضع اندازند ؛

در ورم پلیپوس — از جمیع عضلات بدن پلیپوس بیشتر متعرض [illegible]
[illegible] که این ورم اغلب [illegible] و گاه [illegible]
عظام فقرات که [illegible] پلیپوس [illegible] [illegible]
باشد که [illegible] [illegible] قطعات او [illegible]
و [illegible]

۶۸۰ و [illegible] است که ورم محدود در پلیپوس [illegible] اغلب [illegible] باورم عضلات [illegible]
و ورم [illegible] از علامات این مرض و صلابتی در طرفین یا
در [illegible] که از لمس [illegible] ورم محدود و [illegible] که [illegible]
[illegible] محدود [illegible] و [illegible] در این مرض کشیده شده و یا بطرف و
[illegible] و [illegible] باید [illegible] این کشیده [illegible] ورم عضله [illegible]
[illegible] دیده شده است که در ورم این عضله ران [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] و [illegible] صلابت [illegible] ورم عضله فاره است و این مرض
[illegible] قره فقار [illegible] کرده [illegible] و ایام بعد از [illegible]

علاج — این مرض مانند آن است که در ورم و [illegible] فاره مذکور شد
و [illegible] در این مرض [illegible] بلکه [illegible] که [illegible]
[illegible] و لمس [illegible] که [illegible] از آن موضع [illegible]
[illegible] تا [illegible] فارغ کرده ؛

در اورام جلد — جلد محل اورام [illegible] و [illegible] که علامات [illegible]
آنها [illegible] مختلف است چنانچه [illegible] سریع شده [illegible] یا کم است
و گاه [illegible] بهم میرسد که [illegible] مختلف است و [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] اورام جلدیه را پنج نوع گرفته اند **نوع اول**
آنها [illegible] به بثورات **نوع دوم** آنها [illegible] بجا **نوع سیم** ؛

۶۸۱ موسوم‌اند بطلاوقول نوع چهارم آنها موسوم‌اند به پستول یعنی حب بهار ریل
نوع پنجم: از امراض جلدیه اورام مخصوصه هستند که بواسطه تسبیع رقعه
شان یک طبیعت مخصوص بهم رسانند ؛
نوع اول در بثورات: یونانیها اگزانتم نامیده‌اند که جوش معنی می‌کنند و استعمال
می‌نمودند از برای تعیین کردن جمیع اورام جلدیه ولی ویلان استعمال
نموده این کلمه را برای تعیین نمودن چند قسم از امراض جلدیه را که از علامات
عامه آنها است یک سرخی زیاد یا کم محدود یا منتشر که کم کم یا برطرف
شود موقتاً از فشار با انگشت و در این نوع امراض شمرده می‌شوند روزاله و
اریتم و اریزیپل و از این قبیل‌اند که در این مبحث از آن گفتگو
خواهد شد بواسطه اینکه آن امراض همراهی می‌کنند با حمی و تغیرات کلی در بدن
و در عوض حالت مخصوص که از برای آنها است که در بعضی امراض دیگر بدان ظاهر نمی‌شود
در روزاله - عبارت از بروز بثورات است غیر مرئی که از علامات مخصوص
او لکه‌های هستند که در سطح جلد برآمده که بهم نزدیک شده و شکلشان هلالی
باشند و امتدادشان کم و غالب همراهی می‌کنند با حمی ؛
علامات - عبارت از بروز بثورات گاه کوچک است و گاه عارض شده و بعد لکه‌ها
مدور که عموماً کوچکتر و عددشان کمتر از بثورات سرخجه است و در جمله
بثورات جلدیه است و گاه بروز این بثورات بطور حلقه است که در میان

حلقه جلد

۶۸۲ حلقه جلد سالم باشد و این بثورات بروزشان یا در یک جزء از بدن است
یا در همه بدن و محو می‌گشته غالب با حکه بعضی از مرض احساس حرارت و
غلو و وجع در نظام بلع نمایند که سبب آن بواسطه جوش از این بثورات
است در حلق و بعد از بیست و چهار ساعت که این بثورات شروع می‌کنند
به بلند شدن و تا روز پنجم اشتداد آنها باقی می‌ماند بعضی از اوقات این بثورات
ظهور یافته بر بزرگی بشره و آنچه که این مرض در هوای گرم عارض گشته
سالمند و مکمل شده بودند ؛
تشخیص - از قراریکه مذکور شد معلوم می‌شود که این مرض مشتبه با سرخجه
نشود بواسطه عدم نزله و بزرگی لکه‌ها و لکن جاییکه بثره‌ها شبیه به بثره‌های سرخجه
باشند و نزله بنفسه مختلف است این دو مرض را با هم شبیه نمود بواسطه بروز سرخجه
گاه بدون نزله است و لکن عارض گشته در خانه‌ها که دیگری هم مبتلا به سرخجه
بوده‌اند باید تشخیص سرخجه نمود ؛
المقدمة الرابعة جدیه است ؛
سبب - عبارت از اتفاق مخصوص در بدن و در طفل خاصه نظام بروز دندان
بعضی اغذیه در تابستان و پاییز بلع نقل از اثر آن و ضعف زیاد و معالجات
بقا ... و اورام حاد ؛
علاج - راحت در هوای ملایم و شربه ملینه کافی در رفع این مرض اند ؛

۶۸۳ **داء اریتم** — عبارت از بثره ایست غیر مسری که اغلب بر روی بدن ظهور کند
و از صفات این بثور است که لکه های قرمز که عدد آنها کم و حجمشان مختلف است
و مدور است و بعد بر طرف شدن و [illegible] رفتن و ریزش بثره بعد از یک دو یا سه
که از یک یا دو هفته باشد ⁘

علامات — [illegible] بدون مقدمه لکه های قرمزی از [illegible] که از
[illegible] موقتاً [illegible] لکه ها بروز می نماید در صورت و سینه و اطراف
و [illegible] در سایر اعضا حجم آنها از حبه [illegible] تا [illegible] و گاه بیشتر
از اطراف [illegible] پوشیده این قرمزها در ظاهر جلد و جلد در [illegible]
بدون صلابت و در خاصه لکها سالم است و این بثورات همراه است با [illegible]
خفیف و حکه در موضع بثورات و زیاد شدن حرارت جلد [illegible]
[illegible] بر خورده چیزهای محرک یا [illegible] بود مانند آنکه دیده میشود
در [illegible] و در زیر [illegible] و در زیر بغل و ناف و ران ها و در
اطفال [illegible] در کف حکه [illegible] و بثره [illegible] و [illegible]
در جلد [illegible] که از آنها رطوبت رقیق یا [illegible] خارج گردد ⁘

مقادیر و دوام و انجام — بعد از آنکه بثورات چند روز با صفات مذکوره
باقی ماندند کم کم رنگشان باخته گشته و بعد بالجمله بر طرف شده اثری از آنها
باقی نماند الا آنکه ظاهر گشته ریزش بشره ⁘

۶۸۴ **اقسام اریتم** — آنچه در فوق مذکور شد علامات اریتم خفیف و ساده است
و اینجا که بروز بثورات به نوع دیگر بود مصنفین اسم مخصوص به آنها داده اند که ما
[illegible] نمی نماییم بلکه دو قسم از آنها را که یکی اریتم پاپولو و دیگری اریتم نواد
مانند در اریتم پاپولو لکه ها که تقریباً مدور و حجمشان از یک عدس است
تا یک [illegible] [illegible] شدن ابتدا قرمز و بعد بنفش [illegible] و وقتی بر آنها دست
از سطح جلد [illegible] و بسیار صلب [illegible] و این [illegible] از [illegible] عارض شود
اطفال و [illegible] و بروز نماید در گردن و سینه و بازوها و پشت دست و ساق
و [illegible] همراه است با [illegible] و [illegible] اریتم نواد [illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] در [illegible] حجمشان کم [illegible] شده باشد و در شبان و [illegible]
در اطراف [illegible] مقدم [illegible] و این لکه ها قرمز و [illegible]
[illegible] که از [illegible] و [illegible] دارد و بسیار [illegible] باشد
ظاهر [illegible] این لکه ها جمع شده شبیه گرفته به [illegible] که بقدر کف دست
[illegible] این لکه ها ناهموار و [illegible] است و جلد [illegible] باشد
بعد از [illegible] صلابت لکه ها کمتر شده و [illegible] که از [illegible]
[illegible] و [illegible] ملتهب است و این مرض
همراه است با [illegible] و [illegible] از [illegible] تا [illegible] روز که
دوام [illegible] بر طرف [illegible] که بعد از رفع شدن [illegible] جلد

۶۸۵ مدتی سیاه یا زرد رنگ [illegible] باقی ماند در سنه ۱۸۲۸ عیسوی در شهر پاریس این
مرض بطور اپیدمی بروز نمود ؛

تبخیش – تبخیش اسم [illegible] لازمه و [illegible] الدرد و [illegible] کوفتی [illegible]
که [illegible] بعضی [illegible] مذکور [illegible] داشت [illegible] تبخیش [illegible]
[illegible] آنها [illegible] و [illegible] بطور [illegible] و علامات
و هم در [illegible] اطفال [illegible] ؛

تقدمة المعرفه – [illegible] ؛

تب – [illegible] در [illegible] و [illegible] بروز در اطفال رضیع
[illegible] مدام [illegible] حرارت و [illegible] وقت [illegible] در [illegible]
و [illegible] و [illegible] بروز [illegible] در [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] شدن جلد [illegible] در [illegible]
با [illegible] دارند [illegible] عارض [illegible]
[illegible] ؛

علاج – [illegible] مداوا [illegible] استعمال کنند
[illegible] و [illegible] زیادی [illegible]
بر روی بثره [illegible] که [illegible] کنند

[illegible]

۶۸۶ [illegible] لازم شدن فصد و [illegible] که در [illegible] جلد [illegible] کنند
با [illegible] و [illegible] با [illegible] و [illegible] ستر بر [illegible]
[illegible] و [illegible] پنبه زده یا [illegible] کنند

درجمره – [illegible] بثره و [illegible] که [illegible] بواسطه [illegible]
و [illegible] جلد و [illegible] عموماً به [illegible] بثره و [illegible]
[illegible] ؛

علامات تشریحی – [illegible] بثره [illegible]
شده [illegible] بر [illegible] جلد [illegible] و [illegible]
[illegible] تحت جلد [illegible] آب و [illegible]
و [illegible] تحت او [illegible] کردند ؛

علامات و رفتار مرض – [illegible] چند روز قبل [illegible] مرض [illegible]
[illegible] عارض [illegible]
[illegible] بعضو [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] روز قبل [illegible]
[illegible] و [illegible] با شدت [illegible]
[illegible] دارد و [illegible]
[illegible] علامات [illegible] یک مرض [illegible]

٤٨٧ و جلد که لون او مختلط گردد [illegible] با بنفشی و دیگر عرض [illegible]
یا لازم گردد و در بعضی جلد کشیده و براق و ضخیم و سیاه است که [illegible]
مرگ گردد و هر گاه [illegible] بود در موضع [illegible] گردد بر
[illegible] و در این [illegible] در موضعی که [illegible] مانند [illegible]
[illegible] جلد [illegible] گردد که در [illegible]
جلد [illegible] و در موضع معلول [illegible] گردد چون و چرک [illegible] از کشیدن [illegible]
گردد و این وجع [illegible] گردد [illegible] و حرارت موضع سه یا چهار روز [illegible] پیش از
حالت [illegible] گردد و حرکت موضع عسیر یا محال شود و [illegible] موضع [illegible] مبتلا شود علامات
عمومی و [illegible] مانند [illegible] و صداع و اضطراب و [illegible] و [illegible]
و عطش و [illegible] و قی [illegible] یا [illegible] بروز کننده و [illegible]
در موضعی که اول [illegible] شده [illegible] و این قسم از [illegible] متفق [illegible]
و [illegible] اوقات [illegible] دیگر کند و این [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] که [illegible] جمیع [illegible] بدن [illegible] کنند [illegible]
[illegible] نیست که از موضعی به موضع دیگر [illegible] کنند که فاصله
هر موضع [illegible] نشده است که [illegible] در یک
[illegible] در جمیع [illegible] بدن [illegible] گردد و بعد از آنکه این مرض چهار یا پنج
روز باشد [illegible] ضعف [illegible] کشیده [illegible]

لون قرمز

لون قرمز او زرد یا بنفش شود و بشره پرچین چین شده وجع و حرارت ٤٨٨
فاحش گردد و این علامات [illegible] در موضعی [illegible] شده [illegible]
آنگاه که در موضع مبتلا شده سه یا چهار روز فاصله شده [illegible] موضع
چهار روز بعد از موضع اول معلول و مبتلا گردد و موضع سیم چهار روز
بعد از موضع دوم و همچنین جمیع صفحهٔ بدن در یک مریض [illegible] گردد
اشتهار مرض — [illegible] اوقات [illegible] گردد به تکمیل [illegible] بشره
در موضع معلول و جلد موضع معلول تا چند هفته بنفش و ضخیم و [illegible]
[illegible] که [illegible] چنین مرتبه [illegible] موضع [illegible]
[illegible] که این مرض [illegible] برطرف [illegible]
بکنند باید و امروز [illegible] آن است که [illegible]
که از بدن رفع شده [illegible] از آلات [illegible] گردد [illegible] رفع
[illegible] علامات شدیده بروز کننده [illegible]
[illegible] یا آلت دیگر شده است بلکه باید تا [illegible] رفع [illegible]
[illegible] آن آلت [illegible] که در ابتدا آلت [illegible] شده [illegible] رفع [illegible]
[illegible] که این مرض [illegible] به [illegible] آلت [illegible]
[illegible] گفته است و از [illegible] رفتار این مرض [illegible] حالت
و چند روز بعد از رفع شده [illegible]

خفیف

٦٨٩ وخارج شدن از سطح خود به [illegible] این مرض بدون خلاف است زیرا که کمی
تب و دوام مرض کمتر از دو دفعه اول [illegible] این مرض بعضی
زیاد معین [illegible] و در بعض [illegible] عارض گردد [illegible] دیده شده
است که این مرض بعض [illegible] مانند [illegible] مرتبه عارض گردد
و در شروع این مرض کمتر [illegible] هر چه بیشتر عارض شده شخص دوام این
مرض [illegible] تا پانزده روز [illegible] دفعه اول عارض گردد از
پنج تا هشت روز [illegible] برسد [illegible]

اقسام این مرض — این مرض منقسم می‌گردد اولاً بواسطه اختلاف علامات موضعی
ثانیاً بواسطه علامات عمومی [illegible] ثالثاً بواسطه [illegible] رابعاً بواسطه
طریقه انتهاء و نتایج او اولاً انقسام مرض بواسطه علامات موضعی
که چون [illegible] شدید [illegible] بثره [illegible]
گردد [illegible] مانند آنکه در [illegible]
بثره [illegible] رنگ [illegible] بثره [illegible]
رقیق [illegible]
سیاه رنگ [illegible] چنان [illegible]
که جلد [illegible] گرفته است که [illegible] باشتباه [illegible]
و در [illegible] پاره [illegible] قدری [illegible] رطوبت [illegible]

و بالق

٦٩٠ و بالقی [illegible] شده و بثره [illegible] گشته پاره [illegible] سفید رنگ
یا زرد [illegible] چند روز [illegible] بعد [illegible]
رطوبت [illegible] تحت جلد که [illegible]
جلد صاف [illegible] مانند [illegible]
جلد [illegible] قدری [illegible] و این نوع از مرض عارض [illegible]
[illegible] و ضعیف البنیه و در [illegible] تحت [illegible]
[illegible] و هم جلد [illegible] تحت [illegible]
[illegible] و در این نوع از مرض جلد [illegible]
[illegible] کمتر [illegible] و علامات موضعی و
عمومی [illegible] و این نوع از مرض [illegible]
[illegible] انقسام مرض باختلافات علامات عمومی و [illegible] که مرض
بدون [illegible] و این نوع از مرض دیده [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
[illegible] و ضعف [illegible] و این [illegible]
[illegible] و در [illegible] مخصوص در بعض [illegible]
و حقیقته [illegible] بواسطه سن [illegible]
ضعیف شده باشد و یا آنکه [illegible] جلد [illegible]

۶۹۱

ظاهر شود که کمود رنگ و نقاهت و پیاز نقش هم دیده نمی‌شود روز علامات
صفراوی [illegible] و در این صورت که مهره [illegible] دهان تلخ و عطش
مفرط و جلد و ادرار رنگ [illegible] و قرب [illegible] اصفر
روز [illegible] و این [illegible] از مرض [illegible] بعضی پیدا می‌شود و در فصل که در
سیم [illegible] بخلاف [illegible] مهره صورت
و [illegible] مهره [illegible] کمود [illegible] از مهره صورت
بر خلاف مهره صورت [illegible] که [illegible] کمود از [illegible] مهره که در ابتدا
در [illegible] روز [illegible] و قبل از [illegible] مهره صورت [illegible] کمود و
و [illegible] و چون مهره [illegible] و [illegible] صورت
را [illegible] که [illegible] که [illegible] رنگ
کشته [illegible] برگشته [illegible] تحلیل
[illegible] متغیر [illegible] مفقود
[illegible] که [illegible] خارج آن کنند
[illegible] و مهره [illegible] نقطه
[illegible] کمود از [illegible] صورت [illegible] نمی‌گردد
[illegible] جلد [illegible] کمود شدید
[illegible] خشک [illegible] و چون [illegible] با انگشت [illegible] موضع

دهم حال

دهم حال [illegible] ۶۹۲
[illegible] مهره [illegible] کمود [illegible] جلد [illegible] مهره
[illegible] کمود و مهره [illegible] و صورت [illegible] مهره [illegible]
[illegible] علامات [illegible] و [illegible]
[illegible] مهره [illegible] کمود
[illegible] کمود [illegible] و [illegible] جلد
[illegible] بشره [illegible] کمود و در
این صورت [illegible]
[illegible] مرض [illegible] کمود [illegible] موضع [illegible]
و [illegible] چنانچه در مهره صورت
[illegible] کمود و در مهره [illegible]
[illegible] کمود که [illegible] شده
و [illegible] و [illegible] جلد [illegible]
[illegible] سایر [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] سایر [illegible] که [illegible]
[illegible] کمود [illegible]

۶۹۳ لهذا جلد بصورت نانقوله‌ها [illegible] گردد و بعد از [illegible] در نقطه‌ها خاص [illegible]
در حمره دیده نمی باشد و ضعف و مرض ندارد بلکه سبب یک تغییرات در
بدن حاصل نمی‌شود الیقینه چنانکه [illegible] در شروع و رضع [illegible]
ضعیف الجثه و نانقولها ابتدای پرورش یا در [illegible] که قبل از [illegible]
جلد کنند و یا در کف جلد است در این صورت ها و بروز جلد زده و درد
آن حاول علامت نانقوله‌ها [illegible] و عروض نانقوله‌ها در سواحل صورت که
جلد نازک و [illegible] تحت او [illegible] نیز که در حقیقت و [illegible]
و تضعیف و [illegible] برنگ [illegible] در قرآن و [illegible]
نانقولها [illegible] چنانکه [illegible] و اکثر [illegible] و در [illegible]
زیادی [illegible] صورت بروز علامات [illegible] و [illegible] کننده و
[illegible] که [illegible] از حاول بالا [illegible]
[illegible] جلد نانقولها گرفته [illegible] که در [illegible]
[illegible] چنانکه در [illegible] صورت [illegible] در [illegible]
نانقولها [illegible] در بسیار مواضع [illegible] به تکلیس [illegible] :

تشخیص - چون [illegible] مدت ۲۴ یا ۸ [illegible] ساعت [illegible]
که حمره [illegible] کنند [illegible] نقطه‌ها [illegible] صورت [illegible] حمره [illegible]
و چون [illegible] در نقطه‌ها [illegible] حمره در [illegible]

بروز [illegible]

بروز [illegible] و اینکه که نقطه‌ها از زیر نقطه [illegible] شوند عروض حمره در اطراف [illegible] ۶۹۴
یا در صدر [illegible] بوده چون قدم در نقطه و [illegible] و عرق [illegible] بروز حمره [illegible]
[illegible] شد بعد از بروز مرض [illegible] در تشخیص او [illegible] و اولا [illegible]
[illegible] مشتبه [illegible]

[illegible] - آنکه که بروز مرض در [illegible] البلغه [illegible] خطوط [illegible]
اگرچه مقدار جمیع سطح جلد مستور [illegible] از قبیل حمره خطوط [illegible] و صورت [illegible]
[illegible] و رسم [illegible] و [illegible] نانقولها و بروز علامات
[illegible] و [illegible] بر خطوط [illegible] و هم خطوط [illegible]
[illegible] که بروز او در میان مرض جلد یا مرض [illegible]
خطوط مرض بیش از همه سنین است در [illegible] سیل [illegible]
اینکه این مرض را به تکلیس و [illegible] شد [illegible] اگرچه فقط [illegible]
علامات [illegible] و لیس به تکدید مرض است و [illegible]
[illegible] که برآمده از اطراف حمره بر اطراف شود :

سبب - این مرض [illegible] جمیع از مواضع جلد [illegible] در صورت [illegible] شده است
که در اطفال حمره بوده و در سنین حمره بصورت و در شروع حمره اطراف
[illegible] دارد این مرض [illegible] که در جمیع سنین بخصوص از [illegible] تا [illegible]
سال [illegible] صورت پرورش در [illegible] اکثر از مرد [illegible]

۶۹۳ و بسبب تحریک خارش و تشقق و جراحت و از ضربه و سقطه و بقول بعضی از
مصنفین جمره عارض می‌شود [illegible] تشقق یا جراحت پیش‌تر بهم رسیده و بقول
جراحت و تشقق اثری در بروز جمره ندارند و سبب عمده [illegible] استعداد
و حالت مخصوصی در بدن [illegible] دیگر [illegible] را گرفته‌اند [illegible]

علاج — آلات [illegible] در مختلف جهة رفع این مرض استعمال شده‌اند
و علاج باید مطابق [illegible] با شکل مرض و قرب [illegible] جمره [illegible] خفیف
و [illegible] مرض در شکل [illegible] متبدل بجمره شده [illegible]
[illegible] که مریض در هوای [illegible] مانده و موضع متورم را [illegible] نگذارند
که خون در ورید [illegible] حرکت کند و خون [illegible] بعسرت
[illegible] و [illegible] و مسهلات [illegible] و [illegible] و غیره بموقع از مرض
[illegible] و دست [illegible] بعضی از مصنفین در جمیع [illegible] جمره
[illegible] به [illegible] کنند و بعضی دیگر معالجه شدید مانند [illegible]
بکار برند و اما چون مزاج [illegible] زیاد و [illegible] یک یا دو
[illegible] بهتر از [illegible] است زیرا که [illegible] در موضع متورم
[illegible] سورت [illegible] کعب و در غیر موضع متورم
[illegible] را [illegible] کنند و [illegible] در موضع متورم [illegible]
دیگر که [illegible] بعضی از مصنفین در جمره [illegible] اطراف را به

پیچیده تازه قرار

۶۹۶ پیچیده تازه [illegible] مرض [illegible] کعب و [illegible] رطوبت که [illegible]
بموضع متورم [illegible] و از جمله علاج [illegible] در این مرض [illegible] بکار برده شده
[illegible] است [illegible] موضع متورم اندازه [illegible] در [illegible]
و [illegible] [illegible] اطراف است [illegible] بکار [illegible]
و [illegible] آنها [illegible] احتیاط باید داشت ❊

[illegible] — این امراض عبارت از منعقد شدن [illegible] و [illegible]
از [illegible] که [illegible] شده [illegible] بر آمده [illegible] بشره و [illegible]
رقیق شفاف [illegible] رطوبت [illegible] به [illegible] و [illegible] پاره شده
جلد [illegible] و خشک گشته پاره [illegible] نازک [illegible] رنگ منعقد [illegible]
جلد [illegible] یا جراحت [illegible] و این جنس از امراض را به دو نوع [illegible]

[illegible] — [illegible] جلد زیاد یا کم قرمز گشته و [illegible] متورم [illegible]

[illegible] — آنکه [illegible] منعقد شوند بدون مقدمه در [illegible] جلد [illegible]

[illegible] اول — عبارت است از [illegible] و انواع [illegible] و [illegible] حبوه
و [illegible] و جرب [illegible] امراض [illegible] — عبارت است از [illegible]
و [illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible] گفتگو شده [illegible]
[illegible] امراض [illegible] مذکوره [illegible] و [illegible] حبوه
را در امراض [illegible] از حبوه و در اینجا گفتگو [illegible] فقط از [illegible]

و اکزما ؛

هرپیه — در قدیم هرپس استعمال شده تا به سوده و حالا چند سال است که از لفظ هرپس
معلوم گروه مخصوص امراض جلدیه که صفات مخصوص آنها منعقد شدن گروه
چندین از حبابها است که در یک یا چند موضع جمع گردند و جلدی که آنها متوضع
باشند ورم کرده باشد هر جمعیت از حبابها جداست بعد و این امراض که از تفاریع
جلد و هوای آن بیرون است هرگز خطر ندارد و منقسم گردند اول بواسطه جمع کردن
طریقه جمع شدن حبابها دوم بواسطه اطراف حبابها چهارم بواسطه اصلاح که
حول کرده بیرون شده ؛

اقسام هرپس — بواسطه اختلاف موضع تقسیم میکنند مثل هرپس لبیالیس که بعد از جمع
روی ورزه و بعد از آن جلد تمام و اتساع یافته و درد با پیچ و ورم جلد ایجاد میکند
و ارتفاع و جای درست اما محرک در روی لب و اطراف دهان چند مجمع از حبابها
بروز کنند و این حبابها مجموعا در بالا از لب و در لعق نیک لب بروز کنند
و بعد از بروز لابد در چند دقیقه و زخم در این حبابها بروز شدن در روی لب
یا در ضلع آزاد آنها است و حالا بعد بروز کنند در مجمع التهابی جلد لب با حرارت
بروز میکند و حبابها را دفع است و بعد از اوقات پیش از بروز آنها نیک بروز بعضی
حرارت و در لب عارض گشته بعد از چند ساعت حبابها که دیده به بروز یابند و در اطراف
حبابها که در ... اشتقاق است بعد از سه و چهار ساعت چرک دار شده سخت کدر گشته

که در روز چهارم یا پنجم حبابها پاره شده بیرون آمده از دو ریشه بسته کف و چون آن
بیرون است ... در روی شیشه ... لازم نه نمیدانند و حالا درکنار آنها همراه هر یک کنند با اطراف
و وضع با آب سرد و گاه چند قطره شیر ... رو غلیظ تر شدن بیشتر بستند ؛

هرپس پروپیالیس — تعریف به حکمت خفته از این اقسام بیرون آمدن در قبل
یا تبخال را در جلد و در نزد حسفه که بروز یابند در روز آنها که بدون مقدمه
و گاه بعد از قرمزی در موضع ظاهر میشود و بعد از چندین حبابها بروز گشته آنچا که حبابها در روی
جلد و اقع شده حبابها رطوبت ... آنها بروز کرده گشته و بعد از سه یا چهار روز
پاره شده و پاره بسته تا یک هفته باقی بطرف گرم است و آن کاه حبابها در روی خارج
گشته کورشدن زبرین از روی جلد شده طرف روز یا پنجم و در طبقات جوف حبابها در روز
چهارم کدر گشته و حبابها پاره شده و جلد ... در روی خط مانند ورم کرده
سفید و از ... اگر چه بعد که تفصیل درای ورم تا یک هفته طول کشد ؛

هرپس پرولیفرات — تعریف بخار گرم جلد لب بیرون گلوله و بیرون آن از آن لب
را زنگ و در موضع حس در لب از اطراف است که اختلاف شبیه به تبخال خفته و گاه به
بروز کند و جوش ... گاه بسیار وسیع ، حس کردن در جوش ظاهر شد که
این حرکت شدت یافته است به هنگام راه رفتن و ادراک کردن در صورتیکه
در این موضع محصور و مجروح شده ؛

تشخیص — در ابتدا در وقتیکه در یک یا سه روز و از آن حبابها در سطح ملتهب بروز کنند

۶۹۹ و بعد از آن کم شوند با خارش و حکه همراه است که تبدیل به قشره و فرج شود از ابتدای [illegible]
تمیز جاده و [illegible] چون صدری [illegible] و [illegible] اطراف کند چرا که جرحات کوفتی تحقیق [illegible]
به بار [illegible] و خم و اطراف شان صلب و [illegible] آمده است برخلاف هرپس که [illegible]
و علامتی در سطح و اطراف جرحات [illegible] و [illegible] قرمز و ملتهب [illegible]
هرگز صورت [illegible] و [illegible] کند برخلاف جراحات [illegible]

تب — بتحلیل [illegible] عارض [illegible] به واسطه [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] عارض [illegible]
[illegible] ٭

علاج — [illegible] با فرج [illegible] مطبوخ خطمی [illegible] [illegible]
[illegible] پا یا پنبه زده [illegible] که [illegible]
نافع است استعمال [illegible] ٭

انقسام یعنی به واسطه [illegible] یا [illegible] است که بروز [illegible]
در سطح [illegible] و [illegible] در اطراف از بدن ٭

علامات — [illegible] پیش از بروز [illegible] و [illegible] Zona. Zoster.
[illegible] جلد [illegible] که جاب باید بروز کند خارش و [illegible]
و [illegible] قرمز [illegible] بتدریج بروز کنند و در سطح این [illegible] برآمده [illegible]
که در ابتدا [illegible] جلد [illegible] که رطوبت در [illegible] شفاف [illegible]

۷۰۰ یا چهار روز تغییر جابها [illegible] یا بد [illegible] اطراف جابها جلد [illegible] یا [illegible]
و این جابها مانند جابهای [illegible] است که در [illegible] مذکور شد و [illegible] همیشه [illegible]
و [illegible] است که پنج یا شش [illegible] جابها [illegible] اطراف [illegible] بدن و [illegible] اطراف [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] شده [illegible] [illegible] و سینه که [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible] که ٣ [illegible] پنج [illegible] [illegible] شده [illegible] عارض

یا پیکه عارض [illegible] در اطراف

[illegible] در اطراف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اطراف
و [illegible] است [illegible] در [illegible] اطراف [illegible] و صورت [illegible] دیده شده است [illegible]
[illegible] است عارض [illegible] اطراف [illegible] بدن و این جابها بعد از پنج یا شش روز
[illegible] شده قرمزی [illegible] و [illegible] این جابها رطوبت شان [illegible] بعضی [illegible]
پاره شده و [illegible] آنها یافت [illegible] بعضی دیگر رطوبت شان منجمد و پاره [illegible]
[illegible] و بعد از [illegible] پاره جلد [illegible] یا [illegible] است و باشد که بعد از [illegible]
[illegible] یا [illegible] و [illegible] که [illegible] شفا یابد و در موضع [illegible]
[illegible] باشد و در پیش [illegible] ضعیف دیده شده است که موضع جابها [illegible]
باشد و چون بروز این جابها [illegible] است [illegible] جمیع [illegible] این مرض
[illegible] ٣ [illegible] است اگرچه این مرض [illegible]
[illegible] با بروز علامات [illegible] که از [illegible] خارش و عارض [illegible]
[illegible] بار [illegible] شده [illegible] و عطش مفرط [illegible] ٭

٧٠١ **تشخیص** - جمع شدن حبابها مانند [illegible] و محدود [illegible] در اطفال [illegible]
عفونی [illegible] و [illegible] دیگر مشتبه نخواهد شد :

تقدمة المعرفه - خطری ندارد [illegible] مگر [illegible] :

سبب - [illegible] در [illegible] و [illegible] سفیده [illegible]
[illegible] دیده شده است [illegible] :

علاج - [illegible] و [illegible] وقت [illegible]
زیاد که [illegible] و باید [illegible] موضع [illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] حبابها را [illegible] و قدری [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] در موضع حبابها [illegible] اگر از [illegible] رفع [illegible]
[illegible] ضعیف المزاج [illegible]
[illegible] موضع [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] استعمال دارند :

[illegible] هرپس - هرپس سیرسیناتوس عبارت است از بروز حبابهای [illegible] در [illegible]
که حاصل کننده یک حلقه یا دایره که مرکز او سالم است :

علامات - در ابتدا [illegible] شده و این [illegible] یا [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] این [illegible] حبابهای [illegible]
نمودار [illegible]

٧٠٢ نمودار [illegible] حبابها که در ابتدا [illegible]
گشته و خشک [illegible] که باره [illegible] این حلقه اگر چه حبابها [illegible]
نکنند ولی همیشه [illegible] این مرض [illegible] علامتی [illegible] قدری [illegible]
و خارش [illegible] هفته [illegible] روز است و [illegible] حلقهها متعدد [illegible]
و [illegible] هفته طول [illegible] در تشخیص این مرض [illegible] :

سبب - [illegible] در اطفال و در [illegible] سفیده [illegible] متعدد [illegible]
[illegible] بدن نمودار [illegible] :

علاج - [illegible] و [illegible] سفیده [illegible]

[illegible] هرپس - فلیکتنوئید عبارت است از بروز حبابها [illegible] یا [illegible]
از [illegible] جمع [illegible] :

علامات - [illegible] حبابها [illegible] بروز [illegible] که جمع [illegible]
[illegible] از حبابهای [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] روز حبابها [illegible] بسته [illegible]
نمودار [illegible] روز [illegible] و [illegible] قدری [illegible]
[illegible] این مرض [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] تغذیه [illegible] : . . . :

۷۰۳ تشخیص — اجتماع حبابهای چند در سطح مقعر و دو قرص قطعه قطعه از سایر امراض جلدی تمیز
داده می‌گردد ؛

سبب — عارض گشته در بهار که در اطفال و اثر آفتاب و از بیدار [illegible] ؛

علاج — آنکه [illegible] شدید [illegible] مرض [illegible] و چون [illegible] اثر [illegible] باید
ورزش و [illegible] در آبهای [illegible] و [illegible] و بعد استحکام در آبهای [illegible] و [illegible]

چهارم — [illegible] از بروز حبابهای چند مجتمع که [illegible]
شده [illegible] از آن حلقه که [illegible] رنگ [illegible] داشته [illegible] عارض گشته در [illegible] بر آمده [illegible]
مانند [illegible] صورت و دست و [illegible] و غیره [illegible] ابتدای [illegible] مرض [illegible]
[illegible] که [illegible] حلقه [illegible] رنگ [illegible] مختلفه در روز [illegible]
بعد [illegible] حبابها [illegible] از حبابها [illegible]
چند [illegible] روز حباب [illegible] شده [illegible] در این [illegible]
[illegible] حلقه [illegible] حلقه [illegible] حلقه [illegible]
سمت [illegible] جلد [illegible]
[illegible] دایره [illegible] حبابها [illegible]
در [illegible] حلقه [illegible]

پنجم [illegible] — [illegible] از بروز [illegible] در [illegible] موضع جلد
[illegible] گشته [illegible] شده است از [illegible]

جلد [illegible]

جلد [illegible] شده باشد که [illegible] شبیه [illegible] آن موضع [illegible] شدیده [illegible] ۷۰۴
موضع [illegible] و [illegible] متعدد باشند
چون این [illegible] از اطراف [illegible] چند از [illegible] دیگر
[illegible] ابتدای [illegible] مرض [illegible] بروز حبابهاست [illegible] حبابها [illegible]
[illegible] بر اطراف [illegible] واسطه [illegible] که در این مرض [illegible] حباب
و علامات [illegible] شده [illegible]
[illegible] بر آورد [illegible] و [illegible] سطح جلد [illegible]
و [illegible] مانند [illegible] پوست [illegible]
شده [illegible] از تغییر [illegible] واسطه [illegible] شده و [illegible]
[illegible] دایره [illegible] موضع دیگر [illegible]
[illegible] شمرده‌اند ؛

[illegible] — [illegible] که دیده شده است [illegible]
تا دیده [illegible] که [illegible] و بعد [illegible] شدن [illegible]
جلد [illegible] و [illegible] اثر [illegible] باقی [illegible] ؛

تشخیص — [illegible] از [illegible] پوست [illegible] اگر [illegible]
[illegible] علامات [illegible] که [illegible] مرض [illegible] وقت [illegible]

[illegible] — [illegible] و سبب [illegible] و [illegible] علاج

۷۰۵ **سبب** - عارض گردد در همه دلیست که بطبعی در لیست که دور طرفین نازک است در نشان
شیوع دارد در اطفال تا پانزده ساله که باین واسطه بیشتر شاه ... گردد در کتب خانها
و هم سرایت است

علاج - در معالجه داوس ... معالج بهتر آنکه از زراریح ... کیها ... بنیاد ...
مخصوصاً در بینی ... از همه معالجات در این مرض نافع تر ... آمده است ...
مرهم آن روغن ... که از ... یک ... مثقال ... در ... مثقال روغن ...
بانیه ... آنها ... حلیلا ... بر ... در آب ... استعمال
چون این مرض ... که ... مریض ... استعمال کنند

قدا اگزما - اگزما عبارت از بروز نشو ... حبابها ... کوچک که بطور اجتماع بعد
زیاد در یک جا بروز که بدون ... ظاهر گشته و این حبابها بعد از آن پاره شده ...
شقاق گشته که ... رطوبت رقیق ... و بطور ... بسته شده ...
کنند و اگزما ... منقسم شده است ... و ... نیز ... تقسیم ...
اگزما سیم ... دوم اگزما ... سیم اگزما ... اول اگزما ...
بروز این ... از مرض ... مقدمه است که مریض ... خارشی در ... موضع
از جلد ... که در آن موضع ... جلد ... و ... شاه ...
زیادی از حبابهای بسیار کوچک و بسیار ... بلون ... واسطه رطوبت
مجتمعه در آنها ... این حبابها ملاحظه نگردند ... بواسطه ... است

Eczéma

۷۰۶ این حبابها ... گشته ... و ... پاره شده رطوبتش خارج گردد
در صورت اول ... آرد ... ملاحظه نگردد ... در صورت دوم
... و ... که چون ... اثری در روی جلد ... این مرض ... است
جز خارش علامت دیگر ... و ... که اگزما ... با تقدیم
... بدن بروز کند که در این صورت ... و ... و ...
... تقدیه عارض گردد اگزما ... در یک هفته با ... و ...
... بروز ... از حبابها ... تا چهار هفته ...
نوع اگزما ... - ... این از مرض ... سابق الذکر است ...
... با مقدمه است در آن موضع از جلد که حبابها بروز ...
و ... نیز ... و ... جلد ... گشته حبابهای بسیار ... در روی او ...
... آنها ... بیش ... در روز ... رطوبت ... آن
... و ... مرض ... رطوبت ... و ... جلد
... حبابها پاره شده ... در موضع
... رطوبت رقیق ... چون ... نازک و باریک
... گشته ... و ... آن ... تازه ... پاره ...
این ... تازه ... در همان موضع اول ... آن موضع
... مرض ... هفته ... و ... بازمان

Eczéma

۷۰۷

سیّم اگزمای [illegible] — که در آن [illegible] جلد بسیار متورم و قرمز و
سرخ و ملتهب است و جای بسیار پر رطوبت [illegible] و در بعضی جاها [illegible]
گشته و رطوبت منعقده در [illegible] ما نند [illegible] و یا پاره [illegible] زرد
و ضخیم در [illegible] که [illegible] و [illegible] پاره پاره شقاق در جلد [illegible]
و رطوبت [illegible] کند [illegible] بر جه [illegible] پاره پاره شده
و چون مرض رو به بهبودی گذارد [illegible] تدریجاً کم شده و دوام آن
قرح مرض از ۲۵ الی ۳۰ روز است و [illegible] بازمان [illegible]

Eczema.

اگزمای [illegible] چون قدری [illegible] باقی است و [illegible]
عطش [illegible] و جلد در موضع [illegible] شده تا چند [illegible]
مرض [illegible] گردند [illegible] دوام [illegible] جلد [illegible]
اگزمای [illegible] کهنه از [illegible] که جلد [illegible] شده
و [illegible] که [illegible] و [illegible]
از [illegible] که [illegible] و صاحب [illegible] و شقاق و [illegible]
رطوبت [illegible] آلوده [illegible] رطوبت چون [illegible] خورده [illegible]
کنند مانند که او را [illegible] زده باشند و با [illegible] بعضی از [illegible]
این رطوبت [illegible] و [illegible] تازه [illegible] کنند
و [illegible] پاره [illegible] آنها [illegible] با چشم دیده در موضع [illegible]
[illegible]

۷۰۸

حرارت و خارش [illegible] که از حرارت هوا و حرارت [illegible] و [illegible] شدن [illegible]
[illegible] و [illegible] اشتداد یابد و خارش [illegible] مرض [illegible] که مریض [illegible]
جلد [illegible] کند و چون [illegible] و [illegible] آمدن خون قدری آرام گردد و چون
[illegible] مرض [illegible] جلد [illegible] شده و [illegible] کهنه
و [illegible] علامات [illegible] موضع [illegible] شده [illegible] ساخته
و [illegible] و [illegible] و [illegible] ماه [illegible] دوام
مرض [illegible] تا چند [illegible] کند و چون [illegible] شده
[illegible] که جلد [illegible] و [illegible] گویند
[illegible] و جلد [illegible] تا [illegible] مرض [illegible]
[illegible] مرض بسیار [illegible] کند [illegible]
[illegible] موضع [illegible] و چون [illegible] موضع [illegible]
آنجا [illegible] موضع [illegible] لازم [illegible]
اوّل [illegible] و چون [illegible] گردد [illegible]
[illegible] کند خارش [illegible] و [illegible] رطوبت [illegible] رطوبت [illegible]
و [illegible] که [illegible] کند [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] شده و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] آنها [illegible] و [illegible] نشسته

۷۰۹ سفیه از این دسته در صورتی منتفع که بلیدن عنوان آنها با صلاح [illegible]
[illegible] شده باشند که از اول امرهای رواجت [illegible] از [illegible]
ضبط در تحقیق منه و چون این مرض مشهور است با زمان [illegible] و تکمیل [illegible]
شده و سوراخ و ماده چون حس شود باید بعد از انشقاق [illegible] و [illegible]
[illegible] که پس از انشقاق جلد [illegible] صورت [illegible] که جمیع خطوط صورت [illegible]
[illegible] ملتف گشته و جمیع [illegible] صورت [illegible] الدات بدن [illegible]
[illegible] بیت [illegible] که ماده ورم [illegible] که [illegible]
را مسدود و [illegible] ماده ورم [illegible] به [illegible]
التهاب و علق کنند و باشد که این مرض [illegible] یا لب یا پره بینی [illegible]
[illegible] حالت [illegible] نیز [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] بر بیرون [illegible] الدات [illegible] اگر [illegible] و تقلص
[illegible] و قطعه [illegible] و ماده صورت [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و حلقه [illegible] و واسطه [illegible]
[illegible] که [illegible] حلقه [illegible]
[illegible] در حلقه [illegible] صورت
[illegible] در [illegible] مقعد

و بسیار موزی است

۷۱۰ و بسیار موزی است ؛

تشخیص — اگر ما [illegible] از [illegible] جلد [illegible] یا [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] از [illegible] این امراض [illegible]
[illegible] و طریقه تحقیق [illegible] از آن [illegible] خواهیم داشت و [illegible]
[illegible] باید دانست که در [illegible] جای [illegible]
و [illegible] در [illegible] باشند ؛

تقدمة المعرفة — اگر ما در صورت [illegible] چون [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] اگر [illegible]
[illegible] و [illegible] چون [illegible] در [illegible] بدن [illegible]
[illegible] ؛

علاج — [illegible] که در روی جلد و استعمال [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] در [illegible]
و [illegible] که [illegible] بر آن و امیدوارند که [illegible] این [illegible]
بدن [illegible] که [illegible] برگرد [illegible]
[illegible] بدن [illegible] با [illegible]
در تغییر [illegible] اگر چه در جمیع سطح بدن [illegible] و [illegible] از
[illegible] شده است و [illegible] زیاده [illegible] مانند [illegible]

۷۱۱ وزیر بغل و زیر پستان و زیر شکم و غیره اکثر با حقه ظاهر شود و بعد از آن در
بر آن قشر پیدا شده و دو جاهای ظاهر می‌شوند و طبقه ظاهری جلد که با مبدء
طبقه عرقی که ترشح بشره از او حاصل است ÷

ثعلب — آن که از دانه‌های بعد از آنها منجر شده و ترشح بسته شده و موضع
آنها ملتهب می‌گردند و بالاخره از آن پوست شده و التحام در آن حاصل گشته و چون از
التحام فارغ شد زیاده التحام در آن ملتهب گشته و در اکثر از
همین سبب که بدانها برسند و چون صاحبش زیاده بخیزد و در ابتدای آن علاج کنند
و چون جلد متورم شد در دیگر نواحی موضع متورم از آن بیشتر بار علاج کنند
و چون مرض مزمن شود التحام در جاهای فاسد و ملتهب در آنجا ترشح کند
در آنها ملتهب شده و التحام در آنها معلوم نیست و نافع است
با آنها معده یا معلوم دو نافع است التحام و نطول با آب یا که در
سوختگی که معمول است به روغن زیت و روغن گل و کافور و ماء الورد و تریاق و
قطران و پیه و روغن بادام و زرده و سرکه با سفیداب و مشابه آن و
مالیدن روغن گل بر آن و چون با استعمال هیچ یک از آن
فایده حاصل نشد استعمال نافع و در این مرض الفار و
علاج مرض در کیفیت و درمان آن و چون فتیله درآمد
گوشت کنند و چون دراز کشد موضع سوزانیده شود تا بتوان التیام داد

گوشت دوای

۷۱۲ گوشت و چون مرض طول کشد و بعد از آن پوست شده و باید که در آن جاهای
که جراحت باز شده و تا چند روز نگاه دارند ÷

آکله — آن ورم حار است و جلد شکافته شود و در میان آن بخش قرحه مانند گوشت
شکاف که در آن گوشت تازه ریزه است یا رقیق که حجم آنها به کوچکی قلم و
بعد از آن سواد فرق از جلد با ملایم جراحت پیدا شود و
شده با برودت کنند و در طول ارام و در چند روز
جراحت و ورم در آنجا اثر کند و ... از این
از آن جلد و در آن از کوچک و ... پوسیدن ... اما
به فلیکوس ÷ در آن است که گوشت فاسد و ... بیخ ... چند
طاول در آن جلد ... پاره شده و رطوبت ... گشته و ... جلد
بشره ... پاره تازه پدید شده و ... از ... چند
بعد ... یا ... ÷ طاول ÷ ... ۳ روز
از ... در ... موضع ... و ... از
... بشره ... و
... ماند ...
... گوشت ...
... بشره ...

نسخه

... که درد ... مکیده
... آب ... روغن
... گرم ...
... ربیع
... بالعلاج
از روز ۳ علامات ... زیادتر ...
... قشر ... پیدا شده و دو
... رنگ گرم ÷
... در دیگر ... روز و به ...
... آن است ...
... مدت ...
... بیت

٧١٣ لازوردی جلد بر آمده است که اگر لمس کنند ارتفاع او معلوم گردد و حجم این طاعونها از
یک نخود تا یک فندق است و اگر چند طاعون تولید یابند بزرگ شده و بسیار متعفن شوند
چه کثرت غاز گردد و این طاعونها گرد و شقاق شبیه بطاعونهای ... که از ...
یا از منفذ حاصل گردیده و رطوبت ... این طاعونها ... و رنگش در ابتدا
رنگ شبیه به آب لیمو و بعد قرمز و بعد ... متعفن است و بعد ...
چنین در صابونها ... و پاره گردد و رطوبت ... که یا بزرگ ... شد
پاره نازک و سیاه رنگ ... در این وقت حرارت و حرارتش کم یا ...
گشته ... رفع شده و بشره تازه منعقد شود ... طاعونها ... سیاه
... رنگ ... طاعونها مختلف است و باشد که جمیع سطح بدن
... منحو شود ... کرات ... طاعون ... از ...
بعد از پاره شدن او ... طاعون دیگر در پهلوی او بروز کند که رفتارش مانند
رفتار سابق بود اگرچه در جمیع بدن ... بروز کند و ... در صورت ... و ...
و اکثرت ... و بر خلاف ... در دیده و اطراف گردد و ...
این مرض ... علامات ... و ... به ... بروز طاعونهای متعدد
... است ... از ... که ...
طاعون ... روز ... بیشتر از ... که بعد از چند روزی است
و ... و ... بدون ... مانند آنکه سابق ذکر شد ...
قرآن

٧١٤ قرمز یا جلد ... گردد ... طاعون و حجم این طاعونها که در ابتدا
نخودی ... تا ... گردد و ... رطوبت ... که در ابتدا
... رفع ... و روز ... چهارم طاعون پاره شده و بشره بدون
... گردیده ... رنگ و ... و ... پاره ... رنگ یا زرد رنگ
که ... بعد از ... که بعد از رفع ... در جلد ... است و باشد
که ... رنگ ... است که مدت ... دوام ... و بعد از رفع شدن طاعون
طاعون دیگر در پهلوی آن بروز کند که رفتارش مانند طاعون سابق بود و بروز
این طاعونها ... تا چند ماه و ... تا چند سال است و بروز این طاعونها ...
یا بدون ... در جمیع بدن است و باشد که ... بیک ... از بدن ...
... در هر روز ... علامات ... است و باشد که در بروز
اکثر علامات ... ملاحظه گردد و ... مرض ... بروز ... طاعونها
... و ... و ... آنها ... بروز طاعونهای متعدد ...
از بدن ... مریض ... که ... رفتار ... و ... در ... بدن
بروز کند و باشد که حجم طاعونها بزرگ ... مریض ... از ...
... و چون ... در ... مریض ... بزرگ ... و ... حالی
... بواسطه ترکیبات ... مریض ... و ... این صورت ...
و ... با ... بدن ... مانند ... و ... چنانکه

٧١٥ مضر اوقات پی در پی کرده طاعون ها و بهار چنانچه ستیه بقا و بهار جیلی در اوایل غیبه یا ظا
ملتفت نمیگردد مانند رعشه ها دون و فرخ و غیره و ماه ما شهره گفته که عشق در طا
رنج و حجم و بدنه از روح و دیده شده است که همراه اینها باقی تغییر یافتن کنند
تشخیص — تشخیص این مرض فیلکوس آسان است چه با آنکه همراه بهم کند باره ازاط
رفتار مرض یا هم فیلکوس تشخیص داده نخواهد چون این مرض در ابتدا جدا باشد
ستیبه است بهر پی باید دانست که طاعون یا هم فیلکوس در شت و ستوق تی
و حالیکه در هر پی ریزه و نوعیک بلم و در روی سطح متورم از وایل تری
مشاهده گفته در اطفال تازه متولد شده و هم قبل از تولد و در یک
صورت سبیش پی گفته که پدر یا مادر طفل داشته‌اند و بطور ارث شده
تقدمة المعرفه — این مرض چون حاد است و مرکب مرض دیگر نقاهت صحیح
و با خطرات و اما چون مزمن است و مزاج علیل باشد و مرگ گفته با اصلاح
بر خطر شود
سبب — در سردان پیش زیادتر از بروز کنند حاد او غلیظ کنند در
جوانان و زنهای حامله کمتر در پیران و در تغذی ضعیف المزاج و
لوء القینه
علاج — چون حاد است اگر با تب دهند و احکام در ... قاتل کننده و در
آنهار حذر نوشینه و چون علامات غلبه ... کننده و ... اوقات
مسهلات

٧١٦ مسهلات رنق منفعت کم کنند قبل از نیته شدن طاعون استفراغ به چهار
نافع است و بعد از نیته شدن طاعون باید از نیشتن احتراز نمود زیرا که
طاعون را بروز کمک و باین واسطه رفع پاره تشخیص بعد از نیته شدن پاره
اگر انتقالش تا خیری بهم رسد و یا آنکه مایه کیسه که جلد گفته خارج ملتین
اندازه تا تعجیل به انتقالش کنند و جراحات بعد از پاره شدن ایشان
علاج شان مختلف که گفته با اختلاف حالت جراحت و مزاج مریض اگر
جراحت سالم و بدون ورم و وجع باشد قدری نشسته یا زرد برنج نرم
روی ادویه شنه و اگر که متورم و موجع بود با آبهای ملین و تخدیر به
نوشینه و چون جراحت کم رنگ یا بنفش و خون آلوده بود با مطبوخ
گنه گنه و یا شراب مسطو و آبهای کلد طرز نوشینه و چون مریض مزمن بود
و باین واسطه بکلی ضعیف باشد یا لوء القینه باید از خفه احتراز نمود
و ادویه مقویه مانند شراب و گنه گنه و آهن و ادویه مره بکار
برند و احکام در هیات قلیلا نشینه گفته و در طفلی تازه متولد شده
باید به لقمه پدر یا مادر بدهند تا اگر مبتلا مرض گرفت علاج اند
ادویه ضد گرفت استعمال نمایند و اگر شبهه است بطور دیگر علاج کننده
لوبیا — بجاری است از بروز طاعون صدا بعدا و اینکه حادی
رطوبت باشد در ابتدا رقیق و بعد زرد یا چرک که بزحمت حصبه شده

٧١٧ بارهٔ کوچک سیاه رنگ و ضخیم که پر از منقار جراحتی در جلد باشد تازه و ناهموار
و سه نوع است اول روپیا سیمپلکس دوم روپیا پرومیننس سیم روپیا
اسکالوتیکا یعنی روپیای خفیف نقوایه در قسم اول بدون آنکه جلد متورم شود
خفیف طاولهای منفرد شوند که حجم آنها چون بقدر قرانی است و این طاولها
پهن و طاولها بی‌شبه رقیق و این رطوبت تدریجاً ریمی یا خونی
گشته بعد پاره‌های کثیف سیاه رنگ و خشن که خیلی متفرق در وسط بیشتر
از اطراف است و چون پاره بر دارند جراحتی در جلد منفرد کوچک
که بر خود رایت هم یابد و گاه پوشیده شود از پارهٔ تازه و بعد از رفع
جراحت جلد تا مدتی قرمز رنگ باشد و این طاولها بعد اوقات در اطراف
ساقه و بندرت در بدن و اطراف عالیه بروز کنند :. در قسم دوم رایزه زیاده
قبل از بروز طاولها ورم‌هایی محدود در جلد منفرد کوچک و طاولها لذعی آن
اکثر و پاره‌ها ضخیم تر و سیاه تر و ناهموار و خشن تر و بسیار شبیه است بهم پیوسته
به لیث صدف و این پاره‌ها التصاق تام به جلد دارند و چون از جلد
جدا کنند جراحتی در زیر آن منفرد شود که بسیار شبیه است به جراحات ردیه
و التیام آنها بسیار طول خواهد کشید :. قسم سیم از این مرض که با تب هم
شود که در اطفال از نظام [illegible] وسطان که در ابتدا لکه‌ها
برآمده و منفجر در جلد منفرد شود و در وسط آن لکه‌ها طاولهای غیر منتظم
منفرد گردند

٧١٨ منفرد گردند که مملو شوند از رطوبت سیاه رنگ و چون طاول شکسته شود از پاره‌های متعفن
ولی از پاره شدن طاولها جراحت منفرد که کوچک بسیار عمیق و ناهموار
و خون آلود که ریم متعفن از او تا مدتی خارج شود :.
تشخیص روپیا — از چرم فیلیکوس تمیز داده هم شود با این که با طاولهای رطوبت
طاولها در روپیا شفاف [illegible] این رطوبت قرمز و کدر است و هم تمیز داده
شوند این دو مرض از هم به واسطه جراحت و هیئت پاره :.
تقدمة المعرفه — این مرض خطری ندارد مگر قسم اخیرش که اغلب موجب هلاکت
اطفال کوچک و تقدمة المعرفه مختلف بهم میرسد سوای قوت مریض و بودن
طاولها و وسعت جراحات :.
سبب — عارض شود در اطفال در نشو و نما و اشخاص ضعیف المزاج و صاحبان سوء القنیه
علاج — نظر اول در معالجه این مرض تقویت بنیه و رفع سوء القنیه
و بعد از التصاق پاره‌ها حفظ اندازه و استحکام خزینه و بعد رفع جراحت با آب
گرم [illegible] تا آنکه آن محل دار بشویند و مرهمها محلل بکار برند و اغلب
اللازم شود رسانیدن جراحت با نمک جوهر نمک یا الکالی دیگر و تنتور یود روغن بروند
یا دیگر [illegible] جدید مرکور :.

Chlone.

قسم چهارم از اورام جلدیه — [illegible] رنگ که بدارست از ایام [illegible]
[illegible] آنها از [illegible] تا هفت [illegible] باشد و حاصل شده [illegible]

٧١٩

رطوبت بی‌رنگ در زیر بشره و ملتحمه کنند و این رطوبت نیست که جذب شده تکلیس رطوبت
انگه بصورت پاره پاره کشته و جلد گشت پوستولها شده که صلب و متموج و یا مجروح کنند
که جهة سبب بکنه یا از ترشحات بر روی جلد کند که مانند آنها بر جا مانده و امراض
پوستولها شش اند اول آبله دوم آبله گاوی سوم اکنه چهارم منتاگر پنجم — petite vérole. vaccine. acné. mentagre.
امپتیگو ششم اکتیما چون از آبله و گاوی سابق گفتگو نمودیم در این مبحث — empétigo. ecthyma.
بیان خواهیم نمود چون از پوستولها بیشتر عارض می‌شوند و لیکن برای کودکان
که در مبحث گفت به تفصیل از آنها گفتگو خواهیم نمود و این امراض پوستولها
یا حاد اند و یا مزمن در حاد آنها حمی و ... در شدت ترو جلد متعدد است و
در امراض مزمن پوستولها کوچک و بدون ورم است ... اکنه : عبارت از دانه‌ها — pustule.
متعدد کوچک ... به بروز حبابهای ... منفصل از یکدیگر که بعضی
از آنها ... باشند ... تقرنز یا بنفش ... بعضی این حبابها صلب و درشت
در جفتین و روی بینی و جبهه و گاه در کتف و بدن ... اینها متفرق شده
بیشتر در ... سالم و دیگری جوان که ... اند دوران ... و ...
علامات: علامات در آغاز ... سالم ... نقطه سیاه و صلب ...
که بتدریج حجیم و حباب رنگ ... و این حبابها مخروط و ... از
... روز این حبابها ... بدون ... علامات عمومی ... و در ... و
اندک خارش علامت دیگر ... این حبابها مختلف که گاه
با ... دماه

٧٢٠

با ... دماه ... صورت یا ... فرا ... بعد از بسته شدن حباب
از آنها یک نقطه زرد در ... که بتدریج خشک شده پاره پاره که
بعد از انفکاک پاره جلد کهنه ... رنگ و گاه اثر ... بقیه رنگ و
داغ ... و از این ... نقاط سیاه که در صورت دیده می‌شوند که حاصل شده اند
از جمع شدن ... در ... جلد ... نوع ... و ...
... که ... آن ... گاه ... از حالت طبیعی ... بر روی جلد
... نوع ... و ... گاه در ... جمع
شده ... آنها ... و چون ... این حبابها در جلد ...
... زرد و یا ... که چون آن ... را بکشند
جلد ... و ... قرمز ... و این پاره ... گاه ... اتفاق با جلد
... که ... نسبت ... و این اتفاق ... صورت ... که
... که به ... سبب ... یا ... که
... که این ... فرا گیرد و از این نوع ... مرض ...
که ... دارد در ... که ... بعضی ... در ...
شده و منفعه ... شده ... و ... هم ... که
... حبابها ... این نوع ... حجم ... و ... بیشتر
... این حبابها مخروط و بنفش و بدون ... جلد در ...

۷۲۱ متوجه شود و یرم دیر خاص کند و چون باره که بسته شده بشقه یک تحدب و صلابت
در جلد تحت او مشاهده کند که مخلف بیافته لحاف هم رکت نموده باشد
و یا آنکه بلکه و در بیاض رنگ مشاهده شده که بیفت [illegible] از اطراف آن [illegible]
رز اساس: عارض در زنان در ایّام سن یأس و بعارت دیگر در روزهای اول
دیمی محفوظ کونک بعد دکم که در فاصله آنها جلد سخت و کج [illegible]
و هم این مرض بدون علامت عمومی و بدون وجع لکن بتدریج در آن اضافه
اهرسیده و بسط ارز صابها تو اما جلد پر چون کشته زمی طبعیتش بر طرف
شده حجم و صلابت و ناهموار [illegible] در جلد و صفه و بلکه حجم بیرون
سه ماه و کشته و بیکار تغییر هم هیئت بدن باشد و هم و اینکه این مرض
در هم جلد صورت اهرسید یک هیئت بدن ببخشد و هم که اتفاق و بصورت
او نتوان که [illegible] اگر یافته لحاف تحت جلد هم صلابت باشد و جلد صورت در
نقش سرخ قرمز و در بعض نقاط مشقی و دریدها در جانب سرخ ممتنع مانند
و اما شود و این اهتمام اوده شدت کنند در وقت هضم غذا و در این
وقت بلکه اول ملال و لرز و حرارت شدید در صورت ملحوظ گشت :.
تشخیص — تشخیص این مرض بسیار آسان نیست لکه مشتبه گشته با اکتما
لیکن یا لیخن و دانه هر کو قرمز و چون لیزاین اهر اول گشکل کنیم طریقه تشخیص آن
را هم بیان خواهیم نمود :.

Ectima.
lichen.

۷۲۲ تقدمة المعرفة — اگر چه خطر این مرض نیست بسیار و عادت اخراج آن بسیار ممکن
انبو بعسرت معالجه می‌شود و هم نوع اخرش مایه تغییر سیاه و بد صورت کند
سن — در اطفال مشاهده شده لکن سالم بروز نماید در سن بلوغ
و لکن متوجه در شبان و لکن در زنان در شیوع صفوی در زنان و در این مرض
عارض شود و بسط مرض یا از جهت مانند کبد و معده و غیره و در اختلال
و در دکت حیض و هم عارض شود بسط بر هم زدن و اهم اخلاط شرب
عرق و در این صحیح و تغذیه بر اولیه و کثافت بدن و معرفات نفقه
مانند هم و غم و استعمال لحم خنزیر زیاد ادهان :.
علاج — اینکه مرض سالم و مزاج کیفیت طبیعی بعلاج لازم نیست و لیکن
چون صاحبها زیاد یا تو اما عارض شوند لازم است که اجتناب نمایند از غذا
و چیزها که مضر باشند و لکن هم در ماء فاتر و از شربه ملعبه و مبرده و مسهلات
برخی بطار و مداومت بر مطبوخ آنها ملعبه بنوشند لکن که مبتلا در این لحم و یا
اختلال در حیض محتاج معالجه آنها کنند در این متوجه انبو خفیف معمول
یا موضع را بنفشه و ماء الورد رفع مرض باید بیک صورت حلال بر اول
را ز شستن موضع با آبها حلال دار و ادهان که بعضی جو اما سعوطها
مانند و از این جنس و هم نافع است شستن موضع با محلول را شکنه لیکن
صدیک مثقال در ۱۵ مثقال آب حل کرده باشد و هم نافع است استعمال و جود

Eau de cologne

۷۲۳ آبهای گوگردی که معدنی دارد دهنیات مستعمل است روغن گل و روغن پرتی کلاه
اما بنابر آنکه و سرکه و روغن بید و غیره هم مستعمل است نطول از آب خالص یا
آب معدنی بر موضع و هم بکار برده شده است مشبع فواید که در موضع
معلول و یا نوراندن با بنفشه دوای زرد آب تا کنون هیچ علاج نافع
نیفتاده است و طبیب باید بزوال عوارضات دیگر اکتفا نکند تا برای رفع
این صورت سه ماه الی دو ماه سهولت برخی بکار دارد و
که به ... و در موضع هیچ علاج نکننده بگذارند با آبهای معدنیه ای
بر آبهای ... موضع ... بجوشیده مخلوطی آب ... که قریب بشش
تخته ... در ده مثقال آب ریخته بجوشانند ... استحکام
آبهای ... و لازم است هم بکار گرفتن ... و احتراز از استعمال دهنیات
المزاج بلغمی و علیل ... ادویه مقویه بنوشانند ؛

مانتاگر — تا ... از بروز ... آبهای ... و ... بشبه mentagre
دانی که بروز آن ... در روی ... و ... و کف ... صورت
علامات — قبل از بروز ... در روی ... و ... که ... روی
منتهی بتوالی رفع شود و بروز آن ... و تدریجاً فاصله ما بین ... و ...
لکه کمتر شود و بعد ... جوشهای ... بروز ... و ... قسم ...
لکه بعد از چندی رفع شود و ... باره بروز کنند و ... بثورات

از لکه پاپیشتر

۷۲۴ از لکه پاپیشتر و فاصله ما بین ... و ... کمتر است ... و ... بشره
ملتهب ... شده و حرارت و ... در موضع شده و باشد که جلد متهیج شود
و از وسط ... این ... یک موئی بیرون آید و رطوبت ...
این ... سفید ما بین ... که بعد از پنج الی هفت روز پاره شده
و ... گشته باره ... و ... که بعد از چند روز ...
که ... بشره ... تا ... باره یا ... روز ... و چون
بثورات بتوالی بروز کنند ... ما بین ... و ... متعدد
... که بعد از چندی جلد ... شده و ... ما بین
که ... تحلیل روند که حجم این ... تند ... است و باشد که ...
... جلد نیز ... شده ... و ... و باشد که چون ...
... بعضی شعرها ... شده ... از مواضع صورت ...
... فاصله ما بین ... بشره ها زیاد شده و بعد بثورات
... دانه ها ... در جلد ... رسیده ... و ... جلد تا مدتی
مواضع معلول ... باشد و باشد که تا چندی بشره ... کند و دوام این
مرض ... و ... ؛

تشخیص — این مرض ... است ... دشنه ... از ... بیشتر
و دانه های ... از این امراض ... طریقه تشخیص ...

مذکور کنیم ⁘

تقدمة المعرفة — اگرچه خطری ندارد و لکن مرضیست موذی و کثیف و علامت [illegible]

دوام او را ⁘

سبب — عارض شود در شبان و اشخاصی که پر مو و قوی المزاج ⁘

علاج — علاجی که از برای رفع ورم [illegible] آنکه بیان شد در اینجا معمول است که اگر مزاج قوی داشته باشد فصد کنند و چون صورت متورم شود چند روزی در [illegible] در تیغ گوشها چند زالو اندازند یا پاشویه های گرم کنند و مسهلات [illegible] موضع را با آبهای ملینه و محلله شستشو نمایند و آنجا که چرکها بیرون آید مشمع [illegible] بر روی بثورات اندازند و با تدهین از روغن [illegible] نمایند [illegible] در یک مثقال [illegible] روغن حل نمایند و لازم است که در این مرض تیغ الصورت نزنند مو را با قیچی بچینند یا [illegible] ⁘

اکتیما — Ectima. عبارتست از ورم جلد که شناخته شود به بروز حبها [illegible] و مدور که جلد دور آن سرخ و محدب و نمایان [illegible] بثورات [illegible] و [illegible] باره [illegible] که بعد از انفتاح باره در جلد اثر سرخ رنگ با اثر [illegible] باقی ماند ⁘

علامات — اعراض آن بروز مرض بدون علامات مقدمه است که بتدریج و توالی بثورات چند منفصل تشکیل یابند که ابتدا [illegible]

[illegible]

و بر آمده و بروز کنند که در روز دوم [illegible] سفید [illegible] وسط [illegible] و در روز سیم [illegible] این [illegible] ریزش [illegible] و قرمز [illegible] و در روز هفتم بثره پاره شده و ریم [illegible] خشک [illegible] زرد یا سیاه [illegible] از روز [illegible] تا پانزدهم [illegible] و آنجا که عدد بثورات زیاد باشد [illegible] کسالت و عدم اشتها و در موضع [illegible] شدید [illegible] چون عدد بثورات زیاد باشد [illegible] اعتبار این مرض [illegible] که [illegible] بثورات [illegible] بثره [illegible] بثورات [illegible] علامات [illegible] ضعیف المزاج [illegible] سیاه [illegible] بثره [illegible] ضعیف المزاج [illegible] در [illegible] و بثورات سیاه رنگ [illegible] که در [illegible] رنگ [illegible] نیز [illegible] و [illegible] ملتصق بجلد [illegible] و چون [illegible] اگرچه در جمیع بدن بروز نماید و لکن [illegible] و کتف ها و کفل و [illegible] و سینه است [illegible]

727 بثورات در جبهه و صورت بروز کند و با آن تب خفیف [illegible] فقط
تشخیص — تشخیص این مرض از اکزما و مادهٔ [illegible] بثورات [illegible] بواسطه اینکه
جای بروز این مرض دیگر [illegible] خارش در [illegible] و قاعده‌شان صلب است
و بثورات اکتیما عریض و سطحی و بدون تحدب است
تقدمة المعرفه — این مرض بخودی خود خطر ندارد ولی در اطفال [illegible]
ضعیف المزاج و صاحبان سوء القنیه بواسطه آنها ترکیب با امراض [illegible]
تقدمة المعرفه خطرناک خواهد بود
سبب — عارض [illegible] بخصوص [illegible] و صاحبان سوء القنیه و اشخاص [illegible]
و کثیف و اشخاصی که در [illegible] سکرات [illegible] و [illegible] بعضی بدن
بروز و ظهور دارد [illegible] حکه و [illegible] امراض [illegible] آبله [illegible]
معالجه — اگر [illegible] مرده [illegible] موضع با آب [illegible] ملینه استعمال [illegible]
[illegible] در صورت [illegible] در صورت [illegible]
مزاج ضعیف است باید تقویت بخورد از ادویه مقویه در [illegible]
[illegible] که بعد از [illegible]
[illegible] در موضع [illegible] ملینه [illegible]
[illegible]
آمپتیگو — عبارت است از بروز بثورات جابجا در جلد بدون ورم که [illegible] empétigo.
از [illegible]

728 از خشک شدن پاره‌ای بشود زرد و خشن و ضخیم این مرض منقسم شده
به دو گونه است یعنی آمپتیگو متفرقه و دیگری [illegible] که بثورات مجتمع گشته
[illegible] آمپتیگو [illegible]
نیز آمپتیگو متفرق و این آن است که بثورات مجتمع نگردند و [illegible]
[illegible]
[illegible] آمپتیگو [illegible]
[illegible]
علامات — در آمپتیگو متفرقه عروض بثورات [illegible]
و بثورات در بدن [illegible] نقطه‌ها [illegible]
[illegible] با حرارت موضع و خارش [illegible] این نقطه‌ها [illegible]
۳۲ تا ۷۲ ساعت [illegible] درجه [illegible]
وقت پاره شده [illegible] پاره [illegible]
[illegible] پاره شده در اطراف
این پاره [illegible] دیده [illegible] پاره شده [illegible]
بروز بثورات [illegible] در اطراف [illegible] پاره [illegible]
[illegible] آمپتیگو [illegible]
[illegible] حرارت و خارش [illegible]

۷۲۹ کم شده و پاره از روی جلد افتاده و جلد موضع گاه سرخ و شفاف و
مجعد گشته و گاه با خراش و شقاق و از این شکوه رطوبت زیاد ترشح
کند و صورت منقعه شدن پاره تازه کند و باشد که در زیر پاره‌ها
جراحت اطلاء آید که جلد موضع تمام جدا شده بعد از شفاف و شقاق
پاره از جراحت در موضع ظاهر کند و این قسم مرض را آبله‌فرنگی اطفال نامیده
اند و این قسم از مرض دیده شده که در روی بینی و باشد که پس از شفا آن سوراخ‌ها
اول مدتی باز در همان موضع بثورات دیگر ظاهر شده که همراه کنند
با علامات مذکوره فرق در این صورت مرض از علامات استسقاء با زمان آید
چون آبله‌فرنگی متفرق در اطراف یا در بدن بروز کنند همین علامات رو
حادث اند لکن اینکه پاره‌ها در این مواضع بزرگ گشته مخفی در اطراف
ساخته که گاه پاره جمیع پا را احاطه کنند در این صورت مرض …
مقطع و بر دوام … گشته و حرکت … و موضع شده گاه …
در اطراف … بیفته آمیز و متفرق علامات مخصوصه
او را در فرق بیان کنیم که بثورات متفرق باشند و شکل مخصوص از اجتماع
آنها بهم رسد علامات بروز بثره‌ها و حکه و … باشد …
است لکن … از مرض … بروز در اطراف مخفی در …
است و بندرت … با زمان کنند و … این مرض … از …
چهار مفصل

۷۳۰ چهار مفصل گشت باشد که چیزی متعدد اطوار الکلی شده در این صورت از
بثورات سطح زیادی … گرفته باشند سورت … مزاج و ترشح لعقه
کنند و چون … شفاف کنند … و حرارت تمام شده پاره بیفته
بدون آنکه دو پاره بسته شده … جلد و حرارت آن بتدریج بر اطراف ترشح کند
آبله‌فرنگی … و کیس که در سابق … با رطوبت … نامیده …
… و بعد … اطفال … تا چهار …
… در این مرض … پاره شیرچم نامیده‌اند در این مرض جلد …
… و بعد از پاره شده … رطوبت … و از …
خارج کنند و چون بسته شده باشد که جمیع صورت … ریزد و
… و باشد که عارض شود … در این مرض … سورت
… و اگر … ریزد … کننده
… در این مرض … اطفال القدر موضع …
… که چون عارض شود … و شقاق در این مرض
… در جلد … شده باشد که … مرض …
کننده … که پاره‌ها مکرر گشته
… پاره بروز کننده و سورت آن … و
گشته … و آمیز … عارض شود …

۷۳۱ لزوجه ها تا هفت ماه با بحفوی در اطفال کثیف و این مرض ناشیه
ملیفه بواسطه عروق پوستولهای که رطوبت زیادی از آنها خارج شده
صورت پاره‌ای گفته و در این باره چون نقطه‌ها موضع را لازم بچسبانند
و بسیار شبیه بمو ... که از دیوار رکیک شده با شور رطوبت و خاکی آن
را چرک کم باشد و در این مرض بعضی عیب نکنند و دوام او از سه
ماه بیشتر نیست و از تمیز رفع کنند ؛

تشخیص بثورات — بثورات پوستولها تمیز میدهند این مرض را از بثورات pustules.
... و اکثرها انجا که بثورات در زنخ بود باشد که مشتبه کنند با ماه
تا که ولی بثورات آنچه کوچک صغیر و قریب بهم اند و رطوبت زیادی از آنها ترشح
تراوش کنند و پاره ایشان زرد و ضخیم و نیم شفاف و چرم صلابتی رسد صلیم
رسند ؛

تقدمة المعرفه — مانند آن است که در الکتیما مذکور شد ؛

سبب — گاه عادی نشود از بر جنده وی وراثت با مواد حجر که واجب
بروز آن در بهار و پائیز است عارض شود در اثنای بلوغ نیز و در
اطفال حسبی و لازم و غم و افراط در غذا و غذاهای ردی و اجب
بروز آن در اطفال خوک است ؛

علاج — در ابتدا که مرض حاد است استعلاج لازم نه بجز که در صورت حمل

الکتیما پیج

۷۳۲ الکتیما پیچ شد و چون مرض کند آبهای گوگردی استحمام کنند و شوبتنه
و نطول لازم دهند که نافع است استحمام و نطولها که بخارات چون باید
بطبع رفع کنند یا مشمع فدایی بر موضع اندازند یا با لیف پلم
بورز انند و یا تدهین با روغن چرب و نیزت در مرکز کنند و با لنگه
مشعریت هم از فاریحفوی جعل پیدیس که در روز از ۱۲ تا ۱۵
قطره بنوشانند از برای آنچه کودک و الیس شستشوی زیاد با آبهای ملیعه
و احتمام ... پاک و روح و مسهل بر حق و پاک داشتن بدن را
رفع مرض ظاهر اندوخته که این مرض بحران لامراض دیگر شده که
گاه ... شستشوی الزم از رفعش بشود لهذا نباید که در دفع او تعجیل نمود
از برای آنچه کودکان ... لازم است که از استعمال اینده ملینه باره‌ای
بردارند و بعد از دفع در هم شستشوی آبهای قلیائی و ماء نطول
از آبهای گوگردی کنند ؛

در اطلاع مخصوصه جلدیه ... — عبارت از اصدامیست که بواسطه سبب و
ترکیب و رفتار و زنده از آنها صورت مخصوص حاصل کنند که
باید در فصل جداگانه مذکور شوند از قبیل آبله و سرخچه و ...
لدیگن وغیره که بواسطه ... که با آنها همراه است در مبحث ...
مذکور شود و هم از این نوع است بثورات کودکی ... چون ... آن

۷۳۳ داریم که جمیع علامات توت باد مبحث که از خود این مرض تکلم
خواهیم نه بیان کنیم لهذا الحال اینجا تکلم نخواهیم کرد مگر از فاوس
و دیفتریت گویا نه ؛

Favus. کچلی خشک نیز می‌گویند

آکافوس — عبارتست از ورم مخصوص سر که بهم می‌رسد باز اکثر
علی‌الخصوص در بچه‌ها و عارض گردد بعضی به جلد که و شناخته که توسط یک
ونه از ترشح زرد بشره و اطراف از یک مایع بود که بر چون خشک شده
و شبیه گردد به قیف مدور که وسطش فرو رفته است و این مرض
عارض گردد فاوس تا این اواخر با اعتقاد حکما حاصل می‌شد از توسط
دو علت ولی متأخرین مانند بدلک و لازه تا ثابت نمودند که این مرض
از امراض دستوانیت و ابتدا می‌کند به بروز نقطه زرد رنگ به
حجم سر سنجاق و حاصل می‌شود در تحت بشره از ترشح یک مایع رقیق که
احاطه دارد مو را و آن مو از مرکز او عبور نماید و تحت به آن رطوبت
ملتصق گردد و اینجا که مرض قدیم بود و در دور مو نشسته در اطراف این
نقطه یک هاله ملتهب گردد که بر خود سر حلقه شود و این رطوبت
بعد از چند ساعت خشک شده و پاره بندد و در وسطش فرو رفته می‌نماید
مانند فنجان بی دسته و پایه و این پاره که از زرد رنگ و جوانب الاطراف
خشک تر از وسط می‌شود بر خود به قدر چند میلیمتر از روی جلد بالا
آمده یک

آمده یک دوره ضخیم حاصل کنند و این پاره‌ها گاه از یکدیگر جدا ۷۳۴
شده و گاه باهم متصل شده و به شکلی که جمیع پوست سر را فرا گیرد
یک پاره زرد رنگ سر را فراگرفته وقتی چنین فراگیرد که در روی او دیگر
زیاد شبیه بقیف نمی‌باشد و هر یک از آنها حاصل شده اند با یک مو
و اشعره که در ابتدا این مادّه سرایت نکرده اگر بخواهیم از حدت
بهم رساند پاره گردد و مو کم کم بی‌رنگ و خشک گشته شکسته و مانند کج
شده بریزد و این کم کم بهم رسد با حلقه شدن مخصوص موی که از عدم
تمیز شدنش زیاد در زیر پاره‌ها گرد و چرک نشسته جلد با مو متصل
گشته ملتهب گردد و تحت پاره‌ها عفونت و تعفن متعاقب گردد ملتهب
و اگر استشمام گردد بوی متعفن شبیه به بوی موش از زیر که استشمام
شود و چون پاره بیفتد در جلد شکاف‌ها پیدا شود که سرخ و
خون آلوده و وسطش فرو رفته است تا ته رنگ در اطراف پاره مذکوره شده و این
فرو رفته‌ها و وسط قرحه است که از پاره کمتر می‌رسد و این فرو
رفته‌ها در چند روز پر شده پاره جدید تشکیل شود و این پاره‌ها حاصل
تا وقتی که بیفتند از بعضی از پاره‌ها مجدداً بیفتند و بعضی
ماه‌ها و سال‌ها ملتصق مانند و در این صورت خشک شده شکسته
گشته و پارچه پارچه بیفتند در صورتی که این مرض مو بسیار باریک و

735
پیرنگ گشته بریزد و بجای آن قشری کننده ... و بالاخره باشد که تمام جلد را
سو کند و این حالت با دوام اکیات باقی بماند و باشد که موها دوباره بروید
و سالها پایدار مانده و سخت و ورم جلد باشد که باعث ... دهاه بعظم
مرکب نماید این مرض بدون ضرر و علامات عمومی است ولی گاه که مرض بسطح زیادی
را فرا گرفته باشد و سالها طول کشد عمل تغذیه مختل شده و اطفال ضعیف و
شور گشته در عقب آن علامات خنازیری هویدا گردد :

دوام و انتهای مرض — دوام این مرض نامعین است که بعضی سالها طول کشد
و نادر است که بخودی خود منتهی بشفا گردد و بعد از شفا برص جلد تا مدتی دراز
رنگ یابد و آثار جراحات بی قاعده دوام معمول است و نیز حالت ...
تمام معمول است و ... موها دوباره بروید مدتی طول دوام کشیده تا حالت
اصلی خود را حاصل کنند و این ... خراب شدن اصل مو نیست بلکه
اصل موکیلات ... و بعضی نیز چون نظاره کنند ...
گرده که مو ترشح میکند ولی چون معدول از ریشه نیست و از اثر جراحات ...
بگذرد در روی ... میپیچد و چون رفع اثر جراحات ... اصلی پیچ و
پیچ فایده می گردد پس چندی ... رفته :

اقسام این مرض — نوعی دیگر از فاوس آن است که باره ها بطور اجتماع
تحقیق ... گرد می شوند که ... اجتماع آنها یک حلقه حادث می
گردد

736
گردد که مصنفین قدیم ... نامیدند و متاخرین فاوس
السرکلی میخوانند و این نوع از مرض ابتدا می کنند به بروز کله های مدور
که بعد از آن کشیده ها حلقه شدید و در بعضی از آنها در انتهای ...
... و جلد ... دانه دانه می گردد و ملتهب شده
... و بعد ... آمده که حاصل شده
از قشرها ... که در فاوس مذکور شد و این ... و سطحش ...
... فرو رفته است و لیکن هرگز نه باره فاوس ...
... که چون ... را فرا گیرد و باره های این نوع فاوس ...
... فرو روند و دانه ها در اطراف باره بیشتر از مرکز اوست و ...
... این باره ها کمتر از نوع سابق است و ... ضایع می گردد
... در نقاط ... :

تشخیص — ... باره ... و ... فرو رفته ...
... در روی ... و آثار جراحات تمیز میدهند فاوس ...
از ... جلد ... در ... ملتفت ... باره و نه ...
... مانند ... در این مرض ...
... که ... میشوند ...
... صورت را ...

باره‌ای موی ریخته شده که پس از افتادن مشاهده می‌گردد سطح قرمز و براق ٧٣٧
بی‌موی و افتادن موی کم و بیش می‌باشد :.

تفرقة المرض — مرضی است بر خلاف جبهه که واسطه در آماس و چه بود
انقطاعه در مزاج بلغم رسیده و هم که واسطه آنکه سوزش ظاهری ملتهب
و خارش کرده و در آماس بیش از سایر اعضا است و هم خارش
بیشتر است در طرفی و شاخهای ضعیف و خارش تمام اطراف بیشتر است
از خارش دایره زیرا که این نوع اخیر سهل العلاج تر است :.

سبب — عارض شود در جمیع سنین خصوصاً در طفولیت و
نه سالی مخصوص است تا قبل از بلوغ و در جوانان نادر است در مبتلایان
و اکثر عارض شود در خلق انبعاد و اکثر بلغم مزاج برای عوارض
مرض بیشتر است و نوعی از مرض که واسطه رسیده است چه بلند واسطه
و چه از استعمال اشیائی که صاحبان این مرض بکار برده‌اند مانند شانه
دستمال و غیره و در سایر اعضای شخص کمی عارض شود واسطه
کوبیدن و لیکن بر ضد این مرض که واسطه کوبیدن بسیار مشکل است
زیرا که از امتحان ثابت شده است هشت مرتبه که حالم اورا
بکوبیده یک مرتبه عارض گردد :.

علاج — آنکه لازم است تقویت از مزاج کننده از استعمال

ادویه

٧٣٨ ادویه مره و کینه گنه و آهن و روغن ماهی و روغن ید و غذاهای مقوی
علاج موضعی اول تمیز داشتن مریض است که موهای بسیار زود کوتاه شده واسطه
شستن و استعمال صابون بعد آن باره‌ای ادویه از ... و بیرون کشیدن
باز کردن ... که بکوبید چون مشکل است که باین علاج رفع مرض
عملیات ... در جستجوی دوائی قوی برای رفع او و لیکن
ایشان بر آن شدند که الزم از همه برای طفلک موی است زیرا که
موهای امداد کننده ... باره‌ای ... و مانع موی ریخته
آنها و برای این موی ریخته ... از رفتن ولی از ... سه یا چهار روز
یا بیشتر رفت ... اورا با سیرکه ... از ... کنند
که موها هم باد ... و ... کردن ولی عمل
که ... کمتر ... و ... بند ... رفت
و ... ساقی ... برا
بسته که ... کنند که از استعمال آنها موی
کعب باین واسطه استعمال ... روغنی که ساخته می‌شود
از چهار مثقال گزنبات ... یا گزنبات ... و شانزده
مثقال روغن و با این روغن روزی دو یا سه مرتبه ...
... محلول ...

مثقال او را در یک نصف مثقال آب حل کنند و هم نافع است تدهین با روغن

و روغن ... این مقدار که در روغن کربنات جوهر پتاسی مذکور شد و از جمله

این‌ها اختیار کرده برادران معروف است که همه فرنگستان امروز مشهور و معروف است و

افزار او را لکن نه بخشند و نگفته‌اند و تاکنون مخفی ایشان خانه و ادویه است

و آن تجربه چنان معلوم گشته که آن کرد مرکب است از خاکستر بعضی درخت

مانند درخت مو و گرد دغال و خاکستر درخت تازه ده مثقال از

دغال و ۳۰ مثقال مقدار دغال ... تیغ ... مواد حسابی

طریقه استعمال مواد ... با اندازه پاره قیصر کنند و شب ... بکنند

پاره غشی که ... کرد و ... جمع ... است با شانه پاره ... از آن

شده است ... هر روز ... و ... قدری از

جمع کرده در روی موضع ... شند بتدریج موضع التیام ...

حفظ ... این ... است ... است ؛

اما دیفتریت کوتانه — تعریف و علامت آن است با غشای کاذب جلدی ...

استعمال می‌نماید لفظ دیفتریت ... که ... با غشای کاذب

که این غشای کاذب ... وبرخیزد که ... حلق باشد

کاذب که ... از ... جلد ... که ... مشارکت ...

متعدد ... جلد لازم است که بشره از سر داشته

و با ...

و با ... و شقاق ... و هم چنین ملاحظه شده است که در ...

حال ... شقاق و موضع ... و ... متشنج ... در هر موضع از بدن

که باشد متعدد ... شده از ... شقاق ... جلدی ... متعدد ...

... که ... و قرمز ... شده و برخود ... گفته ...

... مختلف الاطراف ... بلند شده ... به هره

موضع و در سطح متعدد ... در نقاط ... که ... این

... پاره کننده ... که جلد ... آنها ... شده است

... پاره ... ... لمس ... و ... قوا ... و ...

... را ... چنانکه ... ملاحظه ... است که ...

که در ابتدا ... شقاق ... جلد ... بتدریج ...

شده تا ... آخر ... است و پاره ... غشای کاذب که در ابتدا ...

و رقیق است ... ... است ... و در ... صورت ...

غشای کاذب ... که پاره‌های متعدد ... جمع ... پرده ... از

این پاره التصاق محکم بجلد دارد و ... پرده‌ها ... ...

اما ... رطوبات ... شده ... و چنان تعفن ...

... یا ... و ... که ... در موضع ...

این ... که در نقطه ... یا آنکه ... است

741

بأطراف منضم سطح زیادی را فرا گیرد و یا آنکه بدون جراحت در نقاط دیگر
از جلد که اتفاقاً بشره کمی اقتحام یا فوران شقاق بهم رسانیده سرایت کند
و هم چنین باشد که بدون جراحت که بسبب نزف از مخاط آید مانند منخرین
و دهان و حلقوم و غیره علامات شخص مستعد این مرض البته بدرجه ضعف
دولت چنانکه اگر مرض چند هفته انتقال چه در مزاج بهم نرسد و عارض
عارضی نکند و اگر سطح بزرگی را فرا گیرد و یا آنکه در نقاط چند
عارض نزف همراهی کند با لاغری شدید و خطرناک چون مرض بار
رفتار کند مریض مبتلا گردد بهزال و سوء القنیه و باید دانست که
این مرض در همان جلد به تنهائی عارض نزف اگر چه شدید نیست کمتر
بهلاکت رساند و لاکن اغلب اوقات موجب هزال نزف و مرض بر است
متعلق به وجوانی شخص کمتر طبیب نباید تقدمة المعرفه بد جهة فرض کند
اسباب این مرض اگر چه درست معلوم نشده است ولی حفظ و رد است
حفظ صحت امانت بود خاص تاید و شکی نیست که این مرض سرایت ؛

علاج — در ابتدا تقویت باید استعمال نمود و موضع را با سنگ حجر
یا تیزاب اسید ... برگرد یا ... که تند بسوزانند و ...
املاح زینق که ... موضع بپاشند و یا آنکه یا زده جزء ...
و یک جزء صبر ... ملفوظ منضم بر موضع بپاشند ؛ تمام شد باب ...

نزف الدم

742

؛ بسم الله الرحمن الرحیم ؛

باب چهارم از کتاب امراض

نزف الدم عبارت است از ریختن خون به خارج از مجاری خود اعم از آنکه ریزش
آن رطوبت سطح زیاد داشته یا آنکه در جوف آلات و انساج و ...
الخ اطبا عهد ما نامیده مرض نزف گفته اند ؛

تاریخ — قدما انواع عمده نزف الدم را شناخته بودند و بقراط در
چند موضع از کتاب خود ... این مرض ذکر نموده است شاگردان او
دانسته که سبب او را بعضی غلظ که داشته بیان نمایند
و توسط ارتباط مستقیم داشته اند و تاریخ این مرض از زمان قدیم رفت تا آنکه
از ابتداء ... بعد هم حیوانی مصنفین سبب حقیقی این نوع امراض ...
تشریح مرض و علم با حال بدن پیدا نمودند به تحقیق مذکور داشته که اسم
... از مصنفین در وقتی که از انواع نزف الدم گفتگو خواهیم نمود
مذکور خواهیم داشت ؛

اقسام نزف الدم — نزف الدمهائیکه متعلق به طبابت نامیده می شوند
اصلح زیرا که سبب ایشان ... و ... نامعلوم است بر خلاف
نزف الدمهائی که متعلقه بجراحی که همیشه عارض می شوند از ضربه
و سبب شان معلوم و هویدا است و نزف الدمهای طبیب یا اصلاح ...

۷۴۳ هستند که نامیده می‌شود سمپتوماتیک و اسانسیل یعنی اصلی نزف الدمهای
عرضی چنانچه گذشت از مرض دیگر که در حقیقت بنا می‌کنند یا از عملیات این جزو
و معالجه نزف الدمهای اصلی نسبت به آن علت سابقه نمی‌شد و چاره ندارد که
خودش فی نفسه مرضی باشند و نیز نزف الدمها منقسم شده‌اند به اکتیو که اکتیف
نیز نامیده شده‌اند و به پاسیو که پاسیف نیز گویند و منظور از کسیه اتفاقی
غیر اتفاقی و گاهی ... غیر اتفاقی و جا ... و نیز ... غیر خارجی
و این ... غیر داخلی ... غیر خارجی

externe.
interne.

تشریح مرضی — در موضعی که مبتلا به نزف الدم اصلی و حقیقی بود درتشریح
تغییر در نسج آلت مرئی نمی‌گردد و بایستی واسطه فرقی قدری که باید
در موضع مبتلا شده به نزف الدم خراشی در ... یا اورده باید
واسطه ... هویدا گردد و حال آنکه چنین نیست
... که ... پاره شده باشد و آلت مبتلا شده ...
... گردد و گاه بر خلاف ... قرمزتر و ... بیشتر
از آلت طبیعی گردد و چون خون ... یا ... قرمز رنگ از زاید
خارج شود و عروق ... باشند که جمیع عملیات ... شود
در موضع ... گردد چون در موضع نزف الدم هیچ خراش و ...
... عروق ... باید قائل بر آن شد که سیلان دم از
... گردد

۷۴۴ ترشح ... شبیه ترشح ... و عروق در اثنای ضعف ...
بلکه نزف الدم ... مشاهده گردیده که عروق خالی از خون ...
... در ... رنگ ... تمام آلات بدن بی
رنگ شده ... قلب ... گاه خون در اطراف آلت
یا در ... جمع گردد ... تغییرات ... که بعد از آن به تفصیل
خواهیم ... چنین تقدیم ... که چون خون از عروق خارج
گردد ... در ظرفی مشاهده ... منعقد گردد ... اول در
ابتدا جذب شده غلیظش نیز بعد از چندی منجذب گردد و چون ...
... تغییرات در اطراف ... آلت
یا تغییر تغذیه و سایر ... شدن ... گردد
و ... چون ... در ... جذب شدن
او را اعانت نماید چنانچه در ... به تفصیل مذکور خواهد شد

علامات مقدمه نزف الدم — اعراض نزف الدمهای طبیعی

congestion.

گاه بعد از ... و ... مشاهده گردد ... غیر مثل
دم ... آلتی که ... مبتلا به نزف الدم ... که ... دفعةً
و بدون مقدمه ... و ... در ابتدا مشاهده ...
... و ... در اطراف و حرارت و ثقل در موضع ...

معتقد بر آن بوده‌اند که نبض سریع و صلب و متواتر گفته‌اند و متأخرین با ملاحظات ۷۴۵
زیاد معلوم کرده‌اند که این علامات دائمی نیستند حالت ارتعاشی دم در وقت
نزف الدم بسبب نوع نیست و اختلاف علامات چه در انواع نزف الدم و چه
در اشخاص مختلفه گفته‌اند ؛

علامات — علامات نزف الدم مختلف اند بحسب بیشتر از حیثیت موضع و از
حیثیت زیادتی و کمی خون خارج شده است که خروج دم بسرعت و بمقدار
زیاد بود بر مریض تغیّره رنگ جلد و لب و اطراف سرد گشته
صورت و باقی بدن سفید شده ضعف عارض گشته نبض فرو رفته و زایل گفته
و گاه بطوری در همه شخص برسد بدرجه شدید ترعرق کردن یا از دست
در بدن منحل گشته میل بقی کرده هویدا شد و بدون اختیار
براز دفع شد و گاه حرکات تشنج هم پیدا با اعمال مضطرب عارض
شده و گفته‌اند از گفته غشی ضعیف و این غشی ممتد بلکه اثر و بی
در نزف الدم خارجی بالاخره چون مقدار خون خارج شده زیادتر
شد مریض در زمان کمی بهلاکت رسد علامات ملاحظه نزف الدم
در همه جا یکی است اعم از آنکه چون بعد از خارج شدن او از عروق بخارج
جریان کند و یا آنکه بعد از خروجش از عروق در یکی از تجاویف بدن
یا در میان انساج جمع شده و مدتی بماند و باید دانست که غشی ممتد

نزف الدم

نزف الدم خارجی بیشتر عارض شد و این تکلیف نه بواسطه تنها ۷۴۶
از مخرج است بلکه از رویت خون و دهشت که بر مریض غلبه نماید
و خون در نزف الدم خارجی گاه قرمز کم رنگ است یا آنکه رقیق بود یا آنکه
بسته شده باشد و سوای آن خون از او دفع گفته باشد که بدون
اختلاط و پاک بود یا آنکه مخلوط باشد با مواد دیگر که آن مخاط
یا صلب یا رقیق یا ... مقدار خون مخرجه مختلف بود از چند قطره
تا هزار و ولیت مثقال مدتی حکما خواسته بفهمند که اسب
یا حیوان دیگر چه مقدار خون می‌توانند از بدنشان خارج شد و
زنده مانند ولی بمقصود نرسیدند بواسطه آنکه ریزش خون همیشه
بیک نهج نیست ولی القدر محقق که چون نزف الدم خون بود
یعنی آنکه خون در زمان کمی بالاتصال و بمقدار زیاد خارج گفته
من تا ... چون خون خارج گفته منتهی بهلاکت
رسد و یا بعکس چون ریزش خون تدریجی و بلا اتصال شد یعنی
آنکه گاه خون ریزش نماید و گاه بسته شد باشد که در یا ۳
مقابل مقدار خون بیشتر از طریقه اول تحمل مریض بهلاکت رسد
بعد از آنکه بر مریض غشی عارض شد و بعد از چند زمان مریض
کمی آمده بلکه قوه تازه در او هویدا شد بدن گرم

۷۴۷ گشته نبض ممتنع و صلب و سطوح کعب و حرکت قلب قوه رفته
صورت دهم در اواخر بعد عنق بعض ربع شده عطش عارض کعب ادرار در
و هم کعب و بعضلات تحریک شود تا بعد از سرخی و پیش پاها و پشت ساعت تا
کعب شدید و چون نزف الدم تازه عارض شده یا انکه مقدار خون تحرفه کند
بر مریض چندان نقاهت روی ندهد و طاقت بسیار دیر مراجعت کنند
و چون تا مدتی با خفت مانده و باشد که نزف الدم مورث خوش مریض شود
یعنی انکه بعد از خارج شدن خون سبک تخویه سبب خوشی الی بلینه الی در صورت
استیلاء [illegible] چون خون در اختلاف آلت یا نبی باز مورث حدوث بعض
علامات مخصوصه کعب رسیط سعی که در اعراق [illegible] آن است [illegible]
در بر [illegible] و مثانه و مجاری بول منع می کنند و دفع ادرار [illegible] که چون در آلت
دقیق تر گشته ادرار اورا پاره کند و فشار براه [illegible] و ملاحظه [illegible]
آنجا آلت است روز تا نیه چنانچه بعد در نزف الدم دماغی [illegible] خواهد شد
و این خون مجتمع شده در الت [illegible] اختلالات در حالت [illegible] و در آلات
اطراف هم [illegible] چنانچه در انواع سکته مذکور می شوند

رفتار مرض — رفتار نزیف بسیار مختلف است که گاه عقیب عارض شده
و بعد از چند دقیقه تمام رفع کعب و گاه مدتی بدون انفصال طول کشد
و یا انکه طول کشد ولی در فاصله های کم باز نزف منقطع کعب کرده [illegible]

صورت ثانی

۷۴۸ صورت اول باشد که از چند روز تا چند ماه دوام کند و در این صورت
خون تحرفه تمام عملیات ملاحظه گشته که گاه خون سالم است یعنی
تمام صفات خون طبیعی در او موجود باشد و گاه فقط رطوبت خون
آلوده چون نزف الدم طول کشد و یا انکه دفعات چند عود کند
الم [illegible] کثیر عارض شده تمام علامات این مرض از قبیل [illegible] جلد
و [illegible] قلب و صدای دم در قلب و [illegible] و [illegible] عصبانیه
و اختلالات در عمل تغذیه و ضعف قوای عارض گشته و خون در آن
[illegible] در ابتدا [illegible] کعب و یا چون معمول نزف الدم بازگشته
و یا انکه در یک دفعه مقدار زیادی از او خارج کعب فوری [illegible]
اجزا و صلبه خون کم گشته چون مریض [illegible] و قوای [illegible]
[illegible] رفع گشته و یا چون شخص بسیار ضعیف [illegible]
[illegible]
نزف الدم تازه را [illegible] استعداد شخص را
در عود نزف الدم افزاید

صور مختلفه نزف الدم — مختلف انواع چندی برای نزف الدم قائل
شده اند بملاحظه [illegible] و علامات [illegible] همراه است
مثلا در وقتی که نزف الدم عارض گشته [illegible] که جمیع علامات

۷۴۹ علامت دم در اول بعد حکمی فی الکتاب و علاج در او در روز ۷ آیه که بعد از
افراغ دم بر اطراف تخمه نزف الدم المعتوهی می نامند و خون تجربه
در آن صورت بسیار قرمز و پر غلظت است و این نوع از نزف الدم بعد حقیقت
معالجه خونریزی است که پس از اخراج یک مقدار از دم از نزف الدم
لبته تکه و پیچیدگی نوع اسهال مزمن خاص کنیم متقدمین نزف
الدم را پاسیو گفته اند در وقتی که سبب و صدمه و ضربه خارجی
که از تفرق اتصال عضو یا وقوع بهم رسد بعد از آن نزف الدم به
تعلق بجراح دارد و اما معاصرین این عقیده را ندارند و نزف الدم
پاسیو آن نوع از نزف الدم را می نامند که عارض تخمه در اشخاص
ضعیف و صاحبان قوه القینه و این نزف الدم را با جمیع علامات
عفونی و مقدمه آن همراه می کنند و چون خون رقیق و سیاه رنگ
است و بعد از آن منبسط است و این نوع از نزف الدم را دیده ایم و باطلی
لسته تخمه نوعی از نزف الدمها هست که بفاصله های کم یا زیاد و گاه
بطور انتظام محفوظ مانند و چون در زمانیکه باید عود و بروز کنند گاه
نکنند صورت ظهور بعض اتفاقات خطرناک مثل از آن جمله
معلوم کنیم که طبیعت یک نوع احتیاج باین نزف الدمها دارد
لهذا آنها را نزف الدم مزاجی نامیده و عود فشان را الدم نامیده
اند ما

۷۵۰ اند مانند علامت درد آن که از نزدیک نوع حس باشند و این نوع از نزف الدمها
ملاحظه کرده اند که در اشخاص از طوایف مختلف و مشابهت آنها به نزف الدم
های اکتسابی و آنجا که عضو آنها با اشتمال بعد این عضو غالباً در جوان سوخت
و چون مبادرت از عمل دیگر بروز کنند می گویند که نزف الدم منحرف
شده است از جوار الشیخوخه و چون عروق نزف الدم در مبتلا مرض حاد
بوده همراهی کنند با اسهال این مرض نزف الدم بحرانی نامند ۞
تشخیص نزف الدمها جالینوس و معلمین بعد از او اخبار گفته اند که عروق
عروق نزف الدم را در بینی منفصل از علامات بیکه در بینی بهم میرسد
بینی ممتلی و سطوح گشته و تشخیص طبیب حال کند که کلو لهای
و گاها در طول آنها عروج کنند و اما معاصرین تکلم در مقام این عقیده
ندارند از اشکالات زیادی که در وقت بیدم این علامات در نزف
الدم دیده اند چیزی که می توانند حکم بر نزف الدم دهد بروز علامات
است که سابقاً در علامت دم موضعی مذکور شد بعد از عروق نزف الدم
خارجی بهم میرسد تشخیص دهد فقط اگر خون از عروق یکی از جوارح ظاهری خارج
شده و بعد بخارج ایزد اشکالی در تشخیص نزف الدم بهم رسد و اگر
نزف الدم داخلی باشد ازرفع الجمله شدت و شدت باشد تمیز خاص نقطه
از عروق خشره و برد و با خفتگی جلد و دهان دره زیاد و خشن و بیمار

٧٥١ علامت که تبین ذکر شده و اشکال کلا در نزف الدم آنست که تمیز
بدهند ما بین عرض بودن آن و عدم [illegible] مشکله بود و دیگر [illegible] نزف
الدم جبلی بیان خواهیم نمود فقط در این جا ذکر میکنیم که [illegible]
و [illegible] نزف الدمی که در [illegible] اغشیه مخاط روی دهد [illegible] عرض
می باشد ::

[illegible] خطر نزف الدم مختلف میشود بجهات چند چنانکه بعضی
طول کشد خصوصا در نزف الدمهای [illegible] که بسبب [illegible] او رو [illegible]
هم باشد ولی بر خطر نزف الدم است عروق شعریات [illegible]
است بر خطر مرض [illegible] هر چه خون بیشتر خارج شود
هر چه زیادتر نزف الدم [illegible] خطر نزف الدمها [illegible] بیشتر از
اطفال است در شیوخ خطرش بیش از جوانان است و خطر نزف الدم
مختلف میشود [illegible] و سوراخ [illegible] چون بخارج جاری شود
[illegible] که در جوف [illegible] جمع شده صورت اختلال نفع و عمل آن
آلت شود [illegible] بسیار فرق است ما بین یک [illegible] رعاف اگر چه شدید
شود و نزف الدم [illegible] اگر چه بسیار خفیف باشد در [illegible] از
اثنای نزف الدم لازم و نافع است و گاه در [illegible]
[illegible] باشد و طبیب [illegible] بر خلاف [illegible] در دفع
او بکوشند

٧٥٢ او بکوشند ::

سبب جمیع اغشیه بدن میتوانند محل نزف الدم شوند و لیکن
اغلب عروض او در اغشیه است که عروق شان کثیر و جرم شان نرم [illegible]
لطیف لهذا بیان آنکه است که اغلب عروض نزف الدم در اغشیه مخاط باشند [illegible]
لکن در جمیع [illegible] در سن بلوغ و [illegible] و بعد بیان خواهیم نمود
که در هر سن چه موضع از بدن استعدادش به نزف الدم بیشتر است
عروض نزف الدم در زنان بیش از مردان است و هم در زنان جانشین
طمث می شود و [illegible] و [illegible] و اشخاص عصبانی مزاج استعداد
شان به عروض نزف الدم [illegible] بیشتر است و [illegible] بطور وراثت
و اشخاص [illegible] که بالطبع یک نوع استعدادی برای نزف الدم دارند
که کمترین تفرق الاتصالی مانند زخم [illegible] نزف الدم [illegible]
[illegible] در این اشخاص نزف الدم در نقاط چند [illegible]
روی دهد بدون آنکه هیچ تفرق اتصالی در آن نقاط [illegible]
باشد [illegible] که این اشخاص [illegible]
دارند نزف الدمی که [illegible] چون مرض مخصوص بیان خواهیم نمود
تا کنون آنچه [illegible] نزف الدم [illegible]
چه حاصل [illegible] که در عروق شعریه [illegible]

۷۵۳ رعافت و بیشتری مال است که متواتر واقع شود در اطفال که ماده دارد
و لحف بر آنند که جملاتی در ترکیب خون ظاهر رسد که سهولت در راه همه
خونش کار خود کند اگر چه این اعتقاد از زمان ما بر اعتقاد اوساط دارد
اما باید فهمید که این اختلال در چه جزء از خون ظاهر میرسد باید معتقد
بر آن شد که این خلو بوده است تغییر یافته است یا آنکه نقصان در مقدار
فیبرین ظاهر رسیده است ولی این مسئله تا کنون حاصل نگشته است اگر
چه مسیو اندرال تجربه بعمل آورده که چون مقدار فیبرین خون را کم
کنند در اینصورت سبب نزف الدم گشته و این نزف الدمها همیشه
نزف الدم پاسیو می باشند و ملاحظه کردند در امراض که صورت
قلت فیبرین بکنند مانند آنکه تب از حمیات عفونی و در تیفوئید
و حصبه و آبله و لکه را هم بیان نموده و همچنین است
مسلم چه سمی و چه متعفن و چه علاجی که چون داخل خون گردند و
فیبرین را حل کنند و صورت رقت دهند سبب نزف الدم
گردند و اختلال عصبانی نیز ممکن است سبب نزف الدم شوند
در خلاف زیادی گلبول نیز صورت نزف الدم شده و این نزف الدم
اغلب نزف الدم اکتیو می باشند ولی نباید چنان تصور نمود که جمیع نزف
الدمهای اکتیو بواسطه زیادی گلبول است چنانکه تمامی نزف الدم
اکتیو

۷۵۴ اکتیو بواسطه زیادی گلبول است بلکه اغلب اثر گرما و حرارت و تغییر دفعی هوا
و کم شدن فشار هوا بر مزاج و در بعضی از آنها بواسطه اتصالی که
بحالی دیگر وارد گردد ظاهر نزف الدم بطور ابتدائی روی دهد و هم دیده
شده است بطور اندر و باید دانست که سبب جمیع نزف الدمهای اکتیو
کم شدن فیبرین خون نیست بلکه بعضی از آنها تماما گشته بواسطه
اسباب موضعی چنانکه تماما گشته در وقتی که یک عضو در کمتر زمان
بهم رسد اعم از آنکه این عضو در قلب یا شرائین یا اورده بوده و همچنین
است نزف الدم شدید که بعد از وضع حمل روی دهد و در زنهائیکه
زن را اهلک میرساند بواسطه آنکه یک ضعف در تنج رحم ظاهر رسد
و تشنج ملتفته دهان عروق باز باشند و همچنین بعضی نزف الدمها
است که عوض نامند و حاصل شود از تغییری در اجزاء صلبه بدن بدون
آنکه فهمیده گردد که این تغییر چگونه صورت نزف الدم گرفته چنانچه
چه تپه پرکول مارس ریه و اسقربوت لیکن مجدد در معده یا در رحم
سبب نزف الدمهای شدید میگردد و اگر فرض بکنیم که این
نزف الدمها بواسطه پاره شدن عروق است خطا نکرده
که تشریح مرض معلوم است که در اول درجه تغییر آلت جمیع عروق
منحرف نمیگردد و پاره شدن آنها در آخر درجه این امراض

۷۵۵ که زخم و مجروح گشته و این جراحت کاری بوده و حالا در همه صورت

نزف الدم گوید

علاج

قدما بر آن بوده‌اند که مرض باید عموماً اعانت به نزف الدم

نمود و تحریک آن کننده و در مقام [illegible] مدد او شد برنیایند مگر در وقتی که

سیلان شدید شود یا در آلت رئیسه مانند آن شود معالجه این نوع نزف الدم

را [illegible] که برخلاف که ممکن باشد [illegible] کننده و علاج

نزف الدم مختلف است باختلاف طبیعت نزف الدم و حدوث و

اسباب او هرگاه نزف الدم آنی بوده و شدت نداشته باشد بدن

و ضایعات را راحت گذارده در هوای ملایم باشند و هر سبب که

صورت میدهد به آن سبب گفته رفع کننده اینکه نزف

الدم [illegible] دیر و اینکه جمیع علامات امتلاء

ظاهر یا موضعی است و اینکه نزف الدم زیاده و سبب ضعف بیمار شده

و یا اینکه مدت طول کشیده باید یک یا چند فصد نمود و فصد

در فصد موضعی ترجیح دارد و فصد موضعی [illegible] صورت میدهد

دم [illegible] و در ازاء رفع این میل لازم است که زالو زیاده بر

موضع اندازند که خون زیاده خارج کند و اینکه از فصد موضعی منظور

بود باید عدد زالو قلیل و ارسالش دور از موضع معلول بود بعد از فصد

پرهیز لحم

۷۵۶ پرهیز لحم و اشربه ترش و [illegible] کرده باشد و همچنین نافع است بر این تسکین

حرکت عقب تا شاندن [illegible] و استعمال مسهلات و مدرات و معرقات ملایمه

از قبیل [illegible] و [illegible] و [illegible] و حجامت و استعمال معرقات

باید دور از موضع معلول باشد برای اینکه میل خون که اینها نتوانند کرد بموضع

معلول کند و لازم است که عضو را [illegible] و [illegible] که خون [illegible] به آن [illegible]

برسد و بسهولت [illegible] نماید و همچنین نافع است در بعضی از

اجزاء و [illegible] منع گردش دم کننده تا خون در آن موضع مانده

و کمتر بموضع معلول رسد [illegible] بستن با [illegible] و [illegible] از

[illegible] و حجامت [illegible] که [illegible] منع فشار

[illegible] از [illegible] اطراف [illegible] اینکه [illegible] در نزف الدم [illegible] لازم است

استعمال [illegible] اغذیه و اشربه [illegible] الاطبا [illegible]

گذاردن و استعمال [illegible] بر موضع معلول و لازم است که استعمال [illegible]

مدت طویل باید [illegible] اگر [illegible] در استعمال [illegible]

از [illegible] خون زیاده میل به آن موضع کند و سبب رفع

نشدن نزف الدم گردد اینکه ممکن باشد باید فشار بر عرق [illegible] یا

تامپونه [illegible] گذاردن پنبه در محل نزف الدم و چون باید

مذکوره رفع نزف الدم نگردد یا اینکه همراه کننده با ضعف

٧٥٧ مریض مانند نزف الدم باشد باید استعمال نمود ادویه مغلظه را
مانند قابضات اعم از آنکه آنها را بر موضع بگذارند یا بنوشند مانند
ترشحات حامض و جوهر گوگرد و مطبوخ مازو و پوست بلوط
و پوست انار و کافور و ادویه حدیدی و ستارچه یا ... و غبار خون
سیاوشان و ... ترباتین و ... و جوهر ... تبرید کرده
که جزو عصاره ... و ... استعمال کنند
... که اثر ... در نزف الدم
... بیشتر از نزف الدم باشد و آنجا که ...
خون ... باید در ... موضع ... مدام
کشته مانند داغ ... و ... چون ... از
که بگذارند قدری ... زیرا که ... وقت ... نزف
الدم ... و ... میدان جنگ در میان ... شده
... چون ... از
... که در ... رفع او
کنند در ... نزف الدم ... باید تغذیه مقوی و املاح
حدیدی ... که ... اول ... نزف الدم ...
باید ... و ... چون زیاد ... باید ...
حقیقت باشد

٧٥٨ حقیقت باشد و اگر نزف الدم ... باید در مقام ...
برآید که در اوقات معین ... و آنجا که نزف الدم
... آتش ... باید ... کنند که نزف الدم ...
کنند و چون نزف الدم ... باید رفع آن ...
... در ... چنانچه نزف الدم ...
... از ... رفع شده و چون ... بالضرورت ...
... و آنجا که ... شدید ...
... در نزف الدم ... باید ... که ...
... و ... حاصل آید و ... ورم ... کنند در ...
... از ... مستعمل ... و ... صلابت و آنجا که
... در مطبوخ ... ظاهر ... صورت ...
آنجا که نزف الدم ... و ... دفعتاً ... شدید و ...
... دیگر ... حیات ...
شده مریض ... باید ... در ...
... این ... حاصل ... و چون ... صورت
حیات ... که ... و ... باز ...
... در ... معمول ... قدری ...

شرط و علاج آنکه در بیداری که بر زنخ تر باشد پنبه بگیرند و به ... کشند و طرف بینی ۷۵۹
او را بفشرند که مبادا خونی که در او باشد بیرون آید و در اطراف عالیه بینی مس
لقوه یا کم الدسیکت بدوانند در بینی یک شقی چون پر ...
از با زدن ... دو شتر بکشند و آب ... را در میان آب گرم یا در میان
کهنه ... که سر ... در صب حرارت ... باشد ... چهار ... از کف بیت
الی بیست پنج مثقال خون جمع شد ... در ورید زرق کنند
و این عمل را باید آهسته اجرا دارند و لازم است که هیچ حباب هوا داخل
ورید نشود اگر این دو نقطه را ملاحظه نکنند آن وقت مریض هلاک
شود و خونی که از برای زرق ... باید خون انسانی ... باشد و
... وقت ... ازین قدر لازم است که خون سالم و ... و ... باشد
اما نزف الدم انفی ... عبارت است از نزف الدمی که ... [illegible]
... سطح ... مخاط ... بینی
علامات و ... و اشتراک ان غلب همراهی کند با علامات مقدمه
مانند ... و ثقل و ... و ... تمدد و ... و حکه
در بینی و ... و طنین و ... در ... شقیقه و ...
... و این علامات مقدمه ... ازین که چند ساعت ...
که تا ... روز طول کشد و ... به نزف الدم ... که این
نزف

نزف الدم در هر دو بینی ... اغلب ... قطرات است متوالی ۷۶۰
است و ... اوقات ریزش خون ... و ... [illegible]
و ... مانند ... وقت ... پاره شده ... بعض از
مصنفین مدعی آن شده‌اند که هر گاه ... بسته شود در جوف
بینی ... کنند از محلی که خون جریان دارد و به ... بلعند و ...
است ... بسیار ... و چون ... و ... غلیظ ... باید ... بعض
از اطبا معتقد شده‌اند که خون شریان خارج می‌شود و ...
این خون ... خارج ... که بعضی گفته‌اند که خون ... از بینی
... و هر گاه مریض نشسته باشد خون از منخرین مقدم
خارج ... و چون به پشت بخوابد خون داخل حلق گشته ...
... قذف بیرون ریخته شود و قدری دیگر داخل
معده ... که نزف الدم شدید ... خروج خون هم از منخرین
مقدم و هم از منخرین مؤخر ... فوراً ... دوام این مرض از
چند ساعت تا چند روز است و مقدار خون ... اغلب از پنج الی
بیست مثقال است و ... که ...
... که آن ... نوشته‌اند ... قبول ... بدون
تشکیک ... چنانکه ... نقل ... کنند از مریضی که ...

۷۶۱ ساعت قریب سه من خون بواسطه رعاف خارج شده و بعضی از
مصنفین زیاده از این هم نوشته اند و جمعی گفته اند که رعاف بتدریج هم گشته
و چون لحظه ای در خروج دم بگذرد خون در اطراف بینی منعقد گشته و اگر
غلظت خون به سوی حلق رود از راه دهان خارج شده گاهی صورت انسداد
او گاهی که جذب بیرون شدن رعاف گردد از آن غلظت که بر دماغ بود
بیماری گشته از نهایت گرفتن بینی یا عطسه خون دوباره جاری شود
و گاه عروق ماف [illegible] و عروق دماغ نیز پاره شده باشد و لی
باشد که مثل اینکه [illegible] بسیار از رعاف نقل کرده اند
که در مقدمه ذکر شده از رفع کردن آنکه خون بجهت زیاده [illegible]
عروق زیاده مانند سایر نزف الدم صورت [illegible] ولی بعادت
و هم ملاحظه شده که نزف الدم الانف صورت هلاکت گشته است ولی
این انتها دیده می شود مگر در وقتی که مرض ترکیب داشته باشد مانند تب
القینه نزف الدم و [illegible] که از غلبه بیرون شدن خون
خارج یابد ؛

تشخیص – [illegible] در تشخیص رعاف دقتی نیست مگر در صورتیکه خون
حرکت بسیار کم و جریانش از منخرین مؤخر باشد که در اینصورت
اگر [illegible] حلق خارج شود مشتبه گردد با نفث الدم و خون
معده گردد

معده گردد که بعد بواسطه قی یا سرفه [illegible] مشتبه شود با نزف ۷۶۲
الدم که عملش در یکی از نقاط جهاز تنفسیه بود ؛
تقدمة المعرفة – خطر ندارد مگر در صورتیکه بسیار شدید باشد در اشخاص ضعیف البنیه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار مفرط [illegible] ؛
[illegible] –
[illegible]

۷۶۳ از سایر نزف الدمها در سوء القنیه نزف الدم و بود بعد اشتداد آن لخته و
گاه بروز تایه بطره ابید.

علاج — انقطاع رعاف که بواسطه رطوبت رفع کنند ولذا اطبا گفته اند
بدون علاج مدحو نشود علاجی که در عموم نزف الدم بیان شد صحیح بکار برند
و اینجا بیان نمی نماییم مگر آن چیزها که مخصوص رعاف است اما آنچه مخصوص
نزدیک منفذ مقدم است از فتیله با انگشت یا داخل کردن گلوله از پنبه
یا کرپاس تا خون لخته شود نافع است که در خلاف پیش امالت کنند از آنها
سرد و قابض مانند گل ارمنی و آب کشنیز و گل خطمی و دیگر
دوکوپیکور و مطبوخ مازو و گل طین و پارچه کرد برادر پنبه
و بهتر است استعمال پارچه کرد و یا آب کرد و ریک جمع از بدن که حرکت
نکند بدن و بواسطه آن بسته شدن لخته مانند گذاردن پیرکره
لثت و پنبه تا امالت از آب کرد و استعمال این جام بیرد باید بطوری
باشد که از گذاردن او مریض اطلاع نداشته باشد و همین طور است بر ساده
و نظر او است که مریض میدهد مانند ختم حجامت بر پشته و پشت و پای او
فرو معالجات چنین بدارد از موقوفات متعلقه بالحیه های محکوک و حجامت
خلف بر کشنه و غیره و اکثر از آنها مجرب است شده بود و لکن دو
جنین سابق الاطراف خار بر سینه و گفته اند که از بلغم کرون
بعضاً

بعضاً ولت آن طرف را که رعاف از آن سمت مدتی بالدلک اشتد باشد
اطراف سترم کنند و بالا که بالاطریق ۴ دان مدحو نیست باید منفذ را
از اطراف مدحو بنمود و تجربه این بکار میبرند میل تلک را که مرکب است
از میل ۴ میل نقره که هر طرف او میلیمتر است که جفت کنند با کجا که در آن
لحاظ مشهور شده است بیک نکته ۴ از نقره و مثقوب که آن میل را در
بند بر پیش از جای که لحاظ خارج مثقوب انکه برده تکمیل در این وقت
خارج بیس در لحاظ داخل که لحاظ ادخال شده داخل دهان کنند و از
میل بلکه بنا شده با میلی که الدلیک که بپاره نرم و قابل الانعطاف
است و آن بکار برد و بالا فرار آوردن سر میل الدلیک بدهان
باید او را از حلق با انگشت بطرف دهان آورده و این عمل کمی اسبابی
صعب مخصوصا در اطفال به این جهت بعد از آوردن سر میل بدهان یک
سر لوله که طرف او سینه شده تا انتهای آن که بسته شده است
با یک گلوله از کرپاس یا پنبه بلکه بقدر حجم که بتواند منفذ
مقدم را مدحو کند و بعد میل پس رفتن آورده و همراه او کرباس
تیر از بینی بیرون می آید و او را بکشند تا عمدتاً در انتهای دیگر
او مثل منفذ مؤخر مدحو سازد و بعد و تا به آن مخرج از
هم گشوده و در فاصله آنها و در اطراف پیش کرپاس یا پنبه که آلوده با

۷۶۵ روغن تخم کدو تنقیه بکنند و طریق دیگر آنکه بر دل او ادراک کنند در دهان حلق
و اگر جای آن در اواخر منخرین باشد به راه منخرین رو بالا قسم مدخوله و هو ما را
اسباب پس از آنکه دو سه روز بماند و بیرون آوردن او که آسان اگر بیابند
حلق را بواسطه تیغ حلقه بیرون آید و طریق دیگر از آن هم
ملخ دیگر آن است که از دهان بیرون آورده ... مریض
که چون خوابیده باشند بیرون آورند و طریق دیگر بواسطه آب دهان
شده و بواسطه دندان پاره ... طریقه دیگر را ... کرده جوف
بینی او ... از هر درست کم در دهان او ... صاحب
باشد تعبیه کنند و او را داخل بینی کنند که تا حلق برسد و از آنجا
با هوا داخل او کنند به اندازه که ... منبسط کنند ...
و جای که ... استوانه از ... درست شده در جوف بینی
و بیرون داخل کردن او به جوف بینی ... کنند که شبیه ...
و ... بر ... ابر درست شده ... آن ...
... جوف بینی ... مریض باید
مانند ... را ...
می ... مریض ...
غلیظ شده ... ابتدای تعفن در او پیدا
شده است

۷۶۶ شده است تا چندین یک تعفن در بینی ظاهر شود که رطوبت زیادی از بینی
... این مرض بعد از حمی ... مستعد شوند ... ملاحظه
که از ... باشد ... مرض است که بالفاصله ... عفونت ...
در این صورت چنان می‌نماید که یک تعفن در تمام ... بینی ظاهر شده
است که ... ادویه ... شده اند در این صورت باید ...
استعمال ... مانند زاج سفید که با ... محلول ...
در روز چند مرتبه استنشاق کنند و همچنین ... غبار ...
... استعمال ... آنجا که ... دیده شود ...
آن است که با قلم ... و جای که ...
با ... مزاج ... معالجه نماید مزاج ... مریض ... صاحب
باشد ادویه ... و تقویت ... ادویه تلخ و غذاهای مقوی بکار دارند

hémoptysie

اما نفث الدم که ... از خارج ...
... مقدار از خون که ترشح نماید ...
تا ... نفث الدم ... بقراط و جالینوس ...
...
است که ...
با تغییر ...

٧٦٧ الدم بیان نخواهیم در اینجا هم متصل شده ولی به بیان تمام از نفث
الدم صحیح و مرض بقدری نادر است که بعضی از مصنفین او را انکار نموده
و بعضی گفته است از امراض آتش ریه یا التهاب حاده او نایره قلب و اورطی
تشریح مرضی — بطوریکه بیان نمودیم بعضی اوقات پس از گشودن سینه
اشخاصی که از نفث الدم مرده اند مشاهده کرده اند یک یا چندین تغییر
آلتی که صورت عروق نفث الدم گشته اند چنانکه گاه مشاهده می‌شود تفرق
الاتصالی که در یک یا چند عروق عظیم و حجیم مانند انوریسمای اورطی
یا بعضی از عروق حقیره که در بعضی دانه‌ها یا مواضع [illegible]
شده بجهه ورم ریت [illegible] کم است قبل از اینکه [illegible]
باشند برای پیدا کردن ثقبه این عروق باید ریه را در میان آب
برده و از کشیدن کنند ولی در اغلب نفث الدمهای عرضی و
جمیع نفث الدمهای صحیح ریزش خون از عروق است که بطور نشر
در درون غشاء مخاطی ریزش می‌نماید که گاهی از اوقات مشاهده
ملتفت که ورقی از مخاط ریه متورم یا سیاه شده است ولی هیچ اثری
حوالی در عروق او مشاهده نکنند گاهی از اوقات مشاهده کرده
که مخاط به رنگ شده است گاهی از اوقات ریه متهیج و
رطوبتی رقیق و قرمز رنگ در او خارج است بواسطه جمع شدن و [illegible]

در اول آن

٧٦٨ در بعضی آنست بعضی از اوقات مشاهده کرده یک یا چند دانه سیاه و سخت
گشته و اینها که عروق ترک بواسطه شدت نفث الدم [illegible] مشاهده
کرده که یک یا چند شاخه از قصبه الریه مسدود شده اند از خون غلیظ
و سیاه که بواسطه مجاورت غشای مخاط آن شعب قرمز شده اند و بعضی
اوقات ترشح خون از یک ریه است
علامات — اغلب اوقات قبل از عروض نفث الدم یک کسالت و
ضعفی در عموم بدن بهم رسیده احساس گرفتگی و حرارتی در سینه بهم
رسد عسر تنفس و سرفه خشک و طپش قلب روی دهد مزه شور خون در
دهان بهم رسد [illegible] عارض گشته اطراف سرد گشته و [illegible]
اغلب [illegible] ساعت و گاه تا چند روز رفت و باشد که چند روز طول کشد
اغلب اوقات [illegible] عارض گشته و همراه او مقدار چیزی خون از
سینه خارج گشته که صورت تعجب و وحشت مریض گشته و بعضی چیزی
خون [illegible] در شعب قصبه بواسطه حرکت سرفه [illegible] قسمی که خارج
گشته [illegible] سینه و اینکه خون بمقدار زیاد نشر کند منع
دخول هوا در شعب [illegible] و صورت تنگی و اضطراب شدید گشته و
باید [illegible] که طبیعت بواسطه [illegible] بدن جمیع عضلات
مخصوصه [illegible] متشنج نموده چنان فشار بر ریه دهد که خون [illegible]

اد مانند لوله از دهان و بینی خارج شود گاه تکه‌ها بواسطه دفع نفس که ٧٦٩
از مجاری تنفس در حلق خارج می‌گردد بعض مواقع لخته‌های قرمز گون
بلغمی خاکستری رنگ و گاهی از این مواد قی خارج شده شبیه به آنکه در سینه
می‌باشد محفوظ با خون خارج گردد و اینجا که مقدار خون کم باشد
ابتدا به حلق رسد بدون آنکه تورش دهد محل موضع گفته و به
واسطه عمل قذف از دهان خارج گفته و خون لخته از مجاری
هوا قرمز کم رنگ و بارقه‌ای می‌باشد بواسطه اختلاط با هوا
و اینجا که خون مدتی قبل از خارج شدن چند ساعت در شعب
قصبه بماند رنگش سیاه نیز خواهد گشت مقدار خون لخته بسیار
مختلف است عموماً از بیست الی بیست و پنج مثقال می‌باشد گاه به
فقط در روز چند پارچه براق خونی که گاه صاف و گاه محفوظ با
آب دهان به خارج شود و گاهی بر خلاف در چند ساعت میشود که
مقدار او تکه‌ای بلکه بیشتر برسد ژ دیولافوا نقل می‌کند که در
۲۴ ساعت مقدار خون [illegible] به پنج [illegible] رسیده و در خارج
شدن این مقدار خون که همیشه مهلک است بندرت دیده میشود در اینجا
که نفث الدم سیل بصورت سینه از قی مایل طبیب [illegible] ولو
اسکولتاسیون هیچ مسموع می‌گفته که صدای شفیه ضعیف شنیده

دماه

٧٧٠ دماه در بعضی از زمان تمیز حالت مریض را مشکل که بسیار بزرگ که باید
آن را الها در ریشه شعب می‌باشد چون نفث الدم شدت و شدت علامت
عمومی که در علیه نزف الدم مذکور بعد شد عارض گردد دیده شده است اشخاص که
بعد از خارج گشتن فقط چند نفث خونی چنان تنور شدید عارض شده رنگ باخته
بدن سرد شده ضعف زیادی عارض گشته و همچنانکه غشوشان خارج گشته
ولی این اتفاقات عارض نشوند مگر زمانیکه بعض اتلاف از زیادتی خون
مرض شده غیر چون بد است که این خون از سینه بیرون می‌آید

رفتار و دوام و انتهای مرض رفتار نفث الدم بسیار مختلف است چنانکه ملاحظه
می‌گفته اشخاصی که دفعتاً مبتلا به نفث الدم شدید گشته که پس از چند ساعت
بکلی رفع گشته و در بعض بعد از چند روز فاصله دوباره عود کند و در بعض
عود می‌آید بطور تواتر تا چند هفته و چند ماه دوام می‌یابد در بعض نفث الدم
پس از آنکه با شدت عارض گشته و چند ساعت دوام نمود بتدریج خفت
یابد و خون لخته سیاه رنگ شده و بعد از ۳ روز مریض خارج نماید
مگر لخته‌ها بطور [illegible] و باید دانست که ما وقت رفع شدن نفث الدم غالباً [illegible]
ورفته و حرارت در سینه تا چندی باقی خواهد ماند نفث الدم بندرت
در زمان قلیلی موجب هلاکت شده و سبب این هلاکت غالباً ارتباط
کثرت خون لخته است بلکه غالب چون مقدار زیادی دفعتاً نشر کند

۷۷۱ و خفقان و غشی و قیء الریه و مد ... منع دخول هوا در ریه کند و گاه
اختناق کند و نادر است که بروز نفث الدم اول یک دفعه باشد و اغلب آنکه
به فاصله های زیاد یا کم عود و نکس نماید و فاصله ما بین دو نفث الدم
اغلب چند ماه است که در آنجا که نفث الدم استقلال از طبیعت بعد که
این صورت فاصله دو نفث الدم مانند فاصله است که ما بین دو حملت حمی می باشد
از مرض بعد از نفث الدم بکلی صحت می یابند و بعض از آنها تا مدتی ضعف
می مانند که بعضی از آنها ... و تو ... جمیع صاحبان نفث الدم بمرض
هلاک می شوند ؛

صور مختلفه — نفث الدم ... که ... یا ... و ... نموده
نفث الدم ... از ... نفث الدم ... همراهی کنند با سل ... سل
شفا یافته و نفث الدم استقلالی بیشتر از نفث الدم ... ماشهده می کنند که
زنی که ... نفث الدم ... از حوادث طبیعی
گشته و بعد منتقل گشت به نفث الدم که هر ماه یکبار بروز می کرد و مشاهده
شد که زنی ... و بعضاً ... منتقل گشت به نفث الدم که تا
... و ... کشند و هر دفعه که ... همراهی می کرد با جمیع
علامتی که قبل از بروز ... دیده شده است و
... که نفث ... از ... که رفع او ... بواسطه

ادویه ضد

۷۷۲ ادویه ضد ... شده است و هم دیده شده است که همراهی کند با غلبه صفرا
که رفع او از استعمال مقی و مسهل ملتفت ؛

تشخیص — در تشخیص نفث الدم سه چیز را باید ملاحظه نمود اولاً
آنکه علم بهم رساند که خون از مجاری تنفس خارج است دوم آنکه از کدام قطعه مجاری
مجاری تنفس نشر می کند سوم آنکه علم حاصل شود که نفث الدم ... است
یا عرضی بعد از این طریقه تشخیص نفث الدم ... قیء الدم بیان خواهیم نمود
الحاصل که خون از خفقان دهان سیلان نماید بواسطه ... قرآن ... نمود
و ... نفث الدم دهان خون ... رنگ و اکثر ... قرمز کم
رنگ و با کف ... و ... خفیف ... خون از ... مخلوط
شده بحلق رفته و با ... دفع ... که شبیه ... با نفث الدم
و ... خون ... سیاه رنگ و ... و در سینه هم یک
از علامات نفث الدم بروز نکند از ملاحظه ... مشاهده ... قطعات
خون سیاه و هم ... چون از ... مقدم ... کف ... نظر کنند بعض
قطعات خون منجمد شده مشاهده کنند و هم از ... بعضی خون بار
غلیظ شده شبیه به آنکه ... دفع شوند ... و از ... فهمیدن
آنکه خون از ... چیز ... است ... و آنکه
نفث الدم را ... به نفث الدم حلقوم و قصبه و ...

٧٧٣ ازروی قاعده درست نباشد و از تشخیص حاصل است که اما نفث الدم صاحب
یا عرض باید آلات صدر را ادرکت امتحان نمود و از مزاج مریض استفسار
نماید حاصل نمود اما که نفث الدم از پاره شدن اورده تنها باید تشخیص آن
حاصل نمود و بریزاند هرکه عرض است اما که سبب دانه سل بود و این ورم
نرم شده باشد بواسطه بروز علامتهایی که در مرض سل مذکور خواهیم شد تشخیص
دو کنند و چون دانه ها هنوز نرم نشده باشند باید از حالت سابقه مریض
تفحص از علامتهایی که بروز و از نموده تشخیص آن کنند ؛

تفرقة الموضع — نه بر غلظ اکساب و خلواتش نه بواسطه حفظ نفث الدم است
بلکه بواسطه مرضی است که نفث الدم یکی از اعراض او و همیشه آن مرض لا
علاج است و نفث الدم های اشتقائی و نفث الدم هایی که بواسطه اسباب خارجی
مانند ضربه و سقطه و غیره عارض گردند و نفث الدم های بحرانی غالب بدون خطرند

سبب — در طفلی و پیری کمتر نفث الدم مشاهده گشته و شاید سبب
آن این باشد که اطفال تنفس نکنند و آنچه که در حلق جمع گشته به بلعند اغلب
و خلش از پانزده تا سی و پنج سالگی است و در زنها قدری بیشتر از مردان
عارض گردد مزاج دموی یا ضعیف یا عصبانی مستعدترند برای این مرض
و هم عارض گردد بطور ارث و کسبی که برای احکام آنها باید سینه را
در روز تنگ و هم نمود و بواسطه فشار بر سینه و عرق در ادرار دم داده باشند

ضماد

٧٧٤ ضمادان و کفش و خرزان و غیره سبب استعداد برای مرض گردند و از
التهاب و حمله بکار بردن قوت زیاد و حیله طالان آلت شغلی است
مانند فریاد کردن و آواز خواندن و سازهای بادی زدن و هم چنین است
ضربه و جراحت وارده بر سینه و فروبردن اجزاء محرکه و کم شدن
فشار هوا و همچنین است امتلای عروق بدن که غالب سبب نفث الدم است

علاج — چون طبیب ببالین مریض رسد که مبتلا به نفث الدم
باشد باید ابتدا خیلی بعدا ارام کنند و ترس را از او دور نماید
و صحن با و دهد که نیم نشسته باشد و رخوتی که فشار بر سینه دهد بگشاید
یا بکنند و حرکت ندهد با کلمات ملایم و بقدر قوه حفظ سا از رفقه
کردن باز دارند اما که نفث الدم شدید و دستها باشد یک یا دو فصد کنند
اگرچه صورت یافته اطراف سرد و نبض صغیر بود بشرط آنکه مریض
قوی و مقدار خون خارج زیاد نشده باشد و جایی که مریض ضعیف بود حقنه
فصد چند زالو باطراف مقعده اندازند حمامهای محرک برای اندازند
دبالش کنند و اطراف را بر بندند و اشربه مبرد بنوشانند اگر باین
تدابیر بسته خون نگشت اشربه سرد و یکدار بنوشانند و یخ بر روی
سینه گذارند و شمع عریض میان دو کتف اندازند تا بخارات انتقال
کنند تحقیقی که یک الی دو مثقال او را چه قاشه صبح

٧٧٥ و این شربت صمغ منخم در روز نوشند بعد از ان تمام طعام است که در شکم
اورا باهشت کنند صمغ کهربا منخم هر سه ساعت یک حب بنوشند
و متقدمیت شکر ب و زاج سبز انجا که در نه زیاده یا مرض همراه اینها
باو جمع تریاک دهند این معالجات کهربا هم مرتب در نفث الدم و مرض و
مرض رئوی در نفث مرض بعض اطلاقات در معالجه هم میرسد اما
که چه مرض انتقال از طمث باید کاری نمود که خون حیض برجع کند
و چون همراه کنند بلبه جفا مقرر دهند و از استعمال مقرنیه پرهیز
و چون مرض از معالجات مذکور رفع نگشت بدون ترس ایپکاکوانا
دهند برای آوردن قی و یا بمقداری کم برای آوردن تهوع که ده گندم
نوشانند و پنج دقیقه بعد کنند هر دیگر تا سه مرتبه بدهند ×

در نزف الدم در فضای دهان — اسمو ماتورارژی نامند عبارت است از جریان
خون از فضای دهان و ابتدای حلق بازرات که این مرض صحیح نمود در
اطفال تاثیر نمود در ان انتقال از طمث یا بعد از حبس او بروز کند
نزف الدم دهان اغلب مبلغ شد از کم شدن فیبرین خون و از زخم شدن
لثه و از جراحات وارده بر مخاط دهان و از بیرون آمدن دندان
و سوای نزف الدم از دهان مزکیت جیه به سبب کم خون محرفه
ملو ر صوریکه عارض شد بواسطه سرطان دهان و تغییر ترکیب دم و

در وقتی که

٧٧٦ در وقتی که مقدار خون محرفه کدر شود که مزاج را در خطر اندازد چون
خون از موضع دهان منتشر گشته و مریض بر حسب عادت همیشه به پشت
خوابد خون کلی ریخته وارد معده شده که بعد بقی یا با براز دفع گشته
و یا انکه سرفه [illegible] گشته وباین علامات مشتبه شود با نفث الدم و قی الدم
و لکن رفع اشتباه گشته چون بواسطه وقوه دهان [illegible] و بعد [illegible] نظر
کنند که محل نشت خون ملاحظه شود و هم اغلب معلوم گشته عمل التی که بوسیله
او گشته است و در هنگام قی در آن اطمینان حاصل شود که خون محرفه از
مخرج دهان سیلان داده و از انکه [illegible] کنند که سبب رفع شدن
قی و رفع گشته و حالت که خون جاری است و خون محرفه از دهان اغلب
قرمز و بدون کف یا خالص و یا مخلوط با آب دهان است ×

برای علاج — این مرض استعمال مثقف آهن کرده و قابض چون عرق
[illegible] شده باشد با آهن گرم داغ کنند انجا که خون از [illegible] دندان
بیرون می آید و بواسطه استعمال قابضات لثه شود با انگشت [illegible]
فشار بر موضع دهند یا حلوله از موم یا [illegible] گه آلود
با زاج سفید منخم بر موضع نهند ×

در نزف الدم معدی و قی الدم — که هاماتمزیا نامند
نزف الدم معدی عبارت است از ترشح خون در سطح داخلی معده و قی الدم

۷۷۷ عبارتست از دفع شدن این خون مترشحه بقی کما ینبغی ÷

تشخیص مرض — از کثیف شدن معده ملتفط می گردد مقدار کم یا زیاد از خون
در جوف معده و گاه است که معده پر و ملتفط شده باشد از یک پارچه
خون منعقد سیاه و لهذا اکثر اوقات مشاهده گشته مثل بعض قطعات
خون سیاه هم دیده گشته که این خون سیاه حل گشته و مخلوط طعام بوده
باشد معدی با غذا و هم یک مقدار از این خون مشاهده گشته در پائین
مخرج غذا ظاهر از اوقات غشی محافظ معده بالکلیه و رگ ها
که نوع مایع رنگین خون با این غشی و ورشه است گاه غشی محافظ مبتلا و
باشد که بیشتر بعضی از مواضع عروق مجاور باشد و گاه بعد آنست که
و لکن هم مانند آنست که تفرق الاتصال در محافظ معده مشاهده
که اغلب اوقات ریزش خون بطور ترشح است چون رفت الدم معده آن علت
عوضت لهذا بعض از تعریف آلتی در بدن مشاهده گشته ما تنها لوله معیان
او ظهر یا رشیان آنستامه که در جوف معده متفرق شده باشند و امراض آلتی
قلب که صورت عسرت کوش دهد که اغلب اوقات در جوف معده
مشاهده گشته القروح یا سرطان زخم و مجروح و گاه این تغییر
آلتی مشاهده گشته در کبد یا در طحال یا در ورید ÷

علامات و بشاره و اشارات مرض — اغلب اوقات قبل از عروض رف الدم
حالتی

۷۷۸ حالتی عارض شده اختلال در هضم معده بهم رسد و حرارت یا وجع
در محل معده یا سوزش آن کشیده ما در قطن چپ خفقه ما و کرب
بدن با بالضه که صورت و غشی دلالت کند بر ریخته شدن خون در معده
که در طور حالت قی دست دهد با اخلاط یا زیاده خون از دهان خارج
گشته در این وقت گویند که قی الدم عارض شده اغلب اوقات پیش از
این قی مریض آرام گشته و لکن تا مدتی حس ثقل در معده یا عطش شدید و
طعم بدی در دهان باقی است نبض ریع و مریض لیت ضعیف است لون خون خوفه
همیشه یک نوع نیست اما که خون جوش قدری بعد از ترشح او لهذا لون او قرمز رنگ
خون تیره است که گاه رقیق و گاه غلیظ بوده باشد و چون مدتی در معده توقف نماید
رنگش سیاه تیره گشته و بور بسته شده لکن نادر است که مقدار خون خرجه از شصت
الی هشتاد مثقال کمتر باشد و اغلب مقدار او از دویست الی سیصد مثقال بعد
چون مقدار خون زیاد است مانند لوله انتقال به از دهان سر ازیر گشته و از اینجاست که مقدار
گاه خارج نشده بلکه توسط مخرج بصورت خون خوفه یا خالص است و یا مخلوط با
و ارثیه و خیه در قی که مقدار خون مترشحه زیاد است بعلاوه علامات متعلقه
رفت الدم تند و زیاد در موضع معده بهم رسیده و از قرح موضع توسط
خون صدای کل مجمع نشود و نادر است که قی الدم منحصر یک قی باشد اغلب از
آنکه خون شده بعد از چند ساعت و دیگر باره ترشح نموده قی الدم و دیگر

۷۷۹ و این قیء الدم تا چند روز دوام نموده به تقطیر یا به جمع خون منجمد شده در معده بار قیء دفع
و بعد از آن از راه مقعد بیرون رفته از شش الی هشت ساعت بعد از نزف
الدم مخلوط با براز دفع شود و گاه خون در براز صاحبان نزف الدم معدی دائم است
و حالی که باید در تشخیص قیء الدم عارض نگردد و چون قیء الدم یا نزف الدم معدی عارض
نگردد علاماتی که قبل از آن گذشته مانند وجع و حرارت در موضع معده و عطش و تغییر
عارض نگردد این علامات اگرچه مخصوص نیست دلیل بر نزف الدم معدی نخواهد بود
و اگر بدانند که این مریض سابقاً مبتلا به قیء الدم شده بعد باید باز علامات
باز دیده و یقین بر آن حاصل نگردد مگر در آن روز که خون در براز ظاهر شود کف
نزف الدم معدی که بعد از قیء مکرر نزف و اوضاع سوء حالت حاصل گردد کف و گاه مرگ
بقسمی فوریست که بیش معلوم نشود مگر بعد از کشف معده ظاهر از آن
مریض شفا یابد و لیکن ایام نقاهت بسیار طول خواهد کشید زیرا که نزف الدم معدی از
سایر اقسام نزف الدم بیشتر قوی را ضعیف کند و نیز چون بعد از نزف
الدم معدی اختلالی در هضم تغذیه حاصل شود و تا مدتی به بدن نرسد
صورت اشتقاق ضعیف کند این انتهای که مذکور شد در وقتیست که نزف الدم
اصلاح یابد و لیکن چون عرض باشد در صورتی که مرض صرف شفا نپذیرد بعد معلوم است که
مریض شفا نخواهد یافت نزف الدم معدی در این صورت هر چند وقت یکبار تکرار شده
بر چند نماید و صورت از آن حاصل گردد و این نوع از نزف الدم بعد مدتی مرض را

می نمایند

می نمایند که ما بعد از این در مبحث سرطان او را مذکور خواهیم داشت ۷۸۰
تشخیص — چون نزف الدم معدی شبیه به قیء الدم نفث الدم است در تشخیص آن
اهتمام باید نمود و باید دانست که در نفث الدم خون نشتر نماید رنگ سرخ است
با قحه بدن زرد و کم است و غش روی دهد و وجود اختلاجات دلیل بر آن است که در
موضع نزف الدم عارض شده است و چون بار دیگر اختلاجات از مریض سؤال نماید
و بداند که اختلاجات هم راه گشته با حرارت و وجع و ثقل معده بوده است
که مدتی به نزف الدم معدی باید که از ملاحظه براز یقین حاصل شده است که
قیء الدم مشتبه گردد با نفث الدم چنانچه در نفث الدم مذکور نمودیم که گاه چون
به حلق رسد تولید قیء کند بقسمی که مردم گمان برند که آن خون به سبب قیء از معده
خارج می‌گردد گاهی اگر قدری از خون بلع گشته و در معده توقف کند بعد
بار دیگر بقیء دفع شود یا مخلوط به براز خارج گردد در این صورت طبیب باید علامات
این امراض را پهلوی هم گذارد تا اختلاف آنها را بفهمد چنانچه در نفث الدم
احساس وجع و حرارت شود در سینه و لیکن با سرفه خون خارج
نگردد و حال آنکه در قیء الدم احساس وجع و حرارت در موضع معده
است و سرفه دخلی ندارد و صفات خون مختلفه نیز دلیل امراض است
چنانچه در نفث الدم سرخ و رقیق است و در قیء الدم رنگش کمتر و مایل
سیاه و لخته لخته شده است و هم مقدار خون در نفث الدم بسیار کم و در قیء الدم

٧٨١ زیادت و هم چنین باید دانست که در نفث الدم از سمع سینه بعضی را انچه شنیده
میشود که در قی الدم وجود ندارد و خون رعاف با خون جوف دهان مانند [illegible]
دیگر کاهی باشد که بمعده رفته و بعد بقی دفع شده مشتبه بقی الدم گردد ولی
در این صورت از مقدار خون که بسیار کم است و از سابقه رعاف و دهان و حلق و بینی
سهولت تمیز میتوان داد و مشکل که در تشخیص این مرض عمده از همه تمیز دادن
این است که مرض اصلی است یا عرضی است اما که عرضی او بعضا در تشخیص
صحیح المزاج و با بنیه قوی [illegible] چون بعد از انقطاع نزف الدم طبیعی [illegible]
[illegible] و بعد مرض [illegible] شفا یابد نزف الدم [illegible] خواهد [illegible] ولی چون قبل
از مرض قی الدم مدتی اشتها کم و هنوز ادراک ثقل [illegible] و هزال [illegible]
باید حدس بر آن زد که یک مرض آلی در معده بروز نموده است و [illegible] تمیز [illegible]
[illegible] و طبیعت مرض [illegible] از امتحان آلات [illegible] و [illegible] یکی در [illegible] بدن
لازم میرسد بمطالب [illegible] رسیده

تقدمة المعرفة — مرض [illegible] خطرش کمتر است چون [illegible] انتقال [illegible]
سبب — چون اصلی باشد بیش [illegible] که در [illegible] نزف الدم [illegible]
شد [illegible] انتقال [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] معده [illegible]
و [illegible] المعده و [illegible]

[illegible]

٧٨٢ چون بواسطه [illegible] از آنها و چه بواسطه مرض که از محاط معده ترکیب یابد [illegible]
و [illegible] بواسطه اثر سمومات [illegible] چه [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] آنها و چه بواسطه مرض که [illegible] در معده [illegible] و [illegible] سبب
[illegible] مانند نزف الدم [illegible] معده که [illegible]
[illegible] نزف الدم معدی [illegible] یا بدون سبب [illegible]
[illegible] بمعده یا [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] نزف الدم معدی [illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible] نزف الدم [illegible]
باعث است

علاج — [illegible] در نزف الدم [illegible] و [illegible]
[illegible] چون [illegible] کنند و [illegible] ابتدا [illegible]
[illegible] نشر [illegible] و [illegible] حالت [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند و
[illegible] و [illegible] و آب [illegible]
[illegible] معده و [illegible]

٧٨٣ بلکه از دو شریان و هرگاه که بیرون شده مریض به پشت خوابیده بی حرکت باشد
آنجاکه مجبور شود باید با انگشت و نظر دهان و حلق مریض را امتحان کنند
زیرا که باشد که خون چون بحلق رسد بسبب اختناق مریض گمان کند چه از دماغ
شدنش بقصبة الریه و چه از جمع شدن و بسته شدن آن در حلق و در اثنای نفس را
سرفه کردن مبتلا شود لکن بر ندارند تا چند روز رفع نزف الدم و چون
معالجات مذکوره رفع نزف الدم نکند قابضات از قبیل عصاره ها
تریاق یا مطبوخ پوست انار یا جوهر زاج سفید و بطوری که گفته بنوشانند
اما که نزف الدم بعد از بلع زلو عارض شود آب نمک بنوشانند ❊
در نزف الدم امعاء — که بوقت ... بطور ... مانند نزف الدم
معده عارض گردد از نزف الدم هایی که عارض شوند در ... حفظ امعاء
از اثنا عشر تا مستقیم و ... باهم و ... نزف الدم های ...
که عارض شوند در ... و ... که ... باخاصیت ...
دانه ... در این موضع نزف الدم معده که از جمیع نزف الدم ها کمتر شایع است
منتهی میشود با ... و ... و ... ❊
تدبیر مرض — چون نزف الدم ... که سبب او در سوء مزاج ...
باشد ... در آن موضع که خون از آن ... است ...
ورم شده است ... یا ... و ... دهان ...

غشائی

٧٨٤ غشائی ... را با انگشت خارج نمایند و بعد آب سرد بنوشانند ... رفع گشته
طبیب ... گمان کند ... بر خلاف غشائی مخاطی عوض آنکه رفع گردد
و ... رنگ ... شده در نزف الدم های ... علاج ...
علامات ... تغییرات ... و ... در امعاء و چه
عضوی ... که سبب این نزف الدم ها ...
مواد ... باشند ❊
علامات و تشخیص مرض — ... مرض ... یا ... روز ... از ...
نزف الدم ... یا ... و ...
... که ... بدون مقدمه بود که مریض ...
... در موضع ... جمیع علامات نزف الدم های ...
... کنند و ... که نزف الدم معوی ... شدید و ...
که مریض ... ضعف ... که خون خارج گشته
... این ... که رفع گردد ... باشد که ...
... مریض ... و ...
... بدون سبب ظاهر نزف الدم ... و چون ...
رفع گردد ... احتیاج ... بدفع ... و ...
... مقدار ... از خون ... رقیق یا غلیظ صاف یا مخلوط با ...

۷۸۵

اجزاء معا که مختلف می‌شوند بحیثیت محل نزف الدم و اکثر آنچه محل نزف الدم
قریب بمستقیم باشد ۲ آنکه بعضی از اجزاء اما بیشتر چهار ساعت طول می‌کشد
که خون خارج می‌گردد در صورت بعض صفات خون تغییر پذیرد که اگر نزف
الدم خوب نگردد منتهی به بروز علامات ... گشته مرض [illegible] :

معده بزرگ ترشح خون طولانی [illegible] که دفع می‌گردد و لیکن چون موضع نزف الدم دور از مستقیم باشد

دوام و [illegible] مرض — نزف الدم معوی [illegible] است که [illegible]
خون [illegible] فی الفور [illegible] و دیگر بروز می‌نماید و [illegible] که [illegible] گردد
و در این صورت مریض مدت چند روز خون دفع نماید مقدار خون [illegible]
[illegible] ۲ ... [illegible] است که کمتر و یا بیشتر از این مقدار
[illegible] شده است که در چند ساعت تا یکی دو سه چهار [illegible] خون [illegible]
و [illegible] مدتش مریض هلاک شده است انتهای نزف الدم معوی [illegible]
که در نزف الدم عمومی [illegible] چون مرض [illegible] مریض [illegible] حاصل
[illegible] بدون آنکه اختلالی در آلات [illegible] گردد و لیکن مریض [illegible]
می‌گردد که بسهولت [illegible] می‌گردد :

تشخیص — از تشخیص نزف الدم معوی باید فهمید اولاً وجود نزف الدم
را و ثانیاً که خون از آن محل مترشح شده است ثالثاً سبب او را تا و قرار
خون دفع گشته است ... از بروز علامات عمومی [illegible] گردد
نزف الدم و [illegible] است که نزف الدم معوی است و یعنی حاصل [illegible]

خون دفع گردد

۷۸۶ خون دفع گردد و نباید خون براز سیاه باشد بگویند که نزف الدم روی داده است
و اکثر اشتباه در وقتی روی می‌دهد که مقدار خون مترشحه کم و یا تراز [illegible]
[illegible] بسیار شده باشد و لیکن بعضی از آلات در ظرف مقداری خون که تغییر یافته
باشد مخلوط و بسیار رنگ شده دفع گردد و گاهی مبتلا می‌شوند نفخ [illegible]
[illegible] با [illegible] که در سطح براز و [illegible] یا شیده شده باشد و خون
[illegible] در براز یقین حاصل شد باید معلوم نمود که ترشح خون در امعا
شده است یا آنکه در معده و یا در دهان و یا در جوف بینی ترشح گردیده است
که علامات [illegible] معده و بعضی قی الدم که چندین [illegible] شده باشد
تمیز می‌دهد که ترشح خون در سطح معده بوده است اگر چه ممکن است که نزف
الدم که در [illegible] اول [illegible] شدت [illegible] معده [illegible] دفع
گردد و لیکن چون نزف الدم در [illegible] بیمار [illegible] است [illegible] تشخیص
نزف الدم معدی [illegible] اینکه نزف الدم معدی با جمیع علامات [illegible] همراه [illegible]
و قی الدم [illegible] گردد و جمیع خون مترشحه با براز دفع گردد ممکن است
تشخیص [illegible] از نزف الدم معوی و لیکن ممکن نباشد مشتبه گردد نزف الدم
معوی را [illegible] با نزف الدم [illegible] و چون تمیز حاصل شد که ترشح
خون در [illegible] [illegible] باید [illegible] که محل او را معین گردد
و این تمیز حاصل [illegible] از ملاحظه براز و لمس و قرع [illegible] و [illegible]

٧٨٧ شده است از جمله علامات عمومی و دفع خون و لادت که
بعد از دفع خون با انگشت مستقیم را امتحان کنند و یقین حاصل کنند که
سبب او مرض از غشاء مخاطی مقعده باشد و هم واضح است در دفع خون
شده باشد که نزف الدم معوی بواسطه این مرض عارض است و چون
باشد خون تجربه صاف و قرمز خوش رنگ و مطلع از [illegible] و هم که
مریض تجربه [illegible] نه آنکه در دفع براز می نماید فضول یا چند
دانه بواسیر بیرون [illegible] می آید و برای تمیز حال آنکه نزف الدم
اصلی یا عرضی است باید حالات سابقه و حال مریض را دانست چنانکه
نزف الدم در اشخاص صحیح المزاج نزف الدم اصلی و اینکه صاحب
نزف الدم مبتلا بمرض مزمن [illegible] نزف الدم علامت از [illegible] خواهد
[illegible] چون روز [illegible] سبب [illegible] واجب [illegible]
بپرهیز باشد

تقدمة المعرفة — اینکه مرض [illegible] باشد [illegible] چون نزف
الدم معوی اصلی [illegible] در اشخاص [illegible] صحیح
المزاج [illegible] طبیب نباید که تقدمة المعرفه را [illegible] زیراکه این نزف
الدم [illegible] علامت [illegible] که در تغییر [illegible]

سبب — مرضی که اصلی [illegible] سبب از ریشه معلوم [illegible]

و نزف الدم

٧٨٨ و نزف الدم معوی عارض شود در شخصی که حرکت و ورزش [illegible]
از [illegible] تا [illegible] و باشد که [illegible]
[illegible] و باشد که عارض شود بواسطه اسباب خارجی مانند
[illegible] و استعمال مسهلات قویه مانند حنظل و [illegible] و نزف الدم
عرضی [illegible] عارض شود بواسطه [illegible] تغییر که در [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] از صاحبان [illegible] و
سرطان و [illegible] که [illegible] در [illegible] باب الکبد [illegible]
[illegible] کبد و [illegible] المعده

علاج — آنچه که در علاج نزف الدم معدی [illegible] شد در اینجا هم بکار
[illegible] و چون در اطفال که تازه متولد شده [illegible] بواسطه
[illegible] نزف الدم [illegible] عارض [illegible] بر مقعده [illegible]
[illegible] تا قدری خون آید

اما بواسیر — که [illegible] عبارت است از
دانه های [illegible] مستقیم و یا [illegible] از [illegible]

تاریخ مرض — مرضی است که جمیع مصنفین از او گفتگو [illegible]
بقراط و جالینوس که این مرض را ریزش خون [illegible] مستقیم
[illegible] سایر مصنفین [illegible] بسط [illegible] معتقد

٧٨٩ شده اند به لوپ آسیه مثانه و دهان و رحم وغیره ولی امروز مصنفین
مجدداً با عقیده بقراط رجعت نموده موضع مخصوصی را برای لوپ آسیه قائل شده‌اند

تشریح مرض — در این نوع از لوپ آسیه که جز سیلان دم چیز دیگر
عارض نمیکند تاکنون معلوم نشده است که چه تغییری در مخاط بهم
میرسد و همین قدر باید قبول نمود که تغییرات لوپوئید مشابه آنهم که
در سایر زخمهای لامی معمول است بهم میرسد در این مرض هم باید موجود
باشد ولی در همه احوالات لوپ آسیه شناخته میشود بواسطه بروز تکمه‌ها
و دانه‌های مدور بنفشی که بعضی از آنها بدیکو است و بعضی دیگر
خلاف قاعده شان عریض میباشد و در این صورت آخر نسبت
میتوان فرق مابین تکمه‌ها داد و سطح این تکمه‌ها صاف و یا ناهموار
است و حجم آنها از عدس تا تخم خار است و بعضی از این تکمه‌ها بروزشان
در دم مقعده است که نامیده میشوند لوپ آسیه خارجی دیگر بروزشان در
جوف روده و در بالای عضله مضیقه در فم مقعده است و نامیده
میشوند لوپ آسیه داخلی و بالاتر است عموماً از آنها از شش تا هشت سانتیمتر
بالای مقعده ولی دیده شده است تا روده مستقیم در لبه این دانه‌ها اتفاقاً
وسعت مختلف دارند و بعضی از آنها آن دانه‌ها را از قسم دوالی میدانند و
برخی دیگر آنها را زخم الدامی بنفش و بعضی دیگر از نوع بافته متخلخل دانسته

اند ولی

٧٩٠ اند و این اختلافات از آنجا بهم رسیده است که تشریح این دانه‌ها را در اوقات
مختلفه نموده‌اند و وقتیکه بعضی تغییرات تا کنون در آنها بهم رسیده است تشریح نموده
اند و چون لوپ آسیه سالم کمتر تشریح شده است فقط از اتساع وریدها چون
این دانه‌ها مدتی دوام نمایند و مکرر ملتهب و منقبض گردند بعضی تغییرات در آنها
بهم رسد که از آن جمله است در این موضع یا ضخیم و بزرگ گردد و اتصال اورده
با وریدها مسدود شود و گاه بر خلاف جدار آن نازک و نرم و مثقوب
گشته و خون تراوش نماید لحمی و برجسته و مشابه گردند با زخم الدامی
و التهاب مزمن از اکثر اوقات چند دانه بهم متصل شده و جدارشان بیکدیگر ملتصق
گشته و کیسه مثقوب گشته و شبیه گردند با بافته متخلخل و بعضی از اوقات این دانه‌ها
صلابت پیدا کنند مانند مواد صلبه و این صلابت بواسطه آن است که خون
جوف دانه غلیظ گشته است و یا بواسطه آن است که نسج لحمانی اطراف بطور
التهاب مزمن است متورم گشته و صلب گردد و چون غلاف سر تکمه را احاطه کند

علامات — قبل از بروز تکمه‌های لوپ آسیه خون زیادی میل کرده بسمت روده مستقیم
میرسد و از این جهت ثقلی در موضع عجز و حرارت و حکه در مقعده
بهم رسد و دفع فضول از زحیر و موضع است و بعضی اوقات
بالنسبه اندک رطوبت رقیق و سفید یا زرد دفع نمایند و این علامات
کشنده با وجع کمر و عسر البول و وجع شکم و عدم اشتها و تهوع و ... است

گفته

و دوام این علامات عموما از یک یا سه روز است و باشد که در چند ساعت تمام ۷۹۱
و یا آنکه منحصر در الم گشته و رفع شدن این علامات یا به همراه میکنند یا به یکی
خون و یا رفع میکنند بدون آنکه خون نشر کنند و در اغلب روز میکنند
یک یا چند تکمه و بواسیر و بروز این تکمه ها بعد از آنچه مذکور است و یا آنکه بطور ابتدا
بروز کنند و چنانچه نماید که او قبل از ریختن خون ظاهر شده و سبب رفع
الم گشته است و چون در این تکمه ها خون میل کند به اطراف مقعده یک
یا چند برآمده ها با صفاتی که ذکر شد بروز کنند با وجع و صلابت و گاه
بر خلاف بسیار نرم و مقعده ملتهب و پر خون گشته و میل به دفع براز زیاده
و وجع در کمر و شکم ظاهر شود که در وقت نشستن و ایستادن شدت دارد
علامات ظاهر شود و راه رفتن عسیر و صعب است و عدد این تکمه ها مختلف
است که گاه یک و گاه متعدد اند و باشد که تکمه ها چنین بزرگ اند که
جمیع اطراف مقعده را فرا گیرند و چون مقعده را با انگشت لمس نمایند
چند علامت بسیار صعب اغلب دانه ها شبیه به [illegible] در بعضی جای
گشود و گاه از آلات دانه ها در خارج بروز نکنند و جمیع آنها در روده
مستقیم بوند و در این صورت مریض احساس وجع و ثقل [illegible] و
مستقیم نموده و قولنج و وجع کمر و عسر البول و گاه به واسطه فشار بر دانه
بر عنق مثانه حبس البول عارض گشته و میل به دفع براز [illegible] انفصال

است زیرا که

۷۹۲ است زیرا که این دانه ها در روده مستقیم به واسطه حرکت کنند انقباض خارجی
تحمل میکنند و باشد که حجم دانه ها بقدری کم که فضای روده را پر نماید و در
این صورت دفع براز محال است و در این وقت تنقیح دیگر لازم زیاد شده
و تنگی و [illegible] و گاه [illegible] گشته و [illegible] در وقت دفع براز
با وجع زیاد [illegible] لکن [illegible] که این دانه ها باقی دارد از حافظ مستقیم
بیرون آیند و در [illegible] که صاحب بواسیر در دفع تا نشینه [illegible] علامات
بروز نماید مانند آنکه در [illegible] قبل از دفع [illegible] مقعده و [illegible]
[illegible] شده است [illegible] با [illegible]
کنند به واسطه وجع شدید که [illegible] بر دانه ها میرسید

رفتار و دوام و انتهای مرض — بعد از آنکه این علامات چندی برقرار بود دیده
میشود که دانه ها [illegible] شده است در بر طرف کنند بدون آنکه خون ریزش
نماید و این قسم بواسیر را یابس و [illegible] مانند و لکن در اغلب
نشستن دانه ها به واسطه یک مقدار از خون است که [illegible] گشوده نماید
[illegible] یا چون و این ریزش خون گاه فقط به واسطه [illegible]
و گاه به واسطه پاره شدن جلد دانه و آن پاره شدن یا از
[illegible] زیاد است که [illegible] ظاهر شود و یا از [illegible]
[illegible] عضو [illegible] به واسطه [illegible] فشار بر او دهد و یا آنکه [illegible]

٧٩٣ از بابت سواد برآن در وقت دفع شدن باشد و بعد از ریزش فوق ...
است که این دانه‌ها جمیع برطرف گردند و بعضی آثار در اطراف مقعده
منقبض برآمده که رنگ گوشت نرم و بدون وجع باشد که به توسط میل
دم بانها از نوع حجیم و متعدد و بی وجع نمایان باشند و جمیع علامات ...
در آنها کم رسد خلاصه ... که ... وجع و تعدد دانه
آتشکی منحصر بود ... و اغلب ... مکرر ... بفاصله‌های مختلف و ...
ویا با تقلص و در ... آتشکی در تغییر فصول است و در ...
بالادر ... او ... و در بعضی ... رفع گردد و در ...
سن بالا ... فاصله‌ها ... بیشتر گردد و بعد از رفع شدن آتشکی ...
دانه‌ها ... رنگ شبیه ... جلد در اطراف مقعده مادام العمر ...
و ... که بعد از رفع شدن جمیع علامات ... باقی ... و ... فاصله‌های ...
حمله آتشکی ... زیاد گشته و ... خفیف گردد و ... رفع ...
رفع شدن جمیع اتفاق ... گردد ... که این ...
باشد ... در ... دموی ... چنین ... و اغلب ...
الدمهای دیگر ... ظاهر گردد ؛

ترکیبات مرض — دانه‌های آتشکی ... مرکب ... با ...
در صورت اتفاقات ... کنند ... باشد که ... آتشکی
داغ

٧٩٤ در ... در ... دفع ... تا ... خارج ... بتوسط ...
عضله ... مقعده ... گردد ... صورت حجم و تعدد آنها زیاد گشته
... و در ... جمیع ... مختلف ... و ...
... آتشکی ... و ... دانه آتشکی
... اطراف ... و ...
در اطراف مقعده ... حاصل گشته ... آتشکی در اطراف
مقعده ... آتشکی ... اطراف مقعده
و ... مستقیم و ... شدن ... رطوبت ...
... در مستقیم و ... عضلانی و عفونت در دفع
... دیده شده است ... که ... الالتهابی
... از اطراف مقعده ... و از این ریزش ... گردد
... و ... در ... ؛

تشخیص مرض — ... دانه‌های آتشکی ... و ... با ... علامت مشتبه
... زیرا که ... صفات و علامات مخصوصه ... ندارند
و ... دانه‌ها ... فوق ... که مشتبه گردند با ...
و ... از دانه‌های ... آتشکی ... و ...
این دانه‌ها در اطراف ... برآمده ... است و ...

٧٩٧ سخت و بهم بر [illegible] کنند با علت‌ها دیگر که گفتیم و این دانه‌ها بروز نمو
شده تدریجاً و بطوری از بواسیر است و هیچ وقت در آنها این تمایز از
تهیج و ترشح او که مخفی بواسیر است مشابه به کفعه و ثلیث‌ها
مقعد که هم بروزشان بطوری از مقعد است به جانب [illegible] دارد و نرم مانند
اسفنج و [illegible] که از چند قطعه مرکب شده مانند تشخیص بواسیر ...
[illegible] از بواسیر خارجی است و لیکن که دانه‌ها نزدیک به عضله مقعد
مقعد باشد در وقت دفع براز که [illegible] آینه شناخته می‌شوند از زخم
بقیه‌شان و دوام عملشان در بالای مقعد باشد در وقت لمس
با انگشت و رفتارشان تمیز داده می‌شوند از علل رحم و مثانه و غده‌ها
و در بعضی از صاحبان بواسیر بعضی عارض گشته دفع براز مکرر [illegible]
همه برازها [illegible] در این صورت [illegible]
تمیز داده می‌شود واسطه [illegible] مقعد و دیدن دانه‌های بواسیر
و باید تمیز [illegible] بواسیر را از سایر [illegible] که از مقعد خارج
می‌شوند از تجربه [illegible] علامات و لمس مقعد با انگشت و [illegible]
استعمال آینه مقعد ؛

تقدمة المعرفة — قدما و اطبای معاصرین بر آنند که بواسیر با علاج
لازم نیست که طبیعت در بعضی از اشخاص چون ضمیمه [illegible] اعمال [illegible]
دوا نیست

٧٩٦ دوا نیست [illegible] از [illegible] و این قول خالی از اغراق نیست [illegible]
نیست که بعضی علامات [illegible] بروز [illegible] بعد از حاصل شدن بواسیر [illegible]
گشته اند و لهذا [illegible] بواسیر [illegible] و رخوت مزمن
و [illegible] مرکب [illegible] مانند آنکه [illegible]
مخفی گشته [illegible] بنفیسه [illegible] مورث [illegible]
[illegible] مورث [illegible] شوند و [illegible] و بواسیر و خروج مقعد
که [illegible] بواسیر شوند [illegible] لهذا [illegible] بواسیر
[illegible] بیشتر از خارجی است و باید دانست که اگر بواسیر قدیمی باشد و مزاج
[illegible] رفع [illegible] آن [illegible]
حالا از خطا نیست و این عمومیت دارد در جمیع [illegible] داخل و خارج
[illegible] در جمیع [illegible] و لهذا [illegible] در این وقت
[illegible] سالگی [illegible] بیشتر از مردان [illegible] و این زیاد
استعداد البته [illegible] و [illegible] در بعضی از
بلاد و [illegible] بسیار دیده [illegible] و سبب آن معلوم نیست و آنکه در بعضی ولایات
[illegible] و در بعضی ولایات [illegible] زیاد و در بعضی از این بلاد کم است [illegible]
حیوانی و [illegible] زیاد و [illegible] و [illegible] مزاج و مالیخولیا
و [illegible] رحم [illegible] مورث این

٧٩٧ مرض کرده و بسبب آنکه اگر از آنجا منع جریان خون از ادرار و معا مستقیم و غیره
تا سینه و چه کار از لقوه بسبب آنکه میان رگ خون که مستقیم اند حتی رکون کرد
و لونت یندل مسهلات در سینک بخوری صبر زرد و دو جفت کرم در مقعد
علاج — علاج بواسیر بر سه نوع است یا لیاتیف و کوراتیف و
رو ضیاد کیک و این مرض حاصل کند علاج بسیار که دلیل بر اختلاف عروق
بواسیر است و بخوری چون دانه ها که از هم منفجر شوند بر دور حلقه کنند
که براز دفع شده در مستقیم جمع بکنند زیرا که اختلاف معا مورث میل خون
با آلت مرکب و زیاد خون در آلت مورث عسر دفع براز باشد و
نافع استعمال مسهل برقی آنکه صاحب بواسیر بر خون و مستعد بیلقه و غلظ
این مرض شده دیگر کار بکنند آنکه میل خون به آلت لطافت کند
که کهن او با آب دیگر بشوید و لته های در روی دانه و مقعد و کنج
بگذارند و اماله از آب سرد و استحمام نشیمن گاه در آب سرد بکنند
آنکه دانه های بواسیر بسیار سوع و ممتد باشند و هم چنین اگر یکم ...
و هم بعضی از اطراف شده ... بلینه و مجدره بکار دارند و هم
ارسال علق کنند بعضی از معلمین زلو را به آلات ... تا ته برین
و مکرر مجرب انداز نه و ما ارسال او در حلقه سوع انفع است بعضی از معقین
شرط رنگ براو دانه سخن بعد نشیمن گاه را در آب ملول فرو برند
تا اقدار

بخور در سینک خون را میل بمستقیم دهد

٧٩٨ تا بقدر کفایت خون جاری گشته و دانه خالی گشت آنکه دانه بیرون آمده
و محقق گشته باشد باید کار بفرمود که او باره بمقعد داخل گشته و بعد بواسطه تا
میلیون که در اطراف مقعد برند یا دستمال کتان او را در موضع تو پا
نگاه دارند و برای دفع التهاب و ورم تدابیر سابق الذکر بکار برند
بعضی از بواسیر ها هستند که زیاده از حد موجع میشوند بدون اینکه ...
شدید باشد در این صورت باید اطراف مقعد به چرب بنفشه و ... را
با انگشت سبابه داخل مقعد برند آنکه بسبب حرارت یا ... بکار
... تا البته بعد از معالجات مذکوره باید ملاحظه شود ضروریه ... که خون مرض
... کنند با هم ... هر کدام ... خصه ... نمایند و این مرض ...
... قلیل الفضول و کثیر الغذا بخورند و شربه ملینه و مبرده ...
و برای رفع یبوست مسهلات رقیق و حقنه نمایند و چون ریزش خون ...
... استعمال لته سرد و تغسیل با آب سرد و هم حقنه با آب ... نمایند و ...
از هر قبیل هستند که یک ریزش خون و ... آنها ... و مورث ...
... کنند و این ریزش خون ... بواسطه ... جهت ... که ...
... از سنگ ... و این ... اگر چه ... موجع ... مرتبه کفایت
نماید و باشد که یک یا دو مرتبه هم لازم شود و باید ... مکرر ... جهت
اماله ... باشد و ... بعد از رفتن سنگ ... او ... باید ...

۷۹۹ فتیله آلوده بروغن گل بمقعده فرو برند و بتدریج فتیله را حجیم تر نمایند که این
فتیله جهت وضع این زودتر التیام دهد و هم بواسطه فشار مانع نزف نماید
و هرگاه ریزش خون بواسطه بزرگی حجم دانه باشد تدابیر مذکوره را بکار برند و بعلاوه
اماله از آب سرد یا قلیائیه و یا گلگون و یا تنقیه بنمایند و چون این قسم رفع
نشود دانه ها را بردارند و در اینجا از بواسیر و رفع مقعد و تنگی مستقیم و
سایر علتیکه از بواسیر منتج شوند ایراد و ذکری نکنیم زیرا که در جراحی مذکور
و داخل شده و از برای التیام جراحت روده مستقیم بطور اتفاق حقنه از قابضات
نمایند و سنگ زاج بموضع بمالند و از برای رفع المی مقویات و املاح حدیدی
بکار برند و رفع خون بواسیر بطریق عملیات جراحی و بستن و بریدن نیکو نیست
و اگر بنحوی که بکلیه را ببرند خطرناک است و صورت هلاکت مریض خواهد شد
لهذا بر طبیب لازم است که هرگز این عمل را ننماید مگر وقتی که حجم دانه بقدری
باشد که مریض را از همه کار و بار باز دارد و یا بواسطه زیادتی وضع یا بواسطه
ریزش خون و سیلان رطوبت مخاطی یا زخم صورت هزال و هلاکت مریض
خواهد شد که در این وقت طبیب حاذق آنها را بنحوی منصوص چون قطع بواسیر
حقیقه باید دانست که اگر مریض عادی بر آن شده کمی طبابت
دلیل در موضع دیگر سیلان درآرند و بر خلاف چنان استخوانی مستند
سکته و کنژستیون دماغی خواهند که بواسیر مسدود شده را دوباره Congestion.

جاری دهند

۸۰۰ جاری دهند باید مکد خون را به آن موضع تا گشنه بدین نوع که چند
روز علی التوالی از سه تا چهار زالو بمقعده اندازند و مریض را به روک
طرف لت نه که بار از راه متصاعد شود و صبر زرد بنوشانند و هم شیاف
صبر و مدتی روغن او نافع است و هم نافع است شیاف از روغن
اینجیوی و چون خواهند که بواسیر عود کند غذاهای ملایم خورانند مانند گوشت
سفید و سبزیها و میوه جات و وقتی در عین رفع بماند بکار برند
که هر روز اماله از آب گرم و یا از مطبوخ بزرگتان نمایند و صبح
و شام مقعده را از آب گرم بشوئیند و در هر هفته اقلاً دو بار
تا نمیدوانند اطوار کنند و در روز
فی بول الدم که عبارت است از خارج شدن خون از
مجاری بول است از راه بواسطه ترشح مثانه و از این معنی مفهوم میشود که هرگاه
موضع ترشح خون در مجاری بول باشد خارج از بول الدم است و در بعض
جداگانه بیان خواهد شد
اقسام آن تعداد جمعی که در عموم نزف الدم بیان شده از
نزف الدم چه و کلیتو یا ... موضع
الدم منقسم گشته است بکلیه و بر نحو مثانه و در این
عدد بالین مریض تعیینات

۸۰۱ **تشریح مرض** — اینکه بول الدم صرف بعد دفع [illegible] مخاط مجاری بول او
رنگ و بوی خون داشته و گاه لخته لخته های بسیار چیزی مشهود دیگر معه اینکه عوض لخته
تغییرات مختلف در کلیه و بریج و مثانه ملتفت گردند مانند رمل و سرطان
که همراهی کنند با ورم حاد یا مزمن غشاء مخاط و گاه بول الدم خالص گفته
بواسطه دوا آورده گوار بول الحیض آورده در واقع حد اطراف [illegible]

علامات و رفتار مرض — علامات مقدمه بر [illegible] فرق از موضع
شروع علامات موضع مختلف میشوند باختلاف محل ترشح خون چنانچه
اگر ترشح خون در کلیه باشد حال وجع و حرارت در موضع او منجم گفته
و اینکه که مثانه مبتلا باشد در زیر شکم حال وجع عمیق و حس ثقل در
مقعده و کرب و مادامی در انتهای دفع منجم گفته اینکه سبب بول الدم
خوردن ذراریح باشد بیک حرارت و سوزش در جمیع مجاری بول منجم گفته
و نقوط شدید و سوء هضم طاری گفته و تشنجات همراهی کنند [illegible]
و قشعریره های پی در پی و میل زیاد به دفع ادرار و چون مریض بول
کند مقدار کم یا زیادی از خون دفع خواهد و گاه خون فواره [illegible]
و صع است و گاه بسیار عسر و بدرد آن و گاه با قطره قطره خارج گفته و
باشد که حبس البول طاری گفته و این حبس البول بواسطه آن است
که قدری از خون منعقد شده عنق مثانه را سد کند و خون مخرجه

صاف و غیر

صاف و غیر مخلوط با ادرار است و گاه در این نوع از بول الدم بسیار نادر و اغلب ۸۰۲
مثانه گفته در وقت تحلیل [illegible] خون محفوظ است با مقدار زیادی از — امتحانات
ادرار در صورت بول قرمز یا سیاه رنگ و حاوی پاره های کوچک مانند
لیف سیاه رنگ از خون منعقد شده است و گاه مقدار خون بقدری کم است که
لون بول قدری کدر شده و رنگ مانند [illegible] از خون منعقد خالص گفته
و ماده در صورت که ادرار [illegible] امتحان کنند طلوع اول خون را
در او مشاهده نمایند و این طلوع ها عبارت است از اجسام صغاری که حجم آنها
بکلیه و پنجم یک میلیمتر است [illegible] و زرد رنگ و صاف یک دانه
مرکزی که آن را دانه غیر محلول است در آب و اسید نیتریک و محلولات
در اسید استیک و [illegible] ادرار حاوی خون بواسطه حرارت منعقد گفته
با اسید نیتریک رسوب زیاد حاصل میکنند مقدار خون مخرجه مختلف میشود
بحسب [illegible] علامات مرض [illegible] ادرار از رنگ رفته و نیز دیده
شده است که در بول الدم کلیه دفعتاً ادرار سیر رنگ گشته و این
بواسطه آن است که برخی متعلق بکلیه [illegible] بواسطه خون منعقد
[illegible] سد گفته و بول که فقط از کلیه صحیح بمثانه رسد بدون [illegible]
با ان خارج گفته و [illegible] گاه بول الدم عوض بعض همراهی کنند با بعض
اختلالات دیگر که آن اختلالات مختلف میشوند موافق طبیعت مرض

٨٠٣ اصلاح و تغییر هیئت که در آلات ایشان است علامات عموماً نیز مختلف شود به اختلاف
قلت و کثرت خون مخرجه ؛
دوام و انتهای مرض — دوام این مرض صعب نبود و اکثر از چند ساعت تا یک روز
است و هر گاه عرض نبود شاید که به درجات مختلف تا چند ماه طول کشد و شاید که
بول الدم اعم از آنکه عرض یا مرض باشد بکدر شدید است که مورث هلاکت
گردد ولی این امر نادر است بول الدم نه سایر نزف الدم بفاصله
مختلف عود کند اما که مرض انتقالی بود بروزش در زمانهای معین
خواهد کرد ؛
اتفاقات ممکنه از بول الدم — نشر خون در مجاری بول سبب [illegible]
گردد چنانچه قبلاً مذکور شد هرگاه قطعه از خون منعقد عنق مثانه را مسدود
سازد سبب حبس البول گردد و اما که خون منعقد یکی از حالبین را مسدود
نماید ادرار در حوضه کلیه جمع گردد و سبب اتساع او شده مورث [illegible]
در صلب و [illegible] گردد و این حبس البول مورث بروز بعضی علامات
بخصوص [illegible] کلیه گردد ولی این علامات [illegible] گشته که رفع
گردد و باطل خارج شدن خون منعقد که [illegible] و [illegible]
مدتها ممکن است و شاید که یک قطعه از خون منعقد در حوضه یا حالب باقی
مانده و سبب منعقد شدن رمل گردد ؛

تشخیص

٨٠٤ تشخیص مرض — در تشخیص بول الدم چند چیز را باید معلوم کرد اوله
باید فهمید که ادرار خون آلود است یا نه و این مسئله اغلب بروئیت بول
حاصل گردد و اما که بعضی حالات باشد پس امتحان کنند که مطلوب ظاهر شود
بعضی چیز مشتبه می گردد ثانیاً باید فهمید که خون مخرجه در کلیه یا در حالبین
یا در مثانه نشر می نماید این مسئله اغلب حاصل می گردد و هرگاه نزف
الدم کلیه از [illegible] در وقت [illegible] وجع و ثقل در صلب بهم رسد
و یا آنکه ضربه بکلیتین وارد آمده باشد و یا آنکه [illegible] ظاهر شده
ولیکن رفع گشته که [illegible] داشته باشند و دلیل بر آن است که علامات
آنها در حالت [illegible] کلیه بعمل آمده است هیچ علامت و دلیلی نخواهد شد بر اینکه
موضع نزف خون در حالبین است و وقتی [illegible] به نزف الدم مثانه مربوط
نزد که هیچ علامات موضعی در محل مثانه بود و در بعضی صورت اختلاط
با بول بسیار کم است ثالثاً باید معلوم کرد که بول الدم صحیح یا عرضی است
و این تشخیص حاصل می گردد [illegible] عروقی یا عدم بعضی علامات و علل از
مجاری بول و [illegible] بعد از بند شدن خون مرض [illegible] است
کرده [illegible] مدتی [illegible] و بول الدم عود کند شاید که نزف الدم
کلیه [illegible] ولی نزف الدم مثانه همیشه عرضی و تابع بعضی علت [illegible] است ؛
مقدمة المعرفة — خطر ندارد مگر در وقتی که خون مخرجه بسیار و باید

۸۰۵ دوام یابد و یا اینکه علاج کند از تغییر فسیح است و یا از وجع رحم و بول الدم که
عارض گردد در میان امراض حاده مثل حمیات حاده و بثور یکجوی آنچه دلیل
مرگ می‌باشد ∴
تب — اکثر آنکه صلاح می‌باشد در جوانان و در جوانان و در کسانی که دموی
مزاج و می‌گویند از اسباب مستعده‌اند تمدد [illegible] و افراط در اشربه
الکحل و اسراف در جماع می‌گویند از اسباب مجموعه می‌باشند و یا از جمیع
اسباب بول الدم اکثر در این مرض بیشتر از همه است و منقولات
به بلاد گرم و در بلاد معتدل بسیار نادر است چنانچه فرنگی [illegible]
که من خود بعضی شش نفر را مبتلا به بول الدم صحیح دید و بول الدم عرض
خاص کلیه و اسطه [illegible] و وجع [illegible] و از [illegible] رحم [illegible]
وارد و [illegible] و در وقتی که در این عارض و اسطه [illegible] بول بسیار غلیظ
شده باشد و عارض گردد از تغییر یا [illegible] عموم بدن [illegible] در حمیات
حاده [illegible] و غیره و [illegible] عارض گردد در مرض [illegible]
الدم صحیح عارض گردد [illegible] و یا بعد از خنده که زیاد [illegible]
از [illegible] بیهوشی [illegible] صبر کرده و بعد از خوردن مقدار زیادی
از [illegible] و باشد که [illegible] و اسطه [illegible] از رفع الدم دیگر [illegible]
و هم دیده شده است بول الدم بحرانی و لی بندرت

۸۰۶ علاج — بول الدم [illegible] و [illegible] با [illegible] باقی مانده از معالجات [illegible]
در عموم رعاف الدم [illegible] شدند و بول الدم [illegible] که بسته به تغییرات [illegible]
بول [illegible] و اسطه [illegible] معدنی آهنی یا [illegible] یا [illegible] نافع اند [illegible]
عارض شده باشد بعد از [illegible] تدابیر [illegible] استحکام در [illegible] فاتره و [illegible]
اشربه زیاد لازم است [illegible] صوب [illegible] و تریاک و در [illegible] رفع [illegible]
البول که عارض [illegible] و اسطه غلیظ شدن خون در مثانه [illegible] علاج [illegible]
شده‌اند [illegible] آنکه که اشربه زیاد بنوشانند و میل [illegible] در مثانه
[illegible] تا خون [illegible] پارچه پارچه [illegible] و اسطه آنچه در مثانه
[illegible] کنند بیرون آید و لی چگونه [illegible] آب در مثانه [illegible]
[illegible] و غلیظ شده باشد و بای [illegible] [illegible] بیاید
[illegible] و لی این [illegible] ثقب [illegible] که [illegible]
بول [illegible] شده باشد که [illegible] بتوانند [illegible] و لی از
سایر [illegible] آن است که میل [illegible] از [illegible]
[illegible] در مثانه [illegible] و خون را خارج کنند ∴
انما اور تیر و راثی — [illegible] از رعاف الدم [illegible]
بول از [illegible] مثانه [illegible] که تقریباً [illegible]
[illegible] با [illegible] که [illegible] کند [illegible]

٨٠٧ وصلابت گرده و درد در محاذات او عضوی از اعضای ادرار ... و دفع ...
و ناقص کنند و خروج خون بطور قطره قطره و صاف است و اختلاط با ادرار
ندارد و اینجا که ریزش خون بدرجه‌ای و ... قدری از خون داخل
مثانه شده مخلوط با ادرار کنند و در وقت ادرار با او دفع شود ...
خون مجتمع ... کم است و این پیش از چند دقیقه تا چند ساعت ... و ...
که تا سه روز طول کشد تشخیص این مرض از نزف الدم ... که
در این جا ریزش خون فقط بقطره ... و ... مثانه لازم ...

لقمة الموفقه — ... البطه ... و ... ضربه و سقطه
وارده بر آلت و از ... از ... میدوله ... که
در آلت کنند ؛

اما علاج مرض — ... علاج این مرض آنست ... جمله
پیچنه و ... آلت ... اگر ... دارند و ...
به پشت بخوابد و از ... احتراز کند اینکه سبب مرض ...
... که برای ... معروف است که ... آنها ... و ...
نزف الدم نیز دفع کنند ؛

اما ... — ... است از ریزش خون در سطح ... از
... از اوقات طمث و یا در ... طمث ... بمقدار ... زیاده از

عادت طمث

٨٠٨ علامت طمث بدو قسم است که از برای عموم نزف الدم بیان شد از آنستو و پاید
و ... و غیره در این جا نیز جاری است ... در اینجا نزف الدم
رو میدهد یا در خلال رحم و یا در ... حمل و یا ... قلیل ... وضع حمل
و چون رفتار این نزف الدم در هر یک بطوری دیگر و خلاف ... بحث
به نحو دیگر است باید هر یک از آنها مرض دیگر دانسته تحصیل هر یک
در فصل جداگانه بنمایند و در اینجا بیان نمی‌کنیم مگر قسم اول نزف
الدم رحم ... آن نزف الدمی که در خلال رحم ... و تحصیل آن
به حکم ... کتاب ... باید نمود ؛

علامات تشریح — شقاق و ... در محافظ ...
مخلوط که سبب او ... شده بود در ... جمع کنند
و آلت متهیج بود که چون ... خون از سطح داخلی بیرون
آید و اغلب ... نیز متهیج شوند ؛

علامات — اینکه عروض مرض ... بواسطه ضربه و سقطه بود که
بلا فاصله نزف الدم رو نماید علامات مقدمه مشعر نخواهد بود و در
غیر این جمیع علاماتیکه در مقدمه عموم نزف الدم بیان شدند و
بخصوص علاماتیکه قبل از ظهور طمث عارض می‌گردند مشاهده نموده
باشد ... بیشتر و ریزش خون ... یا ... و ...

یا بالتدریج است و با کم و بیش فاصله‌ها از هم مدتی مطلق و باز جاری گشته غالباً ۸۰۹
ریزش خون بطور تدریج است که ماه‌ها مدت کند و همراهی تا بحران ریزش
خون‌های منعقد لختهٔ خون و نه تمام دفع براز در حالت قیام و چون تا خون
چندی بر پشت خوابیده چون از مهبل جمع گشته و منعقد گشته و باین واسطه
است که خارج شدن این خون‌های منعقد همراهی نمی‌نماید با آن اوجاع
شدیدی که در رحم [illegible] می‌کنند در وقتیکه او می‌خواهد دفع نماید اشیاء
خارجی را که در اطراف او منعقد گشته انابیکه نزف الدم بدون ترتیب
و صلح بطور همراهی می‌نماید با اوجاع رحم فقط مریض حالی کند نوع او
جاع [illegible] و در صلب و [illegible] ران و از امتحان رحم [illegible] بطور
لمس با انگشت از مهبل و [illegible] هیچ بزرگی در رحم مشهود نه
گشته فقط چیزی که از این کشف اتفاق [illegible] رحم است که ماه‌ها به
انگشت می‌آید [illegible] در مدت. نزف الدم صداع و
[illegible] عارض شده اشتها نقصان یابد و بسیاری علامات عمومی مختلف
می‌گشته با اختلاف نزف الدم و مقدار خون مخرجه:
رفتار و دوام و انتهای نزف [illegible] انقاد دم ممکن [illegible] است
که بعد از آنکه چندی بطور انتهای سیلان خون لفاصله‌ها چندی است
گشته و بتدریج فاصله‌ها کم [illegible] نزف الدم بیشتر گشته تا آنکه بالمرّه
قطع گشته

قطع گشته و حالم این مرض اغلب خوب است و لیکن در حالتیکه [illegible] رحمت [illegible] ۸۱۰
و با آنکه نزف الدم بسته بیک مرض آلتی [illegible] خارج [illegible] منعقد و چنین تمام
[illegible] و لیکن در این صورت خون دیگر منعقد نمی‌گشته بلکه چون ضعف مریض
زیادتر گشته رنگ خون کم گشته خارج نمی‌گشته مگر رطوبتی رقیق و اندک خون
[illegible] و مقدار خون مخرجه با امراض آن مدت آورده انابیکه نزف الدم [illegible]
[illegible] جلاد رحم عارض گشته [illegible] منعقد گشته و [illegible] دیده شده است . Anémie
که این نوع از مرض [illegible] مبتلا گشته و انابیکه مرض در دختران نابالغ عارض
چنین نیست بلکه هر چند دوام مرض قصیره و مقدار خون مخرجه قلیل و کم باشد
ضعف زیاد مستولی گشته و همچنین در زنان یا دختران [illegible] و [illegible] که
بعد از آنکه مرض نزف الدم مرض شدیدتر و علامات عصبانی بیشتر [illegible] باشند
[illegible] گشته [illegible] و اوجاع بعد از جریان خون خفت یابند یا بالمرّه منقطع
گشته و باشند که بعد از جریان خون هم باقی [illegible] و این بقای اوجاع دلیل
بر [illegible] است در [illegible] در رحم و باین جهت است که در این اشخاص مرض بسیار
[illegible] اوقات [illegible] در [illegible] چنانچه در [illegible]
[illegible] که چنین [illegible] مانند نزف الدم حقیقی [illegible] در [illegible] قریب
[illegible] در آن زنان [illegible] باشد که نزف الدم [illegible]
[illegible] که [illegible] مختلف [illegible] نزف الدم رحم [illegible] بطور [illegible]

١١١ لیکن سوء طبیعه و ضعف به ... این نوع بسیار نادر است اما که نزف الدم رحمی از رحم زن بود
اغلب اوقات عارض است و ریزش خون در این هنگام ... است و لیکن اغلب زنان ...
حیض مدت گشته و هر باره شدیدتر عارض گردد و این شدت ... اغلب ... گشته
با هنگام طمث بعد از ... نزف الدم رحمی از ... نزف الدم بیشتر بحران ... بعض
بر آنند که نزف الدم رحمی سبب سرطان آلت گردد و لیکن آن ... سبب را
سبب دانسته اند زیرا که چون خون از رحم سیلان کند اینجا که بسته با سرطان باشد
همیشه عضو تغییر کلی بهم رسانیده است ؛

تشخیص — اختلاف کلی در بروز طمث ... با اختلاف زنان
بلکه در یک زن ... و این واسطه بسیار مشکل است ... آنرا که در رحم
هنگام سیلان خون از رحم که طمث خارج شده داخل نزف الدم کردن ...
چه توقف ... داشته اند که ... بمقدار خون ... تمیز داده و لیکن ... پیش ...
هیچ ... از او ... کرده ... که طبیب حالت مریض ... بیاد
... که از نزف الدم رحمی ... تغییری ... احوال عمده بدن بهم میرسد ... در
... که جریان خون طمث است یا نزف الدم و ... و ... این مسئله ...
با ... سیلان خون ... ضعف کرده ... نزف الدم و ...
و الا طمث ... ... گفته اند ... تمیز ... طمث ... از نزف الدم
با ... خون طمث رقیق و خون ... طمث غلیظ است اگر چه این قول ...
اما بعض

١١٢ اما بعض از زنان دیده میشوند که در روز اول طمث ... متحلله ... دفعه
دفع ... ... میتوان گفت نزف الدم دارند از اینجا که نزف
الدم ... رحم بسیار ... است طبیب باید که چون چنین حالتی ... در ...
... از آنها عارض ... و ... که نزف الدم رحمی
همراه ... با ... متعلقه و وجع و ... در رحم دلیل است بر ...
و ... نزف الدم ... در ... آن خون ... و در ... میبینیم ...
... و ... سبب نزف الدم رحمی آلت ... دانه ...
رحم و ... خارج ... پلیپ و سرطان ... که در ...
... یا استعمال آئینه مخصوص تمیز حاصل کرده و در ... یافته شده
و بعد از چند ... باره ... اگر چه بروز طمث ... ...
... آلت زده و هم ... چون بروز طمث ...
باشد ؛

تقدمة المعرفة — اختلاف ... از حیثیت کثرت و ... خون ...
و از حیثیت اثر نزف الدم در مزاج و از حیثیت ... و ... خون علت
در هر صورت خطرش زیاد است چون ... نزف الدم ... رسد
زیرا که ... کند ... چنین ... منع ...
... داشته ... اینجا که ... دختران ... بالغ ...

٨١٣ طلا زعفرانی بیشتر است و رنگ الدم رقیق چون عرض شبیه آنکه نسبت
به بلغم و سودا شبه زعفرانی بیشتر کند ؛
سبب — تا ز رقت حتی از بلغم بیشتر تا زرقی شود در تعقیب بیکهای علامات
یا از سرمه چیزی بس یا بس تحریک ترکیب نزف الدم رحمی بیشتر
عارض گردد آنکه مرض اجتماع بود اهل عارض گردد در زنان جوان که دموی
مزاج یا عقیم بوند یا کار شیر و غذاهای قوی خورند و طمث شان زیاد بود
و دیده شود که بطور ارث در بعض از خانه واده ها و وراثت بلد از اسباب
مستعده این مرض است و هم عارض شود به واسطه حرارت مصنوعی از اسباب
محصوله شمرده شده محرکات نفسانیه و جماع زیاد حلق و طلق و
سبل مقعد رسیده و حرکات شدیده مانند رقص و بالا رفتن و راه زیاد
رفتن و دفعتان بردن گرم و کفن و استعمال ادویه مدر طمث و مسهل سخت و
مو راندن عنق رحم و ارسال علق در این موضع و آنکه عرض گردد عارض شود
به واسطه نخوض از امراض رحم و از اختلال مزاج [illegible] و حمیات [illegible] [illegible]
قطوی جدری و سایر حمیات شدیده و اگرچه اهل اکثر [illegible] چون
مورث کم شدن طمث هم انداد گردد اما شده که گاه برخلاف مورث او
از دیاد او شود ؛
علاج — اولا باید رفع سبب نمود مریض راحت کند و در بستر بی حرکت
به پشت بخوابد

٨١٤ به پشت بخوابد که خاصره مرتفع تر از سایر بدن باشد و استعمال ماء القراح
آب سرد ترکیب مستقیم یا غلط کند اشربه سرد و منوشات تر و از
غذاهای زیاد منع نمایند که باید اینها اهل نزف الدم رحمی رفع شود و
آنکه باید نجم ارسنج قرص و متمسح شبه خصه نمایند و گاه عوض اسفنج
یک مرتبه چون زیاد کم گشته در روزی یا سه دفعه گشته و یا از
هر دفعه زیاده از پانصد بیست مثقال خون خارج گشته بعضی از
اطبا بر آنند که بعد از کشف آن در یک گاه ظاهر بنگشته موضع خصه
گذارند که خون نیاید و بعد از چند دقیقه بگشته که بعد شده باره خون
نیاید و این نحو عمل مکرر کنند تا آنکه به قدر کافی قروح مستقیماً خون
خارج شود آنکه وضع کمر و صلب و غیره و لعید مرسید دائم خون در
الم کرده بعلاج چند حجامت در اطراف خاصره نمایند و در همین پای
نقل معروف در عصاره زرد [illegible] مانند [illegible] و [illegible]
گرد [illegible] و [illegible] [illegible] شرط در روی سینه و چون پای
سرد هم بکند در زیر [illegible] و در روی [illegible] دستها [illegible] و [illegible] از آب [illegible] کنند
و ده [illegible] آبهای قابضه یا کرده اماله کنند و هم [illegible] احکام در آب سرد
در این صورت چون زنان [illegible] ضعیف بود فقط در آب فرو برند و بیرون آورند
و ما چون [illegible] [illegible] یک ربع الی نیم ساعت در آب بمانند چون [illegible]

Noote ۸۱۵ در قطرش باید محاسبی را به پنجم و دهم تا نیم خشت فشار به آورطی و دیوار این رگ

را [illegible] بخوابانند که اطراف ساخته و کرده حالت انقباض شده بعینه مثل پیکان کمان

کشنده و بعد با چهار تنگه است لازی ساخته شکم را محکم ببندند که این کار [illegible]

آورطی شده در این صورت او رگ لیتون فقار نیفشارند تا آنکه حرکاتش بنشیند

و می‌توان که تا چند ساعت این فشار و مداومت ادویه چند برای نزف الدم

paracenese با پیوره [illegible] مستعمل اند [illegible] ادویه مره و [illegible] عصاره را تباتیک و قلنج و

ادویه آهن و ترشیهای معدنی انفع از جمیع این ادویه که در علاج نزف الدم

مستعمل اند [illegible] ارگوت و [illegible] که یک یا دو مثقال غبار

چیزی را سه یا چهار مرتبه در روز بنوشانند و [illegible] استعمال می‌کنند

و اطبا هم منفعت برده اند در کارها [illegible] سبب نزف الدم [illegible] آلت

است که تقریبا یک مثقال او را در ۲۴ ساعت بتدریج بنوشانند و [illegible]

ها نیز [illegible] مقدار یا بیشتر بکار برند [illegible]

الدم [illegible] که [illegible] و هیچ تغییر [illegible] در رحم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کشته است [illegible]

محمول الدم [illegible]

[illegible] ۸۱۶ [illegible] که [illegible] حدیدی [illegible]

[illegible] که [illegible] شده [illegible] بدون آنکه [illegible]

الدم [illegible] حقنه [illegible] مسهلات [illegible]

[illegible] عصاره [illegible]

و اما بهتر آن است که حقنه [illegible] لازم است [illegible]

[illegible] مذکوره [illegible] و جمیع [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] حرکات [illegible]

[illegible] که سبب [illegible]

[illegible]

در نزف الدم عشیه صفاقی — اغشیه صفاقیه [illegible] خون [illegible]

[illegible] اتفاق [illegible] در آلت [illegible] که [illegible]

[illegible] در [illegible] در جمیع اغشیه صفاقی نزف الدم [illegible]

شده است و اما [illegible] است [illegible] صفاق [illegible]

و صفاق [illegible] و صفاق [illegible] و کیسه قلب و [illegible]

علامات [illegible] — این امراض [illegible] صفاق و [illegible]

[illegible] است و [illegible] که [illegible]

[illegible] مقدار خون [illegible] است [illegible]

۸۱۷ تا حد و نقطه اختلاجات کند بدو او احاطه کند و گاه تبدیل یابد بافته ثقیل
و گاه بیافته عضلانی و آنجا که مرکب باشد از طبقات چند طبقه ملتحم او تبدیل یابد بعضی
به بافته غضروفی یا استخوانی و گاه حاصل کنند نسج شبیه به بافته صفاقی و دیده شده است
شبیه کلیه یا صفاق و علامات این امراض که در کتب نوشته اند که اغلب شناخته
نشوند مگر بعد از کشف بدن و عمده آنها علامات تامه باشد که بروز نماید از
فشار با آلت رئیسه چنانچه گاه او در جنب باشد عسر التنفس عارض شده صداع
قی کند و اصوات ریه ضعیف یا گاه نوشته و صدا شنیده نشود بصدای بعض
ملکه برونکی و جمیع علاماتی که اندر ریزش آب به جنب حاصل شود و آنجا که گاه او در کیسه
قلب باشد نفس تنگ نبض یا ضعیف و خفقان قلب مسلم و غشی و تشنج روی
و هم چنین علامات فشار بر دماغ عارض شود چون گاه او در مشیمه دماغ گرفته به
تفصیل بیخواب و اختلاج معموره در این امراض هیچ وجه عارض نشود
در صفاق دماغ و کیسه قلب نخاع ضعیف و لکن بزودی ساید بیان می کنند
که هلاکت زیاده از حال وجع شدید در کتب این ترشح ملحقه اند چون مقدار زیاد
از خون که در صفاق ملحق تغییر و ملتحم یافته شده آنجا که مقدار خون زیاده
زیاده به اخلاط زیاده و رفع سیاه تغییر یافته بنقص ضعیف گشته که در چند ساعت مریض بهلاکت
رسد معلومات کما ان مقدار خون محض زیاد باشد جمیع علاماتی که در عموم نزف الدم
بیان شد موجود روی خواهد و لکن این علامات دیده نشود مگر در وقتی که بسبب

۸۱۸ نزف الدم یا ریزش خون عروق شریانی یا شعریه که نزف الدم صفاقی هم می گویند یا نزف الدم خونابه
و از زبلکه مذکور شد تشخیص این امراض بسیار مشکل است تا کنون هیچ علامتی بدست نیامده است
که تمیز دهیم ریزش خون را در جنب و کیسه قلب و صفاق بطن ؛

تقدمة المعرفة — این امراض عموما پر خطر است ؛

اسباب — این امراض بسیار مبهم است و انصبابات در صفاق هیچ تمیز
ما هیچ گفته و گاه ادراک وجع در آنها دیده شده و گاهی بواسطه ترشح ریزش خون
در صفاق مفاصل دیده شده است و لی اشخاصی که مبتلا بود القیقه نزف الدم شده باشند
گشته اند که هر چه ... یا چند مفاصل آنها وجع شدید عارض گشته جراحی کند
با جمیع علاماتی که دلیل ... بر ... در کیسه مفصل که بعد از چند روز در اطراف آن
مفاصل کبود گشته و مفصل ... بعد از یک یا دو هفته
کرده آن مانند نزف الدم مفصلی گویند ؛

در نزف الدم صفاق دماغ یا سکته مشیمه — عبارت است از ریزش خون در
مشیمه دماغ یا در عنق نخاع تحت مشیمه یا در بطون دماغ ؛

تشریح مرضی — مدتی معتقد بودند بر آن که ممکن است ریزش خون
در ما بین ام الرقیقه و طبقه خارجی مشیمه و لکن ... اول کسی که این غلط
رد کرد ... که ریزش خون ... وقت ... سر ... که مجدد ...
... منتشر ... در ... دماغ و سطح ... آنها ...

۱۱۹ خون مترشحه مختلف است از چهار گرم تا هزار گرم و [illegible] مقدار او صد و پنجاه گرم است [illegible]
صاحب [illegible] خون رقیق است و اما چون مدتی گذشت خون مترشحه غلیظ
کرده و چون مریض چهار روز یا پنج روز زنده باشد خون مایع غلیظ شده و [illegible]
[illegible] غشاء کاذب و این غشاء کاذب شبیه است با غشیه [illegible]
[illegible] ملتصق گشته با طبقه خارجی مشیمه که در چنین [illegible] از
خون مترشحه مختلط گشته با غشاء مشیمه و باین واسطه گشته تا کنون منعقده
ترشح خون مابین ام الجافیه و مشیمه شده [illegible] و این غشاء کاذب چون [illegible]
باشد که تا [illegible] و سطح [illegible] او مخلوط گشته عروق [illegible]
در او [illegible] و بواسطه او خون منعقد جذب گشته و اما [illegible] از اوقات در
این غشاء علقی [illegible] خون از او ترشح گشته و باین واسطه [illegible]
لخته دیگر از این [illegible] خون منعقد [illegible] شده و خون منعقده [illegible] و خون
رقیق چون طول کشد که مریض هلاک نگشته جمیع اینها جذب شده
باقی نماند مگر غشاء کاذب شبیه به صفاق [illegible] واسطه [illegible]
و اما دیده شده است عروق او بواسطه پاره شدن [illegible] معهود دماغ
و بیاید [illegible] دماغ و این نوع از نزف الدم که تا [illegible]
[illegible] در [illegible] مشیمه و فشار بر دماغ البته [illegible] کم خون مترشحه است
که [illegible] دماغ [illegible] فرو رونده [illegible] در [illegible] این علامت دیده
[illegible]

۱۲۰ نشود بدان که چون [illegible] ملتصق گشته اند در دماغ [illegible]
نباید [illegible] عظام سر [illegible] ام الجافیه از [illegible] چون [illegible]
[illegible] از علامات [illegible] که [illegible] نزف الدم در او
[illegible] علامات تشریح مانند نزف الدم صفحات است

علامات و تشخیص [illegible] اوقات قبل از [illegible] صداع [illegible] مقدمه
[illegible] صداع و دوار و [illegible] بعد [illegible] اوقات [illegible]
شدت و ضعف علامات البته [illegible] زیادی و کمی خون مترشحه [illegible] ابتدا [illegible]
صداع و [illegible] عارض شده [illegible]
[illegible] ضعف و تمدد در اطراف [illegible] این ضعف [illegible]
[illegible] شدت [illegible] فالج [illegible]
رسد [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] مرتبه خون [illegible]
الدم [illegible] فالج [illegible]
[illegible] سکته [illegible] خون [illegible]
[illegible] فالج در اطراف عارض گشته [illegible] دیده [illegible]
[illegible] خون در [illegible] مشیمه [illegible]

۸۲۱ حرکت منفعل خون در مشیمه و در میان رطوبت دماغ و کثافت خلع روی بهم رسیده میگردد اضافه
در زیر شوق خون در بسطه بهره شدن تحرک لبع و متصل دریافت ریزش خون و دفعتاً خارج
کشده و لاسبت و اعضا در هر دو صورت عارض شوند و لیکن اینجا که در زیر شش و
در جوف مشیمه لبع مرض بهم رسانیده کنند با صداع و تشنج زبان و کمی دید یا نزول
متورم شدن مشیمه را از خارج منفعل غشاء کاذب اطراف خون منعقد و
حال آنکه در زیر ریزش خون به تحت مشیمه مرض بهم رسانیده باشد کمی و تشنج و رفع
حرارت صورت ؛

دوام و انجام مرض — دوام این مرض بسیار مختلف است که از چند دقیقه
مریض را هلاک میرساند غالباً اول از چهار تا پنج روز میباشد که تا چند ماه
حیات باقی میماند و بسیار بندرت مریض شفا یابد عموماً خطر مرض نسبت بمقدار
خون ریخته و محل او است چنانکه نزف الدم تحت مشیمه هرگز از هشت
روز نمیگذرد و حال آنکه نزف الدم جوف مشیمه باشد که تا چند ماه دوام کند
و در این نوع اخیر قابل شفا است بر خلاف اول در اطفال رفتار مرض
یا بطور حاد است یا بطور مزمن در صورت اول حالت متصل عارض شده از
ابتدای مرض ظاهر میکند با تشنج در چشمها و بو بر جول لبه دزدکها و صحت بعد
عارض شده مثل لقوه و فلج تشنجات و هر چه قریب مرگ شد شدت تشنج بیشتر
کشده اگرچه حس جلد قدری کمتر شود لا هرگز فلج عارض نگردد بر خلاف
مردمان بزرگ

۸۲۲ مردمان بزرگ که اگرچه رفتار مرض بسیار بطی است و لا عروق مزمنه بطول
مرض و تحلیل است لهذا ترکیب او کشف و حفظ رفات الربیه ظاهر از آثار مرض شفاء شود به
حالت ... در این صورت علامات شبیه است بادام الصبیان که بعد ذکر خواهیم نمود ؛

تشخیص — تشخیص این بسیار مشکل است اینجا که دفعتاً عارض شود و همیشه او
با اشتداد و بعد علامات تمیز دادن او را از سکته دماغی که غیر شدید باشد و شدید به
بیان فرا اینجا تمیز دادن او را از ورم شدن دماغ البته عروق تکده
از ابتدا و یا قاعده که علامات عمده تنها کم شدن و شدت یا تشنج
و فلج ما به تمیز حالت این مرض میشوند و از برای تمیز حالت موضع مرض
که تعریفاً محال است نزف الدم مشیمه که غالباً ظاهر میکند و بلغم کمتر از
کمتر شیوع دماغی تنها صدمه دوسبطه وجع شدید در محل قمحدوه و فقدان
یا اختلال سر تعقیب که شدت تمام در حرکت عضلات و پشت و کمر
بدون آنکه تغییری در قوه حس است ظاهر رسد و حال آنکه فلج خفیف یا ...
در حرکات ظاهر رسد ؛

تشریح المرضیه — در زیرنست بسیار خلاف است نزد مصنفین او را
شدیدتر از سکته دماغی میدانند و لا است که مثل کیسه ... در بسطه آنچه دیده شده
لیکن غشاء کاذب در جوف مشیمه و لادون تکوین غشاء کاذب در زیر
تحت مشیمه دیده نشده است و از آن گفت که این نوع از مرض هیچ وقت

۸۲۳ ملتهب شده شکسته گشت ❖

سبب — زیادتی مادهٔ لطیفه مجتمع نمی‌شود جایی مخصوص و عارض می‌شود
در جمیع سن و لیکن بیشتر اطفال را است که سبب ضعف اطفال در وقت وضع حمل
ملتفت بیشتر روی دهد در سن پیری و در جوانی و در فصل بهار ملتفت گشته اند [illegible]
سیتون دماغی که بالذات عارض گشته و عارض گشته از [illegible] گشتن خون Congestion.
وریدی است آنکه یا از [illegible] لطیفه یا و دماغ عارض شده گشته شد که
عارض گشته بدون سبب واضح ❖

علاج — مانند آن است که در سکته دماغی بیان شد ❖

در انتهای جلدی یا عرق خونی — در کتب مذکوره ملاحظات چندی که ظاهر می‌شود
نزف هم است که از جلد [illegible] عارض که عرق خون ترشح گشته و ظاهر است
که ترشح خون از جمیع سطح جلد است و از جلد و موضعی جزو از [illegible] و از آب
بروز آن در موضعی از جلد است که سفید و نازک و غالباً پوشیده از عرق است
مانند سر و [illegible] زیر بغل و ما بین انگشتان یا و طرفین بینی و [illegible]
در اول اثر آن [illegible] قدیم ❖

علامات و [illegible] — بدون آنکه مقدمه روی دهد جوش قطرات
خون در یک موضع از جلد ترشح نماید که چون پاک گشته هیچ تغییری در لون و
[illegible] گشته هر [illegible] ابتدا موضع قرمز و متورم و موجع گشته
که پاره از

۸۲۴ که پاره از ترشح خون بر طرف گشتن و دوام این مرض بسیار کم است که اغلب در چند
ساعت رفع گشته و مقدار خون نیز بسیار کم است مگر چند قطره که در جمیع جلد
و هیچ وقت ملتهب نمی‌گشته ولی [illegible] مرض بسیار است [illegible] Anémie.
[illegible] و چون اعراضات این مرض همراه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ❖

تشخیص — این مرض بسیار آسان است چون [illegible] که در موضع
[illegible] قرمز رنگ نمایید یا بشد که مشتبه با این مرض
گشته ولی بنا بر ملاحظه و دقت رفع اشتباه می‌گشته ❖

تقدمة المعرفه — خطری ندارد مگر آنکه ترشح خون در سطح زیادی از جلد بوده و یا آنکه
نسبتاً بیشتر بوده [illegible] شده ❖

سبب — عارض گشته اغلب اوقات در زنان جوان و همراه گشته
باشد [illegible] و علت او اغلب اوقات عارض گشته از زیادتی خون و گاه از
[illegible] مانند خوف شدید و ترس زیاد ❖

علاج — چون مرض است خفیف اغلب علاج موضعی لازم ندارد و باید رفع سبب
کوشید [illegible] که سبب غلبه دم باشد [illegible] و چون بدل [illegible] رفع [illegible]
[illegible]
[illegible]

۸۲۵ که نشر خون از جدار سلیه باشد که موجب ضعف مریض گشته چیزی نرسد بموضع انتزاع

در اقسام سکته یعنی در نزف الدموی آلی — آنجا که خون نشر نماید

در جرم آلات نامیده میشوند سکته اگر چه قدما این لفظ را استعمال میکردند

برای مجموع ابتدای هر مرضی که بلا واسطه موجب هلاکت میگشت و به سبب [illegible] شد

برای هر علت دماغی که آلتوش بواسطه فاقد شدن حس و حرکت در یک آن

چنانچه عضو فقداً گاه و بعضی از مصنفین استعمال کرده اند و اما که برای مجموع نشر خون در

جرم دماغ امروز این لفظ استعمال مخصوص برای مجموع نشر خون نفساً در جرم

که باشد و هیچ عضوی از بدن نیست که مستعد بدان مرض نگشته باشد ولیکن

روز بیشتر در دماغ و در ریه است بعد از او جلد و غشاء [illegible] تحت جلد و خصیات

حیات مهم است و جفت و کبد و طحال و [illegible] رحم و کلیتین و قلب [illegible]

در هر عضوی که خون نشر کند لا بد ابتداء خاصه از بافت که مرکب اند [illegible]

متفرق میسازد و این رطوبت در حقیقت یک اثر عادی [illegible] که موجب

بعض تغییرات [illegible] آن آلت [illegible] این خون [illegible]

محذوب میگشت و بعض تغییرات آلتی [illegible] که بعد مذکور خواهیم نمود

و آن محل از آلت که خون در آنجا نشر نموده و بعد خاصه [illegible] متفرق

ره کم کم محض اعمال برای [illegible] آمدن میگشت که نیز [illegible] مذکور

خواهد شد ÷

۸۲۶ **در نزف الدم دماغی** — سکته دماغی عبارت از نشر شدن مقداری از خون

در جرم دماغ و فاقد گشتن دفعتاً کلی و یا کمال شعور و حس و حرکت در یک یا چند

موضع بدن با در حین حیات ÷

تاریخ مرض — اگر چه از قدیم اطبا این مرض را شناخته و علامات و رفتار او را

بطوریکه مذکور کرده اند [illegible] از تشریح مرضی [illegible]

و بالکل از امراض دماغی مشتبه [illegible] و اول [illegible] این مرض

بواسطه [illegible] طبیب [illegible] که موضع مرض و علامات مخصوصه او را

در حین حیات [illegible] بعد از او معاصرین [illegible] که به طور [illegible]

علامات و تغییرات [illegible] در این مرض [illegible] شده ÷

تشریح مرضی — وقتی که مقداری از خون در جرم دماغ [illegible]

[illegible] جمیع جرم دماغ [illegible] مستعد [illegible]

[illegible] آن قطعه [illegible]

[illegible] مرکز [illegible] دماغ [illegible] قطعه [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] سطح دماغ [illegible]

[illegible] قطعات [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] خون [illegible] تغییرات [illegible]

[illegible] از ابتدای مرض [illegible]

۸۲۷ هنگام مرگ گذشته است الا آنکه بعضی در سه یا چهار روز اول حاصل دیده شده و خون
منجمد غلیظ و سیاه و نرم و مخلوط است با بعضی از قطعات دماغ که نرم شده
باشند مقدار خون منجمد از یک مثقال تا ده مثقال و گاه تا بیست
مثقال یا بعد از روز ششم تا هشتم حجم خون منعقد کم گشته و آنچه زیاد گفته
لون سیاهش کمتر شده و رطوبت مجذوب [illegible] دماغ گفته و روز یازدهم
دهم خون منعقد بعضی سیاه [illegible] قرمز رنگ بلکه سفید نیز بعلاوه [illegible]
اطراف ملتصق بجرم دماغ گفته و آنکه در میان مقدار از رطوبت زرد رنگ
شاهد گفته بالاخره بعد از مدت زیادی که مختلف است [illegible] خون منعقد
بکلی مفقود گشته و هرچند مریض [illegible] و مقدار خون منجمد کمتر باشد جذب
شدنش زودتر می‌باشد احتمال [illegible] در آفات که [illegible] خون منجمد [illegible]
بعد از آنکه عروق [illegible] دماغ بیمار کم می‌باشد [illegible] دیده
که خون منعقد [illegible] شده [illegible] از یک طبقه از خون سیاه [illegible] آنکه
در سه یا چهار روز اول [illegible] گفته و این دلیل بر آن است
که [illegible] مکرر شده است که [illegible]
[illegible] سه یا چهار روز [illegible] کشیده است [illegible]
[illegible] در [illegible] نظر می‌آید [illegible]
باشد [illegible] گفته که اطراف [illegible] بدون [illegible]
و بیرون باشند

۸۲۸ و بیرون [illegible] و خون در میان آب [illegible] عوض گشته بعضی قطعات
[illegible] در میان آب [illegible] و [illegible] فقط از یک سمت بجرم دماغ
متصل [illegible] الام [illegible] مقدار خون منجمد [illegible] شکلش [illegible]
گرده [illegible] که [illegible] از بطون دماغ یا بعض [illegible]
[illegible] و اطراف [illegible] از [illegible] صحیح و بیرون و
[illegible] و نرم می‌شود [illegible] این خون قرمز [illegible] بزرگ
گشته و تا روز پانزدهم یا [illegible] بر یک روز بروز زیاد گشته و از روز بیستم
[illegible] قرمز رنگ و نرم و [illegible] زیاد در اطراف [illegible]
که بتدریج [illegible] را پیدا کند [illegible] و
و آنچه [illegible] و در میان این کیسه یک رطوبت زرد رنگ
[illegible] گفته که خون منعقد نرم [illegible] جذب شدنش را سهل کند [illegible]
این کیسه بتدریج [illegible] گشته و باشد که [illegible] متصل و
ملتصق گشته [illegible] آید [illegible] گفته [illegible]
[illegible] الام و باشد که معتقد [illegible] که تا شانزده [illegible]
[illegible] شده [illegible] که [illegible] یک مرتبه [illegible]
شده باشند بلکه [illegible] بتدریج است و از صفات [illegible]
[illegible] آن [illegible] که [illegible] گفته

۸۲۹ که شرائین دماغ ممتلی شده اند بخلاف عروقی که در قاعده دماغ و در جمیع منافذ
و اکثر آن پاره پاره شده و از این تغییر و از نزول زیاده شرائین دماغ چنان
معلوم می‌شود که سبب این مرض لابد پاره شدن این عروق است
و لیکن تا کنون هیچ [illegible] در عروق دماغ دیده نشده است
در سکته است که نامیده می‌شود سکته شعری یا سکته نشری و بروز می‌نماید در
حالی [illegible] در مرکز دماغ و [illegible] و بسط نقاط متعدد و جیب
در جرم دماغ [illegible] ذرات دماغی قطرات سیاله [illegible] خون منبسط شده
شده اند که جرم دماغ شبیه می‌گردد به توت فرنگی و ناچار نیست که این نوع از مرض همراه سکته

اسبات :

علامات آنکه اسبات بعد از رفع و [illegible] مقدمه است در یک [illegible] از [illegible]
مثل کل علامات سکته [illegible] نقل و صداع و ادرار و طنین و دوار [illegible] و کم شدن
شامه و حس و [illegible] حرکت [illegible] که دلیل اند بر [illegible] بدفع عملیات
مخصوصه سکته دماغی [illegible] اختلاف [illegible] و مقدار خون [illegible] مقدار
خون زیاد و [illegible] در مرکز دماغ [illegible] مریض [illegible] برق زده
[illegible] شده حرکت و حس او [illegible] نفس [illegible]
و قطع گشته [illegible] و ادرار بدون خواهش [illegible]
[illegible] که در [illegible] هم [illegible] اسبات [illegible]

اوزو [illegible]

۸۳۰ اوزو [illegible] تا چند ساعت حیات باقی ماند و به مرض هلاکت رسد بدون آنکه خفقان
در علامات ظاهر شود و [illegible] اسبات [illegible] مذکور نیست که مریض
بطور مذکور به یکدفعه حس و حرکت و شعور [illegible] تنفس بطی و نبض عریض و
بسیار بطیء ظاهر شود در [illegible] این مرض جمیع اعضا از حس و حرکت [illegible] بلکه
[illegible] از یک سمت فقط [illegible] شعور [illegible] گشته و باشد [illegible]
[illegible] زیاد [illegible] که بعد از چند ساعت یا بعد از
[illegible] حس و شعور [illegible] کننده در [illegible] فقط
[illegible] ظاهر [illegible] اگر مریض در حالت [illegible] باشد [illegible]
کننده جمیع [illegible] مفلوج [illegible] که [illegible]
[illegible] از اطراف عالیه یا سافله و یا یک سمت [illegible]
[illegible] و باشد که چون مریض در [illegible] مبتلا به سکته دماغی گردد [illegible] بیدار [illegible]
و [illegible] که [illegible] و چون بیدار شود [illegible] از بستر بیرون
آید [illegible] که [illegible] مفلوج [illegible] صورت اثر [illegible] سکته
دماغی [illegible] شدن حرکت و [illegible] حس [illegible] جزء از بدن
است که [illegible] حرکت کننده که [illegible] از اطراف [illegible]
[illegible] جسم [illegible] و [illegible] در اطراف عالیه [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] گوشه لب کشیده [illegible] و [illegible]

۸۳۱ گاه مشاهده نکرده‌ام مگر در وقت خندیدن و حرکت دهان و لب کشیده گشته
لب بستن بشدت رنج فزون ندارد که در سکته‌های شدیده باشد که هیچ حرکت نگردد
و حال آنکه در بعضی از سکته‌های خفیف بسیار نمایان باشد و هم چنین است فلج
زبان در فلج زبان چون آن را بقوه از دهان بیرون آورد نقطه او مایل بطرف
سمت مفلوج بود و دلیل بر آن آنست که چون عضله محرکه زبان از
طرف مفلوج نیز فلج بهم رسید لهذا زبان را بقوه از دهان بیرون نمی‌تواند آورد
مگر بواسطه حرکت عضله محرکه زبان از طرف سالم و این عضله که مقاومی
متر از طرف دیگر ندارد قاعده زبان را بسمت خود کشد و باین جهت نقطه او
مایل بسمت دیگر گردد فلج جفنین و عضلات چشم بسیار نادر است و هم چنین است
فلج عضلات حلقوم که در این صورت صوت خفا گردد و باشد که فلج سرایت
کند بعضلات مثانه باعث از کار افتادن شدن و اغلب مفلوج
شدن مستقیم و مثانه که گاه ادرار دشوار جمع گشته و گاه بدون اراده
ادرار و براز بیرون خارج گردد فقدان قوه حاسه محدود است بعضو مفلوج
گاه حس فلج در عضو بهم رسد و یا آنکه حس بکلی فانی گشته و بندرت
دیده شده است که فقدان حس بیشتر از فقدان حرکت بوده است و فقدان حس گاه
بکلی است که اگر ورم هم در عضو بهم رسد هیچ وجع احساس نکند و
سایر قوی نیز باشد که تغییر بهم رسد که گاه بالمره بکلی فانی گشته و اما

فقدان

۸۳۲ فقدان بالمره محدود بیک سمت است و این فقدان بالمره یا در همان طرف سکته است
و یا در سمت مقابل و هم چنین باشد که قوه شامه و بسیاری از مفلوجین تمام طعم
و هم چنین است قوه سامعه و ذائقه که بعضی از ایشان نتوانند ادراک
طعم کنند و علامات مذکوره بشدت و ضعف شان نسبت بقوت و زیاده و کمی خون
مترشحه بعضی از معلمین بر آنند که علامات اختلاف بهم میرسانند از جهت
محل انصباب دم که در تمیز تشخیص محل آن بهم رسید و علامات
سکته در اطفال تازه متولد شده باشد که بطور مذکور بود و اطوار اختلاجات
رفتار مریض در بستان بطور محفوظ است که فلج یا ضعیف بیش بسیار کم است خفقان
مریض بی حرکت باشد بعضی از ایشان مضطرب و برخی مبتلا به تشنجات
گشته اغلب بواسطه اختناق بهلاکت رسیده ؛

رفتار و انتهای مرض؛ تا بحال معلوم گشته از آن جهت از مریض که خود
در ضمن سکته مبتلا بهلاکت می‌گردند و آنکه رفتار مرض باید از جهت
باشد مثل ملتئم یا بقا یا هلاکت در صورت التئام چنانچه به کلی در جه
بشدت رسیده و فعتاً و چه بتدریج در ابتدا مریض رجعت بعضی
کمالات طبیعی و تجدید اشتها رجعت کند آنکه مقدار خون مترشح زیاد
بود تا چند هفته همان علامات کماکان و یک روز نیز هم و بعد از چند
هفته یا چند ماه قوه حاسه که ضعیف یا فانی شده بود بتدریج

٨٤٣ رجعت کننده مریض بدین سبب تکلم نماید و لیکن صورت بیند تا رفع شده بعد اطراف
سافله بحرکت آمده و بعد از او اطراف عالیه و قبل از رجعت [illegible] حس [illegible]
اطراف بهم رسد و [illegible] که [illegible] شعار [illegible] حس [illegible] بعد از
[illegible] و این هم [illegible] جوان و [illegible] دیده شده است که با وجود
رجعت و [illegible] دایم العمر خانه [illegible] بماند و [illegible]
خلاف این مشاهده شده است و [illegible] از [illegible] گذشته باشد مریض همیشه
[illegible] که حرکت [illegible] اطراف سافله بهم رسیده [illegible]
گشته و اطراف عالیه که کمتر حرکت آید [illegible] در حالت [illegible] و
[illegible] و [illegible] در [illegible] بهم رسیده [illegible] ملتمس [illegible]
لون او [illegible] بالاجزه [illegible] حرکت [illegible] مفاصل [illegible] ملتصق
و [illegible] اشتهای [illegible] و [illegible] رجعت [illegible] که در [illegible] ضعف [illegible]
حافظه بهم رسد و [illegible] اتفاقات گذشته [illegible] آورند و حال آنکه
خبرهای تازه [illegible] آن فراموش کنند و بعضی [illegible] که یک جزء
از کلام [illegible] فراموش کنند [illegible] ضعیف یا [illegible] و بعضی [illegible]
طفولیت رجعت [illegible] بدون [illegible] گریه کنند و مبتلا بجنون [illegible]
شده بواسطه سکته تازه یا نرم شدن دماغ و یا بمرض دیگر [illegible]
رسند [illegible] برآنست که [illegible] مریض که بعد از سکته زنده [illegible]
شده [illegible]

٨٤٤ شدت [illegible] آنها [illegible] نرم شدن دماغ [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] اشتهای [illegible] تا هشتم بمیرند بدون آنکه
شعور [illegible] در [illegible] و رجعت نماید و [illegible] فاصله [illegible]
و [illegible] با شتداد [illegible] خفیف [illegible] مردم [illegible] حرکت
[illegible] و [illegible] در وقت [illegible] آمدن نفس و [illegible]
[illegible] بالاجزا [illegible] خارج [illegible] و صغیر [illegible]
[illegible] صورت [illegible] دندان [illegible] شده [illegible] بلع [illegible]
[illegible] بدون اراده و دفع [illegible] بالاخره [illegible]

اما عود — [illegible] این مرض [illegible] است که [illegible] اشتهای [illegible] از سکته او
[illegible] که بواسطه سکته دیگر [illegible]
و [illegible] سکته [illegible] قبل از [illegible] علامات [illegible] سکته اول [illegible]
رفع شدن [illegible] و [illegible] فاصله [illegible] سکته
چند [illegible] و [illegible] سکته [illegible]
[illegible] و در [illegible] سکته اول [illegible] که بر خلاف [illegible]

ترکیبات رفع — سکته و [illegible] با [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن نرم شدن اطراف [illegible]
است و از علامات مخصوصه او [illegible] در [illegible]

۸۳۵ کرده که حد دو بود و تمدد و تشنج موضع در اطراف مفلوج ظاهر شود که
متوالی گردد با ضعف نبض و رنج و حمی عارض گشته و در فصول مزمن دیده شود
بهلاکت رسد و دلیل فرط رطوبت در بطون دماغ یا در فضای تحت مشیمه تشنج کند
و صورت بروز علامات فشار بر دماغ گردد و بندرت مرض لقوه
یا ورم مشیمه و از ترکیبات خارج دماغ اسهال و ذات الریه و التهاب
در مجرای ترشح صفراوی هاست

اما تشخیص — ۳ ملاحظه باید نمود اول تشخیص صحیح مرض دوم
تعیین محل او سیم ترکیبات او اما مرضی که با سکته مشتبه گردد به نرم شدن
دماغ و میل دم به دماغ و سکته مشیمه است بعد تشخیص او را از نرم شدن
دماغ بیان خواهیم نمود و تشخیص او از میل دم به دماغ بواسطه رفتار و دوام
مرض است که در میل دم به دماغ علامات عمده در چند دقیقه یا در چند
ساعت ظاهر و برطرف شوند و حال آنکه در سکته دوام مرض طول و شدت بیشتر
کامل است و تشخیص او با سکته مشیمه مشکل تر است اینکه سکته مشیمه بواسطه
پاره شدن وریدی بود که خون زیاد دفعتاً ریزش نماید و فشار بر دماغ
دهد تشخیص این محال است اگرچه عقیده بوده هر آن وقت که در این
صورت ممکن است تشخیص این دو مرض با اینکه در سکته مشیمه صورت
تمدد اطراف گردد و حال آنکه در سکته اینعلامت بروز نکند مگر بعد از نرم شدن

الاطراف

الاطراف محل سکته و اینکه رفتار سکته مشیمه بتدریج بود که فلج و سایر علامات ۸۳۶
فشار در دماغ کم کم بشدت نمایند انقباض و فلج بطور تدریج آید نه
روزی که و روزی بشدت ظاهر شود و حال آنکه در سکته دماغی این علامات دفعت
و صفت ملاحظه نگردد اما بعد ازاینکه آشکار شد که سکته عصبانی بود یعنی آنکه مریض
رسد بواسطه بروز جمیع علامات سکته بدون آنکه هیچ علت از ریزش
خون و غیره در دماغ مشاهده گردد اما این سکته عصبانی کمتر بروز کند
که طبیب باید از نظر دور نکند و از امراض خارجه دماغ که با سکته مشتبه
گردد بیان می کنیم مستی و غش و اختناق و پاره شدن انورسما که
بعد در مبحث خود بیان خواهیم شد اما از برای تمیز دادن محل سکته
باید محل فلج را به نظر آورد که محل سکته بدانیم که در مقابل طرف مفلوج
است و این بواسطه تقاطع الیاف عصبانی است که از ناحیه [illegible] طرف
الی الطرف چپ دماغ میروند و بر عکس اگرچه ملتفت باید شد که محل
تواند بود که محل نزف الدم که در چه نقطه از نیم کره است معین نمود و اما
الی الجمع تشخیص محل است و گفته اند که چون محل نزف الدم در دماغ [illegible]
بود نزول آب سیاه و غثیان عارض گشته و [illegible] برطرف شود
و اما حرکت برقرار نماند [illegible] نعوظ ظاهر شود و حرکت
بدون ارادی و غیر منظم باشد و اینکه نزف الدم در یک طرف [illegible]

۸۳۷ دماغ باشد و همراه کند با نزف الدم در جرم دماغ کوچک از طرف چپ
فلج عارض گردد در طرف چپ بدن یعنی در سمت مخالف نزف الدم دماغ
و بر عکس و چون ریزش خون در قطعه وسطی دماغ کوچک باشد فلج در هر دو
بدن عارض گردد و در غالب مریض رو بهلاکت رسد و این قول بواسطه
در نصف ... است اما که محل نزف الدم در برآمده گاه دماغ بود فلج عام
دفعتاً عارض گردد که متعاقب گردد به ... ... و بدن
گردد ... و اگر نزف الدم در ... از برآمده ... حلقه
بود فلج هم در ... از بدن خواهد بود ۞

تقدمة المعرفة — مرض ... که یک ثلث یا یک ربع
مرض در سکته اول بهلاکت رسند و الباقی که در سکته اول نمیرند اغلب
عاجز باشند تا آنکه بجمله دیگر یا بواسطه نرم شدن دماغ هلاک شوند
خطر مرض بیشتر گردد هر چند جمله ... گردد ... و تقدمة المعرفة
گردد با ... علامات و ترکیبات مرض و سن و مزاج مریض ...
اغمای زیاد و ... حرکت الاطراف و ... و ... و تغییر
سرعت نبض و ... دلیل بر ... اند و همچنین است چون
... سه یا چهار روز ... سرعت نبض و حرارت جلد
دلیل اند که مرض ... گشته است یا نرم شدن الاطراف ... سکته و همراهی
با ...

۸۳۸ باشد اطراف و شعور بعد بر گردد هر چند بیشتر باشد خطر مرض بیشتر گردد و هیچ ...
خطر مرض زیاد است در ... ... مرض و پر خون ۞

سبب — عارض گردد در جمیع سنهای ... از ... سالگی
اغلب ... در مردان است اگرچه در جمیع امراض ...
در اشخاص فربه و پر خون که ... و گردن کوتاه ...
مستعد اند هنگام هضم غذا و ...
...
...
...
...
از ...
تغییر هوا و ... آب ... گرم یا آب ... سرد و ... شدن نزف الدم ...

علاج — در سکته باید رفع زیادتی خون ...
خون ... فصد ...
و مزاج او و حالت نبض و ...
از بریدن شریان شقیقه و ... فصد ...
... در کف و اطراف ...

۸۳۹ و زیر کتف و هم چنین است که کتف خود را از [illegible] بینی و بسط شده باز بالای ملتقی
دو باله [illegible] خون بدماغ زیاد غلبه [illegible] است که زانو را با اطراف [illegible] حلقه اندازد
[illegible] خون را بطور [illegible] تا قطع [illegible] با تیغ [illegible] خارج کنند از [illegible]
[illegible] که در ابتدا [illegible] و [illegible] بیندازند و چون یکی از آنها بیفتد
دیگر بجای او بیندازند [illegible] مانند [illegible]
و مقعده [illegible] در این [illegible] و قتیکه [illegible] سکته [illegible]
الدم [illegible] و [illegible] که [illegible] ارز [illegible] نکنند و بعد [illegible]
[illegible] کتف خون [illegible] مانند [illegible] سکته بسیار شدید [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] در این صورت باید [illegible]
[illegible] و [illegible] دل و [illegible]
[illegible] و [illegible] کتف و [illegible] آن وقت [illegible]
کنند [illegible] اخراج دم که در ابتدا خون [illegible] خارج کنند و [illegible]
خارج [illegible] اگر چه [illegible] چندان ضعیف نیست و [illegible]
بر اخراج خون [illegible] در این صورت بر طبیب لازم است که [illegible]
نماید [illegible] خون [illegible] کنند و [illegible] آن وقت [illegible]
مصلحت [illegible] بعد از اخراج دم [illegible] باید [illegible]
مانند [illegible] دل [illegible] اطراف و استعمال [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible]

۸۴۰ رگ و حقنه لیفی خوشتر شان می آید که مسهلات قوی استعمال کنند و [illegible] مقی
دهند و اما [illegible] معلوم است که مریض را پرهیز کامل باید [illegible]
مبرد [illegible] و آرام گذاشته و اسباب [illegible] و [illegible]
[illegible] حار و [illegible] پوشیده باشد و در [illegible] باشد که [illegible]
تکیه دهد و چون حالت [illegible] رو به [illegible] گذارد و [illegible] تا هشت [illegible]
بنا باید او را از پرهیز بیرون آورد زیرا که ترکیبات دماغی در این وقت عارض
شوند و چون علامات [illegible] دماغ [illegible] کنند [illegible] باره [illegible]
باخراج دم و استعمال مسهلات رگ و حقنه و [illegible] از قبیل [illegible]
در اطراف و پشت کتف و داغ بازو و [illegible] روغن [illegible]
[illegible] شقیقه و [illegible] بمقدار [illegible] برای [illegible]
چون [illegible] کنند [illegible] دهند و در [illegible]
لازم است [illegible] که [illegible]
بطور است که در [illegible] بیان [illegible] سکته
و آنچه تا کنون [illegible] شده است [illegible] که در [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] بسیار معروف است
حصر سکته [illegible] تا کنون [illegible] از شش تا هفت [illegible]

ملقطه نخاعی ؛

تشریح مرضی — ملقطه گویند یک یا چند ریزش خون در مرکز نخاع تغییر در ماده اصلی
و باشد که حجم نخاع را پاره کرده رسیده باشد که در غشای نخاع یا در حروف حول نخاع و باشد که
حد حول دریا از طرفین نخاع و اغلب اوقات کل نخاع منتشر است و حجم
نخاع در اطراف سکته نرم گشته و کل آن تغییر یابد که در سکته دماغی مذکور شده
بد این جا نیز ملقطه گویند ؛

علامات — اغلب ابتدای مرض دفعتاً و بدون مقدمه است و گاه ابتدا
نماید به بروز وجع در یکی از نقاط فقار و حس حرکت کم و ضعف در اطراف
و چون خون ترشح کند فلج در عاران آن نقطه ظاهر شود چنانچه اگر ریزش
خون در محل حجز باشد فلج در اطراف سافله و مثانه و مستقیم ظاهر شود و چون در
محل عنق باشد اطراف عالیه مبتلا گردند و عضلات صدر از حرکت افتاده انتظام تنفس
صدر مختل گردد و کل از حرکت عاجز و با وجه عروق اسهال است
در دست و بالا برسد و اگر که ریزش خون در قطعه اعلای عنق باشد
عصب حجاب حاجز نیز مبتلا گردد و بواسطه ماننده شدن تنفس و حرکت
نکشتن خون مرگ فوری خواهد بود و چون ریزش خون محدود باشد
طرف از نخاع فلج هم در یک سمت از بدن بروز کند و باشد که محدود
عضو باشد و اما این فلج همیشه در همان سمت مقابل خواهد بود و چون
ظاهر

ظاهر شد فلج در آن سمت با طرف دیگر نیز نماید ؛

زنگاری و ورم و التهاب مرض — زنگاری مرض بسیار سریع است که اغلب از
اول چند روز بواسطه خفقان شخص هلاک است زیرا که بعضی از زخم شدن و خاتمه
رفتن عجز و بر ضعف مریض و فقط بسیار کرده ولیکن در کتاب تشریح مرض
طولانی گشته مریض را که شفا یافت ؛

تشخیص مرضی — بعد از این بیان خواهیم نمود چگونه تشخیص میدهیم این مرض
از نرم شدن نخاع و بواسطه عروق فلج در این مرض در ... و خون بدن
معین که در طرفین حاوی گشته و از عاران موضع معلول و تغییر ...
شده و تمیز میدهیم سکته نخاعی را از سکته دماغی چنانچه قبل از این مذکور گشت
در سکته دماغی ... گفته شد و فلج اغلب اوقات در یک سمت از بدن
بروز کند و چون عروق فلج در این مرض از یک سمت بدن ...
در تمام تشخیص ظاهر شد و چون ملقطه گفتیم که این فلج در صورت ... دارد
عقده و ... و بیان دیگر علامات سکته دلیل بر سر خون بر دماغ ... بروز
ننموده اند البته علت در نخاع خواهد بود ؛

مقدمة المعرفة — بسیار بد خطرات ؛

سبب — تا کنون شناخته نشده ؛

علاج — مانند آن است که در سکته دماغی گفته شد و فلج حجامت زیاد بر

۸۴۳ فقار و دو بسته ستبر ریه منع کننده عروق جراحات و غیره تقویت را که
در این مرض بر خون در عجز و غیره بروز میکنند ⁂
در ریزش خون در جرم ریه که سکته ریه نامیده‌اند — سکته ریه عبارتست
از ریختن خون دفعتاً در جرم ریه نه تنها بلکه در سکته دماغ و بعضی اعضای دیگر
را هم نامیده‌اند تعرف الالم جرم ریه ⁂
تاریخ مرض — مرضیست که تا زمان لائنک شناخته نشده بود و این مطلب را
اول کسی است که او را مشروحاً نگاشت و سایرین اگرچه مثال زیادی از آن ذکر نموده
و نگاشته‌اند ولی چیزی بر بیان لائنک نیفزوده‌اند ⁂
علامات تشریحی — جرم آنست در موضع معلول سیاه تیره گشته و چون آلت تیغ از آن گذشته
بافته ریه شناخته نشده فقط شی قطعه و عروق بزرگ که بافته شان نیز سیاه شده است
از میان این ماده سیاه عبور کننده و موضع سخت تا آنکه در گبد پشتی ریه
قرار و تا مقدار و دانه دانه است و از آن معلوم گشته که نشر خون نه همان در
لخت بلکه بحوف حبابهای ریه نیز ریخته و آنها را معلوط نموده است و چون
با انگشت فشار بر آلت دهیم خون سیاهی که قدری غلیظ شده باشد
خارج گشته و باید وسطه اغلب از معلین بر آن شده که نشر خون از اوعیه
است و تا امروز همه کس میداند که چون خون شریانی از حرکت بیفتد او را
تحرک شد که خواص خون وریدی را هم میرسد لهذا باید که خون منتشره از او
که ...

۸۴۴ در عروق بلکه سکته ریه عبارتست که جمیع یا بعض از یک قطعه ریه را فرا گرفته
بلکه مختلف دانه‌های کوچک است که بحجم یک فندق است تا یک تخم مرغ و بعد در
از یک تا سی در سطح ریه متفرق که بعضی از آنها نزدیک بسطح ریه و در قطعه
اسفل او واقع است و شاید که در هر دو ریه یک مرتبه بروز کند و شاید که چون مرگ
در او این مرض عارض شد صدمه خون منتشره در آن معلوم گشته یک جزء او غلیظ
باشد و حال آنکه جزء دیگرش رقیق گشته باشد که جرم ریه را پاره کرده و حرکت
نفخ و ضعف نموده مقداری از خون منتشره در حوف او گشته اگرچه تغیر یافته
سکته ریه در حول خون منتشره در جرم ریه در وقت تحلیل رفتن خون کم میرسد و آن
فهمیده شده است ولی مرکوز آن گشت که لون سیاه بتدریج بقرمز گشته بتدریج تغیر
شده و بعد از آن و جرم ریه بحالت طبیعی معاودت کند و هم شاهده گشته است
نشانه آن صحیح که بعد همه خون منتشره را تا آنکه کیسه سکته دماغ و بعض گفته
اند که ممکن است خون منتشره ترشح شده بیرون و در بسطه سعال خارج گشته
و محل او التیام یابد و هم ملفوظ شده است بعض علامات تا قرار شده و
بعضی بر آنند که اثر جراحتی که گاه در نقطه ریه مشاهده میکنند بواسطه این مرض
لیکن است و هم چاپ است و قرصهای سیاه مشاهده و لیکن این را اعتقاد تامی
نیست که در معیشت بسیار سمان فکر و نه شده چندان اعتباری ندارند ⁂
علامات در قارورة اشهار مرض — ⁂ — علامات این مرض است

مختلف است و باشد که مریض بعلت مفقود شخ که چون بواسطه مرض جاری از ریه

شخص بهلاکت رسد در آنِ یک یا چند ریزش خون می‌شود و گاهی که

جانی حیات هیچ علامتی از حصول و بروز آن پیدا نشود بلکه حالی اتفاق که مقدار

خون سرشته قدری زیاد بود حالی خفقان و عسر تنفس و وجع در صدر احساس

برفه روان [illegible] و چون خارج بواسطه قذف و [illegible] بر آن بلغمی است

که یکی از علامات مداومت و پر خطر این مرض نفث الدم است که بنحو صحیح

و بمقدار زیاد خارج شود که همراه کند با سرفه و خفقان و اضطراب

گاه مقدار خون محرقه بدر است که کاهی مریض او را قی کند که دفعتاً از دهان

و بینی خارج کند و این نفث الدم شدید عارض می‌شود و تکیه

ریه در وسعت زیادی ضخیم است و در این صورت پیش از آنکه خون

زیادی محرقه مریض بهلاکت رسد با بروز علامات اختناق و در بیشتر

بسیار قلیل و لیکن در این مرض بروز نفث الدم کمتر نیست که لذا [illegible]

بیانش خواهم کرد و شاید هم کمتر [illegible] در پنج یک مرض [illegible] مقدار

خون محرقه بسیار کم است اگرچه ضخامت ریه زیاد بود و چون این محرقه

سیاه تیره است برخلاف نفث الدم اصلی و غرض که خون محرقه قرمز

و مقدار خون سرشته در بیست و چهار ساعت از [illegible] مثقال

که چند روز یا چند هفته دوام کند و بعد [illegible] و الا که مقدار

سرشته

سرشته کم و متفرق در ریتین و در بعضی آفات بعد از سیح و قرح و جرب

مفهوم می‌شود ولی چون ریه در وسعت زیادی ضخامت پیدا کند که حجم خون

سرشته منعقده قلیل از ششها تا حدی منحط باشد بواسطه قرع صوت کدر و از سمع

معلوم می‌شود اصوات ریه و باشد که در هنگام اخراج نفس صوت دمی و

زنگ دار [illegible] در هیچ سطح [illegible] شده مسموع می‌شود با

آن علامات شدید در ضخامت ریه و چون مرض خفیف بود [illegible] عارض

می‌شود علامات [illegible] به مقدار خون محرقه است الا که مقدار آن زیاد

بود جمیع علامات که در نفث الدم شدید مذکور شد بروز می‌کند و شخص بهلاکت

میرسد گاه بغشی و گاه با اختناق و چون رفتار مرض روشن و بعد مقدار خون

محرقه [illegible] کمتر می‌شود تا آنکه بالکل مفقود می‌شود و گاه بعد از روز ششم یا هشتم

توقف [illegible] شده [illegible] عارض می‌شود و هیچ علامات [illegible] در جرم

اول یا دوم بروز [illegible] ذات الریه گاه در [illegible] موضع

است و گاه در اطراف آن و ذات الجنب یکی از ترکیبات نادره

و چون این مرض عارض می‌شود بعد از پاره شدن ریه لهذا همراه

با هیدروتوراکس و چون خون منعقده نرم می‌شود و [illegible] قطعه

مسموع می‌شود صوت [illegible] و سایر علامات حفره ریه و چون اطراف

خون منعقده [illegible] گرد [illegible] علامات مخصوصه این مرض [illegible] و اخراج

۸۴۷ تخفیف — تمیز این مرض از [illegible] به علامات در صورتیکه در انواع سکته
دو یک و متفرق بوده و همراهی نکنند مگر با خناق و در فنه و قذف
خفیف و اما چون قذف شدید [illegible] ام الجبرخ و همراهی کنند در این
موضع صداع از صدر با کدورت قرع و سمع را ال سوکو دلیل [illegible]
بر وجود سکته و چون در مدت یک نفث الدم دفعتاً و هم در یک جز از
جنب الجنبه و همراهی کنند با کدورت قرع و فقدان اصوات ریه
علامات نزف الدم شدید دلیل است بر پاره شدن ریه و ریزش خون در
غشاء جنب و در صورتیکه کدورت قرع در قاعده ریه همراهی کننده با قرع
طبل در نقطه او دلیل بر آن است که القصبه از شعب قصبه با محل سکته
و وجه جنب الجنب رسیده دلالت که هوا از شعب خارج شده و داخل جنب گشته
و در ما فوق ریاحات جاری گشته است و تمیز این مرض از ذوات الریه [illegible]
که در ذات الریه حمی عارض گردد و قذف حالت مخصوص دارد و سمع کرکرات
را اعمال کرده پیتیان ضعیف و خشک و از ذات الجنب تمییز ظاهر گشته از
آنکه در ذات الجنب وجع شدید و علامات سمع و قرع می توانند از تغییر
وضع مریض جا بجا گردند و همراهی کنند با صوت [illegible] صوت و
قذف خون آلوده نیست بر خلاف این مرض ❊
نفث الدم الموقت — مرضی است بر خلاف خون ریزی مقدار خون [illegible]

لهو و چون

۸۴۸ لهو و چون محل سکته را التصاق جنب بجهت ❊
پرپورا. تقبیب — عبارت از نقاط از کثرت خون و اثر سر ماده است که در امراض
حاره و الجنب عارض گردد و بواسطه منع گردش دم که حصه آن منع در قلب
بوده هم عارض گردد و بواسطه بعض امراض عمومی که بسبب نزف الدم شود ظاهر
پوپورا است مخصوص ❊
عظیم — برای رفع این مرض متوریت مداوای سکته در نزف الدم شدید
بیان شد مخصوص فصد و مسهلات مسهلات قوی و حجامت بدون شرط
در روی سینه و کمر و اطراف ننه و اندرتین [illegible] ریاقین و دو تاندن
مخصوص بوده و چون مداوای مذکور رفع نگرد بطور مناسب پیدا گردد
و بمقدار منقسمه و در طفلی جدید الولاده یک یا دو زلو نزدیک انداخته
و در محل [illegible] اثر مکث ننه بجهت ❊
در بعضی سکته های جوف دیگر — تعلق این دو قسم سکته جوف که علامات مخصوص
دارد و الجنب عارض می گردد بعض از سکته های جوف دیگر هستند که وجه شان ناخوش
در حالت صایت تشخیص شان قریب ممکن است از جمله حالت طحال که مبتلا در این
مرض می گردد که سبب و طحال و بعد از المعده و رحم است و هم چنین سکته که
شده در فصد که الجنب دانه های نخاله از سکته در او الم مریسه و خون سر تشنه
ادان الغیرت را که در سکته و عارض پیدا شده است الم مریسه و سکته خصم الجنب

١٤٩ سقط جنین می‌گردد و اینها که جنین ساقط شد طفل لاغر و ضعیف می‌گردد و
الدیگر مستعدی سکته می‌گردند عضلات اند که ظاهراً اوقات بدون سبب
و وضع مقدار زیاد از خون در رحم آنها ترشح نماید و هم چنین مشاهده می‌گردد
خون در رحم متکفی در دهلیز اسپراد که جمع شده باشد ❊

در پورپورا — عبارت است از بروز لکه‌های حصبه کوچک یا بزرگ purpura.
بدون تب که علامت کوچک در جلد که غالب همراهی کنند با نزف الدم و منقسم
شده است باین جهة با پورپورای ساده و پورپورای نزف الدمی ❊

١ اما پورپورای ساده — غالب بروزش در شبان و اطفال است که بعد از عروض
کسالت و ضعف بعضی لکه‌های قرمز کدر در سطح جلد بروز کنند که عموماً مدور
و شبیه اند بگزیدگی کیک که از خراشیدن بالملحق خالی نگردد و این
لکه‌های کوچک همراهی کنند با بروز لکه‌های بزرگتر که گاه از هم جدا
و گاه مخلوط با یکدیگر و اینها که عروض لکه‌ها تدریجی می‌باشد مشاهده گردد و این
مختلف بحیثیت سعت آنها و غالب بروز این لکه‌ها در ساقین است که هم دفعتاً
و هم در صورت بروز کنند و هم از این لکه‌ها مشاهده گردد در روی ملتحمه چشم و جفن
گاه این لکه‌ها بر آمده و وسطش ... صلابت ظاهر و این ...
حصول لکه ... در جلد و باشد که خون سر تشنه نشر نماید بعد ...
جلد و در عضلات و غالب بروز این لکه‌ها بدون تب عارض شود وضع
ریزش

١٥٠ ریزش است در جلد که مریض بحسب اتفاق آنها را ملاحظه کند و از روز چهارم دیگر
این لکه‌ها بتدریج تحلیل رفته اثری از آنها جز ... نماند ... اینکه ریزش خون
تدریجی می‌باشد مشاهده گردد که از چند هفته تا چند ماه نیز دوام داشته ❊

٢ اما پورپورای نزف الدمی — پیش از آنکه مدت سه الی شش روز ضعف و قشعریره و
دل گرفتگی و صداع و وجع و تهیج و گاه قی عارض گردد لکه‌ها پدید شود و کبود
مانند لکه در نوع ساده مذکور شد بروز کنند و ... کشیده که البته
مستعد او نزف الدمی در مریض ظاهر است که گاهی بر آمده گیرد در جلد ظاهر است
و بسبب ریزش خون در جسم او و باشد که خون از سطح جلد جاری گردد و کبودی
در پشت گوشها مثل جائی که جلد را زنگ ... کشیده شد که ...
رنگ جدا آن موضع منفصل گردد و از سطوح ریم و ... تعفن
که در جلد و ... خون سیلان نماید و ... همراهی کنند
نزف الدمهای ... و در شبان نفث الدم و
اسهال الدم و ... نزف الدم ... عارض گردد و ...
... اما ... غالب ... می‌شوند زیرا که غالب این مرض مسلسله
... اسهال ... نزف الدمها باشد که ... عارض گردد ...
... شوند اینکه ریزش خون در آلات تغذیه ...
جوف دهان ... و ... دهان سیاه گشته لثه ... خون ...

۸۵۱ ثقه و چون مرض همراهی کند با این علامات خطره مریض مضطرب گشته
حمی شدت کند و هذیان عارض شده و جمع که باید خون از انجا ریزش نمایند
موضع گشته زبان خشک و سیاه سیم متغیر و قوی خاتی شده مریض
بهلاکت رسد با بروز جمیع علامات تیفوئید و گاه مریض بهلاکت رسد
بدون وجود حمی و بواسطه حصول ضعف از تکرار نزف الدم و باشد که فقط
در ضمن روز از شدت علامات و بواسطه مرکب شدن مرض مریض بهلاکت
رسد و هم باشد که انتهای مرض شفا بود و در این صورت مدت نقاهت
طویل خواهد بود ؛

تشخیص — ظهور تا سهولت و نمو قوان او را مشتبه نمود با
لکه های کبود و خشان بواسطه ضربه بود و لکن اینکه پورپورا بدون
حمی بود باید حالت شریان و وریدهٔ آن موضع را درست
نمیده زیرا که التهاب جلدی عرق موضعی مدقع از این لکه ها در آن
عضو ظاهر به و لکه های جلدی که همراه کنند با نزف الدم باشد اشتباه کنند
نا بینه پورپورا را با بثور ورد و امراض طاعون و بعضی از تبهای جلدی
و لکن در این امراض نزف الدم نیست مگر بعضی از اتفاقات و حال
اینکه در پورپورا اصلی و باعث این مرض است بغیر از معلومین گمان نوشته
حقیقی مابین پورپورا و اسکوربوت فرق و نهند و لکن چون این دو مرض در
ازیک

۸۵۲ از تغییرات و ماده جات مختلف هم شده تمیز مابین آنها چندان خوش ندارد
تقدمة المعرفة — پورپورای ساده التهاب جلدیات بروز لکه های سیاه و کبود
فلاش پیش از لکه های کوچک است و لکن پورپورای نزف الدمی مرضی است خطر
ناک طفولیت و رحمت شیخ و در نزف الدم و حمی شدید برخطر
مرض می افزاید و هم چنین است چون بروز پیشرفت و کیموز در بطن و حلق
از امراض خطره نتیجه حمیات شود و تیفوئید بود ؛

سبب — عارض کمفاوی و بواسطه ضعف بدن بخصوص در اطفال
و زنان اگرچه این مرض اپیدمی و دیگر می شود و گاه بروز کشی بطور
وبا یا هست ؛

علاج — مشروبات ترش و معدنی و مقویات و املاح حدید
و ادویه جات مرة اینکه حمی شدید و نبض ممتنع و صلب بود و علامات
میلی در بکار از حجامت بروز کند فصد لازم می گشت ولی باید بسیار کم
خون خارج نمود و هم اینکه با وجود علامات علیه دم نزف الدم
روی حاصل شود باید اخراج و ... بدل با استعمال مسهل و از زوال
شده نزف الدم با استعمال کنند دیگر زیرا که در حرج نزف الدم باید
متوقف شده از برای رفع لکه های سیاه ادویه لازم نیست لکن که
در ابتدای بسیار خفیف دلمک پایین و شستشو با ادویه محلله نمایند

٨٥٢ عرق و غیره را ببینید ؛

در اسکربوت — عبارت است از مرضی که همراه می‌کنند با ضعف زیاد مزاج و بروز
ترشحات [illegible] مختلف و اتساع ورم لثه و ریزش خون از بینی و دندانها

اما تشریح مرض — در اسکربوت اشخاصی که بواسطه [illegible] هلاکت رسیده علامات scorbut
علامات ورم و ریزش از جای [illegible] هویداست ولی باید دانست که این ورمها بسته بجنس
مرض نیستند و از جمله علامات ثانوی مرضشان در ایام قریب بهر کیفیت و ما
خون همیشه در این مرض متغیر است که سیاه و رقیق و [illegible] و جرم آلات سینه
مخصوص در کبد و طحال که بسیار پرحجم و [illegible] نرم گشته و هم چنین نشر کند در میان
ماده متخلخل عظام [illegible] و در این [illegible] اشخاص که [illegible] از [illegible] گذشته
بود در عظام [illegible] از انتهای آنها جدا گشته و هم چنین غضاریف اضلاع از
خود اضلاع [illegible] و هم چنین [illegible] در [illegible] عظام شکسته شده [illegible]
[illegible] که بواسطه نشر خون [illegible] حلقه استخوان [illegible] سوا گردیده و
نیز دیده شده که خون در جرم عضلات [illegible] و دانه‌های صلب [illegible]
[illegible] باید [illegible] تغیر خون در حال حیات نیز [illegible] که عدد
[illegible] از ۳ پائین آید [illegible] و هم چنین [illegible] از ۱۲۷
پائین آید تا ۱۱۷ رسد ؛

علامات — [illegible] از [illegible] مرض [illegible] مرض باخته شده [illegible]
[illegible]

[illegible] ٨٥٣
[illegible] از ۲ تا ۳ هفته [illegible] در لثه [illegible] متورم و نرم و [illegible] گشته
[illegible] متعفن گشته و بروز لکه‌های [illegible] پا [illegible] و [illegible] بلند برود [illegible]
و در [illegible] عضلات [illegible] و دانه‌های مختلف با [illegible] بروز کنند [illegible]
[illegible] آنها و [illegible] کنند [illegible] و [illegible] شدید و [illegible] و [illegible] گشته در [illegible]
و در مفاصل که [illegible] کنند [illegible] و رنگ آنها و در این وقت [illegible]
مختلف چون از [illegible] و چه از جدار [illegible] بواسطه جراحات تازه [illegible]
و [illegible] در [illegible] ضعف زیاد [illegible] و [illegible]
[illegible] و ضعف [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] با [illegible] متعفن و خون آلود [illegible] متورم گشته
لثه [illegible] و دندانها [illegible] سست شده [illegible] و [illegible] عظام [illegible]
[illegible] در [illegible] زیاد شده و [illegible] ضعف [illegible]
این اشخاص [illegible] و [illegible] صدای [illegible] از بدن شان مسموع [illegible]
و این [illegible] بواسطه [illegible] عظام [illegible] از اندام و هم چنین این
صدای [illegible] مسموع گشته و در وقت [illegible] بواسطه [illegible] اضلاع [illegible]
غضروف شان [illegible] که [illegible] یک [illegible] پاره گشته
یا این که عظم را [illegible] باید دانست که همیشه این مرض جمیع علامات [illegible] ندارد

۸۵۵ که گاه تغییری در لثه بهم رسد و یا آنکه مرض مدتی مخفی است به تدریج زیاد در
هر یک یا در اطراف سافله و این تدریج که بسیار کند است و موجب است
بدون آنکه تغییری در لون جلد ظاهر شود [illegible] و بواسطه [illegible] ضعف

رفتار و دوام و انجام مرض — رفتار اسکربوت همیشه یکسان نیست
که گاه حالت مریض بهتر و گاه بدتر شود و این بدی و خوبی بسته به تغییر
هواست که چون رطوبت در هوا بیشتر شود [illegible] و به بدی گذارد و بالعکس بعد از
مدت زیادی مریض شفا حاصل کند یا بمیرد و حصول مرگ بواسطه شدت
تنگ نفس یا عروض غشی یا ضعف زیاد است و هم شده که هلاکت مریض
مرض دیگر بود که ترکیب اسکربوت یافته از اول تا آخر حیات [illegible]
ریا و تیفوس چون مریض شفا حاصل کند بنظام نقاهت طولانی [illegible]
یا وجع در بعض از مفاصل باقی ماند

تشخیص — بسیار آسان است [illegible] او را اشتباه به [illegible]
در [illegible] ترشح الدم [illegible] و تغییر در لثه بهم رسد و همراهی کند با [illegible]
[illegible] در [illegible] مرض می تواند شبیه گردد [illegible] القینه
زیبقی ولی در ورم القینه زیبقی علامات عمده [illegible] ورم شدن و خون آمدن
از لثه و بد رنگ شدن جلد و تنگ [illegible] نفس و بروز لکه‌های سیاه
در جلد و وجود ترشح الدم [illegible] اسکربوت نیست

نطلبم

۸۵۶ نطلبم که ورم القینه زیبقی همراه [illegible] باشد و ورم مخفی در دهان [illegible]
[illegible] اسکربوت زیرا که علامات
عمده از قبیل لکه‌های سیاه در جلد و ترشح الدم و ریزش خون در زیر آلات
بسیار و مرض بیک تدریج است

تقدمة المعرفة — [illegible] چون بتوان رفع اسباب
[illegible] ترشح الدم و [illegible]

سبب — اسکربوت در [illegible] در شهر پاریس و لندن زیاد
دیده می‌شد ولی بواسطه ترقی ترتیب و خوبی غذا [illegible]
این مرض [illegible] کمتر [illegible] و از اسباب این مرض
[illegible] بواسطه رطوبت هواست که این مرض زیاد [illegible]
[illegible] و در [illegible] رطوبت هوا بیشتر [illegible]
چون مرض [illegible] و غذا [illegible]

علاج — قبل از هر چیز است که شخص [illegible] می‌تواند از او
احتراز [illegible] از [illegible] اسباب ضعف [illegible]
[illegible] و غذاهای [illegible] و [illegible]
[illegible] و غذاهای تازه [illegible]
[illegible] میوه

۸۵۷ ترش باید نباید بدهند و گاه قدری شراب با عرق بدهند و همیشه خوشنود و خوشحال
باشند ؛

علاج — بعد از عروض مرض مزبور بایست بر فصد اسباب او را رفع
نمود و هرگاه مریض نتواند غذا بخورد غذاهای ملایم و مقوی باید داد مثل
ماهی کفچه و مرغ و بیضه و آب گوشت جوجه با سبزی اسپناج از قبیل تره و ترتیزک
و غیرهم و سبزیجات که بلغم [illegible] نباشد و کاهو و جعفری و ترتیزک و
میوه های ترش و ترش های باغ و شیر و شراب خوب ناشتا و از همه بهتر است
لیمو و پرتقال و نیز مستعمل است سیر و پیاز خود او و ترکیب آهن و
لثه که [illegible] نزف الدم بعد از آن مدرک مستعمل است و از ادویه [illegible]
[illegible] و دهن شوئیه مقوی و قابض استعمال نمایند و همه وقتی باید ... نقع الاطراف ... دهن
باکار [illegible] و جراحات ... تعفن ... مرض ... مقویات
دهن با هم ... یا تریاق و گاه گاهی قدری از ... کونه ... و لیمو
مسهلات و مشیع مقوی و فصد و زالو ؛

در سوء القنیه نزف الدم جمیلا — عبارت است از مرض صلح و معلول
که شناخته مثل ... بواسطه استعداد و مخصوص شخص بر عروض نزف الدم
خیلی و اهل مهلک ؛

اما علامات و رفتار مرض — شناخته مثل ... بواسطه ... خون در
الات

۸۵۸ الات و نزف الدم شدید که عارض شده بدون سبب و رخم یا جراحت ضعیف
که تفرق اتصال بسیار کوچک مانند ثقبه نیشتر و دهان زالو و کشیدن
دندان سبب نزف الدمی گردد که تا به وجهی مدحوض نمی شود و موجب ضعف
مریض و هلاک او گشته احیانا نیز عارض گشته نزف الدم
که به درجه ای که اول تولد کنند نطع [illegible] و بعد از آن که
بیشتر از همه عارض و بعد ریزش خون از لثه و گاهی از حلق و لهات
و جوار ... و ... و جاهای دیگر هم دیده شده است ریزش خون از
این و از گوش و از ... و ... و ملتحمه چشم و این نزف الدم گاه با سطح ...
... و ... که ... آن ... سه ساعت ... تا
... است و مقدار خون محرقه بسیار مختلف است مذکور شده است شخص که در
... ساعت ... و ... تا ... خون از سطح ... دلیل
و جنبه او خارج گشته و بعد تا سه یا چهار روز طول کشیده
و بعد ... زیاد مدحوض گشته و اخراج خون ... باید ...
... مختلف و گاه ... و ... که نزف الدم ... مختلف ...
از ... متوسط هم ... و هم دیده شده است که ... عارض
معلوم است که در این صورت شخص مبتلا گشته به ... و کیفیت
خون ... کمی ... و ... یابد و ... کمال ...

۱۸۰۹ **تشخیص** — بسیار سهل است هر وقت که خارج شود شخص نزف الدم را
مگر در عسر العلاج که همراه است ... با کدورت رنگ جلد و بروز
لکه های سیاه و اوجاع مفاصل که سبب آنها البته نشر خون است در اطراف
مفاصل تشخیص مرض دهد و این مرض مشتبه گردد با پورپورا یعنی نزف الدم
و با پورپورا ... و این مرض ... جدا ؛

تقدمة المعرفه — مرضی است خطر بواسطه عسرت علاج و زیادی وجع
و تقدمة المعرفه خطرش بیشتر شود چون مریض ضعیف و کم سن باشد
و هم خطر بیشتر شود چون همراه باشند یا مرکب شود با اورام

سبب — نسب جبلی و مولودی است و هم چون ارثی در چندین
نتایج ... و هم در ... بدون تفاوت در جمیع اعضای
آن طایفه طاری گردد و گاه فقط در یکنوع ... در دیگری
باید دانست که استعداد ... این مرض گفته و هم در ...
خطرش کمتر می باشد ؛

اما علاج — اینکه نزف الدم طاری گردد باید ابتدا ...
دوست اول از استعمال جمیع ادویه که در نزف الدم ها ... مذکور شد
و ... چون از ... قابضات قوی مانند ...
کلورید حدید بکار برند و فشار بر موضع دهند و احتراز از جراحات
جدا کنند

۱۸۱۰ احتراز کنند از قبیل بستن رگ و غیره زیرا که هیمفیلیات
... نزف الدم مهلک گردد و هم چنین است داغ
زیرا که ... سبب ...
نزف الدم گردد و چون ...
این مرض ...
مستعد ... استعمال ادویه
مقویه و ...
و کنه کنه و غیره
نافع اند

بسم الله الرحمن الرحیم

نوع پنجم از امراض در ترشحات مرضی

این نوع

امراض عبارت است از عللی که موصوف است به زیاد شدن یکی از رطوبات
طبیعی یا از بروز یک ترشح اتفاقیه بدون آنکه هیچ عللی در آلت مترشحه [illegible]
کشف شود و این رطوبت مترشحه یا بیرون می‌کند به خارج و یا نامیده می‌شود جریان
و یا آنکه جمع می‌گردد در باطن آلت و نامیده می‌شود اجتماع و استسقا
و ممکن است که در آن واحد حالت و [illegible] آلت مخصوص متوالی شوند
اگرچه اغلب آلات بدن مبتلا به این نوع امراض می‌گردند ولکن استعداد
بعضی از آنها به عروض این امراض بیشتر است مانند غدد و جلد و
محافظ [illegible] ابواب مجاری [illegible] و غشیه صفاقیه و غشای مخاطی و جرم
در این اجتماع طبیعت رطوبت مترشحه ماده چون یا رطوبت مائی و
یا [illegible] و یا آنکه یکی از رطوبات طبیعی دفعتاً بمقدار زیاد مترشح شود
مانند عرق و ادرار و غیره عروض این امراض اغلب بدون [illegible]
همراهی کند با علامات حمیه که یا عمومی و یا موضعی باشند و علامات
عمده این مرض ترشح یک رطوبتی است که یا بالاستقلال یا [illegible]
و نشر رطوبت یا بدون وجع است و یا با وجع شدید و [illegible]
که رطوبت مترشحه جمع گردد در آلتی همراهی کند با بروز علاماتی که

عارض شود

عارض شود از فشار بر آلت و شدت این علامات بیشتر بود اگر توده
متسعه آلت کمتر باشد و بروز علامات عمومی بسته است به طبیعت
رطوبت مترشحه و رفتار او چنانکه هرگاه نشر رطوبت دفعتاً علامات عمومی [illegible]
شدت [illegible] ناگهان [illegible] اگر در وبا و اسهال از امراض [illegible]
[illegible] و صدور از امراض اجتماعی و اینجا که مرض زیاد [illegible] مزاج
متغیر گشته هزال و تحول عارض گردد و چون یکی از این امراض [illegible]
در بدن [illegible] سایر ترشحات طبیعی کم و بعضی از آنها بکلی مسدود شوند
[illegible] عارض شده مریض هلاک است [illegible] رفتار این امراض [illegible] بالاتصال
[illegible] بطور نوبه است و بعد از آنکه [illegible] شوند [illegible]
[illegible] و یا به یک [illegible] دیگر [illegible] بدون آنکه تغییر در طبیعت رطوبت مترشحه
[illegible] منتقل گردد به آلت دیگر [illegible] منتقل گردد [illegible]
[illegible] نشر رطوبت [illegible] مبدل شود به نشر رطوبت [illegible] و بالعکس
صورت این نوع از امراض [illegible] از سایر انواع امراض بیشتر است و [illegible]
که چون مرض شناخته شد از حالات سابقه و حالیه مریض و رفتار مرض [illegible]
[illegible] که مرض [illegible] یا عوض و بلکه از تغییر موضع یا مزاج [illegible] شده [illegible]
این امراض بسته است به طبیعت و مقدار رطوبت مترشحه و [illegible] ترشح
از [illegible] این امراض [illegible] و آنکه [illegible] شده [illegible] از سایر امراض اجتماعی [illegible]

۸۶۳ نسبت است با اسباب آنها از حیثیت اینکه آنها را می‌توان رفع نمود یا نمی‌توان
اسباب این امراض اگرچه اغلب بهم می‌شبانند و لابد فراهم دیده
که سن و نوع و سته ضروریه و آب و هوا و بعضی امراض سابقه و ارث
و بعضی از آنها از جمله اسباب مستعده این امراض می‌شانند و از
اسباب محرکه است تغیر دماغ و تغیر ذوق شعور و قوت
یا ضعف آلت ؛

آثار عامه — این امراض مختلف است چنانکه در رطوبات مجتمعه لازم است
خارج کردن او و در امراض جوهری فشار بر آلت دهنده و بالاوره ارکنند
و در حجم متورم شده است اینکه مرض پایه و آلت خود بعضی و بالعکس
ورم و سکنات ناخوشی ... معروفات امراض
می‌گویند اولا ترشحات مائیه ثانیا ترشحات ... ثالثا به ترشحات
مخصوصه مانند ادرار و منی و غیره رابعا ترشحات بخاری ...
... ترشحات ...
لهذا آنها را در ابواب جداگانه مذکور نموده‌ایم ؛

؛ در ترشحات مائیه ؛

ترشحات مائیه ... در غشیه ... و در غشیه صفاقی
که رطوبت مترشحه تا چندی ... غشیه ... ازدیاد ...

مائی

۸۶۴ مائیه در بطن غشاء ... اعم از اینکه جمع ... کنند یا اینکه رطوبه
اینها در حالت ... کنند لهذا این قسم امراض مذکور می‌کنند
در دو فقره فقره اول استسقاء فقره دوم در سایر ترشحات مائیه ؛
فقره اول در استسقاء بطور عموم استسقاء عبارت است از اجتماع رطوبت در خلل و
فرج غشاء لحمیه و در جوف غشیه صفاقی ؛
تاریخ و تقسیم مرض — استسقاء مرضی است که از قدیم شناخته شده است ولی در
سبب و ماهیت او اقوال مختلف مذکور شده و عموماً بر آن بوده‌اند
که عروق ... بواسطه ... اینکه جالینوس رد بر این قول نموده
و ... چون آن طبیب ... سبب استسقاء را در ... می‌دانسته ...
را ... بر آن ... که ...
یا بالتبع ... بواسطه ... اینکه ...
... دید که استسقاء ... می‌کنند لهذا
بر آن شد که ... در حصول استسقاء ...
او ... که عروق ... سبب استسقاء در ...
و ... مقبول ...
... بواسطه ...
اخلاط ... لهذا ...

٨٦٧ سبب بعضی از استسقاها را مشهور نموده بسته بودند کشف نمایند تا اینکه در سنه ١٨٢٥
عیسوی دکتر برئیت گفته که سبب بعضی از استسقاها اختلال کلیه است و این
قول در غایه بیان آن شد که بعضی از اطبای مشهور عصر در باب استسقاء
اسباب دیگر مذکور و حال گذاشته اند لذا با قبول قول اطبای عصر استسقاء را
از اختلالات بعضی از آلات و بعضی از احشا است عارض گشته به واسطه آن
در صفات آن که مشتمل بر سه شان است فی معلوم نیست و هم تقسیم گفته اند استسقا
به آسکیتیو و پاییو استسقاء الحمیه آن است که در حرارتش مرتفع باشد
و همراهی کند با بعضی از علامات عمومی از قبیل حمی و غیره که عارض شود
در اشخاص قوی و پر خون و استسقای پاییو آن است که رفتارش بطوء و دائمی و
علامات عمومی همراهی نداشته باشد ؛

اسباب — آنچه عارض گشته به واسطه یک منبع در گردش خون وریدی
مخصوص جوش تغییر در صفات اورده بعضی دریافت حدوث و از امراض قلب که
اکثر سبب وقوع استسقاء گفته اند و آن تا ضعف و ضیق تقدادی است
که چون قلب به وقت انقباض به تمام خالی نکند خون وریدی را به تمامه
وصل او تخلیه کند آلت نباید و از این بطوء حرکت خون وریدی بعضی
ترشحات مائیه روی دهد و مانند که منع حرکت خون وریدی مصحوب
معقول به استسقاء هم مسدود در اعضای عضوی گفته اند از این نوع استسقاء
یعنی آنهائیکه

٨٦٦ یعنی آنهائیکه سببشان بزرگی طحال و بزرگی کبد یا هزال کبد بود تا
کنون معلوم نشده است که منع و ارزش دم شریعی در صورت استسقاء
گفته اگرچه مذکور گفته اند که بعضی از تقوا بافتها که وقعتاً به واسطه مسدود
شدن شریان از خون منعقده عارض شوند همراهی گفته اند با استسقاء
العضو و مادام این مرض مشهور است که ورید العضو نیز به واسطه خون منعقد
مسدود شده گفته اند که اگر ورید مسدود شده باشد چون به واسطه انسداد شریان حرکت خون ورید
و منع اثر کند لذا خون در وریدها ده در گشته رطوبت ترشح کند اما اختلال اوعیه
جذابه ابداً صورت استسقاء گفته چنانچه دیده شده است که عروق جذابه بعضی عضو مجهولا
یا مسدود شده و هم از ... استسقاء روی نداده ... از استسقاء
عارض گشته از تغییر خون بعضی مدعی بر آن شده اند که چون مقدار خون زیاد گشته
بلکه رطوبت مائیه در بین ... چنانچه ... گفته اند که چون آب
زیاد در عروق ... جذابه آلات گشته ... رطوبت مترشح
گفته و لذا گفته شده که عروق استسقاء در اشخاص پر خون ... که مبتلا
باشد و این حرف تو ... نیست و ... که خون این اشخاص اگرچه مقدارش
زیاد است ... در کیفیتش ... رسیده باشد و برخلاف چون مقدار خون کم
یا اختلال در کیفیتش ... رسیده باشد ... صورت استسقاء گفته چنانچه عارض
شود از نزف الدم شدید و در ... و ... اعضای ...

اشخاصی که منازل البته و مرطوب طبیعی و هوا و شعاع آفتاب بآن نمی رسد و هواهای ٨٩٧
بد میوزند عمده اختلالیکه که از تغیر کیفیت خون صورت استسقا می کند
کم شدن بیاض البیض او است چنانچه بعد در شرح برایست بیان خواهیم نمود
که چگونه اختلال کلیه مقدار زیادی از بیاض البیض خون را کم می نماید و باعث
اختلال خون مرکب ملیف با فشار آورده و لهذا صورت استسقا می چند می کند
مانند آنکه در اواخر [illegible] که علل امراض کبد می کند استسقا عارض میشود بلاواسطه باعث شود
علل به [illegible] آورده شده هم بلاواسطه اختلال با فقر ترکیب خون و هم چنین است در امراض
سرطانی که ترکیب این امراض با استسقا هم بلاواسطه [illegible] القنیه و تغییر ترکیب
است و هم بلاواسطه [illegible] که از مادم سرطانی [illegible] مسیرد و یا از بسته شدن
خون منعقد و مدحوشتی [illegible] مذکور معلوم می کند که بعض از استسقا
[illegible] بلاواسطه تغییرات در خون و این تغییر یا در کمیت او است و
یا در کیفیت او است بعضی از معلمین بر آنند که کم شدن [illegible] و طلبول
خون صورت استسقا می کند و این اختلال خون صورت استسقا شدید
نمی کند چنانچه در اواخر [illegible] اگر [illegible] در اطراف عارض می کند
و هم چنین در [illegible] که بعد از نزف الدم شدید و کم شدن مقدار زیادی از خون
و طلبول [illegible] بسیار کم است که استسقا عارض می کند و لی بر خلاف کم
شدن البومین همیشه صورت استسقا می کند و هم [illegible] اند [illegible] بر آنکه
کم و از

کم و از [illegible] شدن البومین هیچ تغییر دیگر از کمیت و کیفیت خون صورت ٨٩٨
و [illegible] استسقا نمی کند بعضی از اقسام استسقا عارض می کند بدون آنکه یکی
از اسباب مذکوره فوق موجود باشد در این صورت مشاهده می کنند
که [illegible] و مترشح شدن مقدار زیادی از [illegible] بدون
آنکه تغییری در آلات صلبه و رقیقه بدن رسیده باشد بعضی گفته اند که در صورت
[illegible] و سم ضعیف در آلات [illegible] که تحریک [illegible] ترشح می نماید [illegible]
[illegible] محضات و تا کنون هیچ [illegible] مقنعه [illegible]
برای [illegible] دلیل [illegible] در این [illegible]
عارض [illegible] بلاواسطه [illegible] چنانچه [illegible] اگر بدن کسی گرم باشد
عرق کرده [illegible] آب [illegible] مبتلا
باستسقا می کند در این صورت باید قبول نمود که چون [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] باید [illegible] که بعد از [illegible]
[illegible] عارض می گردد ولی باید [illegible] نمود که [illegible]
[illegible] عارض می گردد [illegible]
تشریح مرضی — در [illegible] رطوبت [illegible]
و [illegible] او [illegible] رقیق [illegible] صاف [illegible]

۸۶۹ ماء بزرگ در ... و گاهی شده و وزن مخصوص او از ۱۰۰۵ تا ۱۰۱۴ است
و ترکیب او از مقدار زیادی آب است چنانچه از ۹۸ درجه آب جزء رقیق خون
از ۷۹۰ تا ... ترکیب رطوبت استسقائیه از ۹۳۰ تا ۹۸۶ جزء
آب ... و هم چنین رطوبت استسقائیه حاوی بعضی از املاحی است که در جزء
رقیق خون می باشند مانند ... کلورات ... و ... و ... و ...
... و ... تیز رود ... مرتبه
در رطوبت مستسقی ... آلیه حیوانی یافت که معمول در آب ... بخلاف
... در حرارت که نامیده شده است ... و ... اوقات ... بخوبی
استسقا ... برای ... یافت شده ... و چون
رطوبت مستقر ... و ... تیزاب ... بیاض البیض
... و مقدار بیاض البیض ... و زیادتی
بیاض البیض ... استسقا ... طبیعت او ... مزاج مریض است
و هم اگر در شخص ... چنین مستقر شده باشد ... در مقدار بیاض
البیض آنها ... مستقر ... مقدار بیاض
البیض ... که ... مقدار البومین از ... از ده ...
... که در رطوبت مترشحه مقدار ...
... استسقا ... باشد و باید ...

که وزن جزئی

۸۷۰ که چون فیبرین در آب مستقر ... موجب ... بعضی گفته اند که
نباشد هیچ ... نباید و باشد که در رطوبت مترشحه قرمز رنگ گفته اند بواسطه
رنگین خون باشد و ... بواسطه ماده رنگین صفرا
و یا سفید رنگ و شیری گفته اند بواسطه دخول چربی یا بیاض البیض در رطوبت
مقدار رطوبت مترشحه بسیار مختلف است و چون زیاد شد البته ... نماید و بر فضای
حفره ها بیفزاید ولی گاهی اتفاق افتد که فشار ... رسد که ... شده ... نماید
علامات — علامات عمومی و موضعی استسقا مختلف است ... استسقاء به
حیثیت اسباب ... آنها ... اوقات ملاحظه میکنند ... و ...
بعضی علامات که حاصل شده از فشار رطوبت مترشحه بر عضو و آلات مجاوره
و علامات مختلف ... از حیثیت ... رطوبت مترشحه و از حیثیت
رقت و ... و از حیثیت رخاوت یا استحکام آلت یا نسج محیطه
علامات عمومی که در انواع استسقاها ... عطش مفرط و ... جلد
و ... و کمی ادرار و سایر ترشحات بدن ...
رطوبت مترشحه ... از مرض ... علامات ...
آنها هم که ... تابعه اسباب دیگر است
رفتار و انتهای مرض — رفتار استسقا مختلف است که بعضی از آنها به
از ... ماه و ... و سالها ...

و گاه

۸۷۱ مرض لحمی است بود بالتدریج و یا بر عکس زیادی رطوبت مترشحه جذب
و این جذب رطوبت همراه می کند یا زیاد شدن ادرار یا بروز اسهال و یا
عرق مفرط و بالجمله که رفع استسقا بواسطه منتفی شدن آنست و در بعضی رطوبت
بالتمام بدون اعانت علاج بود ولی در اینها نادر است باید دانست
که نه همه استسقای اصلی تابع اتفاقات بلکه بعضی از استسقای وضوح
آنها بلکه بواسطه تغییر یافتن آلات رئیسه بعضها از رفع شده اند بدون
اینکه بهبودی در آلت متغیره حاصل شده باشد ولی در این صورت غالب
شفا موقتی است که بعد از زمانی چند بار دیگر عود کند و شاید که استسقا
چندین بار رفع گشته و باز عود کند ولی غالب اوقات پس از عود سیم بر طرف
شدنش مشکل و غیر ممکن است بعلاوه غالب اقسام استسقا مهلک و مهلکات
و عود مرض بواسطه ازدیاد مرض اصلی یا بواسطه بعضی ترکیبات
یا التهابات فایقه مثل ... از رطوبت مترشحه ... و مهره ریه
در استسقای لحمی و اختناق در استسقای جنب و زنخ بعضی از مرضی بهلاکت
میرسند بواسطه بروز علامات دماغی ... هذیان و تشنج و اغماء و ...
علامات ... و خشکی ... و همراه گشته با نقصان
رطوبت مترشحه و بروز این علامات بواسطه آنست که رطوبت
جذب شده ترشح میکند در دماغ ... صورت سکته بنیز
و گاه

۸۷۲ و گاه چنانکه پاره ای از مرضی از کثرت رشح یافت مرض شاید مقدار زیادی از رطوبت
مترشحه در بطون ربع و در جوف مشیمه و در عروق ... آنکه ارتفاع ... ماء
تشخیص — تشخیص استسقا با ملاحظه علامات ... علاجا تشخیص استسقا
نایتا بواسطه ... یا مرضی ... تشخیص استسقا ... با سهولت و بواسطه
انقلاب در اعمال و از علامتی که حاصل گشته از ملاحظه بر موضع و از لمس قرع
آلت ولی تمیز جزئی ... ولی گاه بسیار عسرت ... سیر ... قبل
مرض باید ملاحظه رفتار مرض نمود که سریع ... بالطبع و ابتدای
بروزش در چه آلت بوده است ... باید ملاحظه نمود اتفاقاتی را که
قبل از بروز استسقا عارض شده بودند و علاماتی را که با او همراه ...
و باید در نظر داشت که استسقای اصلی بسیار کم و نادر است ...
متواند ... در عضوی پیدا نماید که ... منع ... دم ...
البته در تغییر کیفیت خون سبب اصلی او را خواهد یافت و چون از
جمیع تغییرات ... کم شدن بیاض البیض در خون و بیاض البیض ...
ادرار است ... تجزیه نمود ادرار و علم ... شدن باین جوهره
تقدمة المعرفه — تقدمة المعرفه استسقا بسته باسباب و محل
عود مرض و ترکیبات او است کم شدن رطوبت مترشحه اگر چه از
علامات جیده است ولی باید ... بحصول بهبودی دلالت ...

۸۷۳ چندان اعتبار نکرده و گفته است چرا شاید که رطوبت از محل جذب شده تمام آن
جنس مذکور شده استسقاء [illegible] مانع نماید و صورت هلاکت کرده و هم گاه
دیده شده است که در اواخر مرض مقدار رطوبت منتشره بسیار کم گشته و
بدون آنکه استسقاء [illegible] شده باشد مریض بهلاکت رسیده است

علاج — در معالجه انواع استسقاء ملاحظه شرطست اول برطرف کردن
سبب اصلی دوم خارج کردن رطوبت منتشره از بدن شرط اول سبب مختلف متعلقه
کرده با صلاح اسباب مرض چنانچه هرگاه سبب مرض منع یا عسر گردش دم بقلب باشد
رفع آن کوشیده که علاج امراض قلب است و چون سبب کثرت دم یا قلت آن شده رفع
آنها کنند در صورت اولی از استعمال فصد و ادویه ضد دم و در صورت ثانیه
ادویه مقویه و حدیدی و اغذیه نیکو در هر استسقاء [illegible] کردن رطوبت
منتشره اقدام نماید لازم است رفع ورم کننده اعم از آنکه آن ورم سبب مرض
باشد یا آنکه ترکیب با او شده باشد اشاره شد و انجا که رفع [illegible]
و انجا که سبب استسقاء تغییر آلتی است رئیه و در شفاء مرض [illegible]
موقوف باید رطوبت منتشره را خارج [illegible]
[illegible] بطبع یا شرط آنکه [illegible] رطوبت منتشره است [illegible]
مسهلات و معرق و مدرات و [illegible] و ادویه [illegible] و [illegible]
از راه کردن یکی از ترشحات بدن اعانت کننده بر جذب رطوبت منتشره

میان این

۸۷۴ میان این ادویه مسهلات که قوی است مسهلات قوی از قبیل روغن فرفیون و سقمونیا و جلب
و عصاره راوند و هلیله جات اکثر مستعمل اند مکرر و قوی که علت [illegible]
تقویه کند و بعد از مسهلات مستعمل اند مدرات [illegible] چوبه [illegible]
و [illegible] که در مطبوخ هر یک از اینها داخل کنند مقبول شده [illegible]
[illegible] و هم [illegible] و عنصر

در انواع استسقاء — استسقاء لحمی که انا سارک نامند عبارت از ترشح
و جمع شدن مایع [illegible] در نسج [illegible] جمیع بدن و مخصوص [illegible]
[illegible] تحت جلد

علامات تشریحی — ملاحظه کرده [illegible] حجم بدن و [illegible] که چون با انگشت
فشار دهند فرو رفته و مدت زیادی [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible]
[illegible]
[illegible] رطوبت منتشره [illegible] بمقدار زیادی در
[illegible] عضلات [illegible]
عضلات [illegible]
[illegible] عضلات [illegible]

آفت و علامات مرضی — جمیع [illegible] که در عموم استسقاء [illegible] استسقاء [illegible]

۸۷۵ دیده می‌شوند و هم عارض گردد از جمیع اسباب مذکوره

علامات — علامات ابتدا مختلف است از حیث اینکه مرض حاد باشد یا مزمن و
از حیث اسباب مختلف است که دفعةً در تمام بدن بروز کند و هم علامات
که ابتدای بروزش در نقاط چند بخصوص این قسم بروز مشاهده گردد و قسم استسقا
عارض گردد در هنگام یا آخر مرض حاد تب و هم اورام و ورم غشاء مخاطی قلب Aorte
و مدتی حاد مرض برایت و استسقا [illegible] و اثر سرما و [illegible] در سایر اعضا تکوین
چون مرض با بطوء [illegible] استسقا در یک نقطه محدود [illegible] و بتدریج سرایت
در سایر بدن می‌کند و آن جزو از بدن که در ابتدا مبتلا گردد مختلف است
از حیث اسباب مرض و این چیزیست که باید همیشه در نظر طبیب باشد برای تشخیص
مرض در استسقای جلد [illegible] و سفید مانند شیر گردد و چون با انگشت فشار دهند
بدون اینکه [illegible] گردد با مقاومتی در جلد شده انگشت فرو رود که مدتی
اثر او باقی باشد بر خلاف در استسقای [illegible] که مقاومت و کشش جلد [illegible]
از حالت طبیعی گردد و اجتماع رطوبت مترشحه در محلی که غشاء مخاطی رخوت بیشتر
است تمام خفیف و لب [illegible] در [illegible] و جلد سفید در مرد و هم [illegible]
مترشحه [illegible] جمع گردد در محل [illegible] و اطراف [illegible] و
چون کشیده گردد جلد زیاد شود حرارت او کمتر از حالت طبیعی گردد و رطوبت
و [illegible] بر طرف گردد و [illegible] و گاه [illegible]

که بعد از

۸۷۶ که بعد از مرض بروز نماید بدون اینکه نفخ [illegible] و گاه کشیده گردد که جلد [illegible] شقاق
[illegible] و رطوبت مترشحه از آن شقاقها بیرون ریزد و گاه [illegible]
کشیده گردد [illegible] و [illegible] دیگر مبتلا [illegible] که [illegible]
شود و [illegible] علامات عمومی مختلف شوند از حیث سبب و
عموماً در جمیع احوال نقصان [illegible] عارض گردد و گاه در [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] و چون سبب
استسقای لحمی مرض برایت شده مقدار [illegible] کم گردد

رفتار مرض — [illegible] استسقا [illegible] و [illegible]
و گاه [illegible] رنگ جلد [illegible] گرم و
[illegible] گردد و چون با انگشت بر موضع فشار دهند [illegible]
شده فرو رفته [illegible] که [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] خفیف و چون [illegible]
[illegible] استسقای لحمی [illegible]
[illegible] ابتداء [illegible] که حجم بدن [illegible] استسقای
[illegible] رطوبت مترشحه در استسقای [illegible]
[illegible] که در این مرض [illegible] استسقای [illegible]
رطوبت جمع گردد و چون در استسقای لحمی [illegible] غشاء مخاطی او

٨٧٧ و یا در کلیتین و یا در خون پیدا شده باشد و چون که اکثر در استسقاء لحمی ادویه [illegible]
با ترشح رطوبت در جوف غشاء صفاقی نیز صفاق بطن و ریه چون مرض زیاد شد
[illegible] رطوبت مترشحه تدریجاً کمتر و صورت و پاها [illegible] عضو [illegible] که رطوبت
مترشحه [illegible] از رطوبت مترشحه در سایر اعضا مجذوب [illegible] ؛

تشخیص — ممکن نیست مشتبه نمودن استسقاء لحمی را به هیچ مرض مگر
با آنفیزم و یا سمن زیاد [illegible] ولی در آنفیزم [illegible] لمس [illegible] صوت	Emphysème.
[illegible] که مخصوص باد است و در سمن زیاد در جلد یک صلابت و استقامت
است که اثر انگشت در او نمی ماند اگر تمیز ما بین استسقاء لحمی ظاهری است آن را
فهمیدن سبب [illegible] مشکل است و [illegible] فهمیدن سبب او باید [illegible] که
ابتدای بروز مرض در چه عضو [illegible] است و باید ملاحظه نمود رفتار مرض
و [illegible] اعراض را که با او همراهی کرده اند و اتفاقات حاصله قبل از مرض
را چنانچه [illegible] استسقاء لحمی تدریجاً و از اطراف [illegible] ابتدا نماید سبب او
مرض قلب [illegible] که در امراض کبد [illegible] اگرچه بروز استسقاء لحمی نیز [illegible]
است و [illegible] از او استسقاء [illegible] بروز کند و [illegible] بروز استسقاء
که سبب او [illegible] الحمی [illegible] و در این نوع استسقاء
همراهی کند با [illegible] زیاد [illegible] اینکه در [illegible] ظاهر شکم [illegible]
وقت که ابتدای بروز استسقاء لحمی در صورت یا در اطراف عالیه و یا

ضد نقطه

٨٧٨ ضد نقطه [illegible] از بدن دفعتاً به سبب مرض ریئه [illegible] و استسقاء لحمی
حاد که دفعتاً در جمیع بدن بروز کند نیز به سبب امراض ریئه [illegible] باشد [illegible]
در این نوع استسقاء کلیتین سالم [illegible] قبل [illegible] و از [illegible] و از اتفاقات
قبل از مرض که سبب استسقاء لحمی حاد [illegible] اثر [illegible] استسقاء [illegible]
مرض و [illegible] ؛

تقدمة المعرفة — مرض [illegible] که سبب [illegible] اثر [illegible] که این نوع
استسقاء [illegible] اگر علت در کلیتین نباشد ؛

معالجه — [illegible] که قبل مذکور شد [illegible] مرض [illegible]
و [illegible] رطوبت مترشحه [illegible] و [illegible] و داغ [illegible]
[illegible] ولی این ایام [illegible] استعمال [illegible] که [illegible]
[illegible] و در این مرض [illegible] [illegible] چنانچه
[illegible] جلد و [illegible] جلد با سوزن که
روزی یک بار [illegible] جلد نمایند ؛

در نقع و تبع — نقع در استسقاء لحمی فرق ندارد مگر اینکه در این مرض
[illegible] در یک جزء از بدن و از حیثیت [illegible] رطوبت مترشحه
این مرض نامیده [illegible] به [illegible] جلد و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] علامات [illegible] جلد و [illegible] او [illegible] استسقاء

لحمی است و اغلب عارض آن کسی که در ناقهین و در اواخر امراض مزمنه و اغلب بروز ٨٧٩
نماید در اطراف مثل عضو شد پهلوی قوزک پا و همراه کنند با ضعف
مریض لون جلد سفید و از فشار انگشت جای او جمع نگردد و محل فرو رفته
شده تا مدتی باقی ماند بعضی از اوقات چون عروق مزمن [illegible] مانع از نقاهت
امراض حاصل شود بصورت ظاهر گردد که رنگ جلد با خفه شود و از فشار
انگشت جای او جمع گردد و اثر انگشت زود بر طرف شود [illegible] اغلب
عارض کسی که در زمان حامله از فشار بر اورده و در [illegible] که مدت [illegible]
ممالک مسافرت کنند بعضی از آن حالتی که مذکور شد و اینکه تشنج نیست بدوا
بباشد همراه [illegible] با بروز کند در صداع و استسقا و بر [illegible] تمام تشنج
و اغلب بسته است برای قلب [illegible] مبتلا [illegible] رحم [illegible] و تشنج در اطراف
[illegible] بواسطه آن است که خون مختلطه با مواد [illegible]
یاران شده [illegible] است و هر تشنجی که محدود در یک عضو [illegible]
است بانسداد یکی از اورده آن عضو چنانچه اگر تشنج در یکی از اطراف حادث شد
باید تحقیق نمود که سبب چه چیز است که یکی از اورده آن پا یا فاسد شده
شده است در آن یا بواسطه ورم آن پا است و یا بواسطه [illegible]
تحت رکبه و کشاله ران است که فشار بر اورده آن موضع [illegible]
و یا بواسطه فتق ران و فتق بند او است یا بواسطه فلغمونیا و [illegible]
سرایتی

٨٨٠ سرایتی و [illegible] است و اینکه تشنج محدود در یکی از اطراف عالیه باشد
سبب آن انسداد یکی از اورده است در زیر بغل و در طرف صدر که فوق
الترقوه است در این موضع اگر تشنج در یک طرف گلو و صورت به سبب
انسداد ورید آن است و اگر تشنج در نصف اعلای بدن است به سبب
انسداد یا منع که [illegible] است در اجوف نازل یا عالی در بعضی از
فلغمونیا ها [illegible] اغلب تمیز [illegible] حالت [illegible] بواسطه آنکه در ظاهر آن
عضو الم میرسد و قبل از بعضی [illegible] ها در اعضا اطراف تشنج زیاد در اطراف
الم میرسد لذا لون صورت باید تمیز داد که سبب [illegible] انسداد یکی از اورده
بزرگه یا اورده آن طرف است ؛

علاج — تشنج تابع علاج استسقا الحریه است اغلب رفع که بواسطه راحت و
[illegible] که با به سهولت [illegible] و اغلب نافع است پیچیدن طرف تشنج
با [illegible] و در تشنج موضع ناقهین یا ادویه مدره خارکشنده و قسم از تشنج حکمت
علاجیست که باید [illegible] تحصیل نمود [illegible] اینکه عارض که در طفل تازه متولد شده
و [illegible] در طفل [illegible] الولادت ؛

در تشنج اطفال صبیان الولاده — اطفال بسیکه [illegible] تازه متولد گردند اغلب
مبتلا میگردند به تشنج محدود یا تام که بعضی از مصنفین او را از سرایات
فرق نمیدهند و لیک با تحقیقات [illegible] و [illegible] علامات [illegible] در [illegible] را [illegible]

۸۸۱ سایر التهابات یافته و فرق با التهابات دیگر نموده ؛

علامات و تقاریر — تلقیح عارض می‌شود غالب اطفال را از روز اول تا
تا هشت روز بعد در ابتدا جلد کبود گشته و تمام بدن سرد شده تنگی در اطراف
حرارت در شکم ... و زبان تنفس کوتاه . گشته بعد تلقیح در پاها و دست
و صورت ... چنانچه سایر التهابات از خارج گشته ... و رعشه کوچکی بیشتر
دیر رفع شده و این تلقیح بتدریج رعشه بسیار عضلات منجمد صورت یافته
و سایر بدن منقبض شده و این عضلات ... بسیار تنگ ...
بدن بتدریج از درجه باید که چون ترمومتر را بزیر بغل گذارند از ۳۲ تا
۲۷ درجه بیش حرارت نشان بدهد بسیار ضعیف شده و حالی مخصوص در صورت
... که نازک و بی‌رنگ و بسیار ضعیف شده و به آن نماید که گرفته و خفه
باشد و طفل هلاک گشته یا از رابطه اختناق و یا از مرکب شدن مرض با علت
دیگر ... ذات الریه و آنها که شفا یابند ابتدا تنفس آسان شده و بعد
رفع تلقیح گشته ؛

تشخیص از همه آسان — که فقط عارض ... با این مرض مشتبه شود ...
با اینکه در اینجا جلد قرمز و برآمده و صلب و ... است ؛

تقدمة المعرفة — بر خطر است ؛

اسباب — عارض شود در اطفال کم حرکت و ضعیف و آنها که
قبل از

۸۸۲ قبل از موقع تولد متولد شوند و تمام عارض گشته و رابطه اش با وبای اطفال ...
الخ ... در فصل زمستان است ؛

علاج — بهترین معالجات این است که از یک تا سه دانه زنبق ...
و طفل را زیاد در آب گرم گذارند و در پارچه‌های پشمی بپیچند و دلک با
ادویه‌های معطره کنند و هرگاه ضعف غالب بود مقویات مثل شراب کنیاک دهند ...
ادویه معطره بنوشانند ؛

در فلک ... آب و روغنی — در زمان تازه زائیده گاهی از جراحات ...
... که غالب ... در اطراف ناف ... و ... شدید که گاه
مرکب شده با علت ... و عدم شوق جذابه و اورده و ...

تقیح مزمن — و در ... بیشتر از این مرض ... رسیده تغییرات
چند در آنها مشاهده گشته از این قبیل است وجود ... در ...
... مابین عضلات اطراف یافته و در ... گشته که ...
... به رنگ ... و ... و ... شده باشند در ...
حجم ... دیده شده ... در ... الصدر
... اوردة ... و ... و ...
... که ... تقیح ...
... [illegible]

883 رطوبت رقیق در اطراف سافله ؛

علامات — ظاهر است روز مرض قبل از روز پنجم وضع حمل و بعد از بیست و
پنجم اغلب بروز آن در روز دهم و یازدهم می‌باشد و ظاهر است که در ابتدا پا بزرگ کند
و چاق می نماید که پای چپ اغلب مبتلا باین مرض می گردد و لیکن تا کنون دیده
نشده است که غیر از اطراف سافله در عضو دیگر این مرض گردد در ابتدا حس ثقل
و سنگینی با وجع مبهم در چرخ پا یا فقط در ثلث اعلای ران و در انسی ران محسوس شود تا
محدود گردد ما بعد هیچ یا در کشاله ران در صورت ایضا در همه جا ... برابر گردد
و موضع ... و بعد ... ملتهب گردد که اغلب از زیر ... به کتف ... امتداد کند
و گاه بر عکس در این تابع همراه کنند با وجع شدید در همه جا مبتلا شده
تا ... شده از حرکت ... صاف و کشیده و لامع رنگش سفید شیری
و شفاف گردد و حرارت موضع زیاد شود و از فشار با انگشت بر شدت وجع افزوده
لکن و گاه از ... با ... جای ... گردد ... رشته ... از عروق
جاذبه یا ... مستور مانده و اینکه از فشار با انگشت تنها ... باقی
فرو رفته که علامت تدریجی از آن ... باید است که رطوبت مترشحه کم و ...
در غشا خلوی ... است و ... حاصل گردد ... باید ... فشار ... زیاد گشته
و ... جلد ... وجع شدید حاصل گردد و ... که باید در ... هیچ
تغییری در ... نمی رسد و از علامات عمومی عطش و تهوع و تب و عرق زیاد و قلت

ادرار الخ

884 ادرار عرق ... و ... همراه کند ... ن ... شده و تب شدید یا ... شدن تقصیح و ... قمی
رفتار و انتهای مرض — بعد از آنکه چند روزی علامات ملتهبه ... مانده اند و
به ... که تب رفع شده و وجع تسکین یافته تابع بر اطراف کم کم
و بعد از رطوبت مترشحه اول در ... و بعد در ساق و پا است و ... تا
... رطوبت ... رفع گردد و ... که ... طول کشد و ... که ... شده
شده و ... دیگر ... گردد و گاه مرض ... که ... تا ... حالت
کند مانند ... و ... زیاد و ... مفصل ... و جزو
... و ... و ... و ... رید ؛

تشخیص — از سایر ... تمیز داده می شود که ... بواسطه وجع و ... شکل
فرو رفتن ... از فشار با انگشت و حرکت تابع از ... به کتف و تغییر ...
و از تمیز ... و از ... عرق با ... در ... وجع ... و علامات
عمومی ... با ... حالت ... که ... حاصل ... صورت ... علامات مشکله
تقدمة المعرفة — خطری ندارد ... بواسطه ... می باید و ... ورید ...
گردد تابع با ... تا اینکه ... و دیگر ... شدند و ... در آنها ... ایام
و ... که ... تابع باشند ؛

اسباب — ... که ... تازه ... باشند و ... بواسطه ... و ... بواسطه ... کنند در ...

۸۸۵ بار در طب و در فصل زنتن مدتی مردم بر آن گمان بودند که بتدریج شدن نفاس
و استحاضه و بیشرفت و مادر قول یک عبارت است ❊

علاج — اگر به صداع هم چون حقنه و زالو در موضع تجویز با درکشیدن بر سران آسام درشد
مایه و مواد ملینه و تدبیر با روغن زنجلاره و لو داخم و عصاره بلادانه و مرشته
حرقه و مدره و ملینات و نشتن کم مقدار زیاد در صورت حکاری غلیان باشد
و چون وضع رفع گشت و واقع باری نارد پیاپی چینه ❊

در استسقای دماغ و نخاع — مسیو ماژندی که در جوف جمجمه و نقاب آن رقیق Magendie
رقیق رطوبت که مقدارش بعلاوه حجم دماغ و نخاع است معین ... حجم دماغ
و نخاع بیشتر باشد مقدار این رطوبت کمتر باشد و این رطوبت که دماغ
است در میان مشیمه و ام الرقیق احاطه دارد دماغ و نخاع را و هم حامل گردد
در ما لطیف دماغ و دماغ کوچک و هم ما بعضی مقدار این رطوبت
زیاد گشته حاصل شود استسقای دماغ و نخاع و استسقای دماغ و نخاع منقسم گشته اند
به شیوه روسفال که ام الصبیان مانند و شیوه دوار اشکال استسقای دماغ مانند

استسقای دماغی — بر سه نوع است حاد و مزمن و ... است
مسکه ما ... تاش شده از نوع چهارم از استسقای دماغی که نشر رطوبت
در جوف دماغ است و مسیو التک سبب جنون حمق را از او میدانند و چون
مرض است نادر در ... از حمق بیان ... اشاره باو هم خواهد شد ❊

ام الصبیان مد

ام الصبیان مدید — ام الصبیان مدید را در سنه ۱۷۳۲ عیسوی اطبای انگلیس پیدا نمودند ۸۸۶
و بیت او را مرض مخصوص نگاشته و بعد سایر اطبا او را یک نوع استسقا
مشیمه و تا ورم نرم دماغ دانسته بودند اینکه ثابت گشته از هیچ علت ... هر چند
شرایح مرض ترقی یافته معلوم گردید که وسوای مرض در دماغ یا در غشیه او یک
علت ... و رطوبت مترشحه ... آن ... اطبا ... که
نشر رطوبت در جوف دماغ بطور حاد ... گشته و ... دماغ ...
باشد یا سبب ... گشته از نرم شدن دماغ و ... استسقای حاد که
باشد در اینجا در دماغ دیده ... دیده ... سکته مائی که ... ❊

در سکته مائی — که اپوپلکسی سروزی مانند عبارت است از مترشح شدن مقدار زیادی از رطوبت
رقیق در جوف دماغ که دفعتاً حس و حرکت و ... یا فانی کند ❊

در نزف مزمن — ترزید های دماغ اغلب این گونه ورم دماغ با حقه و یا خون گشته
عبارت است که رطوبت مترشحه در جوف مشیمه ... در غشای ... مشیمه یا در بطون
دماغ است اینکه مقدار رطوبت مترشحه زیاد گردد مشیمه بلند شده و پرده های
دماغ پاره گشته ... بطن یا ... و رطوبت مترشحه ... رنگ و صاف مانند آب است
و الومین در او بسیار کم یا هیچ نیست و مقدار او تا ... اسپیقان دیده شده است
و باید دانست که چون دماغ رطوبت را جذب نمیکند در مرده ... مقدار آب
بنظر آید و چون او را ورقه ورقه ببرند از هر ورقه قطرات آب بیرون

٨٨٧ آیده صفاقی را که دماغ در میان آن آب جمع شده و بعضی از او منضم و برطرف کنند ؛

اما علامات و رفتار مرض — بروز این مرض به دو گونه است یا آنکه تدریجی بود و دیگر آنکه
دفعی در صورت اول اصحاب آن را صداع و ثقل در سر و زیاد شدن حواس ظاهر
و باطن و گاه هذیان و چون علامات شدت آید بیننده مریض کم کم در غفلت افتد و مفلوج گردد و گاه
ابتدای مرض دفعی بود بغتتاً حواس وی مات شود و فالج گردد دست و پا را از حرکت بیفتد
مردمک چشم عریض و وسیع و بی حرکت گردد و بعض اطراف گردد حس فالج گردد صورت
ناصیه یا قرمز یا منقبض شده نفس عسر گردد و از چند ساعت تا چند روز بعید الهلاکت
رسد بعضی اوقات ماه و بعضی که حس و حرکت عود کنند و گاه بعد از چند روز
جمیع علامات برطرف شوند و لازم است که در این مرض سه چیز را ملاحظه
نمود اول آنکه ظهورش دفعی است دوم مفلوج شدن پاها و دست سیم آنکه چون
ثقل گردد علامات بزودی برطرف گردد نه بعضی از مصنفین بر آنند که چون
ترشح رطوبت در یکی از بطون طرفین شود و وضع طبع در یک سمت رسیدن خواهد
بود اگرچه امر ممکن است ولی تاکنون مشاهده نشده است ؛

تشخیص — جمیع علامات بینه که بهتر دهم این مرض را از سکته و ورم دماغ و ورم
دماغ با فشار حس و حرکت با جمله کاملاً صورت و بطؤ نبض و حالت سبات الیقینه
که اظهار سابق از علامات ممیزه این مرض میدانستند چه از اعتبارات علامات بینه
را آنکه گاه در این مرض مفقود بود و گاه در سکته و ورم و ورم دماغ نیز

٨٨٨ تقدمة المعرفة — خطرناک است ؛

سبب — عارض گردد در شیر خوارگی و در اشخاص ضعیف و در او اوقات
مزمنه گاه عارض شود در اواخر استسقاء لحمی و رقی و عارض گردد در روزهای اول وضع حمل
در زنانیکه مستعد شده بودند به آن از اطراف سابقه و استسقاء لحمی ؛

علاج — اطبای سابق حصه را در این مرض منع کرده بودند و لکن آنکه بعضی متأخرین
و مصلحین لازم دانسته باید فصد نمود بر خلاف در ضعف نقاهت و مریض بهر صورت
باید بعضی از رطوبات طبیعی را زیاد کنند و یا آنکه رطوبت مخصوص در عضوی بیاورند
از آن قبیل اند مسهلات و مدرات و معرقات جلدیه ؛

در دام الفیل و پا زدن — مرضی است که اهل بروز شد در حیات رحم است یعنی آنکه
چون طفل متولد گشت مبتلا به این مرض شده باشد و یا شاید که بعد از تولد بروز کند ؛

علامات تشریحی — چون خوب تشریح در رحم و یا قبل از کشف شدن در روز سیم حجم سر
بزرگ گردد و از شکل طبیعی منحرف گردد که در طفل شانزده ماهه دور سرش یک ذرع و نیم
اندازه داشت و این زیادتی حجم منحصر در طاق جمجمه است که قاعده سر همیشه کمال
طبیعی باقی بماند و شاید که بزرگی حجم در یک سمت و یا در یک نقطه از سر بود این بزرگی سر
با صورت که کمال طبیعی خود باقی است نسبت داده شده یک حالت مخصوص و ... میدهد
و در این مرض قطر عمودی محل مستقله کمتر است بالعکس اسطح قطری که عظم جبهه میرسد
و باین و وسط مستقله از حال حالت طبیعی به سر قوت و برآمده گشته در بعضی از مواضع

۸۸۹ سر بعد از آن موضعی که استخوان زودتر حرکت کرده است یعنی مابین حجم و سوراخ
مشابه به کیسه شده و حرکت عظام بر خلاف کیسه که مانند و شفاف است
نامبرده کیسه و گاه بر خلاف مرتبه بیشتر شده و گاه در فاصله
یک غشائی مشابه کیسه و گاه این غشاء قطع استخوان شده و چون رطوبت
اغلب در بطون دماغ است بطون کبیر وسیع شوند که تزاید های دماغ بکلی محو کند
دماغ شبیه کیسه باریک شده و نسجش بطوری شده که مانند رطوبت
نتوان فرق داد در آن حالت دماغ هیچ از برند تا بلکه در این
مرض قوای عقلی و شعور هم باشد بعد از بطون نشر رطوبت در غشاء
گفت ام الرقیق و بعد در جوف جمجمه و هم ملاحظه شده است که نشر رطوبت در میان
ام الغلیظ و عظام سر و یا در میان ام الغلیظ و طبقه خارجی شبیه به است و مقدار رطوبت
مترشحه بسیار مختلف است و دیده شده است ماده کیلوگرم در طفل که سابق در
که تقریباً بیست و نیم از ریش و ده کیلوگرم و نیم رطوبت است بدانکه در
این مرض حجم سر حالت طبیعی باشد یا کوچکتر از حالت طبیعی کیسه شود
دماغ در فاصله او و عظام جوف جمجمه مملو است از رطوبت مترشحه باید دانست
که در شیرخوار یا در بعضی از امراض که بزرگ در دماغ بهم رسد چون عظام
حرکت نمیکنند در فاصله آن عظم و دماغ که خالی میماند رطوبت
رطوبت طبیعی دماغ ترشح است و آن خلا را پر کرده و این رطوبت

در حقیقت

۸۹۰ در حقیقت از برای این اشخاص لازم و طبیعی آنهاست که مرض کیسه نسبت با اسم استسقاء ندارد
علامات — وقتیکه طفل در رحم است گاهی بزرگی سر تقریباً ممکن است در هنگام
وضع حمل از مسلک های مهبل مانع است و عریض و مدت کم طول مکث
پیدا کند معین کند که در وقت تشنج رحم این مانع گشت و در هنگام
رفتن او سوراخ باشد و هم از گشتن جای یعنی فاصله های غشائی و
این مرض باشد که وضع حمل را عقب اندازد و مانند آن کیسه که قابله از حدت ید
حدید چاقو که در کتب قابله که مفصلاً بیان شده است علامات این مرض بعد از
تولد نیز مختلف است اینکه حجم سر کوچکتر از حالت طبیعی باشد و یا باندازه طبیعی
او از حالت طبیعی مختلف کیسه که پیشانی و طرفین سر پهن و فرو رفته شوند
و فوق سر کشیده و مایل به نقطه کیسه چون حالت صورت وسیع
بر طرف شوند اطراف کیسه طفل بی قوت و صدای او ضعیف و نگاه
او بی حال کیسه و باشد که غذا خورد و بدن تغذیه نکند
و اغلب این بدبخت ها چند روز بعد از تولد با غش یا تشنج هلاک
شوند و در این حالت که دماغ بزرگ یافته و یا بکلی معدوم است از
اقسام امراض خلقت است و چون ام الصبیان کیسه چند سال بعد از تولد
که ملازم ها مدور شده باشد و چون در روز محکم شده اند از فشار رطوبت
جوف جمجمه از هم جدا شوند در این صورت مشابه کیسه که یک یا چند روز

۸۹۱ لاغر باز گشتند و عظام از هم جدا گشتند و تا سن ده سالگی بروز مرض باقی
بود ماشاءالله و کشته است و صاحب ام الصبیان علیل اندام و ابله و بلید می باشد
بعضی بی اندام و سوزان می باشند جمیع آنها بسیار بکوز ابتدا و خواب ناسنگین باشد
بعضی تا آخر خاص مبتلا می مانند در آخر جوانی محقق شد که بصورت حرف نزدند و تقویم
چنین نکنند و جوانی ظاهره اگر بعضیش تا قرینه بعضی دیگر خانه گوشته نهمیت
مرض اصول گونه که چشم گاه بطرف فوق و گاه بطرف تحت و گاه بطرفین
مایل گشته بعضی هایت یا جنبه عضوش منفلج لهذا اگرچه بعضی نتوانند بایستند و
راه رفتن را درست نتوانند و زیاد زبان حوز نزد و نتوانند کرد ای حرف کامل
زنند که همیشه بواسطه ثقل تکلف افتند و بعضی مبتلا شوند به تشنجات مختلفه
و بطلم شبیه بفرح چون با دست فشار بکسر دهند گاه فلج یا تشنج
موقتی بمریض عارض گردد و در مقابل ملاریتین حالی هیچ کف خلل در اتصال
این مرض کم برسد و غالب عوارضی بلکه زیاد جوز نزدند و گاه تا چندی جوانی ساکت
طبعی باشد و در اواخر مرض بتدریج نقصان یافته خانه گشتند عضلات لاغر گشت
بیفتد بلع مشکل گردد و ادرار بدون اراده دفع شوند اگرچه اشتهاء تا اواخر
باقی باشد اما علت این مرض مبتلا شوند باسهال و تحول چون مرض عارض گردد
در رحم یا چندی بعد از تولد ظاهر گردد مرگ و علت هلاکت رسد در طفولیت
و گاه بنا رجوع بندرت دیده شده است جاکه ام الصبیان بیست سال زنده مانده

و هم مذکور

۸۹۳ و هم مذکور شده است تا بطلانه بسا عروقی بزرگ بواسطه انفلاج و یا بواسطه
تشنج است و باشد که سبب مرگ مرض دیگر باشد ؛

تشخیص — در ابتدا چنان می نماید که در تشخیص ام الصبیان بواسطه بزرگ شدن جمجمه
هیچ اشکالی نیست و اما جمجمه بزرگ طبیعی بواسطه بزرگ شدن دماغ و اما در بزرگ شدن
دماغ بزرگ شدن جمجمه بتدریج است و بدون بروز هیچ اختلالی است و در اواخر
مرض علامات دیگر هم حاصل شود که مرض بهلاکت رسد و چون اختلالات چندان
اسباب ممیزه نمی گردد که هم بزرگ شدن دماغ عرضیست بسیار کم و بر خلاف
ام الصبیان بیشتر عارض گردد و طبیب در وقت مشتبه باید دقت باام الصبیان دو و دو
راشیتیس که مرض دیگریست که بعظام جمجمه و آنها را حجیم و غیر منتظم سازد و لذا ام الصبیان
تمیز داده گردد جمجمه بزرگ هم بعضی اند و چنان می نماید که بعض درزهای جمجمه
شطر هم افزوده شده اند و بعلاوه علامات راشیتیس در سایر عظام بدن نیز دیده
شد بعد از تمیز ام الصبیان لازمست تمیز داده سبب اولی او این چیزیست محال ؛

تقدمة المعرفة — مرضیست قتال و تقریباً همیشه منتهی گردد بمرگ ؛

سبب — تا کنون سبب ام الصبیان معلوم نگشته است اگرچه ذکر کرده اند بلکه
وعلی و افراط هر چیزی را از جانب پدر خصوصاً و هم و فشار رحم از جانب
مادر حامله یک سنی دیگر که غالباً باعث این است بواسطه آن است که دماغ نمو نمی یابد ؛

علاج — آنچه زیاد شده این مرض استعمال شده اند و لیکن بدون ثمر نتیجه انجام

۸۹۳ در آبهای معطر و تریاقین و ادویه رنج و ادویه ملیّنه و مقویات عمل آورده ضعیفی
برای سده اند که رطوبت مرتشحه را خارج کنند که بعضی از آنها رطوبت تنقیح مقدارها
بیرون آورده و در بعضی مرتبه و اکنون آنچه از فرنسه آمده بهم خوانده اند بر آن
شده اند و اطبای انگلیس در روی مذکور داشته اند که چند مرتبه عمل شده
است در هر صورت چون خارج کردن آب فقط معالجه است که امید ثمر
دارد و چون مریض بدون آن از زحمت یا دیر هلاک خواهد رسید معلوم کن که
بیماران از آن اطبای را انجام است چنین مرگی که اولاً با یک بار خروج در وقتی که مریض
کمتر از ایام خاد داشته باشد اگرچه مرض در حالت وقوف نشود ثانیاً بعد از آن
تا وقتی باید عمل نمود که صحت در خطر باشد ؛

در استسقاء نخاع — عبارت است از جمع شدن رطوبت در جوار فقار و بروز
فتق یا سالم بدون ترکیب و دیگری آنکه مرکب باشد با خطای خلقی یعنی
آنکه حلقه مهره یا دو خرده مفقود شده یا از هم دور کرده شده و این قسم را جزء معدود
شده است اسپینا بیفیدا ؛ اما استسقای سالم نخاع مرضی است که تا کنون از   spina bi fida.
درستی کم تر دانسته شده است همین قدری دانیم که در اطفال نو زاد القینه ها و استسقاء
رطوبت جوف جمجمه و نخاع زیاده از حالت طبیعی است و هم معلوم شده است که در بعضی
از این اطفال نخاع و جوار فقار مملو گشته از رطوبت و هم گفته اند که در بعضی از سقوط جنین
سبب مرض رطوبت است در جوار نخاع و شناخته شده از اینکه انحطاط و استسقای نخاع شده
کرده

۸۹۴ کرده اند که رطوبت بمقدار زیاد در یک مجرا جمع کرده و بر خلاف وقت بیرون
که آب در جمیع مجاری بکنند . بیشتر نخاع ضعیف می کرده از رو خیال این قول را قبول
وایراد نیست و آنکه بعضی آن را نیکو مصنف این قول اند در میان اختلاف فیمابین اند
نه در بالین مریض ؛

در استسقاء نخاع — که همراه است با اسپینا بیفیدا ؛ مرضی است مولودی و شناخته شده
و لاسیما که یا چند مهره رقیق سطح که واقع باشد در مهره فقار که داخل غشاء نخاع
که این غشیهٔ بطون فتق بیرون آمده و بواسطه دوری حلقه فقارات از هم یا فقدان حلقه ؛

تشریح مرضی — ماهیه استسقاء نخاع ملتفطه که غلب اوقات در محل قطنی
و بسیار است در گردن و این ماهیه مدوره و تا اندازه … ۵۰ … و دنباله
مدار است حجم او از یک فندق تا حجم سر یک طفل است جلد عقب تغییر یابد …
چون ماهیه زیاد حجم کرده جلد رو … و یا قرمز کرده و هم باشد که در این موضع
جلد نازک کرده و ماده … باشد فقط با غشیه نخاع و اینکه این ماهیه …
کرده در این موضع مثل اثر … ملتفطه کرده که ملتصق باطراف باشد عموماً
عدد این ماهیه ها یکی است و چون متعدد شوند اکثر با یکدیگر …
و چون این مواد را … معلوم کرده که جوار نخاع در این موضع از اطراف خلف عظم
ندارد و اهم آنکه حلقه فقار متعدد … از هم دور شده باشند و رطوبت مرتشحه
رقیق و مقدارش از ۵۰۰ گرم تا چند لیور است … رطوبت مرتشحه غلب اوقات در

چند لیور
یا نصف گرم است

۸۹۵ تحت مشیمیه و گاه در جوف مشیمه نیز گاه بدون تغییر و گاه زنم یا هزال یابد
و باشد که ملتصق گردد باطراف جنین و گاه دیده شده که این غشا ملتصق شده است
با اعصاب دم اسپ و باشد که هیدروراشی با ام الصبیان توام بوند :

علامات — جنین بعد از تولد در شفاف ورم مهتابی یا کوره کشیده و بزرگ
گویند و گاه دیده شده که در هنگام فرو بردن نفس کوچک و در هنگام خارج کردن او
بزرگتر گردند و گاه دیده شده که در این مواد حبابهای قرمز مانند نفخ و سبب
تغییر حجم این مواد در هنگام تنفس باعتقاد میولنبر آن است که اورده نخاع از
اوانه و قایل حقن و بسط انه و هنگام فرو بردن نفس که خون از جمیع بدن میل
بدینه حرکت کند فلذا ورید و نخاعی ملیقه در رطوبت جوف نخاع نمایان گردد
این خلاف میان علم مجاری نخاع میرود و مائیم که در گوید و در هنگام بر وقت
بیرون کردن نفس اورده پر گردند و رطوبت دو باره داخل جنب ملیقه و ارداد
گاه رطوبت بالتمام در مجاری نخاع مرکبه بدون تجمع جمع و جمع و اتصال روزی
و گاه حس و حرکت الا افزایند از فشار بر این مواد و دخول آب در مجاری نخاع
کم گردند و اینجا که هیدروراشی مرکب باشد با ام الصبیان از فشار بر جنین
رطوبت بدماغ رود و صورت بروز افتاد یا تشنج گردد و گاه و دو بندرت
جنین طفل در وسط فقرات از پشت گردن تا عصعص کشیده شده که جمیع فقرات معیوب
[illegible]

[illegible]

۸۹۶ مرکب زود تر در رسد و اکثر جنین تا چند طفل ضعیف مانند و نیمه بعد از تولد مفلوج گردد
و جنین که روز بروز بزرگ تر شود حجم تا رطوبتش خارج گردد کم رطوبت
متراشحه متعفن و در جوف گردد و بواسطه تقدم مشیمه و البته لذا این ترکیب طفل بهلاکت
خواهد رسید اگر چه مذکور گشته که این بازشدن ماده یک طفل نگاه تا چند
و نیمه نوع دیگر بوجود تا مدار رطوبت و حصول مانند است سری زنده نگاه داشت

quid - bot.

سبب — تمام گرد در مکان و بقول شسیه بعد از پلیه بوغیر پاره گردد از
سایر اجزای خلقت این مرض بیشتر دیده میشود که در ۲۲۲۹۳ طفل که در قابله
خانه پاریس امده ریشه مرض مبتلا بوده این مرض بوده و سبب اصلی این مرض
مانند ام الصبیان نامعلوم است میو گوید ولیه بر آن است که سبب اتفاق این مرض
آن است که قبل از عقد و رشدن عظام فقرات غشیه نخاع با جلد ملتصق گردند و این
مانع نمو فقرات گردد و این مقصود مولان قبول نمود در وقتیکه عصاب دم
اسب با جلد ملتصق شده باشد و اینجا مسئله اتفاق شخص دیگر قبول نمود
هنوز معلوم نشده است که در شاخه شدن نخاع قبل از حصول جنین است یا از جنین

علاج — برای علاج این مرض سعی شده است فشار و ملتوی کردن و شرط
و تعلق از فشار بواسطه پنبه و مقوی سفید با حبابیکه لذا برای دفع اسهال میشود
گاه و شقاق حاصل شده و اغلب اوقات ملاحظه که در خلال محفوظ داشتن جنین
و منع بیرون آمدن اولا بغمض بیشتر میشود هر چه جنین کوچک تر باشد

۸۹۷ مخرجش و حلق از ملقوب [illegible] اگرچه منفعت ندهد و لا خورش شیر [illegible]
سورت [illegible] این گفته [illegible] و اعصاب را [illegible] سازد [illegible]
می‌ریزد و بعد [illegible] می‌کنند و غیر این بیش از دو قسم [illegible] از [illegible]
[illegible] باید [illegible] در این مرض [illegible] بکار برده [illegible]
گفته اگر [illegible] باید [illegible] که [illegible]
همیشه باید [illegible] را [illegible] که از [illegible]

در تجمع ریتین — عبارت است از [illegible] رطوبت در فضای ریه بقسمی که دخول هوا در وی
[illegible] گفته

علامات — [illegible] تجمع در [illegible] ریتین و [illegible] در قطعه [illegible]
در جمیع [illegible] رنگ [illegible] زیاد شده [illegible]
گشته چون [illegible] جمع [illegible]
آید و چون [illegible] مقدار رطوبت از او [illegible] از ریه
[illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] خارج گفته [illegible]
[illegible] که [illegible] باید کنند

علامات — علامات این مرض [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible] در این مرض [illegible]
کرده

۸۹۸ [illegible] در [illegible] ذات الریه [illegible]
[illegible] این علامات را [illegible]
[illegible] که در این مرض [illegible]
سمع [illegible] گفته که صدای [illegible] شده است و [illegible] را گفته [illegible]
[illegible] که در سمت [illegible] ریتین و از خلف مسموع [illegible]
اگرچه این علامت [illegible] در ذات الریه [illegible]
[illegible] ریتین [illegible] در همان نقطه [illegible]
[illegible] تجمع ریتین و [illegible]
سمع اصوات ریه شنیده [illegible] ذات الریه [illegible] مسموع [illegible]
[illegible] مریض [illegible] صورت [illegible] گفته [illegible]
[illegible] و حلقوم

تشخیص — از عدم [illegible] و باقی ماندن [illegible]
[illegible] در [illegible] نقطه تمیز می‌دهیم این مرض را از ذات الریه
[illegible] که صدای [illegible] اصوات ریه غیر مسموع [illegible]
با [illegible] رطوبت در ذات الجنب [illegible]
[illegible] تمیز میدهیم این مرض

تقدمة المعرفه — اگر [illegible] [illegible]

٨٩٩ اگر در همان نصف ریه محدود باشد بر خلاف امراض که در اطراف آنها این مرض بروز میکند
کرده نمی‌آید ؛

سبب — بدانکه که صحیحاً بعد ... هر گاه که در امراض صدریه پیر ... و اشخاص ضعیف
بسیار مستعد باین مرض هستند و ... گذشته از آنچه مذکور شد ... استسقا
است و ... با امراض قلب ؛

علاج — علاج این مرض بسته است بعلاج امراض اصلیه چنانچه هم ... با امراض
قلب ... خفقان در او خواهم داد اگر مریض ... علاج ... ادویه
مقویات بکار برند در هر صورت ... چون ... علاوه بر اینها ... در بعضی
و مدرات و معرقات جلدی باید ... لازم شود که مریض زیاد
در بستر باشد باید ... و تغییر وضع دهند تا ... که ... مرض ملتفت

روی ... ؛

؛ در استسقای صدری ؛

که ... عبارت است از جمع شدن رطوبت در یکطرف جنب
یا در هر دو طرف ... ترشح ... جنب استسقای ... وانده
انداع ... رطوبت ... یا ... ولی ... در علاج
لازم است ... رطوبت ... رطوبت ... ترشح رطوبت
در جنب که بسیار دیده ... وقت ... و همیشه ...
که از مرض دیگر ... رطوبت ... از ٥٠ ... ١٠٠ ... در میان جنب
ثلث

٩٠٠ ملتفت ... شده و ... از مرض قلب ... مرض برئیت ... و
رطوبت ... بر خلاف ... لیکن ... اگر ...
و این ... آن است که در این مرض همیشه ... ریه و ضعف
میرسد و این ... ترشح رطوبت ... و ... رطوبت
در جنب در هنگام ... که ... در ... و ... سکنه
و مقدار این رطوبت که در هنگام ... ترشح ... ١٢٠
گرم ... ولی چون سبب او مرض قلب ... مرض برئیت یا علل دیگر
... قبل از مرگ ... که ... میرسد ؛

علامات و تشخیص مرض — آنجا که مقدار رطوبت مترشحه زیاد بود و یا آنکه
در هر دو طرف ... و سایر علامتها که در ترشح جنب در علامات
الجنب مذکور شده ... ولی بدون ... و ... که از ... در
متساوی صوت ... و ... کمتر ... صوت ... از تغییر
تغییر ... باید ... که ... التصاقات در جنب ... شده باشد
علامات ... و از تغییر وضع تغییر ... نشده ... ضعیف
است اگر رطوبت مترشحه ... که بیکطرف جنب ... پر شده باشد ولی
بدانکه ... رطوبت ... ثلث ... است که
رطوبت مترشحه ... که ... ملاحظه ...

٩٠١ بالخصوص عدم وضع و ... حالات سابقه مریض سالمه ... توان این مرض را
از ذات الجنب تمیز داد ؛

رفتار مرض — رفتار این مرض بعکس ... برخلاف مرضی که استسقاء جنب که از علامات اوست

تقدمة المعرفه — همیشه بر ترتیب ... خطر زیرا که ... عرق ... می‌کند و برای ...
مریض می‌افزاید و اینجا که ریزش رطوبت ... و در اطراف ... ...
هلاک ... کند ؛

تدبیر — ... مسهلات و مدرات و ... ذرایح در روی سینه
و اینجا که رطوبت زیاد باشد و بیم هلاک ... بود باز و ... جراحی کنند ؛

در استسقاء غشاء محیط قلب

اکثر اشخاص که میمیرند در میان غشاء محیط بقلب ... مقدار از رطوبت ... در
... باشد والبته ... این رطوبت تا ... انکه ... در ... ...
... از ۲۰ گرم تا ... ... کنند و چون از این مقدار تا ... کنند سبب ...
... اکثر از مصنفین این مرض را منقسم ... با ... و ...
این تقسیم ... ندارد و استسقاء غشاء قلب ... ... که ...
... کنند سایر ... استسقاء الکلوی مرض ... ؛

تشریح مرضی — مقدار رطوبت ... از ۱۵۰ گرم ... تا ...
... گرم و اینجا که مقدار زیاد ... غشاء محیط بقلب ... کشته قلب ...

روده

٩٠٢ روده و گاه رنگش ... شود و غشاء قلب ... در بعضی مواضع ... و رنگش ... شود و در بعضی
و ... و معده و کبد و ... از ... ... کنند ؛

علامات — علامات ... است که در ... این غشاء ... مذکور شد
از قبیل ... سینه ... قلب و ... صوت ... تغییر ...
و از سمع اصوات قلب ... شنیده ... شوند و ... کند این مرض
که بدون ... باشد ... با تنفس و ... و ... با انتصاب النفس ...
... نبض ... و صغیر ... و اگر در اطراف ... از مرض ... نباشد ...
... و برای اینکه این علامات بظهور رسد باید مقدار رطوبت ... زیاد ...
و ... رفتارش سریع ... غشاء قلب ... رسانده باشد و ...
مقدارش قلیل بود و رفتارش ... غشاء قلب ... کند و قلب حرکت نماید
و لهذا این علامات بروز نکند و لذا برای تشخیص سبب این مرض باید ملاحظه
... حالات سابق مریض و رفتار مرض و امراض مرکبه بود ؛

تقدمة المعرفه — تابع مقدار رطوبت

تدبیر — جمیع آن ادویه که در انواع استسقاء مذکور اند در اینجا نیز استعمال ...
از قبیل مسهلات و مدرات و ... جلدی و مقویات و اینجا که مقدار رطوبت
زیاد بود ... که ... ... و بعض بعد از ...
رطوبت ... تعفین ... شوند ؛

trois-quarto.

٩٠٣

در استسقای زقی — عبارت است از جمع شدن رطوبت در جوف صفاق بطن ؛

تاریخ مرض — مرضی است که اطبای قدیم شناخته و مذکور داشته اند ولی اول اطبائی که
مرض را صحیح دیدند بقراط و جالینوس اطبای یونان است که او را نوعی از مرض کبد دانسته و
پس از آنکه تشریح مرضی کماهی شد استسقاء زقی اصلاً مفقود و اعراض شده و بعد معلوم شد که
او را از سایر امراض بطنی آسان کرده اند ؛

سبب — واضح است که بعد از اسباب این مرض جمله و بطء جاری و عارضی کمتر
بعد از نشستن شدن نزلات حاره و اثرها در بدن عرق حاد و اعراض در
استسقاء سهولت و طول اطبای آن این علت و عوارض و بیشتر علامت که
اعراض استسقاء مذکور کرده اند اعم از آنکه قبل از استسقاء زقی استسقای دیگر روی
کند یا نه چنانکه بعد از آنها چنان می نماید که مخصوص ورم عروق
استسقاء زقی با شدت مانند بزرگ شدن کبد و طحال و تحجر شدن کبد
و سپرز و تنگ شدن یا مسدود شدن ورید باب الکبد و سرطان ورم های رحم و در
وقتیکه مادهٔ کثافت در عروق آلت تولید و بر به تخمین فشار دهد در این صورت
و وقتی که مادهٔ کثافت در رحم کثیف و مجروح گردد و ادرار بصعوبت و حبس مثانه
استسقاء بر طرف گشته عارض گردد و در جمیع سنین و در جنین در ایام
هنگام بزرگی شکم جنین بسبب اشکال وضع حمل گردد ؛

تشریح مرضی — از آثار مذکوره معلوم گردد که در هر حال از این مرض

علامات از

٩٠٤

علل مختلفه در بدن مشابه می گردد اما رطوبت مترشحه از منبع سیر است الحرارة
آن رطوبت خیلی صاف و زرد رنگ مایل بشیری و یا چون آلوده است تا که در میان
او لخته دارد ها سفید و سیال و مایل بقرمزی زرد و گاهی مخلوط با متعفن است
در صورتی قدری چسبناک و سیال مایل اول از انواع استسقاء بیشتر است و رسوب
مترشحه که در صورت تغیرات جزئی کبد و چون رطوبت زیاد بود و جدار بطن
منبسط گردد عضلات شکم تحقیق عضله مستقیم نازک و پاره گردد
و اعصاب نیز پریشان شده با علامات شکم فشرده گردند و جوهر صفاق بشیر رنگ شده
چنان نماید که خشکیده شده است ؛

علامات — چون رطوبت در میان صفاق ترشح نماید حجم شکم بزرگ
گردد در ابتدا مریض از تنگی لباس بنالد و این تنگی بیشتر گردد بعد از آن
با بسط و انبساط معده و امعاء صعوبت گوید شکم را امتحان کنند چون مریض
الستلقاء بخوابد دو پهلوی خاصره بر آمده گردند و چون به پشت
بخوابد بر آمده گی خاصره تمام شده از سطح بطن گردند و اگر بلوی
تا بر گشته بر آمده گی بسبب طرف پهلو نماید و هم چنین رطوبت زیاد بر
گردید تمدد شکم بیشتر گشته و حجم او در یا سه مقابل حالت طبیعی گردد از آن
ناف بالا آمده و مادهٔ نرم مواج و تقاضای خالی کنند که در وقت
سرفه و زور زدن بزرگ گردد و از جمع در هر حال که رطوبت جمع شده

۹۰۵ صدا آید و آن کدورت بیشتر گردد در هر محلی که اجتماع رطوبت بیشتر
است و بآن جهة زیادی کدورت در زیر شکم و در اسفل می‌باشد و هر
چند رو به بالا رود کمتر گردد تا بمحلی رسد که بکلی مفقود گردد و این
محل صدای آب ... بود و دلیل است بر وجود امعا چون امعا محمول از
الجزء و چون بخار سبک‌تر از آب است لهذا امعا در روی آن ... و از
برای اثبات این امر است که ابتدا مریض را به پشت خوابانیده و
قرع کنند در آن صورت صدای قرع در طرفین شکم اسفل کدر ... بود
و بعد مریض به پهلوی دیگر ... آن وقت از قرع معدوم گردد که صدای کدر
از طرفی که بالا است مفقود شده و در استسقا ... بواسطه لمس همیشه
تموج گردد و این تموج بیشتر گردد هر چه رطوبت بیشتر شود و از برای
احساس او باید یک دست بر یک طرف شکم گذارد و با دست دیگر آهسته
بطرف دیگر بزنند که در ... آن دست بر شکم چسبیده بود ... آب
آید با تموج ... چون رطوبت زیاد شد جلد شکم صاف و متمدد گردد و
در ... رطوبت ... که استسقاء ...
باید بدن نحیف ... در اطراف ... نحیف ... آلات تغذیه
اختلال در اعمال شان ... و این اختلال زیادتر گردد هر چند رطوبت
زیادتر ترشح کند چنانچه ... بعد هضم گردد و ... بر گردد مزاج

یبس گردد

۹۰۶ یبس گردد و ... که یک ... در امعا ... رسد که غایت ... انقلاب گردد
عسر التنفس ... شکم از ... و ... زیاد شده و چنان ... که از
... بر ... ادرار کم گردد و دلیل آن است که بعد از بیرون آوردن
رطوبت ... ادرار زیاد شد و چنان ... که از ... بر اورده
شکم ... در اطراف ... پیدا می‌شود و ... پا و شکم ... برگ
... برای ... دلیل آن است که بعد از بیرون آوردن
آب ... اطراف ... گردد و ... سینه و شکم و پا ... طبیعت
کنند ... در ... یا ... و از استسقا
... رو به بالا ... سینه کم شده صورت عسر النفس و طپش
قلب ... این اختلالات بیشتر گردد چون استسقا
همراهی کند با ... بعد از ... صورت این اشخاص ... و
متغیر گشته ... گردد ... چه رنگ جلد ... و
ادرار کم و عطش ... زیاد ... و ... زیاد شد ... در وقت
قیام و حرکت و ... و حرکت مریض ... که بدن ... تعقیب
... اختلاف اسباب ... علامات ... و ... دیگر بروز کنند
که ... با ... که استسقا ... رطوبت ... گردد
و همراهی کند با ... که جلد ... و ... و صلب و ...

۹۰۷ و بعض اوقات در شکم صدای آن شنوند ؛

رفتار و دوام مرض — رفتار این مرض بسیار مختلف است چه از حیث
اسباب و چه از بابت آنکه ابتدا استسقای زقی بتعجیل بروز نموده است و یا
آنکه بعد آنکه مبتلا شده است از استسقای دیگر مانند آنچه در امراض قلب استسقای
زقی عموماً عارض می‌گردد بعد از تمام اطراف با صورت نیز رطوبت عموماً
بتدریج است و ماه‌ها بر آن توقف و قراری هم گویند دوام مرض طولانی است نادراً
که از اواخر عمر مبتلا گشته و بعضی از مشایخ ما چند سال است دکتر گیراد حکایت
می‌کند زنی بود که بعد از هشت سال شفا یافت سیو ... حکایت
می‌کند از زنی که بعد از شانزده سال و بعد از آنکه هشتصد و هشتاد و شش
مرتبه رطوبتش را گرفته شفا یافت از این قبیل حکایات در کتب
بسیار ذکر شده اند ولی چون مدعا آنها همیشه زن بوده اند نکته در
خاطر ما میرسد چون استسقای مبیضتین بیشتر قابل اشتفا می‌باشد بلکه
هر آینه استسقا در مبیضتین بوده است ؛

انتهای مرض — باشد که استسقای زقی مثل گاهی شفا از جذب شدن
رطوبت میسر شود به تأنی و بتدریج و یا آنکه جذب رطوبت بسرعت بعد
در اینصورت یا از ترشحات بدن زیاد گردد مانند رطوبات معوی
و معدی و بول و عرق و بزاق و رطوبت قصبی و یا رطوبت اتفاقی

مانند ام

۹۰۸ مانند ریم و غیره و مقدار رطوبت مخرجه بسیار عظیم است که زنی در هفتاد
و یک ساعت ده ... ادرار بهمه وزن دیگر در نود و شش ساعت صد و
سی لیتر ادرار کرد و بعضی از دهات ناف بر آمده و مجروح گشته اخراج
رطوبت از این موضع گردد و اکثر مبتلا بفتق سیفیه بوده است که بعد
سیفیه مجروح گشته اخراج رطوبت از آن موضع گردد و هم دیده شده است
اخراج او از دهان است بآنکه بسبب استسقا تغییر یافته از آلات بعد هر گز
ملتئم شده تخفیف یافته و اگر چنین وقوعی کند موقتی عظیم است که بزودی
او باز دیده خواهد شد بآنکه عموماً عمر انفس زیاد شده استسقا زیاد
بسیار بدن سهم ضعف و غش عارض گشته کله ها ... در حال بیمار
شده و بهلاکت در رسد ؛

تشخیص — ملاحظه سه چیز لازم است اولا تشخیص آنکه استسقای
زقی ... تمیز دادن استسقا از امراضی که با او شباهت دارند ... سوم
تشخیص سبب او ... بزرگی شدن شکم بسبب ... و کدورت ... و
تموج سه علامت اند که از آنها فهمیده می‌شوند نیز رطوبت ... و
شکم و دلنهه ... از ادراک رطوبت از تغییر یافتن صوت که در ... از
تغییر دادن وضع مریض بعضی مادهها و در مرض در شکم ... میرسند ... که
دارند با استسقای زقی از جمله است استسقای طبیعی و ... بعضی ...

۹۰۹ بزرگ شدن مثانه و حامله‌ها رحم در استسقاء طبلی اگرچه شکم بزرگ است
ولیکن در همه مواضع شکم صوت قرع طبلی و پر صدا است و جای تکیه در استسقاء
زقی به جای آب است صوت کر است و اینجا که مثانه از زیادتی ادرار بزرگ
شده باشد از کدورت قرع و جای تموج مشتبه می‌گردد با استسقاء زقی
و در این صورت جای تموج عمیق و از ملمس شکم جای بالای ناف ماده پیش
و شبیه بگلدانچه که واقع شده باشد در خط وسط که از تغییر وضع کم از
محل خود تغییر کند و چون خالی شد و دفعهٔ ادرار برسد بالکلیه
از اندازه گشته ادرار خارج شده رفع شک می‌گردد و ملحقات
مشتبه می‌گردد با استسقاء زقی از حامله‌ها آخر حمل زیرا که در حمل ماههای آخر
حامله شبیه بگلدانچه کف بدون تموج که واقع است در خط وسط
و قدری مایل بطرف راست و چون گوش دهند صدای قلب جنین خصوصاً
صوت قلب جنین مسموع می‌گردد و چون لمس کنند معلوم است
که حرکت جنین محسوس گردیده است و جای بلبت نمی‌کنند

طریقهٔ تمیز دادن — استسقاء زقی از سواد در جم و از کیسه‌های ...
و سایر کیسه‌های واقع در شکم که از هر یک از این امراض که
خواهیم بحث مذکور خواهیم داشت یکی از امراضی که تخلیط با استسقاء
زقی مشتبه می‌شود و تا هنگامی که قرع بدست اطبا نیامده بود مشتبه بود

تمیز دادن

۹۱۰ تمیز دادن او آن کیسه‌ها آن است که در دو طرف صفاق بهم می‌رسید و بجا بزرگ
بزرگ می‌شوند که هیچ شکم مثل می‌گردند که شکم بر آمده باشد و جای حرکت بزرگ
می‌گردد و که از قرع خواهیم دید که از تغییر وضع کدورت تغییر نیابد
و با ابتدا استسقاء زقی اصلاً در بالا فوق نمی‌شود بلکه چون زیر شکم را
خوب فرو برند و قرع کنند معلوم می‌گردد که روده‌ها از جای خود حرکت
نکرده‌اند و صوت قرع آشکار گردد و بعلاوه قرع مریض مذکور خواهیم
که ابتدای مرض مزمن در یک نقطه بالا شکم بهم رسیده و حرکتش از فوق
به تحت است و بعد از شفا خلق استسقاء زقی بلافاصله تفهیم سبب او
بر این باید ملاحظه نمود حالت سابقه مریض در خفقان مرض و علامات
را که مرض خود را نداند که مرض استسقاء زقی پیش از تابع اطراف قلبیه شده
اگرچه گاه سبب عسرت ریزش دم در اطراف قلب و سایر اعضا سبب
مرض قلب خواهد بود اینجا که مریض رنگ صورتش باخته و ملایم شده و در
چند موضع بدن التهاب عارض شده باشد بسته بمرض ریه است خصوص بود
و در این صورت از تجزیه ادرار صحت مرض شناخته خواهد شد چون استسقاء
زقی ابتدا مزمن کنند و سایر استسقاءها بعد از او عارض گردند سبب
مرض در طرف شکم خواهد بود که از لمس و قرع شکم یکی یا دو پیدا
خواهد شد و چون مایع پیدا نکند سبب یا عسر گذشتن دم در اعضا

۹۱۱ اسفل شکم بود و یا سرین گیرند انجا که بهم آید و جمع شکم و هزال و تمدد و صلابت
جلد شکم سبب سیر بطن و ورم و مرض صفاق خواهد بود ؛

ثقل مدة المرض — مرض است پر خطر همیشه بر خطر او می افزاید و چون
درین صورت آب سیه خارج کنند چنین ساقط خواهد شد ؛

علاج — علاج استسقا زقی مانند آن است که در انواع استسقا گفته
شد بخصوص مستعد اند مسهلات و مدرات انجا که از ادویه کاره بعضی
ازین شکم بزرگ گفته که بیم اختناق باشد باید بخوص بر رطوبت متر شح حاد
و خارج کردن رطوبت علاج است بسیار کوچک و سان نباید زیاد به تدریج
افتد چنانکه هر چه شکم بزرگتر گفته مدار بطن ضعیف تر شده و در تانی
رطوبت زود تر جمع گفته برای آنکه مریض یک زحمت و در آن سببی که
میخواهیم عمل کنند می خواهند مانند بقمی که بر ترش بلند باشد و ثقبه را می روید
ازین طرف ضعیف مگر در وقتی که مایل از یک طرف باشد و طبیب مجبور
سازد طرف دیگر و بهترین نقاط و سط یک خط است که بمقنه گفته اند
ناف تا ثولک اعلا و مقدم خاصره انجا که بهر ترکیب و پیچیده باشد
با عمل چوپار طاقت جمع گفته در شرسیف که از شرح در این موضع صدا
بکرد و از لمس حالی تموج گفته بعضی از مصنفین گفته اند ثقبه را در
آن موضع کنند و لی بعضی خوشتر شان می آید که از ناف در یک نقطه
از خط

۹۱۲ از خط سفیه عمل کنند و لازم است که قبل از عمل موضع را درست فرو کننده
که رو ده در آنجا نباشد و به ترکار و به فرو چپ گرفته در دست راست نیاز
گرند که دسته او در وسط کف دست تکیه کنند و سبابه را تکیه دهند بر
تیغه ترکار دیده او را از حول تمام در شکم فرو کنند تا وقتیکه دیگر جای
مقاومت نکند و به تیغه بتاب از ملاف بیرون آورند تا آب خارج
گفته عمو ما لازم نیست که بلوله با ملاف حرکت دهند و لی گاه لازم می گفته
او که حالت او و ضع ترکار بر شکم برای سهولت خروج آب و لازم است که قبل
از فرو بردن بیمار طبیب گفته که تیغه خوب در میان غلاف
حرکت کنند و به آسانی بیرون آید عمو ما تمام آب در یک مجلس بیرون
می آورند و لی چون مقدار آب زیاد بود بهتر آن است که چند بار
عمل دهند و دفعه یک جزو از آب سیه خارج سازند بعد از تمام بیرون
آب به انگشت دست چپ از طرفین لوله کمک تکیه دهند و با دست
راست لوله را بیرون آورند و چند قطره خون که خارج باشد پاک
کرده مشمع بر روی او بگذارند و شکم را بملایمت به پیچیده نگاه دارند
شده است که از عمل ثقبه خون زیادی آید در این صورت یک استوانه
از موم یا ابریشم یا شده در میان ثقبه کنند تا خون بایستد و چون
عشر عارض گفته مریض را به پشت خوابانند و چیزهای منعطر و محرک

913 بد عاقبتی گردیده و لذا مهم است که بعد از ظهور آثار اشاره بر جلد فی الساعة
برای تکمیل رطوبت بارز تهیج بکنند سهولت قی و مدرات دهند و مسهلات
جلدی بکار برند بعضی از اطبا خواسته‌اند که بعد از اخراج آب از تلقیح مایه
نعف اوریه در شکم کنند مانند آنکه به و شراب و الکل و آب ملایم دهند و تعقیبا
ید اگرچه بعضی نتایج از این اعمال مذکور بروز کرده اند ولی ما نه اینچنین
رامی کنیم و نه بدیدان می‌گوییم که بکنند بواسطه ورم صفاقی که بعد از
او عارض خواهد شد ؛

ترشح رطوبات رقیق در سطح غشاء مخاطی — عبارت از ترشح رطوبت
در غشیه مخاطی مگر در مجاری غذا و در آلت تناسل اناث و ترشح رطوبت از
مجاری ادرار دو گونه است که یکی نامیده شده است هیضه مشرقی زیرا
که در نسخه عوام وبای هندی و دیگری سیلان رطوبت از امعاء ؛

اما هیضه وبائی — هیضه وبائی یا مشرقی زمانی چون شدید است
شناخته می‌شود به ... اسهال رقیق شبیه به آب برنج و شدت قی و صفرا
سرعت نبض و ضعف آن و برودت بدن و بنفش شدن جلد و ...
بی زوال یافتن و عروق تنگ ... مرضی در اطراف و ... شدن صوت و خفی

تاریخ مرض — در تورات که قدیم‌ترین کتب است در چند موضع مرض
وبائی ذکر شده که بعضی مردم او را هیضه وبائی دانسته‌اند ولی اگر

معلوم است

914 معلوم است اینمرض مدت زمانی است که در هند شرقی ظهور داشته و همیشه شیوع
داشته و چندین دفعه از حدود خود تجاوز نموده گشته از زیادی در اروپا منتشر گشته است
وسط شدیدترین آنها وبائی است که در ۱۸۱۷ عیسوی از کنار رود خانه
گانژ سرایت به آسیا و افریقا و اروپ و ینگه دنیا نموده است و در
هر جا اثری از خود گذاشت و در ۱۸۴۹ عیسوی نیز وبائی پدیدار شد
و وبای دیگر در ۱۸۵۳ او و وبای دیگر در ۱۸۶۵ عیسوی است که بواسطه
زوار هند در مکه معظمه شیوع یافت و از آنجا بواسطه کشتیهای بخار به اسلامبول
و بنادر اروپا در مدت قلیلی سرایت نموده و تمام عالم را فرا گرفته
که هنوز در بعضی ولایات بر طرف نشده و تمام نشده ؛

تشریح مرضی — علامات تشریحی مختلف می‌شوند با اختلاف درجه مرض
اگر در هنگام اواخر مهلکت رسیده باشد یا هنگام سخت و در هنگام اوج حرارت
بدن و بر اطراف کمتر و رنگ بنفش زایل نمی‌شود چشم کم آب شده
تمام بدن لاغر شده و عضلات از خواص شان کاهیده سیاه شده و
این لون بنفش بی اثر در عضلات رخوه و بی نهان و امعاء چندان
تاثیر در اطراف ملاحظه نشده و لون خارج آن بنفش است خاصه امعاء بکند
قاعده ممکن اند و چون ملاحظه بشوند دیده می‌شود که سطح داخل آنها در بعضی
مواضع کم رنگ و در بعضی دیگر قرمز و در بعضی مواضع سیاه می‌باشد و

۹۱۵ و نادر است که غشیه از امتلای خامت کلهرب بیند دلالت کند و عروق ماساریقا پر خون
هستند و این پر خونی نه از بابت اورام آلت است بلکه بواسطه توقف
مخفی خون است در عروق غشاء مخاط از دهان تا مقعد که خفی در شکل
صاف و اعماء بعض دانه‌های کوچک و کلاه مانند برجستگی کلهرب دیده و این دانه
مخصوص این مرض نیستند زیرا که در بعض اسهالها نیز دیده می‌شود و هم
بعض دانه‌ها بروز نکنند و در جوف معده و امعاء رطوبت سفید و پاره‌ای
ملاحظه شد که در میان آن بعض دانه‌های سفید مانند آب برنج می‌باشد
و از قراری که تجربه شده معلوم گردیده است که صفات کیمیائی این
رطوبت شبیه است بصفات کیمیائی سرم یعنی رقیق خون بعلاوه جزئی
رطوبت در امعاء دیده شد رطوبتی زرد یا سبز رنگ و یا قرمز و کبد
اگر چه بحجم طبیعی است ولی خون سیاه در اندرونش نشسته است تا نه کیسه
و طحال کوچک و صلب گردد و جمیع آلات همین لون سیاه مخصوص را
در سانته مثانه که خالی از ادرار است در اطرافش بعض دانه‌های سفید
مانند بکه در این مذکور شد که در سینه ریتین گاه مبالات طبع
و گاه پر خون اند و باشد که بعض دانه‌های سکته در آنجا دیده شود
حتی کوچک و مملو است از خون سیاه جمیع اورده مخصوص اورده
قریبه بقلب مملو اند از خون و از تجربه ظاهر شده که فیبرین و البومین

و املاح خون

۹۱۶ و املاح خون هم کم و کلبولات آن بیشتر از حالت طبیعی گردد و جمیع غشیه صفاق خصوصاً
صفاق بطن خشک گردد نه در هنگام سیم استعداد و ورود بیمار که آن
و علامات شبیه بعلامات ورم گردد نه بعض از آلات دیگر متورم و
جلدی گردند لون خون در عروق قرمزتر گردد و هر چه در هنگام سیم بیشتر
شد رقت خون بیشتر گردد و مواد مرض از معده و امعاء منقطع شود
اغشیه صفاق مستبلغ شد و در انها ... طالب ... کرده
و در مثانه قلیلی ادرار مجتمع گردد ؛

علامات و رفتار مرض — در وبا یا هیضه ردیه ابتدای بروزش گاه بغتةً
و گاه تدریجاً و در اغلب اوقات بعض علامات مقدمه بروز کننده
از قبیل کسالت و ضعف و عدم اشتها و عطش و وجع و آواز قراقر بطن و
اسهال زرد یا سفید و کم و عرق و قشعریره و در صورتیکه جمیع این
علامات بروز کننده را کلرین مانند که در حقیقت درجه اول
این مرض درجه اول و ثالث و این علامات مذکوره با انواع و تمام
بروز می‌کنند و یا یکایک بر کسی ملتفت ... از یک روز الی یک
هفته است که یا ملتفت شفا می‌یابند و یا مرض و با درج مذکور شده که
مریض مبتلا گشت رسیده است بواسطه فشار قوی متقدره گاه در هنگام وجع
عطش زیادی گشته مریض اشربه بارده را بمیل زیاد و حرص بنوشد

٩١٧ تنگ کشیده شده بعض قولنجهای بادی کبد که از خشکی شدت یابد
برخلاف قرحه عارضی کبد و مواد محترقه رطوبات سفیده و دانه دار چنانکه
قبلی مذکور شد میدارد قی اسهال عارضی کبد و برآنچه در ابتدا از زرد
و متعفن و بعد تا آنچه رطوبت محترقه از دهان برآید بعض ریح و خفیف کبد
و بعد چه بر عطش افزاید کبد قوتش کمتر شود حرکت قلب ضعف
بهم رسانیده گاه همراه کند با صدای [illegible] بعض دم و [illegible]
و بسبب [illegible] شدن ثقل قلبست از خون منجمد و تنفس عسرت بهم
رسانده مضطرب و ریح شود و مریض حالی خفقانی که در زیر صدر با
صدا ضعیف گشته و بتدریج خارج کبد [illegible] و صدای [illegible]
شود [illegible] بازو [illegible] پا [illegible] موضع روی [illegible]
بکلی ضعیف شود که مریض نتواند [illegible] از سینه [illegible] و اینها
زیادتی [illegible] صورت [illegible] گشته چشمها در و رفته اطراف [illegible]
شود اگر مریض را [illegible] اشتداد کند جلد بدن سرد و کبود شود سر انامل
[illegible] چین [illegible] اگر با [illegible] جلد بدن را
فشار دهیم مدتی [illegible] همانطور حالت بماند که [illegible]
شود بسبب جذب شدن رطوبات [illegible] و جمیع بدن [illegible]
[illegible] و جمیع [illegible] بدن [illegible] طبیعی [illegible] غیر طبیعی [illegible]
مفقود شود

٩١٨ مفقود شود نه بخصوص ادرار در ابتدای مرض یا در وباهای ضعیف در مثانه
قدری ادرار می‌شود ولی ادرار ضخیم حاوی [illegible] البومینات میباشد
و صورت [illegible] کبد و این [illegible] باشد که [illegible] بدن چشمها خشک و گود
گود و قرنیه بواسطه جذب شدن قدری از رطوبت [illegible] جلد [illegible]
[illegible] لزج که [illegible] چنان [illegible] که گوئی [illegible]
این قبیل [illegible] عطش شدت کند [illegible] و در این وقت [illegible]
اسهال با اختیار دفع شود و [illegible] محترقه رطوبات [illegible] قرمز و [illegible] صوت [illegible]
گشته نفس [illegible] و هوای محترقه از تنفس [illegible] از حالت [illegible]
و عسر النفس [illegible] شدت [illegible] نبض [illegible] کبد و [illegible] قلب [illegible]
حرکت [illegible] که خون [illegible] چنانکه در این حالت [illegible]
[illegible] رگ را بریده [illegible] یک قطره خون جاری نشده است اگر ورید [illegible]
[illegible] خون [illegible] سپرده [illegible] آورند که [illegible]
منجمد کبد بطوریکه هیچ [illegible] خارج [illegible] درجه حرارت خون [illegible]
[illegible] درجه [illegible] کمتر از حالت طبیعی [illegible] و از این معلوم [illegible]
در تمام بدن [illegible] چه در آلات ظاهره و چه در آلات باطنه [illegible]
جمیع حواس ظاهره کم یا فانی شوند که گوش نشنود و چشم نه بیند و لمس [illegible]
نکند [illegible] خصوص [illegible] چنانکه [illegible] هذیان و [illegible]

۹۱۹ و مریض بهلاکت رسیده در میان این علامات گاه متدرجاً و گاه بغتةً
در این صورت عموماً حرارت بدن زیاد گشته حبابی و بعضی برآن شده
اند که اشخاصی که از وبا می‌میرند حرارت بدن شان زیادتر گشته و این
درجه اعلاء هنگام رجعت یا هنگام خفه گی و یا هنگام سیاهی نامیده
اند و چون در این هنگام مریض بهلاکت نرسیده دفعتاً صورت مرض
تغییر یابد که گرمی بدن رفع گشته نبض رجعت کند و بتدریج حرارت
سیاهی بدن و هزال برطرف گشته صورت برافروخته و چشمها پرخون
شده و صوت قوت گیرد ادرار حاصل شده و گاه سیاهی لبها در راه
پیدا گشته و چون بتدریج صفات طبیعی خود را حاصل کند و هرچه از حالت
سردی و زردگونه رفته او بیشتر گشته و این حالت را هنگام [illegible] یا هنگام
گرمی نامند و چون علت روی دهد مریض بر خطر [illegible] نقاهت
خواهد رسید و [illegible] همیشه چنین نیست که این هنگام [illegible] در بعضی از مرضا
ناقص ماند یعنی آنکه [illegible] گشته که دوباره مریض سرد شده و عموماً
بهلاکت رسیده و در بعض علامات حمی محرقه بروز کند که حمی شدید و زبان
خشک و خشن و سیاه و دندانها نیز سیاه گشته عطش شدت نماید و
فوراً حواس مختل گشته صورت حالت هذیان گشته اغلب یا [illegible] ریه و رعب
تمدد در اطراف [illegible] آمده و تا دو حرکت آید و بعد از پنج الی ده روز مریض
بهلاکت رسد

۹۲۰ بهلاکت رسیده و بعضی از مرضا شفا یابند ولی در این صورت حالت
نقاهت بسیار طویل بود در هنگام حرارت قی و اسهالات کم شود و لیکن
که قی باقی ماند و با فواق متوالی هم توأم شود و در این وقت است که بعضی
از کیفیات دلالت کنند مانند [illegible] و [illegible] در دماغ و ریه و
بعضی مشورات مانند رحمه و [illegible] و غیره و گاه دیده گشته در هر [illegible]
گشته [illegible] و باید دانست که بروز علامات همیشه بهمین نحو
نیست گاه علامات خطره بغتةً و در ابتدا بروز کنند و بعضی مهلک
باشند و تا آنکه قی و اسهال روی دهد هر چند اغلب از ملایم و تا تحمل بوده

دوام مرض — تا به که در حقیقه یا [illegible] مهلک بود ولی عموماً تا شش ساعت
یا بیست طول کشد و گاه تا یک هفته طول کشد و از قرار تجربه معلوم شده
که دوام مرض نسبت بقوت مریض است که هرچه قوت بیشتر گشته دوام مرض بیشتر
خواهد بود دوام حالت نقاهت عموماً از یک هفته [illegible] و گاه بیکی [illegible]
در [illegible] که وبا سبب شفا یا تعویق بعضی امراض [illegible] و
چنانکه دیده شده است که مستسقی و [illegible] و بعضی امراض دیگر جلد بعد از
وبا چاق شده اند

تشخیص — از ملایم قی و اسهال و سرد شدن بدن و [illegible]
نبض و کبودی و تشنج و فقدان ادرار و صوت حالت مشتبه کردن

۹۲۱ هیضه وبائی هند با هم فرق دیگر و سموم شدن از ادویه محرقه که بعضی از سموم
الفار و حقیقت علامات مشابه که هر قدر آن با این مرض مشتبه است چنانکه
اگر مقدار زیاد از سم الفار نوشته هیچ بدن سرد گشته صورت و
اطراف کبود شده صورت تغییر یابد عسر تنفس عارض گشته تشنج در تمام
بدن تمام گشته قی و اسهال عارض شوند مدفوع قی و برازشان سیاه رنگ و
خون آلوده مشابهه و در این مدفوع قی و اسهال او تجزیه ممکن است
مدفوع و سایر عوارض خفات رفع نگشته با هم نمود ÷

نقاهة المرضه — مرض است پر خطر و ضعف اکثر اوقات مبتلا شده
عموماً مهلک است رسیده اند بعد بیمار آن و در اطفال خطرش بیشتر است
در مردان خطرتر از زنان است در ابتدای وبا خطر مرض بیشتر از اواخرش است
حالت رجعت و عود نیز خطر مرض افزاید و چون حالت گرما شدید به تشنج
و ناقص ماند امید شفا بیشتر است ÷

سبب — این مرض در هند بطور اندمیک همیشه هست و گاه گاهی
در سایر بلاد بطور وبائی بروز میکند و لیکن بعد از وبای ۱۸۳۲ در سایر
اند این مرض بصورت جمیع در همه جا بسته بوده گشته و چنان می نماید که
بعد از این تا سایر امراض در همه جا باقی ماند برای فهمیدن رفتار و سرایت
این مرض آنچه را که در سایر امراض وبائی پیدا کرده اند ثابت شده است که بعضی

بر آنند که

۹۲۲ بر آنند که یک مادهٔ مسریه به هم میرسد که سرایت مرض بواسطه آن ماده
است و بعضی بر خلاف بر آنند که یک استعداد مخصوصی حاصل گشته که باعث بروز وبا
میشود اما سبب حقیقی این مرض فهمیدنش بسیار مشکل است چرا که معلوم شده
حالیکه بروز او در بلاد مختلف الهوا و مختلف الوضع و در هر صورت باید قبول
نمود که یک شیء مخصوص را که پراکنده میگشته در هوا و لیکن تا کنون دلیل
درستی بر وجود او یافته نشده است و باید دانست که اثر وبا نه همان در
انسان است بلکه در بعضی از حیوانات مخصوص صاحبان شاخ و مرغهای خانگی
اهل انگلستان مرض سیار گویند عموماً بروز وبا در هیچ بلادی دفعتاً نیست بلکه
[illegible] امراض مانند وانت و ... اسهال و امتلای معده قبل از بروز او چندی
شایع میگردند و چنان می نماید که بعضی اسباب استعداد بروز این مرض را
بیشتر میکنند و بعضی سبب مخصوصه او میشوند از قبیل اوضاع هیشته اجتماع
مردم در یک مکان و صبی هوا و امکنه مرطوب سن و قدر وفقر و
فاقه و افراط در کارهای کثیفه و از قبیل اینها مذکور شده اند اثر سریع داخل
در نمو او و غیره و نمود هم ÷

علاج — آنچه در قرابادین ذکر مذکور شده است در این مرض استعمال
گشته و هر کس میخواست که دوای مخصوصی از برای او پیدا کند و لیکن از
تجربه معلوم شده است که یک طریق مخصوص برای علاج او نیست و علاج

۹۲۳ معالجه که عموماً اتفاقات و علامات مرض در هنگام اول آن باید
مریض در بستر باشد و پرهیز از همه چیز کند حقنه ملعب به کار برد از شربه ملعب
بنوشند و تریاک بنوشانند یا حقنه کنند با شوربه و خاکه مرغ ... بر ساق
پا اندازند اگر که نبض قوی باشد و جلد گرم لیچ و شکم موضع باشد یا چند زلو
بر شکم اندازند و یا مقداری خون بگیرند و بر خلاف اگر ضعف جلد و نبض
ضعیف باشد از شربه معطر بنوشانند ادویه ضد تشنج کجون ... ثبت است
به کار دارند در هنگام اصل هنگام دوم یعنی ادویه مستعد از ... مقوی از ... و ...
ملح و ... در وبای ۱۸۳۲ اثر کلی داشت و لکن در وبای ۱۸۴۹
هیچ منفعت نبخشید و ... که مسهلات و چون استفراغ و قلق
و اسهال زیاد باشد و علامات ... بروز کند و نبض بسیار ضعیف گشته
اثر به ... مطبوخ گرم ... و با ... و قهوه و چای ... آب
و عرق و الکل و رم بنوشانند و ... مستعمل است و ... دائماً
بمقدار زیاد ... جلد کنند و ... یا ... خردل و ...
مضروب ... یا آجر گرم در اطراف مریض گذارند و ... که ...
مریض گذارند و اخراج خون در این وقت بسیار مضر است و ...
اخراج خون قوی ... در عروق منجمد و غلیظ گشته ...
دیگر مستعمل شده از ... و طعام و ادویه ...

۹۲۴ سد اسهال حقنه از ... و ... او و هر چه بدن کرم ... باید
ادویه ... مستعمل کنند و بعد از آنکه بدن ... حفظ از شربه ... دم کرده
بنوشانند و چون حالت گرما ... باشد و ... و اطراف بای ... مانند
منفعت ... کنند و مقویات ... بر خلاف ... حرارت ... زیاد گشته
ادویه ضد ... به کار برند و حقنه کنند و ... اخراج ... به احتیاط ... کنند
و ... ما بین در ... هنگام ... که ضعف مریض مستولی شده باشد
مقویات ... کنند ... و ... تشنج ... کنند
و مخدرات به کار برند و ... و ... و ... با ... انداز ...
بر ... این مرض تا کنون چیزی پیدا نشده ... و ...
و استعمال ... و غیره ... فایده ... است ؟

در سیلان رطوبت از امعاء — که ... تقریباً ...
... رطوبت ... چون آنکه ... صفا یا ... محفوظ ... از
خارج ... مرض ... مبتلی باین مرض ...
... رطوبت ... این ... بعد از ... خوردن ...
روز مبتلی باین مرض ... وقت ... باد ...
... مبتلی باین مرض ... این مرض بسیار ...
... تا چند ... مبتلی باین مرض ... اسهال ...

ریزش

۹۲۵ باهیچ وجه ترشح ولی مریض از ضعف بدن میرنجد و از حملات غشی و ناتوانی
معلوم نشده است که این رطوبت از چه آلت ترشح میشود اگرچه بعضی برآنند
که این رطوبت از غدد لوز المعده ترشح میابد ولی این قول چندان
اعتباری ندارد و وجه اسم این مرض شده مثل استسقائیکه در مستسقی عارض میشود
گردد و در مرض استسقا نیز چنانچه که مستسقی مبتلا با سهال و قی میشود
و رطوبت زرد رنگ و صاف از بالا و پائین خارج میسازد و
بطور استسقای رطوبت بسرعت در زیر جلد یا در جوف صفاق جمع میگردد ∴

اما علاج این مرض - آنست که در استسقای عارضی گفته باید مریض را تقویت نموده
و علاج نکنند چون قطعاً از نقاهت دفع گردد پیاله گوارا دهیم و چون
نقل خارج گردد مسهل دهیم و چون از هر طرف خارج گردد مقویات
معده و مخدرات دهیم و مقویات جلدی بکار برند ∴

در سیلان رطوبت از آلات تناسل اناث - از رحم چه در حالت ولادت و چه
در صحت و چه در حالت مرض رطوبتی ترشح میکند که در هر صورت باید رطوبت
از آلت خارج گردد و یا در جوف او محتبس میماند اگرچه بعضی
بادر ولی بعضی زنان مشاهده شده اند که تا چند ماه قبل از
زمان حیض مقدار زیادی رطوبت از ایشان دفع شده است
بدون اینکه هیچ خللی در مزاج ایشان بهم رسیده و از نوع همین

مرویست

غلیظش

۹۲۶ مرض است رطوبتی که از زنان حامله مخصوص در ماههای آخر خارج میگردد و تا بحال
میگردید و خروج رطوبت یا قطره قطره است و یا یکدفعه اگرچه بعضی اوقات
در وقت رفتن عارض میگردد ولی حرکت بدنی تشدید میکند و
خروج این رطوبت که بدون درد و بدون تشنج رحم است خللی بر حمل
نمیرساند در اصل این آب در میان اطبا اختلاف است بعضی میگویند این رطوبت
از مشیمه بواسطه نشت یا خرق خارج میگردد و بعضی میگویند که این رطوبت
از سطح داخل رحم است که پس از نشر در میان سطح داخل رحم و اغشیه جنین
جمع میگردد و چون مقدارش زیاد گشت اغشیه با عنق جدا گشته از رحم
و رطوبت خارج گردد و چون این اتفاق بیفتد باید زن به پشت
راحت کند نظر ادراکات رطوبت سرشته مخصوص در هنگام ولادت
رحم منقبض است که خارج گشته جلدی در جوف میماند و باید البته حجم آب
زیاد گشته منبسط گردد و این اجتماع رطوبت در رحم نامیده شده
است استسقای رحم و این مرض دفعی است بجهت اینکه اجتماع رطوبت
هنگام ولادت رحم کند و دیگر اینکه در حین حمل ∴

علامات - این مرض در هنگام ولادت رحم و مدار اجتماع رطوبت
در رحم باید دو چیز موجود باشد یکی انسداد عنق آلت و دیگری زیادی
رطوبت رحم و عنق مسدود میگردد بواسطه ورم آلت یا تهیج عنق

۹۲۷ و وجع اسفل و یا بواسطه فشار ماهیچه خارجی و یا از پلیپ و یا قطعه از
خون منعقده و یا از مخاط سخت و غلیظ و هم گفته اند که عنق رحم
مسدود می‌گردد بواسطه تشنج او و در این صورت چون یک مقداری از
رطوبت در جوف رحم جمع گشته حجم او را بنسبه مقدار رطوبت زیاد می‌گردد
یا بدن زهار بر آمده شکم حامل تقلد و کشیده می‌گردد که به هر زمان
و کم نماینده و چون شکم را ملمس کنند یک ماهیچه بحجم مختلف در
خط وسط احساس می‌گردد که از قرع صدا کند و از لمس با دو دست
احساس تموج گردد و چون انگشت را مهبل کنند و عنق رحم را لمس نمایند
می‌توان حرکت یافت ماهیچه را و معلوم نمود که ماهیچه درشتی آبست
نیست و علامت مسدودیت مخصوص اگر مرض در ابتدای بخ و هر گاه
این مرض مرکب با یکی از امراض خطره نباشد ضرری نیست و مریض
هیچ حالی نکند مگر آن علامتیکه محدث می‌شود از بزرگ
شدن شکم بواسطه ماهیچه که چون فشار بر عروق کند خون در
حرکت نکند و آب‌ها در اطراف یا قطع ... بعد از مدتی رطوبت
باشد که خارج گردد یا کم کم و یا دفعتاً و نادر است که رطوبت
ممزوجه بگاز رقیق گردد و مختلط ... بار رطوبت مخاطی و قطعات
خون منعقده و یا خون رقیق و بعد از خارج شدن رطوبت کم کم رحم
بحالت طبیعی ...

۹۲۸ بحالت طبیعی رجوع کند و اگر سبب مرض برطرف شده باشد اشتغال مرض
والا دو باره عود نماید ؛
تشخیص — مشتبه می‌گردد با حاملگی و ماده های صلب رحم و کیسه منفذ
و استسقاء زق و سنگ مثانه از حاملگی تمیز داده می‌شود بواسطه عدم
بلوتان و عدم صدای قلب جنین و وجود تموج که در حاملگی نیست
و از ماهیچه های صلبه رحم تمیز داده می‌شود تا آنکه این ماهیچه ها با کند
و وزن می‌شناسند و از استسقاء زق تمیز داده می‌گردد تا آنکه در
استسقاء تموج ظاهر و در این مرض عمیق و ... و در استسقاء زق
جا باز می‌گردد و در اینجا برقرار و ثابت شکل ماهیچه و وضعش در خط
وسط و لمس از مهبل تمیز میدهند نمی‌توان مرض داده هم بلمس از مهبل و
استعمال کستر تمیز میدهند این مرض را از امراض مثانه بعد از تمیز مرض
باید تمیز داد سبب مرض او را از استعمال لمس با انگشت و آیینه مهبل و این
تمیز لازم است هم برای تقدمة المعرفه و هم برای علاج ؛
تقدمة المعرفه — جید نیست چون رفع ... لکن در ... چون رحم مبتلا
به امراض آلت ... ؛
علاج — باید دفع رطوبت نموده ابتدا از رتق و انسداد ... نباید
تا عنق رحم نرم گردد و بعد یک قطعه اسفنج در عنق گذارند که بتدریج

۹۲۹ آب رفته عنق را منبسط سازد و گاه فشار بر شکم و جستن خیز یا حرکت
قی برای دفع رطوبت کفایت نماید و گاه یک میل بدون قوت در
عنق رحم کنند و یا میل آهن که جهت چکانیدن کشند اکتفا کنند خوب باید
بود شرط لاینه بعد از دفع رطوبت باید کاری نمود که مرض عود
نکند باین واسطه شکم را بپیچند و تحریک رطوبت دیگر ننمایند
استسقاء رحم دموی — این نوع از استسقاء رحم عبارت است از اجتماع
رطوبت مشیمه زیاده از عادت اسباب این زیادتی ترشح اگرچه
نامعلوم است ولی در بعض از اوقات همراهی کرده است با علامه خون
که در حالت او شبیه کرده است با استسقاء حامله با درک است قبل از
حاملگی و اغلب بروزش در حمل توام و یا در عارض میگردد در نوع اول
فقط در این مرض شکم زود بسیار حجم کند که در اوائل حاملگی
یا ماه ششم بزرگی شکم بحدی شود که چون در ماه نهم جمیع جوف شکم
را پر کند حجاب حاجز را بالا برد لهذا سرفه و تنگی نفس
زیاد و نبض او سریع گردد و جدار شکم بحدی رقیق است که رگها
که حالت [illegible] مانند آن شود که گویا نشر رطوبت در صفاق
باشد ولی از ثقل شکم و رفتن مایع در طرفین و جابجا شدن
رطوبت و علامتی که از لمس عنق حاصل میگردد بخوبی از
استسقاء

۹۳۰ استسقاء تمیز داده میشود ... رحم بصورت نقطه میگردد گاه از
آلات حمل با شکم میرسد ولی طفل کوچک و ضعیف متولد میشود بعض از اوقات طفل
در شکم میمیرد و بعد از چندی خارج میگردد این مرض که علاج برای جنین باطل
است گاه زن را مستعد میکند بخروج رحم و بعد از وضع حمل به نزف الدم بواسطه
آلت تاکنون علاجی از برای این مرض نیست اینجا که بنا بر علاج رحم بدن بود
که اطبا زیاد الشفا در علاج هضم و تنفس منع ... باید آب مشیمه
را خارج نمود از مشقوق کردن مشیمه بواسطه فرو بردن میل در عنق رحم
در وقت ... ولی طریقه اول بهتر است
نوع دوم از استسقاء رحم در ترشحات منی است — رطوبت ... گاه زیاده از عادت
طبیعی ترشح میکند و زیادتی ترشح این رطوبت ... نامیده اند
قدما در باره این امراض تا چندی خیال ... داشتند که یونانیها
و پیروان ایشان بر آن بودند که ماهیه در دماغ بهم میرسد که از آنجا جاری
میگردد و بعضی یکی از غشیه مخاط ولی از عضو مخصوص به جهت
رطوبت مخاطی ... تحصیل نمودند ... این طبیب اروپایی
بر آن شد که در غشاء مخاطی یک علت مخصوص بهم میرسد که رطوبت
او زیاده از حالت طبیعی مترشح میگردد و یا آنکه علت غشاء مخاطی
ملتهب میگردد از تغییری در رطوبت مخاط معاصرین اگرچه متفق از اینکه

٩٣١ مرض بسته است فقط بعلت غشای مخاط اما در طبقات مختلف الراس مشاهده شده
که بعضی میخواهند که نزله حاصل شود نه آنکه مرض حادی یا مرض غشیه و برخی است
که در نزله ورم در غشای بهم رسیده و چیزی از این تحول اخراج
اند پس در حالت حالیه نزله عبارت است از زیاد شدن ترشح رطوبت مخاطی
از غدد مخاطی بدون آنکه بالفعل ورمی در غشای مخاط باشد قدما در حمیات
این زیادی رطوبت مخاطی حاصل بعضی از حمیات میدانسته و بواسطه
واسطه معتقد بوده به حمیات نزله و بلغم و از کمال ... که
وقتی صحیح اند که ورم مرض محدود باشد در مخاط بینی و قصبه و بلغم
در وقتی که مرض در آلت تنفسیه بود اگر رجوع بکنیم به توقیف امراض
شایعه که از ایشان بما رسیده است خواهیم دید که این حمیات بلغمی و نزله
که قدما یک مرض مخصوص میدانسته امراض مختلف هستند که بروز شان
در یک زمان بهم است و در حالی که نزله ایشان که ورم در چشم و بینی
و حلق و قصبه بهم میرسد علامت این آلات حیاتیه نبوده اند و این علل
یکی از علامات و اعراض مرض دیگر بوده اند و این حمیات بلغمی شدید الاسباب
نیستند که تیفوئید این ایام و تعول لتیره قدما مذهب اطبای
نزله میخواندند نه بواسطه آنکه علتی در مخاط بهم میرسید بلکه بواسطه
یک سیر خیالی که نزله مرض میدانستند و بلا جهت معتقد بوده اند و نزله را
بیکه
مخصوص آنها

٩٣٢ مخصوص آنها بیکه مرض اند اگر چه مذهب حالیه مشابه ولی بعضی از اطبای ملیح
هر که نه از ورم حاد که بعد از رفع شدن یک اثری در مخاط مرکلید که ترشح طبیعی
او حد اعلی زیادتر میکند ؛

علامات — نزله شناخته میشود از سیلان رطوبت بیرنگ و لزج که بتدریج غلیظ
و زرد یا سبز رنگ گشته بعضی اوقات بعضی در صورتیکه فتح آلت مختلف باید باشد
در او بهم رسد رنگی کف و این رطوبت مذهب ... و گاه متعفن و پیشتر
... گاهی ... گاه ترش است چون در روزه پیچ گاه کننده گاه رطوبت
همراه ... به الاجزا است و گاه حاوی است ... ذره اشتباه
... و بواسطه تمیز این و رطوبت از ... مذهب شکل و گاه حالات
و سیلان رطوبت مخاطی همراهی میکند ... مختلف از حیث حالت
مستبدل شده و از حیث زیادی سیلان و از حیث دوام مرض اغلب اوقات حمی
بدون وجع و گاه همراهی میکند با حس حرارت و خارش در موضع ...
بدون حمی و ابتدائیه تب عارض لیکن بسیار خفیف و دو روز است آنجا که
جریان رطوبت زیاده و قدیم بوده رنگ باخته و قوی ضعیف شوند
عضلات رخوه و ... هضم مختل گشته گاه حمی و در بعضی ... و بعضی
لاغر ... و تحول ... رسید رفته این امراض بسیار مختلف است
گاه گاه شدت بهم رسد بدون سبب واضح و گاه سبب شدت ادراک

٩٣٣ سرما و سردی هوا است بخصوص چون هوا مرطوب بود و بارانی و آنچه که
که نزول در پایین و رفتن آن شدت کنند و در هوای گرم خفت یابد زیرا که
و یا بطبع رفع شوند و دوام این امراض نیز مختلف است که از یک
هفته کمتر بود هنگامی که ... عود کنند و جهت کمالات از ثلث ... و در این
صورت ... ناچیز نیست ... که هیچ خلل در مزاج بهم نرسانند
و گاه طبیعی گردد که رفعش ... نمی‌تواند ... بر حسب بودن
رطوبت ... و ... در شدت و ضعفش بهم میرسند تمیز میدهند
این امراض ... از اورام ... مخاط ... که علت
علامات این مرض هیچ خلل در عمل آلت مسلول بهم نمیرسانند
بر خلاف ورم اورام ... از آفات نزول همراه گردند و یا ...
باشند ... در صورت ... زخم ... گردد و یا آنکه
همراهی کنند با وجع ... و یا آنکه رطوبت مترشحه مخلوط باشد با خون
سیاه رنگ و یا در او ملاحظه گردد ... از ماهم ...
تحقق رطوبت ... از ... مقدار است و لیکن چون رطوبت
... خلط و مخلوط با آب گردد تمیز ... مشکل ...
که سفید و کدر است و با آب مخلوط می‌گردد و ...
... و لیکن چون رطوبت مترشحه ... رنگ ... باشد در
تمیز الحال

٩٣٤ تمیز الحال ... بهم میرسد و ... حادث او از ... و کیمیا ...
شده اند و ... آنکه سابق ذکر کردیم اگر رطوبت ...
الدواء است و ... ندارد ... رحم و ... کلوله ...
است ... کلوله ... اگر چه بعد در ... از کیمیا نیز چیز قابل ...
بلات ... و ... از ملاحظه ... تمیز
حال که مخاط خالص است یا مخلوط است باید که چنانکه اگر خالص ...
بود و بدون آنکه رقیق ... ریم باشد چون با آب مخلوطش کنند
رنگ آب سفید مایل بزردی گردد و در او ... از حالت طبیعی
... که مخاط با ریم است ؛

... — این امراض مختلفند از شدت و ضعف ... و از دوام
... و از مقدار رطوبت مترشحه و سواقی ... و ترکیب مرض و
این امراض ... در ... بلغم و در زنان و اطفال و ...
امراض دیگر ضعیف شده باشند و یا آنکه ... افراط کنند و یا
... که ... این امراض مختلف گردد ...
... چنانچه در اطفال ... مخاط ... و ... گردد و در ...
رنگ ... مایل ... به ...
و ... بخصوص به ... رحم و ... چون ... کنند ...

لزوم استعمال ادویه ضد خدام و برای رفع او غلب ملینات و ملینات کما فی السابق ۹۳۵
و ماجون و ادرار رسانا مسکنات ادویه مقوی و مقویات قلب و معطرات و
سلب قاوهمز تقوی کردن و شستن موضع و وجود حادی و در گاه لازم کند
و ممکن است محرقات روی آلت بکار برند ؛

در سیلان رطوبت مخاطی از قصبة الریه یا از ذات الریه — که به برنکوره هم نامند
عبارت است از خارج گشتن مقدار زیادی از غشاء مخاطی نفت سپید رنگ و لزج که
با کشش و از خارج و مخلوط با حبابهای هوا و این زیاده از ترشح حاصل میشود بدون
ورم غشاء مخاطی ریه و این مرض منقسم میگردد به حاد و مزمن ؛

تشریح مرضی — بیماران است که بهمان حالت خفقه یا در این
مرض دیده‌اند نمی‌رسد برآن است که در این مرض غشاء مخاطی ریه قدری
منتفخ و ورم میکند و در بعضی موضع قرمز میگردد و میگویند که این مرض
میانه التهاب حاد و التهاب مزمن است ؛

علامات — اولاً در صورت حاد ابتدای مرض بتصاعد
که عسر التنفس عارض شده حالی خفه که در سینه منحصر شد و در خانه خلق
که با عسرت زیاد و با اضطراب و تشنج عارض میشود صدای قرع باد
طبیعت ولی از سمع در اثر ما صدا و گاه مرطوب در جمع سینه
شنیده شد و بدین واسطه ظاهر میگردد که صورت کبود و ادرده
ارزانی گرفتار

زرد کمرنگ میشود بسبب تغییر یافته اطراف سرد و نبض ضعیف و غیر منظم گشته ۹۳۶
عرق سرد بر بدن نشسته و در خاتمه حالتی عارض میگردد که مریض ضعف زیاد کرده
گاه غش میکند و به التهاب وقتی که کلیه مریض مشرف به هلاکت رسد مقدار
زیادی از قوف سفید رنگ و شفاف با کشش و مخلوط با حبابهای هوا
شبیه به سفیده تخم مرغ که در آب زده شده باشد از دهان خارج میشود
و این رطوبت با واسطه حمله‌ها از رفع خارج میشود و یا بدون از رفع
و بمقداری که گاهی قدح تا لگن میرسد تا چند ساعت و بندرت مدت
یک روز رطوبت مع الاتصال خارج میگردد و دیده شده است که از
یک تا چهار کیلوگرم از این رطوبت خارج شده با وجود این
علامات خطرناک عارض میگردد اغلب بعد از خارج شدن رطوبت
مریض حالت صحت حاصل کند و بعضی اوقات تا دو سه روز قدری در سینه و خرخره و بعضی
را آثار خشک باقی میماند و حالی و واردات در کلیه باقی و اشتها کم یافته و مریض ...
کار و صحتش ... و به صحت کامل میرسد و اما مرض بیمار عود کند و حمله
اغلب بعد از چند ماه یا چند ساعت و معلوم است که فاصله حمله‌ها کوتاه
و مقدار رطوبت خارجه زیاد باشد به حال عارض گشته و علامات صعوبت بروز کند
و اما این انتها بیمار با دست میتوان گفت که این مرض خطرناک است اولاً
بدون نقاهت و این انتها اکثر است و دفع به هلاکت و به سبب اختناق در

٩٣٧

مقدار رطوبت مترشحه کمتر است که جمیع [illegible] قصبه را مملو کند ثانیاً علامات

مرض در هنگام [illegible] مذکوره مزمن که بیشتر از صورت حاد مرض [illegible]

اغلب [illegible] از صورت حاد یا مزمن ملاحظه میشود که در ورم مزمن ملاحظه

اگرچه ورم رفع گردد ولی رطوبت [illegible] آنکه در هنگام مرض سیلان کند همراه

کند با سرفه و عسر النفس و [illegible] و مریض همیشه [illegible] و در این

مرض است که دیده شده در هنگام شب یا بعد از [illegible] رطوبت [illegible] انتصاب

[illegible] و عسر النفس و سرفه از سینه خارج گردد ولی [illegible] که علامات

بطوریکه در صورت حاد مذکور شده ندارد [illegible] ولی فاصله حمله ها

کم است که اغلب [illegible] در [illegible] عارض شوند و اغلب در [illegible]

ساعت [illegible] رطوبت خارج شود [illegible] خارج شدن این

مقدار زیاد از نفث مریض [illegible] ولی چون طول در مرض کشد

سوء القنیه عارض گشته که لون زرد و باخته و [illegible] شده عسر النفس [illegible]

و هزال عارض شده اشتها کم گردد و [illegible] و بواسطه [illegible]

مریض بهلاکت رسد [illegible] بواسطه زیادی رطوبت مترشحه

و [illegible] مرض [illegible] ذات الریه [illegible] این مرض بسیار طویل و [illegible] ؛

تشخیص — [illegible] حاد و مزمن از هم [illegible] فرق [illegible]

[illegible] بواسطه رطوبت مترشحه که صدای [illegible] بواسطه خارج شدن

رطوبت مقدار

٩٣٨ رطوبت مترشحه زیاد در مدت [illegible] بواسطه رفع مرض بغتةً

این مرض [illegible] مرطوب [illegible] بواسطه [illegible] مرض را

از هم تشخیص [illegible] ولی [illegible] دیده [illegible] مرض از هم فرق داده شود

آستم
یعنی انتصاب النفس

رطوبت مترشحه [illegible] و [illegible] صدای [illegible] و از رفتار مرض

و علامات [illegible] مزمن [illegible] فرق [illegible] ؛

تقدمة المعرفه — اینکه مرض حاد [illegible] خطر [illegible] مقدار رطوبت مترشحه

زیاد بود و یا اینکه مواد [illegible] بواسطه [illegible] اختناق

گردد و چون مرض مزمن [illegible] زیرا که هیچ وقت [illegible]

سبب — عارض [illegible] کهول و شیوخ و در [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

از [illegible] اثر [illegible] رطوبت [illegible]

عارض گردد [illegible] مزمن ملاحظه میشود ؛

علاج — در صورت حاد چون مرض [illegible] گردد [illegible]

بود باید [illegible]

[illegible] ضعیف المزاج [illegible]

[illegible] در مدت [illegible]

[illegible] در صورتیکه مریض جوان و [illegible] و در سایر مواضع [illegible]

۹۳۹ جایز است پس اگر در ابتدا مقدار بسیار کمی خون بگیرند اگر منفعتی حاصل شد
دفعه دوم تکرار کنند والا دفعه ثانی نباید نمود مثل فقرا [illegible] اما
و بمقدار [illegible] برخلاف دارد که چون از اثر [illegible] [illegible]
بر یک رسد مواد مترشحه رفع کرده شده و خارج کرده [illegible]
بسیار شدید بود که فرصت از برای طبیب نشد بهتر آن است که یک دفعه
[illegible] کنند [illegible] نخود [illegible] باشد [illegible] نخود [illegible]
[illegible] کنند [illegible] مرض [illegible] کنند [illegible]
برای آوردن قی [illegible] نخود [illegible] و یک [illegible]
[illegible] مطبوخ ریشه بنفشه و [illegible] انفع است
در همه حال برای رفع مرض باید بکار برد [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] در صورتی که [illegible] مرض در [illegible] حامله
حامله باید مریض [illegible] دارد و [illegible] نظام [illegible]
[illegible] باید اغذیه مقویه بکار برد و آرام نه نشیند و بسیار
[illegible] کند [illegible] و [illegible] نافع است
[illegible] و نوشیدن آب [illegible] معدنی [illegible] قطران و [illegible]
و نفس کشیدن در ابخره قطران [illegible] در صورت
[illegible]

۹۴۰ [illegible] و [illegible] و [illegible] و مقویات [illegible] استعمال کنند
در سیلان رطوبت — [illegible] بسیار در [illegible] غشای [illegible] معده و خارج شدن [illegible]
قی در این مرض [illegible] که [illegible] در صورت [illegible] تغییر در [illegible]
غشای [illegible] معده ملاحظه کنند
علامات و رفتار — در این مرض [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] و هیچ [illegible] و [illegible] رطوبت خارج [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] سیاه [illegible]
طعم و [illegible] یا [illegible] مقدار رطوبت [illegible] مثقال تا
[illegible] و [illegible] رطوبت خارج کنند [illegible] پیش از آنکه
چیزی [illegible] و [illegible] در [illegible] روز یا [illegible] بعد از خوردن [illegible]
این صورت [illegible] غذا در معده [illegible] رطوبت [illegible]
خارج شود در [illegible] مرض [illegible] در اعمال و آلات [illegible]
[illegible] بعضی اوقات [illegible] کنند [illegible]
[illegible] روز [illegible] بعد از [illegible] قی [illegible] که این [illegible]
[illegible] اختلال [illegible] و [illegible] پیدا کند اتفاق [illegible] نادر [illegible]
در اعمال [illegible] بعد از قی مریض هیچ حالت [illegible] ندارد و [illegible]
[illegible] مختلف که [illegible] و [illegible] [illegible]

۹۴۱ و وضع او هفته‌ای چند مرتبه است و گاه همه روزه بخصوص هنگام صبح ؛
دوام و انتهاء مرض — اگر چه این مرض می‌تواند بر خود رفع گردد ولی غالباً مزمن
طویل است و اغلب مزمن می‌گردد از این معلوم می‌گردد که این زیادی سیلان مخاط
بعد از چندی صورت بزرگی می‌دهد مخاط معده و یا بزرگی جسم غشاء می‌گردد بر آنکه
حجم … نسبت به زیادی عدد است ولی هرگز نشنیدم آنکه بعضی از مصنفین نوشته‌اند
باعث بروز سرطان معده می‌گردد و هر گاه بعض اوقات سرطان ظاهر شده
هر گاه باری مرض بروز کرده است و یا آنکه این مرض عرضی از او بوده است ؛
تشخیص — باید تشخیص که گاه این مرض عرضی است و هیچ مرض بقدر این مرض
در سرطان معده صورت این مرض نگردد و اغلب این مرض علامت اولی
خواهد بود که از این مرض بروز خواهد کرد … سرطان بروده
در وقتیکه این مرض همراه می‌کند با سوء هضم و کم شدن اشتها مدام و …
و صورت … چرا که در صورت … مرض … علامات بروز … مگر
در صورتیکه رطوبت مخرجه زیاد بود اگر چه این صورت … است ولی از
علامات می‌توان تشخیص … این مرض را داد ؛
تقدمة المعرفة — اگر چه این مرض مهلک نیست … بعسر العلاج است
الاسباب — اگر چه اسباب این مرض درست معلوم نشده است ولی چنانکه …
که … در … بیش از … اشیاء … و آنهایی که غذاهای
ادویه دار

ادویه دارد گوشت … و … و میوه‌های ترش و اشربه الکلی زیاد ۹۴۲
می‌نوشند بیشتر بروز می‌کند و از این جاست که مردمانیکه شب‌ها افراط
در شراب … که این غالب صبح مقداری از رطوبت … قی
می‌کنند و غالب اشخاصیکه همیشه مست‌اند همه روزه صبح بعد از بیدار
شدن از این رطوبت قی می‌کنند و معلوم است که در اینجا سیلان
رطوبت زیادی بواسطه تحریک غشاء مخاطی است و گاه سبب او اختلال
عمل عصبانی است چنانکه همراه می‌کند با بعض امراض عصبانی معده ؛
علاج — مداواتی اسباب مختلفه که مذکور شد معلوم می‌شود که اغلب بواسطه
اغذیه و اشربه مداواتی رفع این مرض می‌گردد و هم باید حالت تشخیص
مریض را ملاحظه نمود زیرا که بعضی اشخاص هستند که بواسطه استعداد مخصوص
که دارند از خوردن بعض اغذیه مبتلا باین مرض می‌شوند و از خوردن
بعض اغذیه دیگر شفا یابند … مرض شفا یابند از استعمال مقویات
که غذای حیوانی خورده … شراب … و بعد از غذا قدری … قهوه
بنوشند و لازم است که در این مرض … که اغلب رفع مرض …
از استعمال … است ادویه مره و مقویه بخصوص عصاره کنکینه
و … در آب … و … با ادویه معطره
اگر که همراه کند با وجع عصبانی … بخصوص …

943 و بعضی از مرضا شفا یابند از آبهای گوگردی نوشیدن و بلسانات مانند
بلسان کوپاهو و تربانتین و بلسان تلو و غیره ؛

مبتلا

اسهال — عبارتست از اسعاء در جمیع آلات بدن پیشتر سیلان رطوبت مرکّبه
و این استعداد بوسیطه کثرت سطح امعاء و طبیعت عمل آنها و نسبت بجمیع آلات آنهاست
با جلد ؛

علامات اسهال — شناخته میشود بوسیطه دفع مخفی رطوبتر زرد رنگ و جز
بمقدار زیاد یا کم اغلب اوقات بدون تولید وجع و گاه پیش از دفع
براز وجعی در شکم ظاهر شود ولی نه به آن حدت و شدت که در ورم غشاء
مخاطی امعاء حاصل میشود و هم چنین همراهی کند ابتداً با مغص که درد
سخت را مذکور شد هر که همراهی کند با جمیع عمل تغذیه گاه با علامات [illegible]
و گاه اشتها کم شده عطش شدت نماید و شکم نفخ ظاهر شود و قراقر زیاد شود دیگر
از علامات مخصوصه این مرض [illegible] از تردد و وجع ضعفیست که شدت
و خفت او بسته بزیادی یا کمی اسهال است و گاه همراهی کند با قدری
هزال و باشد که رفتار مرض حاد یا مزمن بعد بغیر آنکه یا در یک چند روز
رفع شود و یا آنکه به هفته چندی بلا انقطاع یا بعوارض دوام ظاهر شود عیناً
مرض [illegible] ؛

تشخیص — تمیز حاصل میشود از ورم امعاء از فقدان وجع و همراهی که ابتلاء عموماً
در [illegible]

944 در جمیع عمل تغذیه ظاهر نمیرسد و هم از تغییر نیافتن جمیع عمل تغذیه تمیز حاصل میشود از
آن اسهالی که بوسیطه جرح امعاء یا ورم شدن غشاء مخاطی آنها عارض میگردد ؛

تعیین الموضع — مرضی است [illegible] و طول [illegible] در اطفال و نیز در [illegible]
فصل او بوسیطه [illegible] است که در جرم امعاء ظاهر میرسد و مرکب با مرض میگردد ؛

سبب — عارض میشود در جمیع سنین بخصوص عارض میشود [illegible]
تازه وارد شدن بر ولایتی یا بواسطه سرما یا از اسباب مؤثره در امعاء
چنانچه اغلب ملاحظه میشود وقوع اسهال از سرما خوردن پاها یا جمیع بدن
و نوشیدن مقداری از آب سرد در حینیکه بدن عرق دارد و تشنه باشد و
باید دانست که اغلب دیده میشود در آنهاییکه بجهت شغل و کسب از
جای گرم دفعتاً بهوای خارج روانه و عارض میشود از دخول هوا
و مثل در [illegible] مرطوبی و اطفال رضیع عارض میشود بوسیطه بیرون
آمدن دندان و تغذی زیاد یا غیر کافی ؛

علاج — در ابتدا اکثر به ملینه مرکب با قدری افیون و پرهیز
از غذاهای نامناسب [illegible] و چون بانیها رفع نشود باید قابضات
و مقویات استعمال نمود مانند [illegible] و عصاره راتانیا و [illegible]
کلمبو و [illegible] تلخ و شراب کهنه و تریاق و دیاسکوردیم و قهوه
و [illegible] و مقویات [illegible] و [illegible] بمقدار [illegible]

۹۴۵ ۳ مثقال در مردان و از پنج الی گحف در اطفال تجویز نموده چون با استعمال
ادویه مذکوره رفع مرض نکند از استعمال مسهلات یک یا دو مرتبه و تریاق
و غیره جهت رفع ثقل و همچنین است استعمال طب نماید تا تغییر حاصل در رطوبت
مترشحه از مخرج ظاهر نمایند اسهال کننده اینجا که سبب ردی شده است تند او سکن
در همکنند رطوبت و در کتب از تغییر حاصل شده ضرور به رفع مرض ثقل چون سبب
اشد ربه باشد لباس پشمی بپوشانند و شب نشیمن بنهند و پاها همیشه گرم نگاه دارند
گذشته از همه در صلح حکم اسهال سالم باید در جلسه تحریک مخصوص از پوشیدن
لباس گرم و چرب لذت یابی حرارت ادویه و تمام حرکات مخصوص جماع کند ؛

ظلمت سفیده — عبارت است از سیلان رطوبت سفید از فرج بدون آنکه با
اختلال آثار رحم بطور از آن و مقدار که مایه اثر جاری کند ؛

صفات تشریحی — علت معنی نزد نسا کذا ظلمت سفیده داشته و مرده اند در
تشاند تاکنون پیدا نشده است بعضی گفته اند که غشاء مخاطی بعضی یا قرمز
می گردد و یا مختلف لون این غشاء بافته و سفید است و تشرر طوبت مختلف
مهبل و عنق رحم است و گاه در جوف ادخال اندام رحم و منتشر شده دیده تر از
الرحم است ؛

علامات — بر دو نوع اند موضعی و عمومی ؛
اما علامات موضعی — از همه ظاهرتر آنست تواتر سیلان مرکبه لیک رطوبتی
مخاطی

۹۴۶ مخاطی و سفید مایل به زرد و یا سبز رنگ و بی بو و این رطوبت گاه رقیق
و گاه بسیار غلیظ و شفاف است و با آنکه شفاف نیستی که و بعضی اوقات زرد رنگ
و بسیار مایل و با آنچه در او بطریق و یا آنکه بلکه کدر گردد و یا شبیه به شیر و
دلمه گردد تاکنون به درستی سبب تغییر لون در این رطوبت فهمیده نشده
بعضی از علامات معین است که لون آنچه و زردی به ملاحظه ترکیب مزاج است
با حالت و مرض تاکنون چیزی که این مسئله را محقق بکنند در دست نیست
مقدار رطوبت خارجه بسیار مختلف است که بعضی از آنها فقط قدری تر گردند
و در بعضی سیلان رطوبت علی الدوام و بکثرت است که لابد به فوطه مخاطی
گردن آلت باشند و آنکه در ظلمت گذشته از همه رنگ و صفات طبع و ترکیب
و مقدار رطوبت ظلمت سفیده مختلف گردد در جلو با یک زن آن
به آن چنانکه اسهال باره در طب استعمال بعضی اغذیه و ورزش ها زیاد و کم
و کیفیت شدن خلط ظلمت عموماً مورث از دیاد رطوبت
می گردد و در ایام حیض و ایام سیلان آن بعضی کم می گردد بعضی از اینها کار
می کنند حکه در فرج و تقطیع در شکم نزول و تمدد و کشیده می گردد که در
ران و جزء عانه و امثال آن و در کمر و عصب عجز و چون موضع ملتهب
کنند دیده با یکه که فرج سرخ رنگ و متورم و رفو و مهبل چنان می نماید
که وسیع تر از حالت طبیعی است و غشاء مخاطی او بافته و کبود است

۹۴۷ وحتی رحم متهیّج و تقبّض او در هنگامی که سیلان رطوبت از رحم بود مادّت
ملدوغ و وجع علاوه بر آنها بواسطه جذب رطوبت مخرجه ترشح و گاه مجروحه
مذکور شده است که این زنان چند روز مانع جماع نیستند و حظ از بوسه برند
و بغیر بر خلاف سیلان و افراط بهم رسیده و در این مرحله تقیّس سبب است و آنها
بیگانه و این فقره را مذکور داشته اند به مزاج و علامت رئیسی اتفاق
امّا علامات — عمومی چون طمث سفید مدّت دوام کم رنگ زرد با
طمث رخو شده وقت شان کم گشته که حالت ضعف رفته و غلب
بر نج در آینه از بروز تمدّد و اوجاع عقباً در معده اشتها کم گشته
بلکه اغلب لکّات روز بیشتر بروز در نفرا بهم رسیده امّا زحمت بیشتر شوند عمل
هضم شکم و طبعاً گشته و گاه اشتها غیر طبیعی و با شیاء غیر ماکول نفس
زحمت و طپش قلب و صداع عارض گشته و عموماً طمث
گشته یا بمدّت کم و یا غیر منتظم و بالمرّه منقطع شده بوده
جمیع علایم با ملازم همراهی دارند ÷

صور مختلفه در رفتار و دوام مرض — علامات مذکوره فوق ملحظ
هر گونه بدرجات مختلفه در اغلب از مرض ولی آنها ستقیف گشته
بخصوص حالات رفتار مرض بوده که در حقیقت حالت عمومی مرض است
بغیر از اینکه است بخصوص اینکه ابتدای مرض بغتتاً و دفعة
علامات

۹۴۸ علامات بروز کننده که دلیل بوده بر شدت مرض یا بر تحریک او چنانکه حکه
فرج و گاه کمی لکّه که تحمّل آن نتوانند منعقد شود و در روز ل اهریه و حس حرارت و ثقل
در شهر یا ماهیه و هم چنین حال گشته و حس درد شکم و خفقان و درد شیف در ابتدا
رطوبت بیشتر شده رقیق گشته بعد از چند روز قوام بهم رسانیده زرد رنگ
گشته گشته بالمرّه بعد از چند روز دیگر رطوبت خالص شفّاف یا اینکه سبدل بار ...
گشته و این مختلف است که گاه چند ماه و گاه چندین سال و گاه مادام العمر است
در صورت مزمن سیلان رطوبت که علی الدوام است اختلافات زیاد
بهم میرسد از حیثیت مقدار و لون و بو و ثقل که سبب آن تغییرات
نوع تهیّج و جهه بواسطه شرایط فقط می توان فهمید چنانکه عموماً
مرض بطور نوبه گشته و هم دیده شده است که چند سال بدل طمث گشته ÷
امراض منتجه و انتهای مرض — شفا انتهای عمومی این مرض است
و حاصل علایق اغلب بخصوص خفقان ظاهر طمث سفید و حرارت رفع می گشته
بعد از پیدا شدن طمث و در زنان بعد از وضع حمل و حمل مکرّر
شده است که طمث سفید رفع گشته است پس از عروض اسهال و غیره
و احتمالاً سیلان مزاج و عود مرض حالاتی که چه زن شده شده
است که این مرض ملازم گشته گاه بهلاکت و لی تاکنون علامه خطر
ما عرض چنین زنها رسیده است و ملتفت که آنها بیگانه مذکر

۹۴۹ کفته‌اند مرکب است با یک اختلال آنرا که غیر مشهور مانده است
و نفهمیده‌اند و گفته‌اند که از طمث سفید مبتلا می‌گردد بعضی امراض رحم و
مهبل بخصوص چسبندگی زهدان و التهاب دیرپا اما مرض اولی ممکن و شاید
حمل ولی چیزی است و هم چنین گفته‌اند که این مرض صورت عقیم کند
در بعضی از زنان و هم چنین گفته‌اند که کودکی که بدارد طفلش لاغر و شکیک
و ضعیف‌تر و اغلب کوچک ولی هیچ یک از این عقیدات بنا و پایه ندارد
اگر چه این علت در صاحبان طمث سفید بیشتر ملاحظه می‌کنند
باید چون یک مزاج ضعیف و تمام التهابیه مرض می‌شود که طمث سفید
هم یکی از آن علت است تا کنون معلوم نشده است که از زنان مبتلا
که با این زنان نزدیک شوند ضرری داشته باشند و مبتلا بوده‌اند که ندارد
چه قدر این مسئله از برای علم بسیار خوب است ولی از برای خانواده
حل نشدنش بهتر است بجهت آنکه حمل بدینه عروض سوزاک
به بدوث طمث سفید به کار چون طمث سفید وافر و
مدت طول کشیده است که طبیعت یک نوع عادت با این سیلان
بهم رسانیده که رفع او بعضی اوقات خالی از ضرر نباشد ؛

تشخیص — امراض زیادی هستند چه عادت و چه مرضی که عارض
کرده در فرج و مهبل و رحم در صورت سیلان رطوبت سفید یا زرد

یا سبز کم مقدار

۹۵۰ یا سبز کم مقدار کم یا زیاد کرده‌اند ولی تمیز حاملگی از طمث سفید که از واسطه
رفتار و علامات و بخصوص بواسطه لمس با انگشت و نظر با آینه مهبل و لی
تمیز دادن طمث سفید از جریان رطوبت سوزاک کار است بسیار مشکل و محتاج
امتحانات به تمیز این دو مرض از هم که اینجا مقدور و احتمال ندارد چنانچه در مبحث سوزاک
به تفصیل ذکر خواهیم نمود ؛

تقدمة المعرفه — اگر چه مهلک نیست ولی بسیار موذی و پر رنج آور است

اسباب — در بلاد گرم و تر بیشتر از بلدان که با معتدله و شهرهای بزرگ
بیشتر از دهات و زنهای بلغمی و سوداوی مزاج بیشتر از دیگری مبتلا میگردند و
از اسباب مستعده و موجبه از ارث و فشار دلتنگی بواسطه کمربند تنگ بند
و افراط غذاهای زیاد و تند و کمی حرکت و سکون زیاد هوای نمناک تنگ مسکن در
در خانه‌های کثیف و مرطوب افراط در جماع و تمکین یا فتق شرج خارج و در
مهبل مقعده و بواسیر در غلط و اختلال طمث و وضع حمل مکرر بخصوص
وضع حملهای قبل از موعد و بالاخره بعضی اسباب هستند که مخصوصه تشخیص
مانند طمث های سفید که عارض میگردد در بعضی از زنان چون در نوعی از
اغذیه و یا نوعی از ادویه مثلاً چای و قهوه و ترشی و بعضی از صدف‌ها و ورق
و بعضی از میوه‌های نارسی و هم آب بعضی از چشمه‌ها ؛

علاج — ادویه زیادی در این مرض استعمال نموده‌اند ولی ما دیگر

٩٥١ نمی‌کنیم لکن عمده‌ترین و مؤثرترین آنها بود اینکه چون عروض مرض بغتةً
و بطور حاد بود باید رعایت تنقیه و احتیاط در دفع فاتر کرد و زرق با اشیاء
ملینه نمود و بعداً غذاهای ساده خورد و پرهیز لازم کنند اینکه چون مرض مزمن
بود باید تفحص نمود که ابتدای عروض مرض بچه واسطه بوده است تا رفع آن
کنند و چون سبب مجهول باشد یا اینکه با وجود رفع سبب علامات سفیه
باقی باشد باید معالجه مزاج نمود چنانچه اگر مریضه قوی البنیه و
دموی مزاج باشد فصد کنند و اگر به جای فصد حبوب شند و مسهل
یا مدر و سوق بکار برند و ابتدا زرق از ادویه ملینه و شرح کنند
و بعد ادویه قابضه معطره بکار برند مانند طین و مطبوخ جنطیانا
و یا از برگ ازو و مازو و ... دهانه کبود و نول
در رنگ و باید دانست که ادویه بطور تزریق باید نمود که از مهبل
تجاوز نکند و داخل رحم نشود زیرا که باشد که ادویه مذکوره از قرنین
تجاوز کند و داخل صفاق شده موجب ورم و هلاکت گردد و
چون از قرحه صلب سبز بنا با قلم سنگ لاجورد ... و یا محلول
اورا فدق کنند اینکه مریض همراهی کند با ضعف ...
مقویات و ادویه مدره بکار برند مانند کینه کینه و ضبط یا نادوا
حدید و آبهای معدنی و غیره و مریضه را مسکن تا ... در منازل
یا لبه که

٩٥٢ یا لبه که هوا فارغ و داخل شود و آفتاب در آنجا بتابد و در روزها در اوقات
پیاده حرکت کنند و غذاهای مقویه خورده و بدل تحد دلک
کلفم جامه پشمین بپوشند ؛

در نزله مثانه — بعضی از مصنفین برآنند که نزله مثانه عبارت
از یک نوع ورمی که محدود باشد بغشاء داخله او و بعضی لفظ اورا ورم خاطی مثانه
نامیده اند و بعضی دیگر اورا مثل نزله مثانه بواسطه طبیعت رطوبت
منتشره ولی این دو مرض که بواسطه یکی از علامات که در هر دو وجود دارد و
عبارت است از ادرار خاطی و متعدد با هم مشتبه شده اند و باید در میان
از یکدیگر تمیز داد چنانچه در وقت تشریح معلوم گردد از هم متفاوت اند ورم
ورم خاطی مثانه جدار او را بسیار رنگ و ضخیم و قابل الانحلال ورم و مجروح
و غیره دیده ملتهب و در نزله مثانه برخلاف هیچ تغییر در نسج آلت به هم
رسد مگر اینکه گاه در فضایش ... رنگ و کبود و ... رنگ ... با حقه
و بندرت ضخیم یا رنگ ... و نزله مثانه که بطور ... ورم حاد
با مزمن آلت مثانه مرضی است بیمار ... ؛

علامات و رفتار مرض — عروض مرض گاه ... گاه ... که ... ورم
مثانه است و یا بواسطه ... که این و مرض ... با هم مشتبه شده
چون نزله مثانه ... مرض است ... ابتدا بندرت علامات ...

٩٥٣ در موضع یا در عموم بدن مشاهده شود و هرگاه وجع در زیر شکم یا در [illegible]
حاصل شود بسیار مبهم و اغلب حسّی ثقلست نه وجع و مریض ادرار زیاد نماید و نیز
بدون وجع و سعی و در حالت خروج چنان می‌نماید که ادرار کاملاً طبیعیست
و قدری ناصاف کدر و بدون حموضت و اغلب القلائیست و بول او کمی
زیادی از او استشمام کنند و چون رد کنند منقسم شود به دو طبقه طبقهٔ رقیق
و در فوق مجتمع که در تحت می‌نشیند قدری غلیظ و با لزوجت و لزج و متعدد
ولی‌ها سفید و گاه شفاف و اغلب شبیه است به بیاض البیض و مقدار او
مختلف است که در روز از یک تا صد مثقال می‌توانند خارج شود و هم
مقدار این جزء غلیظ بیشتر شود و بسط بعضی اسباب مثل آنکه در هوای بارد
و رطب و نمناک بوده یا عرق و اثر سرد و چون تحریک یا ورم و قوّه
حدّ آلت [illegible] بر خلاف مقدار او کم کند و لونش مایل به زردی شود و
احتیاج به ادرار بیشتر کند و وجع زیر شکم یا [illegible] زیاد شود و این
علامات تحریک موضعی در مدت دوام مرض چندین مرتبه مشاهده
شوند و چون مرض دائم و وجودش در اکثر تحریک اشد در
عمل تغذیه نکنند که مبدأ [illegible] و عمل هضم [illegible] طبیعی [illegible] ولی
چون مقدار رطوبت [illegible] زیاد شود علاماتیکه در جمیع [illegible]
فوق العاده بروز نماید عارض شوند و هم گفته‌اند که شدت ترشح

رطوبت

و طبقهٔ

٩٥٤ رطوبت صورت هلاکت کند ولی انتهای او بسیار نادر است و [illegible]
مرض نامعین است گاه بالمره رفع شود در خصوص [illegible] و توقف در بلاد حاره
و این عمده‌ترین سبب رطوبت هوا و رعایت به بلاد حفظ ÷

تقدمة المعرفه — با نسبه به نوعیکه [illegible] محافظ مثانه مرض است جید زیراکه ورم
محافظ مثانه مرضیست خفیف و بی‌دوام و بسیار عمده‌ترین [illegible] مثانه بسیار
کم مایه [illegible] عمل توانند و تمام کند ÷

سبب — عارض شود اغلب در شیوخ و اغلب اسبابیکه مایه عروض ورم
مزمن مثانه گردند سبب این مرض نیز خواهند بود بخصوص رطوبت و برودت
هوا استعداد بیشتر شود با آنکه چندین مرتبه شخص مبتلا بورم مثانه
گشته و یا آنکه بواسطه وجود سنگ تحریک شده باشد که [illegible]
سنگ مستعد کند و بعضی این مرض را آنجا که مرض مزمن گشته از وجود
سنگ در مثانه اغلب سنگ بسیار کوچک است زیرا که گاهی سنگ بزرگ [illegible]
صورت ورم آلت شود ÷

علاج — چون مشاهده شد که وجود ورم بسبب سنگ است در معالجه
[illegible] و با هوا مسکن کننده و اگر [illegible] بهوای بلاد موافق [illegible] بلاد
دیگر روند و بدن را با جامه پشمین بپوشند و تحریک عرق نمایند و
اکل اغذیه جیده نمایند و باید مریض ادرار را زیاد در مثانه نگاه

۹۵۵ ملازم که مثانه متسع شود و از منفعل بودن مجرای ادرار باشد چنین دفعه بیرون آید

وقتیکه بواسطه ضعف حرکت رفع مرض شد استعمال کاینه رادیه بلغ ما نند

بلغ کرد و پوره و بدل با و قطران و تر باشیدن و چون معده قبول نه

باشیدن نکند حقنه کنند و هم مقویات زرق از آبهای گرم و معدنی و

قطران و دو اکحام از آبهای معدنی و چون هیچ یک اثر نکند سطح ما ... قرار

نمایند ÷

فن سیم در ترشحات — در ترشحات مخصوصه بعضی از آلات رطوبات

مخصوصی که مترشح می شوند از آلات بدن انسان باشد که جریان آنها

از حالت طبیعی و صورت امراض چند شوند و این امراض مختلف

شوند از حیث طبیعت رطوبت و مقدار او و ما بتدریج تحقیق خواهیم

کرد زیاد شدن عرق و دسومت و براق و صفرا و ادرار و بول

و شیر و منی را و از سیلان دمعه چیزی ذکر نمی کنیم زیرا که زیاد شدن

دمعه بواسطه ورام جفن یا ملتحمه و یا از غم و شعف زیاد و هیچ چیز

سیلان دمعه کردن نخواهد بود که صورت ضعف مزاج هم زایل کند و نیز

ذکر کنیم که سیلان زیرش دمعه بوجه همیشه دلیل زیاد شدن

دمعه نیست و غالب سبب او برگشتن جفن یا انسداد مجرای دمعه

بانف و چون از زیاد شدن بول گفتگو نمائیم در این فصل سیلان

محمد خواهیم کرد

۹۵۶ محمد خواهیم کرد به پلیوری سالم و از دیابیطس گفتگو نخواهیم کرد مگر در

آخر جلد دوم در مبحث امراض مخصوصه زیرا که شناخت دیابیطس

نه بواسطه زیادی ادرار است بلکه بواسطه پیدا شدن قند در بول است ÷

افیدروز — یعنی زیاد شدن عرق گفتگو نمی کنیم از عرقهائی که بواسطه زیادی که علامت

امراض چندی میشوند مانند غش و سکته و سل ربع و غیره

و غیره بلکه منظور ما از گفتگو عرقهائی است که بسته به هیچ علامتی نباشند

و خود علت مرض بود که مبدأ علامات خلاف طبع و عرق مرض شوند در

صورتیکه مقدارش و کمیت او زیاد گردد یا علامات در کیفیتش ظاهر شود

و عرقهائی مرض نمی سیلان شان از جمیع بدن است و یا که از یک

سمت بدن بود و یا محدود بیک عضو گردد مانند و سر

والید و دست و آلات تناسل و کف پای عرق مرض شناخته شود

بواسطه نشر زیادی از عرق بالاتصال یا بنا بر حالت ... آن حالت عمی

منتظم یا نوبه باشد و چون عرق در جمیع بدن بود اغلب عرق در

ناقهین و اشخاص ضعیف البنیه است و بروزش یا بلا علت و یا

با غلبه بروز کند یا از گرم شدن بدن از حرارت زیاد و از لباس

زیاد پوشیدن و حرارت مفرط ... از اکل غذا و جمیع اسبابیکه در

حالت طبیعی صورت زیاد شدن عرق گردد فقط در اینجا ارتشاح

٩٥٧ بیشتر خواهد بود و علامات آن در این وقت مرض ترشح دلو را در ایام یک
عفونت مخصوص بهم رسانیده باشد عفونت عرق و ابط و پای بعضی از اشخاص
و طعم عرق یا تغییر یافت و یا تلخ و یا شیرین و یا شور و لون او یا بدون
تغییر است و یا زرد و یا سبز و یا سیاه و یا آبی است حرارت او قدری
زیاد شود و ترشح با کمال طبیعی و یا زیاد است و چیزی که حاوی بعضی از
ترشحات طبیعیه باشد صفرا و ادرار هم گفته اند بعضی از اشربه پس از
شرب و رسیدن بمعده از جلد می تواند خارج شود بدون اینکه هیچ
تغییر در آنها حاصل شده باشد و در این حالت لباس را رنگ دار [illegible]
مرض [illegible] و مقدار ترشح زیاد بود صورت [illegible] و سایر علایم که از
سایر ترشحات زیاد باشد مدت کهنه کهنه که موضع بود تغییر در حس
قطعه جلد بهم رسیده بعضی بشره متقلع و سفید و با عضوی که هیچ باشد
اینکه مدتی در آب گرم ماند نه باشد ÷

دوای این مرض هم مطلب طولانی است و پس از یک مدتی ما مبین نیاز
کم شدن را لازم نشده بتدریج بحالت طبیعی رجعت نماید و اگر چه عرق
زیاد صورت میزان کند و هم بسبب آن صورت عروض حال دق کند
و از طرف دیگر اگر بغتتاً مسدود یا بدش کنند صورت سوف این
ماننده مفاصل و ذات الجنب و ادماع عصبانی کند ÷

علاج ÷ باید رفع نمود

٩٥٨ علاج — باید رفع نمود سبب او را لهذا مریض باید ممکن بدن خود را تمیز
و لباس کم پوشیده و در روز یک دفعه گاهی و سه دفعه او را گرم نیم و حمام
در حمام فاتر یا آب سرد و یا آبهای معدنی کا[illegible]نیه و مستفرغات دیگر
ماننده [illegible] و [illegible] و غیره بکار برند و اگر مزاج تقاضی کند او را تقویه
دهند و نافع است استعمال مخرجات معدنی و [illegible] و عرق [illegible]
و وقت البلد یا بواسطه زجر کمی سید لازم العلاج [illegible] شوند و [illegible]
جوراب [illegible] دکفش بارک پوشند و روزی یک یا دو مرتبه پا را
از آبهای معدنی سرد بشویند و چون انسداد عرق پا صورت علت
کهنه و باره او را رجعت دهند از پوشیدن جوراب [illegible]
یا با [illegible] و می توانند یک قاشق کوچک نوشادر را با [illegible]
آنها آب دیده مخلوط کنند و شب در جوراب بپا کنند ÷

Polysarcie یا
obésité.

پلی زارسی — یا ابزیته یعنی سمن مفرط عبارت است از جمع شدن پیه
بحدی که مایه عسرت اجرای بعضی از اعمال کند این سمن مرض یا موضعی است
و یا عمومی قسم اول که در حقیقت بد شکلی و بد هیئتی است از
جمله امراض شمرده نمی شود و کفوی تاران (?) می کند در جدار شکم
و شرب در مردان بعد از سی و شش سالگی و در زنان زیادتر
شده باشد و این جمع شدن دسومت در بطن نادر است که استعداد

٩٥٩ در عهد بلوغ بیاورد ولی اغلب مانع ملیشه(?) و شکل مریضانه نه حجم بدن
بدن نه بقدام(?) و ستیکه(?) مرض عموم شبیه حجم بدن زیاد کرده و شاید از نیم
تا صد و بیست وزن کلیه(?) ... در صورت که در اثنای سمین ...
که تقریباً یک پنجم وزن بدن است شاید که قسمتش از وزن جمیع بدن
نصف یا دو ثلث یا چهار خمس کرده بدن در هر وقت حجمش زیاد
شد و آلات مختلفه بدن از شکل خارج کرده و در اثنای بعرت(?)
حرکت کنند و یک رفتار مخصوص ... لیکن
بران(?) ملبط(?) ضعف و کوتاهی تنفس ضعف مفاصل ...
اغلب آنها بدرنگ حرکت نفسشان تنگ کرده و عرق عرق
و طپش قلب پیدا کنند تنفس کم ... کرده و برخی بخلاف زیاد خورند
و بعد از هر غذا خوردن میل ... و میل بخواب ...
... مستعد ... مرض اغلب عقیم و ...
شد و بعضها ذکر نموده اند که عقلای اشخاص کم ...
و معاصرین ... که اکثر اشخاص بزرگ که کارهای
مفیده و عمده کرده اند سمین بوده اند و اغلب اینمرض بهلاکت
میرسند بواسطه سیر خون بدماغ و سکته ... و بعضی بهلاکت
میرسند بواسطه مرض قلب ... دماغ ... گفته اند که ...

در اثنای

٩٦٠ در اثنای اغلب ملتفت(?) بمرگ ... کرده اند.

تشخیص — از سمنش جسم و نماندن اثر انگشت بعد از فشار
بسهولت از سایر تمیز میدهند از استسقاء لحمی.

تقدمة المعرفه — با طولت(?) بواسطه عسرت حرکات و اشکال جلیه(?) چون
در ابتدای جوانی بروز کند امید زنده گانی زیاد منقطع می کرده ولی
خطرش در اطفال کمتر است زیرا که اغلب چون بزرگ شوند رفع
این سمن کرده.

اسباب — مرض ارثی اغلب ... ارثیست که ابتدای بروزش
از طفولیت است ولی عموماً بعد از سی سالگی بروز کند و بعد از
چهل اشتداد یابد و غالباً در کرده در اشخاص پرخوار و کم حرکت و اهل
اغذیه جیده کرده و ظاهر می نماید که خوردن مواد چرب و جمیع خوراکها
کاربن زیاد دارد امداد می کنند در جمع شدن دسومت در بدن
و از اینکه مذکور شد معلوم می کرده چرا که بر فرض این مرض اغلب
متشخصین است و اهل دهات مبتلا باین مرض کمتر اند مگر متمولین
از آنها و اغلب عارض کرده در دختر هادراران(?) و در محبوسین زیرا که
حرکت نمایند و بیشتر عارض شده در ملاحها ... و قصابها برای
آنکه گوشت خوب خورند و کم حرکت کنند ... عارض شده

961 مانند سنجاب و تابستان بواره و حال آنکه در ماه سنجاب پیاپی بخصوص
در بعضی جاها زیاد است و منتشر می‌کنند باین مرض آب و هوای بارد و رطب
که در هلند و انگلیس و مصر و ایتالیا بیشتر از سایر مغرب زمین دیده
می‌شود و در ایران بلوک‌های مازندران همین صاحب این مرض
اند و اغلب که و بریدن پا از اطراف که از اهل مستعده اند ؛

علاج — چون ظاهر گشت که شخص مبتلای مرض است مقدار
غذا را کم نماید و هم از اغذیه ملتفت گشته آنهائی را که مواد غذائیه
در آنها کم است مانند سبزی آلات و تدبیر ممکن است پیاپی کرگشته
و کم بخورانید و مستفرغات بکار ببرند بخصوص عرقات و مدرات
و مسهلات و مبهیات و در عوام الناس معمول است خوردن
سرکه و لیکن بعلم آنکه هیچ نفع ندارد زیاده خوردن آن هم خالی از
ضرر نیست آنجا که مرض سوء هضم بعد نفتار رفتش نماید ؛

سیالوره — زیاد شدن ترشح بزاق نامیده شده است — sialorrhée.
باسم سیالوره و پتیالیسم و سالیوهون پتیالیسم اتفاق افتد
که همراهی کند اغلب امراض واقعه در دهان بخصوص اورام و بخصوص
ورم لثه که بتلی می‌گردد از اثر زیبق و همراهی کند ورم بناگوش و لثه و
بیرون آمدن دندان و وجع دندان و تکلیف لثه و هم چنین همراهی

باترلیموس که

962 باترلیموس که گذارده صورت و اوضاع عصبانیه زوج پنجم از اعصاب
دماغی و مغز گذارده بواسطه فشار یکدیگر رفته و مجاری بزاق دائم منقبض و در اوضاع عصبانیه
بواسطه تحریکات در اعصاب داخلیه این غدد بهم میرسد ما راجع می‌کنیم ذکر جهت این
مرض را با مرض که سبب آنها تشنج شده و در این بیان نمی‌کنیم مگر آن حصر شده که با جمیع علامات
همراهی و نسبته که مد نظر شده اگرچه هرگاه این مرض همراهی نکند با علامات معین و
ظاهر است که بالاصاله مرض نیست و اغلب همراهی کند با علامات التهاب و ریاح توقف
چنانچه اغلب دیده میشود در حمیات منتصعه و نوائب و در بعضی علل عصبانیه مانند اختناق
رحم و در سته و صحکلول مثلث و در بعضی از ادرار و ادرار غدد لمفاوی ؛

علامات و رفتار مرض — این مرض مشتمل است بواسطه جریان مدام یک رطوبت
بی رنگ و رقیق و گاه غلیظ با حباب در دهان و این رطوبت که عموما
بی طعم و بی بو است بعض از اوقات یک طعم عفص و بوی عفن بهم رساند
و این زیادتی بزاق قدری بلع یافته و قدری دیگر بواسطه تف‌های
متصل خارج می‌گردد و گاه رطوبت بقدری زیاد گردد که بدون اختیار
از کنار لب‌ها و دو کنج ریزش کند بخصوص در حالت مشاهده گردد در وقت
خواب و در اثنی حرکه نظام خواب دهان را لوله می‌بندند رطوبت
داخل معده گردد و چون مقدار رطوبت زیاد به حلق رو پر کند و گاه‌ها
قدری داخل حلقوم گردد و حالت اختناق بهم رسد که شخص را از خواب

۹۶۳ پیدا کند و بجهت این زیان ترشح لعاب و وضع در معده براق بهم رسد
و غشیان و غلظ دهان به رنگ قهوه چون باشد که سیلان براق در روز
تا یکمن و پنج چارک برسد در صورت طول مرض اختلال در هضم
بهم رسد و هزال عارض گشته سایر ترشحات و استفراغات بدن کم گردد نه
بخلاف عرق و ادرار ؛

رفتن — این مرض بطور انتقال است و باشد که در اثر گرفتن بخوبی [illegible] سبب
او وضع عصبانی و اثر صورت گیرد ؛

دوام — این مرض از یک تا چند هفته است و باشد که تا چند ماه طول کشد
هم دیده ام که تا دو سال دوام داشته [illegible] است که تاکنون این مرض
ملاحظه هلاک شدن کسی بخوبی نشده و اگر گاهی شخص هلاک گشته رسیده
است بواسطه ترکیبات ادویه است جیوه که سیلان براق ستدریج را
باختلاط گذارد و باشد که از عوارض اسهال شدید یا عرق زیاد بعضاً
رفع گردد ؛

علاج — تا لطیفات ملولات قابضه مانند ترشی های معدنی و زاج
سفید و شکر سرخ و مطبوخ برگ گردو مستعمل اند و در انقباض
تحریک ترشحات دیگر انداز مسهل [illegible] مسهل و مدر و [illegible] عرق
انقباض حمام گرم بخار و [illegible] نافع است [illegible] قسمتهای زیاد که در
دو چهار ساعت

۹۶۴ دو چهار ساعت مقدار آن از پنج تا هشت گندم [illegible] جمیع این ادویه اثر
ندارند نه در اینجا که مرض علامت حمل است [illegible] در اینصورت لیک حبه نبات
یا صمغ همیشه در دهان گذارد نه اذیت مریض را کم می کند بواسطه آنکه [illegible]
نبات یا صمغ جمیع براق را بلع کند بدون آنکه درک او را [illegible]
سایر تفصیلات این مرض در مبحث ورم دهان رجوع نمائید ؛

جریان صفرا — Flux biliosa — رشحی هست که بواسطه اسباب مختلف از دهان یا از
معده و یا از هر دو مجری باهم مقداری از صفرا خارج کند
و اغلب اوقات این جریان صفرا با علامت دیگر همراهی ندارد و باشد که
همراهی کند با علامات [illegible] چندی و بنا گفته [illegible] که [illegible] است
بود بار فرنگستان اما که این مرض [illegible] نامیده [illegible] بیشتر و [illegible]
و علامت [illegible] شایع و ابتدا [illegible] عوارض [illegible] اغلب [illegible] و گاه قبل از عوارض [illegible]
اسهال [illegible] معدی [illegible] بواسطه قی یا [illegible] از صفرای زرد یا سبز رنگ
مخلوط با مخاط و غذا یا بدون اختلاط دفع گردد و اغلب این قی و اسهال
بدون هیچ وجع در شکم است و باشد که شکم کشیده و موجع گردد و اغلب بعد از
قی و اسهال حالت مریض صحیح گردد عموماً دوام این مرض بسیار کم است
و در عوض بسیار است [illegible] که [illegible] یک یا دو مرتبه
مبتلا شوند در اینصورت [illegible] احتمال [illegible] از خارج گردیدن صفرا

۹۶۵ طبیعت رفع و دفع بعضی علایم نماید و لهذا تعدیة المؤونه جایز است ولی
چون در هیچ طور ساکت نشده و یا آنکه رفع زود تعجیل نماید مزاج و ضایع کم قوت
مزاج کرده و بلاد کم قوت اهرمی بکرد شود ÷

اسباب – عارض گردد در فصول حاره و کثرت [illegible] و اغذیه حیوانی [illegible]
مستعد [illegible] گردانند و افراط در غذا سبب [illegible] گردد و هم چنین است عمل
نفاخ مانند عفص و [illegible] ÷

علاج – باید در [illegible] که [illegible] جریان صفراء [illegible] زیاد کنند
یا آنکه دفعتاً قطع کنند و قی که زیاد امتداد داشته باشد و یا آنکه شدید
کنند اشربه بارده و ملینه و حامضه و [illegible] دهند و اگر مرض شدت
کند قابضات [illegible] را [illegible] و تریاک استعمال کنند ÷

دوبای فرنگستان – عبارت است از قی و اسهال مکرر از مادهٔ صفراوی
زرد یا سبز و عوارض و [illegible] شدید در شکم با اضطراب زیاد و تغییر سیما و رعشه
و ضعف نبض و سردی بدن و گاه غشی و تشنجات ÷

Choléra-morbus sporadique ou européen.

تاریخ مرض – اگرچه قدما و متأخرین بعض تغییرات دیگر [illegible]
صفاق و ایلاوس و اورام حاد یا مزمن [illegible] یا کبد و غیره ولی
همه علامات و علل نسبت به مرض [illegible] و [illegible] اتفاقات هر کدام
با مرض [illegible] و لهذا تاکنون تغییر و اختلاطی که [illegible] مرض به دست نیامده است ÷

علامات

۹۶۶ علامات – اغلب اوقات بدون مرض [illegible] ولی بعضاً گاه از علامات
مقدمه [illegible] کسالت و کمی اشتها و عطش ظاهر رسیده و طولی نکشیده که دفعتاً
قی و اسهال شروع و مکرر عارض گردد و مادهٔ [illegible] در ابتدا [illegible] و بعد
رطوبت مائی [illegible] و مخلوط با صفرا و بالاخره صفرای خالص است
و بعد [illegible] خونین و [illegible] و لزوم آن است دفع براز شروع و مشکل
و همراهی کند با حس سوزش و مغص و وجع شدید به طوری در اطراف [illegible]
و خارج شدن مواد به واسطه قی و براز یا با هم است یا متوالی و مواد خارجه
به واسطه براز در ابتدا رقیق [illegible] و بعد زرد یا سبز [illegible] و بالاخره که
خونین بود ولی بسیار متعفن است و شکم [illegible] و یا بر آمده و [illegible]
و وجع [illegible] یابد [illegible] و در فاصله [illegible] تعالی
مبتلا است به [illegible] و فواق و [illegible] و عطش زیاد عارض گردد و [illegible]
در حلق [illegible] و اضطراب [illegible] سیما متغیر گشته اطراف سرد و نبض
[illegible] در شکم [illegible] و نبض [illegible] و ضعیف گردد [illegible]
احساس [illegible] و تشنج در عضلات پا و ران و [illegible] و
[illegible] طپش قلب و غشی و
بعض اوقات تشنجات دیگر [illegible] و چون مرض [illegible] صورت
سیما [illegible] بدن [illegible] و چون [illegible]

967 منتهی به فواق و نفخ و بهلاکت رسد ؛

رفتار و دوام مرض — رفتار مرض با لاانقطاع و غالب ابتدای بروزش

تغییراً در فور با شدت درجه شدت رسد که تا ده دوازده ساعت مرض [illegible]

بانتها رسد و دوام وسطش از یک الی دو روز است و چون علامات این

مرض بطور نوبه بروز کند بخصوص بصورت عقب بنا می کند یا از [illegible]

نوبه عفونی که سابقاً ذکر نمودیم ؛

انتهای مرض — اغلب اوقات منتهی بشفا و حالت نقاهت طولی هم

نکشد که فقط بعد از چند روز صحت با درجه کمال رجعت کند

چیز غریب آن است که آلات تغذیه با وجود این همه اختلالات

شدید بزودی بکار خود عود می کنند و باید که در زمان حال تغذیه محتاط بود

در این صورت مرض برگشته حالت با ورم معده یا امعاء چنانچه ذکر

نمودیم مرض منتهی بهلاکت شود ؛

نکس مرض — نکسش نادر است ولی عودش بسیار دیده میشود ؛

تشخیص — امراضی که مشتبه شوند با آن ورم معده و ورم امعاء و قولنج

و قولنج ریح و ورم مراره و ورم صفاق و ایلئوس و خوردن سموم

علاج هستند که با این مرض مشتبه شوند ولی تمیز آنها بسهولت

داده میشود چنانچه ورم و امعاء ابتدایشان و فرجیت و سیرشان [illegible]

که عفونی باشد

968 رحمت نمی شود و مدفوع قی و اسهال بصورت سبز رنگند و یا بین زیادت غلیظ

و وجع و اضطراب مثل آن امراض کمتر است و طبیعت از وجع در منطقه فوق

بیدنیم و نقطه زیاده از این مرض و قولنج ریح و ایلئوس اگر چه

قی مشتبه شوند با این مرض بسبب که علامت عمده آنها است تمیز میده

آنها ورم مراره که همراه است با لیکن که وجع در تشنجات

و اغلب در برقان این علامات رفع می کند بعد از حصول قی فواق

و ورم صفاق که همراه کند با حمی و وجع بسیار شدید و بر آمده که شکم

اگر اغلب همراهی کند با قی ولی این قی ها شباهت با قی و با ندارد و نیز

علامات شکم بسبب ورم و مشتبه گشته با خوردن سموم بعضی ولی این

علامات عارض شدن با راه دخول این اشیاء در معده و عروض حس حرارت

و سوزش در حلقوم و در دهان که در دهان دیده شود نقاط سیاه که خاک صورتی

اندازه بروز دهد و عروض اینکه قی و اسهال یکدفعه بروز کند و عروق

ضیق تقدم نموده است بر اسهال و چون علامات او جای شکم که بعد از خوردن

سم عروض او در ابتدای محل معده و در حیات آن بسیار مواضع شکم بدرد است

تمیز این مرض از وبا بواسطه مواد مدفوعه قی و اسهال است که در وبا

سفید رنگند و تمیز حالت میشود از سیاه شدن صورت و خال و

سرد شدن بدن و فقدان صوت از ابتدای مرض و غیبت نبض و زیادی تشنج

969 وابسته شدن اسهال که بالا درج اند ÷

تقدمة المعرفه – در عرف است بر خلط کثیری در اطفال و شیوخ و اشخاصی مستبد
شده طرق مرضی جاری تقدیه بر صحت بدن و علت نفس و عدم صوت
بر خلط مرضی می افزاید ÷

تب – بروز می کند در اواسط تابستان و در هوای حار و رطب و بیشتر
عروض در بلاد جنوبی است و استعداد مخصوص را نیز از زنان است و کمتری عارض
کهول در اواسط عمر و خلیب عروض در اشخاص صفراوی مزاج است و اکثر
اوقات بروز کند بدون سبب معلوم و بعضی اوقات عارض گردد بعد از تغییر
و تبدیل استعمال بیشتر آن بمقدار زیاد و از خوردن بعضی اغذیه مانند گوشت
خوک و خرچنگ و بعضی میوه ها و از نوشیدن شراب تازه و نوشیدن
آب بسیار سرد در هنگامی که بدن گرم و در عرق باشد و اثر هوا در بدن و اشتغال
بعضی از میاسم و گاه بروز کند بطور وبائی که مردمان زیاد یک مرتبه
مبتلا شوند ÷

miasmes
یعنی اجزاء مسریه که بسبب
بیشتر اجزاء مذکوره
از مواد متعفنه و منتشر
می شوند در حالت
تجزیه آنها
÷

اما معالجه – قدما معالجه صفرا و استعمال می نمودند در حالت سنگ و علت آن
رد شیطلبع را می نمایند و هم تا حینی معتقد بر آن بودند که باید سد قی و اسهال
را نمود و مستدل بودند که طبیعت مواد مؤلمه را دفع می کند و این قول
نیز صحیح نیست و این ایام اغلب اطبا بر آنند که ابتدا باید سد قی و اسهال

نمود علاجات

970 نمود علاجات عصبانی و تشنج قی و تسکین حال و لذا برای این مقصود است
یخ و تریاک و اشربه قلیل الحموضه و بسیار سرد و قاشق قاشق بنوشانند و از
عصاره تریاک هر هشت ساعت یک گندم و ربع گندم هر ربع ساعت یا
نیم ساعت سواش بدهند و ضعف اوجاع بنوشانند تا آنکه تسکین در
علامات کلیه و هم در این وقت می توان یک اماله ربعی که در او
دوازده الی بیست قطره دو دانگ تا سه دانگ ریخته باشند حقنه کنند
و مریض در رختخواب و اطراف او را بواسطه دلک و خرقه گرم نگاه دارند و هر
چند اوجاع و تشنجات و قی و اسهال زیادتر باشد معلوم است که قدر شربت
تریاک بیشتر خواهد بود و گاه قی و اسهال بحدی است که تریاک در
معده کم توقف کند و هم نوشیدنش بجهت قی نباید در این وقت
باید یک پارچه مربع بزرگ از روغن آماده بپاشک بقدر اندازه
و ملح از مرض و خرد بدن بمالند در ابتدا از نیم الی یک گندم و دو
مرض رو به تخفیف گذارد باز تا چند روز تریاک استعمال کنند
و بعد از معتدل شدن بعضی از مصنفین در اطفال رفع عیبوه
منع می نمودند اشربه سرد کنند و تریاک بکار نبرده اند
و ... تا انداد قی و اسهال او منع کنند و در وقت
از سه تا چهار روز بیشتر بگذارند که بنوشد و در تکیه و ...

۹۷۱ مقوّی و ملطّف در حالت نقاهت مداوم خورند تا مرض عود نکند و در اول
ابتدای عبور از رفع شدن تب علاماتی که باقی می‌ماند و چون اکثر عطش
و وجع در محل معده می‌رسانند که ورمی در موضع نیست و سبب خفقان تشنج
معده است و در این صورت نافع است اشربهٔ معطره و منجوه و ضمادات
اشربه و ادویهٔ مقویه و تلخ و چون تب یک از اینها رفع شد تشنج معده
بضعف معده اندازند ÷

پلی یوری — تغییر بول که عبارت است از خروج مقدار زیادی از ادرار Polyurie.
مایع رقیق که وزن مخصوص کم داشته و هیچ ذره از قند نباشد
و همراه با عطش مفرط و شدید که مریض را به مقدار زیاد آب
و یا شربت و غیره بنوشاند و این هم بزرگ علامت است که معمولاً
بعضی او را پولیوری پلی نامیده‌اند ÷

علامات — در ابتدای ادرار به شب زیاد و تبع می‌کند و هرچه پیشتر
رود آن گاهی که درد یا پیچش خارج یا تشنج و یا کیفیت بول اختلاف
طعم مزه در این مرض چنانکه در دیابت ادرار صاف و بی‌
بو و مانند آب صاف شده است فقط یا قدری اسید و نمک حاصل است
و بعضاً حرارت و تیزاب کم بهم رسیده وزن مخصوص از
هزار و یک تا هزار و دو است لهذا اسید اوریک و اوره کم

اصلاح

۹۷۲ اصلاح ضعف کم دارد و مقدارش کمتر است که در دیابت و بیمار سالمت مریض
هم نوشته نیست که با مقدار و لیکن در دهان زبان خشک می‌کند دارد چه
لطف بود مرض تقریباً دیابت بی‌آب مرکب است سه برابر در عطش دیابت
و چهار ساعت و غلبه در شب بیدار شده برای نوشیدن ویل کند ÷
و جهت این اختلال عمل هضم بقاعده است و اشتها کماهو زیاد و غلبه کسالت
طبع و یبوست کم شده و مرض تدریج می‌یابد تب نداریم با نتیجه و اثر به عکس اخرجه
لاغر بسیار و دهان با مزه و مزاج کم و حلق و دهان خشک کرده
و عرق در محل معده کم برسد تا آنکه در وقت گرسنه که عرق شخص
و ورزش در هر کسالت طبیعت صلاحیت با خشک و خشن شده و کرده
سیدن اثر کند بدن لاغر گشته و لاغری کسالت طبع با قبض باشد
مگر در صورتیکه اشتها کم شده و عمل هضم بقاعده شد ÷

رفتار و دوام و انتهای مرض — چون عود مرض در اطفال که مبتلا گشته
زیاد شد تا سن بلوغ و در آن وقت به یک حالت باقی می‌ماند
چون در کهول عارض شد در صفر رفته با درجه اشتداد رسیده
فصول اثر مع شدت و ضعف او نکند و لکن چون حال عارض
کم شد در مدت دوام او عطش تقلیل یابد و در پیش تا سنین و کمال
سالهای العمر با شخص همراه است و وقتی رفع شد این شفا موقتی است

شب و بسیار عود کند نادر است که منتهی بمرگ شود ولی شخص را همیشه ضعیف
و بی قوت میدارد و چون در طفولیت یا در سن بلوغ عارض گردد
مانع آن شود که نمو بدن با انتظام بهم رسد ÷
اما تشخیص – مشتبه میگردد با دیابت ولی از او مختلف میشود بواسطه
ترکیب بول که هیچ قند ندارد و وزن مخصوص بسیار کم است و کمتر
مورث هزال و ضعف میشود و از ... مهلک نیست ÷
تقدمة المعرفه – اگر چه مهلک نیست ولی بسیار ... باشد شخص را
مادام العمر علیل و ضعیف نگاه میدارد ÷
اسباب – این مرض نامعلوم است و اغلب ... در امزجه بلغمی و ضعیف
است مردان و در کهول استعداد شان بیشتر است و ...
و این مرض مختص ... ÷
معالجه – تا کنون دوای ... این مرض پیدا نشده است ولی
جمیع ادویه ... و مقوّیات و ...
... و ادویه قابضه و ادویه ... و اغذیه حیوانی و ...
استعمال شده ولی چندان منفعت نکرده ...
... منفعت ... در ...
بعد از استعمال ... بمقدار زیاد منفعت کلی دیده ام ÷

درجریان شیر

Flux de lait
galactorrhée

درجریان شیر که گالاکتوره گویند – چون مقدار زیادی از شیر خارج شود اتفاقاً یا تازه
در حالت حمل زن ... و ... در اوایل ...
طفل ... از شیر گرفته شده باشد ÷
علامات – شیر بمقدار زیادی ترشح میکند و جاری میگردد و بیاری ...
طفل ... در این حالت ... غالب بعد از خوردن ...
... ظاهر ...
... اگر چه در ابتدا این سیلان شیر به اشتها بیفزاید ولی ...
که رنگ زن ...
بروز کنند اشتها ...
پیدا شوند و ...
...
مورث هزال ...
...
فقط ... ضعف صحت ... ÷
تشخیص – اشکالی ندارد ÷
تقدمة المعرفه – جیدست ... مرض ...
... در حالت ترکیب ÷

۹۷۵ اتاتیب — عارضی کودک و بواسطه حرکت طفل پرخور به پستان دارد شیر
جاری تحصیل طفل در شیر خوردن مدت بیاید و هم عارضی کم [illegible] بواسطه
اطراف در حوالی و اغذیه قویه و یا از بدن تغذیه و روغن استفراغ ؛

علاج — شرط اول آن است که شیر جاری شود بتدریج موقوف نمایند
و شیر بدهند مگر چند ساعت بعد از تناول اغذیه مقویه برای تقلیل اشتها
و رفع اشتها کنند و اطلاع آنچه لازم ریزند و چیزی نخورند با قند بدهند
بالا بیاید بنحوی که اطفال [illegible] و با دلت [illegible] کمتر کار کنند
معروفات از قبیل باکثیه و مسهل و [illegible] و سوی نکار برند نافع و شیر
با آبهای سرکه یا شراب [illegible] و ادویه معطره و تدبیر با روغن [illegible]
دوی با دینها رفع [illegible] نمایند به کسی بدهد پستان ؛

اسپرماتوره — معرفی شده است منی عبارت است از سیلان منی بمقدار زیاد spermatorrhée.
یا کم و مکرر غیر از احتیاج است که باید سیلان نماید مانند جماع و جلق بدون
مقدمه و تحریک و یا به تحریک بسیار جزئی که در حالت صحت [illegible] نتیجه
چون علامات و اختلالات که در بدن هم میرسد بواسطه سیلان عارض
شده است که بدون سبب مانند احتلام یا کثرت جماع و جلق یا است
لهذا در یک مبحث کل این اقسام را بیان خواهیم نمود ؛

تشریح مرضی — مسیو لالمان بر آن است که اشخاصی که مبتلا به این مرض

بمیرند

۹۷۶ بمیرند علامت مرض در مجرای منی و در غده و ذی و در مجاری منی دیده ملتهب
و هم معلوم نمیکند ملاحظه نموده است شقاق و جراحت در این مجاری و لوله آن [illegible]
بیک دو ذکر میکنند معلوم نیست که مستعد سیلان منی بعضی از آنها [illegible]
از علامات تشریح این مرض چیزی دیده نشده است ؛

علامات — بعضی از اختلالات است که با فایده و لذت است [illegible] نتیجه
هر چند یک بار در خواب بی رفتن از جوش در اشخاص جوان تازه رسیده
بلوغ رسیده اند و در مجردها که زن ندارند و این نوع اختلالات
علامت خارج کردن منی زیادی است و لهذا بعد از این اختلالات یک
خوشی در مزاج و بدن [illegible] هم ملاحظه نموده اند که اسراف [illegible] بدن
رفع شده است بعد از آنکه تا چند احتلام و [illegible] سیلان منی [illegible]
های بسیار کم بعد [illegible] سبب او جماع بوده و یا بواسطه جلق [illegible]
کم [illegible] بدون سبب مانند احتلام ولیکن هم مایه [illegible]
چنانکه [illegible] زیادتی احتلام یا سیلان منی یا [illegible] و بدون سبب [illegible]
ویک [illegible] در اشخاص که اطراف [illegible] جماع یا جلق [illegible]
فقط [illegible] در شهوات و [illegible] که [illegible] علامت [illegible]
[illegible] احتلام [illegible] و یا [illegible]
که خارج شدن منی بدون لذت و بدون تحریک است و هم خارج

977 بدون اینکه نعوظ تام در قضیب بهم رسد و باشد که هیچ نعوظ بهم نرسد
گاهند و گاهی منی کم کم و گاه جاری شود بدون اینکه شخص تفهمد و باشد
معوق باینکه بخارج سیلان کند منی در مثانه شده و بعد هنگام برون کردن
در ابتدای ادرار بیرون ریزد و این حالت عارض گردد در هنگامیکه مجاری بول
و مجرای بعضی با وردینی بسیار تنگ شده باشد و یا اینکه بواسطه اخراج
و التصاقات رود مجاری منی منحرف و منعطف شده باشد و نقیه اش
مجاری مختلف گردد بار حالت این مرض همراه میکند با کوفتگی اطراف
وضعف زیاد و صداع و درد چونکه اشتهای زر دو است که خیزد کیدر
کسالت دارند که عقب شغل خود نمی توانند رفت بجهت معالجه آن
عقب یا قوت لازم داشته باشد بتدریج این احتلام عارض گردد
در هنگام بیداری و در هنگام دفع براز و بول و در بعضی عارض شود
در وقت سوار شدن بالسب و در وقت و قت زیاد بکار بردن و مانند
ملاعبه و بحرکت جلع کردن قضیب در اوایل تمیز میدهند منی را
بواسطه قوام و رنگ سفید او و لیکن باندازه که احتلام مکرر شد رنگ
تغییر یافته و رقیق ملیف و بعد از تمیز حالت او باید ذره بین بکار برد
بجهت استعمال ذره بین لازم ملیف در وقتیکه خروج منی هنگام دفع
ادرار بعد معلوم گشته اند که می توان تمیز داد وجود منی را بواسطه ذره بین

در قاروره

978 در قاروره ها هم میرسد که در ابتدای مرض مثانه شفاف بعضی جا هم
صغیر شفاف و توتیائی کرده و بعد چون مرض طول کشید ادرار ابر گون
گردد و تیک رسوب حجیم سفید رنگ پیدا شد که بعضی نقاط شفاف
در طبقه بعضی را بلفظ گوید و این رسوب را شباهت داده اند
به آن رسوبیکه شباهت طرد با آب چلاده و چون این رسوب صعف
مخصوص نیز بود لازم است استعمال ذره بین در ابتدای مرض و بواسطه ذره بین
دیده میشود که صولات منی بعدد و حجم طبیعی باشند و تغییر در صفات
منی پیدا شده است و ما چون طول در مرض کامیه یابد منی زیاد شد
و صولات او کم و بعد از چند دقیقه بمیرند و حجم قد آنها یک ربع
تا یک ثلث کوچکتر از حالت طبیعی گردد در آنها با ذره بین بینند
بعضیها بقیه بزرگی میکنند با شکال می توان دید بالاخره این صولات
بالطبع مفقود میگردند که هیچ بودن منی باقی باشد در صورت کار صحیح
منی شاید گردد بعضی اطبا بر سبقی بر کور بکار برده علامات این مرض
کم شدن قوت تقضیب و کم شدن نعوظ و سرعت انزال است
کم یا لاغره نعوظ بطبع حاصل و دیر طرف گردد همراه میکند با با صحه کم
رنگ و هزال و کمی قوت و لرزش اطراف و ثقل سر و دوار و طنین
و بعضی از این اشخاص اطبا کاهی گشته یعنون دماغ لام سبه که بعضی خفقف

۹۷۹ و بعضی بسیار شدید و زمانی که قوه باصره ضعف بهم رسد و مرضا عکس
شوند مثل اینکه بطور بهم رسانده همراهی که باتش سده و نقطه نقطی
سکته و قلب طپش بهم رسانده صدا خفیف کند بعضی مبتلا شوند
به تشنجات و درد و در بعضی بلکه نایل در یک یا در چند عضو و اطراف
بهم رسد بالاخره این مرضا مختلفی کمال افتد که مرده میگردی مانند
که قوای حیوانیه وقف نه تا آخر و نقطه در اطراف بهم رسد موی بریزد و دو
بخون باصره ضعف بهم رسد اسهال و سهولت تواند عارض گردند
و بواسطه تحول مریض بهلاکت رسد بعضی مقاومت این رنج نتوانند که
و خفه شده هلاک نمایند و با وجود جمیع این علامات بالجمله عارض نگردد و اسما
که یک روز نایه همیشه دلیل بر آن است که مرض ترکیب بهم رسانده است

رفتار و دوام و انتهای مرض — رفتار این مرض بسیار مختلف است که گاه
بدت و ضعفش روز بروز تغییر می‌یابد در هوای رطب و باران فقط
در مرض بهم رسد و در هوای صاف و خشک بدتر کند در بهار شدتش
بیشتر و در پائیز کمتر بدت کند در بروز دگمه‌ها و سپهر و ... المقعده
و سهولت اینکه مرض خیلی شدید بود این علامات کمتر ظاهر شوند
و چنان نایه که رفتار مرض بالاتفاق است و این قسم از مرض زود ...
حاد نامیده کوچه و اسی بسیار بعد معلوم است در اینکه عروض مرض بنوبه کند

۹۸۰ کمتر دیدن ازکنند و هرچه فاصله مابین دو نوبه بیشتر باشد کمتر در وقت
ضعف بهم رسد بهتر است که در این مرض تخفیف شفا یابد و چنان مرض نایه
که هرچه بین بالا رفعه هم شدن ترشح منی علامات کمتر شوند اگرچه
این اعتقاد خود تا حقیقت دارد و لیکن چون در بیماری سیلان مقدار کمی از
منی موجب ضعف زیاد شود لهذا کوچه عدد علامات کمتر شد و لیکن چون بعد
اصلاح موجب ضعف زیاد گردد پی ارش در مزاج مانند و در سایر
انسان است بعضی از این مرض از دور گمان بهم باب حاصله مرض شفا
یابند و هم رفع مرض گردد بتدریج از علاج معالجه و مانند تقدار مرض
که هنوز قوی ضعف بهم نرسانده اند و سبب مرض غریب معلوم است
و اما آنانکه ضعف قوی بهم رسیده باشد علاج منفعتی نبخشد هنوز ... و
تحول که بنای این مرض علاج گردند باشند بکار بدست یابند که موجب هلاکت
شوند و مرگ عارض گردد بواسطه غش یا کمر سستی و غلبه ...
این اشیای سبب هلاکت شدن مرض حاد یا مزمن است که ترکیب یافته این
علت گردد

اما تشخیص — تشخیص این مرض غالب مشکل است زیرا که هم مریض است که
او را پنهان نکنند و غالب مرضا خودشان هم علاماتی از او ندانند و هم
بعضی علت خود را حمل با سباب دیگر کنند و طبیب را بخطا اندازند

٩٨١ وسیلان منی نیز گاه از مشتبه میشود با سیلان رطوبت از مجاری بول و آن عبارت از دوری
زیرا که در این امراض بالاتصال و بیک نحو است و حال آنکه در سیلان منی رطوبت
رطوبت دفعةً و بمقدار زیاد است که بکلی قطع میشود تا بعد از زمانی طولانی
با مقدار زیاد باره بالجمله سیلان منی است و هرگاه سیلانش بالاتصال
و قطره قطره باشد مشتبه به سیلان منی مرکب میشود با سیلان رطوبت از مجاری بول
دیده میشود رطوبتی که سیلانش بالاتصال باشد و دفعةً مثل آنچه بعد از
کلیه یا بواسطه بعد دفعةً یک مقدار زیادی از رطوبت خارج میشود که
در مخصوص منی است که از ذره بین مطالعات این مطلب فراهم آورده
اینکه سیلان منی در جوف متانه از دلیل آن که مرض را شناسد
باید و اطبا چون دیده میشود شخصی که روز بروز ضعیف میشود و هزال باید
وضع الدین بدون هیچ علت مشهور میشود که چون بواسطه سؤال
مریض بفهمند که روزی چند مرتبه جماع میکند یک صداع و دوار و ضعف
و شکستگی اطراف که ششگانه با آنهائیکه همراهی میکنند
با وقوع منی مرض جدی که توجه مرض برنه و در آن آزمایش رسمی
تفحص ادرار او در قاروره کرده گذارند ته نشین میشود و بعد او را
صاف نموده الوسیه با ذره بین ملاحظه کنند تا علامات
مخصوصه منی دیده میشود ما مذکور نمودیم که صاحبان این مرض مبتلا
بضیق النفس

٩٨٢ بضیق النفس و طپش قلب و دوار و سود و هضم و فلج و تشنج رشته‌ها
اطراف که غالب مورث فطام تشنج میکنند و احتمال میدهند
بوجود امراض قلب و ریه و دماغ و نخاع و معده لهذا طبیب باید
در این امراض بدقت زیاد امتحان نماید تا حقیقت مرض را مکشوف کند
تقدمة المعرفه — چون مورث هزال و نحول میشود و حتی آورد
مرض است پر خطر و خطرش زیاد میشود هر چه دوام مرض بیشتر باشد خطرش
زیادتر میشود هر چه ضعف قوی بیشتر شده باشد و بر خلاف چون مرض تازه
بود و ضعف در قوی هیچ رسیده باشد و بسهولت میتوان رفع سبب او را
نمود خطرش کمتر خواهد بود مثلاً که در روز غایت تا مراجعه روز
فواید کنند
اسباب — عارض میشود بواسطه جلق و جماع زیاد و عدد
مخصوص در آنهائیکه آلات تناسلشان زیاد نمو نموده‌اند نیز
از اسباب کلیه مرض است و گاه عارض میشود از سوء و از افراط
مسهلات قوی و از وجود کرم در مقعده و در کمر بواسیر و قروح مقعد
و از اینکه کلیه این اسباب مورث تحریک و تشنج قوای منی
میشوند و گاه سبب سوء مزاج بود که تحریک کنند بر مجاری بول
و آن تحریک سرایت کند از مجاری تحریک منی و او دفع منی نماید

۹۸۳ مانند تب خال، خشقه و اورام مزمن مجاری تنفسی مخصوص در قطعه و دق
و هم عارض شود از ضعیف شدن بدن و بواسطه اغذیه گرفتن و تب
بیداری و غصه و فکر زیاد در اسباب جنسی و غیره ÷

اما علاج — اولاً باید رفع سبب نمود چنانچه از رفع کردن سوء مزاج
کرم مقعده و بریدن [illegible] و شق [illegible] تب خال خشقه
و غیره بر حسب رفع مرض شده است و هم چنین باید در رفع اسباب [illegible]
که کتابهای عشق انگیز خوانده و با زنان دلدار با نشسته [illegible] که سبب عشق و شهوت شده
که جماع کننده در رختخواب [illegible] یک پهلو خوابیده مریض حرکت نماید
و غذاهای ملایم بخورد و از اغذیه محرکه و اشربه الکلی پرهیز نماید [illegible]
و [illegible] زود زود جماع کننده [illegible] که سبب تحریک زیاد آلت تناسل شده [illegible]
استعمال کننده و هم چنین مانع است [illegible] آنجا که مرض قدیمی بوده و مریض
ضعیف شده باشد باید مقویات استعمال نمود مثل اغذیه جیده و شراب و آهن و
[illegible] و اشربه مبرده و استحمام در آب سرد یا آب دریا [illegible] شستن اسفنجه [illegible] آلت
را با آب سرد [illegible] با آب سرد و ریختن آب سرد [illegible] معده [illegible]
[illegible] که [illegible] آن [illegible] بواسطه اغذیه قویه [illegible] باید [illegible]
با گوشت [illegible] و [illegible] و الّا [illegible]
برای رفع علل [illegible] استعمال کننده [illegible] و لیکن [illegible] اینها [illegible]
سیلان

۹۸۴ سیلان منی [illegible] که [illegible]
استعمال [illegible] که یک [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] چنان [illegible] که در بعضی [illegible] چون مرض
مزمن شد [illegible] آلت [illegible]
مرض شده است و بواسطه [illegible] خود کوفت ÷

pneumatoses ou sécrétions gazeuses

نفخ [illegible] از ترشحات [illegible] ترشح الجوهر است — که [illegible] نامیده اند
و بواسطه [illegible] که [illegible] باید در آلتیکه در حالت صحت [illegible] از آن
باشد و یا آنکه [illegible] که در آن [illegible] حالت طبیعی در آن
حاصل شود [illegible] اجتماع [illegible] حاصل کند [illegible]
که جمع کرده در آلت [illegible]
[illegible] به آن موضع [illegible] از [illegible] و بواسطه یک نقطه [illegible]
مرض [illegible] حاصل [illegible] شدن [illegible] مواد صلبه [illegible]
و یا آنکه داخل عضو [illegible] از عضو دیگر که بالطبع دارای [illegible] است
بواسطه منقوب شدن یا پاره گشتن

Emphysème.

انتفاخ — عبارت است از داخل شدن [illegible] و این
مرض [illegible] کم یا زیاد یک موضع بدون آنکه
لون آن موضع تغییر یابد و چون [illegible] آن موضع [illegible]

ادا کرده شده بصورتیکه چه طفلک پوست آهو یا مثانه خشک حاصل گشته و انفزیم عمق حادث میشود
در غشاء لحمانی تحت جلد و گاه در غشاء لحمانی تحت [illegible] غشاء لحمانی ریه و بندرت در غشاء
لحمانی تحت صفاق و در این صورت اخیر اغلب سبب تعفن نفخ است منقسم که اما انفزیم [illegible]
ضربه و به جهة انفزیم ضربه که اغلب مشاهده شده مثل کسور اضلاع [illegible] مخصوص چون ضربه
آید موجب جرح [illegible] و ملتقم و قصبة الریه و ریه و [illegible] بندرت بکار تشنج [illegible]
ضغط غشاء لحمانی نامیده [illegible] انفزیم حاد و [illegible] که از اثر [illegible] و تغیرات نفخ
و خفقان رحم و از حمیات مخصوص حمیات بشوری و حکه جلد و از مردن و غیره
از آن و یا مردن جزئی از آن حادث [illegible] که اغلب صورت انفزیم
جمع کرده و انفزیم اغلب محدود است در یک قطعه از بدن و گاه عمومی که بعض متقدماً
بهم اطراف میل او احاطه کند و در بعضی صورت [illegible] علامات خطرناک
مانند اضطراب و تنگی نفس و خفقان که این علامات [illegible] با انفزیم ریتی
و در این انتها بسیار نادر است و اغلب رفع کرده یا از شکافتن یکی از [illegible]
شدن کنار و یا از جذب شدن و هم دیده شده است که انفزیم خود رفع کرده
و بروز کند تمیز [illegible] از نفخ و [illegible] که در [illegible] صدای مخصوص
[illegible] دارد در موضع [illegible] بر روی [illegible] شدن و [illegible]
دستی [illegible] کنند چون [illegible] کنند [illegible] همیشه [illegible]
ظاهر [illegible] که [illegible] آلات [illegible] علاج

چون سالم باشد

چون سالم باشد شکافتن [illegible] و او [illegible] بموضع [illegible] چون این علاج کفایت نکند
و انفزیم رجعت به آلات جاور کند باید چند شرطه در موضع کنند و یا چند سوزن
بزنند تا ریح خارج شود و انفزیم که بعد از مرگ در بدن پیدا شود دلیلست
بر تجزیه و تعفن و ابتدای او [illegible] با [illegible] بعد از مرگ در نفخ فقط
بعد از چند ساعت بروز کند و این حالت دیده شده در مرده‌هائیکه از
[illegible] و آنهائیکه از مرض شاربن و طاعون
و تیفوئید و حمیات بشوری هلاک شده اند

تعفنی

انفزیم انترلبولر دو پومن — در این موضع بیان نمائیم مرض [illegible]

Emphysème interlobulaire des poumons.

که [illegible] انفزیم [illegible] ریه زیرا که این مرض در تشریح متصف است
با [illegible] و لهذا باید مرتب [illegible]
بنا بر این تعریف او را در مبحث دیگر بیان خواهیم نمود و در این جا بیان
[illegible] در غشاء لحمی [illegible] که جدا کند قطعات ریه
از [illegible] نامیده شده است انفزیم انترلوبولر عارض
[illegible] و [illegible] هوا که [illegible]
کرده در اطفال مخصوص [illegible] مستعد [illegible]
و غیره از حالت مرض [illegible] باید [illegible]
و این مرض خصوصیت دارد [illegible]

۹۸۷ که اسباب هیجان صرف و اسهال و فاقه و اسهال قوی که نه در هوا هم بالا رفتن از
بلندی و بچه مستعد باین مرض گردند :

نوع مزمن — وقتیکه هوا داخل شده ما بین غشای ملحمی پلیه قطعات
ریه یا تحت جنب ملتفظ گردد در سطح ریه بر آمده گیهای غیر منتظم که
حجم آن از یک ارزن تا تخم فندق باشد و چون با انگشت فشار بر داده شود
جا بجا شده و به آسانی در تحت جنب حرکت نماید آنجا که انفیزم بزرگ باشد رتیتی
فنزده می‌شوند و این بنابر حرکت می‌کنند در معبر شعب قصبه و علامات آن ضیق و غش
جنب بود گذاره در فرق سم الصدر مقدم و مؤخر گردد هم باشد که از صدر تپش
نبض کمتر و صورت و عضو ار دیگر رد نگردد :

علامات — با کمال علامتیکه بحث شده از این مرض کرده نه دلالت بنمایند
لذلک از علامات مخفوی او یکی سال گرپیتان حباب بزرگ دیگر
صدای طبلی سید است ولی این دو علامت مخفوی با مرض دیگر
اند که مرکب با او شده اند چنانچه سال گره پیتان حباب بزرگ بواسطه
برونشیت کاپیلیر است که همراه این مرض کنند و صدای طبلی
بواسطه ظاهر شده بعضی غشیه کاذبه جنب است معلوم است که از نوع
صوت باید روشن تر از حالت طبیعی و چون انفیزم از صدر تپش
کنند اتفاق تشخیص آسان تر گردد که بواسطه رفته یا یک جلد

دفعتاً

۹۸۸ دفعتاً یک مالم در کهن کلام بدون تغییر لون در جلد و این ماده
نرم و از فشار صدای مخفوی مذکور دهد و در وقت که در روی ترقوه یا ده
همراه قصبه و برخود ترشح می‌کنند در آنکه سباحه غلب این اشتعال انقلابات
رسند و با عتقاد بعضی از آنها هم از نه طرف یکان حرکات میباید و مرگ حاصل
ملیق بواسطه عسر تنفس و اختناق و مرگ زحمت تری از حرکت
اگر انفیزم دفعتاً قطعه زیادی را متصرف شد آنجا که ملازم شدن گردد حباب پاره
شده هیچ ملتصق کرده و مجرای مدور سازند و این انسداد باشد که بواسطه
مخلطه یا ترشح رطوبت ملتصقه باشد و هم باشد که انسدادش بواسطه سیلان
رطوبت ذات الجنب بود که همراه او کند و یا بواسطه فشار خدمه هوا و
آنکه از ترشحه مجذوب گردد که جوف از پرش پلک نیز انجا که انفیزم از
صدر تپش نماید مخفوی باید جهد نمود که رفع مرض یا سایر اسباب گردد و
چون انفیزم چندان بزرگ نباشد زیاد حالات موضعی را بر نه
و ما لم شده در شیشه باشد مخروج از زیر ابر بواسطه شرط یا سوزن یا تره
کار نازک دهند و بواسطه فشار یا حجامت بیرون فشار کنند :

نوع سیم — از انواع ترشحات گاز در ترشح گاز در عوارض آن است
که یک قسم او را استسقاء طبلی گویند بالطبع در جوف جنب مقداری
از گاز جمع باشد و چنان معلوم است که وجه این گاز بر آمدن است

۹۸۹ مواد غذائیه است که بواسطه اینها ریاح تحریک این بخار را از دهان و مجرای
مقعده خارج می‌کنند و چون مقدار این بخار زیاد گردد موجب زحمت و ایذای شخص
مبتلی و لازم می‌آید دفع کردن او ÷

اسباب مولده گاز – تمام آنکه محتوی در جدار عضلات بجهت سبب حاصل میشود اول آنکه
هوائیکه در وقت تنفس و خاصه در هنگام بلع در ضمن عبور غذا می‌کنند و هم این
گاز حاصل میشود در هنگام هضم و بواسطه تخمیر تغییرات که در مواد غذائیه بهم میرسد
و چون غشای مخاطی معده مقداری از گاز را ترشح کند چنانکه دیده میشود در حالتهای
سوء هضم و اشخاصی که اطراف مواد سنگین و اغذیه که کمتر تحلیل میکنند
مصرف کنند مانند ملبوبات و ... و کم تحرکی ... و هم عادت کرده‌اند
خوردن اغذیه بطئی الهضم و شاید که مواد غذائیه ایشان بسیار کم شده چنانکه
در بعضی اشخاص محصوره بسیار از غذائی که غذائیه پیدا نمی‌کنند و از رگ
درخت و غیره تغذیه می‌نمایند از نفخ شکم به هلاکت میرسند و ...
پیدا می‌کنند و اینها که با افراط ... کرده ... شکم نفخ کرده
که در مقابل حالت طبیعی شده و به هلاکت رسیده و باشد که اینها مورد
بوده ترشح گاز بیشتر شود در اغلب علل عصبانی مانند غذا و سایر علل عصبانی
مانند مالیخولیا و خفقان رحم و هم عارض میشود از مسهلات ... نفخ
و اینها هیچوقت حاصل نمی‌شود از ورم التهابات مجاری غذا و هم درد

معده

۹۹۰ معده و امعاء نازک است که دیده میشود اما بیشتر عارض میشود از ورم صفاق
بخصوص ورم صفاق و ضعف عضلات آن نفخ که در تیفوئید دیده میشود و یکی از
علامات مخصوص اوست چنانچه لوئی معلوم است ربطی با ورم و جراحت
و جا ندارد و بسهل است که از تنفس و تغییر بر از هم نیست و هم عارض
میشود چون مقر در قبه الریه یا از خارج نشدن گاز و یا آنکه تحریکات
ترشح او میشود و طریقه نشر گاز تا کنون بدرستی پیدا نکرده‌ایم و
دانسته‌ایم که همین طور ترشح میشود و یا آنکه در بعضی از مخصوص مخالف است
و به سطح غشای مخاطی امعاء نشر میکنند و بیشتر به تجربه معلوم است
که گازی که جلد جذب کنند از سطح مخاطی میرسد ۱۲ انشعاب یابد ÷

تحقیق در ترکیب گاز – در حقیقت مقدار گاز زیاد شده با تعادل در
جمیع مجاری غذا ۱۲ جزء هم یعنی ... ملاحظه است در اجزاء و رنگ و اوان و
ترکیب گاز مختلف میشود باعتبار محل گاز و باعتبار حالت مزاج شخص
و در معده مرکب است از هوای خارج و از مقدار زیادی اسید کربونیک
و در امعاء دقاق مخلوط است از ازت و ئیدروژن و اسید کربونیک
و در امعاء غلاظ بعلاوه ادخره مذکوره یافت میشود ئیدروژن کربنه و ئیدروژن
سولفوره و هیچوقت اکسیژن در این مراتب دیده نمیشود و
مقدار اسید کربونیک زیادتر میشود هر چه بمقعده نزدیک تر گردد و

در اعراض این بخار مرکب است از ارواح و هیئت و بیماری نو نفوره ؛
اما ارواح صادره از دهن بخار عموماً اجتماع بخار در معده صورت یکی است در شکم
ملیف و قراقر زیاد پیدا شده و شکم بر آمده می کند و از پهلو بیرون
صوت انکسار هویدا گشته و بعضی ناهمواریها و قرقرها شنیده می شود و قبض
می کند و از دهان و مقعده بخار خارج می شود و این خروج بخار اند
سکوت در حالت مریض می آید و آنجا که بخار از دهان خارج شود
به لولت و طعم تخم مرغ گندیده دهد و گاه خروج بخار صدادار
که مدت یک دقیقه متصل از دهان بیرون می آید و در
این صورت گاهی قدری از غذا هم با خود تا دهان می آورد و وقتیکه
بخار از مقعده خارج شود عموماً متعفن است و خروج گاه خفیف
است و گاه با صدا زدن و ... و بعضی حرکات دیگر
و آنجا که ریاح بیرون نیاید و در معده جمع شود صورت بعضی علل کهنه
که آن مختلف است نه باعتبار جمع که خود آن بخار جمع شده
و باعتبار قلت و کثرت آن و وقتیکه ریاح در معده جمع
شود مریض مضطرب گشته و نفس عسیر شده و دهان دره عارض
شود و معده بر آمده و پر صدا گشته و بعضی تشنجات و
اوجاع در آلت پیدا شود و چنین نماید که اشربه میشود
بعرت

بعرت از فم معده عبور کنند و گاه غشی رو دهد و تنفس ... و وقتیکه
در امعاء جمع شود حجم شکم بزرگ و کشیده شده و از قرع صدای طبل مسموع
گردد و باین جهة باستسقاء طبلی موسوم گشته است و وقتیکه شکم را لمس نمایند
حلقه های امعاء را از هم تشخیص می دهند و بعضی صداها از گردش و غرغر
از شکم شنیده شود و بعض اوجاع عارض گردد که موسوم شده اند بقولنج
ریحی و گاه هم از اخراجات آب امالة شکم نمی توانند دفع شود و از فشار ریاح
بر سایر آلات بعضی علتهای دیگر بروز نمایند مثلاً کج و تولون و ضرب قلب
بلند شود معده فشرده گشته و قی عارض شود و گاه جابجا بسمت سینه
بالا رود صورت اضطراب و عسر النفس شود هم مرکب از صعود اختناق عارض
گردد و فشار بر مثانه موجب عسر البول و دوالی گردد و هم دیده شده است
که مهبل و رحم بواسطه فشار و رفع نموده اند و دوالی بواسطه نقل پای
چپ دیده شده که عارض شده بواسطه فشار بر وریده خاصره همان سمت
و گاهی ریاح در یک جا جمع گردد مثلاً در عضو و یا در یک یا دو حلقه
ساعتی و دقایق و در این صورت یک ماهی بود بر صدا آید مشکل گردد
موضع متورک بود و گاه درد او و قراقر ... و بعد از آنکه آن ریح مدتی
باین حالت ماند از دهان و مقعده خارج شود و این خروج
بتدریج است و یا دفعة که یکدفعه مقدار زیادی از بخار دفع گردد

۹۹۳ و درین حالت بعضی از اطبا همین عقیده حکم نا شده اند و در این صورت
مواد رقیقه از امعا بر کنار می‌توانند بیاید و شنیده که ریح استفاده جذب کعبه
و هر جا بر آن بگیم که جذب ریح در این مرض باشد که تهوع کعب ولی گاه
خطر می‌شود باشد و معده و امعا چون زیاده از حد مبلط شوند شاید که
پاره شوند ولی این پاره شدن دیده نشده است مگر آن وقتیکه معده
مجروح و یا زخم و یا عا نقرای جد و معده این زیاد است ؛

تشخیص — آشکار است صدای شکم و بر کوبیدن معلوم می‌شود
که بر زکا و از اجتماع رطوبت نیست و هم بواسطه بر کوبیدن و لمس
تمیز حالت ملیف جمع اجتماع گاز و زیادتی صوت بسته به زیادتی ریح
نیست چنانکه در وقتیکه جدار امعا و شکم زیاد متمدد شده باشد
از ضرب صدا بلند تر از وقتی است که ضعیف ممتد شده باشد و همیشه
تولید گاز در امعا دلیل بر ضعف عمل آنها است و اینجا که این
تولید میدهد و ضعیف حمل باشد طبیب باید ملتفت ورم صفاق
و ضعف کعبه زیرا که اغلب نفخ شکم اولین علامت این مرض است
و در اوایل حمیات حاده که شکم منتفخ شود باید ملتفت تیفوئید
بود زیرا که در بسیار حمیات نفخ شکم علامت است در تشخیص صحیح الزامی
شکم نفخ ناحیه دلیل است بر آنکه در یک موضع از مجرای غذا منفذ از

برای عبور مواد ما بسته است

۹۹۴ برای عبور مواد ما بسته شده است و اگر این نفخ در تمام شکم باشد معلوم می‌شود که اینجا
منع در جزء غضل مجرای نیست و در این صورت باید طبیب بانگشت معقده
برده و بیند یا نیست که انتهای ریح برسند که معده یا امعا از آن دیگر کم و شکم نو منتفخ شده

لقدقه المرفه — گذشته از ترتیب تحمل غذا و اذیت خطر ندارد ولی چون نفخ
ضیع زیاد شود با خطر کعبه و خفه تمام اعضای معده زیاد می‌کند بخصوصی ایلاوس
و ورم صفاق و حمی تیفوئید بود ؛

علاج — باید از اغذیه نفخ الهضم واز دوره سته احتراز نمود و آب
قرنفل زرد آب سفید رحمی دارد خاصه خاصه گلاب تازه بسیار است
و لیکن منع از جنبه تا دیگر هر چیز که عمل هضم را تاخیر اندازد
باید احتراز کرد و شکم همیشه باید لینت داشته باشد و املاک و حرکت هم لازم است
و آنجا یکه نوع هضم صدا بهتر آن است که بعد از غذا شام اشربه معطره
مثل بادیانه و چای و قهوه بکار برند و از جوهریات و عرق دارو بیاید
بادیانه و پیر ... پشم پرنده و بر روی شکم دلک بادیانه و استحمام در میانه
عطره و دیگر نافع است و اینجا که سبب ضعف معده و امعا باشد مقویات
معده مثل بادیان و فلفلک و نعناع و پودنه و دار چینی و ... نافع
وغیره معمول دارند و آنجا که سبب ورم مجرای ۱۴۲ باشد ۱۵ یه ملاحظه
نمایند و در این وقت معالجات ضد ورم باید بکار برد و اینجا که سبب

٩٩٥ ادویهٔ عطسه بخشند اما ادویه مذکوره بو خاصیت یا مرکب با افیون استعمال نمایند و
گذشتن چیز بسیار گرم و بسیار زرد که جمعیت او دفع نماید و آنها که سبب یبوست
باشد و هم در ورم صفاق و تقویت معده نافع است و ادویه مشهوره به
جواب از جند کل سفید و ملینی و عین السرطان و دنمال و غیره هیچ
اثر ندارند مگر اینکه به سبب شم و بواسطه بخار سیاه که ریزشک است نیز
نافع است و در این صورت اما بیاید سرد باشد و حقیقتاً انفع از مینزلیت
و در صورتی قشور زرد و وقتیکه شکمبه ضعیف ملینه از کار افتد اما باید
بکار برند و منفعت کامل حاصل نمایند و وقتیکه تنقیه شکم ضعیف باشد
و اجتماع ریح در روده بسته بوده سر در مقعده نمایند و یا قوله
ببرند و بعد چند مثقال آب سرد آن زرق نمایند تا چشمه بیرون کند
و از اینجهت بخار زیادی خارج خواهد شد و اگر اینطور کفایت نکند سر آب
دو سیر تنقیه نمایند و میله و لوله بگشایند تا خلاء حاصل شود البته بادی
طور ریح رفع خواهد شد و ... که بالجمله از این وسیله تنقیح ریح
حاصل شده و حالت مریض بد شود در این صورت باز کار بزرگ
... ریح خارج نماید و بعد از ... مرتکب شد ممکن در صورت ...
نوع چهارم از انواع ترشح بخار در حصول ... عوارض ... نوشته جات
بعضی از اطبا می‌نویسند و غیره بعضی اوقات شخص دفعتاً بهلاکت

میرسد بواسطه

٩٩٦ میرسد بواسطه حرکت مخصوص بخار در آلات و ارکان و خاصه در قلب ... بیوت
یا هرکت دفعتاً است و یا آنکه در ابتدا وجع شدیدی در قلب بهم رسیده و
عرق سرد و قشعریره روی جلد و تشنج در اطراف و بدن عارض میشود و پس از
یک یا چند ثانیه شخص به هلاکت میرسد و در تشریح مرض هیچ تغییری
در آلات بدن دیده نمیشود مگر اینکه بطن ایمن قلب بواسطه
بخار منبسط شده است که اگر کوبیدن صدائی از او حاصل شود شبیه
بصدائی که از معده یا آلت مجوف دیگر که پر از هوا باشد حاصل میشود
و خونیکه در این بطن ایمن است قرمز و با کف و ممزوج است با حباب
های بسیار و این علامت مذکوره و در حال حیوة و در وقت نعش
مطابق است با علاماتیکه رجوع نماید در حیواناتیکه در ورید آنها هوا
زرق نمایند و یا در اشخاصیکه هنگام عمل ید هوا در ورید آنها داخل
شود و وجود بخار در ... عمل منجر به تجزیه نعش زیرا که در نعش
از این مرگهای دفعی از احداث بخار در قلب ... فرد ... بلا
واسطه معلوم و مدت ربع ساعت و نیز بسیار کم مخلوط با حبابها
بخاری خارج میشد و در هیچیک از اشخاصیکه باین مرض مرده
در هیچ جای از بدن علامات تعفن ظاهر نشده و در خون هیچ ... وقتیکه
پیدا نشد پس معلوم است که این بخار در حال حیوة منفصله شده است

۹۹۷ و طریقهٔ حصول او بقول منذر آن است که هوا چنین طور از ثقب قصبهٔ آلریه
داخل شریان وریدی گشته و [illegible] این قول [illegible] نیست و چنان می‌داند
که هوا خاصه سینه که بسبب [illegible] در خون وریدی بمقدار زیاد است و در سطح
یک حالت مرضی که هنوز شناخته نشده است از خون [illegible] گشته
و ضعف بعضی از اطبا معتقد این مرض است و کیفیت حصول [illegible]
خون است و سبب مرگ فوری است بعد از رفت الدم زیاد چنانکه
و دیگر آن در ضمن حیوانات یکه از نزف الدم بهلاکت رسیده
بوده باشند در قلب و عروق آنها سینه [illegible] و هوا داخل
عروق بسته شده و چه از خارج بواسطه [illegible] داخل بدن گشته و چون
بقلب رسیده [illegible] شخص [illegible] و این مرگ بواسطهٔ قطع
فوری حرکت دم و رجعت نمودن خون است از شریان وریدی
و بطن ایسر قلب بواسطه هوا [illegible] گشته و از حرکت [illegible]
و دیگر خون داخل او نشود . . . .

بهلاکت

نوع پنجم از انواع ترشح [illegible] نفخ الآلات و مجاری بول [illegible] الآلات تاکنون
کسی ملتفت نشده است که غشاء مخاطی مجاری بول [illegible] سینه [illegible]
باشد و هر وقت که در آنجا [illegible] یافت شد [illegible]
باشی داخل شده [illegible] هوای خارجی [illegible] است که در مجاری بول [illegible]

بلندی

۹۹۸ بلندی و انحراف و [illegible] داخل [illegible] شده و یا [illegible] که در حین [illegible]
زدن [illegible] اجزاء محتقنه در مثانه خارج شده یک مقدار [illegible] هوا
از [illegible] داخل مثانه گشته و در حین ادرار مخصوص بعد از خروج
خارج شده و تمیز از این وقت از خروج [illegible] با ادرار [illegible] خارج
شده دلیل بر این است که [illegible] از الآلات [illegible] مثانه [illegible]
مستقیم یا [illegible] حلقه [illegible] و [illegible] بهم رسیده

ثانی نفخ الآلات [illegible] بعضی از زنها [illegible] که در بعضی از اوقات
بدون مقداری [illegible] با صدای زیاد یا کم از فرج آنها خارج [illegible]
و این خروج ریح [illegible] آنها را [illegible] نامیده اند و [illegible]
[illegible] زنها یکه [illegible] آنها [illegible] و آنها [illegible]
[illegible] دارند و یا در حین [illegible] و [illegible] است که هوا در رحم
داخل [illegible] و [illegible] خارج [illegible] یکه
[illegible] مستقیم بهم رسیده [illegible] از این [illegible]
[illegible] از غشاء مخاطی الآلات [illegible] بلکه از خارج
آمده است [illegible] که چون [illegible] رحم [illegible] داخل رحم [illegible]
[illegible] که [illegible] طبیعی [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] الکار [illegible] است

و این مرض در نهایت هم علامات رحم پیدا است در حالت حمل و ابتدای
پس از حمل پیدا شود بخوبی در وقتیکه یک قطعه از خون یا لحم و یا
خون منعقده در رحم مانده متعفن گردد و در این وقت رحم باز
آنکه در اول حامله باشد بزرگ شده از پرکوسیون صدای طبل مسموع
گردد و یک بخار متعفن که هم گاهی از شعله چراغ مشتعل شود
بخصوص با زخان ... رو از رحم خارج گردد و خروج این بخار
شده و انگشت به فم رحم و عنق رحم نزدیک و هنوز
منعقده که در حیطه آنها است با کسی از زنان ولی از خروج بخار رحم
که ضعیف شده است کم کم بحالت طبیعی رجعت نماید و شود
فیزومتری که بواسطه اسباب خلقتی هم رسد ... با ضعف
مریض و بروز علامات عصبی که بدشت و ضعف آن البته بمقدار مواد فاسده
مجذوب است و بعد از حالات مذکوره یک فیزومتری اصلا در کتب
نوشته شده است که در این ترشح بخار از طرف دهانه رحم است و این
علت ... نماید خاصه در زنهای سنگین تر ... باشند و رحم بزرگ شود
بجا نیست که در حمل بزرگ می گردد و بعضی از علامات مجهوله
حمل نیز در این ناخوش بروز کند و شاید که طمث هم قطع شود که مرض
مشتبه گردد بحمل و لیکن در ... تا اینکه صورت طبیعی ظاهر شود و چون

انگشت

انگشت به جهت برنه و عنق مشابه تو انفتاح ... روی بیاید معلوم شود
که تقدم رحم صحیح کمتر از حالت حمل است و ماه که هر یک مقدار
کمی از فرج خارج شود و به آن اندازه شکم کوچک گردد تا آنکه
جمیع بخار یک مرتبه خارج شود و در این صورت خروج بخار بصدا
است با صدای مطول باین نوع که در زنهائیکه خیال آبستنی
میرفت و ماه پنجم و هفتم رسیده دفعتاً از فرج آنها بادها
چه بوی خارج شده و شکم بحالت طبیعی رجعت نماید و همه علامات
مجهوله حمل هم مفقود گردند ؛

تشخیص — مشتبه شود با حمل و استسقاء رحم و با استسقاء طبیعی
معمول و از حمل تمیز حاصل شود بواسطه عدم بلوتمان و صداهای
قلب و حس مرئی و سبک رحم و صدای التهاب پرکوسیون و در استسقاء
رحم و در هر جائیکه بزرگی رحم بواسطه مواد صلبه یا رقیقه باشد
صدای پرکوسیون کدر است و از استسقاء طبیعی تمیز حاصل شود
باینکه صدای طبل در مبحث ... است و ملقمه ها ... دقاق ...
تمیز حاصل شود و معالجه ... ابتلاء ... نماید که رحم بحالت
طبیعی ؛

تقدمة المعرفة — بخصوص مرض بی خطر است ؛

1001 علاج — منوط است بر آن چیزی که مانع از خروج بخار است چنانکه
می‌گویند وضع [illegible] قطعه [illegible] عنق رحم [illegible] بسازد
انگشت به مهبل فرو برند و آن قطعه [illegible] از عنق بیرون آورند
و دیگر [illegible] در عنق [illegible] و
[illegible] رحم [illegible] و دلک [illegible] ترشح [illegible] را به [illegible]
و [illegible] عنق رحم [illegible] و از برای این
بهترین چیز [illegible] شده است

فرع ششم از انواع ترشح بخار [illegible] مخصوص است — در وقت
[illegible] خفقان بخار یافت شده است و حصول آن [illegible] از [illegible]
و از اثر تعفین [illegible] در حین [illegible] حاصل شده است
و [illegible] که این بخار از خفقان ترشح [illegible] بلکه
حصول او یا از تجزیه مواد [illegible] است و یا راه پیدا کردن [illegible]
خفقان است با خارج [illegible] و یا راه پیدا کردن
با آلتی است که بالطبع هوا یا بخار دیگر در آن می‌باشد مانند [illegible]
و مجاری [illegible]

فرع هفتم از انواع ترشحات بخار در بخار خفقان [illegible] است — مدت زیادی
خیال اطبا بر آن بود که در [illegible] طبیعی حصول بخار در جوف خفقان

است و

1002 است و [illegible] هفتم [illegible] بدن [illegible]
ساخت که این اعتقاد باطل است و وجود [illegible] خفقان [illegible]
و [illegible] و حکیم مذکور معتقد بر آن شد که در خفقان هیچ
وقت بخار ترشح نمی‌کند اگرچه بعضی [illegible] این قول [illegible]
اند و بعضی [illegible] که در جوف خفقان بخار [illegible]
و [illegible] که این بخار از [illegible] خفقان [illegible]
کرده باشد [illegible] صورت [illegible] حقیقت [illegible] باشد که خفقان ترشح
بخار نماید تا کنون [illegible] است و [illegible] در [illegible]

فرع هشتم از انواع ترشحات بخار در نفخ [illegible] است — [illegible]
و از [illegible] نوشته شده است [illegible] که وجود [illegible]
همیشه [illegible] نماید با [illegible] و از برای این [illegible]
نوشته‌اند [illegible] صدای [illegible] در موضع قلب و دیگر صدای [illegible]
و [illegible] که [illegible] قلب [illegible] می‌کند و این [illegible]
[illegible] است به [illegible] به آب [illegible]
[illegible] در آب بدمند

فرع نهم از انواع ترشحات بخار در وجود [illegible] است — [illegible] را
[illegible] ملاحظه می‌کنند و [illegible] حصول این بخار [illegible]

1003 خرق و ثقبه ریتین است و گاه دخول او بلا واسطه از خارج بود یا
بواسطه جدار صدر و یا راه پیدا کردن یا از جانب شش بخوی
معده است با غشاء ریه و نیز و فرق نمیخواهند که رطوبات مترشحه
در طرف غشاء ریه مانند خون و ریم می توانند تجزیه شوند و
یک بار از آنها بوجود آید و بالاخره بندرت هم غشاء ریه
باشد که بالاصاله ترشح بخار نماید و گفتگو ما در این مبحث
از این نوع اخیر خواهد بود و در مجلد ثانی که از ثقب غشاء
جنب و ریه گفتگو خواهیم کرد حالت دیگر او ذکر خواهیم شد
و هیچ شکی نیست که غشاء مجلل ریه و جنب بالاصاله متحمل
ترشح بخار نماید و این ترشح در زمانی است که این غشاء متورم
شده باشد و بقول لدلنگ در ورم حاد این غشاء تخفیف که به
آن زمانی که رطوبت میخواهد ترشح نماید بدون آنکه هیچ
تغییر شیمیائی در رطوبت مترشحه حاصل شود یک باره باد و ترشح
میکند و در عین حیات ترشح بخار شناخته میشود بواسطه انبساط
صدر و زیاد شدن صدای انکسار و معدوم گشتن صدای شفیفی
در محل معلول و آنجا که بخار با رطوبت مرکب باشد از گوش
دادن سینه صدای تموج مسموع میشود و هرگاه که مرض
سلیم باشد

1004 سلیم باشد چندان خطر ندارد و اما چون مرکب با ناصور ریه بود
بواسطه آنکه دفعتاً یک مقدار زیادی از بخار بحامد جوف
جنب داخل شود و مورث خفقان گردد خطر زیاد است و چون
پنوموتراکس سلیم باشد تکون مجدد منقطعه
شده است رفتار و علاج او
را بطور ادنی نمیتوان
بیان نمود و چون جمیع
معلول او در تبعیت
ذات الجنب مرکب
یا ذات الریه است
باید در صدد رفع
آنها کوشید که از آن
بخود بخود
شود
۲۲۲
۲۲
۲

Fin de la table du premier volume. تمت فهرست جلد اول

استسقاء نخاع 1008 Hydrorachis avec spina-bifida.
Oedème des poumons. تهیج ریتین
Hydrothorax ou hydropisie
des plèvres. استسقاء صدر
Hydropéricarde. استسقاء غلاف قلب
Ascite. استسقاء زقی
Sécrétions séreuses des me-
mbranes muqueuses. ترشحات مصلیه اغشیه مخاطی
Choléra asiatique. وبای آسیا
Hydro-entérorrhée. سیلان رطوبت امعاء
[illegible] Exhalations séreuses dans
les organes génitaux de
la femme (hydrorrhée,
استسقاء رحم در حال خالی و در حین حمل hydro-mètre à l'état de
vacuité et pendant la grossesse).
Deuxième genre de sécrétions
morbides. — Sécrétions mu-

queuses en général. 1007 جنس دوم از ترشحات مرضیه ترشح مخاطی بطور عموم
Bronchorrhée. زکام ریه
Gastrorrhée. سیلان رطوبت مخاطی از معده
Diarrhée catarrhale. اسهال
Leucorrhée. حیض سفید
Catarrhe vésical. زکام مثانه
Troisième genre de sécrétions قسم سیم از ترشحات
morbides. — Sécrétions propres مرضی ترشح مخصوص
à quelques organes. بعض آلات
Ephidrose. زیاد شدن عرق
Polysarcie ou obésité. سمن مفرط
Sialorrhée. زیاد شدن ترشح بزاق
Flux bilieux. جریان صفرا
Choléra-morbus sporadique ou
européen. وبای فرنگستان
Polyurie. دیابت
Galactorrhée ou flux de lait. جریان شیر

١٠١٠ Sueurs de sang ou hématidrose.

Hémorrhagies interstitielles ou apoplexies.

Hémorrhagie ou apoplexie cérébrale.

Hémorrhagie de la moelle ou hématomyélie.

Apoplexie pulmonaire.

De quelques autres apoplexies: 1° des viscères abdominaux; 2° du placenta; 3° des muscles; 4° du coeur.

Purpura.

1° Simplex.

2° Hémorrhagicus.

XV Scorbut.

Hémophylie ou diathèse hémorrhagique. ١٠٠٩

Cinquième classe de maladies. — Sécrétions morbides.

Premier genre de sécrétions morbides. — Sécrétions séreuses.

Hydropisies en général.

Hydropisies en particulier.

Anasarque. استسقاء لحمی

Oedème. نفخ و تهبج محدود بعضو

Oedème des nouveau-nés. در تهبج طفل جدید الولاده

Phlegmatia alba dolens. [illegible] [illegible]

Hydropisies cérébro-spinales. استسقاء دماغ و نخاع

Hydrocéphale aiguë. ام الصبیان حاد

Apoplexie séreuse. سکتهٔ مائیه

Hydrocéphale chronique. ام الصبیان مزمن

Hydrorachis. استسقاء نخاع

XVI

٥١٨

١٠١٢

Zona.

.— 2° herpès circinatus.

.— 3° — phlyctenodes.

.— 4° — iris.

.— 5° — tonsurant.

Eczema.

Inflammations bulleuses.

Pemphigus ou pompholix.

Rupia.

Inflammations pustuleuses.

Acné.

Mentagre.

Ecthyma.

Impétigo.

Inflammations cutanées spé-
cifiques.

Favus.

١٠١١

Diphthérite cutanée.

Quatrième classe de maladies.—

Hémorrhagies.

Epistaxis.

Hémoptysie.

Stomatorrhagie.

Gastrorrhagie, et hématémèse.

Hémorrhagies intestinales.

Flux hémorrhoïdal et hémor-
rhoïdes.

Hématurie.

Urétrorrhagie.

Métrorrhagie.

Hémorrhagie des membranes
séreuses.

Hémorrhagie ou apoplexie
méningée.

019

١٠١٤ Métrite chronique.

1° Métrite chronique avec engorgement et induration du tissu.

2° Métrite ulcéreuse et granulée.

Ovarite.

Inflammations des trompes utérines.

Péritonite.

Péritonite aiguë simple ou primitive.

Péritonite puerpérale.

Péritonite symptomatique.

Péritonite chronique.

Inflammation du tissu cellulaire.

Phlegmons splanchniques.

Phlegmon et abcès des médiastins.

Phlegmons abdominaux:

Phlegmon périnephrétique.

Phlegmon et abcès des fosses iliaques. ١٠١٣

Phlegmon et abcès de l'excavation pelvienne.

Oreillons.

Inflammation du tissu musculaire.

Psoïtis.

Inflammation de la peau.

Exanthèmes.

Roséole.

Erythème.

Erysipèle.

Inflammations vésiculeuses.

Herpès.

A. Variétés de siège: 1° herpès labialis. — 2° praeputialis et pudendi.

B. Variétés de formes: 1°

C.F.

1.19 Phlébite en général, et de quelques phlébites en particulier.

Inflammation du système lymphatique

Angioleucite.

Adénite ou inflammation des ganglions lymphatiques.

Inflammation de l'appareil de l'innervation.

Méningite cérébrale aiguë.

Méningite chronique.

Méningite rachidienne et cérébro-spinal.

Encéphalite.

Myélite.

Névrite.

IX Inflammation de quelques-uns des sens. 1.10

Coryza.

Ozène ou coryza ulcéreux....

Otite.

Inflammation des organes de la sécrétion et de l'excrétion urinaires.

Néphrite aiguë et néphrite chronique.

Pyélite

Cystite aiguë et cystite chronique.

Inflammation des organes génitaux.

Métrite.

Métrite aiguë simple.

Métrite puerpérale.

X

۶۲۱

١٠١٨ Hépatite chronique.

Inflammation des organes qui servent à l'excrétion de la bile.

Cholécystite.

Pancréatite.

Splénite.

Inflammation des organes de la respiration.

Laryngite.

Laryngite aiguë simple.

Laryngite striduleuse ou pseudo-croup.

Laryngite pseudo-membraneuse ou croup.

Laryngite sous-muqueuse.

Laryngite oedémateuse ou oedème de la glotte.

Laryngite sous-glottique. ١٠١٧

Laryngite chronique.

Trachéite aigue et trachéite chronique.

Bronchite aiguë.

Bronchite chronique.

Grippe.

Pneumonie.

Pleurésie aiguë.

Pleurésie chronique.

Inflammation des organes de la circulation.

Péricardite.

Endocardite.

Cardite.

Artérite.

Quelques remarques sur l'aorte.

٥٢٢

١٣٠ Des inflammations.

De l'inflammation en général.

Inflammation des organes digestifs.

Stomatite.

id. érythémateuse.

id. avec altération de sécrétion.

id. diphthéritique.

id. crémeuse ou muguet.

id. folliculeuse ou aphthes.

Stomatites ulcéreuses et pustuleuses.

Stomatite mercurielle, salivation mercurielle, ptyalisme mercuriel.

Glossite.

Angines. ١٠١٩

Angine gutturale et angine pharyngée aiguës.

Angine gutturale et pharyngée chroniques.

Amygdalite ou angine tonsillaire.

Angine pseudo-membraneuse.

Oesophagite.

Gastrite aiguë.

Gastrite chronique.

Entérite et colite aiguës.

Entérite et entéro-colite chroniques.

Dysentérie.

Inflammations des annexes des organes digestifs.

Parotides.

Hépatite aiguë.

٥٢٣

١٠٢٢ Fièvre intermittente simple.

Fièvre intermittente pernicieuse.

Fièvres intermittentes anomales.

Remarques sur les fièvres intermittentes symptomatiques.

Quatrième genre de fièvres. —

Fièvres rémittentes.

Fièvre pseudo-continue.

Cinquième genre de fièvres. —

Fièvre hectique.

Deuxième classe de maladies. —

Maladies constituées par un vice de proportion du sang.

Premier genre. — Maladies par excès de sang.

Pléthore.

Congestion sanguine en général.

Congestion cérébrale. ١٠٢١

Congestion rachidienne.

Congestion pulmonaire.

id. id. active.

id. id. passive.

Congestions des organes abdominaux.

id. du foie.

id. de la rate.

id. de l'utérus.

Deuxième genre. — Maladies par défaut de sang.

Anémie.

Chlorose ou pâles couleurs.

Anémie des organes en particulier.

Troisième classe de maladies.

٦٢٤

فهرست جلد اولى كتاب باتولوژى

١٠٢٤ Table des matières.

Contenues dans le premier volume.

c.٢٥